



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الرحمن  
علیهما صلوات

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir



دروس خارج فقه  
سال ۹۲-۹۳  
حضرت آیت الله مرعشی مستجابی

(( به همراه صوت دروسی ))

WWW.GHBOOK.IR

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آرشیو دروس خارج فقه آیت الله مرتضی مقتدایی ۹۳-۹۴

نویسنده:

مرتضی مقتدایی

ناشر چاپی:

سایت مدرسه فقاہت

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

|     |   |
|-----|---|
| ۵   | فهرست   |
| ۹   | آرشیو دروس خارج فقه آیت الله مرتضی مقتدایی ۹۴-۹۳  |
| ۹   | مشخصات کتاب   |
| ۹   | کتاب الخمس (تعریف خمس) ۹۳/۰۶/۱۸   |
| ۱۴  | بحث اخلاقی (سبک زندگی اسلامی) بحث فقهی: کتاب الخمس (تعریف خمس) ۹۳/۰۶/۱۹                                     |
| ۲۱  | کتاب الخمس (تعریف خمس) ۹۳/۰۶/۲۲   |
| ۲۸  | کتاب الخمس (مراد از غنیمت) ۹۳/۰۶/۲۳   |
| ۳۵  | کتاب الخمس (مراد از غنیمت) ۹۳/۰۶/۲۴   |
| ۴۲  | کتاب الخمس (بررسی مقصود از جمله «غنمتم» در آیه شریفه) ۹۳/۰۶/۲۵  |
| ۴۹  | کتاب الخمس (بحث اخلاقی: سبک زندگی؛ بحث فقهی: بررسی مقصود از جمله «غنمتم» در آیه شریفه) ۹۳/۰۶/۲۶             |
| ۵۶  | کتاب الخمس (دلیل وجوب خمس در غنائم جنگی؛ حکم خمس مال بدست آمده از کفار حربی با حیله و سرقت و غیره) ۹۳/۰۶/۲۹ |
| ۶۲  | کتاب الخمس (دلیل وجوب خمس در غنائم جنگی) ۹۳/۰۶/۳۰   |
| ۶۸  | کتاب الخمس (دلیل وجوب خمس در غنائم جنگی) ۹۳/۰۶/۳۱   |
| ۷۴  | کتاب الخمس (دلیل وجوب خمس در غنائم جنگی) ۹۳/۰۷/۰۱   |
| ۷۹  | بحث اخلاقی (کیفیت معاشرت) کتاب الخمس (حکم خمس غنائم به دست آمده از دفاع در برابر هجوم کفار) ۹۳/۰۷/۰۲        |
| ۸۷  | کتاب الخمس (حکم اختصاص خمس غنائم به منقولات یا اعم از منقولات و غیرمنقولات) ۹۳/۰۷/۰۵                        |
| ۹۳  | کتاب الخمس (حکم اختصاص خمس غنائم به منقولات یا اعم از منقولات و غیرمنقولات) ۹۳/۰۷/۰۶                        |
| ۱۰۰ | کتاب الخمس (حکم اختصاص خمس غنائم به منقولات یا اعم از منقولات و غیرمنقولات) ۹۳/۰۷/۰۷                        |
| ۱۰۷ | کتاب الخمس (حکم اختصاص خمس غنائم به منقولات یا اعم از منقولات و غیرمنقولات) ۹۳/۰۷/۰۸                        |
| ۱۱۱ | کتاب الخمس (حکم اختصاص خمس غنائم به منقولات یا اعم از منقولات و غیرمنقولات) ۹۳/۰۷/۰۹                        |
| ۱۲۰ | کتاب الخمس (حکم اختصاص خمس غنائم به منقولات یا اعم از منقولات و غیرمنقولات) ۹۳/۰۷/۱۴                        |
| ۱۲۴ | کتاب الخمس (حکم اختصاص خمس غنائم به منقولات یا اعم از منقولات و غیرمنقولات و حد نصاب در خمس غنائم) ۹۳/۰۷/۱۵ |
| ۱۳۰ | کتاب الخمس (حکم اختصاص خمس غنائم به منقولات یا اعم از منقولات و غیرمنقولات و حد نصاب در خمس غنائم) ۹۳/۰۷/۱۶ |
| ۱۳۶ | کتاب الخمس (خمس غنائم؛ حکم وجود اموال غارت شده مسلمانان در بین غنائم بدست آمده از کفار) ۹۳/۰۷/۱۹            |

- ۱۴۳ ..... کتاب الخمس (خمس غنائم: حکم وجود اموال غارت شده مسلمانان در بین غنائم بدست آمده از کفار) ۹۳/۰۷/۲۲
- ۱۴۹ ..... کتاب الخمس (بحث اخلاقی: سبک زندگی اسلامی، مصافحه؛ بحث فقهی: اخذ مال ناصب) ۹۳/۰۷/۲۳
- ۱۵۷ ..... کتاب الخمس (حکم خمس مال مأخوذ از ناصب بدون جنگ) ۹۳/۰۷/۲۶
- ۱۶۴ ..... کتاب الخمس (حکم خمس مال مأخوذ از ناصب بدون جنگ) ۹۳/۰۷/۲۷
- ۱۷۰ ..... کتاب الخمس (احکام باقیمانده از خمس غنائم) ۹۳/۰۷/۲۸
- ۱۷۶ ..... کتاب الخمس (احکام باقیمانده از خمس غنائم) ۹۳/۰۸/۱۸
- ۱۸۰ ..... کتاب الخمس (معنای معدن و دلیل وجوب خمس در معدن) ۹۳/۰۸/۱۹
- ۱۸۸ ..... کتاب الخمس (دلیل وجوب خمس در معدن) ۹۳/۰۸/۲۰
- ۱۹۳ ..... سبک زندگی اسلامی؛ کتاب الخمس (مصادیق معدن) ۹۳/۰۸/۲۱
- ۲۰۱ ..... کتاب الخمس (دلیل وجوب خمس معدن و نصاب معدن) ۹۳/۰۸/۲۴
- ۲۰۷ ..... کتاب الخمس (نصاب معدن) ۹۳/۰۸/۲۵
- ۲۱۲ ..... کتاب الخمس (نصاب معدن) ۹۳/۰۸/۲۶
- ۲۱۷ ..... کتاب الخمس (نصاب معدن) ۹۳/۰۸/۲۷
- ۲۲۳ ..... کتاب الخمس (زمان محاسبه نصاب معدن) ۹۳/۰۹/۰۱
- ۲۲۵ ..... کتاب الخمس (زمان محاسبه نصاب معدن؛ شرطیت دفعی یا تدریجی بودن استخراج از معدن) ۹۳/۰۹/۰۲
- ۲۳۱ ..... کتاب الخمس (شرطیت دفعی یا تدریجی بودن استخراج در وجوب خمس) ۹۳/۰۹/۰۴
- ۲۴۰ ..... کتاب الخمس (بحث اخلاقی: سبک زندگی اسلامی؛ بحث فقهی: شرطیت دفعی یا تدریجی بودن استخراج در وجوب خمس) ۹۳/۰۹/۰۵
- ۲۵۱ ..... کتاب الخمس (حد نصاب در استخراج مشترک) ۹۳/۰۹/۰۸
- ۲۵۷ ..... کتاب الخمس (ادامه فرع پنجم اعتبار وحدت یا تعدد جنس در تعلق خمس به معدن مستخرج) ۹۳/۰۹/۱۰
- ۲۶۱ ..... کتاب الخمس (فرع ششم حکم خمس در مستخرج از دو معدن) ۹۳/۰۹/۱۱
- ۲۶۶ ..... کتاب الخمس (عدم تفاوت از جهت خمس مملوکه یا مباحه بودن زمین معدن) ۹۳/۰۹/۱۲
- ۲۷۳ ..... کتاب الخمس (محل استخراج معدن) ۹۳/۰۹/۱۵
- ۲۸۱ ..... کتاب الخمس (بررسی معنای تابع بودن معدن) ۹۳/۰۹/۱۶
- ۲۸۶ ..... کتاب الخمس (نقش وجود معدن در اراضی مباحه یا مملوکه در تعلق خمس) ۹۳/۱۰/۰۷
- ۲۹۱ ..... کتاب الخمس (استخراج معدن در ملک شخصی) ۹۳/۱۰/۰۸
- ۲۹۴ ..... کتاب الخمس (زمین مفتوحه عنوه) ۹۳/۱۰/۰۹

|     |       |          |       |   |
|-----|-------|----------|-------|---|
| ۲۹۸ | ..... | ۹۳/۱۰/۱۳ | ..... | کتاب الخمس (حکم استخراج معدن از اراضی مفتوحه عنوه)  |
| ۳۰۴ | ..... | ۹۳/۱۰/۱۴ | ..... | کتاب الخمس (استخراج معدن توسط کافر ذمی از اراضی مفتوحه عنوه)  |
| ۳۱۰ | ..... | ۹۳/۱۰/۱۵ | ..... | کتاب الخمس (استخراج معدن توسط صبی و مجنون)  |
| ۳۱۷ | ..... | ۹۳/۱۰/۱۶ | ..... | کتاب الخمس (کیفیت دریافت خمس از کافر استخراج کننده معدن از مباحات اصلیه)                                    |
| ۳۲۵ | ..... | ۹۳/۱۰/۲۰ | ..... | کتاب الخمس (دلایل وجوب خمس در گنج)  |
| ۳۳۴ | ..... | ۹۳/۱۰/۲۱ | ..... | کتاب الخمس (جهت دوم معنای کنز)  |
| ۳۳۸ | ..... | ۹۳/۱۰/۲۳ | ..... | کتاب الخمس (جهت چهارم مسکوکیت و عدم مسکوکیت کنز)  |
| ۳۴۵ | ..... | ۹۳/۱۰/۲۷ | ..... | کتاب الخمس (محدوده شمول گنج استدلال دو قول مخالف از یک روایت)   |
| ۳۵۰ | ..... | ۹۳/۱۰/۲۸ | ..... | کتاب الخمس (مالکیت گنج)   |
| ۳۵۵ | ..... | ۹۳/۱۰/۲۹ | ..... | کتاب الخمس (مالکیت گنج در صورت کشف از موات بلاد اسلامی با دارا بودن آثار اسلامی)                            |
| ۳۶۰ | ..... | ۹۳/۱۰/۳۰ | ..... | کتاب الخمس (مالکیت گنج در صورت کشف از موات بلاد اسلامی با دارا بودن آثار اسلامی)                            |
| ۳۶۴ | ..... | ۹۳/۱۱/۰۱ | ..... | کتاب الخمس (مالکیت گنج در صورت کشف در ملک خود کاشف)   |
| ۳۷۱ | ..... | ۹۳/۱۱/۰۴ | ..... | کتاب الخمس (مالکیت گنج در صورت کشف در ملک خود کاشف)   |
| ۳۷۴ | ..... | ۹۳/۱۱/۰۵ | ..... | کتاب الخمس (مالکیت گنج در صورت کشف در ملک خود کاشف)   |
| ۳۷۹ | ..... | ۹۳/۱۱/۰۶ | ..... | کتاب الخمس (بیان یک شبهه در مالکیت گنج در صورت کشف در ملک خود کاشف)   |
| ۳۸۲ | ..... | ۹۳/۱۱/۰۷ | ..... | کتاب الخمس (شرائط وجوب خمس در گنج)  |
| ۳۸۷ | ..... | ۹۳/۱۱/۰۸ | ..... | اخلاقی ادخال السرور فی المؤمن   |
| ۳۹۴ | ..... | ۹۳/۱۱/۱۲ | ..... | کتاب الخمس (فروع فرع اول حکم مال کشف شده از شکم دابه)   |
| ۴۰۱ | ..... | ۹۳/۱۱/۱۳ | ..... | کتاب الخمس (فروع فرع اول حکم مال کشف شده از شکم دابه؛ فرع دوم مال کشف شده از شکم ماهی)                      |
| ۴۰۴ | ..... | ۹۳/۱۱/۱۴ | ..... | کتاب الخمس (ادامه فرع دوم مال کشف شده از شکم ماهی)  |
| ۴۱۱ | ..... | ۹۳/۱۱/۱۵ | ..... | کتاب الخمس (فرع سوم حکم مال کشف شده در شکم سایر حیوانات؛ فرع چهارم وجوب خمس در گنج قبل یا بعد از کسر مؤونه) |
| ۴۱۶ | ..... | ۹۳/۱۱/۱۸ | ..... | کتاب الخمس (وجوب خمس در گنج قبل یا بعد از مؤونه)  |
| ۴۲۰ | ..... | ۹۳/۱۱/۱۹ | ..... | کتاب الخمس (وجوب خمس در غوص)  |
| ۴۲۸ | ..... | ۹۳/۱۱/۲۰ | ..... | کتاب الخمس (وجوب خمس در غوص؛ محدوده وجوب خمس در جواهرات)  |
| ۴۳۴ | ..... | ۹۳/۱۱/۲۱ | ..... | کتاب الخمس (حکم نصاب در غوص)  |
| ۴۳۸ | ..... | ۹۳/۱۱/۲۵ | ..... | کتاب الخمس (حکم نصاب در غوص)  |

- ۴۴۴ ..... کتاب الخمس (استخراج جواهرات از دریا بدون غوص) ۹۳/۱۱/۲۶
- ۴۵۰ ..... کتاب الخمس (حکم نصاب در غوص) ۹۳/۱۱/۲۷
- ۴۵۴ ..... کتاب الخمس (خمس مال افتاده در دریا) ۹۳/۱۱/۲۸
- ۴۶۱ ..... کتاب الخمس (حکم اموال غرق شده در ساحل افتاده توسط موج یا معلق در آب و صید آن توسط یابنده) ۹۳/۱۱/۲۹
- ۴۶۶ ..... کتاب الخمس (حکم خمس در ارتفاع قیمت) ۹۴/۰۲/۰۱
- ۴۷۲ ..... حکم خمس مؤونه ای که با مصرف از بین می رود؛ ۹۴/۰۲/۳۰
- ۴۷۹ ..... کتاب الخمس؛ تعلق خمس به پس انداز برای تهیه مسکن) ۹۴/۰۳/۰۳
- ۴۸۴ ..... کتاب الخمس (فوت انسان در اثناء سال مالی خمس) ۹۴/۰۳/۰۴
- ۴۹۰ ..... کتاب الخمس (پرداخت خمس از ربح سال قبل یا سال مالی حاضر) ۹۴/۰۳/۰۵
- ۴۹۵ ..... کتاب الخمس (پرداخت خمس از ربح سال قبل یا سال مالی حاضر) ۹۴/۰۳/۰۶
- ۵۰۱ ..... کتاب الخمس (مؤونه بودن دین) ۹۴/۰۳/۰۹
- ۵۰۳ ..... کتاب الخمس (مؤونه بودن دین) ۹۴/۰۳/۱۰
- ۵۱۰ ..... درباره مرکز



سرشناسه: مقتدایی، مرتضی، ۱۳۱۴

عنوان و نام پدیدآور: آرشیو دروس خارج فقه آیت الله مرتضی مقتدایی ۹۳-۹۴ / مرتضی مقتدایی.

به همراه صوت دروس

منبع الکترونیکی: سایت مدرسه فقاقت

مشخصات نشر دیجیتال: اصفهان: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، ۱۳۹۶.

مشخصات ظاهری: نرم افزار تلفن همراه و رایانه

موضوع: خارج فقه

### کتاب الخمس (تعریف خمس) ۹۳/۰۶/۱۸

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: کتاب الخمس (تعریف خمس)

بنا شد بحث خمس را به توفیق الهی شروع کنیم چون محل ابتلا و نیاز است و لازم است تحقیق و بررسی بیشتر روی آن بشود.

محور بحث هم -کما فی السابق- تحریرالوسيله حضرت امام خمینی است و تفصیل الشریعه آیت الله فاضل جلد دهم کتاب الخمس و الانفال را هم که شرح بر تحریرالوسيله است مورد توجه بحث قرار می دهیم.

ویژگی خمس: امام می فرمایند «کتاب الخمس وهو الذی جعله الله تعالى لمحمد(ص) وذریته کثرالله نسلهم المبارک عوضا عن الزکاه التي هی من أوساخ أیدی الناس إکراما لهم، ومن منع منه درهما کان من الظالمین لهم والغاصبین لحقهم» (۱).

خمس را خداوند قرار داده برای نبی گرامیش (ص) و ائمه (ع) و ذریه او یعنی سادات عوض از زکاتی که برای فقراء غیر سادات تعیین شده است. و می گویند اگر زکات بطور کامل داده شود فقیری باقی نمی ماند خوب چند سالی هم هست که یک حرکتی برای گرفتن زکات پیدا شده و بحمدالله مبالغ بالایی در سال در استانها می گیرند ولی قسمتی خرج تعمیر و احداث مسجد یا جاده و امور عام المنفعه می شود و اگر همه به فقرا داده می شد فقرا اعیان می شدند -برای سادات در مقابل زکات، خمس تعیین شد- حضرت امام در ادامه می فرماید زکات قسمت پست اموال است که اگر بدهند مال تطهیر می شود قرآن می فرماید (خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صِلَاتَكَ سَيَكُنْ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ) (۲) به

پیامبر(ص) می فرماید زکات را از آنها بگیر تا باعث تطهیر خودشان و دور شدن رذائل نفسی مثل حب مال و بخل شود وقتی زکات داد با آن صفت پست علاقه به مال مبارزه کرده و یا بخل را از خودش دور کرده است. پس هم پاک می کند و هم تزکیه باعث نمو و رشد و برکت مال می شود.

ص: ۱

۱- تحریر الوسیله، امام خمینی، ج ۱، ص ۳۵۱، دارالعلم.

۲- توبه/سوره ۹، آیه ۱۰۳.

بنابراین قرآن دادن زکات را تطهیر خود شخص و تطهیر مال به حساب آورده است و این زکات که از اوساخ است شأن پیامبر(ص) و ذریه او نیست. لذا عوض آن خداوند خمس را قرار داده و خمس هم به گونه ای است که اگر تمام کسانی که بایستی خمس پردازند؛ پرداخت کنند نه تنها کافی بلکه زاید بر نیاز سادات هم می شود و در روایات دارد که زاید آن به بیت المال برگشت داده می شود.

پس نشانه و ویژگی خمس از نظر امام خمینی این است که خمس عوض از زکاتی است که به خاطر اکرام به بنی هاشم از سادات دریغ می شود. و اگر کسی خمس را ندهد جزء کسانی است که حق سادات و حق امام(ع) و حق پیامبر(ص) و حق خداوند را رد کرد و نداد.

بنابراین برای اکرام سادات خمس قرار داده شده عوض از زکات و اگر کسی پردازد از ظالمین و غاصبین حق سادات است.

سه روایت هم در بیان ویژگی خمس ذکر می کنند.

روایت اول:

(قَالَ وَقَالَ الصَّادِقُ: إِنَّ اللَّهَ لَمَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَمَّا حَرَّمَ عَلَيْنَا الصَّدَقَةَ أَنْزَلَ لَنَا الْخُمْسَ فَالصَّدَقَةُ عَلَيْنَا حَرَامٌ وَالْخُمْسُ لَنَا فَرِيضَةٌ وَ الْكِرَامَةُ لَنَا حَلَالٌ.) (۱) امام صادق(ع) می فرماید چون خداوند صدقه را بر ما حرام کرده به جای زکات خمس قرار داده پس ۱- صدقه که زکات واجب است بر ما حرام است ۲- دادن خمس به ما واجب است ۳- کرامت برای ما حلال است. و شاید مراد از کرامت هدیه یا نذر باشد و البته نذر غیر از صدقه است.

ص: ۲

۱- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۹، ص ۴۸۳، ابواب ما یجب فیہ الخمس، باب ۱، ح ۲، ط آل البیت.

(وَعَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ سَمِعْتُهُ (ع) يَقُولُ: لَا يُعْذَرُ عَبْدٌ اشْتَرَى مِنَ الْخُمْسِ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ يَا رَبِّ اشْتَرَيْتُهُ بِمَالِي؛ حَتَّى يَأْذَنَ لَهُ أَهْلُ الْخُمْسِ). (۱) اسحاق بن عمار از امام صادق نقل کرده است که فرمود اگر کسی بخواهد مالی که خمس از آن داده نشده را بخرد جایز نیست مثلاً کسی که اهل خمس دادن نیست مثلاً فرشی آورده بفروشد که خمس پول آن داده نشده است امام می فرماید کسی حق ندارد بخرد معذور نیست عبدی از خمس چیزی بخرد تا بعد در مقام توجیه بگوید خدایا به مال خودم خریدم درست است که از مال خودش بوده لکن مال مخمس نبود لذا فروشنده یک پنجم این فرش را مالک نیست و برای شما که خریدار هستید باید حاکم شرع اجازه دهد اگر اجازه داد این معامله صحیح است و شما یک پنجم را باید به حاکم شرع بدهید البته نهی از معامله نیست بلکه اینجا ارشاد به این است که مالک نیست و مال غیر را می فروشد این مالی که خمس داده نشده من مالک یک پنجم آن نیستم و اگر بفروشم مال غیر را می فروشم نه از باب نهی از معامله که معامله حرام است بلکه معامله متوقف بر اذن مالک است اگر مالک اذن داد معامله صحیح است اما اگر اذن نداد فروش مال غیر جایز نیست یک وقت معامله ای را نهی می کنیم از جهتی و می گوئیم مبطل نیست. ولی این نهی از معامله نیست بلکه نهی از فروش مال غیر است اینجا هر کدام از خریدار و فروشنده می توانند یک پنجم را ادا کنند. یعنی خریدار اگر برود از حاکم شرع اذن بگیرد یک پنجم را باید به حاکم بدهد و بعد از فروشنده بگیرد امام می فرماید معذور نیست اینگونه توجیه کند که خدایا از مال خودم خریدم مگر اینکه اهل خمس و کسانی که مستحق خمس هستند؛ معامله را اجازه کند.

ص: ۳

روایت سوم:

(وَعَنْهُ عَنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ فِي حَدِيثٍ قَال: لَمَا يَحِلُّ لِأَحَدٍ أَنْ يَشْتَرِيَ مِنَ الْخُمْسِ شَيْئًا حَتَّى يَصِلَ إِلَيْنَا حَقُّنَا) (۱)

هیچکس حق ندارد مال خمس داده نشده را بخرد تا حق ما - که در آن مال واقع است - به ما برسد و اگر رسید معامله صحیح است و الا صحیح نیست.

خلاصه: پس امام سه روایت اینجا نقل می کند ابتدائاً می فرماید کتاب الخمس و یک ویژگی از خمس نقل می کند که خمس آن است که ثابت است برای پیامبر (ص) و ذریه او عوض از زکاتی که بر آنان حرام است. برای اعظام و اکرام آنها و اگر کسی خمس اموال را ندهد ظالم و غاصب است و اگر هم بفروشد مال غیر را فروخته و با این کار برای خریدار جایز نیست در اموال تصرف کند؛ مگر اینکه حق سادات را ادا کند.

تعریف خمس:

«و الکلام فیما یجب فیہ الخمس و فی مستحقیه و کیفیه قسمته بینهم و فی الأنفال» (۲)

امام در ادامه سه مطلب را مورد توجه قرار می دهد.

بحث اول: خمس به چه چیزهایی تعلق می گیرد.

بحث دوم: مستحقین خمس چه کسانی هستند.

بحث سوم: کیفیت تقسیم خمس؛ که یک سهم برای خداوند و یک سهم برای پیامبر (ص) و یک سهم برای ائمه (ع) و یک سهم هم برای سادات و فقراء و مساکین و ابن سبیل از ذریه پیامبر (ص) است.

ص: ۴

۱- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۹، ص ۴۸۳، ابواب ما یجب فیہ الخمس، باب ۱، ح ۴، ط آل البیت.

۲- تحریر الوسیله، امام خمینی، ج ۱، ص ۳۵۱، دارالعلم.

و ما قبل از ورود در بحثی که امام مطرح نمودند دو مطلب را باید مطرح کنیم.

مطلب اول: تعریف خمس: که امام یک ویژگی از خمس مطرح کردند که به سادات عوض زکات پرداخت می شود اما خود این خمس چیست چه مالی را مال خمس می گوئیم و باید ادا شود.

مطلب دوم؛ اصل وجوب است که دلیل وجوب خمس چیست.

در کتب فقهی مرحوم صاحب جواهر و دیگران خمس را تعریف کرده اند و تعریفی هم مرحوم شهید در مسالک می کند که تعریف جامعی است و مورد بررسی قرار می دهیم. وقتی مرحوم محقق می گوید «کتاب الخمس» (۱) مرحوم شهید در ادامه می فرماید «هو حق مالی یثبت لبنی هاشم فی مال مخصوص بالأصالة عوضا عن الزکاه» (۲) خمس یک حق مالی است مانند غنائم و گنجه و معدن و غیره که مقدار مخصوصی دارد و این حکم بالأصالة وضع شده و عوض از زکاتی است که به پیامبر(ص) و نسل آن نمی رسد. «فالحق بمنزله الجنس یشمل الزکاه و غیرها. و خرج بالمالی غیره کالولاية الثابتة للإمام علی رعیتة. و خرج بنی هاشم حق الزکاه، و خرج بنو المطلب فقد قیل باستحقاقهم له. و خرج بقید الأصالة ما لو نذر لهم نادر مالا فإنه لا یسمی خمسا، و إن لاحظ فیہ النادر کونه عوضا عن الزکاه التي لا تحلّ لهم. و أشار بقید العوضیه إلى ان الله سبحانه فرض الخمس للرسول الله(ص) و لقبيلته إكراما لهم، و تعویضا عن الزکاه التي هی أوساخ الناس، و توسعه علیهم، و تشریفا لهم بزیادته و کثره موضوعه و قله شروطه، و دفع عنهم الغضاضة فی أخذہ بیدائته فیہ بنفسه و تثنیته برسوله، و جعله شرط الإيمان بالله و بما أنزله علی رسوله. و کل هذه المزایا زائده علی الزکاه» (۳)

ص: ۵

- 
- ۱- شرایع الاسلام، محقق حلی، ج ۱، ص ۱۳۳، استقلال طهران.
  - ۲- مسالک الافهام، شهید ثانی، ج ۱، ص ۴۵۷، معارف اسلامی قم.
  - ۳- مسالک الافهام، شهید ثانی، ج ۱، ص ۴۵۷، معارف اسلامی قم.

هر تعریف جنس و فصلی دارد و لذا می فرماید «حق» جنس شامل زکات هم می شود اما وقتی گفت «مالی» غیر مالی خارج است مثلاً- حق ولایت که مالی نیست. پس ولایت خمس نیست با قید دوم «یثت لبنی هاشم» که ثابت برای بنی هاشم است زکات را خارج می کند و بنی عبدالمطلب را هم خارج می کند چون می گوید ثابت برای بنی هاشم است مرحوم شهید می گوید «و قیل...» گرچه گفته شده که به آنها هم سهم سادات می رسد ولی این خلاف مشهور است و در مال مخصوص است - که بعد ذکر می کنیم اموال مخصوص چیست- و قید بالاصاله یعنی اینکه بالاصاله برای اینها ثابت شده و بالعرض را خارج می کند به اینکه کسی بگوید من این مبلغ را به این سید می دهم ولو در نذرش قید کند که چون این سید زکات به او نمی رسد من این مال را به او عوض از زکات می دهم در اینجا هم به این مال خمس نمی توان گفت به جهت اینکه بالاصاله نیست بالاصاله باید ابتدائاً از طرف شارع تعیین شود و قید عوضاً هم برای این است که خمس در مقابل زکاتی تشریح شده که برای غیر سادات است.

این تعریفی است که مرحوم شهید برای خمس بیان می فرمایند. ادامه بحث برای فردا.

### بحث اخلاقی (سبک زندگی اسلامی) بحث فقهی: کتاب الخمس (تعریف خمس) ۹۳/۰۶/۱۹

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: بحث اخلاقی (سبک زندگی اسلامی) بحث فقهی: کتاب الخمس (تعریف خمس)

سبک زندگی اسلامی؛ حق مسلمان بر مسلمان؛

ص: ۶

در بحث اخلاقی که قبلاً داشتیم به موضوع «سبک زندگی اسلامی» پرداختیم که اسلام به مسلمین در معاشرت‌ها آداب و رسوم و رفت و آمد و برخورد با افراد دیگر چه سبکی را دستور داده و این مطالب در اسلام خیلی بطور وضوح و موکد بحث شده و دستور داده شده است

۱- سبک زندگی در خانواده:

گفتیم از خانواده شروع می کنیم که در یک خانواده پدر و مادر و همسر و فرزندان هستند روش برخورد اینها از نظر اسلام چگونه است و چه حقوقی نسبت به یکدیگر دارند؟ و بحث شد که حقوق پدر و مادر بر فرزند چیست و فرزندان باید رعایت کنند و حقوقی که فرزندان بر پدر و مادر دارند چیست؟ که پدر و مادر باید رعایت کنند. و گفتیم قدیتم که فرزند پدر را عاق می کند همانطور که پدر فرزند را عاق می کند و نیز حقوق همسر چیست؟ و زن و شوهر چه حقوقی بر همدیگر دارند.

۲- سبک زندگی نسبت به همسایه:

گفتیم در مورد همسایه حقوقی در روایات ذکر شده است که رعایت آن لازم است و گفتیم تا چه فاصله ای را حق جار می

گویند.

۳- سبک زندگی نسبت به مسلمان دیگر:

و نیز حقوق برادری نسبت به افراد دیگر که هر مسلمانی نسبت به مسلمان دیگر چگونه باید رفتار کند و مقداری بحث کردیم و ادامه داشت در ابتدا ذکر کردیم که سه گونه فرض شده و در روایات که نسبت به افراد دیگر که با آنها برخورد می کنیم سه گونه تعبیر وجود دارد.

ص: ۷

تعبیر اول: تساوی همه انسانها: امام سجاده(ع) خطاب به زهری فرمود که (يَا زُهْرِيُّ أَمَا عَلَيْكَ أَنْ تَجْعَلَ الْمُسْلِمِينَ مِنْكَ بِمَنْزِلَةِ أَهْلِ بَيْتِكَ فَتَجْعَلَ كَبِيرَهُمْ بِمَنْزِلَةِ وَالِدِكَ وَتَجْعَلَ صَغِيرَهُمْ بِمَنْزِلَةِ وَلَدِكَ وَتَجْعَلَ تَرْبِكَ [۱] مِنْهُمْ بِمَنْزِلَةِ أَحْيِكَ؟ فَأَيُّ هَؤُلَاءِ تُحِبُّ أَنْ تَظْلِمَ وَ أَيْ هَؤُلَاءِ تُحِبُّ أَنْ تَهْتِكَ سِتْرَهُ؟) (۱)

چه عیبی دارد تمام افراد انسان را بمنزله یک خانواده فرض کنی؟. یک خانواده را گفتیم پدر و مادر و فرزندان هستند اگر فردی است که سنش بالاتر است می گوئیم پدر ماست. اگر خانمی است که سنش بالاتر است می گوئیم مادر ماست. و اگر سنش کوچکتر از ماست هر چه که باشد سیاه و سفید و عرب و عجم به منزله فرزند است و اگر مساوی است برادر است.

این یک تعبیر است که هر مسلمانی را -در هر بلادی از هر قوم و قبیله ای- به منزله اهل بیت خودت قرار بده و در ادامه می فرماید کدامیک از اینها را دوست داری که در حقیقت ظلم بکنی به پدر و مادرت و فرزند؟ همانطور که دوست نداری به اینان ظلم بکنی به دیگر مسلمانان هم ظلم نکن و کدامیک از اینها را دوست داری که نفرین کنی یا علیه او حرف بزنی و کدامیک از اینها را حضری پرده سرشان را فاش کنی؟

اگر همین روش را مسلمانان رعایت نکنند مشخص می شود چه جامعه متعالی و پر از مهر و محبت و صفا و دوستی خواهند داشت.

ص: ۸



تعبیر دوم: برادری انسانها نسبت به هم: در بیانی قویتر و نزدیکتر از تعبیر اول حضرت امام صادق { فرموده است تمام افراد مسلمان بمنزله برادرند.

(وَعَنْهُ عَنِ ابْنِ عِيسَى عَنِ ابْنِ فَضَالٍ وَ الْحَجَّالِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُقْبَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: الْمُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ عَيْنُهُ وَ دَلِيلُهُ لَا يَخُونُهُ وَ لَا يَظْلِمُهُ وَ لَا يُعْشُهُ وَ لَا يَعِدُهُ عِدَةً فَيُخْلِفُهَا. (۱) (۲)

به نقل علی بن عقبه حضرت امام صادق { فرمود: مومن مطلقاً برادر دینی مومن است یعنی محبت و دوستی و صداقتی که بین دو برادر باید باشد بین اینان هست به اضافه مساوات و برابری برادر مومن عین برادر مومن است یعنی دیده بان و مراقب است که کسی ظلمی به او نکند و دلیل و راهنمای اوست اگر خطا و اشتباهی می کند او را راهنمایی کند و هیچوقت به او خیانت نمی کند و غش و خیانت نمی کند و هیچ وعده ای به او نمی دهد که خلف وعده کند.

تعبیر سوم: همگان مانند یک جسد هستند: تعبیر سوم نیز از این دو تعبیر هم قویتر است (مُحَمَّدٌ بَنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى وَ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ جَمِيعاً عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ رَبَائِبٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ { يَقُولُ الْمُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ كَالْجَسَدِ الْوَاحِدِ إِنْ اشْتَكَى شَيْئاً مِنْهُ وَجَدَ أَلَمَ ذَلِكَ فِي سَائِرِ جَسَدِهِ وَ أَرْوَاحُهُمَا مِنْ رُوحٍ وَاحِدَةٍ وَ إِنْ رُوحَ الْمُؤْمِنِ لَأَشَدُّ اتِّصَالاً بِرُوحِ اللَّهِ مِنْ اتِّصَالِ شُعَاعِ الشَّمْسِ بِهَا. (۳)

ص: ۹

۱- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۱۲، ص ۲۰۵، کتاب الحج، ابواب العشره فی السفر و الحضر، باب ۱۲۲، ح ۶، ط آل البیت.

۲- بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۷۱، ص ۲۶۸، الوفاء بیروت.

۳- الکافی، شیخ کلینی، ج ۲، ص ۱۶۶، ط اسلامیه.

در نقل ابوبصیر حضرت امام صادق { فرمود تمام مسلمانان با یکدیگر حکم اعضای یک جسد را دارند و اگر یکی از این اعضا گرفتاری برایش پیدا شد مثلا اگر کسی در سرش دردی داشته باشد کاری نمی تواند بکند چون وقتی سر درد بکند یا هم پیش نمی رود و در کار اعضای دیگر هم اختلال ایجاد می شود و جمیع مسلمین هم مثل همین هستند اگر یکی فقیر شد یا مریض شد باید تاثیر روی همه بگذارد و بروند به کمک او مثلا کسی تیغی به پایش برود می نشیند و دقت می کند تا آن را در بیاورد و هیچ موقع چشم نمی گوید به من ارتباطی ندارد یا دست نمی گوید به من ارتباطی ندارد آن شعر سعدی بنی آدم اعضای یکدیگرند. هم برگرفته از این روایت است لذا اگر فردی از افراد جامعه مشکلی داشت دیگران نباید بگویند به ما ارتباطی ندارد.

توضیحی پیرامون تعبیر اول: تساوی همگان در برخورد:

تاکنون گفتیم در معاشرت با افراد سه گونه تعبیر روایت داریم در ادامه خوب است متذکر شویم در همان روایت مربوط به تعبیر اول که امام سجاد { فرمود تمام افراد به منزله یک خانواده هستند. یک ذیلی هم آن روایت دارد می فرماید (وَإِنْ عَرَضَ لَكَ إِنْ لَيْسَ لَعْنَةُ اللَّهِ بِأَنَّ لَكَ فَضْلًا عَلَى أَحَدٍ مِنْ أَهْلِ الْقَبْلَةِ) (۱) اگر شیطان که لعنت خدا بر او باد به تو وسوسه کرد که بر انسان دیگری برتری داری زیر بار این وسوسه نرو. (فَانظُرْ إِنْ كَانَ أَكْبَرَ مِنْكَ فَقُلْ قَدْ سَبَقَنِي بِالْإِيمَانِ وَالْعَمَلِ الصَّالِحِ فَهُوَ خَيْرٌ مِنِّي) (۲) پس بنگر اگر طرف مقابل سنش از تو بالاتر بود پس با خودت بگو او بیشتر از من عبادت کرده و ایمانش جلوتر از من بوده پس از من بهتر است. (وَإِنْ كَانَ أَصْغَرَ مِنْكَ فَقُلْ قَدْ سَبَقْتَهُ بِالْمَعَاصِي وَالذُّنُوبِ فَهُوَ خَيْرٌ مِنِّي) (۳) و اگر سنش از تو کمتر است پس با خودت بگو من بیشتر از او گناه کردم پس او از من بهتر است (وَإِنْ كَانَ تَوْبَكَ فَقُلْ أَنَا عَلَى يَقِينٍ مِنْ ذَنْبِي وَفِي شَكِّكَ مِنْ أَمْرِهِ فَمَا لِي أَدْعُ يَقِينِي لَشَكِّي) (۴) و اگر سنش همسن توست با خودت بگو من یقین دارم گناهکارم اما نمیدانم او گناهکار است پس باز او بهتر از من است. همه ما باید به این موازین اخلاقی عمل کنیم و اگر کسی عمل نمیکند مقصر است و باید به او تذکر بدهیم بنابراین اگر کسی عمل نکرد ضرری به این روایات و دستورات اسلامی ندارد و در ذهنها نیاید که بزرگان ما عمل نمی شود زیرا این همین خودش یک وسوسه و القاء شبهه است که بگوییم اینها خودشان عمل نمی کنند از خداوند می خواهیم که به همه ما توفیق بدهد که عمل کنیم.

ص: ۱۰

- ۱- احتجاج، شیخ طبرسی، ج ۲، ص ۵۲، نشر مرتضی.
- ۲- احتجاج، شیخ طبرسی، ج ۲، ص ۵۲، نشر مرتضی.
- ۳- احتجاج، شیخ طبرسی، ج ۲، ص ۵۲، نشر مرتضی.
- ۴- احتجاج، شیخ طبرسی، ج ۲، ص ۵۲، نشر مرتضی.

در بحث گذشته پس از بیان ویژگی خمس یک تعریف از مرحوم شهید برای خمس را بررسی کردیم اکنون یک بار دیگر به همان مطلبی که از امام در مورد ویژگی خمس نقل شد برمی گردیم و علاوه بر یک روایتی که در ویژگی خمس خواندیم روایت دیگری را هم مورد بررسی قرار می دهیم. حضرت امام در مورد ویژگی خمس فرمودند «هو الذی جعله الله تعالی لمحمد، وذریته کثیرا الله نسلهم المبارک عوضا عن الزکاه الّتی هی من أوساخ أیدی الناس إکراما لهم، ومن منع منه درهما کان من الظالمین لهم والغاصبین لحقهم» (۱) خداوند خمس را برای پیامبر و ذریه او قرار داده عوض از زکاتی که پستی و چرکی در مال است. شاید از این باب باشد که خداوند در قرآن می فرماید (خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صِدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صِلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ) (۲) به پیامبر، می فرماید زکات را از آنها بگیر تا باعث تطهیر خودشان و دور شدن از ذرائع نفسی مثل حب مال و بخل شود.

و چون زکات اینگونه است خداوند پیامبر و ذریه اش را اعلی و اعظم دانست که از این اموال به آنها برسد و البته برای هر دو یعنی برای دهنده و گیرنده اوساخ است چون وسخ است به پیامبر و آلش نمی دهیم

روایات زیادی -علاوه بر روایتی که دیروز خواندیم- در این رابطه داریم

۱- سلیم بن قیس (و عَنْ عَلِيٍّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسِ الْهَلَالِيِّ قَالَ خَطَبَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (ع) وَ ذَكَرَ خُطْبَهُ طَوِيلَةً يَقُولُ فِيهَا نَحْنُ وَاللَّهِ عَنِّي بَعْدِي الْقُرْبَى - الَّذِينَ قَرَنَّا اللَّهَ بِنَفْسِهِ وَ بَرَسُولِهِ، فَقَالَ فَلِلَّهِ وَاللِّرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ فِينَا خَاصَّةً إِلَى أَنْ قَالَ - وَ لَمْ يَجْعَلْ لَنَا فِي سَيِّئِهِمُ الصَّدَقَةَ نَصِيْبًا أَكْرَمَ اللَّهُ رَسُوْلَهُ وَ أَكْرَمَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ أَنْ يُطْعَمَنَا مِنْ أَوْسَاحِ النَّاسِ فَكَذَّبُوا اللَّهَ وَ كَذَّبُوا رَسُوْلَهُ وَ جَحَدُوا كِتَابَ اللَّهِ النَّاطِقَ بِحَقِّنَا وَ مَنَعُونَا فَرَضًا فَرَضَهُ اللَّهُ لَنَا. (۳)

ص: ۱۱

۱- تحریر الوسیله، امام خمینی، ج ۱، ص ۳۵۱، دارالعلم.

۲- توبه/سوره ۹، آیه ۱۰۳.

۳- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۹، ص ۵۱۲، ابواب قسمه الخمس، باب ۱، ح ۷، ط آل البیت.

امیرالمومنین (ع) می فرماید مراد از ذی القربی که در آیه وجود دارد ما هستیم و خداوند ما را قرین خودش قرار داده و در سهم صدقه نصیبی برای ما قرار نداده است و ما را گرامیتر از این دانست که از مالی که وسخ دست مردم است مصرف کنیم و بخوریم.

از اینگونه روایات زیاد داریم که از زکات تعبیر به وسخ شده است.

ان قلت:

ممکن است به ذهن بیاید که این فقرا بندگان خدا هستند عیال الله هستند و مومن هستند چه گناهی کردند که اوساخ را به آنها بدهیم و این خلاف شأن پروردگار است که نسبت به مومنین محبت دارد.

قلت:

در جواب می گوئیم بعید نیست که یک نکته در آن باشد به اینکه این نیازمندان خوشحال نباشند که مال مفتی به دست می آورند و تنبلی بکنند و از زکات بگیرند بلکه باید در ذهنشان باشد که این وسخ است و باید تلاش کنند که خودشان کسب درآمد کنند و در ضرورات از وسخ استفاده نمایند و در ضرورت هم ارتکاب محذورات اشکالی ندارد. الضرورات تبيح المحذورات.

از این جهت اوساخ گفته شده و الا-اینکه شأن فقیر پایین بیاید و تحقیر شده باشد نیست ولی درعین حال شأن پیامبر و خویشان و ذوی القربی این نیست که همین را هم عندالضروره بگیرند و چون وسخ مال است مردم باید جدا کنند تا مال تطهیر شود و مصارف آن یکی برای فقرا است.

نکته:

در خمس تعبیر این است «هرچه درآمد پیدا کردید خدا در آن شریک است» یعنی یک پنجم آن برای شما نیست سادات در آن شریک هستند. اما در زکات اینگونه نیست صدقات برای خود مردم است با خمس فرق دارد چون می فرماید «خذ من اموالهم صدقه» «اموالهم» مال خود مردم است که باید اوساخ را خارج کند البته در زکات یکی از مصارف آن فی سبیل الله است اما در خمس این گونه نیست بلکه خدا مالک می شود یک سهم برای خداوند یک سهم برای پیامبر و یک سهم برای امام { و سه سهم هم برای فقرا و ایتام و مساکین از بنی هاشم است.

ص: ۱۲

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: کتاب الخمس (تعریف خمس)

در شروع بحث خمس مرحوم امام فرمودند «کتاب الخمس وهو الذى جعله الله تعالى لمحمد(ص) وذريته كثر الله نسلهم المبارك عوضا عن الزكاه التى هى من أوساخ أيدي الناس إكراما لهم، ومن منع منه درهما كان من الظالمين لهم والغاصبين لحقهم» (۱) خمس از چیزهایی است که خداوند برای پیامبر(ص) و ذریه او قرار داده و واجب است عوض از زکات - که به آنها داده نمی شود، - خمس به آنها داده شود. در ادامه می فرماید کسی که جزئی از این مال را که به مالش تعلق گرفته نداد ظالم و غاصب حق اهل بیت(ع) است همینکه در زیارات هم لعن به غاصبین اهل بیت(ع) می کنیم یعنی کسانی که ظلم در حق اهل بیت(ع) می کنند. بدیهی است کسانی که مانع خمس هستند نیز غاصبین حق اهل بیت(ع) هستند.

و وجه این که اگر حتی یک درهم را هم ندهد جزء ظالمین است برای این است که جعل خمس بنحو تکلیف به ذمه نیست مثل نماز که به ذمه افراد تعلق گرفته اما در خمس به ذمه نیست و به مال تعلق گرفته و حقی در مال افراد است قرآن می فرماید (واعلموا أنما غنمتم من شيء فأن لله خمسه وللرسول ولذی القربى والیتامى والمساكين وابن السبیل إن كنتم آمنتم بالله وما أنزلنا علی عبدنا یوم الفرقان یوم التقى الجمعان والله على كل شيء قدير) (۲) یعنی همان مالی که بدست آوردید یک پنجم آن برای شما نیست و برای شش دسته است - که بعد می گوئیم - و متعلق تکلیف مال است و این افراد در مال شریکند و اگر کسی ادا کرد تکلیف او ادا شده و بقیه برای خودش است و اگر ادا نکرد آنها در مال شریکند و اگر مال را فروخت یک پنجم ثمن برای خودش نیست و اگر آن افراد اجازه کردند معامله صحیح است و الا معامله صحیح نیست.

ص: ۱۳

۱- تحریر الوسیله، امام خمینی، ج ۱، ص ۳۵۱، دارالعلم.

۲- انفال/سوره ۸، آیه ۴۱.

پس کسی که مانع ادا خمس شود ولو یک درهم باشد غاصب می شود. لذا الان هم مرسوم است کسانی که خمس بدهکارند می روند و با مراجع دست گردان می کنند مثلا یک مقدار از خمس را دست به دست می کنند تا دین خمس او ادا شود و مال او حلال شود. منتهی یک دینی را به مرجع بدهکار است و باید بدهد و این دست گردان برای این است که این مال از شراکت با سادات دربیاید.

دلیل مطلب: بعضی روایات را به عنوان دلیل بیان کردیم که مجددا اشاره می کنیم

۱- فی حدیث «وعنه، عن أحمد بن محمد، عن علی بن الحکم، عن علی بن أبی حمزه، عن أبی بصیر، عن أبی جعفر(ع)

قال: لا يحل لأحد أن يشتري من الخمس شيئاً حتى يصل إلينا حقنا» (۱)

برای کسی جایز نیست که از خمس چیزی را بخرد تا حق ما به ما برسد و اگر رسید می تواند بخرد و اگر خارج نشده برای او حلال نیست زیرا فروش مال غیر است.

۲- عن أبي جعفر «محمد بن الحسن بإسناده عن محمد بن علي بن محبوب، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن القاسم، عن أبان، عن أبي بصير، عن أبي جعفر(ع) قال: سمعته يقول:

من اشترى شيئاً من الخمس لم يعذره الله، اشترى ما لا يحل له» (۲)

حضرت امام صادق(ع) فرمود: اگر کسی از مالی که خمس آن داده نشده بخرد خداوند او را معذور نمی دارد. چون چیزی را خریده که برای او حلال نیست.

ص: ۱۴

---

۱- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۹، ص ۴۸۴، ابواب ما یجب فیہ الخمس، باب ۱، ح ۴، ط آل البیت.

۲- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۹، ص ۴۸۴، ابواب ما یجب فیہ الخمس، باب ۱، ح ۵، ط آل البیت.

۳- عن الصادق (ع) «وَعَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ:

لَا يُعَدَّرُ عَبْدٌ اشْتَرَى مِنَ الْخُمْسِ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ يَا رَبِّ اشْتَرَيْتُهُ بِمَالِي حَتَّى يَأْذَنَ لَهُ أَهْلُ الْخُمْسِ.» (۱)

حضرت امام صادق (ع) فرمود معذور نیست کسی که از خمس چیزی را بخرد و عذر بیاورد که خداوندا از مال خودم خریدم زیرا مالی که گرفتی برای فروشنده نبود تا بتواند به تو بفروشد.

تا این بیان شد که مانعین خمس جزء ظالمین به اهل بیت (ع) هستند. بعد از این امام وارد در اصل مطلب شدند و می فرمایند که در سه موضع بحث می کنیم موضوع اول: متعلق خمس چیست؟ موضوع دوم: در مستحقین خمس است که چه کسانی هستند؟ موضوع سوم: کیفیت تقسیم است.

گفتیم قبل از ورود در بحث «ما يجب فيه الخمس» دو مطلب را باید بگوییم یکی تعریف خمس و یکی هم دلیل اصل وجوب خمس.

مطلب اول: در مورد تعریف خمس از شهید در مسالک تعریفی را نقل کردیم و مرحوم صاحب جواهر (۲) هم از ایشان تبعیت کرده و تعریفی همانند تعریف ایشان ارائه کرده است. اما تعریفی که از شهید نقل و بررسی کردیم ایرادی هم دارد اکنون مجددا همان تعریف را نقل و بررسی می کنیم و البته یک ایراد هم دارد که بیان کرده و راه حل را نیز ارائه می کنیم. مرحوم شهید در تعریف خمس فرمود:

ص: ۱۵

---

۱- مستدرک الوسائل، میرزا حسین نوری، ج ۷، ص ۲۷۸، ابواب ما يجب فيه الخمس، باب ۱، ح ۴، ط آل البيت.

۲- جواهر الکلام، شیخ محمدحسن نجفی جواهری، ج ۱۶، ص ۲، دارالکتب الاسلامیه طهران.

«هو حق مالی یثبت لینی هاشم فی مال مخصوص بالأصالة عوضا عن الزکاه.» (۱) خمس یک حق مالی است مانند غنائم و گنج و معدن و غیره که مقدار مخصوص دارد که این حکم بالأصالة وضع شده عوض از زکاتی که به سادات نمی رسد؛ می باشد. «فالحق بمنزله الجنس یشمل الزکاه و غیرها.» (۲) هر تعریفی جنس و فصلی دارد در این تعریف نیز کلمه «حق» فصل است آنچه غیر حق است را خارج می کند. «و خرج بالمالی غیره کالولایه الثابته للإمام (ع) علی رعیتة. و خرج بینی هاشم حق الزکاه، و خرج بنو المطلب فقد قیل باستحقاقهم له.» (۳) کلمه «مالی» جنس تعریف است که زکات را هم شامل می شود و فصل است که حقوق غیر مالی نظیر حق ولایت را خارج می کند. و نیز با قید یثبت لینی هاشم که ثابت برای بنی هاشم است زکات را خارج می کند و بنی عبدالمطلب را هم خارج می کند چون می گوید ثابت برای بنی هاشم است گرچه گفته شده که به آنها هم سهم سادات می رسد ولی این خلاف مشهور است و در مال مخصوص است که بعد ذکر می کنیم و می گوئیم اموال مخصوص چیست؟

«و خرج بقید الأصالة ما لو نذر لهم ناذر مالا- فإنه لا یسمى خمسا، و إن لاحظ فيه الناذر كونه عوضا عن الزکاه التي لا تحل لهم.» (۴) و بالأصالة یعنی اینکه بالأصالة برای اینها ثابت شده و بالعرض را خارج می کند بالعرض بودن به این گونه است که کسی بگوید من این مبلغ را به این سید می دهم- مثلا در نذرش قید کند- چون این سید زکات به او نمی رسد من این مال را به او می دهم در اینجا هم به این مال خمس نمی توان گفت به جهت اینکه بالأصالة نیست. بالأصالة باید ابتدائا از طرف شارع تعیین شود. «و أشار بقید العوضیه إلى ان الله سبحانه فرض الخمس للرسول الله (ص) و لقبيلته إكراما لهم، و تعویضا عن الزکاه التي هی أوساخ الناس، و توسعه عليهم، و تشریفا لهم بزیادته و کثره موضوعه و قله شروطه، و دفع عنهم الغضاضه فی أخذه ببدائته فيه بنفسه و تثنیه برسوله، و جعله شرط الإيمان بالله و بما أنزله علی رسوله (ص). و کل هذه المزايا زائده علی الزکاه.» (۵)

ص: ۱۶

- ۱- مسالك الافهام، شهيد ثانی، ج ۱، ص ۴۵۷، معارف اسلامی قم.
- ۲- مسالك الافهام، شهيد ثانی، ج ۱، ص ۴۵۷، معارف اسلامی قم.
- ۳- مسالك الافهام، شهيد ثانی، ج ۱، ص ۴۵۷، معارف اسلامی قم.
- ۴- مسالك الافهام، شهيد ثانی، ج ۱، ص ۴۵۷، معارف اسلامی قم.
- ۵- مسالك الافهام، شهيد ثانی، ج ۱، ص ۴۵۷، معارف اسلامی قم.



و قید عوضا هم برای این است که خمس در مقابل زکاتی تشریح شده که برای غیر سادات است.

یک ایراد مهم بر تعریف شهید:

این تعریفی است که مرحوم شهید برای خمس بیان می فرمایند ولی یک اشکال مهمی به آن وارد است که این تعریف برای نصف خمس است نه جمیع خمس زیرا در آیه فرمود «واعلموا أنما غنمتم من شیء فأَن ۱-لله خمسہ ۲-وللرسول ۳-ولذی القربی ۴-والیتامی ۵-والمساکین ۶-وابن السبیل» (۱) و شما فرمودید که خمس حق مالی است که برای بنی هاشم ثابت است در حالیکه یک سهم برای خداوند است و خداوند که بنی هاشم نیست و یک سهم هم برای رسول و یک سهم هم برای ذی القربی می باشد لکن این دو سهم خدا و رسول نه از باب اینکه رسول از بنی هاشم است به او می دهیم بلکه بعنوان ولایت تامه ای که از طرف خداوند دارند به آنها می دهیم که سه سهم را شامل می شود که للیتامی و المساکین و ابن السبیل منهم یعنی از بنی هاشم است بنابراین این تعریف -حق مالی یثبت لبنی هاشم- شامل سه سهم از خمس است و سه سهم دیگر را شامل نمی شود.

بیان راه حل:

بنابراین اگر بخواهیم تعریف تامی ارائه کنیم به همین عبارت مرحوم شهید یک اضافه ای می افزائیم و با یک تغییر می گوئیم «حق مالی یثبت لله و لرسوله و لذی القربی -او للائمہ- و للیتامی و المساکین و ابن السبیل منهم» که در این صورت جمیع را شامل می شود و بقیه قیدهایی نظیر «مال مخصوص» و غیره هم که آورده است خوب است و تاکید است ولی لازم نیست در تعریف خمس بیاوریم و چون وجه دادن خمس به این طائفه عوضا عن الزکاه است؛ لذا این قید هم در تعریف ضروری نیست حتی اگر قید عوضا باشد و خوب خمس تبعی می شود لذا می گوئیم بالاصاله است.

ص: ۱۷

مطلب دوم؛ دلیل وجوب خمس؛ هم از قرآن دلیل داریم و هم از روایات و هم اتفاق کل که جمیع مسلمین خمس را بعنوان رکنی از ارکان اسلام قبول دارند.

کتاب: قرآن کریم می فرماید «واعلموا أنما غنمتم من شیء فأن لله خمسَه وللرسول ولذی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل إن کنتم آمنتم بالله وما أنزلنا علی عبدنا یوم الفرقان یوم التقی الجمعان والله علی کل شیء قدیر» (۱)

تعبیرات قرآن در مورد خمس تعبیرات بلندی است. در بیان احکام و لزوم و وجوب احکام در قرآن تعبیرات مختلفی است مثلاً درباره نماز می فرماید «اقیموا الصلاه» (۲) یعنی همان خواندن نماز و درباره زکات اتیان آمده لفظ «و اتوا الزکاه» (۳) آمده است و در روزه «کتب علیکم الصیام» (۴) آمده و در حج با لام اختصاص آمده «و لله علی الناس حج البیت» (۵) و در خمس هم با لام آمده «فله خمسَه» (۶) یعنی يجب علی الناس بر عهده آنهاست که برای خدا و رسول این مال را جدا کنند پس تعبیر لام برای وجوب در موارد مختلف در قرآن آمده اما تعبیر واعلموا در ابتدا نشان می دهد مطلب مهمی است و باید بدانید مثل اینکه مطلبی که مفروض التحقق است را می گوئیم می دانید که اینگونه است اینجا هم می فرماید مطلبی است که باید علم به آن داشته باشید.

شأن نزول آیه:

این آیه در جنگ بدر نازل شد در هجدهم ماه ذیحجه سال دوم هجرت که بین کفار قریش و مسلمانان رخ داد و تعداد کفار حدود هزار نفر بود و تعداد مسلمانان ۳۱۳ نفر بود و آنها مجهز به تمامی ابزار جنگی روز و سوار بر اسب و مسلمانان هم پیاده و با یک چوب و چند شمشیر و چند اسب آمده بودند و جنگ بدر جنگ مهمی بود که خداوند ملائکه را به کمک مسلمانان فرستاد و جنگ بدر به نفع مسلمین تمام شد و رؤسا و صنادید عرب در آن جنگ شرکت داشتند و هفتاد نفر کشته شدند و هفتاد نفر اسیر شدند و بقیه فرار کردند و اموال زیادی از کفار بجا ماند که بدست مسلمانان بعنوان غنیمت گرفته شد و این آیه نازل شد که آنچه را که به غنیمت به دست آوردید برای خداوند است.

ص: ۱۸

---

۱- انفال/سوره ۸، آیه ۴۱.

۲- بقره/سوره ۲، آیه ۲.

۳- بقره/سوره ۲، آیه ۲.

۴- بقره/سوره ۲، آیه ۱۸۳.

۵- آل عمران/سوره ۳، آیه ۹۷.

۶- انفال/سوره ۸، آیه ۴۱.

اعلموا یعنی وظیفه شیعه و مسلمان این است که این مطلب را بدانند که یک چنین حقی خدا و رسول در مال دارند.

معنای «غنتم»:

۱- «ماغنتم» یعنی آنچه که غنیمت می گیرید و شکی نیست که این آیه در جنگ بدر نازل شده و غنیمت جنگی بدر را در نظر دارد اما آیا اختصاص به همان غنیمت در جنگ بدر دارد و شامل غنائم جنگهای دیگر نمی شود که گفته شود مورد مخصوص است. ولی این را احدی نگفته است که اختصاص به غنائم جنگی در جنگ بدر داشته باشد. و شکی نیست که در جنگهای دیگر هم اموال بدست آمده از کفار از غنائم و برای مسلمانان بود و مطلق اموال «أُخِذَ مِنَ الْحَرْبِ» را شامل می شود.

بحث دیگر اینکه اختصاص به غنائم جنگی ندارد و غنتم یعنی ما اکتسبتم آنچه را بدست می آورید را هم شامل می شود یا فقط اختصاص به غنائم جنگی دارد؟ اینجا دو قول است گروهی می گویند آیه مربوط به غنائم جنگی است و گروهی دیگر معنای عام می کنند و می گویند آنچه را که بدست آوردید حتی در کسب و کار و زراعت و مطلق درآمدها شامل غنیمت است و معمولاً هم فقهای ما این را قائل هستند مثل مرحوم شیخ (۱) در خلاف و مرحوم علامه (۲) (۳) معنای عام از آن استفاده کردند. اکنون هر دو قول را مورد بررسی قرار می دهیم:

ص: ۱۹

- 
- ۱- الخلاف، شیخ طوسی، ج ۲، ص ۹۰، جامعه مدرسین.
  - ۲- تذکره الفقهاء، علامه حلی، ج ۵، ص ۴۳۶، آل البیت.
  - ۳- منتهی المطلب، علامه حلی، ج ۱، ص ۵۴۶.

قول اول: برخی می گویند غنیمت اختصاص به غنائم جنگی دارد البته قائلین به این قول باید ملتزم به مطلب دیگری بشوند یعنی بگویند متعلق خمس هفت چیز است. یکی غنائم جنگی است. و یکی گنج است. و یکی معدن است. و یکی غوص است. که آیه شامل این موارد نمی شود بلکه باید با روایات آن را ثابت نمایند. و این خلاف ظاهر است که از آیه فقط یک مورد از هفت مورد را استفاده کنیم.

قول دوم: اما اگر بگوییم معنای «ما غنمتم» معنای مطلق است و آنچه را که نفع بردید و استفاده کردید از هر راهی حتی اگر هدیه باشد را شامل است و به نظر می رسد معنای دوم هم از لغت استفاده می شود و هم از اقوال علما استفاده می شود ما آیه را فعلا معنی می کنیم که ما غنمتم یعنی چه؟ اگر «ما اخذ من الکفار فی القتال» باشد فقط شامل غنائم جنگی می شود که البته فقط اختصاص به جنگ بدر که آیه در آن جنگ نازل شد ندارد و مطلق حرب را شامل می شود. اما اگر گفتیم ما غنمتم یعنی آنچه را که بدست آوردید و استفاده کردید شامل همه موارد متعلق خمس می شود که بحث مفصلی دارد انشاءاله برای درس بعد.

### کتاب الخمس (مراد از غنیمت) ۹۳/۰۶/۲۳

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: کتاب الخمس (مراد از غنیمت)

گفتیم که قبل از شروع در بحث دو مطلب را لازم است بیان کنیم یکی تعریف خمس که مطرح کردیم خمس ماهو؟

مطلب دوم: دلیل بر وجوب خمس چیست؟

ص: ۲۰

برای اثبات وجوب خمس هم به قرآن و هم به روایات و به اجماع بلکه به ضرورت تمسک شده است.

اما از قرآن آیه (وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِإِئْتَى الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَى عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقَى الْجَمْعَانِ وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) (۱)

واعلموا یعنی بدانید آنچه را که به عنوان غنیمت بدست می آورید خمس آن برای خدا و پیامبر(ص) و امام(ع) و سه دسته از سادات است.

کیفیت استدلال: استفاده معنای وجوب خمس از لام الله می باشد یعنی ملک خداست لام در عبارت دلالت بر اختصاص دارد عینا مثل الله علی الناس که تکلیف می کند حج کردن به عهده مردم است در اینجا نیز الله یعنی خمس ملک خداست و مال مردم را باید پس داد مال خدا و رسول است یعنی در این مال شریکند و باید آن را برگرداند البته در حج حق خداست لام دلالت بر ملکیت ندارد بلکه به عهده بودن را می رساند اما اینجا می گوید مالی که بدست آوردید یک پنجم آن برای شما

نیست دلالت این لام بر ملکیت و وجوب اقوی از آنجاست که لله علی الناس حج البیت آمده است در لله خمس جمله اسمیه آورده و لام را هم مقدم کرده که همه اینها دلالت بر تاکید دارد که پرداخت این مال واجب است.

پس دلیل وجوب از قرآن همین آیه است.

ص: ۲۱

---

۱- انفال/سوره ۸، آیه ۴۱.

یک اشکال باقی می ماند که لام ملکیت است ولی ما دلیل داریم که همه آسمانها و زمین و هر آنچه که در آن است ملک خداوند است در قرآن می فرماید (لِلَّهِ مَآ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنْ تُبَدِّلُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخَفُّوهُ يَحَاسِبِكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) (۱)

جواب:

نه تنها خمس بلکه تمام آنچه در زمین و آسمان است برای خداست این چه اختصاصی است که کسی که مالک است را بگوییم خمس برای اوست.

در جواب می گوییم دو گونه ملکیت داریم یکی ملکیت حقیقی و واقعی مثل مالکیت خداوند و یکی دیگر ملکیت اعتباری مثل مالکیت انسانها بر اموالشان در اینجا الله خمس ملکیت اعتباری است درست است که همه چیز برای خداوند است اما یک مال را اعتباراً می گوییم برای خداوند است و اختصاص به خداوند دارد به قرینه عطفی که دارد که می فرماید و للرسول و لذی القربى که آنها ملکیتشان اعتباری است پس بنابر سیاق؛ ملکیتی که برای خداوند در اینجا در نظر گرفته می شود ملکیت اعتباری است و منافاتی هم با ملکیت واقعی خداوند ندارد وقتی بیان می کند که در ما غنتم خداوند حقی دارد این حق را عقلاً اعتبار می کنند و وقتی خودش تعیین می کند پنج سهم دیگر مالک می شوند اعتباراً و به قرینه عطفی که شده ملکیت خداوند هم اعتباری می شود و هیچ منافاتی هم با ملکیت واقعی خداوند ندارد چنانچه پنج گروه دیگر چیزی را مالک هستند که خداوند مالک واقعی آن است و این ملکیت در طول ملکیت واقعی است نه در عرض آن و آنچه که ملاحظه می شود اعطا نیست تکلیف است. تکلیف می کند که این حق برای آنهاست نه اینکه خداوند به آنها داد تعیین می کند شما باید این مال را به آنها پردازید و ملک آنهاست.

ص: ۲۲

بنابراین در روایات هم داریم که یک پنجم مال که خمس است شش سهم می شود یک سهم برای خداوند سهم دوم برای رسول و سهم سوم برای ذی القربی که مراد از ذی القربی ائمه هستند که در روایت خواندیم و مجدداً به عنوان تذکر می آوریم.

(عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُمَرَ الْيَمَانِيِّ عَنْ أَبَانَ بْنِ أَبِي عَيَّاشٍ عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ

قَالَ سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (ع) يَقُولُ نَحْنُ وَاللَّهِ الَّذِينَ عَنِ اللَّهِ بِجَدَى الْقُرْبَى الَّذِينَ قَرَنَهُمُ اللَّهُ بِنَفْسِهِ وَنَبِيِّهِ (ص) فَقَالَ مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلِيَّ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرْبَى فَلِلَّهِ وَاللِّرَّسُولِ وَ لِجَدَى الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ مِنَّا خَاصَّةً وَ لَمْ يَجْعَلْ لَنَا سَهْمًا فِي الصَّدَقَةِ أَكْرَمَ اللَّهُ نَبِيَّهُ وَ أَكْرَمَنَا أَنْ يُطْعَمَنَا أَوْ سَاخَ مَا فِي أَيْدِي النَّاسِ). (۱)

و سهم خداوند در زمان حیات رسول الله (ص) در اختیار رسول الله (ص) می باشد و بعد از رسول الله (ص) سهم خداوند و سهم رسول و ذی القربی هر سه در اختیار ائمه می باشد که سه سهم از شش سهم می باشد یعنی نصف یک پنجم برای امام است و نصف مابقی برای یتامی و مساکین و ابن سبیل از بنی هاشم می باشد.

نظر عامه در مورد سهام خمس:

صاحب مجمع البیان در مورد نظر عامه آورده است: ۱- بعضی می گویند پنج سهم می شود و در مورد سهم خداوند می گویند خداوند که احتیاج ندارد و فقط برای تشریفات ذکر شده ۲- دسته دیگری هم چهار سهم می دانند به این صورت که سهم پیامبر را هم قائل نیستند که شافعی اینگونه می گوید ۳- حنفیه سه سهم می دانند به این صورت که سهم خدا و رسول و ذی القربی را ساقط کرده و استدلالشان هم این است که در زمان خلیفه اول و دوم اینها سهم ذی القربی را ندادند و احدی از مسلمین اعتراض نکرد پس معلوم می شود که حذف شده بود.

ص: ۲۳

۱- الکافی، شیخ کلینی، ج ۱، ص ۵۳۹، دارالکتب الاسلامیه.

ولی در مذاق علمای شیعه و ظاهر قرآن این است که شش سهم می باشد.

مناقشه در نظرات برخی عامه:

اولا خداوند ابتدا سهم خودش را معین می فرماید و این برای تشریفات نیست و برای اکرام و تجلیل از سادات و پیامبر و نسل او در ردیف آنان یک سهم هم برای خودش می گذارد ثانيا در ذیل آیه شرط اعتقاد به خمس را ایمان به خداوند می داند (إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ) (۱) [۴] یعنی این خمس تکلیفی است از طرف خداوند اگر ایمان به خداوند دارید و خطاب هم به مومنین مجاهدی است که در جنگ بدر شرکت داشتند یعنی ادعای ایمان کافی نیست بلکه می گوید ای مومنینی که در جنگ بدر مجاهدت کردید و شمشیر زدید و غنیمت بدست آوردید بدانید که اگر ایمان به خداوند دارید باید خمس آن غنیمت را بدهید البته به گیرنده کاری نداریم بلکه به پرداخت کننده می گوئیم که اگر ایمان به خداوند دارید بدانید که خمس این مال برای شما نیست شرط اعتقاد است که باید اعتقاد به خمس داشته باشید یعنی ایمان تنها کافی نیست حتی مجاهدت بکند ولی ممکن است برای اهداف دیگری رفته باشد

بنابراین شرط (ان کنتم مؤمنین) (۲) [۵] یک نوع تاکید است که به جهت اهمیت آن شرط ایمان گذاشته برای آن و نشانه ایمان است نکته دیگر اینکه در آخر می فرماید (و ما انزلنا علی عبدنا یوم الفرقان) (۳) [۶] همان روز جنگ بدر است و (یوم التقی الجمعان) (۴) [۷] همان روزی است که دو جمعیت کفار و مومنین روبروی هم جمع شدند و آنچه که در آن روز نازل شد و همه را خیره نمود و تعجب همه را برانگیخت و عزتی برای اسلام در جزیره العرب ایجاد کرد؛ نصرت الهی بود و مسلمانان پیروز شدند با اینکه همه شرایط بر علیه مسلمانان بود هم از نظر تعداد و هم از نظر ابزار جنگی و هم از نظر شرایط زمین و منطقه ای که مسلمانان در جایی پست بودند و کفار در بلندی بودند و مشرف بر مسلمانان بودند علاوه بر این زیر پای کفار سنگ و سفت بود و زیر پای مسلمانان شن بود و نرم بود اما قرآن می فرماید ما می خواستیم این امر - نصرت - محقق شود لذا پیامبر یک خواب دید قبل از شروع جنگ که آیه نیز به آن اشاره دارد (إِذْ يُرِيكُهُمُ اللَّهُ فِي مَنَايِكَ قَلِيلًا وَ لَوْ أَرَاكَهُمْ كَثِيرًا لَفَشِلْتُمْ وَ لَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَ لَكِنَّ اللَّهَ سَلَّمَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ) (۵)

ص: ۲۴

۱- انفال/سوره ۸، آیه ۴۱.

۲- انفال/سوره ۸، آیه ۴۱.

۳- انفال/سوره ۸، آیه ۴۱.

۴- انفال/سوره ۸، آیه ۴۱.

۵- انفال/سوره ۸، آیه ۴۳.



پیامبر در خواب دید که یک دسته کمی از دشمنان آمدند و برای مسلمین تعریف نمود که مشرکین تعداد قلیلی هستند و این خواب با تعداد کثیر ظاهری کفار تنافی ندارد زیرا پیامبر خواب واقع را دیده بود و واقع این بود که این افراد گرچه تعدادشان زیاد است اما یک سری افرادی هستند که قدرتی ندارند مثل همین اسرائیل که انسانهایی زورگو ولی ترسو هستند آنها هم اینگونه بودند و فرار کردند پیامبر هم واقعهشان را دیده بود از این جهت در آیات بعدی می فرماید اگر چنانچه شما آن موقع خبر داشتید که چند نفرند و به چه کیفیتی می آیند بین شما اختلاف می افتاد و دسته ای می گفتید که نمی آید و حاضر نبودید همه به جنگ بروید و این یک امداد غیبی بود که خداوند در خواب به پیامبر نشان داد و وقتی روبروی هم واقع شدند خداوند در آیه بعد می فرماید (وَ إِذْ يُرِيكُمُوهُمْ إِذِ التَّفَيُّتُمْ فِي أَعْيُنِكُمْ قَلِيلًا وَيُقَلِّلُكُمْ فِي أَعْيُنِهِمْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا وَ إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ) (۱) خداوند این جمعیت را در چشم مومنین کم جلوه داد و نیز جمعیت مسلمانان در دید کفار کم جلوه کرد و وقتی کفار نگاه کردند به ذهنشان آمد که جمعیت کمی هستند و ابوجهل می گفت اینها به اندازه خوراک شتران ما هستند و کفار تشویق شدند که بمانند و جنگ کنند و قدرت آنها را نمی دانستند و فقط تعداد کمشان را دیدند. و مسلمانان هم تعداد زیاد آنان را ندیدند و در نظرشان آمد که چیزی نیستند لذا دو طرف تشویق و ترغیب به ادامه جنگ شدند و اینها امدادهای غیبی بود که وقتی پیروز شدند و هفتاد نفر از صنادید عرب کشته شدند و هفتاد نفر اسیر شدند و همه وسائل را گذاشتند و فرار کردند یک قدرتی برای اسلام شد و این نصرت الهی بود (ما انزلنا علی عبدنا یوم الفرقان) (۲) [۱۰] که اگر اعتقاد به این نصرت دارید باید خمس بدهید. بهر حال با این همه تاکیدات که با اِنَّ شروع شده و جمله اسمیه است و تقدیم ما هو حقه التاخیر و شرط ایمان و نصرت الهی را مطرح می کند که مجموع اینها دلالت دارد خمس واجب مؤکدی است که بعهد مسلمانان گذاشته شده است و برای وجوب خمس به واسطه این آیه از قرآن از لام لله استفاده می کنیم.

ص: ۲۵

۱- انفال/سوره ۸، آیه ۴۴.

۲- انفال/سوره ۸، آیه ۴۱.

عمده چیزی که بحث دارد در این آیه این است که بعد از قبول وجوب خمس اکنون بحث این است که مراد از ما غنمتم چیست؟

۱- قول عامه: می گویند مراد از غنمتم همان غنائم جنگی است و قرینه آن هم این است که این آیه در جنگ بدر نازل شده بود و در جنگ بدر غنائم زیادی بدست مسلمین افتاده بود پس ما غنمتم یعنی آنچه که در این جنگ بدست آوردید.

از نظر لغت هم مرحوم طبرسی در مجمع البیان با نسبت دادن به لغت نقل می کند که غنیمت «ما اخذ من الکفار فی القتال» است پس هم لغت و هم قرائن آیه دلالت می کند که مراد غنائم جنگ بدر است و تعدی هم اگر بکنند فقط شامل جنگهای دیگر هم می شود. این قول عامه است و می گویند خمس که به هفت چیز تعلق می گیرد یکی از آن هفت چیز غنائم است و از آیه استفاده می شود و بقیه را می گویند باید با روایات خمس آن را اثبات کنیم.

۲- قول امامیه: علمای شیعه می گویند غنائم جنگی یکی از مصادیق غنیمت است و هر غنیمتی چه جنگی یا غیرجنگی باشد خمس دارد. البته من شیئی در آیه اشاره به مطلق سود غنیمت است یعنی ربح و سود و فائده ای که بدست می آورید از هر راهی که باشد و (من شیئی) (۱) [۱۲] تعمیم را می رساند غنائمی که در جنگ بدست می آید هرچه باشد باید خمس آن داده شود اما مشهور بین اصحاب این است که کل ما استفاده الانسان یعنی هرچه را که انسان به چنگ می آورد و استفاده می کند هم از لغت استفاده می شود هم از روایات هم از کلمات فقهاء در لغت در مجمع البحرین می فرماید «ان الغنیمه هی کل فائده مکتسبه» هر فائده ای که انسان کسب بکند به آن غنیمت می گویند معامله باشد کشاورزی باشد هر چه باشد در لسان العرب می گوید «و الغنم الفوز بالشیئی بغیر مشقه» یعنی هرچه که انسان بدون مشقت بدست بیاورد غنیمت است.

ص: ۲۶

پس علمای شیعه بالاتفاق می گویند هر فائده ای که انسان ببرد غنیمت است هم از آیه استفاده می شود و هم از روایات و هم از کلمات فقهاء

ادامه بحث برای فردا.

## کتاب الخمس (مراد از غنیمت) ۹۳/۰۶/۲۴

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: کتاب الخمس (مراد از غنیمت)

گفتیم در بحث از آیه شریفه (وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَى عِبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقَى الْجَمْعَانِ وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) (۱) در مورد وجوب خمس بحث مهم این است که مشخص شود مراد از (ما غنمتم) چیست؟ و در مسأله دو قول است:

قول اول: مشهور عامه می گویند مراد غنائم جنگی است که از کفار بدست می آید و این آیه را مختص به غنائم جنگی می دانند.

دلیل اول قول اول: می گویند در لغت آمده است «الغنيمه ما اخذ من اموال الحرب من الكفار بقتال» که در مجمع البيان (۲) از آنها نقل می کند.

دلیل دوم قول اول: گفته اند این آیه در ضمن آياتی وارد شده است که مربوط به جنگ بدر بوده پس مراد غنائم جنگی است لذا مشهور از فقهاء عامه نظرشان این است که غنائم جنگی مراد است.

قول دوم: مشهور علمای شیعه، اصحاب و بزرگان می گویند مراد از غنمتم کل فائده است یعنی انسان هر فائده ای از هر راهی بدست بیاورد غنیمت است و واجب است خمس آنرا بدهد.

ص: ۲۷

۱- انفال/سوره ۸، آیه ۴۱.

۲- مجمع البيان، فضل بن حسن طبرسی، ج ۴، ص ۳۷۹، ناصر خسرو.

دلیل قول دوم: مشهور فقهای شیعه به لغت تمسک می کنند و هم به موارد تفسیر مثل مجمع البيان و الميزان و هم از روایات استفاده می کنند اما از لغت گفتیم در مجمع البحرين می گوید «ان الغنيمه هي كل فائده مكتسبه» یعنی هر فائده ای که انسان کسب می کند و مجمع البحرين هم يك کتاب لغت مورد اعتماد است.

لسان العرب می گوید «و الغنم الفوز بالشيء من غير مشقه» یعنی هر چه که انسان بدون مشقت بیاورد غنیمت است.

مفردات راغب می گوید از ماده غَنَم به معنای گوسفند گرفته شده است «الْغَنَمُ: إصابته و الظفر به، ثم استعمل في كلّ مظفور به من جهة العدى و غیرهم.» (۱) خواه از طریق دشمنی باشد خواه از طرق دیگر یعنی غنیمت معنایی عام دارد.

در کتب تفسیر مثل مجمع البیان بعد از بیان آیه می فرماید «و قال أصحابنا أن الخمس واجب في كل فائده تحصل للإنسان من المكاسب و أرباح التجارات و في الكنوز و المعادن و الغوص و غیر ذلك» (۲) اصحاب و علمای شیعه می گویند در هر فائده ای که برای انسان از هر راهی از کسب یا از تجارت یا از گنج یا معدن یا غواصی و غیر اینها حاصل شود خمس واجب است «مما هو مذکور فی الکتب و يمكن أن يستدل على ذلك بهذه الآیه فإن فی عرف اللغه يطلق على جميع ذلك اسم الغنم و الغنيمه» (۳) [۱۰] و می توانیم همه اینها را از آیه استفاده کنیم زیرا در لغت تمام اینها را به غنیمت اطلاق می کنند لذا می فرماید اصحاب ما فتوی دادند که خمس در هر غنیمتی واجب است.

ص: ۲۸

---

۱- مفردات الفاظ قرآن، حسین بن محمد راغب اصفهانی، ج ۱، ص ۳۶۶.

۲- مجمع البیان، فضل بن حسن طبرسی، ج ۴، ص ۴۶۸.

۳- مجمع البیان، فضل بن حسن طبرسی، ج ۴، ص ۴۶۹.

گفتند مراد از آیه غنائم جنگی است چون در لغت به آن معنی آمده و آیه هم مقرون به آیاتی است که راجع به غزوه بدر صحبت می کند و این قرینه است که مراد غنائم جنگی است؛ می گوئیم خیر در لغت عام است لذا فتوای علمای ما هم عام است. و اصحاب گفتند از ماده غنم گرفته شده چون غَنَم - گوسفند - فوایدی دارد و از همه اعضای آن فائده می برند لذا به تناسب در هر فائده ای غَنَم را استعمال کرده اند.

فاضل نراقی در مستند می فرماید «اعلم أنّ الأصل وجوب الخمس في جميع ما يستفيدة الإنسان و يكتسبه و يغنمه، للآية الشريفة، و الأخبار.» (۱) اصل این است که خمس در همه آنچه که کسب می کند و تحصیل می کند و غنیمت به دست می آورد واجب است. و دلیل آن آیه و روایات است

«أما الآية فقوله سبحانه و أعلموا أنّما غنمتم الآية (۲) [۱۲] فإن الغنيمه في أصل اللغة: الفائده المكتسبه، مراد از غنیمت هر سودی است که بدست آید. صرح به فی مجمع البحرين (۳) و غیره (۴) من أهل اللغة، و ليس هناك ما يخالفه و يوجب العدول عنه، بل المتحقق ما يثبت و يوافق من العرف و كلام الفقهاء و الأخبار.» (۵) مراد از غنیمت غنائم جنگی نیست بلکه در لغت هر فائده ای که به انسان برسد را غنیمت گویند مجمع البحرين و غیر او از اهل لغت تصریح کرده اند و قرینه ای هم که مخالف این نقل لغوی باشد نرسیده است بلکه تحقق همین معنای لغوی است و در کلمات فقهاء و اخبار و عرف لغت به همین معنی است.

ص: ۲۹

۱- مستند الشیعه، مولی احمد بن محمد مهدی نراقی، ج ۱۰، ص ۹، آل البیت.

۲- انفال/سوره ۸، آیه ۴۱.

۳- مجمع البحرين، شیخ محمد طریحی، ج ۳، ص ۳۳۳.

۴- معجم مقایس اللغة، ابن فارس، ج ۴، ص ۳۹۷.

۵- مستند الشیعه، مولی احمد بن محمد مهدی نراقی، ج ۱۰، ص ۹، آل البیت.

در مدارك می فرماید ذکر شهید فی البیان: «أن هذه السبعه كلها مندرجه فی الغنیمه» (۱)

از قول مرحوم شهید در بیان نقل می کند که این هفت چیزی که خمس در آن واجب است تحت عنوان غنیمت جای دارد.

پس معنای کلی و عام از غنیمت گرفته که هر هفت مورد را شامل می شود.

علمای دیگر هم معمولاً همینگونه فتوی می دهند.

بررسی کلام صاحب جواهر: جای تعجب است که یک نوع تردید در کلام مرحوم صاحب جواهر وجود دارد. ایشان بعد از ثبت کلام محقق که می فرماید اول چیزی که خمس در آن واجب است غنائم جنگی است و در استدلال به همین آیه تمسک می کند و بعد از استدلال می فرماید «سواء قلنا بكون الغنیمه فی الآیه و النصوص حقیقه فی المفروض كما لعله الظاهر عرفاً بل و لغه كما قیل، أو فی الأعم منه و من غیره مما أفاد الناس كما یومی الیه إدراج السبعه فیها فی البیان، بل هو کصریح جهاد التذکره و غیره، بل ظاهر کتز العرفان، و عن مجمع البیان نسبتبه إلی أصحابنا.» (۲) می فرماید در غنائم جنگی خمس واجب است چه اینکه بگوییم مراد از غنائم حقیقت در همین معنی خاص است که هم در عرف به این معنی می دانند و هم در لغت همانطور که گفته شده یا غنیمت اعم از غنائم جنگی و مما افاد الناس است كما اینکه در بیان مرحوم شهید می فرماید غنیمت همه هفت مورد وجوب خمس را شامل می شود.

ص: ۳۰

---

۱- مدارك الاحکام، محمد بن علی موسوی عاملی، ج ۵، ص ۳۶۰، ط آل البیت.

۲- جواهر الکلام، شیخ محمد حسن نجفی جواهری، ج ۱۶، ص ۶، دارالکتب الاسلامیه.

بلکه علامه در تذکره به این معنای عام تصریح کرده است و ظاهر کلام فاضل نیز همین معنای عام است و طبرسی در مجمع البیان ادعای اجماع کرده و عام بودن معنی را به اصحاب نسبت داده است. صاحب جواهر نتیجه می گیرد حتی اگر غنیمت در آیه به معنای غنیمت جنگی باشد از راه های دیگر دلایل وجوب خمس در هفت مورد ثابت است.

تعجب در تردید جواهر است: زیرا اولاً: چنانچه از اهل لغت نقل کردیم غنیمت عام است و هرگونه سود بدست آمده را شامل می شود ثانیاً: گفتیم علمای شیعه بالاتفاق قائلند؛ غنیمت در آیه مطلق الفائده است

و مرحوم شیخ در خلاف (۱) و دیگران (۲) (۳) هم ذکر کرده اند که آیه هر هفت مورد را شامل می شود.

همچنین در المیزان علامه طباطبائی می فرماید «قوله تعالى: «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ» إلى آخر الآیه. الغنم و الغنیمه إصابه الفائده من جهة تجاره أو عمل أو حرب و ينطبق بحسب مورد نزول الآیه علی غنیمه الحرب» (۴)

بنابراین خمس در هر هفت مورد از آیه استفاده می شود. و لذا در بخش ربح مکاسب مطلق استفاده ای که برای انسان در عصر جدید بدست می آید تحت عموم آیه شریفه است.

بررسی یک مورد از استدلال عامه:

عامه می گویند آیه محفوف به آیاتی است که در خصوص جنگ وارد شده و این آیه با این قرینه سیاقیه که هم آیه قبل و هم آیه بعد مربوط به جنگ بدر است مربوط به غنائم جنگی است ضمن اینکه در این آیه سیاق هم نسبت به قبل از آیه غنیمت و هم نسبت به آیه بعد از آیه غنیمت موجود است. بنابراین آیه که در مورد غزوه بدر نازل شده و آیه قبل و بعد راجع به جنگ بدر است چرا می گویند کل غنیمت را شامل است.

ص: ۳۱

---

۱- خلاف، شیخ طوسی، ج ۲، ص ۱۱۸، جامعه مدرسین.

۲- التهذیب، شیخ طوسی، ج ۴، ص ۱۴۱. دارالکتب الاسلامیه.

۳- الاستبصار، شیخ طوسی، ج ۲، ص ۶۰، دارالکتب الاسلامیه.

۴- المیزان، علامه طباطبائی، ج ۹، ص ۸۹، جامعه مدرسین.

مناقشه در کلام عامه: در جواب می‌گوییم بطور کلی در همه جا در آیات قرآن مورد تخصص نیست. بسیاری از موارد آياتی داریم که در موردی خاص وارد شده اما از آیه یک معنای کلی استفاده می‌کنیم و این را هم اصطلاحاً می‌گویند که شان نزول تخصص نیست که آیه اختصاص به اینجا پیدا می‌کند و اگر بخواهیم این مبنی را قبول کنیم باید در خیلی از موارد از آیاتی که استفاده می‌کنیم از آن رفع ید کنیم مثلاً- (مِآ أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَاللِّرَّسُولِ وَ لِلَّذِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَ مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ) (۱) یک معنای کلی از این آیه استفاده می‌کنیم هرچه را که پیامبر فرمود از آن اطاعت کنید در حالیکه آیه در خصوص فیئ وارد شد یعنی چیزهایی که در جنگ بدون مقاتله بدست می‌آورند. در موارد متعدد دیگر هم داریم که مورد تخصص نیست یعنی گرچه آیه در مورد خاص وارد شده و شان نزول خاصی دارد و سیاق آیه و آیات قبل و بعد ظهور در یک معنایی دارد ولی ما می‌گوییم قطعاً آن مورد از آیه خارج نیست. اما اختصاص به همان مورد ندارد بلکه معنای عام و کلی را از آیه استفاده می‌کنیم پس مراد همین غنائم جنگی است اگر ما بخواهیم اینگونه بگوییم باید چیزی بگوییم که حتی عامه هم نمی‌گویند و باید اختصاص به غنائم جنگ بدر پیدا می‌کند یعنی اگر در جنگ احد هم غنائمی بدست آمد شامل نمی‌شود و خمس ندارد در حالی که آنها هم نمی‌گویند یعنی آنها گرچه می‌گویند سیاق آیه برای جنگ بدر است اما می‌گویند غنائم دارالحرب و غنائم جنگی خمس دارد خواه جنگ بدر باشد یا جنگ دیگری باشد.

ص: ۳۲



بنابراین جواب این است که مورد و شان نزول مخصص نیست بلکه قطعاً آیه همین شأن نزول و موارد دیگر را هم شامل می شود. به علاوه در خیلی از اصطلاحاتی که متعارف است و در کلمات معصومین نقل شده است لفظ غنیمت آمده در حالیکه مراد مطلق فائده است در کلمات امیرالمومنین در نهج البلاغه دهها مورد لفظ غنیمت آمده مثلاً می فرماید (رَحِمَ اللَّهُ [۲۴]عَبْدًا سَمِعَ حُكْمًا فَوَعَى وَ دُعَى إِلَى رِشَادٍ فَدَنَا وَ أَخَذَ بِحُجْرِهِ هَيَادٍ فَنَجَّى رَاقِبَ رَبِّهِ وَ خَافَ ذَنْبَهُ قَدَمَ خَالِصاً وَ عَمَلَ صَالِحاً اُكْتَسَبَ مَيْدُخُوراً وَ اجْتَنَبَ مَعْدُوراً رَمَى غَرَضاً وَ أَحْرَزَ عَوْضاً كَابَرَ هَوَاهُ وَ كَذَّبَ مُنَاهُ جَعَلَ الصَّبْرَ مَطِيئَةً نَجَاتِهِ وَ التَّقْوَى عُيْدَةً وَفَاتِهِ رَكِبَ الطَّرِيقَةَ الْغُرَاءَ وَ لَزِمَ الْمَحَجَّةَ الْبَيْضَاءَ اِغْتَنَمَ الْمَهْلَ وَ يَادَرَ الْأَحْيَالَ وَ تَزَوَّدَ مِنَ الْعَمَلِ) (۱) فرصتها را غنیمت بشمارید. و یا در منشور امیرالمومنین خطاب به مالک اشتر می فرماید این قدرتی که بر مردم پیدا کردی را یک وسیله ای قرار نده که ضرر به آنها بزنی و آنها را غنیمتی بدانی که بخوری. یعنی فوایدشان و اموالشان را غارت نکن لفظ اغتنم را خطاب به مالک آورده یعنی اموالشان را غنیمت برای خودت ندان.

علی ای حال کلمات فراوانی از ائمه معصومین داریم که در آن لفظ غنیمت ذکر شده ولی مرادشان مطلق فائده است لذا علما هم فتوایشان این است که همه این هفت موردی که خمس دارد از آیه استفاده می شود چون لفظ غنیمت به هر هفت مورد اطلاق می شود. اما عامه گفته اند که مراد غنائم جنگی است پس از دیدگاه عامه آیه دلیل می شود برای یکی از هفت مورد و بقیه شش مورد را از روایات استفاده می کنیم ایرادی هم ندارد منافاتی هم ندارد که بگوییم یک مورد از قرآن و شش مورد از روایات. اما امامیه می گویند چرا خودمان را در مضیقه قرار بدهیم بلکه لفظ غنیمت اطلاق دارد و لذا هر هفت مورد از آیه استفاده می شود.

ص: ۳۳

۱- نهج البلاغه امیرالمومنین، محمد دشتی، خطبه ۷۵، ص ۵۶، موسسه امیرالمومنین.

سوال: وقتی خمس واجب است و در هر غنیمتی است و از احکام ضروری اسلام است پس چرا در زمان پیامبر نمی گرفتند این روال نبوده اگر بود در تاریخ ذکر می شد.

پاسخ: در جواب می گوئیم روایاتی داریم که روایات تحلیل نام دارند و بعداً بحث می کنیم که ائمه (ع) می فرمایند خمس سهم ماست و مال ماست ولی ما حلال کردیم برای اینکه پاکیزه بشوند لذا می گوئیم شاید در زمان پیامبر که رایج نشد به این علت بوده که وضع مردم در زمان پیامبر در مضیقه بودند لذا تحلیل کردند که بعد می رسم.

خلاصه: این استدلال اول ما برای وجوب خمس در جمیع این هفت مورد آیه است با آن قرائن که گفتیم علاوه بر این تمسک به روایات هم شده و هم اجماع کل داریم بلکه ادعا شده است که از ضروری مذهب است. دلائل بعدی روایات و اجماع است بعد می خوانیم.

### کتاب الخمس (بررسی مقصود از جمله «غنمتم» در آیه شریفه) ۹۳/۰۶/۲۵

Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الخمس (بررسی مقصود از جمله «غنمتم» در آیه شریفه)

گفتیم در مورد مراد از جمله «ما غنمتم» در آیه شریفه «واعلموا انما غنمتم» دو قول مطرح است.

قول اول: غنیمت جنگی؛ گفتند مراد غنائم جنگی است و غیر آن را شامل نمی شود هم از لغت استفاده شد که غنیمت «ما اخذ من الکفار فی القتال» است و هم از قرائنی که در آیه وجود دارد از قبل و بعد آیه بدست می آید مورد مربوط به جنگ بدر است بعضی از علمای شیعه مثل مرحوم شیخ و نیز عموم اهل تسنن این قول را قائل شدند.

ص: ۳۴

قول دوم: مطلق سود؛ اکثر اصحاب فقهای شیعه قائلند «ما غنمتم» مطلق فائده است هم از لغت و نیز از کلمات بزرگان (۱) (۲) استفاده شد و در تفسیر نیز مرحوم طبرسی در مجمع البیان و علامه طباطبائی در المیزان و نیز دیگر کتب تفسیر «ما غنمتم» را مطلق فائده معنی کرده اند. و گفتیم علاوه بر این در کلمات متعارفی که مردم از این لفظ استفاده می کنند هیچ وقت قصدشان غنائم جنگی نبوده بلکه مطلق فائده است.

شواهد استعمال «غنمتم» در مطلق فائده:

۱- امیرالمومنین علیه السلام می فرماید (فَوَاللَّهِ مَا كَنْزْتُ مِنْ دُنْيَاكُمْ تَبْرًا وَ لَا ادَّخَرْتُ مِنْ غَنَائِمِهَا وَفَرًّا) (۳) قسم به خدا من ذخیره و گنج نکردم از دنیای شما طلا را و از غنائم دنیا یعنی فواید دنیا مال فراوان جمع نکردم. قطعاً مراد امیرالمومنین علیه السلام مطلق فائده است و مراد غنائم جنگی نبود.

۲- امیرالمومنین (ع) در نامه خود به مالک اشتر می فرماید (وَ لَا تُكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبْعًا ضَارِيًا تَغْتَنِمُ أَكْلَهُمْ) (۴) وقتی بعنوان والی

مصر می روی نسبت به زیردستان خود مهربان عمل کن و مثل یک حیوان درنده نباش که خوردن آنها را غنیمت بدانی یعنی اموال و حقوق آنها را بیری.

ملاحظه می فرمایید از اینکه والی اموال مردم را به زور بگیرد و ببرد تعبیر به غنیمت نموده است. در حالیکه کسی با والی جنگ ندارد.

ص: ۳۵

- 
- ۱- التهذیب، شیخ طوسی، ج ۴، ص ۱۴۱. دارالکتب الاسلامیه.
  - ۲- الاستبصار، شیخ طوسی، ج ۲، ص ۶۰، دارالکتب الاسلامیه.
  - ۳- نهج البلاغه امیرالمومنین، محمد دشتی، ص ۲۸۴، موسسه امیرالمومنین.
  - ۴- نهج البلاغه امیرالمومنین (ع)، محمد دشتی، ص ۲۹۱، موسسه امیرالمومنین.

پس در کلمات متداولی که در عرف نقل می کنند - گرچه به عرف استدلال نکنیم - و در کلمات معصومین (ع) وارد شده مراد مطلق فائده است و «تغنم اکلهم» اکتساب است یعنی بدست بیاوری و بگیری.

حضرت امیرالمومنین در مقام این است که بگوید بعنوان غنیمت از آنها نگیر و بدیهی است جنگی در کار نبود برای مالک با مردم مصر بلکه فرمود به عنوان فائده و سود خود تلقی نکن از آنها بگیری مثل یک سبب که وقتی فرصت پیدا کرد می پرد و می گیرد و می خورد، نباش.

۳- «مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَيْنِ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ لِإِقَاءِ الْأَخْوَانِ مَعْنَمٌ جَسِيمٌ وَإِنْ قُلُوا» (۱) ملاحظه می فرمایید دیدار رفتن و ملاقات کردن یکدیگر غنیمتی است و سود دارد.

علی ای حال در کلمات متداولی که لفظ غنیمت استعمال می شود مطلق فائده مراد است بنابراین وجهی ندارد آیه شریفه واعلموا انما غنمتم برای خصوص غنائم جنگی باشد بلکه غنائم به معنای مطلق فائده است و انسان باید خمس مطلق فائده ای که بدست می آورد را بدهد و آیه شریفه هر هفت مورد را شامل می شود.

اشکال: گفتند اگر مراد از غنمتم در آیه مطلق فائده باشد، پس مردم باید خمس در آمد روزانه را پردازند و در زمان پیامبر چنین خمسی دریافت نمی شد در حالیکه آیه در سال دوم هجرت نازل شد؟ و اگر در زمان پیامبر خمس دریافت می شد باید همانند زکات و دیگر موارد در روایات و در تاریخ ثبت می شد.

ص: ۳۶

---

۱- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۱۴، ص ۵۸۶، ابواب المزار و ما یناسبه، باب ۹۸، ح ۱، آل البیت.

جواب: اولاً: این اشکال اختصاص به استفاده عنوان مطلق فائده از آیه ندارد بلکه اشکال به اصل وجوب خمس است و بر فرض بگوئیم مراد مطلق فائده نباشد حداقل غنائم جنگی مراد هست؛ بقیه را هم از روایات استفاده کردیم. پس اشکال متوجه اراده مطلق فائده از غنیمت نیست بلکه به مطلق وجوب خمس وارد است.

ثانياً: با توجه ورود اشکال به اصل وجوب خمس می گوئیم روایاتی راجع به تحلیل داریم که بعد می رسیم و بحث می شود که در ارباب مکاسب مطرح است یعنی برای شیعیان حلال کردند و این تحلیل به ید امام و ولی زمان است بعضی از روایات می فرمایند که بخشی از اموال را تحلیل می کنیم بخشی دیگر تمام اموال را تحلیل می کنند و به ید ولی عصر است لذا می توانیم بگوئیم لعل در زمان پیامبر ایشان مصلحت دیدند که نگیرند. اکنون برای نمونه دو روایت را نقل می کنیم که یکی در مورد وجوب خمس در گنج است که از زبان رسول الله صادر شد. و دیگری در مورد تحلیل خمس است از زبان امام صادق(ع) صادر شده است.

۱- «وَفِي مَعَانِي الْأَخْبَارِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَيِّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْهَيْثَمِ بْنِ أَبِي مَسْرُوقٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلْوَانَ عَنْ عَمْرِو بْنِ خَالِدٍ عَنْ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آيَائِهِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ الْعَجْمَاءُ جُبَارٌ وَالْبُنْتُ جُبَارٌ وَالْمَعِيدُ جُبَارٌ وَفِي الرُّكَازِ [١١] الْخُمْسُ وَالْجُبَارُ [الْمُهْدَرُ] الَّذِي لَا دِيَةَ فِيهِ وَلَا قَوْدَ.» (١) پیامبر(ص) می فرماید در گنج خمس واجب است. ملاحظه می فرمایید پیامبر فرمودند گنج خمس دارد ولی کسی را نمی فرستادند اگر کسی گنجی پیدا کرد خمس آنرا بگیرند و این دلیل بر عدم وجوب خمس نیست بلکه خمس بالضروره واجب است منتهی می گوئیم لعل تحلیل بوده است.

ص: ۳۷

---

۱- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۲۹، ص ۲۷۲، ابواب موجبات الضمان، باب ۳۲، ح ۵، آل البيت.

۲- عن یونس بن یعقوب «وَعَنْهُ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَيِّدَانٍ عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فَدَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنَ الْقَمَّاطِينَ [۱۴] فَقَالَ جُعِلْتُ فِدَاكَ تَقَعُ فِي أَيْدِينَا الْأَرْيَاحُ وَالْأَمْوَالُ وَتِجَارَاتُ نَعْلَمُ أَنَّ حَقَّكَ فِيهَا ثَابِتٌ وَ أَنَا عَنْ ذَلِكَ مُقَصِّرُونَ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع مَا أَنْصَفْنَاكُمْ إِنْ كَلَّفْنَاكُمْ ذَلِكَ الْيَوْمَ» (۱)

راوی گوید در خدمت امام صادق بودم که فردی پارچه فروش آمد به امام صادق ع عرض کرد اموالی از ربح و سود معاملاتی که انجام می دهیم دست ما می ماند می دانیم که حق شما در اینها ثابت است و خودمان را مقصر می دانیم که ادا نمی کنیم امام ع فرمودند ما با انصاف با شما رفتار نکردیم اگر تکلیف کنیم که در چنین روزهایی که مثلا وضع مردم خوب نیست حتما خمس را به ما پردازید.

پس تحلیل است نه نسخ اما امام ع می فرماید ما تحلیل می کنیم و گذشت می کنیم و اگر بخواهیم تکلیف کنیم که بیا و پرداز این انصاف نیست.

جالب این است براساس روایات تحلیل ها یکسان نبود گاهی همه خمس را و گاهی بخشی از خمس را برای یک شخصی تحلیل و عفو می کردند و گاهی برای بعضی از افراد عفو می کردند و از بعضی دیگر دریافت می نمودند.

و از مجموع اینها استفاده می شود که اختیار دریافت و تحلیل خمس به اختیار امام و ولی همان عصر بوده است. با این روایات می توانیم مشکل زمان رسول الله (ص) که می فرماید چرا نگرفتند را حل کنیم که مصلحت دیدند و تحلیل کردند.

ص: ۳۸

---

۱- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۹، ص ۵۴۵، ابواب الانفال، باب ۴، ح ۶، آل البیت.

روایات داله بر اراده مطلق فائده از کلمه «غنتم»:

علاوه بر تمام آنچه که هم از لغت و هم از کلمات فقها و هم از مفسرین در تفسیر آیه استفاده می شود که غنیمت مطلق فائده است؛ روایاتی داریم که معنای ماغنتم را مطلق فائده می داند.

۱- صحیحہ علی بن مهزیار عن الامام الجواد<sup>ع</sup> که روایتی طولانی است و در تهذیب و در وسائل نقل شده «بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعًا عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارٍ قَالَ كَتَبَ إِلَيْهِ أَبُو جَعْفَرٍ<sup>ع</sup> وَ قَرَأْتُ أَنَا كِتَابَهُ إِلَيْهِ فِي طَرِيقِ مَكَّةَ قَالَ:

فَأَمَّا الْغَنَائِمُ وَ الْفَوَائِدُ فَهِيَ وَاجِبَةٌ عَلَيْهِمْ فِي كُلِّ عَامٍ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى «وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسْكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ عِبَادِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقَىٰ الْجَمْعَانِ وَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (۱) فَالْغَنَائِمُ وَ الْفَوَائِدُ يَرْحَمُكَ اللَّهُ فَهِيَ الْغَنِيمَةُ يَغْنُمُهَا الْمَرْءُ وَ الْفَائِدَةُ يُفِيدُهَا وَ الْجَائِزَةُ مِنَ الْإِنْسَانِ لِلْإِنْسَانِ الَّتِي لَهَا خَطَرٌ وَ الْمِيرَاثُ الَّذِي لَا يُحْتَسَبُ مِنْ غَيْرِ أَبِي وَ لَا ابْنٍ» (۲) (۳)

امام<sup>ع</sup> در تفسیر آیه فرمود مراد از غنائم و فوائد غنائمی است که یک انسان بدست می آورد و مراد فائده ای است که استفاده می کند و جایزه ای که انسانی به انسانی می دهد و نیز میراث را هم غنیمت می گویند مثل اینکه به کسی خبر می دهند که عموزاده یا نوه عمومی داشتی و فوت کرده و هیچ وارثی نداشته و اموالش برای شماس و هیچ گمانی هم نمی کرده چنین فامیلی داشته باشد این میراث هم خمس دارد چون غنیمت است امام معنای غنائمی که در آیه آمده است را به مطلق فائده تفسیر می کنند

ص: ۳۹

۱- انفال/سوره ۸، آیه ۴۱.

۲- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۹، ص ۵۰۲، ابواب ما یجب فیہ الخمس، باب ۸، ح ۵، آل البیت.

۳- تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج ۴، ص ۱۴۲، دارالکتب الاسلامیه.

البته آن میراثی که خمس ندارد آن میراثی است که انسان منتظر آن است مثل پدر و مادر ولی این میراث من حیث لایحتسب است.

ما در دیوان عالی کشور که بودیم گفتند آقای آمده بنام آقای مقتدائی و می گوید عموزاده هستم و با شما کار دارد گفتیم از کجا آمده است. گفتند از بجنورد آمده است آمد داخل و گفت فامیل کثیری هستیم و با شما عموزاده هستیم بعد هم تحقیق کردیم دیدیم خیلی بیجا هم نمی گفت پدرانشان اصفهانی بودند و از اصفهان رفته بودند آنجا و چند نسل بالاتر دو برادر بودند یکی رفته بود آنجا درست می گفت عموزاده ولی با یک فاصله طولانی. و این پیدایش نسبت من حیث لایحتسب بود البته موردش ارث نبود کاری در دیوان عالی داشت که آمده بود.

۲- «و بِإِشْرَارِهِ عَنِ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ فَضَّالٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ يُوسُفَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَيِّدَانَ عَنْ عَبْدِ الصَّمِيدِ بْنِ بَشِيرٍ عَنْ حُكَيْمِ مُؤَدِّنِ بَنِي عَيْسٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: قُلْتُ لَهُ «وَأَعْلَمُوا أَنَّهُمْ غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ» قَالَ هِيَ وَاللَّهِ الْإِفَادَةُ يَوْمًا بِيَوْمٍ إِلَّا أَنْ أَبِي جَعَلَ شِيعَتَنَا مِنْ ذَلِكَ فِي حِلٍّ لِيُرْكَوَا» (۱) (۲)

ملاحظه می فرمایید حضرت امام صادق (ع) قسم جلاله یاد کردند (والله) که مراد از غنائم سود بدست آمده روزانه است و خمس آن باید پرداخت شود -البته روایت داریم که بعد از مؤونه خمس سرمایه باقی مانده واجب است پرداخت شود- لذا سر سال حساب می کنند الا اینکه پدرم شیعیانش را در حلیت قرار داد برای اینکه طیب نفوس و ولادت داشته باشند و مال حرام در اموالشان نباشد.

ص: ۴۰

۱- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج ۹، ص ۵۴۶، ابواب الانفال، باب ۴، ح ۸، آل البیت.

۲- تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج ۴، ص ۱۲۱، دارالکتب الاسلامیه.



می بینید غنائم را به مطلق فائده تعبیر کردند.

این روایات و نیز قرائنی که از کلمات فقهاء و از لغت آوردیم دلیل است که قول دوم ملاک است یعنی مراد از ما غنمتم مطلق فائده است و غنائم جنگی نیست در نتیجه از این آیه استفاده می کنیم که همه هفت مورد از موارد وجوب خمس مصداق غنیمت است و آیه شامل همه اینها می شود خلاص قول اول که فقط غنائم جنگی را از آیه استفاده می کرد و بقیه را از روایات استفاده می کرد.

## کتاب الخمس (بحث اخلاقی: سبک زندگی؛ بحث فقهی: بررسی مقصود از جمله «غنمتم» در آیه شریفه) ۹۳/۰۶/۲۶

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: کتاب الخمس (بحث اخلاقی: سبک زندگی؛ بحث فقهی: بررسی مقصود از جمله «غنمتم» در آیه شریفه)

بحث اخلاقی: سبک زندگی (حقوق برادری اسلامی)

گفتیم در شرع مقدس اسلام حقوقی برای اخوت و برادری بین مسلمین قرار داده شد که هر مسلمانی نسبت به مسلمان دیگر حق برادری دارد هم اخوت است و هم حقوقی برای برادر نسبت به برادر دینی تعیین شده است.

روایات فراوانی وجود دارد که چند مورد را نقل می کنیم.

۱- در روایات در مورد مهمترین و بالاترین حقی که یک مسلمان بر مسلمان دیگر دارد آمده است، «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمَرْءَ الْمُسْلِمَ الَّذِي يُحِبُّ لِأَخِيهِ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ وَيَكْرَهُ لَهُ مَا يَكْرَهُ لِنَفْسِهِ.» [۱] [۱]

خداوند انسانی را دوست می دارد که برای برادر مومنش همان چیزی را بخواهد که برای خود می خواهد. و نیز برای برادر مومنش آن چیزی را ناخوش بدارد که برای خودش ناخوش دارد.

ص: ۴۱

۱- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۱۲، ص ۲۱۲، کتاب الحج ابواب احکام العشره فی السفر و الحضر باب ۱۲۲، ح ۲۳، ط آل البیت. یعنی آنچه را که برای خودش و برای عزیزترین از کسانش می خواهد برای برادر دینی خود هم دوست داشته باشد و نیز آنچه که برای خودش دوست نمی دارد برای دیگران هم دوست نداشته باشد.

۲- «وَعَنْ شُعَيْبِ الْعَقْرُقُونِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) يَقُولُ لِأَصْحَابِهِ اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا إِخْوَةً بَرَرَةً مُتَحَابِّينَ فِي اللَّهِ مُتَوَاصِلِينَ مُتَرَاحِمِينَ تَزَاوَرُوا وَ تَلَقَّوْا وَ تَذَاكَرُوا أَمْرًا وَ أَحْيَوُهُ.» [۱] [۲] [۲]

به اصحاب سفارش می کردند که از خدا بپرهیزید و امور ذیل را- نسبت به یکدیگر مراعات کنید. ۱- نسبت به برادران

نیکوکار باشید و عمل نیک انجام دهید. ۲- نسبت به برادران به خاطر خداوند با محبت باشید. ۳- با برادران رفت و آمد داشته باشید. ۴- نسبت به برادران با رحمت و ملایمت رفتار کنید. ۵- به زیارت یکدیگر بروید. ۶- ملاقات نیک داشته باشید ۷- در جلساتتان امر ما را به یاد بیاورید یعنی روایات اهل بیت را نقل کنید. که در همین مذاکره که روایات اهل بیت را مطرح می کنید احیاء امر ما می شود و روایات از فراموشی در می آید و کهنه نمی شود و با نقل روایت عمل به آن را توصیه می کنید و با همین ها احیاء امر ائمه می شود.

۳- «وَعَنْهُمْ عَنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبِيانٍ عَنْ عِيسَى بْنِ أَبِي مَنْصُورٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) فِي حَدِيثٍ قَالُ: -لابن ابی یعفر- اما بلغك أن رسول الله (ص) كان يقول إن لله خلقاً عن يمين العرش بين يدي الله وجوههم أبيض من الثلج وأضوأ من الشمس الصّاحية يسأل السائل ما هؤلاء فيقال هؤلاء الذين تحابوا في جلال الله.» (۳)

[۴] ابومنصور گوید حضرت امام صادق به ابن ابی یعفر - که از شاگردان امام بود و حدیث یاد می گرفت و می نوشت - فرمود: این حدیث را شنیدی که پیامبر مکرر می فرمود تعدادی مخلوق هستند که در یمین عرش در مرئی و منظر خداوند هستند که وقتی در بالای آسمان قرار می گیرند صورتهای سفیدتر از برف و نورانی تر از خورشید دارند؟ و بعد خود امام خطاب به ابن ابی یعفر فرمود در آن حال می پرسند اینها چه کسانی هستند که بر یمین عرش نشسته اند؟ به آنان پاسخ داده می شود اینان کسانی هستند که با یکدیگر برای خداوند محبت می کردند. یعنی برای آن عظمتی که خدا در محبت به یکدیگر قرار داده است اینان برای امتثال امر خدا به یکدیگر محبت می کنند.

ص: ۴۲

- 
- ۱- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۱۲، ص ۲۲، کتاب الحج، باب ۱۱، ح ۸، ط آل البیت.
  - ۲- مرآة العقول، علامه مجلسی، ج ۹، ص ۵۰، ط دارالکتب الاسلامیه.
  - ۳- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۱۲، ص ۲۰۴، کتاب الحج، ابواب احکام العشره فی السفر و الحضر، باب ۱۲۲، ح ۳، ط آل البیت.

۴- «وَعَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَادِ بْنِ عَيْسَى عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُمَرَ الْيَمَانِيِّ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) حَدَّثَنِي جَبْرِئِيلُ أَنَّ اللَّهَ أَهْبَطَ إِلَى الْأَرْضِ مَلَكًا- فَأَقْبَلَ ذَلِكَ الْمَلِكُ يَمْشِي حَتَّى وَقَعَ إِلَى بَابٍ- عَلَيْهِ رَجُلٌ يَسْتَأْذِنُ عَلَى رَبِّ الدَّارِ» (۱) [۵] امام باقر(ع) نقل می کند از جدشان پیامبر اسلام که فرمود جبرائیل فرمود خداوند ملکی را به زمین فرستاد و آن فرشته در حال راه رفتن در زمین بود که برخورد کرد به انسانی که درب یک خانه ایستاده است و در می زند و اذن ورود می خواهد

«فَقَالَ لَهُ الْمَلِكُ مَا حَاجْتُكَ إِلَى رَبِّ هَذِهِ الدَّارِ» (۲) [۶] آن ملک به آن شخص گفت با صاحبخانه چکار داری؟

«قَالَ أَخْ لِي مُسْلِمٌ زُرْتُهُ فِي اللَّهِ تَعَالَى» (۳) [۷] آن شخص گفت این برادر دینی و دوست و رفیقم است و برای خدا می خواهم دیدنی از او بکنم

«فَقَالَ لَهُ الْمَلِكُ مَا جَاءَ بِكَ إِلَّا ذَاكَ» (۴) [۸] آن ملک فرمود فقط کارت همین است هیچ حاجت دیگری نداری؟

«فَقَالَ مَا جَاءَ بِي إِلَّا ذَاكَ» (۵) [۹] گفت نه فقط برای اینکار آمدم

ص: ۴۳

- 
- ۱- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۱۴، ص ۵۸۳، ابواب المزار و ما یناسبه، باب ۹۷، ح ۶، ط آل البیت.
  - ۲- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۱۴، ص ۵۸۳، ابواب المزار و ما یناسبه، باب ۹۷، ح ۶، ط آل البیت.
  - ۳- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۱۴، ص ۵۸۳، ابواب المزار و ما یناسبه، باب ۹۷، ح ۶، ط آل البیت.
  - ۴- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۱۴، ص ۵۸۳، ابواب المزار و ما یناسبه، باب ۹۷، ح ۶، ط آل البیت.
  - ۵- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۱۴، ص ۵۸۳، ابواب المزار و ما یناسبه، باب ۹۷، ح ۶، ط آل البیت.

«فَقَالَ فَبِأَنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكَ وَهُوَ يُقْرَأُكَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ وَجَبَتْ لَكَ الْجَنَّةُ» (۱) [۱۰] آن ملک گفت من فرشته فرستاده خداوندم و یک پیغام از طرف خدا برای تو دارم خداوند به تو سلام می رساند و می فرماید بهشت را برایت واجب کردم.

«وَقَالَ الْمَلِكُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ أَيُّمَا مُسْلِمٍ زَارَ مُسْلِمًا فَلَيْسَ إِيَّاهُ زَارَ إِيَّايَ زَارَ وَ ثَوَابُهُ عَلَيَّ الْجَنَّةُ» (۲) [۱۱] و باز اضافه کرد خداوند فرمود هر مسلمانی به زیارت و دیدن مسلمانی برود فکر نکند به دیدار آن مسلمان رفته است بلکه به دیدار من آمده و ثوابش به عهده من است که بهشت را برای او واجب کنم.

ملاحظه می فرمائید تا این حد روایات تاکید دارد که به زیارت برادر دینی رفتن این مقدار ثواب دارد. و گفتیم که در این دیدار اگر دو مسلمان خویشی داشته باشند که صلح رحم نیز هست و ثوابش بیشتر است و اگر همسایه باشند ثواب حق همسایگی هم هست. و فرقی هم نمی کند که یکی سیاه باشد و سفید باشد از مشرق باشد و مغرب باشد. و ای کاش اجرا شود و یک جامعه اینگونه داشته باشیم.

خداوند رحمت کند مرحوم آقای گلپایگانی در یکی از جلسات درسشان که قبل از ماه رمضان در حال تعطیل شدن بود به طلاب توصیه کردند که ماه رمضان است و شما به تبلیغ می روید اکتفا نکنید که بروید و وارد شوید در مسجد و بنشینید روی منبر و بگویید من آمدم تبلیغ بلکه از همینجا که حرکت می کنید تبلیغ را شروع کنید حتی در ماشین و در راه و نیز وقتی وارد منزل کسی شدید برای اهالی منزل توصیه و تبلیغ داشته باشید و نیز دید و بازدید که می شود و شما به منزل دیگری می روید و همینطور ادامه دهید. وظیفه ما در معاشرت و زندگی روزمره مان هم باید اینگونه باشد اکتفا نکنیم به اینکه یک وقت مناسبتی پیش بیاید بلکه مناسبت را باید ایجاد کنیم روایاتی که وارد شده که دستورات اخلاقی است توصیه می شود مسلمانان باید اینگونه باشند و باهم قهر نکنند این مقدار که گفتیم فقط ثواب دیدار است اما اگر در این دیدارها قضای حاجت برادر مومن شود و به گرفتاری هایش رسیدگی کنند ثواب جداگانه خودش را دارد. انشاءاله خداوند توفیق دهد.

ص: ۴۴

۱- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۱۴، ص ۵۸۳، ابواب المزار و ما یناسبه، باب ۹۷، ح ۶، ط آل البیت.

۲- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۱۴، ص ۵۸۳، ابواب المزار و ما یناسبه، باب ۹۷، ح ۶، ط آل البیت.

مرحوم امام فرمودند که در سه مورد بحث می کنیم اول: ما يجب فيه الخمس: خمس به چه چیزهایی تعلق می گیرد. گفتیم به هفت چیز تعلق می گیرد ۱- غنائم جنگی ۲- گنج ۳- معدن ۴- غوص ۵- مال مخلوط به حرام ۶- ذمی که زمینی را از مسلمان می خرد ۷- ارباح مکاسب. البته و اینکه می گوئیم هفت چیز استقراء عقلی نیست که بگوئیم عقلا- اینگونه است. بلکه به حسب استقراء ادله شرعیه است قرآن می فرماید (واعلموا انما غنتم) (۱) [۱۲] که بعضی گفتند مراد غنائم جنگی است و باز در روایت می فرماید در معدن خمس واجب است. در گنج خمس واجب است و در بعضی روایات می گوید در پنج چیز خمس واجب است و در بعضی می گوید در هفت چیز خمس واجب است البته روایات پنج مورد یا چهار مورد با روایات هفت مورد تضادی با هم ندارند و مجموع آن همان ماغنتم است و کل فائده منظور است.

نکته: بعضی از روایات تقریبا به صورت انحصاری می گوید خمس منحصر در غنائم است

۱- صحیح عبدالله بن سنان «مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَاسِرٍ نَادَاهُ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَجْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) يَقُولُ لَيْسَ الْخُمْسُ إِلَّا فِي الْغَنَائِمِ خَاصَّةً.» (۲) [۱۳] می فرماید خمس فقط در غنائم است.

۲- مرسله عیاشی «الْعِيَّاشِيُّ فِي تَفْسِيرِهِ عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) وَ أَبِي الْحَسَنِ (ع) قَالَ: سَأَلْتُ أَحَدَهُمَا عَنِ الْخُمْسِ - فَقَالَ لَيْسَ الْخُمْسُ إِلَّا فِي الْغَنَائِمِ.» (۳) [۱۴]

ص: ۴۵

۱- انفال/سوره ۸، آیه ۴۱.

۲- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۹، ص ۴۸۵، ابواب ما يجب فيه الخمس، باب ۲، ح ۱، ط آل البيت.

۳- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۹، ص ۴۹۱، ابواب ما يجب فيه الخمس، باب ۳، ح ۱۵، ط آل البيت.

نکته: در توجیه معنای این دو روایت می‌گوییم اولاً: مراد از غنائم همان است که در آیه گفتیم یعنی مطلق الفائده که شامل همه هفت مورد می‌شود. ثانياً: مراد روایت ممکن است عنوانی باشد که در قرآن آمده است که فقط غنائم را بیان کرده است و وجوب خمس در بقیه از روایت بدست می‌آید «لیس الخمس الا فی الغنائم» یعنی «لیس فی ظاهر القرآن الا فی الغنائم» در قرآن غنائم را گفته و بقیه از روایات استفاده می‌شود. به هر حال اینگونه روایات با روایاتی که می‌گویند پنج مورد یا هفت مورد هیچ تنافی ندارند بلکه با یکدیگر قابل جمع هستند.

بنابراین یکی از چیزهایی که خمس به آن تعلق می‌گیرد غنائم جنگی است که هم آیه دلالت بر آن دارد و هم روایت بر آن دلالت دارد.

مرحوم صاحب جواهر در مورد وجوب خمس می‌گوید «من غیر خلاف فیہ کما فی ظاهر الغنیه (۱) [۱۵] أو صریحها» (۲) در مسئله مخالفی نیست. چنانچه ظاهر کلام ابن زهره در غنیه یا صریح کلامش نشان می‌دهد که در بین مسلمانان در مورد وجوب خمس در غنائم هیچ مخالفی نیست. صاحب جواهر در ادامه می‌فرماید «بل الظاهر الإجماع علیه، بل فی الریاض (۳) [۱۷] دعواه صریحا، کما فی المدارک (۴) حکایتہ عن المسلمین» (۵) بلکه ظاهر این است که مسئله اجماعی است و صاحب ریاض صریحا ادعای اجماع نموده است و نیز در مدارک آن را از مسلمین حکایت کرده است.

ص: ۴۶

- 
- ۱- غنیه النزوع، ابن زهره حلبی، ج ۱، ص ۱۲۸، ط موسسه امام صادق.
  - ۲- جواهر الکلام، شیخ محمدحسن نجفی جواهری، ج ۱۶، ص ۵، ط دارالاحیاء بیروت.
  - ۳- ریاض المسائل، صاحب ریاض، ج ۵، ص ۲۳۷، ط آل البیت.
  - ۴- مدارک الاحکام، محمدبن علی موسوی عاملی، ج ۵، ص ۳۵۹، ط آل البیت.
  - ۵- جواهر الکلام، شیخ محمدحسن نجفی جواهری، ج ۱۶، ص ۵، ط دارالاحیاء بیروت.

علاوه بر این تعبیرات آیه هم دلالت دارد و آیه را گفتیم دو گونه معنی می کنیم یک وقت مراد از غنیمت خصوص غنائم جنگی است به قرینه آیات قبل و بعد که راجع به قضیه جنگ بدر است ظهور در این پیدا می کند که با آن قرائن مراد این آیه غنائم جنگی است. و بقیه موارد از روایت استفاده می شود و اگر از آیه معنای عام گرفتیم یعنی کل فائده هر چیزی که بهره از آن بردید خمس دارد قطعاً یکی از آنها غنائم جنگی است.

پس می شود بگوییم دلالت آیه بر وجوب خمس در غنائم جنگی قدر متیقن آیه است که یا آیه بالخصوص شامل آن می شود یا به نحو عام است که یکی از مصادیق آن غنائم جنگی است.

گفتیم دو روایت هم به آن صورت داریم که حصر دارد که خمس را فقط در غنائم واجب می داند و آن دو روایت را توجیه کردیم. و در توجیه اول گفتیم در ظاهر قرآن غیر این مورد نیامده است. و در توجیه دوم گفتیم مراد از غنائم مطلق فائده است که یکی از آنها غنائم جنگی است.

فروع:

در مطلب اول که وجوب خمس در غنائم است فروعی ذکر شده که امام بحث کردند

«الأول - ما یغتنم قهراً» (۱) [۲۰]

فروع اول: اموال بدست آمده از کفار با جنگ: اگر اموالی با قهر و غلبه و جنگ از کفار بدست آید باید خمس آنرا بپردازد اما اگر کسی مال کافر حربی را بدزدد. یا با حيله بدست بیاورد. یا در دادگاه ادعای باطل می کند و شاهد هم می برد دادگاه هم به نظرش درست است و با حکم دادگاه بدون اینکه حقی داشته باشد از کافر مالی را می گیرد. آیا این هم خمس دارد و غنیمت است باید بحث کنیم انشاءاله برای فردا.

ص: ۴۷

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: کتاب الخمس (دلیل وجوب خمس در غنائم جنگی؛ حکم خمس مال بدست آمده از کفار حربی با حيله و سرقت و غيره)

گفتیم اول از چیزهایی که خمس به آن تعلق می گیرد غنائم جنگی است و امام فرمود «القول فیما یجب فیہ الخمس. یجب الخمس فی سبعة أشياء الأول ما یغتنم...» (۱) [۱] این «الاول ما یغتنم» که امام فرمودند فروعی دارد لازم است یکی یکی بیان شود و توضیح داده شود.

فرع اول اموال بدست آمده با جنگ از کفار: تاکنون گذشت که آنچه مسلمانان در جنگ با کفار به دست می آورند خمس دارد و لازم نیست صبر کنند تا پایان سال و مؤونه سال را بردارند و بعد خمس آن را بدهند و نیز گفتیم بالاتفاق و بلاخلاف حکم همین است بلکه ادعای اجماع شده است و گفتیم از آیه و روایات نیز استفاده می شود کیفیت دلالت آیه را بحث و بررسی کردیم و گذشت.

وعده دادیم در مورد فرع دوم حرف بزیم اما ابتدا دلیل فرع اول - وجوب خمس در غنائم جنگی - از روایات را می خوانیم و بعد به فرع دوم - غنیمت بدست آمده از کفار با سرقت و حيله و غيره - می پردازیم.

دلیل وجوب خمس در غنائم جنگی از دیدگاه روایات:

روایت اول: «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَيْنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَيْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَيْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) قَالَ: كُلُّ شَيْءٍ قُوتِلَ عَلَيْهِ عَلَى شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ (ص) فَإِنَّ لَنَا خُمْسَهُ وَ لَا يَجِلُّ لِأَحَدٍ أَنْ يَشْتَرِيَ مِنَ الْخُمْسِ شَيْئًا حَتَّى يَصِلَ إِلَيْنَا حَقُّنَا.» (۲) [۲]

ص: ۴۸

۱- تحریر الوسیله، امام خمینی، ج ۱، ص ۳۵۲، ط دارالعلم.

۲- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۹، ص ۴۸۷، کتاب الخمس، باب ۲، ح ۵، ط آل البیت.

قوتل یعنی مقاتله بشود مالی که از راه مقاتله و جنگ باشد و با کفار حربی جنگ کنند که آنها قائل به یگانگی خداوند و رسالت پیامبر بشوند مالی که از این راه بدست بیاید خمس دارد.

روایت دوم: مرفوعه است «وَ يَأْتِيَنَاهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنَا بَعْضُ أَصْحَابِنَا رَفَعَ الْحَدِيثَ قَالَ: الْخُمْسُ مِنْ خَمْسَةِ أَشْيَاءَ مِنَ الْكُنُوزِ وَ الْمَعَادِنِ وَ الْعُوصِ وَ الْمَغْنَمِ الَّذِي يُقَاتَلُ عَلَيْهِ وَ لَمْ يَحْفَظِ الْخَامِسَ الْحَدِيثَ.» (۱) [۳]



غنیمتی که با مقاتله بدست بیاید خمس در آن است.

از این روایات استفاده می کنیم از آن غنیمتی که خمس در آن است غنائم جنگی یعین غنائمی است که با مقاتله و قهر و غلبه بدست بیاید.

فرع دوم: حکم خمس اموال بدست آمده از کفار از راه حيله و سرقت و غیره:

مرحوم صاحب جواهر می فرماید «منها تقييد الغنيمه هنا الواجب فيها الخمس بإذن الإمام لإخراج المأخوذ بغير إذنه، و بالقهر و الغلبه لإخراج المأخوذ باذنه بغيرهما كالسرقة و الغيلة و الدعوى الباطله و الربا و نحوها، إذ الأول للإمام(ع)، و الثاني لآخذه،» (۲)

[۴]

غنیمتی که خمس دارد را تقييد می کنیم به قهر و غلبه برای این است که می خواهیم آن غنیمتی که بغير غلبه از کفار اخذ می شود را خارج کنیم مانند سرقت و حيله و دعوى باطل و ربا که اگر کسی به این صورتهای مالی را گرفت برای خودش است و مانند ارباح مکاسب با آن رفتار می شود و آن غنیمتی که چون غنیمت است خمس دارد غنیمتی است که از راه قهر و غلبه بدست بیاید.

ص: ۴۹

- 
- ۱- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۹، ص ۴۸۹، کتاب الخمس، باب ۲، ح ۱۱، ط آل البیت.
  - ۲- جواهرالکلام، شیخ محمدحسن نجفی جواهری، ج ۱۶، ص ۱۱، ط دارالاحیاء بیروت.

امام می فرمایند «بل سرقة و غيلة إذا كانتا في الحرب و من شئونه من أهل الحرب الذين يستحل دماءهم و أموالهم و سبي نساءهم و أطفالهم إذا كان الغزو معهم ياذن الإمام(ع)» (۱) [۵] اگر از راه سرقت و حيله در جنگ در صورتی که این حيله از شئون جنگ باشد خمس غنیمتی دارد یا اگر سرقت کند در میدان جنگ ملحق به غنائم جنگی است و خمس دارد اما سرقت عادی در موردی که جنگی در کار نیست خمس ندارد. اما بحث ما در سرقت عادی است و لذا خود امام در ذیل فرمایشاتشان می فرماید «و ما اغتتم منهم بالسرقة و الغيلة - غیر ما مرّ - و کذا بالربا و الدعوى الباطله و نحوها فالأحوط إخراج الخمس منها من حيث كونه غنيمه لا فائده، فلا يحتاج إلى مراعاة مؤونه السنه، و لكن الأقوى خلافه، و لا يعتبر في وجوب الخمس في الغنيمه بلوغها عشرين ديناراً. على الأصح» (۲) [۶] اما در جائیکه غنیمت از سرقت و حيله و در غیر جنگ باشد و نیز معامله ربوی با کافر انجام دهد و دعوی باطل کند و مثل این موارد ابتدا احتیاط می کند و می فرماید فالأحوط احتیاط مستحبی است و احتیاط این است که همین را هم غنیمت بدانند و همان خمس غنائم را بدهد لذا لازم نیست مخارج سال را از آن کم کند چون غنیمت است و فائده نیست و در ادامه می فرمایند «لكن الأقوى خلافه» (۳) [۷] اقوی این است که چنین خمسی - به عنوان خمس غنیمت جنگی - واجب نیست. بلکه از ارباح مکاسب محسوب می شود و به عنوان ارباح مکاسب پس از مؤونه خمس دارد.

ص: ۵۰

۱- تحریر الوسیله، امام خمینی، ج ۱، ص ۳۵۲، ط دارالعلم.

۲- تحریر الوسیله، امام خمینی، ج ۱، ص ۳۵۲، ط دارالعلم.

۳- تحریر الوسیله، امام خمینی، ج ۱، ص ۳۵۲، ط دارالعلم.

مرحوم سید در عروه الوثقی همین را فتوی می دهد که اگر با سرقت و حيله و امثال اینها از کافر بگیرید از مواردی است که خمس غنیمت در آن واجب است و می فرماید «مسأله ۱- إذا غار المسلمون على الكفار فأخذوا أموالهم فالأحوط بل الأقوى إخراج خمسها من حيث كونها غنيمه و لو في زمن الغيبه فلا يلاحظ فيها مئونه السنه و كذا إذا أخذوا بالسرقة و الغيله نعم لو أخذوا منهم بالربا أو الدعوى الباطله فالأقوى إلحاقه بالفوائد المكتسبه فيعتبر فيه الزيادة عن مئونه السنه و إن كان الأحوط إخراج خمسها مطلقاً» (۱) [۹]

اقوی این است که خمس غنیمت از آن خارج بکنند نه خمس فائده و ارباح مکاسب و اگر با سرقت و حيله هم از کفار اموالی را بگیرند حکم همین است مرحوم سید هم ابتدا می فرماید الاحوط و بعد در ادامه می فرماید الاقوی ولی اکثر محشین عروه الوثقی این را رد می کنند امام هم ابتدا اینجا می فرماید احتیاط ولی بعد می فرماید «لكن الاقوى خلافه»

دلیل اقوائت الحاق مال بدست آمده از کفار در حال حرب با حيله و غيره؛ به غنیمت جنگی:

استدلال مرحوم سید و مرحوم امام شاید به ظاهر اطلاق آیه (وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَى عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقَى الْجَمْعَانِ وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) (۲) باشد یعنی اموالی که از کفار بردید و در آن قید نشده که با حرب و جنگ باشد و اطلاق دارد و شامل مطلق غنیمت می شود و در آن خمس غنیمت واجب است پس مرحوم امام برای احتیاط و مرحوم سید برای فتوی به این ظاهر تمسک می کنند چون در آیه قید قهر و غلبه و جنگ نیست.

ص: ۵۱

۱- عروه الوثقی، سید محمد کاظم طباطبائی یزدی، ج ۲، ص ۳۶۸، ط موسسه اعلمی.

۲- انفال/سوره ۸، آیه ۴۱.

مرحوم آقای خویی در رد قول مرحوم سید می فرماید «فإن الاستفادة من الآيه المبارکه و کذا النصوص علی کثرتها صحیحها و سقیمها التي لا- یعد بلوغ المجموع حدّ التواتر اختصاص الحكم بالاغتنام الناتج من القتال، و المتحصّل من الغلبه بالمقاتله، لا مطلق السیطره علی المال کیفما اتفق لیشمل مثل السرقة و الخدیعه. و یعضده ما فی مکاتبه علی بن مهزیار من التمثیل لمطلق الفائده أی الغنیمه بالمعنی الأعمّ بالمأخوذ من عدوّ یصطلم» (۱) [۱۱] روایات و نصوص زیاد صحیح و سقیم داریم که به حد تواتر می رسند و استفاد از آیات و نصوص این است که خمس اختصاص به غنیمتی پیدا می کند که از قتال بدست بیاید نه هر تسلطی به مال کافر پیدا کند به هر طریقی تا سرقت و حيله را شامل شود و یک موید هم می آورند که در روایتی که قبلا هم خواندیم روایت علی بن مهزیار که امام مطلق فائده را معنی می کرد و مثال می زد که مطلق فائده چه چیزهایی است مثلا جایزه و میراث من حیث لا یحتسب و مثل دشمنی که شما به او ظلم می کنید و تحقیر می کنید و اموال او را می گیرید و اینها مطلق فائده است ایشان می فرماید مراد از عدو، عدو شخصی نیست بلکه عدو اعتقادی مراد است پس مالی که از کافر حربی بدون جنگ و با حيله بدست بیاورید را امام مطلق فائده می داند و غنیمت جنگی نیست

ص: ۵۲

---

۱- موسوعه الامام الخویی، آیها لله خویی، ج ۲۵، ص ۲۰، ط موسسه احیاء آثار آیها لله خویی.

بنابراین آنچه از آیه و روایت استفاده می شود غنائمی است که با قهر و غلبه بدست بیاید البته آنکه از راه سرقت و حيله و ربا باشد خمس دارد اما خمس ارباح مکاسب است.

اما در مورد ربا مرحوم آقای خوئی می فرمایند که آیا اصل گرفتن ربا از کافر جایز است یا جایز نیست؟ مشهور می گویند جایز است ولی در مقابل می فرماید اظهر عدم جواز است زیرا بر اساس اطلاق آیه (أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَا) (۱) خداوند ربا را حرام کرده است می خواهد از کافر باشد می خواهد از مسلمان باشد.

مشهور می گویند جایز است و می توانیم ربا بگیریم و کاری هم به قاعده الزام نداریم زیرا استملاک مال کافر بر مسلمان حلال است و می تواند تملک کند از هر راهی که باشد اما آقای خوئی می فرماید اقوی عدم جواز است چون اطلاق آیه (أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَا) (۲) را داریم و یک روایت که قید می زند که از کفار ربا گرفتن جایز است را می فرماید ضعیف است لذا می فرماید مرحوم سبزواری هم در کفایه آورده است آقای خوئی در ادامه می فرماید تعجب می کنم که چگونه علما با یک روایت ضعیف آیه را تخصیص می زنند پس با روایت ضعیف نمی توان آیه را تخصیص زد و ایشان می فرماید جایز نیست.

ولی در جواب آقای خوئی می گوئیم این روایت ولو از نظر سند ضعیف است اما مشهور به آن عمل کردند و روایت می شود روایت معتبر پس اگر گفتیم ربا گرفتن از کافر جایز و حلال است برای شما بر فرض از نظر تکلیفی حرام باشد اما با معامله ای که ارتکاب آن حرام است و این مال را از کافر گرفت آیا این مال جواز تصرف دارد یا خیر؟ می گوئیم در اینجا از نظر وضعی تصرف صحیح است ولو از نظر تکلیفی حرام بود عین همین را در ادعای باطل هم می گوئیم که از این راه مبلغ هنگفتی از کافر گرفت خوب خود این عمل جایز نبود کذب است حرام است اما بعد از اینکار مالی است که از کافر حربی به دست آمده و از نظر وضعی تصرف در آن صحیح است پس مطلقا اموالی که در غیر حرب از هر طریقی که بدست بیاید غنیمتی که خمس دارد نیست بلکه از باب ارباح مکاسب خمس دارد و تملک آن جایز است.

ص: ۵۳

---

۱- بقره/سوره ۲، آیه ۲۷۵.

۲- بقره/سوره ۲، آیه ۲۷۵.

Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الخمس (دلیل وجوب خمس در غنائم جنگی)

فرع سوم: شرطیت اهل حرب بودن کفار در وجوب خمس غنیمت جنگی: از فروعی که اینجا بحث می شود در مورد این است که این غنیمتی که گرفته می شود قهرا و خمس آن باید ادا شود؛ باید از کافر حربی گرفته شود یعنی جنگی بین مسلمین و کفار حربی واقع می شود و غنیمتی بدست می آید؛ این غنیمت خمس دارد عبارت امام این است «الأول ما یغنم قهرا بل سرقه و غیله إذا کانتا فی الحرب و من شئونه من أهل الحرب» (۱) و امام در توصیف اهل حرب می فرماید: «الذین یستحل دماؤهم و أموالهم و سبی نسائهم و أطفالهم إذا کان الغزو معهم بإذن الإمام (ع)» (۲) [۲] آنچه چیزی که با قهر و غلبه بدست آید غنیمت است و از اهل حرب گرفته می شود و اهل حرب را توصیف می کند به کفاری که در اسلام خون آنها مباح است و تصرف اموالشان و اسیر نمودن زنان و فرزندانشان جایز است.

مرحوم صاحب جواهر برای اهل حرب نمونه بیان می کند و می فرماید «کأن یكون یانکار و لو عنادا للملک الجبار» (۳) کافر حربی کسی است که از روی عناد یا اعتقاد منکر خداوند باشد «أو النبی المختار (ص)» (۴) یا از روی عناد پیامبر را منکر شود «أو المعاد» (۵) یا اینکه معاد را منکر شود «أو شک فی ذلک فی غیر فسحه النظر» (۶) یا اینکه در این موارد شک می کند که اگر در مقام تحقیق باشد فرصتی به او داده می شود تا به نتیجه برسد که در آن فرصت حکم کفر بر او بار نمی شود اما اگر از این زمان گذشت و باز هم اعتقاد پیدا نکرد حکم کفر بار می شود «أو إثبات إله» (۷) و یا اینکه خدایی دیگر را می پرستد «أو نبی آخر» (۸) یا پیامبر دیگری را معتقد است. صاحب جواهر در ادامه می فرماید: «لا غیره من أقسام الکفر مما لا یجری فیه ذلک کالمرتدین بغیر النصب مله أو فطره و إن شارکوا الکفار فی القتل و نجاسه السؤر و حرمة الذبائح و النکاح و نحوها، کما هو واضح، کوضوح وجوب الخمس فی الأول فی الجملة، بل الظاهر الإجماع علیه، بل فی الریاض دعواه صریحا، کما فی المدارک حکایتیه عن المسلمین علیه بل علی تمام ما فی المتن، و هو الحجه معتضدا بعدم الخلاف فی الغنیه بعد الأخبار» (۹) [۹] کافر حربی همین هایی هستند که بیان کردیم و غیر اینها را در اصطلاح کافر حربی نمی گویند.

ص: ۵۴

۱- تحریر الوسیله، امام خمینی، ج ۱، ص ۳۵۲، دارالعلم.

۲- تحریر الوسیله، امام خمینی، ج ۱، ص ۳۵۲، دارالعلم.

۳- جواهر الکلام، شیخ محمدحسن نجفی جواهری، ج ۱۶، ص ۵، دارالاحیاء بیروت.

۴- جواهر الکلام، شیخ محمدحسن نجفی جواهری، ج ۱۶، ص ۵، دارالاحیاء بیروت.

۵- جواهر الکلام، شیخ محمدحسن نجفی جواهری، ج ۱۶، ص ۵، دارالاحیاء بیروت.

۶- جواهر الکلام، شیخ محمدحسن نجفی جواهری، ج ۱۶، ص ۵، دارالاحیاء بیروت.

۷- جواهر الکلام، شیخ محمدحسن نجفی جواهری، ج ۱۶، ص ۵، دارالاحیاء بیروت.

۸- جواهرالکلام، شیخ محمدحسن نجفی جواهری، ج ۱۶، ص ۵، دارالاحیاء بیروت.

۹- جواهرالکلام، شیخ محمدحسن نجفی جواهری، ج ۱۶، ص ۵، دارالاحیاء بیروت.

فقط این گروهی که شمردیم کافر حربی محسوب می شوند و جنگی اگر با این کفار پیش آید غنیمتی بدست آمده خمس دارد و دیگر اقسام کفار را شامل نمی شود حکم کفر دارند به هر حال همان گونه که واضح است دیگر اقسام کفار نجسند و معامله و معاشرت با آنها نمی توان کرد حتی قتل او هم ممکن است بگوییم جایز باشد اما مالش مباح نیست و زن و فرزند او را نمی توانند اسیر کنند مثل مرتد فطری و ملی البته مرتدی که ناصبی نباشد و سب معصومین نکند.

به هر حال می گوییم وجوب فی الجمله خمس در مالی که از کفار حربی بدست می آید واضح و روشن است بلکه ظاهراً مسأله اجماعی است حتی صاحب مدارک از ریاض نقل کرده است که صریحاً ادعای اجماع کرده است.

فرع چهارم: شرطیت وقوع جنگ با کفار حربی در زمان حضور امام و با اذن امام برای تعلق خمس: اگر جنگ در زمان حضور امام و به اذن امام باشد غنیمت به دست آمده خمس دارد اما اگر در زمان حضور بدون اذن امام باشد کل غنائم مختص امام است و انفال محسوب می شود تعبیر امام(ره) این است «إذا كان الغزو معهم بإذن الإمام(ع) و أما ما اغتتم بالغزو من غير إذنه فإن كان في حال الحضور و التمكن من الاستئذان منه فهو من الأنفال، و أما ما كان في حال الغيبة و عدم التمكن من الاستئذان فالأقوى وجوب الخمس فيه سيما إذا كان للدعاء إلى الإسلام» (۱) [۱۰]

ص: ۵۵

---

۱- تحریر الوسیله، امام خمینی، ج ۱، ص ۳۵۲، دارالعلم.

امام اینجا سه قسم می کنند:

قسم اول: شرط خمس داشتن غنیمت در جنگ این است که جنگ در زمان حضور با اذن امام باشد.

قسم دوم: اگر بدون اذن امام و در زمان حضور و تمکن از اذن باشد غنائم از انفال بوده و همگی در اختیار امام است.

قسم سوم: اگر در زمان غیبت باشد و تمکنی از استیذان وجود ندارد اقوی این است که خمس را برمی دارند و بقیه برای غانمین است.

مسأله تقریباً اتفاقی است مرحوم شیخ در خلاف می فرماید «إذا دخل قوم دار الحرب و قاتلوا بغیر إذن الامام فغنموا، کان ذلك للإمام خاصه. و خالف جمیع الفقهاء ذلك دلیلنا: إجماع الفرقه و أخبارهم» (۱) [۱۱]

اگر قومی جنگی کردند بدون اذن امام و غنیمتی هم بدست آوردند این غنائم فقط مختص امام است و علمای اهل تسنن همه مخالف این قول هستند ولی شیخ می فرماید «دلیلنا: إجماع الفرقه و أخبارهم» (۲) [۱۲] دلیل ما که می گوییم این غنائم جزء انفال است اجماع علمای شیعه است و اخباری که بعد می خوانیم.

مرحوم علامه در منتهی می فرماید «و إذا قاتل قوم من غیر إذن الإمام فغنموا [۱۳] کانت الغنیمه للإمام، ذهب إليه الشیخان (۳) [۱۴] (۴) (۵)، و السید المرتضی و أتباعهم (۶) (۷)» (۸)

ص: ۵۶

- 
- ۱- خلاف، شیخ طوسی، ج ۴، ص ۱۹۰، جامعه مدرسین.
  - ۲- خلاف، شیخ طوسی، ج ۴، ص ۱۹۰، جامعه مدرسین.
  - ۳- المعتبر، شیخ مفید، ج ۲، ص ۶۳۵، موسسه سیدالشهداء.
  - ۴- المبسوط، شیخ طوسی، ج ۱، ص ۲۶۳، مرتضوی.
  - ۵- النهایه، شیخ طوسی، ص ۲۰۰، دارالکتاب العربی بیروت.
  - ۶- الکافی فی الفقه، ابوالصلاح حلبی، ص ۲۵۹، کتابخانه امیرالمومنین (ع).
  - ۷- المذهب، قاضی ابن براج، ج ۱، ص ۱۸۶، جامعه مدرسین.
  - ۸- منتهی المطلب فی تحقیق المذهب، علامه حلی، ج ۸، ص: ۵۷۶، مجمع البحوث الاسلامیه.



مرحوم فاضل نراقی در مستند اینگونه تعبیر می کنند «لشهره العظیمه المحققه، و المحکیه فی کتب الجماعه و فی الروضه (۱) [۲۱] أنه لا- قائل بخلافها، و عن الخلاف (۲) و السرائر دعوی الإجماع علیه صریحا،» (۳) [۲۴] اگر در زمان حضور جمعی از مسلمانان بدون اذن امام جنگی با کفار بکنند و غنیمتی بدست بیاورند غنائم برای امام است به دلیل شهرت عظیمه ای که وجود دارد و هم کتب اصحاب نقل شهرت شده و در خلاف و سرائر ادعای اجماع شده است و در روضه فرمود قائل به خلاف نداریم. پس بالاخره مسأله تقریبا روشن است.

مرحوم آقای خویی می فرماید «الظاهر أنّ الحكم متسالم علیه بین الأصحاب» (۴) [۲۵] همه قبول کردند این حرف را که اگر در زمان حضور با اذن امام جنگ شد غنائمی که بدست می آید خمس دارد و بقیه برای غانمین است و اگر در زمان حضور بدون اذن امام جنگ شد کل غنائم جزء انفال است و مختص امام است و مسأله اجماعی و اتفاقی است.

علاوه بر اینکه در مسأله شهرت عظیمه یا اجماع داریم روایاتی هم داریم:

روایت اول: مرسله عباس وراق: «و یأسیئناذیه عن مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَسَارٍ عَنِ يَعْقُوبَ عَنِ الْعَبَّاسِ الْوَرَّاقِ [۲۶] عَنْ رَجُلٍ سَمَّاهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: إِذَا غَزَا قَوْمٌ بِغَيْرِ إِذْنِ الْإِمَامِ فَغَنِمُوا- كَانَتْ الْغَنِيمَةُ كُلُّهَا لِلْإِمَامِ وَإِذَا غَزَوْا بِأَمْرِ الْإِمَامِ فَغَنِمُوا كَانَ لِلْإِمَامِ الْخُمْسُ.» (۵)

ص: ۵۷

- ۱- روضه البهیه، شهید ثانی، ج ۲، ص ۸۵، داوری.
- ۲- الخلاف، شیخ طوسی، ج ۴، ص ۱۹۰، جامعه مدرسین.
- ۳- مستند الشیعه، فاضل نراقی، ج ۱۰، ص ۱۶۰، ط آل البیت.
- ۴- موسوعه آیهالله خویی، ج ۲۵، ص ۱۳، موسسه احیاء آثار آیهالله خویی.
- ۵- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج ۹، ص ۵۲۹، ابواب انفال، باب ۱، ح ۱۶، ط آل البیت.

اگر مسلمانان در زمان حضور امام، بدون اذن امام جنگ کردند و غنائمی بدست آوردند کل غنائم برای امام است و اگر جنگ با اذن امام بود و غنائمی بدست آوردند خمس غنائم برای امام است.

از نظر دلالت روایت صریح و روشن است فقط سند روایت مرسله است.

اما گفتیم مسأله اجماعی است صاحب مستند فرمود شهرت عظیمه محققه و محکیه داریم خوب اگر روایتی ضعف سند دارد اما عمل اصحاب و شهرت عظیمه طبق آن است دیگر جای شبهه باقی نمی ماند و ضعف روایت منجبر به عمل اصحاب است. لذا مرحوم شهید در مسالک می فرماید «و ضعفها منجبر بالشهره»

پس روایت از نظر سند معتبر و از نظر دلالت هم صریح و روشن است.

اشکال: گفتند قبول داریم که شهرت موجب جبران ضعف سند باشد. اما در جایی است که یک روایت داشته باشیم ولی اینجا یک روایت نیست دو روایت دیگر هم داریم که یکی هم صحیحه است. و محتمل این است که مستند مشهور آن روایت صحیحه باشد پس استناد مشهور به این روایت که موجب جبران ضعف آن باشد معلوم نیست از این جهت نمی توانیم بگوییم روایت معتبر است.

پاسخ: ولی ظاهراً این اشکال وارد نیست زیرا ما گفتیم عمل مشهور جبران می کند ضعف سند را ولی شما یک چیز دیگر هم به آن اضافه کردید که یک روایت صحیحه هم منطبق با این روایت است در حالیکه اگر خلاف آن را داشته باشیم می گوییم به آن عمل نمی شود ولی علما که عمل کرده اند این روایت را هم دیده اند ولو استنادشان به آن روایت صحیحه باشد ولی موید این روایت ضعیف است و به آن عمل شده پس لطمه نمی زند و معتضد است به یک روایت و عمل اصحاب.

نمی توانیم بگوییم روایت ضعیف را طرد می کنیم. زیرا به این عمل شده و آن را رد نکرده اند بنابراین اشکال خیلی وارد نیست و صریحا امام(ع) می فرماید اگر جنگ در زمان حضور بدون اذن بود کل غنائم برای امام است و اگر در زمان حضور با اذن امام بود خمس آن برای امام است.

روایت دوم: «وَعَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع السَّرِيَّةُ يَبْعَثُهَا الْإِمَامُ - فَيَصِيبُونَ غَنَائِمَ كَيْفَ يُقْسِمُ - قَالَ إِنْ قَاتَلُوا عَلَيْهَا مَعَ أَمِيرٍ أَمَرَهُ الْإِمَامُ عَلَيْهِمْ - أُخْرِجَ مِنْهَا الْخُمْسُ لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ - وَ قُسِمَ بَيْنَهُمْ ثَلَاثَةَ أَخْمَاسٍ - وَإِنْ لَمْ يَكُونُوا قَاتِلُوا عَلَيْهَا الْمُشْرِكِينَ - كَانَ كُلُّ مَا غَنِمُوا لِلْإِمَامِ يَجْعَلُهُ حَيْثُ أَحَبَّ.» (۱)

معاویه بن وهب از امام سوال می کند که امام گروهی از رزمندگان را به جنگ می فرستد و این گروه غنائمی بدست می آورند چگونه تقسیم می شود؟ امام می فرماید اگر این گروه در جنگی که رفتند با امیری رفتند که امام او را امیر قرار داد و به امر او رفتند از این غنیمت خمس خارج می شود. و سه خمس بین بقیه تقسیم می شود و اگر مقاتله نکردند با مشرکین و به جنگ رفتند کل غنائم برای امام است و هر کجا صلاح بداند مصرف می کند.

روایتی که در وسائل نقل می کند به این تعبیر است که اگر با امر امام باشد «ثلاثة اخماس» سه قسم از پنج قسم بین مقاتلین تقسیم می شود و در ذیل می فرماید این روایت از کافی نقل می شود و در کافی مخطوط عبارت دارد «اربعه اخماس» و اربعه اخماس درست است زیرا وقتی یک سهم برای خدا و یک سهم برای رسول باشد قهرا از شش سهم چهار سهم باقی می ماند «اربعه اخماس» که یک سهم مال امام به حساب ذی القربی و سه سهم از شش سهم خمس برای مقاتلین است پس بعد از اخراج سهم خدا و رسول چهار سهم می ماند پس اربعه اخماس درست است. البته برای «ثلاثة اخماس» توجیهاتی کردند که دلچسب نیست.

ص: ۵۹

مرحوم آقای خویی خیلی صریح و روشن با اینکه خبیر به بحث روایات است می فرماید «و ما فی الوسائل من ذکر «ثلاثه اُخماس» غلط، و الصحیح ما أثبتناه كما أشار إليه المعلق» (۱) خیلی قاطع می فرماید آنچه که در وسائل می فرماید ثلاثه اخماس غلط است و صحیح آنچه که ما ثبت کردیم می باشد که در حاشیه وسائل هم ذکر شده است که آورده است؛ در کافی مخطوط اربعه می باشد.

اگر اینگونه معنی کردیم درست است منتهی اشکال و ابهامی که در روایت است از این جهت است اصل روایت این است که یبعثها الامام یعنی امام این سربه را راه می اندازد پس اذن امام را دارد. سوال این است که غنائم چگونه تقسیم شود. امام شرط کردند که اگر با امیری باشد که امام او را مامور کرده باشد خمس دارد. در حالیکه سوال همین بود پس شرط برای چیست و دو قسم می کند وقتی می فرماید یبعثها الامام و امام در جواب می فرماید اگر مقاتله با امیر باشد در مقابلش باید بیاید اگر بدون امیر باشد در حالیکه در شق دوم شرط آمده اگر رفتند ولی در گیر جنگ نشدند. از این جهت روایت کمی ابهام دارد. این را یک فکری روی آن بکنید تا فردا.

### کتاب الخمس (دلیل وجوب خمس در غنائم جنگی) ۹۳/۰۶/۳۱

Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الخمس (دلیل وجوب خمس در غنائم جنگی)

ص: ۶۰

۱- موسوعه آیهالله خویی، ج ۲۵، ص ۱۴، موسسه احیاء آثار آیهالله خویی.

در فرع چهارم؛ گفتیم اگر با اذن امام جنگی بین مسلمین و کفار واقع شود و غنیمتی بدست آید خمس آن واجب است داده شود؛ اما اگر جنگی بین مسلمین و کفار بدون اذن امام واقع شود غنائمی که بدست می آید تماما جزء انفال و ملک امام است. و گفتیم مسأله متسالم علیه و اجماعی و اتفافی است. و علاوه بر این تسالم و اجماعی که قائم است، روایات هم داریم. دو روایت خواندیم که از نظر دلالت خیلی روشن و صریح بود اما از نظر سند مرسله بود مرسله عباس و راق که خود عباس و راق مورد وثوق است ولی بنحو ارسال ذکر کرده است امروز آن روایت را مجددا مورد اشاره قرار می دهیم و در نهایت به یک روایت می پردازیم «و یأسیئناده عن مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَسَارٍ عَنِ يَعْقُوبَ عَنِ الْعَبَّاسِ الْوَرَّاقِ عَنِ رَجُلٍ سَمَّاهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع)

قَالَ: إِذَا غَزَا قَوْمٌ بَعِيرٍ إِذْنِ الْإِمَامِ فَغَنِمُوا كَانَتْ الْغَنِيمَةُ كُلُّهَا لِلْإِمَامِ وَإِذَا غَزَوْا بِأَمْرِ الْإِمَامِ فَغَنِمُوا كَانَ لِلْإِمَامِ الْخُمْسُ». (۱) [۱]

این روایت خیلی صریح و روشن بود ولی از نظر سند گفتیم ضعیف است.

و گفتیم مرحوم شهید در مسالک می فرماید «ضعفها منجبر بالشهره».

مرحوم فاضل نراقی در مستند فرمود «لشهره العظیمه المحققه، و المحکیه» (۲). [۲]

پس می توانیم بگوییم هم سند روایت و هم مستند روایت قوی است.

«وَعَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مَعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) السَّرِيَّةُ يَبْعَثُهَا الْإِمَامُ فَيَصِدُّ بَيْنَ غَنَائِمٍ كَيْفَ يُفْسِمُ قَالَ: إِنْ قَاتَلُوا عَلَيْهِمْ مَعَ أَمِيرٍ أَمَرَهُ الْإِمَامُ عَلَيْهِمْ أُخْرِجَ مِنْهَا الْخُمْسُ لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ قَسِمَ بَيْنَهُمْ ثَلَاثَةَ أَحْمَاسٍ وَ إِنْ لَمْ يَكُونُوا قَاتِلُوا عَلَيْهِمُ الْمُشْرِكِينَ كَانَ كُلُّ مَا غَنِمُوا لِلْإِمَامِ يَجْعَلُهُ حَيْثُ أَحَبَّ.» [۳] (۲)

ص: ۶۱

۱- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۹، ص ۵۲۹، ابواب انفال، باب ۱، ح ۱۶، ط آل البيت.

۲- مستند الشیعه، فاضل نراقی، ج ۱۰، ص ۱۶۰، ط آل البيت.

۳- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۹، ص ۵۲۴، ابواب الانفال، باب ۱، ح ۳، ط آل البيت.

معاویه بن وهب از امام صادق پرسید امام گروهی از رزمندگان را به جنگ می فرستد و این گروه غنائمی بدست می آورند چگونه تقسیم می شود؟ امام می فرمایند اگر این گروه در جنگی که رفتند با امیری رفتند که امام او را قرار داد و به امر امام رفتند؛ از این غنیمت خمس خارج می شود. (و سه خمس بین بقیه تقسیم می شود) و اگر با مشرکین مقاتله نکردند کل غنائم برای امام است و هرکجا صلاح بداند مصرف می کند. گفتیم این روایت دو ابهام دارد.

ابهام اول: روایت به دو صورت نقل شده است «ثلاثة اخماس» یا «اربعه اخماس»

در وسائل «ثلاثة اخماس» آمده است و ممکن است معنی این باشد خمسی لله و خمسی للرسول و سه سهم هم برای مقاتلین. و در حاشیه وسائل می فرماید گرچه این روایت از کافی نقل شده است ولی در کافی مخطوط «اربعه اخماس» آمده است که ممکن است معنی این باشد که از کل غنیمت یک خمس برای لله و للرسول و ذی القربی یعنی یک خمس به شش قسم تقسیم می شود و چهار خمس بین رزمندگان تقسیم می شود.

و اگر «ثلاثة» بگوییم روایت معنایی پیدا می کند که باید طرد شود چون مخالف کتاب و سنت می شود یعنی پرسید غنیمت را چگونه تقسیم کنند امام می فرماید خمسی را جدا کنند برای لله و یک خمس هم برای رسول. که می شود دو خمس و سه خمس باقی می ماند. و به قرینه اینکه می فرماید سه خمس باقی می ماند معلوم می شود منظور جدا شدن دو خمس است.

در حالیکه این مطلب را هیچکس نگفته که از کل مال دو خمس خارج کنیم. بلکه (واعلموا انما غنمتم) می گوید در همه جا یک خمس از کل غنیمت جدا می شود که خود این یک خمس شش سهم می شود. بلکه روایت خلاف کتاب الله می شود و نیز خلاف اجماع هم می شود.

توجهاتی هم می کنند که قابل قبول نیست لذا بهتر همان نقل آقای خویی است که می فرماید «و ما فی الوسائل من ذکر «ثلاثة أخماس» غلط، و الصحيح ما أثبتناه كما أشار إليه المعلق.» (۱) [۴] نقل «ثلاثة أخماس» غلط است و صحیح همان است که ما ثبت کردیم چنانچه صاحب وسائل نیز در حاشیه آورده است لذا می گوئیم اگر غنیمتی که با مقاتله بدست می آورند با اذن امام بود یک خمس از اصل غنیمت جدا می شود برای خدا و رسول و چهار قسم دیگر از اصحاب خمس. و اینکه در روایت چهار قسم دیگر اصحاب خمس (یعنی امام (ذی القربی)، مسکین، یتامی و ابن سبیل) را نیاورده است چون آیه صریحا اصحاب خمس را شمرده است. و بقیه که چهار پنجم باشد از آیه معلوم است.

لذا «اربعه اخماس» صحیح است و چهار پنجم بین مقاتلین تقسیم می شود و معنای روایت هم خیلی روشن می شود.

دیگران هم که روایت را در کتاب های خود نقل کردند همان «اربعه اخماس» گرفتند و ثلاثة را نگفتند.

تقریب استدلال به روایت:

بعد از اینکه روشن شد نقل «اربعه» صحیح است اکنون در تقریب استدلال می گوئیم در این روایت می خواهیم بگوئیم که اگر بدون اذن رفتند کل غنائم انفال و برای امام است.

ص: ۶۳

---

۱- موسوعه آیهالله خویی، ج ۲۵، ص ۱۴، موسسه احیاء آثار آیهالله خویی.

شاید نکته این باشد که زمان حضور است. و ندادن غنیمت به کسانی که بدون اذن امام به جنگ رفتند به خاطر این است که باید تنبیه شوند که خودسر کاری نکنند و این نکته گرچه تعلیل نیست اما شاید تمهیدی باشد که کسی بدون اذن حرکت نکند.

ظاهر روایت همین تفصیل است که اگر این مقاتله با اذن بوده خمس خارج می شود. و اگر بدون اذن بوده تماما برای امام است. یعنی مدعا این است که اگر با اذن امام رفتند و جنگ کردند غنیمت بینشان تقسیم می شود و اگر بدون اذن امام جنگیدند غنیمت مال خود امام است.

اما سوال روای این است که چگونه تقسیم می شود و سوال بعد از فرض این است که این سریه به اذن امام انجام شد امام قید آوردند که اگر با امیری که امام تعیین کرد بودند و جنگ کردند خمس آن خارج می شود. این شق اول است و در شق دوم قاعدتا باید می فرمود اگر بدون امیر و اذن امام باشد در حالیکه امام(ع) در شق دوم فرمودند: اگر با امیر رفتند و مقاتله نکردند معنای این کلام این است رفتن با اذن امام دو شق دارد ۱- با اذن امام رفتند و مقاتله واقع شد ۲- با اذن امام رفتند و مقاتله واقع نشده چون فرض این است اصل رفتن با اذن بود.

اشکال: اشکال این است که این تفصیل که داده شد خارج از بحث ماست. زیرا تفصیل روایت این است که اگر با اذن رفتند و مقاتله کردند خمس دارد و اگر با اذن رفتند و مقاتله نکردند در عین حال غنیمت گرفتند کل آن برای امام است.



پس آن تفصیلی که ما می خواهیم از این روایت بدست نمی آید.

جواب اشکال: در جواب می گوئیم درست است که فرض این است که سریه با اذن امام بوده و راوی سوال می کند اموال چگونه تقسیم شود؟ امام در تفصیلی که بیان کردند با این فرض که اذن بوده لکن این قید را در کلامشان ذکر کردند که اگر مقاتله کردند همراه امیری که امام او را امر کرده پس این قید برای چیست؟ لذا برای خروج کلام امام عن اللغویه می گوئیم نکته در این است که امام می خواهد بفرماید این اذن امام مدخلیت در حکم دارد که اگر مقاتله با اذن بوده خمس خارج می شود. و اگر مقاتله نکردند با فرض اذن داشتن کل اموال انفال است و برای امام است پس شرط اول یعنی با اذن بودن دو قید دارد ۱- اگر با اذن مقاتله کردند ۲- اگر رفتند و مقاتله پیش نیامد. یعنی اگر رفتند و قتال مقید به اذن امام انجام نشد یعنی قتال انجام شد بدون اذن امام بود و غنیمت گرفتند در این صورت کل غنیمت مال امام است پس تفصیل بین مقاتله با اذن و مقاتله با عدم اذن است و محل بحث همین است. در نتیجه می گوئیم تفصیل بین مقاتله با اذن و عدم مقاتله با اذن است نه بین اذن و عدم اذن.

پس روایت هم از نظر دلالت معتبر است و هم از نظر سند پس می تواند مستند این فتوی باشد.

بررسی یک روایت معارض:

در مقابل این روایت که دلالت بر مدعا داشت یک معارض دارد صحیحه حلبی «و بِإِسْنَادِهِ عَنْ سَعْدِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانَ عَنِ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) فِي الرَّجُلِ مِنْ أَصْحَابِنَا يَكُونُ فِي أَوَانِهِمْ [۵] فَيَكُونُ مَعَهُمْ فَيَصِيبُ غَنِيمَةً قَالَ يُؤَدَّى حُمْسَنَا وَ يَطِيبُ لَهُ.» [۷] (۱)

ص: ۶۵

---

۱- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۹، ص ۴۸۸، کتاب الخمس، باب ۲، ح ۸، ط آل البیت.

ظاهر روایت می رساند که در زمان خلفای بنی عباس جنگی شده که یکی از اصحاب در آن جنگ بوده و این جنگ بدون اذن امام بوده و غنیمتی به این شخص دادند امام فرمودند خمس بدهد پس امام این کار را تجویز کردند لکن فرمودند باید خمس آن را بدهد.

این روایت معارض آن دو روایت است که می فرمود اگر جنگ بدون اذن باشد تمام غنائم برای امام است.

مرحوم صاحب جواهر توجیهی دارد و می فرماید شاید این روایت می شود جزء روایات تحلیل خمس یعنی کل غنائم برای امام بوده و این قسم که به این شخص دادند امام بایستی همه سهم رزمنده را برایش حلال کنند منتهی به هر علت فرمود یک خمس را پردازد و بقیه حلال باشد شاید مصلحتی بوده که امام خواستند تمام آن را به آن شخص ندهند.

در جواب توجیه جواهر می گوئیم این کار امام یک تحلیل شخصی است و این خلاف ظاهر روایت است زیرا ظاهر این است که سائل حلبی است و امام حکم شرعی را بیان می کنند بنابراین توجیه صاحب جواهر توجیه ندارد. ادامه برای فردا.

### کتاب الخمس (دلیل وجوب خمس در غنائم جنگی) ۹۳/۰۷/۰۱

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الخمس (دلیل وجوب خمس در غنائم جنگی)

گفتیم غنائم بدست آمده در جنگ با کفار اگر با جنگ در زمان حضور امام و با اذن امام باشد خمس دارد و باید خمس آن داده شود و باقی بین رزمندگان تقسیم شود و اگر در زمان حضور بدون اذن امام باشد کل غنائم جزء انفال؛ و ملک خاص امام است. و برای اثبات این مسأله دو روایت خواندیم و استدلال شد. یکی روایت عباس وراق (۱) بود و دومی روایت معاویه بن وهب (۲) بود. و اکنون یک روایت را که معارض با آن دو روایت است؛ بررسی می کنیم.

ص: ۶۶

۱- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۹، ص ۵۲۹، ابواب انفال، باب ۱، ح ۱۶، ط آل البیت.

۲- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۹، ص ۵۲۴، ابواب الانفال، باب ۱، ح ۳، ط آل البیت.

صحيحه حلبی «و یاسیناده عن سید عن علی بن إسماعیل عن صفوان بن یحیی عن عید الله بن مسدکان عن الحلبی عن أبي عبد الله (ع)

فی الرُّجْلِ مِنْ أَصْحَابِنَا يَكُونُ فِي أَوَانِهِمْ [۳] فَيَكُونُ مَعَهُمْ فَيُصِيبُ غَنِيمَةً قَالَ يُؤَدِّي خُمْسَنَا وَ يَطِيبُ لَهُ. (۱)

ظاهر روایت می رساند که در زمان خلفای بنی عباس جنگی شده که یکی از اصحاب در آن جنگ بوده و این جنگ بدون اذن امام بوده است و غنیمتی به این شخص دادند. امام فرمودند خمس بدهد و بقیه برایش حلال است پس امام این کار را

تجویز کردند لکن باید خمس آن را بدهد.

کیفیت استدلال:

این روایت معارض آن روایاتی است که می فرمود اگر جنگ بدون اذن باشد تمام غنائم برای امام است زیرا از این روایت اینگونه استفاده می شود که قطعا جنگ بدون اذن امام بوده است. قاعدتا امام باید می فرمود کلا انفال و مال شخص امام است ولی فرمود خمس آنرا به ما بدهد و بقیه برایش حلال است پس معلوم می شود جنگی که بدون اذن امام بوده باشد آنهم خمس دارد نه اینکه جمیع آن برای امام باشد.

نتیجه: از این روایت استفاده می شود که در زمان حضور اذن اعتبار ندارد و چه با اذن باشد و چه بدون اذن خمس دارد. و بعد از پرداخت خمس باقیمانده بین مقاتلین تقسیم می شود این روایت از نظر سند صحیحه است ولی دلالت آن معارض با آن روایات قبلی است.

ص: ۶۷

---

۱- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۹، ص ۴۸۸، کتاب الخمس، باب ۲، ح ۸، ط آل البیت.

۱- مرحوم صاحب جواهر توجیهی می کند که می خواهد این تعارض را بردارد و می فرماید: راوی سوال کرد شخصی همراه خلفای جور به جنگ رفته و سهمی از غنیمت را به او دادند حکم قضیه چیست؟ امام فرمود خمس ما را بدهد تا برایش حلال شود یعنی ولو این جنگ بدون اذن بود و تمام مال برای امام است اما برای جهتی فرمود فقط خمسش را بدهد ما برایش حلال می کنیم ما روایاتی داشتیم که امام خمس را که مال خودش بود برای شیعیان حلال می کردند. و این مورد هم جزء آن روایات است بنابراین معارض با حکم جنگ بدون اذن امام در زمان حضور نیست و اینگونه استفاده می شود که گرچه بدون اذن بود و غنائم همه برای امام است منتهی امام تحلیل کردند حالا چرا فرمودند همه برای خودش باشد شاید جهتی داشته که امام بخشی از سهم خودشان را بخشیدند پس معارض با آن روایات نیست.

مناقشه در توجیه صاحب جواهر:

در جواب توجیه صاحب جواهر می گوئیم ما از این روایت تحلیل شخصی نمی فهمیم که امام بفرماید برای شخص تو حلال کردم بلکه امام حکم کلی را بیان کردند یعنی باید خمس هر غنیمتی داده شود و این سهم هم که به این شخص رسیده باید خمسش داده شود و حکم کلی و شرعی را بیان کرده نه تحلیل شخصی پس حرف مرحوم صاحب جواهر خیلی مبنی ندارد.

۲- جواب روشنی که می شود از این روایت داد این است که روال ائمه از زمان امیرالمومنین تا بعد این بود که در جنگهایی که پیش می آمد ولو حکام بدوم اذن امام وارد جنگ با کفار می شدند اما امام امضاء می کردند حتی در جنگی که در زمان خلیفه دوم به عراق رفته بودند حسنین هم حضور داشتند و چون به نفع اسلام بود امضاء می کردند و اذن عام داده بودند پس در حقیقت این جنگها با اذن امام واقع می شد و مخالفت هم نمی کردند مثل همین روایت که سائل می پرسد و امام حکم شرعی آن را بیان می کند پس اینجا گرچه اذن صریح نیست ولی امضاء و تنفیذ هست پس جنگ با اذن امام واقع شد در نتیجه غنیمت بدست آمده فقط خمس دارد.

تا اینجا بحث در این بود که در زمان حضور باشد و بتوانند از امام اذن بگیرند که اگر با اذن باشد خمس دارد و اگر بدون اذن باشد کل غنائم برای امام است.

حکم غنیمت بدست آمده در جنگ با کفار در زمان غیبت:

اگر در زمان غیبت که امکان استیذان وجود ندارد، در جنگ با کفار غنیمتی بدست آید آیا مثل زمان حضور است یا حکم دیگری دارد؟

مرحوم امام می فرماید «و أما ما كان في حال الغيبة و عدم التمكن من الاستئذان فالأقوى وجوب الخمس فيه سيما إذا كان للدعاء إلى الإسلام» (۱) [۶] اقوی این است که چون امکان استیذان وجود ندارد حکمش مثل زمان حضور و با اذن امام است و فقط خمس دارد. مخصوصا اگر برای دعوت به اسلام و توسعه و پیشرفت اسلام باشد. و چون از قبل فتوی نبود مراد سیدنا الاستاذ الامام(ره) از کلمه الاقوی فتوی است.

مرحوم سید در عروه همین فتوی را؛ اما به نحو احتیاط دارند و می فرماید «إن كان في زمن الغيبة فالأحوط إخراج خمسها من حيث الغنيمه خصوصا إذا كان للدعاء إلى الإسلام» (۲) [۷] اگر در زمان غیبت جنگی پیش بیاید احوط اخراج خمس غنائم است خصوصا اگر جنگ برای دعوت به اسلام و پیشرفت اسلام باشد و مراد از الاحوط در کلام سید در عروه چون قبلش فتوی نبود احتیاط لازم است.

دلیل مسأله: اطلاق آیه شریفه (واعلموا انما غنمتم) (۳) [۸]؛ می گوید آنچه را به غنیمت گرفتید باید خمس بدهید و قید حضور و غیبت ندارد و شامل همه موارد می شود منتهی در زمان حضور گفتیم اگر با اذن باشد خمس دارد. و اگر بدون اذن بود انفال است. البته قرآن اطلاق داشت و دلیل خاص و نیز اجماع می گفت اگر بدون اذن باشد انفال است و کلام شیخ در خلاف و علامه و صاحب مستند می گفت شهرت عظیمه است الان هم که زمان غیبت است سهم لله و للرسول و لذی القربی هست بنابراین آیه اطلاق دارد منتهی در مورد زمان حضور روایات و اجماع آیه را مقید می کند روایات می گفت با اذن پس ما توسط روایت و اجماع زمان حضور را قید می کنیم و می گوئیم در زمان حضور به شرطی که با اذن باشد فقط خمس دارد و اگر بدون اذن باشد کل غنیمت مال امام است.

ص: ۶۹

- 
- ۱- تحریر الوسیله، امام خمینی، ج ۱، ص ۳۵۲، دارالعلم.
  - ۲- عروها لوثقی، سیدزیدی، ج ۴، ص ۲۳۱، جامعه مدرسین.
  - ۳- انفال/سوره ۸، آیه ۴۱.

اکنون این پرسش مطرح است آیا این روایات زمان غیبت را هم قید می زند؟ که بگوییم در زمان غیبت چون با اذن نمی شود پس کل غنائم برای امام است؟

در پاسخ این پرسش می گوییم یک دلیل اجماع بود و اجماع دلیل لبی است و اطلاق ندارد و شک می کنیم که آیه اختصاص به زمان حضور دارد یا زمان غیبت را هم شامل می شود؟ اجماع می گوید قدر متیقن از قید -به شرط اذن امام- مربوط به زمان حضور است و نمی تواند اطلاق داشته باشد پس در مورد زمان غیبت اجماع که دلیل قید است به کار نمی آید و در زمان غیبت اطلاق سر جای خودش باقی می ماند. که به طور کلی خمس دارد.

اما روایات:

۱- روایت عباس و راق (۱) ظهور در زمان حضور دارد زیرا می گفت اگر جنگ با اذن امام باشد خمس دارد و اگر به امر و اذن امام نبود کل غنائم انفال است پس ظهور دارد که در زمان حضور است و امام حاضر است و این روایت را نمی توانیم دلیل اطلاق قرار دهیم که زمان غیبت را هم شامل شود.

۲- روایت دیگر صحیحه معاویه بن وهب (۲) بود که پرسید غنیمت حاصله از سریه ای که امام برای جنگ می فرستد و غنائمی بدست می آورند چگونه تقسیم می شود امام قیدی آوردند که نکته روایت بود، یعنی امام می فرماید اگر با امیری رفتند که امام او را امر کرده اینجا خمس دارد و اگر با اذن نبود کلا انفال است با اینکه فرض این بود که خود امام این لشکر را فرستاده این قیدی که در جواب آوردند به دلیل این است که می خواهند شأن قید را برسانند و الا کلام لغو است یعنی این قید دخالت در حکم دارد پس تاکید می که از این روایت استفاده کردیم یعنی اگر بگوییم همان زمان حضور این قید مدخلیت دارد و در زمان غیبت مدخلیت ندارد در این صورت کلام حکیم از لغویت خارج خواهد شد همینکه در زمان حضور این قید را قبول کردیم کلام لغو نیست. بنابراین این قید که اذن امام معتبر است و دخیل در حکم است را در زمان حضور پیاده می کنیم اما وجهی ندارد که در زمان غیبت هم بگوییم لذا می گوییم اجماع و این دو روایت نمی توانند اطلاق آیه را قید بزنند که جنگ باید با اذن باشد بله در زمان حضور باید با اذن باشد تا خمس داشته باشد اما در زمان غیبت اطلاق آیه را داریم و قید هم نداریم پس هرچه غنیمت بود خمس دارد پس اینکه امام (ره) در تحریر فرمود اقوی مناسبت تر است تا اینکه بنا بر نظر صاحب عروه بگوییم احوط زیرا با وجود دلیل وجهی ندارد که احتیاط بکنیم.

ص: ۷۰

۱- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۹، ص ۵۲۹، ابواب انفال، باب ۱، ح ۱۶، ط آل البیت.

۲- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۹، ص ۵۲۴، ابواب الانفال، باب ۱، ح ۳، ط آل البیت.

پس قول امام(ره) به نظر می آید درست باشد.

حالا- اگر در زمان غیبت زمانی شد که حکومتی اسلامی تشکیل شد مثل جمهوری اسلامی ایران در زمان حال که به لطف خداوند و معجزه ای که در زمان حضرت امام پیش آمد و آن رژیم سابق سقوط کرد و به زیاله دان تاریخ رفت و یک حکومت اسلامی با محوریت ولی فقیه تشکیل شد و ما معتقدیم بر اساس روایات و مبانی فقهی که داریم که ولی فقیه که منتخب مردم می شود جای امام زمان و نایب عام امام زمان است و در راس یک حکومت شأن او مثل شأن امام است در این زمان غیبت اگر جنگی با کفار بشود و غنائمی بدست بیاید باید خمس آن داده شود چون مثل زمان حضور تلقی می شود و با اذن ولی فقیه است.

نکته: فرق خمسی که از غنائم اخذ می شود با خمس ارباح مکاسب این است که در ارباح مکاسب مؤونه را خارج می کند و سر سال باقیمانده را خمس می دهد ولی غنائم بالفعل یک خمس آن جدا می شود و آنجا گفتیم لام در آنّ الله خمسه ملکیت است و شریک در مال می شوند البته در غنیمت هزینه جنگ برداشته می شود که بعد بحث می کنیم.

بحث دیگری امام دارند که اگر جنگ نشد و به عنوان دفاع بود و کشور اسلامی در برابر کفار از خود دفاع کرد و غنائمی بدست آورد آیا این غنائم هم خمس دارد یا نه؟ انشاءاله برای فردا.

**بحث اخلاقی (کیفیت معاشرت) کتاب الخمس (حکم خمس غنائم به دست آمده از دفاع در برابر هجوم کفار) ۹۳/۰۷/۰۲**

ص: ۷۱

موضوع: بحث اخلاقی (کیفیت معاشرت) کتاب الخمس (حکم خمس غنائم به دست آمده از دفاع در برابر هجوم کفار)

بحث اخلاقی: در مورد کیفیت معاشرت برادران دینی با یکدیگر تحت عنوان «زیاره الاخوان» در کتابهای روایی عنوان شده است. روایات مفصل و متنوعی وارد است که بعضی را خواندیم. و اکنون ادامه روایات،

۱- «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ فَضَالٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُقْبَةَ عَنْ أَبِي حَمْرَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: مَنْ زَارَ أَخَاهُ لِلَّهِ لَا لِيُغَيِّرَهُ التَّمَّاسَ مَوْعِدَ اللَّهِ وَ تَنْجِزَ مَا عِنْدَ اللَّهِ وَ كَلَّ اللَّهُ بِهِ سَبْعِينَ أَلْفَ مَلَكٍ يُنَادُونَهُ أَلَا طِبْتَ وَ طَابَتْ لَكَ الْجَنَّةُ.» (۱) [۱] (۲)

حضرت امام صادق (ع) فرمود کسی که فقط به خاطر خداوند و رسیدن به وعده الهی به دیدن برادر دینی اش برود خداوند هفتاد هزار فرشته را مامور می کند خطاب به آن شخص فریاد می زنند پاکیزه شدی و بهشت بر تو خوش باد.

یک وقت کسی می گوید چون فلانی منزل ما آمده است؛ من باید منزل او بروم و اگر نروم بد است و گلایه می کند. و لذا برای اینکه شخص مقابل بدش نیاید می رود و لله نیست.

بیان یک لطیفه:

می گویند دو نفر رفیق بودند و یکی مریض شد و خیلی حالش بد بود و حتی به حال احتزار افتاده بود و این آقای دوست او در مدت بیماری اش به دیدنش نرفته بود پس از مدتی که آن مریض بهبود یافت به تناسب دو رفیق با یکدیگر برخورد کردند و این شخص گلایه کرد که مدتی مریض بودم و بستری بودم به عیادت نیامدید؟ این یکی هم خیلی صاف و صریح گفت والله من فکر نمی کردم شما خوب می شوید فکر کردم می میری گویا اگر بدانند خوب می شود و نمی میرد؛ برای آنکه بعدا خجل نشود به عیادت می رود.

ص: ۷۲

۱- کافی، شیخ کلینی، ج ۲، ص ۱۷۵، دارالکتب الاسلامیه.

۲- مرآةالعقول، علامه مجلسی، ج ۹، ص ۵۲، دارالکتب الاسلامیه.

لذا می گوئیم این ثوابی که امام (ع) بیان می کند در جایی است که لله باشد و منافات با اخلاص نداشته باشد و به دیدن برادر دینی رفتی برای طلب وعده خداوند رفته ای زیرا در روایت قبلی خواندیم- خداوند می فرماید که با این کار به دیدن برادر دینی نرفتی بلکه به دیدن من آمدی تا وعده هایی که خداوند داده است تنجز پیدا کند. چنانچه می گوید نماز می خوانم برای اینکه وجدتک اهل- للعباده یا برای التماس رفتن به بهشت و رهایی از آتش این مورد را هم می گویند منافاتی با اخلاص ندارد چون مطابق وعده های خداوند است برای خداوند است اما برای اینکه به این ثواب برسد.



کسی که فقط برای خدا به دیدن برادر دینی اش برود خداوند موکل می کند برای او هفتاد هزار ملک را و دنبال او می روند و مشایعت و بدرقه می کنند او را و می گویند پاکیزه شدی و گناهانت آمرزیده شد و وارد بهشت می شوی.

۲- «وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ عَنِ ابْنِ مُسَيْكَانَ عَنْ خَيْثَمَةَ قَالَتْ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَ أُودِعَهُ فَقَالَ يَا خَيْثَمَةُ - أَبْلُغْ مَنْ تَرَى مِنْ مَوَالِينَا السَّلَامَ - وَ أَوْصِهِمْ بِتَقْوَى اللَّهِ الْعَظِيمِ - وَ أَنْ يَعُودَ [۳] غَيْبُهُمْ عَلَى فَقِيرِهِمْ وَ قَوِيَّهُمْ عَلَى ضَعْفِهِمْ - وَ أَنْ يَشْهَدَ خِيَّتَهُمْ جِنَازَةَ مَيِّتِهِمْ - وَ أَنْ يَتَلَمَّاقُوا فِي بُيُوتِهِمْ - فَإِنَّ لِقِيَاءَ بَعْضِهِمْ بَعْضًا حَيَاةً لَأَمْرِنَا - رَحِمَ اللَّهُ مَنْ أَحْيَا أَمْرَنَا الْحَدِيثَ.» (۱) (۲)

ص: ۷۳

---

۱- وسائل الشيعه، حرعاملی، ج ۱۴، ص ۵۸۷، ابواب المزار و ما يناسبه، باب ۹۸، روایت ۲، ط آل البيت.

۲- کافی، شیخ کلینی، ج ۲، ص ۱۷۵، دارالکتب الاسلامیه.

خیثمه از روات است که از خارج از مدینه از کوفه آمده بود و زمانی محضر امام ماند و احادیثی فرا گرفته است می گوید - پس از مدتی توقف در مدینه - رفتم با امام خداحافظی کنم امام فرمود ای خیثمه سلام مرا به دوستان و شیعیان ما که نزد تو می آیند برسان.

اینجا در بررسی کلام امام القاء خصوصیت می کنیم و می گوئیم پیام امام(ع) اختصاص به خیثمه ندارد و اختصاص به آن موالی و شیعیانی هم که خیثمه می بیند ندارد بلکه پیام امام بطور کلی به شیعیان و امروز هم پیام امام باقر(ع) برای شما شیعیان است.

پیام این است که امام فرمود از طرف من سلام به آنها برسان و آنها را سفارش کن ۱- به تقوای الهی ۲- و آنها را سفارش کن که آنکه قوی است و تمکن مالی دارد کمک کند و فائده برساند به آنکه فقیر است و اگر کسی هست که قدرتی دارد به هر کیفیت می تواند به ضعیف کمک کند و فائده برساند. ۳- و یکی فوت می شود دیگری برای تشییع جنازه اش برود ۴- و اینکه به دیدن هم بروند و فاصله بین آنها نباشد این رفت و آمدها باعث رفع کدورتها خواهد شد. زیرا به دیدن هم رفتن باعث احیاء امر ما می شود.

بینید رفتاری که الان ما با هم داریم آیا همان گونه است که امام باقر(ع) پیام داده است؟ باید گفت رفتار ما غلط است زیرا مثلا دوستان جمع می شوند منزل یک نفر و قرار می گذارند اما فیلم می گذارند و تماشا می کنند و بعضیها هم می نشینند و غیبت می کنند ملاقاتهای ما معمولا اینگونه شده در حالیکه می بینید حضرت امام باقر(ع) چه توقعی دارند.

امام باقر(ع) سفارش کردند این جلساتی که دور هم می نشینید «امر ما را احیا» کنید و می فرمایند «خدا رحمت کند آن برادر دینی که امر ما را احیا کند» یعنی جلسات باید اینگونه باشد که هر کدام یک حدیث برای یکدیگر نقل کنند.

بیان یک خاطره: یادم هست کوچک بودم همراه پدرمان رفتیم نجف چند ماه در مدرسه صدر نجف در بازار نجف در حجره یکی از دوستان پدرمان وارد شدیم. و در جلساتی که می دیدم آنجا علما و فضلا دور هم می نشستند رسمشان این بود که هر جلسه ای یک بحث فقهی را مطرح می کردند و روی آن بحث می کردند و بعضی وقتها به داد و قال هم می کشید حتی مراجع بزرگوار نجف بعضی اوقات دیدن می کردند از فضلا یا عالمی که از شهر دیگر آمده بود در جلسات بحث فقهی می شد. روزها پدرمان به همراه بعضی از دوستانی که داشتند درس مرحوم آیت الله شیخ محمدرضا شیرازی که خود فقیهی بود و از اصحاب فتوای مرحوم آقاسیدابوالحسن اصفهانی بودند که در مسجد شیخ درس خارج تدریس داشتند اول روزی که همراه مرحوم پدرمان رفتیم درس درسشان تمام شد و پدر ما را معرفی کردند آیت الله شیرازی گفتند منزل ما نزدیک است و برویم منزل ما رفتیم و نشستیم دو سه نفر از فضلاء درسشان به اضافه پدرمان که روز اول در درسشان حاضر شده بودند نشستند به صحبت من هم که حدود ۸ یا ۹ سال داشتم یک گوشه نشستم ایشان دست کردند در جیبشان و مقداری نخود و کشمش به من دادند و گفتند بیکار ننشین. خدا می داند این کار در روحیه من به قدری اثر گذاشت که الان هم به یادم می افتد برایشان طلب مغفرت و رضوان می کنم از آن موقع تا الان اگر من موفق شوم شبی نماز شب بخوانم یکی از چهل مومنی که برایش طلب مغفرت می کنم این آقا است.

همانجا یک فردی که تازه وارد شده بود بحث فقهی پیش آمد و شروع به بحث کردند و طول هم کشید. این معلوم می شود که ائمه خواستند که به دیدن یکدیگر بروید و در ملاقات احیاء امر ماست یعنی وقتی می نشینید بحث فقهی می کنید یا بحث اخلاقی می کنید و این زنده شدن احادیث ائمه است.

ملاحظه می فرمائید؛ ای خیمه به دوستان ما سفارش کن که امام از شما خواسته در خانه هایتان به دیدن یکدیگر بروید اما نه اینکه غیبت کنند و فیلم ببینند بلکه «احیاء امر ما نمایند».

امام باقر(ع) در ادامه می فرماید: «يَا خَيْثَمَةُ أبلغ مَوَالِينَا أَنَا لَا نُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً إِلَّا بِعَمَلٍ وَ أَنَّهُمْ لَنْ يَنَالُوا وَلَا يَتَنَا إِلَّا بِالْوَرَعِ وَ أَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ حَسْرَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنْ وَصَفَ عَدِلاً ثُمَّ خَالَفَهُ إِلَى غَيْرِهِ.» (۱) [۶]

دوستی و اعتقاد به اهل بیت نباید شما را از عمل بازدارد و ما نمی توانیم خیری از طرف خدا به شما برسانیم یا شر و عذابی از شما دفع کنیم مگر اینکه عمل کنید. و به ولایت ما نمی رسید و صدق شیعه امیرالمومنین بر شما نمی کند مگر اینکه ورع داشته باشید اگر هم به ما علاقه دارید و هم ورع و تقوی دارید پس شیعه هستید اما اگر صرف علاقه است و در عمل اینگونه نیستید فائده ای ندارد.

و در نهایت می فرماید سخت ترین و بالاترین حسرت -نعوذ بالله- برای انسان در قیامت برای کسی است که کار خوبی را تعریف و ترغیب می کند لکن خودش عمل نمی کند و در قیامت حسرت می خورد. در قیامت که یکی از نام هایش روز حسرت است همگان حسرت می خورند حتی کسی بالاترین مقام را درین بهشتیان پیدا کرده است حسرت می خورد که چرا در دنیا بیشتر تلاش نکردم.

ص: ۷۶

امیدوارم انشاءاله از کسانی باشیم که اگر کار نیکی را توصیه می کنیم خودمان ابتدا به آن عمل کنیم.

خدا رحمت کند مرحوم آیت الله مشکینی که گاهی توصیه هایی به طلاب داشتند یک وقت این عبارت را در صحبتهاشان فرمودند و به نظرم هم می آید که قسم هم خوردند که آنچه را که من توصیه کردم به شما طلاب؛ اول خودم به آن عمل کردم و بعد توصیه کردم.

بحث فقهی: حکم خمس غنائم به دست آمده از دفاع در برابر هجوم کفار: گفتیم اگر جنگی بین مسلمین و کفار واقع شد و مسلمانان غنیمتی بردند باید خمس آنها پرداخت نمایند. اکنون پرسش این است که اگر حمله ای از طرف دشمن شد و مسلمانان دفاع کردند و غنائمی بدست آوردند آیا غنیمت بدست آمده جزء غنائمی است که خمس دارد مرحوم امام می فرماید «و کذا ما اغتتم منهم عند الدفاع اذا هجموا علی المسلمین فی اماکنهم» (۱) [۷]

اگر در دفاع در برابر هجوم کفار از کفار غنائمی بدست آمد؛ جزء غنائم دارای خمس است.

دلیل مسئله: - همانطور که در بحث قبلی داشتیم - اطلاق ادله هم در اینجا دلیل مسئله است زیرا آیه «واعلموا انما غنمتم من شیء» مطلق است و شامل این مورد هم می شود. منتهی قبلا گفتیم اگر جنگ با حضور و اذن امام باشد خمس دارد و روایات تخصیص زدند که اگر در زمان حضور بدون اذن جنگ کنند خمس ندارد بلکه کل غنائم انفال و ملک امام است لکن اینجا این تخصیص وجود ندارد. زیار یکی از دلایلها برای قید اجماع بود و اجماع دلیل لبی است و اطلاق ندارد یعنی شک می کنیم آیا در دفاع هم همینطور است می گوئیم خیر اجماع شامل این قسمت نمی شود و قدر متیقن از اجماع زمان حضور و به اذن امام است اما در زمان غیبت اجماعی نیست.

ص: ۷۷

روایت عباس وراق «و يَأْتِيَنَاهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَسَّارٍ عَنْ يَعْقُوبَ عَنِ الْعَبَّاسِ الْوَرَّاقِ عَنْ رَجُلٍ سَمَّاهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: إِذَا غَزَا قَوْمٌ بِغَيْرِ إِذْنِ الْإِمَامِ فَغَنِمُوا كَانَتْ الْغَنِيمَةُ كُلُّهَا لِلْإِمَامِ وَإِذَا غَزَوْا بِأَمْرِ الْإِمَامِ فَغَنِمُوا كَانَ لِلْإِمَامِ الْخُمْسُ.» (۱) [۸] ملاحظه می فرمائید ظهور در زمان حضور امام داشت

یعنی اگر در زمان غیبت است و دسترسی به امام نیست یا آنها حمله کردند و جهاد دفاعی است نمی توانیم به این روایت تمسک کنیم که اذن می خواهد. و در مورد صحیحه معاویه بن وهب (۲) هم گفتیم خود سائل سوالش این بود که امام سربیه ای را امر کردند و فرمانده ای برایش گذاشتند که بروند جنگ و غنیمتی بدست آورند غنیمت را چگونه تقسیم کنند و امام در جواب قید آوردند - با فرض اینکه سربیه را خود امام بعث کرده بود - فرمودند اگر همراه امیر و با اذن امام بوده غنائم خمس دارد اما اگر بدون اذن بود غنائم ملک امام است.

و گفتیم ذکر این قید از طرف امام (ع) - با اینکه مفروض کلام این بود که لشکر به امر امام رفتند - اهمیت دادن به این قید بود. یعنی اذن امام شرط است و باید رعایت شود و این قید دخیل در حکم است و گفتیم برای احتراز از لغویت در کلام حکیم باید با اذن باشد و این اختصاص به حضور دارد اما اگر زمان غیبت است یا دسترسی وجود ندارد و یا دشمنان هجوم آوردند و مسلمانان دفاع می کنند محدوده شمول روایت نیست

ص: ۷۸

---

۱- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۹، ص ۵۲۹، ابواب انفال، باب ۱، ح ۱۶، ط آل البیت.

۲- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۹، ص ۵۲۴، ابواب الانفال، باب ۱، ح ۳، ط آل البیت.

نتیجه: اگر مسلمین در برابر هجوم کفار به دفاع ایستادند و غلبه کردند و غنائمی بدست آوردند خمس دارد. و دلیل آن هم اطلاق آیه است.

فرع ششم: محدوده شمول خمس غنائم (منقول یا غیرمنقول)

بحث مهمی است که آیا وجوب خمس در جمیع غنائم هم شامل منقولات و غیر منقولات مثل زمین و باغ و درختان می شود؟ امام می فرماید «من غیر فرق بین ما حواه العسکر و ما لم یحوه کالأرض و نحوها علی الأصح.» (۱) [۱۰] فرقی نمی کند بین منقولات و غیر منقولات علی الاصح. بعضی از بزرگان می گویند فقط در منقولات خمس است. انشاءاله برای فردا.

### کتاب الخمس (حکم اختصاص خمس غنائم به منقولات یا اعم از منقولات و غیر منقولات) ۹۳/۰۷/۰۵

Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الخمس (حکم اختصاص خمس غنائم به منقولات یا اعم از منقولات و غیر منقولات)

فرع ششم: گفتیم یکی از مواردی که خمس به آن تعلق می گیرد غنائم جنگی است در فرع ششم این پرسش مطرح است که آیا خمس به مطلق غنائم اعم از منقول و غیرمنقول تعلق دارد یا فقط به منقولات اختصاص دارد مثلا برخی ابزار جنگی که در محدوده حرب باقی می ماند یا وسائل تدارکات غذا و غیره که باقی می ماند و یا خانه ها و اماکن و زمین غنیمت جنگی است. آیا همانند ابزار و وسائل شخصی که رزمندگان از دشمن غنیمت می گیرند؛ دیگر امکانات باقی مانده خمس دارد یا خیر؟ در مسئله اختلاف مهمی وجود دارد.

ص: ۷۹

۱- تحریر الوسیله، امام خمینی، ج ۱، ص ۳۵۲، دارالعلم.

قول اول: وجوب خمس در مطلق غنائم اعم از منقول و غیرمنقول:

مرحوم امام می فرماید «من غیر فرق بین ما حواه [۱]العسکر و ما لم یحوه کالأرض و نحوها علی الأصح.» (۱) [۲]

ملاحظه می فرمایید امام قول مقابل را هم قول صحیح می دانند لکن این قول که شامل منقولات و غیرمنقولات باشد را اصح می دانند.

گفته اند مشهور بین اصحاب هم همین قول است چنانچه در جواهر بعد از کلام محقق که می فرماید «مما حواه العسکر و ما لم یحوه من أرض و غیرها» (۲) می فرماید «بل لا- اعرف فیه خلافا لما حواه العسکر و ما لم یحوه من ارض و غیرها بل هو من

معقد إجماع المدارك» (۳) [۴] و این نشان می دهد فرقی بین منقول و غیرمنقول ندارد.

مرحوم شیخ هم در نهایت و هم در خلاف متعرض مطلب شده است.

۱- در نهایت می فرماید «کُلُّ ما یغنمه المسلمون من دار الحرب من جمیع الأصناف التي قدّمناه ذکرها، ممّا حواه العسکر یخرج منه الخمس» (۴)

هر آنچه که مسلمانان از جمیع اقسام غنیمت - که قبلا بیان کردیم - بدست آورند چه آن ها که رزمندگان جمع کردند و چه آن ها که رزمندگان جمع نکرده اند، و در محدوده جنگ باقی ماند همگی خمس دارد.

«و أربعة أخماس ما یبقی یقسم بین المقاتله» (۵) و چهار پنجم از آنچه از منقولات که رزمندگان بدست آوردند و جمع کردند بینشان تقسیم می شود «و ما لم یحوه العسکر من الأرضین و العقارات و غیرها من أنواع الغنائم یخرج منه الخمس» (۶) و آنچه که رزمندگان جمع نکردند بلکه مانند زمین خانه و اماکن که بر جای مانده است خمس دارد «و الباقی تکون للمسلمین قاطبه: مقاتلیهم و غیر مقاتلیهم، یقسمه الامام بینهم علی قدر ما یراه من مؤنتهم و الخمس یأخذه الإمام فیقسمه سته اقسام:

ص: ۸۰

---

۱- تحریر الوسیله، امام خمینی، ج ۱، ص ۳۵۲، دارالعلم.

۲- شرایع الاسلام، محقق حلی، ج ۱، ص ۱۳۳، استقلال طهران.

۳- جواهر الکلام، شیخ محمدحسن نجفی جواهری، ج ۱۶، ص ۶، بیروت.

۴- نهایت، شیخ طوسی، ص ۱۹۸، بیروت.

۵- نهایت، شیخ طوسی، ص ۱۹۸، بیروت.

۶- نهایت، شیخ طوسی، ص ۱۹۸، بیروت.



قسما لله، و قسما لرسوله، و قسما لذی القربی. فقسّم الله و قسّم الرّسول و قسّم ذی القربی للإمام خاصّه، یصرفه فی أمور نفسه و ما یلزمه من مئونه غیره.» (۱) [۸]

و باقی که چهار پنجم باشد ملک همه مسلمین است و اما بین همه مردم از رزمندگان و غیر رزمندگان به اندازه ای که خود امام تشخیص دهد تقسیم می کنند.

تفاوت منقول و غیرمنقول این است گرچه هر دو خمس دارد اما در منقول بعد از اخراج خمس چهار پنجم باقی مانده بین رزمندگان تقسیم می شود ولی در غیرمنقول بعد از اخراج خمس چهار پنجم باقی مانده ملک همه مسلمین است و بین رزمندگان و غیر رزمندگان آن گونه که امام تشخیص دهد به نفع آنان مصرف می کند هرچند که خمس دریافت شده در جای خود به شش قسم تقسیم می شود.

و در خلاف برای این قول استدلال می آورد و می فرماید «ما لا ینقل و لا یحول من الدور و العقارات و الأرضین عندنا أن فیه الخمس، فیکون لأهله، و الباقی لجمیع المسلمین، من حضر القتال و من لم یحضر، فیصرف انتفاعه الی مصالحهم.» (۲) غیر منقولات و آنچه که لشکر بدست نیاورند اعم از خانه ها و زمین ها خمس دارد. و «عندنا» ظهور در این دارد که اجماع وجود دارد یعنی شعیه و علمای شعیه فتوایشان این است که خمس دارد پس برای اهل خمس است و باقی برای بقیه مسلمین است چه غانمین و غیر غانمین.

ص: ۸۱

---

۱- نهاییه، شیخ طوسی، ص ۱۹۸، بیروت.

۲- خلاف، شیخ طوسی، ج ۴، ص ۱۹۵، جامعه مدرسین.

و در ادامه اقوال علمای اهل تسنن را ذکر می کند (۱)

و بعد از نقل اقوال اهل سنت می فرماید «دلیلنا: إجماع الفرقه و أخبارهم.» (۲) [۱۲]

از این عبارت استفاده می شود که هر دو قسمت اجماعی است یعنی هم اینکه خمس دارد و هم اینکه باقی به صورت شبه وقف ملک تمام مسلمین است پس این قول، قول مشهور است و ادعای اجماع بر آن شده «عندنا» ظهور در این دارد که نزد شیعه اجماعی است و امام هم فرمودند اصح قولین است.

مرحوم سید در عروه نیز قول مشهور را قبول دارد.

قول دوم: اختصاص خمس به منقولات از غنائم.

در مقابل این قول صاحب حدائق صریحا با این قول مخالف است و می فرماید دلیلی ندارد

و آیت الله بروجردی در حاشیه عروه (۳) و تقریرات درس خمس ایشان که هست تبعیت از صاحب حدائق می کنند و می فرماید خمس ندارد و خمس مختص منقولات است.

مرحوم آقای خوئی در تقریرات بر حاشیه عروه از صاحب حدائق تبعیت می کنند

از متاخرین هم آیه الله مکارم در کتابشان بنام انوارالفقهیه در بحث خمس قول صاحب حدائق را قبول می کنند.

بنابراین در مسئله این دو قول معروف است و در هر دو خمس است هم منقول و هم غیرمنقول منتهی فرق در مابقی بعد از خمس است که در منقولات ملک غانمین است و تصرف می کنند و تقسیم می کنند ولی در غیرمنقولات می ماند و ملک مسلمین است.

ص: ۸۲

---

۱- خلاف، شیخ طوسی، ج ۴، ص ۱۹۵، جامعه مدرسین.

۲- خلاف، شیخ طوسی، ج ۴، ص ۱۹۵، جامعه مدرسین.

۳- موسوعه آیت الله خوئی، ج ۲۵، ص ۶، موسسه احیاء آثار.

الف: کتاب: (وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَى عِبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقَى الْجَمْعَانِ وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) (۱) [۱۴] گفته اند (وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ) (۲) [۱۵] اطلاق دارد و تاکید (مِنْ شَيْءٍ) (۳) [۱۶] شامل همه اشیاء منقول یا غیرمنقول می شود پس دلیل بر قول اول است که فرقی بین منقول و غیرمنقول نیست و صدق غنیمت بر هر دو یعنی منقول و غیرمنقول صادق است و هم ماغنمتم اطلاق دارد.

ب: سنت: ۱- روایت ابی بصیر «وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) قَالَ: كُلُّ شَيْءٍ فِي قَوْلِ عَلَيْهِ عَلَيَّ شَهَادَةٌ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ - وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ (ص) فَإِنَّ لَنَا خُمُسَهُ وَ لَا يَجِلُّ لِأَحَدٍ أَنْ يَشْتَرِيَ مِنَ الْخُمْسِ شَيْئًا حَتَّى يَصِلَ إِلَيْنَا حَقُّنَا.» (۴) [۱۷]

امام می فرماید آنچه که در مقاتله با افرادی که برای اینکه اقرار بر شهادتین نمایند با آنها جنگ می شود بدست می آید خمس آن برای ماست و برای هیچ فردی حلال نیست از مالی که خمس در آن است بخرد مگر حق ما بدست ما برسد. «کل شیء» در این روایت هم اطلاق دارد و شامل منقول و غیرمنقول می شود.

ص: ۸۳

۱- انفال/سوره ۸، آیه ۴۱.

۲- انفال/سوره ۸، آیه ۴۱.

۳- انفال/سوره ۸، آیه ۴۱.

۴- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۹، ص ۴۸۷، ابواب ما یجب فیہ الخمس، باب ۲، ح ۵، ط آل البیت.

۲- «وَيَسِّرُنَا لَهُ عَن مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ عَنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنَا بَعْضُ أَصْحَابِنَا رَفَعَ الْحَدِيثَ قَالَ: الْخُمْسُ مِنْ خَمْسِهِ أَشْيَاءَ مِنَ الْكُنُوزِ وَالْمَعَادِنِ وَالْغُوصِ وَالْمَغْنَمِ الَّذِي يُقَاتَلُ عَلَيْهِ وَ لَمْ يَحْفَظِ الْخَامِسَ الْحَدِيثَ.» (۱) [۱۸]

خمس در ۵ چیز است ۱- در گنج ۲- و معدن ۳- و غوص ۴- و غنیمتی که با مقاتله با کفار بدست می آید خمس دارد و روایت اطلاق دارد و شامل منقول و غیرمنقول می شود گفتیم که اموال غیرمنقول هم غنیمت بر آن صدق می کند.

نکته: اینکه در روایات آمده که بعضی ۵ تا شمردند و بعضی ۷ تا دلیل بر حصر نیست بلکه حصر آن به دلیل تفحصی است که کردیم.

۳- «وَيَسِّرُنَا لَهُ عَن سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ أَبِي جَعْفَرٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَن عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ عَنِ أَبِي سَيَّارٍ مِسْمَعِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ فِي حَدِيثٍ قَال: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) إِنِّي كُنْتُ وُلِّيتُ الْغُوصَ فَأَصِيبْتُ أَرْبَعَةَ أَلْفِ دِرْهَمٍ وَ قَدْ جِئْتُ بِخُمْسِهَا ثَمَانِينَ أَلْفَ دِرْهَمٍ وَ كَرِهْتُ أَنْ أَحْبِسَ بِهَا عَنْكَ وَ أَعْرِضَ لَهَا وَ هِيَ حَقُّكَ الَّذِي جَعَلَ اللَّهُ تَعَالَى لَكَ فِي أَمْوَالِنَا فَقَالَ وَ مَا لَنَا مِنَ الْأَرْضِ وَ مَا أَخْرَجَ اللَّهُ مِنْهَا إِلَّا الْخُمْسُ يَا أَبَا سَيَّارٍ الْأَرْضُ كُلُّهَا لَنَا فَمَا أَخْرَجَ اللَّهُ مِنْهَا مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ لَنَا.» (۲) [۱۹]

شخصی آمده بود نزد امام و سهم خمس آورده بود و امام قبول نکرده بودند و از او پرسیده بودند که چه شد چرا امام قبول نکردند می گوید خدمت امام عرض کردم من رفتم در دریا و متولی غوص شدم و چهارصد هزار درهم از راه غوص بدست آوردم و خمسش را که هشتاد هزار درهم است خدمتتان آوردم و خوشم نیامد از اینکه این سهمی که برای شماست و خدا برای شما قرار داده من حبس کنم و نیاورم و امام صادق (ع) فرمود فکر می کنی حق ما همین است از زمین و آنچه از زمین می روید فقط خمس آن برای ماست؟ ای اباسیار کل زمین برای ماست و آنچه را که از زمین می روید چه درخت و امثال آن و چه غوص و معدن همه برای ماست.

ص: ۸۴

۱- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۹ ص ۴۸۹، ابواب مایجب فیہ الخمس، باب ۲، ح ۱۱، ط آل البیت.

۲- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۹، ص ۵۴۸، ابواب قسمها لخمس، باب ۴، ح ۱۲، ط آل البیت.

روایات این گونه زیاد دارد که کل زمین و ما فیها برای رسول و امامان است و این هیچ منافاتی هم با ملکیت انسان ندارد اینها مالک حقیقی زمین هستند و دیگران هم در طول آن مالکیت دارند.

از این روایت استفاده می کنیم که خمس برای امام است منتهی گفتند تنها خمس برای ما نیست بلکه کل اراضی برای ماست. یعنی خمس در زمین را امام تقریر کردند بلکه کل زمین را فرمودند برای امام است به این صورت که خمس آن اگر از باب غنیمت باشد و بقیه ارض هم برای امام است. در ذیل روایت می فرماید که حلال کردم و ضمیمه بقیه اموات بکن که ما ذیل روایت را نیاوردیم.

پس برای قول اول دلیل به آیه و روایات دادند که ببینیم آیا جواب می شود داد یا خیر انشاءاله برای فردا.

### کتاب الخمس (حکم اختصاص خمس غنائم به منقولات یا اعم از منقولات و غیر منقولات) ۹۳/۰۷/۰۶

Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الخمس (حکم اختصاص خمس غنائم به منقولات یا اعم از منقولات و غیر منقولات)

گفتیم در خمس غنائم بدست آمده از جنگ اختلاف است که آیا تعمیم دارد یا اختصاص به اموال منقول دارد؟ اقوالی مطرح است و هر کدام قائلین فراوانی دارد.

قول اول: تعمیم: حضرت امام فرمودند اصح قول به تعمیم است البته نفرمود اقوی و این نشان می دهد قول به اختصاص هم صحیح است اما اصح قول تعمیم است. که باید بررسی کنیم.

ادله قائلین به تعمیم: آنها که می گویند اموال بدست آمده از غنائم جنگی چه منقول باشد یا غیر منقول خمس دارد به آیه و روایاتی تمسک کرده اند.

ص: ۸۵

۱- آیه: (واعلموا انما غنمتم من شیء) (۱) می گویند «ما» در «انما» موصوله است و دلالت بر عموم دارد خصوصاً که بعد از آن «من شیء» آمده است که اطلاق آن می گوید هر چه را که غنیمت گرفتید خمس دارد.

۲- روایت ابوبصیر «وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) قَالَ: كُلُّ شَيْءٍ قُوتِلَ عَلَيْهِ عَلَى شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ (ص) فَإِنَّ لَنَا خُمْسَهُ وَ لَا يَجِلُّ لِأَحَدٍ أَنْ يَشْتَرِيَ مِنَ الْخُمْسِ شَيْئًا حَتَّى يَصِلَ إِلَيْنَا حَقُّنَا.» (۲) [۲]

مضمون کلام امام باقر(ع) این است که اگر با ملتی جهاد شود که لاله الاالله و محمدرسول الله بگویند و در جنگ غنیمتی بدست آید خمس آن برای ماست و کسی حق خرید آن را ندارد مگر اینکه اول حق ما را پرداخته باشد.

اطلاق روایت همه اموال غنیمتی را شامل می شود چه منقول باشد و یا غیرمنقول باشد.

قول دوم: اختصاص تعلق خمس به منقول: مرحوم صاحب حدائق اختصاص در وجوب خمس را قبول دارد و مرحوم آقای بروجردی و آقای خوئی هم قائلند که خمس فقط در منقولات از غنائم واجب است.

دلیل قول دوم: صاحب حدائق می فرماید اولاً می پذیریم آیه دلالت بر تعمیم می کند و اصحاب هم به آیه تمسک کردند؛ اما سه دسته روایت داریم که وجوب خمس در غنائم را به اموال منقول اختصاص می دهد و می توانیم بگوییم این روایات که صریح و ظاهر است باعث تخصیص تعمیم در آیه می شود یعنی می توان گفت قرآن کریم می فرماید غنیمت جنگی خمس دارد مگر اینکه غیرمنقول باشد.

ص: ۸۶

---

۱- انفال/سوره ۸، آیه ۴۱.

۲- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۹، ص ۴۸۷، ابواب ما یجب فیہ الخمس، باب ۲، ح ۵، ط آل البیت.

۱- صحیحہ ربعی: «وَعَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ رَبِيعِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْجَارُودِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) إِذَا أَتَاهُ الْمَغْنَمُ أَخَذَ صِفْوَهُ وَكَانَ ذَلِكَ لَهُ ثُمَّ يَقْسِمُ مَا بَقِيَ خَمْسَةَ أَخْمَاسٍ وَيَأْخُذُ خُمْسَهُ ثُمَّ يَقْسِمُ أَرْبَعَةَ أَخْمَاسٍ بَيْنَ النَّاسِ الَّذِينَ قَاتَلُوا عَلَيْهِ ثُمَّ قَسَمَ الْخُمْسَ الَّذِي أَخَذَهُ خَمْسَةَ أَخْمَاسٍ يَأْخُذُ خُمْسَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ لِنَفْسِهِ ثُمَّ يَقْسِمُ الْأَرْبَعَةَ أَخْمَاسَ بَيْنَ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ أَبْنَاءِ السَّبِيلِ يُعْطِي كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ حَقًّا وَ كَذَلِكَ الْإِمَامُ أَخَذَ كَمَا أَخَذَ الرَّسُولُ (ص)». [۱] [۳]

روش رسول الله (ص) اینگونه بود که وقتی غنائم را نزد آنحضرت می آوردند صفو را از آن برای خود برمی داشت و بعد باقی مانده از غنیمت را پنج قسمت قرار می داد و یک پنجم را به عنوان خمس جدا می کرد و بقیه (چهار پنجم) را بین مقاتلین تقسیم می کرد. و خمسی هم که ابتدائاً جدا کرده بودند را به پنج قسم تقسیم می کردند یعنی سهمی که برای خداوند است را برای خودش برمی داشت و چهار سهم دیگر را بین ذوی القربی، یتامی، مساکین و ابن سبیل تقسیم می کرد (در نتیجه سهم خود پیامبر اینجا متروک شده و اسمی از آن نیست) و نیز امام (ع) هم مثل رسول الله (ص) بود یعنی رسم بود کنیزان و اموال را می آوردند پیامبر یا امام می دید اگر چیزی را می خواست انتخاب می کرد. و چه بسا به افرادی می بخشید و یا به مصارفی خاص می رساند.

ص: ۸۷

نکته: مرحوم صاحب وسائل در ذیل حدیث می فرماید:

«أقول: حَمَلَهُ الشَّيْخُ عَلَيَّ أَنَّهُ قَنَعَ بِمَا دُونَ حَقِّهِ لِيَتَوَفَّرَ عَلَيَّ الْمُسْتَحِقِّينَ مَعَ أَنَّهُ يَحْتَمِلُ الشَّيْخَ وَتَنْزِيلَهُ عَلَيَّ التَّقِيَّةَ فِي الرَّوَايَةِ.» (1)

[۵]

شیخ طوسی گفته است اینکه پیامبر(ص) حق خودش را بر نداشت به خاطر مصلحتی بوده و پیامبر(ص) قانع شده بود تا سهم چهار دسته دیگر (ذی القربی، یتامی، مساکین و ابن سبیل) بیشتر بشود پس پنج قسم قرار دادن معارض با روایاتی که خمس را شش قسم می کند نیست بلکه پیامبر(ص) نخواستند و حق خودشان را گذشت کردند. صاحب وسائل در ادامه می فرماید البته دو احتمال دیگر مطرح است احتمال اول: این حکم و روش در ابتدای اسلام بود و بعد در زمان پیامبر نسخ شد. احتمال دوم: با توجه به اینکه روایت از امام صادق است احتمال تقیه وجود دارد.

کیفیت استدلال به روایت:

مرحوم صاحب حدائق در تمسک به این روایت می گوید: روایت نشان می دهد اموالی که غنیمت می گرفتند نزد رسول الله می آوردند و ایشان یک بار صفوه را از اصل غنیمت و سپس خمس آن را از باقی مانده جدا کردند و بقیه را بین مقاتلین تقسیم کرد بدیهی است اموالی که نزد پیامبر(ص) می آوردند اموال منقول بوده و در روایت اسمی از اموال غیر منقول نیامده است پس معلوم می شود که غیر منقولات جزء غنائم نبود.

شاید بگوییم از دو جهت روایت اختصاص به منقولات دارد.

جهت اول: «إذا اتاه المغنم» وقتی می گوید غنائم را می آوردند معلوم می شود اموال منقول بوده است و الا غیر منقولات را نمی توانستند بیاورند.

ص: ۸۸



جهت دوم: «ثم يقسم ما بقى خمسة اقسام» وقتی روایت می گوید پیامبر(ص) یک خمس از اموال برمی داشت و بقیه را بین مقاتلین تقسیم می کرد معلوم می شود که اموال منقول بوده زیرا از قبل گفتیم ارض ملک مسلمین است و مقاتلین مالک آن نیستند. پس با دو قید و از دو جهت این روایت ظهور دارد بلکه صریح است در اینکه اموالی که مغنم است و خمس دارد اموال منقول است پس معلوم می شود اراضی - یعنی غیرمنقولات - جزء مغنم نیست تا خمس بر آن واجب شود به هر حال استدلال صاحب حدائق زیباست حتی امام(ره) که قبول ندارد استدلال را تحسین می کند.

صاحب حدائق در ادامه می فرماید و همچنین تمام روایاتی که در این باب آمده است بعد از اخذ خمس بقیه را بین مقاتلین تقسیم می کند پس صریح است که اراضی جزء مغنم نبوده.

صاحب حدائق در نهایت می فرماید «و حیثند فیمكن تخصیص الآیه بما دلت علیه هذه الأخبار» (۱) [۷]

با این اخباری که می گوید خمس به منقولات تعلق دارد می توانیم آیه را تخصیص بزنیم یعنی قبول داریم آیه تعمیم دارد اما از آیه اطلاق نمی فهمیم تا تمسک به اطلاق آیه بکنیم.

صاحب حدائق در ادامه می فرماید «وقد تتبع ما حضرني من كتب الأخبار كالوافي و الوسائل المشتمل علی أخبار الكتب الأربعة و غيرها فلم أقف فیها علی ما يدل علی دخول الأرض و نحوها من ما قدمناه فی الغنیمه التي يتعلق بها الخمس، و لم أقف فی شیء منها علی وجوب إخراج الخمس منها عینا أو قیمه.» (۲) [۸]

ص: ۸۹

۱- حدائق الناضره، یوسف بن احمد بن ابراهیم بحرانی، ج ۱۲، ص ۳۲۵، جامعه مدرسین.

۲- حدائق الناضره، یوسف بن احمد بن ابراهیم بحرانی، ج ۱۲، ص ۳۲۵، جامعه مدرسین.

من در کتاب شریف وسائل الشیعه و وافی که در جمع تمام روایات کتب اربعه و غیر کتب اربعه را در خود جای داده اند را بررسی کردم و هیچ روایتی نیافتم که بگوید اراضی و امثال آن جزء غنائمی است که خمس به آن تعلق می گیرد.

روایات دسته دوم: الاراضی الماخوذه بالسیف:

روایاتی دلالت دارد که ارض مفتوح العنوه بالسیف برای جمیع المسلمین است البته صاحب حدائق روایات را نقل نکرده است ولی ما برخی از روایات را بررسی می کنیم.

۱- صحیح حلی: «مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَلْبِيِّ قَالَ: سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) عَنِ السَّوَادِ [۹] مَا مَنَزَلَتْهُ فَقَالَ هُوَ لِجَمِيعِ الْمُسْلِمِينَ لِمَنْ هُوَ الْيَوْمَ وَ لِمَنْ يَدْخُلُ فِي الْإِسْلَامِ بَعْدَ الْيَوْمِ وَ لِمَنْ لَمْ يُخْلَقْ بَعْدَ الْحَدِيثِ.» (۱) [۱۰]

از امام در مورد زمین هایی که درخت دارد و باغ است سوال شد که منزلت آن چیست امام فرمودند ارض سواد که با شمشیر از کفار گرفته می شود برای جمیع مسلمین است آنهایی که در این روز هستند و حتی آنهایی که هنوز خلق نشده اند.

ملاحظه می فرمایید اراضی حاصل از غنیمت مال مقاتلین نیست تا خمس داشته باشد.

۲- روایت ابی الربیع الشامی: «وَعَنْهُ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَجْبُوبٍ عَنْ خَالِدِ بْنِ جَرِيرٍ عَنْ أَبِي الرَّبِيعِ الشَّامِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: لَا تَشْتَرِ مِنْ أَرْضِ السَّوَادِ شَيْئًا إِلَّا مَنْ كَانَتْ لَهُ ذِمَّةٌ فَإِنَّمَا هُوَ فِي ذِمَّةِ الْمُسْلِمِينَ.» (۲) [۱۲]

ص: ۹۰

---

۱- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۲۵، ص ۴۳۵، کتاب احیاء الموات، باب ۱۸، ح ۱، ط آل البیت.

۲- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۱۷، ص ۳۶۹، ابواب عقد البیع، باب ۲۱، ح ۵، ط آل البیت.

امام صادق(ع) فرمود اراضی سواد را حق خریدن نداری (مالک نمی شوی) مگر آن اراضی که در اختیار کفار اهل ذمه باشد زیرا اراضی سواد فیئ مسلمین است.

۳- روایت محمد بن شریح: «و یَسْتَبَدُّهُ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَارِثِ عَنْ بَكْرِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ شُرَيْحٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) عَنْ شِرَاءِ الْأَرْضِ مِنْ أَرْضِ الْخَرَاجِ فَكَرِهَهُ وَقَالَ إِنَّمَا أَرْضُ الْخَرَاجِ لِلْمُسْلِمِينَ فَقَالُوا لَهُ فَإِنَّهُ يَشْتَرِيهَا الرَّجُلُ وَعَلَيْهِ خَرَاجُهَا فَقَالَ لَا بَأْسَ إِلَّا أَنْ يَسْتَحْيِيَ مِنْ عَيْبِ ذَلِكَ.» [۱۳]

محمد بن شریح گوید از امام صادق(ع) در مورد خریدن اراضی خراجیه پرسیدم؛ امام(ع) از تفکر خرید و فروش اراضی خراجیه خوشش نیامد و فرمود اراضی خراجیه ملک همه مسلمین است برخی از حاضرین پرسیدند افرادی هستند آن اراضی خراجیه را می خرند و خراج آن را نیز می پردازند امام(ع) فرمود در صورتی که به اصلاح آن پردازد اشکالی ندارد.

این روایات قرینه می شود بر اینکه ارضی که از کفار گرفته می شود ملک نوعی مسلمانان است و برای مصالح مسلمین باید هزینه شود و جزء غنائم نیست بلکه برای تمام مسلمین است پس اگر لشگری رفتند جنگی کردند و اموالی بدست آوردند هم منقول و هم غیرمنقول و آنکه خمس دارد منقولات است و این هم دلیل می شود بر اینکه غنائمی که خمس دارد فقط منقولات است.

روایات دسته سوم: عمل پیامبر در جنگ ها: روایاتی داریم که دلالت بر عمل پیامبر می کند و می بینیم که پیامبر این زمین ها را تقسیم نمی کردند و حتی قباله مسلمین می کرد یا اجاره می داد و حتی بعد از اجاره تاکید می کرد زکات بدهید اما اسمی از خمس نیاورده است پس معلوم می شود مشمول خمس نبوده مثل فتح خیبر که متعرض زکات شدند و اگر خمس داشت باید می فرمود و روایات آن را انشاءاله برای فردا.

ص: ۹۱

Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الخمس (حکم اختصاص خمس غنائم به منقولات یا اعم از منقولات و غیر منقولات)

گفتیم مرحوم صاحب حدائق می گوید غنائمی که خمس دارد فقط منقولات است. و آنچه که تسلط بر آن پیدا نکردند مثل غیر منقولات و باغات و اشجار خمس ندارد و گفتیم خود ایشان اعتقاد داشت گرچه آیه خمس «واعلموا انما غنمتم من شیء» (۱) (اطلاق دارد و شامل منقولات و غیر منقولات می شود؛ ولی بعضی روایات ظهور دارد و بعضی صریح در این است که خمس در غنائمی که منقول است واجب است و اگر به این روایات صریحه و به اطلاق آیه نگاه کنیم می بینیم روایات مخصص آیه می شود مثل روایت ربیع از حضرت امام صادق (ع) «وَعَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ رَبِيعِ بْنِ الْجَارُودِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) إِذَا أَتَاهُ الْمَغْنَمُ أَخَذَ صَفْوَهُ وَكَانَ ذَلِكَ لَهُ نَعْمٌ يَقْسِمُ مَا بَقِيَ خَمْسَهُ أَحْمِاسٍ وَيَأْخُذُ خُمْسَهُ ثُمَّ يَقْسِمُ أَرْبَعَهُ أَحْمِاسٍ بَيْنَ النَّاسِ الَّذِينَ قَاتَلُوا عَلَيْهِ ثُمَّ قَسَمَ الْخُمْسَ الَّذِي أَخَذَهُ خَمْسَهُ أَحْمِاسٍ يَأْخُذُ خُمْسَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ لِنَفْسِهِ ثُمَّ يَقْسِمُ الْمَازْبَعَةَ أَحْمِاسٍ بَيْنَ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَ أَوْلَادِ السَّبِيلِ يُعْطَىٰ كُلٌّ وَاحِدٌ مِنْهُمْ حَقًّا وَكَذَلِكَ الْإِمَامُ أَخَذَ كَمَا أَخَذَ الرَّسُولُ (ص)» (۲) [۲] غنائم را نزد رسول الله که می آوردند رسول الله ابتدا صفوه یعنی مختصات پیامبر را جدا می کرد و سپس باقی مانده را پنج قسمت می کرد و یک پنجم را به عنوان سهم خداوند را برای خودش می گرفت سپس چهار پنجم از خمس را بین ذوی القربی، یتامی، مساکین و ابن سبیل تقسیم می کرد.

ص: ۹۲

۱- انفال/سوره ۸، آیه ۴۱.

۲- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج ۹، ص ۵۱۰، ابواب قسمها الخمس، باب ۱، ح ۳، ط آل البيت.

کیفیت استدلال: می گوئیم از اینکه بعد از صفوه یک پنجم را برای خمس و بقیه را بین مقاتلین تقسیم می کردند معلوم می شود که مغنم منقولات بوده که نزد رسول الله می آوردند. زیرا در روایات می فرماید غیر منقولات ملک جمیع مسلمین است نه ملک مقاتلین و قابل قسمت نمی باشد صاحب حدائق دو دسته روایات را به عنوان شاهد می آورد.

دسته اول: روایاتی که اراضی مفتوح العنوه را ملک جمیع مسلمین می داند

۱- «مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ يَأْسِيَنَادِهِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنِ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ عَنِ صَيْفَوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنِ أَبِي بُرْدَةَ بْنِ رَجَاءٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) كَيْفَ تَرَى فِي شَرَاءِ أَرْضِ الْخَرَاجِ قَالَ وَ مَنْ يَبِيعُ ذَلِكَ هِيَ أَرْضُ الْمُسْلِمِينَ قَالَ قُلْتُ: يَبِيعُهَا الَّذِي هِيَ فِي يَدِهِ قَالَ وَ يَصْنَعُ بِخَرَاجِ الْمُسْلِمِينَ مَا ذَا ثُمَّ قَالَ لَا بَأْسَ اشْتَرَى حَقَّهُ مِنْهَا وَ يُحَوَّلُ حَقُّ الْمُسْلِمِينَ عَلَيْهِ وَ لَعَلَّهُ يَكُونُ أَقْوَى عَلَيْهَا وَ أَمَلًا بِخَرَاجِهِمْ مِنْهُ.» (۱) [۳]

ابی برده می گوید به حضرت امام صادق(ع) عرض کردم نظر حضرت تعالی در مورد خرید و فروش ارض خراجیه چیست؟ امام فرمود چه کسی اینکار را می کند؟! اینها زمین مسلمین است و قابل نقل و انتقال نیست. راوی می گوید گفتم همان کسی که زمین در دست اوست و به او اجاره داده شده زمین را می فروشد. امام با تعجب می فرماید باید به مسلمین خراج بدهید و بعد از فروش تکلیف خراج آن چه می شود؟ و بعد امام در ادامه می فرماید ایرادی ندارد که این متصرف حق تصرف در این زمین را واگذار کند به غیر و مال الاجاره ای که باید ذوالید می پرداخت منتقل به خریدار جدید می شود و خریدار جدید باید آن خراج را بپردازد نه اینکه خود زمین را بفروشد چون حق مسلمین است.

ص: ۹۳

---

۱- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۱۵، ص ۱۵۵، ابواب جهاد العدو، باب ۷۱، ح ۱، ط آل البیت.

پس زمین هایی که ارض خراج است برای کل مسلمین است و اسمی از اینکه خمس در آن باشد برده نشده و مجموع پنج سهم برای مسلمین قرار داده شده.

۲- صحیحہ حلبی «مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ يَأْتِيَنَاهُ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَلْبِيِّ قَالَ: سَأَلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) عَنِ السَّوَادِ [۴] مَا مَنَزَلَتْهُ فَقَالَ هُوَ لِجَمِيعِ الْمُسْلِمِينَ لِمَنْ هُوَ الْيَوْمَ وَ لِمَنْ يَدْخُلُ فِي الْأَسْلامِ بَعْدَ الْيَوْمِ وَ لِمَنْ لَمْ يُخْلَقْ بَعْدُ» (۱) [۵]

حلبی می گوید از حضرت امام صادق (ع) پرسیدند زمین هایی که باغ و درخت دارد چه شأنی دارد و برای چه کسی است امام صادق (ع) در جواب فرمود برای جمیع مسلمین است چه آنهایی که امروز هستند و چه آنهایی که بعدا مسلمان می شوند و چه آنهایی که هنوز خلق نشده اند.

ملاحظه می فرمائید، کل اموال را برای جمیع مسلمین دانسته و حرفی از اینکه خمس داشته باشد نیامده است.

دسته دوم: روایاتی است که درباره اراضی خراجیه وارد شده اما عمل پیامبر (ص) را حکایت می کند پیامبر اراضی خراجیه را اجاره می دادند و شرط می کردند که زکات بدهید و اسمی از خمس نمی آمد و اگر این زمین ها یک پنجم آن برای خمس بود پس پیامبر باید می فرمود پس عمل پیامبر شاهد می شود که در اراضی خراجیه خمس نیست؛ برای نمونه در ذیل یک روایت را بررسی می کنیم.

۱- «مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدِّهِ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ أَشِيْمٍ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى وَ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَضْرٍ جَمِيعاً [۶] قَالَا- ذَكَرْنَا لَهُ الْكُوفَةَ وَ مَا وَضَعَ عَلَيْهَا مِنَ الْخَرَاجِ وَ مَا سَارَ فِيهَا أَهْلُ بَيْتِهِ فَقَالَ مَنْ أَسْلَمَ طَوْعاً تَرَكَتْ أَرْضُهُ فِي يَدِهِ وَ أَخَذَ مِنْهُ الْعُشْرُ مِمَّا سَقَتِ السَّمَاءُ وَ الْأَنْهَارُ وَ نِصْفُ الْعُشْرِ مِمَّا كَانَ بِالرِّشَاءِ فِيمَا عَمَرُوهُ مِنْهَا وَ مَا لَمْ يَعْمُرُوهُ مِنْهَا أَخَذَهُ الْإِمَامُ فَقَبَلَهُ مِمَّنْ يَعْمُرُهُ وَ كَانَ لِلْمُسْلِمِينَ وَ عَلَى الْمُتَقَبِّلِينَ فِي حِصَّةِ هِمَّ الْعُشْرِ وَ نِصْفُ الْعُشْرِ وَ لَيْسَ فِي أَقْلٍ مِنْ خَمْسِهِ أَوْسَاقٍ شَيْءٌ مِنْ الزَّكَاةِ وَ مَا أَخَذَ بِالسَّيْفِ فَذَلِكَ إِلَى الْإِمَامِ يُقْبَلُهُ بِاللَّيْلِ يَرَى كَمَا صَنَعَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) بِخَيْبَرَ قَبْلَ سَوَادِهَا وَ بِيَاضِهَا يَعْنِي أَرْضَهَا وَ نَخْلَهَا وَ النَّاسُ يَقُولُونَ لِمَا تَضِلُّحُ قَبَالَهُ الْأَرْضِ وَ النَّخْلِ وَ قَدْ قَبِلَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) خَيْبَرَ وَ عَلَى الْمُتَقَبِّلِينَ سِوَى قَبَالِهِ الْأَرْضِ الْعُشْرُ وَ نِصْفُ الْعُشْرِ فِي حِصَّةِ هِمَّ وَ قَالَ إِنَّ أَهْلَ الطَّائِفِ أَسْلَمُوا وَ جَعَلُوا عَلَيْهِمُ الْعُشْرَ وَ نِصْفَ الْعُشْرِ وَ إِنَّ مَكَّةَ دَخَلَهَا رَسُولُ اللَّهِ (ص) عَنُوهُ وَ كَانُوا أَسْرَاءَ فِي يَدِهِ فَأَعْتَقَهُمْ وَ قَالَ أَذْهَبُوا فَأَنْتُمْ الطَّلَاقُ.» (۲) [۱۱]

ص: ۹۴

۱- وسائل الشيعه، حرعاملی، ج ۱۷، ص ۳۶۹، كتاب التجاره، ابواب عقد البيع و شروطه، باب ۲۱، ح ۴، ط آل البيت.

۲- وسائل الشيعه، حرعاملی، ج ۹، ص ۱۸۲، باب ۴، ح ۱، ط آل البيت.

صفوان بن یحیی و احمد بن ابی نصر هردو می گویند در خدمت امام هشتم در مورد کوفه و خراجی که بر کوفه گذاشته شد و اینکه بر اهل بیت هنگام اسارت در کوفه چه گذشت صحبت می کردیم در آن گفتگو با توجه به اینکه کوفه از اراضی خراجیه بود امام (ع) مبحث اراضی خراجیه را مطرح کردند و فرمودند هر قومی که با میل خود تسلیم اسلام شوند زمین های آنها مفتوحه صلحا است (که شاهد حرف ما نیست) اما اختیار زمین های مفتوحه عنوه که با شمشیر گرفته شده در دست امام است. به هر طریقی که خواست قباله می کند. و یا اجاره می دهد به هر کس که صلاح بداند چنانچه پیامبر با زمین های خبیبر که مفتوحه عنوه بود اینگونه عمل نمودند و پیامبر هم سواد (زمینهای نخل دار) و هم بیاض (زمینهای بدون نخل) را قباله کرد و دست افراد داد درحالی که مسلمانان بین خودشان فکر می کردند نباید بدهیم دست کشاورزان و صلاح نیست ولی پیامبر قباله کردند به همان یهودیان و مال الاجاره از آنها می گرفتند و جدای از مال الاجاره که سالیانه می پرداختند؛ سالیانه برای زمین هایی که با باران و چشمه آبیاری شوند یک عشر و برای زمین هایی که با چاه آبیاری شوند؛ نصف عشر بعنوان زکات قرار دادند.

ملاحظه می فرمائید علاوه بر اینکه خمس جدا نکرد بلکه به عهده آنها زکات هم گذاشت پس اگر خمس داشت اولی بود که بیان نماید تا اینکه زکات را بیان نماید چون خمس از خود زمین است و زکات از منافع زمین است.

صاحب حدائق می فرماید اخبار به گونه ای است که انسان می فهمد که پیامبر نه تنها متعرض خمس مفتوحه عنوه نشده است بلکه آن اراضی مشمول خمس نیست زیرا این روایات می گوید زمین های مفتوح العنوه را اجاره می دادند و اسمی از خمس نیامده بلکه از زکات فقط نام برده است صاحب حدائق می فرماید این ظهور دارد که در این زمین ها خمس نیست.

صاحب حدائق در پایان می فرماید «و بالجمله فما ذكره لا وجود له في شيء من الأخبار، بل ظواهرها من حيث عدم التعرض لذكره و لو إشارة سيما في مقام البيان؛ هو العدم» (۱) [۱۴]

اینکه علما اشاره کردند که بگوئیم اراضی خمس دارد در هیچ جائی از اخبار وارد نشده بلکه ظاهر روایات متعرض خمس مفتوحه عنوه نشدند حتی بصورت اشاره علی الخصوص که در مقام بیان هم بودند پس ظاهر روایات این است که خمس در این اراضی نیست

و در ذیل اشاره به یک روایت هم می کند و می فرماید «بل ظاهر مرسله حماد بن عیسی الطویلہ (۲) [۱۵] الداله علی ما قلناه حیث قال فیها: «و لیس لمن قاتل شیء من الأرضین. الحدیث» (۳)

از مرسله حماد بن عیسی بدست می آید که هیچ قسمت از زمین هایی که به دست مسلمانان می افتد برای مقاتلین نیست. به ویژه اینکه در متن روایت لفظ «الغنائم» آمده که جمع غنیمت است و اطلاق دارد و شامل منقول و غیرمنقول می شود اما صاحب حدائق با همان اطلاق به وسیله روایات مقید می کند.

ص: ۹۶

- 
- ۱- حدائق الناظره، یوسف بن احمد بن ابراهیم بحرانی، ج ۱۲، ص ۳۲۷، جامعه مدرسین.
  - ۲- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۱۵، ص ۱۱۰، ابواب جهاد العدو، باب ۴۱، ح ۲، ط آل البیت.
  - ۳- حدائق الناظره، یوسف بن احمد بن ابراهیم بحرانی، ج ۱۲، ص ۳۲۷، جامعه مدرسین.



اکنون بخشی از روایت را می خوانیم که بی فایده نیست

«وَعَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَادِ بْنِ عَيْسَى عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ (ع) فِي حَدِيثٍ قَالَ: يُؤْخَذُ الْخُمْسُ مِنَ الْغَنَائِمِ فَيَجْعَلُ لِمَنْ جَعَلَهُ اللَّهُ لَهُ وَيُقَسَّمُ أَرْبَعَهُ أَحْمَاسَ بَيْنَ مَنْ قَاتَلَ عَلَيْهِ وَوَلِيِّ ذَلِكَ قَالِ وَ لِلْإِمَامِ صِفْوُ الْمَالِ أَنْ يَأْخُذَ الْجَارِيَةَ الْفَارِهَةَ وَ الدَّابَّةَ الْفَارِهَةَ وَ الثَّوْبَ وَ الْمَتَاعَ مِمَّا يُحِبُّ أَوْ يَشْتَهِي فَذَلِكَ لَهُ قَبْلَ قِسْمِهِ الْمَالِ وَ قَبْلَ إِخْرَاجِ الْخُمْسِ قَالَ وَ لَيْسَ لِمَنْ قَاتَلَ شَيْءٌ مِنَ الْأَرْضِينَ» (۱) [۱۷] (۲)

به نقل حماد بن عیسی امام فرمود از غنائم جنگی یک خمس گرفته می شود و به کسانی که خداوند برای آنها قرار داده است داده می شود. و چهار قسم دیگر را بین کسانی که جنگ کردند و متصدی جنگ بودند تقسیم می کنند و صفو آن برای امام است یعنی اگر در بین غنائم کنیزانی که خوب باشند و به چشم بیاید برمی دارد و اگر یک اسب خوبی هست و لباس و غیره هرچه را که امام دوست داشته باشد می تواند از اینها بردارد و این صفو حق ولی امر است قبل از اینکه مال را تقسیم کنند و قبل از اخراج خمس این صفو جدا می شود بعد خمس آن داده می شود و چهار قسم بقیه بین مقاتلین تقسیم می شود و از ارض چیزی به مقاتلین داده نمی شود و فقط آنچه را که لشکر به چنگ آوردند به آنها داده می شود یعنی منقولات بین مقاتلین تقسیم می شود.

ص: ۹۷

---

۱- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۱۵، ص ۱۱۰، ابواب جهاد العدو، باب ۴۱، ح ۲، ط آل البیت.

۲- الکافی، شیخ کلینی، ج ۱، ص ۵۳۹، ح ۴

این مجموعه فرمایشات صاحب حدائق بود.

مرحوم آقای بروجردی نیز همانند صاحب حدائق اطلاق آیه را قبول دارد اما در صورتی که بتوان اطلاق را استفاده کرد منتهی صاحب حدائق گفت که از روایات استفاده می کنیم که راجع به منقولات است و روایات آیه را تخصیص می زند. ولی آقای بروجردی می فرماید اصلا از آیه اطلاق استفاده نمی شود و این نکته را مرحوم آقای فاضل لنکرانی که تقریر درس خمس آقای بروجردی را نیز نوشته است، از درس بروجردی نقل می کند و در آخر تفصیل الشریعه بیان آقای بروجردی را آورده است اما خود مرحوم آقای فاضل نظر امام را قبول دارند.

بیان یک نکته: ابتدای اینکه ما اواخر ۳۷ به قم آمدیم و در درس آقای بروجردی شرکت کردیم همین کتاب خمس را می فرمود منتهی اواخر خمس بود و راجع به تقسیم سهم سادات و سهم امام بحث می کردند و به این نکته توجه جدی داشت که سهم امام را می توان خرج حوزه نمود.

برخی از فقهاء مثل مرحوم حاجی کلباسی عقیده داشتند مال امام است و باید نگه داریم تا خودشان تشریف بیاورند و لذا نزد مرحوم کلباسی مال زیادی جمع شده بود وقتی می خواستند یک سفر مشهد بروند نزد مرحوم سیدمحمدباقر شفتی که باهم در اصفهان بودند رفتند و گفتند مقداری سهم امام نزد من است آوردم امانت نزد شما بماند تا بروم مشهد و برگردم. مرحوم سید شفتی قبول کردند و بعد همه را مصرف نمودند حاجی کلباسی در بازگشت از مشهد مطالبه کردند آقاسید فرمودند شما نبودید و مورد مصرف پیش آمد و مصرف کردم مرحوم حاجی کلباسی فرمودند راحت می کردی یعنی اعتراض نمی کند که چرا مصرف کردی بلکه می فرماید راحت می کردی امانت داری کاری مشکل است.

ولی مرحوم آیت اله بروجردی می فرمودند این حوزه و دین مثل منزلی برای امام زمان است و امام صاحب این منزل است و در نمونه عرضی اگر کسی بخواهد مسافرتی برود کلید منزل را دست همسایه می دهد که سر بزند و یک پولی هم نزد همسایه می گذارد و می رود و صاحب منزل هم گاهی می آید و نگاه می کند و پول از صاحب خانه هم دارد اگر ایرادی ببیند و خرج کند منزل را حفظ می کند و صاحب خانه نه تنها نسبت هزینه هایی که به مصلحت خانه انجام شد اعتراضی نمی کند بلکه اگر کلیددار خانه در صورت مصلحت خانه از پول هایی که نزد خود دارد هزینه نکند صاحب خانه حق دارد اعتراض کند که پول از من بود خانه از من چرا به مصلحت خانه برای جلوگیری از ضرر خانه هزینه نکردی.

آقای بروجردی می فرماید دین ملک امام زمان است و مال ایشان هم دست ماست و اگر ببینیم که نیاز دارد اینجا وظیفه ماست که از سهم امام هزینه کنیم برای حفظ دین و قطع داریم که امام راضی است و اجازه می دهد برداریم برای حفظ دین هزینه کنیم.

ادامه بحث برای بعد.

### کتاب الخمس (حکم اختصاص خمس غنائم به منقولات یا اعم از منقولات و غیر منقولات) ۹۳/۰۷/۰۸

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: کتاب الخمس (حکم اختصاص خمس غنائم به منقولات یا اعم از منقولات و غیر منقولات)

گفتیم مرحوم صاحب حدائق می گوید خمس غنائم اختصاص به منقولات دارد اما اراضی و باغات و دیگر غیر منقولات از غنائم جنگی خمس ندارد. و قبول داشت که آیه اطلاق دارد اما سه دسته روایات را مطرح کرد که ظاهر یا صریح است که خمس مختص منقولات است و از این جهت روایات مخصص آیه می شود. آیه می گوید همه غنائم منقول و غیر منقول خمس دارد و روایات می گوید وقتی غنیمت را پیش پیامبر می آوردند پیامبر یک پنجم را به عنوان خمس کنار می گذاشت این نشان می دهد منقولات غنیمتی است که خمس دارد مضافاً بر اینکه اراضی مفتوحه عنوه ملک مسلمین است پس بعد از تخصیص آیه و روایات دلالت دارند که فقط در منقولات از غنائم خمس واجب است این فرمایش صاحب حدائق بود که مفصل ذکر کردیم.

ص: ۹۹

اکنون قبل از اینکه کلام آقای بروجردی را نقل کنیم ایرادات کلام صاحب حدائق را نقل کنیم صاحب حدائق قبول دارد که آیه اطلاق دارد و ظاهر اصحاب و آیه این است که خمس مطلقاً در منقول و غیر منقول واجب است. منتهی صاحب حدائق روایات را مخصص می داند.

بنابراین باید جریان تخصیص توسط روایات را بررسی کنیم. دسته اول روایاتی بود که خمس و تقسیم خمس را بیان می کرد

برای نمونه؛ روایت ربیع «وَعَنْهُ عَنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ رَبِيعِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ

الْجَارُودِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) إِذَا أَتَاهُ الْمَغْنَمُ أَخَذَ صَفْوَهُ وَكَانَ ذَلِكَ لَهُ ثُمَّ يَقْسِمُ مَا بَقِيَ خَمْسَةَ أَخْمَاسٍ وَيَأْخُذُ خُمْسَهُ ثُمَّ يَقْسِمُ أَرْبَعَةَ أَخْمَاسٍ بَيْنَ النَّاسِ الَّذِينَ قَاتَلُوا عَلَيْهِ ثُمَّ قَسَمَ الْخُمْسَ الَّذِي أَخَذَهُ خَمْسَةَ أَخْمَاسٍ يَأْخُذُ خُمْسَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لِنَفْسِهِ ثُمَّ يَقْسِمُ الْمَأْرُبَةَ أَخْمَاسٍ بَيْنَ ذَوِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْتِئَاءِ السَّبِيلِ يُعْطَى كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ حَقًّا وَ كَذَلِكَ الْإِمَامُ أَخَذَ كَمَا أَخَذَ الرَّسُولُ (ص)» [١] (١)

روش پیامبر این بود که وقتی غنائم را نزد پیامبر می آوردند ابتدا خمس آن را برمی داشتند و بقیه را بین مقاتلین تقسیم می کردند صاحب حدائق گفت؛ از اینجا می فهمیم که غنائمی که می آوردند نزد پیامبر ظهور در این دارد که منقولات بوده که می آوردند. اکنون پرسش از صاحب حدائق این است که آیا این روایت دلالت دارد بر اینکه غیر منقول خمس ندارد؟ اولاً باید اختصاص را ثابت کنیم تا بعد با این روایت آیه را تخصیص بزنیم و قبل از اثبات اختصاص تخصیص ابدا امکان ندارد. بلکه می گوئیم اثبات شیئی نفی ماعدا نمی کند و فقط می توانیم بگوئیم روایت در مورد منقول صریح است ولی نسبت به غیرمنقولات ساکت است پس آیه اطلاق دارد و قطعاً شامل منقولات و غیرمنقولات می شود آیه به این روشنی و این اطلاق قوی را اگر بخواهید با این روایت تخصیص بزنید خیلی تعجب است.

ص: ۱۰۰

دسته دوم: روایاتی که دلالت داشت بر اینکه اراضی خراجیه ملک تمام مسلمین است و هیچ اسمی از اینکه خمس در آن باشد نیامده است و در اختیار امام است و قباله مسلمین می کنند و می فرمایند زکات آن را بدهید صاحب حدائق می فرماید چون ملک مسلمین است و اسمی از خمس نیامده است پس اراضی خمس ندارد. و خمس مختص منقولات است.

در مقام جواب از فرمایش صاحب حدائق می گوئیم آیه اطلاق دارد که در غنائم چه منقول و چه غیرمنقول خمس واجب است این روایت می فرماید اراضی مفتوحه العنوه ملک مسلمین است این دو را کنار هم بگذاریم معنای آن این می شود که از اراضی خمس را جدا کنیم و بقیه ملک مسلمین است بدین وسیله جمع بین آیه و روایت می شود.

چنانچه صاحب جواهر می فرماید «ان تلک الأخبار الوارده فی المفتوحه عنوه و انها ملک للمسلمین و کیفیه خراجها لا تأبی التقیید بما هنا من کون ذلک بعد الخمس، كما صرح به الشیخ فی نهایته، بل هو ظاهر الأصحاب، بل كأنه من المسلمات عندهم،» (۱) [۲]

اخبار وارده در مفتوحه عنوه که می گوید بعد از اخراج خمس ملک مسلمین است به این تقیید ضرری نمی رساند از این جهت که بعد از اخراج خمس باشد یعنی بعد از اخراج خمس ملک مسلمین است همانطور که مرحوم شیخ در نهایه تصریح کرد بر فرق بین منقول و غیرمنقول؛ که در منقولات بعد از خمس بین مقاتلین تقسیم می شود و در غیرمنقولات بعد از خمس ملک تمام مسلمین است بلکه ظاهر کلمات اصحاب هم همین است و از مسلمات نزد اصحاب است که ابتدا خمس را از ارضی برمی داریم و مابقی ملک مسلمین است به این ترتیب جمع بین دو دلیل می شود.

ص: ۱۰۱

---

۱- جواهر الکلام، شیخ محمدحسن نجفی جواهری، ج ۱۶، ص ۸، دارالاحیاء بیروت.

دسته سوم: روایات اراضی مفتوحه العنوه و عمل پیامبر است که می گویند پیامبر بدون اخراج خمس کل اموال و املاک را ملک مسلمین قرار می داد و فقط دستور برداشت زکات را ذکر می نمودند پس معلوم می شود که خمس ندارد پس این روایت آیه را تخصیص می زند.

در جواب می گوئیم قبول داریم که پیامبر مخصوصا در خیبر زمین را در اختیار زارعین قرار داد و شرط کرد که عشر یا نصف عشر زکات بدهند؛ اما این عمل پیامبر دلیل بر خمس نداشتن نیست بلکه متعرض نشده چنانچه روایاتی نیز داریم که پیامبر اخماسا خمس را تقسیم کرد و شش قسم نکرد پس سهم خودش را چرا برنداشت؟

گفتیم مرحوم صاحب وسائل می فرماید حمله الشیخ به اینکه پیامبر قناعت کرد سهم خودش را برداشت تا سهم دیگران بیشتر باشد حتی در برخی موارد تمام خمس را تحلیل کرده است پس ولایت بر عهده پیامبر و امام است و من المحتمل که در قضیه خیبر پیامبر براساس مصلحت تحلیل کرده است.

پس این دسته از روایات هم منافاتی با آیه ندارد بلکه هر سه دسته روایات قدرت اینکه آیه را تخصیص بزند ندارد و آیه اطلاق دارد و هم منقول و هم غیر منقول را شامل می شود.

در پایان صاحب حدائق به مرسله حماد بن عیسی اشاره کردند و چون مرسله است به عنوان تائید آوردند که امام می فرماید «و لیس لمن قاتل شیئ من الارضین» از اراضی فتح شده چیزی به مقاتلین نمی رسد.

در جواب می گوئیم اصلا این روایت نسبت به فرمایش ایشان نه دلیل است و نه تائید زیرا بنا بر نقل حماد امام (ع) ابتدا می فرماید «يُؤَخَذُ الْخُمْسُ مِنَ الْغَنَائِمِ فَيَجْعَلُ لِمَنْ جَعَلَهُ اللَّهُ لَهُ وَيُقَسَّمُ أَرْبَعَةَ أَخْمَاسٍ بَيْنَ مَنْ قَاتَلَ عَلَيْهِ وَ وَلى ذَلِكُ» (۱) [۳] (۲) و در ذیل روایت فرمود: «وَلَيْسَ لِمَنْ قَاتَلَ شَيْءٌ مِنَ الْأَرْضِينَ» (۳) [۵] (۴)

ص: ۱۰۲

- 
- ۱- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۱۵، ص ۱۱۰، ابواب جهاد العدو، باب ۴۱، ح ۲، ط آل البيت.
  - ۲- الکافی، شیخ کلینی، ج ۱، ص ۵۳۹، ح ۴.
  - ۳- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۱۵، ص ۱۱۰، ابواب جهاد العدو، باب ۴۱، ح ۲، ط آل البيت.
  - ۴- الکافی، شیخ کلینی، ج ۱، ص ۵۳۹، ح ۴.

ابتدای روایت می فرماید خمس از غنائم برداشت می شود خواه منقول خواه غیر منقول باشد و مثل آیه اطلاق دارد و بعد از برداشتن خمس بقیه بین مقاتلین تقسیم می شود و در ادامه می فرماید مقاتلین از اراضی سهمی ندارند و فقط از منقولات سهم می برند پس ما می گوئیم خمس از کل اموال برداشته می شود و در مقام تقسیم بقیه اموال؛ مقاتلین فقط از منقولات سهم می برند و دلالت روایت خیلی روشن است برای قول ما و قول مشهور نه اینکه تایید کلام صاحب حدائق باشد.

مرحوم صاحب جواهر مطلبی دارند که شاید جواب حرف صاحب حدائق باشد می فرماید «و من العجیب دعواه ظهور سائر الأخبار فی قصر الحکم علی ذلک مع اننا لم نقف علی خبر منها کذلک»، (1) [7]

مرحوم صاحب جواهر می فرماید عجیب است که صاحب حدائق ادعا دارند تمام اخبار ظهور دارند در انحصار خمس در منقولات. حال آنکه ما در بین تمام روایات حتی یک روایت که بطور صریح دلالت کند خمس در منقولات است و در اراضی نیست پیدا نکردیم

این تمام کلام صاحب حدائق که عمده مخالف در مقابل مشهور است و مرحوم آقای بروجردی هم می فرمایند چون صاحب حدائق مخالف است ما هم جرأت می کنیم و مخالفت می کنیم از این جهت فرمایش آقای بروجردی را بررسی می کنیم.

انشاءالله برای بعد

## کتاب الخمس (حکم اختصاص خمس غنائم به منقولات یا اعم از منقولات و غیر منقولات) ۹۳/۰۷/۰۹

Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الخمس (حکم اختصاص خمس غنائم به منقولات یا اعم از منقولات و غیر منقولات)

ص: ۱۰۳

۱- جواهر الکلام، شیخ محمدحسن نجفی جواهری، ج ۱۶، ص ۹، دارالاحیاء بیروت.

بحث اخلاقی: سبک زندگی: زیارت اخوان:

در مورد کیفیت معاشرت مسلمین با یکدیگر و به تعبیر دیگر سبک زندگی اسلامی که هر انسان مسلمان نسبت به دیگران چگونه رفتار بکند و وظیفه شرعی اسلامی او چه اقتضای می کند بحثهایی شد. در بحث خانواده ۱-وظایف فرزند نسبت به پدر و مادر ۲-وظائف پدر و مادر نسبت به فرزند ۳-وظائف زن و شوهر ۴-و بعد صلح رحم و برخورد با خویشان و اقارب بحث شد و گذشتیم ۵-در نهایت به بحث برادران دینی رسیدیم و تحت عنوان «زیاره الاخوان» گفتیم روایات واقعا اعجاب انگیزی دارد که برای نمونه خداوند می فرماید وقتی برای زیارت اخوان می روی به دیدن برادر دینی ات نرفتی بلکه به دیدن من آمدی.

اکنون برخی از جزئیات زیارت اخوان را مورد بحث قرار می دهیم.

سلام: در زیارت همدیگر هم اول وظیفه سلام است در این مورد روایاتی وارد است.

۱- لزوم سلام کردن در برخورد با یکدیگر: «عَلِيُّ بْنُ إِبرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) قَالَ: مَنْ يَدَّ بِالْكَلَامِ قَبْلَ السَّلَامِ فَلَا تُجِيبُوهُ وَ قَالَ ائِدُّوا بِالسَّلَامِ قَبْلَ الْكَلَامِ فَمَنْ بَدَأَ بِالْكَلَامِ قَبْلَ السَّلَامِ فَلَا تُجِيبُوهُ.» [۱]

حضرت امام صادق (ع) می فرماید پیامبر اسلام فرمود: هرکسی در برخورد با شما قبل از سلام کردن شروع به صحبت کند جوابش را ندهید و فرمود در برخورد با برادر دینی تان از ابتدا به سلام شروع کنید قبل از اینکه صحبت بکنید و هرکسی قبل از سلام حرف زد جواب ندهید. متأسفانه می بینیم افراد سرشان را زیر می اندازند و ممکن است روبرو هم بشوند لکن سلام فراموش شده است این ترک یک سنت بزرگ اسلامی است درحالیکه ایجاد محبت می کند و برکاتی دارد تا حدی که پیامبر می فرماید کسی که اینکار را انجام نداد شما جوابش را ندهید این ادب اسلامی است و با اینکه اسلام این همه درباره ادب تاکید دارد ولی اینجا می فرماید جوابش را ندهید.

ص: ۱۰۴

---

۱- کافی، شیخ کلینی، ج ۲، ص ۶۴۴، دارالکتب الاسلامیه.



۲- استحباب سلام و وجوب پاسخ آن: «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) السَّلَامُ تَطَوُّعٌ وَ الرَّدُّ فَرِيضَةٌ.» [۱] [۲]

حضرت امام صادق(ع) می فرماید پیامبر گرامی اسلام فرمود خود سلام مستحب است اما جواب سلام واجب است.

۳- فرهنگ سلام کردن: «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ فَضَالٍ عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُحِبُّ إِفْشَاءَ السَّلَامِ.» [۲] [۳]

حضرت امام باقر(ع) فرمود: خداوند علنی کردن سلام را دوست دارد. مراد از افشاء سلام که می فرماید خداوند افشاء سلام را دوست می دارد یعنی به هرکسی رسیدید سلام کنید

۴- سلام کردن نشانه تواضع: «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ هَارُونَ بْنِ خَارِجَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: مِنَ التَّوَّاضِعِ أَنْ تُسَلِّمَ عَلَى مَنْ لَقِيتَ.» [۳] [۵]

حضرت امام صادق(ع) فرمود: یکی از آثار و نشانه های تواضع (که آن همه فضیلت دارد) این است که به هرکسی رسیدی سلام کنی. ملاحظه می فرمائید؛ سلام کردن یکی از فضائل اخلاقی انسان و علامت تواضع است.

۵- ترک سلام نشانه بخل: «عَنْهُ عَنِ ابْنِ فَضَالٍ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ إِنَّ الْبَخِيلَ مَنْ يَبْخُلُ بِالسَّلَامِ.» [۴] [۶]

ص: ۱۰۵

- 
- ۱- کافی، شیخ کلینی، ج ۲، ص ۶۴۴، دارالکتب الاسلامیه.
  - ۲- کافی، شیخ کلینی، ج ۲، ص ۶۴۵، دارالکتب الاسلامیه.
  - ۳- کافی، شیخ کلینی، ج ۲، ص ۶۴۶، دارالکتب الاسلامیه.
  - ۴- کافی، شیخ کلینی، ج ۲، ص ۶۴۵، دارالکتب الاسلامیه.

بخیل آن نیست که مالش را به کسی نمی دهد بلکه بخیل کسی است که از سلام بخل می کند، ملاحظه می فرمائید از تارک سلام تعبیر به بخیل شده است و چه بسا الف و لام اینجا برای حصر است و می تواند تنها علت صدق بخل در انسان باشد.

تا اینجا به این نتیجه رسیدیم سلام یکی از سنت های مستحبی است که ثوابش از جواب سلام بیشتر است و جوابش واجب است. سلام مستحبی است که جواب آن واجب است و ثواب آن از واجب بیشتر است.

۶- اضافه کردن بر سلام در جواب: اضافه کردن به سلام یعنی اگر خطاب به شما گفت «سلام» در جواب بگویی «سلام علیک» و اگر گفت «سلام علیک» در جواب بگویی «سلام علیک و رحمه الله» و اگر گفت «سلام علیک و رحمه الله» در جواب بگویی «سلام علیکم و رحمه الله و برکاته» یعنی اضافه کردن در جواب مستحب است و ثواب دارد.

در روایت است «عِدَّةٌ مِنْ أَصِيحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْمُنْذِرِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) يَقُولُ مَنْ قَالَ السَّلَامَ عَلَيْكُمْ فَهِيَ عَشْرُ حَسَنَاتٍ وَمَنْ قَالَ السَّلَامَ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ فَهِيَ عِشْرُونَ حَسَنَةً وَمَنْ قَالَ السَّلَامَ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ فَهِيَ ثَلَاثُونَ حَسَنَةً.» [۷]

حسن بن منذر گوید از حضرت امام صادق (ع) شنیدم که فرمود: هر کس در برخورد با دیگران گفت «سلام علیکم» ده حسنه در نامه عملش ثبت می شود و اگر گفت «سلام علیکم و رحمه الله» بیست حسنه در نامه عملش ثبت می شود و اگر گفت «سلام علیکم و رحمه الله و برکاته» سی حسنه در نامه عملش ثبت می شود.

ص: ۱۰۶

این اضافات یک هدیه است در عرف هم معمول است اضافه شدن هدیه ثواب دارد مثلاً گوسفندی را قربانی می کنید و نیم کیلو گوشت آنرا برای همسایه می فرستید خوب این هدیه ای است و ثواب دارد ولی یک وقت شما یک ران گوسفند را می فرستید برای همسایه خوب ثواب آن بیشتر است و یک وقت هم کل آن گوسفند را که سر بریدید و آماده کردید هدیه می دهید به دوستان خوب ثواب آن بیشتر است.

۷- محدوده اضافه کردن بر سلام در جواب سلام: «أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَجْبُوبٍ عَنْ جَمِيلٍ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ الْحَذَاءِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) قَالَ: مَرَّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ (ع) بِقَوْمٍ فَسَلَّمَ عَلَيْهِمْ فَقَالُوا عَلَيْكَ السَّلَامُ وَرَحِمَهُ اللَّهُ وَبَرَكَاتُهُ وَمَغْفِرَتُهُ وَرِضْوَانُهُ فَقَالَ لَهُمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع) لَمَا تُجَاوِزُوا بِنَا مِثْلَ مَا قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ لِأَبِينَا إِبْرَاهِيمَ (ع) إِنَّمَا قَالُوا رَحِمْتُ اللَّهُ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ - أَهْلَ الْبَيْتِ.» (۱)

[۸]

امام باقر (ع) می فرماید امیرالمومنین (ع) در یک مسیر به قومی رسیدند و سلام کردند به آنها و آنها در جواب گفتند «عَلَيْكَ السَّلَامُ وَرَحِمَهُ اللَّهُ وَبَرَكَاتُهُ وَمَغْفِرَتُهُ وَرِضْوَانُهُ» (۲) [۹] امیرالمومنین (ع) در برابر آنان عکس العمل نشان دادند و فرمودند از محدوده اضافه کردن بر سلام در جواب سلام تجاوز نکنید و در سلام کردن به ما از آنچه که ملائکه به پدرمان حضرت ابراهیم در سلام گفتند «رَحِمْتُ اللَّهُ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ.» (۳) [۱۰] استفاده کنید و جمله «وَمَغْفِرَتُهُ وَرِضْوَانُهُ» را اضافه نکنید

ص: ۱۰۷

- 
- ۱- کافی، شیخ کلینی، ج ۲، ص ۶۴۶، دارالکتب الاسلامیه.
  - ۲- کافی، شیخ کلینی، ج ۲، ص ۶۴۶، دارالکتب الاسلامیه.
  - ۳- کافی، شیخ کلینی، ج ۲، ص ۶۴۶، دارالکتب الاسلامیه.

مرحوم صدوق در مورد داستان حضرت ابراهیم می فرماید «قَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ» (۱) فرشتگان گفتند «سلام» و ابراهیم گفت «سلام» «فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ يَعْنِي ذَكِيًّا مَشْوِيًّا نَضْجًا فَلَمَّا رَأَىٰ إِبْرَاهِيمُ أَيْدِيَهُمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكَرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَيْكَ قَوْمَ لُوطٍ وَ امْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَبَشَّرُوهَا بِإِسْحَاقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ فَصَحَّحَتْ يَعْنِي فَتَعَجَّبَتْ مِنْ قَوْلِهِمْ قَالَتْ يَا وَيْلَتَىٰ أَأَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ قَالُوا أَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحِمَتُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ» (۲) [۱۲]

آنان که در هیئت انسان آمده بودند نشستند و ابراهیم مهمان نوازی کرد و فوری گوساله ای را کباب کرد و جلوی آنها گذاشت ولی نمی دانست که ملائکه هستند زیرا به هیئت انسان آمده بودند دید آنها دست دراز نکردند حضرت ابراهیم ترسید که نکند اینان قصد سوئی دارند زیرا معمولاً اگر قصد بدی داشتند نمک گیر نمی شدند و اگر مهمان بودند غذا می خوردند آنان گفتند ای ابراهیم ترس ما ملائکه هستیم و خداوند ما را به سوی قوم لوط فرستاده است که عذاب نازل کنیم که قبل از اجرای ماموریت نزد شما آمدیم. و زن حضرت ابراهیم ایستاده بود و خندید و خوشحال شد که قوم لوط را می خواهند عذاب کنند. خداوند می فرماید ما بشارت اسحاق را به او دادیم او گفت من بچه دار می شوم؟ در حالیکه من پیرزن هستم و ابراهیم هم پیرمرد است آنان گفتند آیا از امر خداوند تعجب می کنی و در ادامه این را گفتند «رَحِمَتُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ» خداوند رحمت و برکتش را بر شما نازل می کند و تو که پیرزن هستی و شوهرت که پیرمرد است و از سن فرزند دار شدن گذشته اید اما خداوند از رحمت و برکتش به شما فرزندی می دهد.

ص: ۱۰۸

۱- علل الشرایع، شیخ صدوق، ج ۲، ص ۵۵۰، داوری قم.

۲- علل الشرایع، شیخ صدوق، ج ۲، ص ۵۵۰، داوری قم.

حضرت امیرالمومنین (ع) می فرماید از آنچه که ملائکه به حضرت ابراهیم گفتند از آن تجاوز نکنید و در جواب سلام ما بگوئید «و رَحِمَتُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ»

۸- لزوم سلام و جواب سلام به صورت جمع حتی برای یک نفر: اگر کسی سلام کرد حتی یک نفر باشد خوب است در جواب گفته شود علیکم السلام به صورت جمع و از عبارت علیک السلام به صورت مفرد استفاده نشود روایتی داریم «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ صَالِحِ بْنِ السُّنْدِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حِازِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: ثَلَاثَةٌ تُرَدُّ عَلَيْهِمْ رَدَّ الْجَمَاعَةِ وَ إِنْ كَانَ وَاحِدًا عِنْدَ الْعُطَّاسِ يُقَالُ يَرْحَمُكُمُ اللَّهُ وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ غَيْرُهُ وَ الرَّجُلُ يُسَلِّمُ عَلَى الرَّجُلِ فَيَقُولُ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ الرَّجُلُ يَدْعُو لِلرَّجُلِ فَيَقُولُ عَافَاكُمْ اللَّهُ وَ إِنْ كَانَ وَاحِدًا فَإِنَّ مَعَهُ غَيْرَهُ.» (۱) [۱۳]

امام صادق (ع) فرمود سه دسته هستند که در برخورد با آنها گرچه یک نفر باشد خطاب جمع شود ۱- در جایی که کسی عطسه می کند شما در عکس العملی که نشان می دهید بگوئید «یرحمکم الله» یعنی مستحب است که اینگونه به صورت جمع بگوئید نه مفرد حتی اگر همراهش نفر دیگری نباشد و او هم در جواب می گوید «یغفرالله لکم» ۲- جایی که کسی به دیگری سلام می کند و می گوید «سلام علیکم» و در جواب هم بگوئید «علیکم السلام» ۳- در مقام دعا یعنی اگر کسی برای دیگری دعا می کند بگوئید «عافاکم الله» یا «سلمکم الله» در ذیل می فرماید در این سه مقام اگرچه طرف واحد است ولی شما جمع بیاورید زیرا غیر او با او هستند که مراد ملائکه است و حداقل دو ملک مامور ثبت که همراه او هستند. و ممکن است فرشتگان بیشتری همراه او باشند.

ص: ۱۰۹

به هر حال این سنتی است که ثواب بالایی دارد تحیت و تعارفی که مسلمانان وقتی به یکدیگر می رسند دارند که ملائکه هم اینگونه هستند. بنابراین یکی از سبک زندگی اسلامی و راه و طریقه معاشرت همین سلام است که علاوه بر ایجاد محبت و دوستی یک راه انسی است نسبت به همدیگر و ثواب فراوانی هم دارد. مع الاسف ظاهرا بین ما ترک شده علی الخصوص بین روحانیون ترک شده است که اگر این سنت احیاء شود می تواند یک راه تبلیغی هم باشد که اگر در مجامع عمومی وقتی به یکدیگر و به مردم می رسند سلام کنند خداوند می فرماید «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُحِبُّ إِفْشَاءَ السَّلَامِ» (۱) [۱۴] افشاء سلام - چنانچه گفتیم - یعنی سلام بکند به هرکسی که رسید هرکسی که می خواهد باشد و اگر ما رواج دادیم بین خودمان در دیگران هم تاثیرگذار است و این سنت به فضل الهی احیاء می شود.

بحث فقهی: خمس غنائم:

در مورد خمس غنائم بدست آمده از جنگ مسلمانان با کفار اختلاف عظیمی بود که آیا اعم از منقولات و غیرمنقولات است؟ یا اختصاص به منقولات دارد؟

گفتیم مشهور این است که اطلاق شامل همه موارد می شود این قول به اطلاق را مرحوم شیخ در خلاف (۲) و در نهاییه فرمود و مرحوم شهید (۳) و علامه در تذکره هم تبعیت نمودند دلیلشان هم آیه و روایات بود که بحث کردیم. و در مقابل بعضی اختصاص به منقولات دادند از جمله مرحوم صاحب حدائق (۴) که مفصلا بیان شده اکنون به بررسی کلام مرحوم بروجردی در تبعیت از صاحب حدائق می پردازیم. آیت الله بروجردی هم می فرماید که معروف بین فاضلین و شهیدین اعم از منقول و غیرمنقول است ولی مرحوم صاحب حدائق قائل است به اختصاص و آیت الله بروجردی می فرماید «و هو الموافق للآیه و الروایات» یعنی فتوی صاحب حدائق موافق آیه و روایت است. یعنی آیه تعمیم ندارد و نیز دو دسته روایات که خواندیم که ذکری از خمس ندارد. و نیز روایاتی که تقسیم غنائم را بیان می کند و ذکری از اراضی نیست بلکه اراضی ملک مسلمان است نه ملک غانمین. البته مرحوم آیت الله بروجردی اطلاق آیه را هم قبول ندارد و اطلاق در مفاد روایات را هم قبول ندارد.

ص: ۱۱۰

۱- کافی، شیخ کلینی، ج ۲، ص ۶۴۵، دارالکتب الاسلامیه.

۲- الخلاف، شیخ طوسی، ج ۴، ص ۱۸۱، جامعه مدرسین.

۳- مسالک الافهام، شهید ثانی، ج ۳، ص ۵۰، معارف اسلامی.

۴- حدائق الناظره، یوسف بن احمد بن ابراهیم بحرانی، ج ۱۲، ص ۳۲۷، جامعه مدرسین.

مرحوم آیت الله بروجردی برخلاف مشهور می فرماید آیه اطلاق ندارد زیرا آیه (واعلموا انما غنمتم من شیئ) (۱) خطاب به محاربین است و دلالت بر تعمیم دارد یعنی آنچه از فائده که بدست آوردید باید خمس بدهید و فائده برای محاربین فقط منقولات است و از اراضی و غیرمنقولات برای محاربین فائده بدست نمی آید و مصداق ماغنمتم نیست. زیرا ملکیت از سلطان کفار گرفته شده و به دست امام و ولی امر مسلمین می افتد که صرف مصالح مسلمین کند لذا مصداق «غنمتم» منقولات است به عبارت دیگر همه آنچه را که مالک شدید؛ و اگر وجوب خمس نبود، برای شما بود اما باید خمس آن را بدهید و باقی را مالک شوید و معلوم است که اراضی و غیرمنقولات را مالک نمی شوند و اراضی از مصداق غنیمت خارج است پس آیه شامل اراضی نمی شود و اراضی غنیمت نیست؛ بلکه ملک مسلمین است البته منافع آن اراضی بین تمام مسلمین تقسیم می شود که این محاربین نیز جزء مسلمین هستند.

مرحوم بروجردی دو دسته روایات را هم که صاحب حدائق هم تمسک کردند می آورند.

دسته اول: می گوید اراضی خراجیه برای تمام مسلمین است با اینکه در مقام بیان بوده لکن اسمی از خمس نیامده است، حتی اشاره ای نشده است. پس اراضی خراجیه خمس ندارد.

دسته دوم: روایاتی است که تقسیم را می گفت که غنائم را نزد رسول الله می بردند و رسول الله پنج قسمت می نمود و خمس آنرا برمی داشت و بقیه را بین محاربین تقسیم می کرد و اسمی از اراضی در آن نیامده است. معلوم می شود که اراضی اصلاً جزء غنائم جنگی محسوب نمی شد.

ص: ۱۱۱

پس آیه اختصاص به منقولات دارد و دو دسته روایات هم دلیل بر این است که در اراضی خراجیه خمس نیست لذا فتوای آیت الله بروجردی این است که خمس فقط در منقولات است ایشان می فرماید اینها غنیمت نیست. غنیمت یعنی چیزی که فائده داشته باشد و مالک بشوید در حالیکه زمین برای محاربین از جهت مالک شدن فائده ای ندارد.

### کتاب الخمس (حکم اختصاص خمس غنائم به منقولات یا اعم از منقولات و غیر منقولات) ۹۳/۰۷/۱۴

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: کتاب الخمس (حکم اختصاص خمس غنائم به منقولات یا اعم از منقولات و غیر منقولات)

خمس غنائم:

گفتیم اول چیزی که خمس به آن تعلق می گیرد غنائم جنگی است مسلمانان با کفار جنگ می کنند و غنائمی بدست می آید که خمس دارد و فرق هم ندارد بین ما حواه العسکر او لم یحوه یعنی منقولات و غیر منقولات از غنائم جنگی خمس دارد این قول مشهور بود و از آیه (۱) هم همین اطلاق را استفاده کردیم که اطلاق داشت و شامل منقولات و غیر منقولات می شد روایاتی هم داشتیم که تمسک کردیم.

در مقابل مشهور صاحب حدائق اطلاق آیه را قبول داشت منتهی می فرمودند دو دسته روایات داریم که آیه را تخصیص می زند و با تخصیص خمس غنائم اختصاص به منقولات دارد.

فرمایش صاحب حدائق را جواب دادیم که این روایات ظهور آنچنانی که بتواند آیه را تخصیص بزند ندارد.

بعد رسیدیم به فرمایش آیت الله بروجردی که در بحث خمس مخالف مشهور هستند و می فرمایند غنائمی که منقول است خمس دارد. ایشان قول صاحب حدائق را نقل می کنند و می فرمایند قول صاحب حدائق موافق آیه و روایات است و در ادامه می فرماید در زمان مرحوم شیخ معروف بین شیخ و دیگران تعمیم بوده است که موافق قول مشهور است (ما در اول بحث قول شیخ را نقل کردیم که شیخ قول مشهور را نقل کرد که لافرق بین ما حواه العسکر ام لا. و قول عامه را نقل کرد و بعد در ذیل فرمود «دلینا اجماع الفرقة و اخبارهم») ولی می فرماید به نظر می رسد که قول به تخصیص اولی است به این بیان که از آیه (۲) استفاده می شود آنچه را که به غنیمت به دست آوردید یعنی مالک شدید و فائده بردید خمس دارد. و اراضی ربطی به مقاتلین ندارد و ملک مسلمین است پس خمس غنائم اختصاص به منقولات دارد و ما غنتم شامل غیر منقولات نمی شود. و در مورد روایات هم می فرماید اراضی خراجیه را پیامبر (ص) مخصوصا در اختیار زارعین گذاشت و اجاره داد و به مقاتلین سهمی نداد و هیچ اسمی هم از خمس نبردند.

ص: ۱۱۲

۱- انفال/سوره ۸، آیه ۴۱.

۲- انفال/سوره ۸، آیه ۴۱.



اکنون قبل از اینکه به ایراد این کلام برسیم؛ می گوئیم مرحوم آقای خوئی هم نظرشان (به پیروی از مرحوم بروجردی) اختصاص است و دلیلشان هم تقریباً مشابه دلیل آیت الله بروجردی است و می فرماید معنای ما غنمتم فائده است و فائده چیزی است که در اختیار مقاتلین قرار بگیرد لکن مانند آیت الله بروجردی تعبیر به ملک نمی کند و فائده را بیان می کند و می فرماید فائده در وقتی است که بتواند در آن تصرف کند و مال او بشود و می فرماید «فإن الغنيمه هي الفائده العائده للغانم بما هو غانم، و عليه فتختص بما يقسم بين المقاتلين و هي الغنائم المنقوله» (۱)

پس استدلال آیت الله خوئی این است که غنیمت به اراضی اطلاق نمی شود و غنیمت چیزی است که فائده ای برای غانم داشته باشد و بتواند از این جهت که مقاتل است در آن تصرف کند و آنهم منقولات است.

آیت الله العظمی مکارم در انوارالفقاهه هم تقریباً همین استدلال آیت الله بروجردی را دارند منتهی به تعبیر دیگر و می فرماید «انما غنمتم» در جایی غنیمت گفته می شود که وقتی خمس را خارج کردیم چهار قسم بقیه برای خود غانمین باشید نه اینکه ملک تمام مسلمین باشد و این در منقولات است و در غیر منقولات اینگونه نیست و در ذیل می فرماید «و قد ظفرت بعد ذلك بتعبير جيد في مستند العروه في المقام قال: الغنيمه هي الفائده العائده للغانم بما هو غانم فتخصص بما يقسم بين المقاتلين و هي الغنائم المنقوله» (۲) عبارت خوبی است که فرمود غنیمت به آن فائده ای می گویند که نصیب خود غانم شود و این شامل اراضی نمی شود.

ص: ۱۱۳

- 
- ۱- المستند فی شرح عروه الوثقی، سیدابوالقاسم خوئی، تقریرات آیت الله بروجردی، الخمس، ج ۱۵، ص ۸، بی نا.
  - ۲- انوار الفقاهه، آیت الله مکارم شیرازی، کتاب الخمس و الانفال، ج ۲، ص ۳۳، مدرسه امام علی بن ابیطالب (ع).

آقای مکارم می خواهند بفرمایند ما نظر خودمان را اتخاذ کرده بودیم و بعد از نتیجه به نظر آقای خوئی رسیدیم که مناسب است پس فرمایش آیت الله بروجردی و خوئی و مکارم یکی شد.

عبارت روشنی است منتهی تعابیر فرق می کند فقط باید بررسی شود لذا می گوئیم در آیه یک موضوع داریم و یک حکم؛ موضوع آیه غنیمت است. و حکم هم اخراج خمس است. بعد از اینکه خمس را خارج کردیم، بقیه چه حکمی دارد؟ اینجا شارع باید بیان کند.

روایاتی که غنائم را تقسیم می کرد فرمود پنج قسم می شود یک قسم حکم خمس دارد و بقیه ملک غانمین است پیامبر بعنوان حاکم شرع بین آنان تقسیم کرد پس ملک آن مقاتلین می شود و نسبت به اراضی هم روایات می فرمود ملک مسلمین است نه غانمین. و بعد از اینکه خمس آن را خارج کردیم بر اساس اطلاق آیه و روایات که شامل منقولات و غیر منقولات می شد.

وقتی یک موضوع به عنوان غنیمت داریم و حکم آن دو چیز که در ابتدا اخراج خمس و نسبت به بقیه در منقولات تقسیم بین غانمین و در غیر منقولات ملک مسلمین است. پس عبارت آیه این می شود واعلموا انما غنمتم آنچه را غنیمت گرفتید یک قسم خمس و بقیه در منقولات برای غانمین و غیر منقولات برای کل مسلمین. حال وقتی هم حکم و هم موضوع را از آیه می فهمیم نباید حکم را در موضوع دخالت بدهیم ملک حکم غنیمت است نه این جزء موضوع باشد و حیثیت موضوع باشد یعنی در کلام بروجردی و خوئی و مکارم تقریباً خلط موضوع و حکم باهم می شود. مرحوم شهید در کتاب بیان می فرماید هر هفت مورد که خمس دارد فائده است.

واعلموا انما غنمتم یعنی مطلق فائده و هم منقولات و غیر منقولات را شامل می شود آنچه را غنیمت بردید غنیمت یعنی فائده یعنی آنچه فائده به دستتان آمد نه اینکه ملک شد زیرا شارع باید بگوید ملک چه کسی است و هنوز به حکم نرسیدیم.

به فرمایش آیت الله فاضل در تفصیل الشریعه فوائدی که از غیر منقولات بدست می آمد به مراتب بیشتر از منقولات بود پس غنیمت مطلقا تحت آیه است و باید خمس آن خارج شود و بقیه را آیه ساکت است و از روایات بدست می آوریم که در منقولات پیامبر تقسیم می کردند پس معلوم می شود که حکم شرعی آن تقسیم است. و در اراضی قبل از اخراج خمس روایات داریم که ملک مسلمین است. و بعد از اخراج خمس باید روایات بگویند حکم آن چیست؟

پس موضوع و حکم نباید خلط بشود و مالک شدن حکمی است که شارع باید بیان کند که خمس را آیه بیان می نماید و بقیه را روایات بیان می کند.

اینجا هم آقای خوبی و هم دیگران حکم را در موضوع اخذ کرده و نباید گفت چون ملک نیست پس غنیمت نیست.

نکته: نقل می کنند از مرحوم سید محمد کاظم یزدی که یکی از استدلالهای ایشان این بود که در جایی که اصحاب بحث بر استدلال ایشان ایراد می گرفتند؛ ایشان دستی به محاسنششان می گرفتند و می گفتند به جدم حرف همین است که می گویم و استدلال ایشان بود و ما هم می گوئیم به جدم مرحوم سید حرف ایشان درست است چون در عروه می فرماید من غیر فرق بین ما حواه العسکر و ما لم یحوه (۱)

ص: ۱۱۵

مرحوم امام می فرماید اصح این است و شاید در ذهنشان این بوده که استدلال آیت الله خویی و دیگران هم به هر حال استدلال است امام تعمیم می دهند و می فرمایند اصح تعمیم است و تعبیر مودبانه است که حرف طرف مقابل را رد نکرده اند و نظر خودشان را هم بیان کردند.

## کتاب الخمس (حکم اختصاص خمس غنائم به منقولات یا اعم از منقولات و غیر منقولات و حد نصاب در خمس غنائم)

۹۳/۰۷/۱۵

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الخمس (حکم اختصاص خمس غنائم به منقولات یا اعم از منقولات و غیر منقولات و حد نصاب در خمس غنائم)

فرمایش آیت الله بروجردی و آیت الله خویی و تبعیتی که آیت الله مکارم از ایشان داشتند که خلاف قول مشهور بود و تبعیت کرده بودند از صاحب حدائق اجمالا بیان شد و جواب آن هم بیان شد.

مرحوم آقای بروجردی در ذیل فرمایش خودشان بعد از نقل و پذیرش کلام صاحب حدائق و موافق آیه و روایت دانستن آن هرچند خلاف مشهور باشد تقریبا به صورت یک اعتراض و ان قلت به کلام خودشان می فرمایند؛ اشکالی باقی می ماند که این قول مخالف با آن چیزی است که از زمان شیخ و بعد از او تابعین ایشان معروف و مشهور است. یعنی با توجه به اینکه مرحوم آقای بروجردی عنایت ویژه ای روی کلام قدما مخصوصا اگر در حد شهرت بود داشتند چون این فرمایش ایشان مخالف با شهرتی است که بین قدما بوده است لذا این اعتراض را به کلام خودشان می آورند و می گویند اشکالی باقی می ماند که شیخ و من تبع ایشان قائل به تعمیم بودند و از آیه و روایات استفاده می کردند که خمس در غنائم مطلقا - منقولات و غیر منقولات - واجب است در حالی که شما استدلال کردید وجوب خمس فقط در منقولات است و اطلاق آیه را هم رد کردید و حتی برخلاف صاحب حدائق که اطلاق آیه را قبول داشت لکن با روایات آیه را تخصیص می زد شما اصلا اطلاق آیه را قبول ندارید و می گوئید آیه غنائمی را شامل می شود که ملک مقاتلین بشود و فقط در منقولات مالک می شوند و غنتم یعنی ملکتم و اما در مورد اراضی گفتید ادله داریم که اراضی ملک مسلمین است و غانمین مالک آنها نمی شوند و چون مالک نمی شوند اصلا غنیمت نیست و از شمول آیه خارج می شود

ص: ۱۱۶

و علت طرح این اشکال این است که مرحوم آقای بروجردی عنایت ویژه ای به کلام قدما علی الخصوص اگر مشهور باشد داشتند لذا این اشکال را مطرح کردند.

قلت: مرحوم بروجردی در جواب می فرمایند اگر در کلمات شیخ در نهاییه و مبسوط دقت کنیم می بینیم که اینها نص صریحی بر اطلاق نداشتند فقط توجهشان به اطلاق آیه بوده و از ظاهر اطلاق آیه اینگونه فهمیدند و فتوی دادند بنابراین اگر از ظاهر آیه جواب دادیم و گفتیم غنیمت در جایی صدق می کند که مالک شوند و اگر مالک نشوند - مثل اراضی و غیر منقولات -

صدق غنیمت نمی کند.

در آخر می فرمایند نتیجه این می شود که فلایکون مخالفه الشیخ بقادحه. مخالفت مشهور ضرر نمی رساند به جهت اینکه می دانیم مستند مرحوم شیخ و دیگر قدماء اطلاق آیه است و ما اطلاق را قبول نداشتیم.

البته ما با اینکه سخت بودیم کلام بروجردی استاد خودمان را رد کنیم؛ اما گفتیم قول مشهور صحیح است و دلیلشان ظاهر آیه است و علاوه بر اطلاق آیه گفتیم موضوع آیه غنیمت یعنی مطلق فائده است و حکم یک پنجم به عنوان خمس از آیه مشخص است. و بقیه چهار قسم را هم روایات مشخص می کند.

و در اراضی هم گفتیم ملک تمام مسلمین است و خمس آن جدا می شود و بقیه برای مسلمین می ماند.

علاوه بر آیه روایاتی هم داشتیم که یک مورد را مجددا در ذیل می آوریم.

«وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) قَالَ: كُلُّ شَيْءٍ قُوِيَ عَلَى عَلَيْهِ عَلَى شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ (ص) فَإِنَّ لَنَا خُمْسَهُ وَ لَا يَجِلُّ لِأَحَدٍ أَنْ يَشْتَرِيَ مِنَ الْخُمْسِ شَيْئًا حَتَّى يَصِلَ إِلَيْنَا حَقُّنَا.» (۱)

ص: ۱۱۷

---

۱- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج ۹، ص ۴۸۷، ابواب ما یجب فیہ الخمس، باب ۲، ح ۵.

حضرت امام باقر(ع) فرمود هر آنچه که در جنگ بر سر تسلیم در برابر اقرار به توحید و رسالت بدست آید خمس دارد و هیچ کسی حق ندارد تا قبل از رسیدن به دست ما از آن خمس چیزی را خریداری کند.

ملاحظه می فرمائید این روایت اطلاق دارد و شامل منقول و غیرمنقول می شود.

البته گرچه روایت به جهت وجود ابی حمزه بطائنی در سند؛ ضعیف است لکن منجبر به شهرت است.

پس هم آیه و هم روایت دلالت بر اطلاق دارد.

مضافاً به اینکه مرحوم شیخ در استدلال به این فتوی به تعمیم بعد از فتوای خودشان و نقل اقوال اهل سنت می فرماید «دلیلنا اجماع الفرقه و اخبارهم» پس ما هم همان قول مشهور را تقویت می کنیم و مرحوم امام هم می فرمود علی الاصح که گویا عبارتی مودبانه در برابر فتوی حدائق و بروجردی است.

حکم تقسیم خمس غیرمنقولات بدست آمده در جنگ با کفار:

مرحوم محقق در کتاب جهاد از شرایع می فرماید «و أما ما لا ینقل فهو للمسلمین قاطبه و فیه الخمس و الإمام مخیر بین أفراد خمسه لأربابه و بین إبقائه و إخراج الخمس من ارتفاعه.» (۱)

می فرماید غیرمنقولات مثل همین اراضی ملک مسلمین است تا روز قیامت و باید خمس آن جدا شود که این نظر مشهور است که می فرمایند خمس دارد و ملک هم برای مسلمین است و در بیان کیفیت خمس اراضی و غیرمنقول می فرماید ولی امر مخیر است از اراضی خمس را جدا کند یعنی افزای می کند و سهم سادات را بدهد - یا از ملک می دهد یا از قیمت می دهد - و باقی ملک مسلمین است یا اینکه افزای نمی کند و دست به آن نمی زند بلکه اجاره می دهد و از مال الاجاره خمس آن را برای سادات می گذارند.

ص: ۱۱۸

---

۱- شرایع الاسلام، محقق حلی، ج ۱، ص ۲۴۵، استقلال طهران.

فرع هفتم: حد نصاب در وجوب خمس غنائم: یک فرع از فروع مطرح در وجوب خمس غنائم این است که آیا در وجوب خمس در غنائم حد نصاب (بیست دینار) معتبر است یا خیر؟

مرحوم امام می فرمایند «و لا يعتبر فی وجوب الخمس فی الغنیمه بلوغها عشرين دینارا. علی الأصح» (۱)

مرحوم سید در عروه تقریبا مثل امام می فرماید «مسأله لا يعتبر فی وجوب الخمس فی الغنائم بلوغ النصاب عشرين دینارا فیجب إخراج خمسہ قليلا کان أو كثيرا علی الأصح» (۲)

معتبر نیست که به حد نصاب برسد پس واجب است خمس داده شود کم باشد یا زیاد علی الاصح

مرحوم صاحب شرایع می فرماید «قلیلا کان أو كثيرا» (۳)

خمس در غنائمی که بدست می آید واجب است کم باشد یا زیاد باشد

در جواهر می فرماید «وفاقا لصریح جماعه و ظاهر آخرین، بل لا- اعرف فیہ خلافا عرف فیہ خلافا سوی ما یحکی عن ظاهر غریه المفید من اشتراط بلوغ مقدار عشرين دینارا» (۴)

یعنی تعدادی از علما به صراحت گفتند قلیل باشد یا کثیر باشد مثل مرحوم محقق و دیگران و بعضی ظاهر عبارتشان این است که حد نصاب معین نشده کم باشد یا زیاد باشد باید خمس آن داده شود بلکه مخالفی در مسئله نیست مگر شیخ مفید در کتاب غریه کلامی دارد که می فرماید معتبر است غنائم به بیست دینار برسد تا خمس واجب شود. مرحوم صاحب جواهر در ادامه می فرماید «و هو ضعیف جدا لا نعرف له موافقا و لا دلیلا، بل هو علی خلافه متحقق کما عرفت» (۵)

ص: ۱۱۹

۱- تحریر الوسیله، امام خمینی، ج ۱، ص ۳۵۲، دارالعلم.

۲- عروه الوثقی، سید یزدی، ج ۴، ص ۲۳۵، جامعه مدرسین.

۳- شرایع الاسلام، محقق حلی، ج ۱، ص ۲۴۵، استقلال طهران.

۴- جواهر الکلام، شیخ محمدحسن نجفی جواهری، ج ۱۶، ص ۱۳، دارالکتب الاسلامیه طهران.

۵- جواهر الکلام، شیخ محمدحسن نجفی جواهری، ج ۱۶، ص ۱۳، دارالکتب الاسلامیه طهران.

این قول جدا ضعیف است و هیچ دلیلی برای آن پیدا نکردیم. و موافقی برای آن نیافتیم بلکه خلاف این قول را قبلاً خواندیم که آیه اطلاق داشت و روایات هم مطلق بود بنابراین متبع همان اطلاق است و حد نصاب معتبر نیست.

دلیل احتمالی کلام شیخ مفید: ممکن است گفته شود شاید مرحوم شیخ مفید از عموم دو روایت که در باب کنز آمده است استفاده کرده باشد که می گویند یکی از چیزهایی که خمس در آن واجب است کنز است اگر گنجی را کسی پیدا کرد خمس واجب است.

آنجا دو روایت داریم ولو مورد روایت کنز است اما تعبیر امام مطلق است و اختصاص به کنز ندارد و می فرماید آنچه که خمس در آن معتبر است حد نصاب دارد.

روایت اول: «عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصِيرٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا (ع) قَالَ: سَأَلْتُهُ عَمَّا يَجِبُ فِيهِ الْخُمْسُ مِنَ الْكَثْرِ فَقَالَ مَا يَجِبُ الرَّكَّاهُ فِي مِثْلِهِ فِيهِ الْخُمْسُ.» (۱)

مورد سوال گنج است و بزنبلی از امام هشتم می پرسد اگر کسی گنجی پیدا کرد تا چه مقدار باید برسد که خمس واجب شود. امام فرمود هر چیزی را که در مثل آن زکات واجب است یعنی هر مقداری که اگر به این مقدار رسید زکات در آن واجب می شود خمس هم واجب است.

پس این عبارت کلی است و عموم دارد و از این عموم استفاده می کنیم و می گوئیم در غنائم هم آن مقدار معتبر است که بیست دینار است.

ص: ۱۲۰

---

۱- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۹، ص ۴۹۶، ابواب مایجب فیہ الخمس، باب ۵، ح ۲، ط آل البیت.



به هر حال احتمال دارد فتوای مرحوم شیخ از روی این روایت باشد حالا- بعد هم ممکن است جواب بدهیم که این روایت اختصاص به گنج دارد و نمی توان به آن در غنیمت استناد نمود.

روایت دوم: مرسله مفید کمی صریح تر در دلالت است اما از نظر سند مرسله است و شاید با توجه به سوال از امام رضا همان روایت قبلی باشد که مرسله نقل شده است. «مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْمُنْفِيْدُ فِي الْمُقْبَعَةِ قَالَ: سَأَلَ الرَّضَا (ع) عَنْ مِقْدَارِ الْكَنْزِ الَّذِي يَجِبُ فِيهِ الْخُمْسُ فَقَالَ مَا يَجِبُ فِيهِ الزَّكَاةُ مِنْ ذَلِكَ بَعِيْنِهِ فِيهِ الْخُمْسُ وَ مَا لَمْ يَبْلُغْ حَدَّ مَا تَجِبُ فِيهِ الزَّكَاةُ فَلَا خُمْسَ فِيهِ.» (۱)

از حضرت امام رضا(ع) در مورد حد نصاب خمس در گنج پرسیدند امام در جواب نفرمود چه مقدار است بلکه تشبیه کرد به زکات و فقط فرمود در آن حدی که در آن زکات واجب است خمس هم واجب است و اگر به حدی که زکات در آن واجب است نرسد خمس ندارد.

می توانیم بگوییم جمله «مایجب فیه» یعنی مقداری که زکات در آن است از گنج همان مقدار که به حد زکات برسد در آن خمس است و می توانیم بگوییم عام است و هر چیزی از غنائم به حد نصاب زکات برسد رسید خمس دارد.

جواب از استدلال به دو روایت: جواب این است که این دو روایت در باب کنز است و سوال از کنز است و جوابی هم که امام می فرماید در خصوص گنج است نه کلی هر چیزی که در آن خمس است بنابراین فرمایش صاحب جواهر صحیح است که قول مفید در غریبه نه موافقی دارد و نه دلیل برای آن یافت می شود حتی یک روایت به عنوان دلیل ندارد.

ص: ۱۲۱

---

۱- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۹، ص ۴۹۷، ابواب مایجب فیه الخمس، باب ۵، ح ۶، ط آل البیت.

حالا بحث بعدی که مطلب دیگری است انشاءاله برای بعد.

## کتاب الخمس (حکم اختصاص خمس غنائم به منقولات یا اعم از منقولات و غیرمنقولات و حد نصاب در خمس غنائم)

۹۳/۰۷/۱۶

Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الخمس (حکم اختصاص خمس غنائم به منقولات یا اعم از منقولات و غیرمنقولات و حد نصاب در خمس غنائم)

سبک زندگی - برخورد با یکدیگر - مصافحه؛

در بحث اخلاقی هفته گذشته در مورد سلام صحبت شد گفتیم یکی از مصادیق سبک زندگی اسلامی این است که وقتی دو برادر دینی به هم می‌رسند سلام بکنند و روایات زیادی در این باب است که تعدادی را خواندیم و تاکید فراوانی بر آن شده بود «ابدئوا بالسلام» یعنی به یکدیگر رسیدید سلام بکنید و یا فرمود اگر کسی آمد صحبت کرد قبل از سلام جواب او را ندهید «فلاتجیبوه».

بحث امروز در مورد مصافحه است که از مصادیق احترام به برادر دینی و سبک معاشرت اسلامی است مصافحه این است که دو طرف دست در دست یکدیگر بگذارند و فرق نمی‌کند با یک دست یا دو دست باشد دست دادن ایجاد محبت می‌کند.

و در روایات زیادی به مصافحه تاکید شده است

۱- «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُثَنَّى عَنْ أَبِيهِ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ زَيْدٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) إِذَا لَقِيَ أَحَدُكُمْ أَخَاهُ فَلْيَسَلِّمْ عَلَيْهِ وَ لِيَصَافِحْهُ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَكْرَمَ بِذَلِكَ الْمَلَائِكَةَ فَاصْنَعُوا صُنْعَ الْمَلَائِكَةِ» (۱) (۲)

ص: ۱۲۲

۱- مرآة العقول، علامه مجلسی، ج ۹ ص ۶۷، ح ۱۰، دارالکتب الاسلامیه.

۲- کافی، شیخ کلینی، ج ۲، ص ۱۸۱، دارالکتب الاسلامیه.

جابر از امام باقر (ع) نقل کرده است که فرمود رسول الله فرموده است وقتی به برادر دینی رسیدید باید سلام کنید و مصافحه کنید. زیرا به خاطر همین عمل خداوند به ملائکه کرامت داده است. پس شما همان کاری که ملائکه کرده اند را انجام دهید.

۲- «عَنْهُ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنِ ابْنِ بَقَّاحٍ عَنْ سَيِّفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ عَمْرِو بْنِ شَيْمَرٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) إِذَا التَّفَيْتُمْ فَتَلَاقُوا بِالتَّسْلِيمِ وَ التَّصَافِحِ وَ إِذَا تَفَرَّقْتُمْ فَتَفَرَّقُوا بِالِاسْتِغْفَارِ.» (۱) (۲)

جابر از حضرت امام باقر(ع) نقل کرده است که فرمود رسول الله فرموده است که وقتی با یکدیگر ملاقات کردید ملاقات را با سلام کردن و مصافحه شروع کنید و موقع جدا شدن از یکدیگر برای یکدیگر طلب مغفرت نمایید.

۳- فضیلت مصافحه؛ «ابْنُ فَضَالٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُقْبَةَ عَنْ أَيُّوبَ عَنِ السَّمِيدِعِ عَنْ مَالِكِ بْنِ أَعْيَنَ الْجُهَنِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) قَالَ إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا التَّقِيَا فَتَصَافَحَا أَدْخَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ يَدَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِمَا وَأَقْبَلَ بَوَجْهِهِ عَلَى أَشَدِّهِمَا حُبًّا لِصَاحِبِهِ فَإِذَا أَقْبَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بَوَجْهِهِ عَلَيْهِمَا تَحَاتَّتْ عَنْهُمَا الذُّنُوبُ كَمَا يَتَحَاتُّ الْوَرَقُ مِنَ الشَّجَرِ» (۳) (۴)

مالک بن اعین از حضرت امام باقر(ع) نقل کرده است که حضرت امیرالمومنین(ع) فرمود وقتی دو برادر دینی به هم می رسند و مصافحه می کنند خداوند دستش را بین دستهای آن دو قرار می دهد. یدالله کنایه از رحمت است و رحمتی بین این دستها قرار می دهد که اینان آن را لمس می کنند و آنکه ابراز محبت بیشتری می کند را مورد غایت رحمت خود قرار می دهد و در این حال گناهانشان از بین می رود همانگونه که برگ درختان از درخت می ریزد.

ص: ۱۲۳

- 
- ۱- مرآة العقول، علامه مجلسی، ج ۹ ص ۶۷، ح ۱۱، دارالکتب الاسلامیه.
  - ۲- کافی، شیخ کلینی، ج ۲، ص ۱۸۱، دارالکتب الاسلامیه.
  - ۳- مرآة العقول، علامه مجلسی، ج ۹ ص ۶۳، ح ۳، دارالکتب الاسلامیه.
  - ۴- کافی، شیخ کلینی، ج ۲، ص ۱۷۹، دارالکتب الاسلامیه.

۴- «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عُيَيْدَةَ الْحِذَاءِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) قَالَ إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا التَّقِيَا فَتَصَافَحَا أَقْبَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَيْهِمَا بِوَجْهِهِ وَتَسَاقَطَتْ عَنْهُمَا الذُّنُوبُ كَمَا يَتَسَاقَطُ الْوَرَقُ مِنَ الشَّجَرِ» (۱) (۲)

این روایت نظیر روایت قبلی است و ابو عبیده حذاء از حضرت امام باقر (ع) نقل کرده است که حضرت امیرالمومنین (ع) فرمود: دو برادر دینی وقتی به هم می رسند و مصافحه می کنند خداوند توجه ویژه به آنها می کند و آنها را در منتهای رحمت و مغفرت قرار می دهد گناهانشان ساقط می شود همانطور که برگ درختان می ریزد.

در روایت قبلی از توجه ویژه به کسی که از دو نفر علاقه بیشتری به مصافحه داشته باشد؛ دارد اما در این روایت می گوید خداوند به هر دو نفر توجه ویژه دارد.

۵- «عَنْهُ عَنِ أَبِيهِ عَمَّنْ حَدَّثَهُ عَنْ زَيْدِ بْنِ الْجَهْمِ الْأَهْلَالِيِّ عَنْ مَالِكِ بْنِ أَعْيَنَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) قَالَ إِذَا صَافَحَ الرَّجُلُ صَاحِبَهُ فَالَّذِي يَلْزِمُ التَّصَافِحَ أَكْبَرُ أَجْرًا مِنَ الَّذِي يَدْعُ أَلَا وَإِنَّ الذُّنُوبَ لَتَسْحَاتُ فِيمَا بَيْنَهُمْ حَتَّى لَا يَبْقَى ذَنْبٌ» (۳) (۴)

مالک بن اعین گوید حضرت امام باقر (ع) فرمود وقتی دو مومن با یکدیگر مصافحه می کنند آنکه ملازم باشد و استمرار بدهد اجر و پاداشش بیشتر از آن است که دستش را بکشد کنار و در این صورت و بعد از این عمل تمام گناهان آن دو ریخته می شود به گونه ای که هیچ گناهی باقی نمی ماند.

ص: ۱۲۴

- 
- ۱- مرآة العقول، علامه مجلسی، ج ۹ ص ۶۴، ح ۴، دارالکتب الاسلامیه.
  - ۲- کافی، شیخ کلینی، ج ۲، ص ۱۸۰، دارالکتب الاسلامیه.
  - ۳- مرآة العقول، علامه مجلسی، ج ۹ ص ۶۷، ح ۱۳، دارالکتب الاسلامیه.
  - ۴- کافی، شیخ کلینی، ج ۲، ص ۱۸۱، دارالکتب الاسلامیه.

چقدر خوب است که به این روایات عمل شود و اگر شیوع داده شود و بین مسلمانان فرهنگ شود این عمل چه برکتی خواهد داشت و چه جامعه ایده آلی خواهد شد؟! وقتی محبت بین جامعه ایجاد شد دیگر دشمنی بین آنان نیست پشت سرهم غیبت نمی کنند و تهمت نمی زنند خیانت نمی کنند و وقتی محبت ایجاد شد مورد محبت خداوند قرار می گیرند. مع الاسف می بینی دو برادر دینی به هم می رسند سرشان را زیر می اندازند و از کنار هم رد می شوند و چه بسا عناد و دشمنی ندارند اما توجه به این فرهنگ و معنویت نیست.

بالاخره این از مصادیق سبک زندگی اسلامی است که اگر ما عمل کنیم همه گیر خواهد شد انشاءاله.

محدوده زمانی مصافحه:

روایاتی هم داریم که حدود مصافحه را بیان می کند که مثلاً روزی یک بار باید باشد یا هربار که به هم رسیدند مصافحه می کنند روایت داریم که اگر یک درخت بین شما فاصله شد باز هم مصافحه کنید که روایات آن را بعداً می خوانیم.

بحث فقهی:

فرع هشتم: در فرع هفتم خواندیم که در خمس غنیمت حد نصاب اعتبار ندارد و البته بعضی گفتند که تا بیست دینار اگر رسید خمس دارد.

اکنون بحث جدیدی در مورد یکی از شرائط وجوب خمس در غنیمت مطرح است؛ مشهور قائل به اعتبار شرط است. امام می فرماید: «نعم یعتبر فیه أن لا یکون غصبا من مسلم أو ذمی أو معاهد و نحوه من محترمی المال» (۱)

البته شرط وجوب خمس از غنائم این است که این مال، مال خود محارب باشد و از خود مشرکین بگیریم. و اگر در ضمن این اموال بدست آمده اموال محترمی نظیر مال ذمی یا کافر معاهد و دیگر هم پیمانان و یا مسلمانان وجود دارد و اینها غصب کردند و یا اینکه اموال مسلمانان را غارت کردند بعد از جنگ و پیروزی و بدست آوردن آن اموال آنها را نمی توان جزء غنائم محاسبه نمود تا خمس داشته باشد و اگر چنانچه این اموال بدست آمد باید به مالک آن برگشت داده شود.

ص: ۱۲۵

مرحوم سید در عروه عین همین عبارت را دارد و می فرماید «مسأله یشرط فی المغتتم أن لا یكون غصباً من مسلم أو ذمی أو معاهد و نحوهم ممن هو محترم المال و إلا فیجب رده إلی مالکة» (۱) شرط وجوب خمس در غنیمت آن است که مال بدست آمده در جنگ از اموال مسلمانان یا ذمی یا معاهد و دیگران که مالشان محترم است نباشد که اگر چنین باشد باید به صاحبان آن داده شود.

این قول مشهور است که این شرط لازم است. البته شیخ در نهاییه و قاضی ابن براج در بعض کتبش مخالف قول مشهور هستند و می گویند همه اموال غنیمت است و اگر در موردی ثابت شد که مالی غصب است قیمت آن را باید امام از بیت المال بپردازد و اصل مال در غنائم می ماند.

دلیل قول مشهور: اولاً: قاعده احترام مال مسلمان که برگرفته از روایت است مثل «حرمة ماله کحرمة دمه» یعنی همانطور که خون مسلمان محترم است مال او هم محترم است ثانیاً ادله ای هم داریم که می گویند اموال ذمی و معاهد محترم است.

ثالثاً: روایت هم داریم که در ذیل بررسی می کنیم.

صحیح هشام بن سالم «و یأشیرناذیه عن أحمد بن محمد بن عیسی عن محمد بن عیسی عن منصور عن هشام بن سالم عن أبی عبد الله (ع) قال: سأل رجل عن التُّركِ یغیرون علی المسلمین فیاخذون أولادهم فیسرقون منهم أیرد علیهم قال نعم و المسلم أخو المسلم و المسلم أخو بماله أینما وجده» (۲)

ص: ۱۲۶

۱- عروه الوثقی، سید یزدی، ج ۲، ص ۳۶۹، اعلمی.

۲- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج ۱۵، ص ۹۸، کتاب الجهاد، باب ۳۵، ح ۳، آل البیت.

هشام بن سالم گوید مردی از حضرت امام صادق(ع) پرسید عده ای ترک زبان و مشرک حمله می کنند به مسلمین و اولاد اینها را به اسارت می گیرند و بعد از این عده ای از مسلمانان مخفیانه با سرقت آن اولاد را از کفار پس می گیرند و برمی گردانند سوال این است که آیا باید اولاد را به آن مسلمانان -پدرانشان- برگردانند؟ امام فرمود بله مسلمان احق به مالش است دست هرکسی که پیدا کرد.

مرحوم آقای خویی می فرماید «و الروایه صحیحه سندا و دلالتها ظاهره بل صریحه فی المطلوب»<sup>(۱)</sup>

مرحوم آقای خویی می فرماید سند روایت سند صحیح است و دلالت آنهم واضح و صریح بر مطلوب است.

لکن می گوئیم گرچه روایت از نظر سند صحیح است اما از نظر دلالت صریح نیست زیرا بحث در این است که مالی را بعنوان غنیمت می گیریم در بین این اموال مال مسلمانی وجود دارد که غصب شده بود و حالا بعنوان غنیمت از کفار گرفته شده است. اما مورد بحث در صحیح هاشم بن سالم سرقت اموال غصب شده توسط کفار است که امام فرمودند باید به صاحبان آنها برگشت داده شود و بدیهی است مالی که از سرقت گرفته می شود غیر از مالی است که در جنگ به غنیمت گرفته شود غنیمت آن است که حقی برای غانمین در آن ایجاد شود اما اینجا سرقت کردند و حقی در این اموال مسروقه ندارند و باید برگردانند و فرض ما این است که غنیمت جنگی بدست بیاید و فقط این را می فهمیم که مسلمان هرکجا مالش را پیدا کرد احق است و می تواند آن را برگرداند لذا ما می گوئیم صریح که نیست حتی ظهور هم ندارد.

ص: ۱۲۷

---

۱- موسوعه آیت الله خویی، آیت الله خویی، ج ۲۵، ص ۲۷، موسسه احیاء آثار آیت الله خویی.

روایت دیگری داریم که عکس این است یعنی نه تنها از نظر دلالت ظاهر است بلکه صریح است اما از نظر سند ضعیف است که فردا می خوانیم.

## کتاب الخمس (خمس غنائم: حکم وجود اموال غارت شده مسلمانان در بین غنائم بدست آمده از کفار) ۹۳/۰۷/۱۹

Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الخمس (خمس غنائم: حکم وجود اموال غارت شده مسلمانان در بین غنائم بدست آمده از کفار)

در فرع هشتم گفتیم در غنائمی که از کفار در جنگ گرفته می شود اخراج خمس واجب است بشرط اینکه اموال خود محاربین باشد اما در مورد اموالی از مسلمین غصب کرده اند و یا کفار قبلاً جنگی داشته اند و اموالی از مسلمین به غنیمت گرفته اند و در بین این اموال است و غنیمت گرفته شد آیا باید خمس آن داده شود و باقی مال مقاتلین شود یا باید رد شود به صاحب مال؛ در مسئله دو قول است

قول اول: مشهور می گویند که باید به مالک آنها رد شود.

دلیل قول مشهور: الف: مطلقات آیات و روایات؛

قول مشهور مطابق با قاعده است که مال مسلمان محترم است و ادله ای نیز داشت که در ذیل مرور می کنیم ۱- «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا» (۱) مال دیگران را حق ندارید به باطل تصرف کنید. ۲- «فَضَالَةَ بَنِي أَيُّوبَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) سَبَابُ الْمُؤْمِنِ فُسُوقٌ وَقِتَالُهُ كُفْرٌ وَ أَكْلُ لَحْمِهِ مَعْصِيَةٌ وَ حُرْمَةُ مَالِهِ كَحُرْمَةِ دَمِهِ.» (۲) ابوبصیر از امام باقر (ع) نقل کرده است که فرمود رسول الله فرموده است بدگویی نسبت به مومن باعث فسق گوینده است و جنگیدن با مومن کفر است و خوردن مال مومن معصیت است و حرمت مال مسلمان همانند حرمت خون مسلمان است تا اینجا بنحو کلی از آیات و اطلاقات و روایات استفاده می شود که مال مسلمان محترم است و باید به مالکش برگردد.

ص: ۱۲۸

۱- نساء/سوره ۴، آیه ۲۹.

۲- کافی، شیخ کلینی، ج ۲، ص ۳۶۰، دارالکتب الاسلامیه.

ب: ادله خاصه: ۱- «وَيَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا» (ع) قَالَ: سَأَلَهُ رَجُلٌ عَنْ التَّرَكِّ يُغِيرُونَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ فَيَأْخُذُونَ أَوْلَادَهُمْ فَيَسْرِقُونَ مِنْهُمْ أَيْرُدُّ عَلَيْهِمْ قَالَ نَعَمْ وَالْمُسْلِمُ أَخُو الْمُسْلِمِ وَالْمُسْلِمُ أَحَقُّ بِمَالِهِ أَيْنَمَا وَجَدَهُ.» (۱)

هشام بن سالم گوید مردی از حضرت امام صادق (ع) پرسید عده ای ترک زبان و مشرک حمله می کنند به مسلمین و اولاد



مسلمین را به اسارت می گیرند. و بعد از این عده ای از مسلمانان مخفیانه با سرقت آن اولاد را از کفار پس می گیرند و برمی گردانند؛ سوال این است که آیا باید اولاد را به آن مسلمانان -پدرانشان- برگردانند؟ امام فرمود بله و نباید جزء غنیمت و از اموال خودشان محسوب کنند زیرا اگر از اموال خود کفار بود مالک می شدند اما این اموال برای مسلمانان است. حال که آزاد شد مسلمان احق به مالش است دست هرکسی که پیدا کرد می تواند تصرف کند.

بررسی کیفیت استدلال: روایت گرچه از نظر سند صحیح است اما دلالت روایت خیلی روشن نیست.

اینجا می شود گفت کفار غنائمی از مسلمین گرفتند و مسلمانان دیگری رفتند و همان اموال غنیمت گرفته شده را سرقت کردند ولی نجات دهند اینجا باید اموال مسلمین را به خود صاحبانشان برگردانند.

نتیجه می گیریم که اگر مالی از مسلمان با قهر در اختیار کافر بود و مسلمانان آن را از چنگ کافر خارج کردند غنیمت جنگی و مال مقاتلین نیست بلکه باید به صاحبان مال برگردد.

ص: ۱۲۹

---

۱- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۱۵، ص ۹۸، کتاب الجهاد، باب ۳۵، ح ۳، ط آل البیت.

و در همین راستا مرحوم آقای خویی می فرماید «و دلالتها ظاهره بل صریحه فی المطلوب» (۱) مطلوب یعنی مدعای مشهور این بود که اگر غنیمتی از کفار گرفتیم و در آن غنیمت مال مسلمانی بود باید آن مال را به مالکش برگردانیم.

مناقشه در کیفیت استدلال به روایت: تعجب است که مرحوم آقای خوئی می فرماید سند صحیح و دلالت آن ظاهر بلکه صریح در مطلوب است اما به نظر می رسد مسأله این گونه نیست زیرا در متن روایت «یسرقون» آمده است در حالیکه بحث ما در مورد بدست آوردن مالی است که به عنوان غنیمت جنگی با مقاتله بدست آید اما از این روایت استفاده می شود که مال مسلمان هر کجا باشد باید به مالکش برگردد اما این مدعای ما نیست بلکه مدعا اینجاست که اگر غنیمتی بدست آمد که مال مسلمان در آن بود و با سرقت بدست آمد آیا مالک می شود یا باید به مالک اصلی آن برگردد

پس از دو جهت استدلال به روایت مورد مناقشه است.

جهت اول: مال بدست آمده از طریق جنگ است و روایت در مورد مال بدست آمده از طریق سرقت از کفار است.

جهت دوم: اساسا مورد روایت برگشت مال مسلمان به اوست.

۲- «و بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ فِي كِتَابِ الْمَشِيخَةِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ رَبِيعٍ عَنْ طَرِيقِ إِسْحَاقَ بْنِ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) قَالَ: سُئِلَ عَنْ رَجُلٍ كَانَتْ لَهُ حَيَارِيَةٌ فَأَغَارَ عَلَيْهِ الْمُشْرِكُونَ فَأَخَذُوا مِنْهُ ثُمَّ إِنَّ الْمُسْلِمِينَ بَعِدُوا عَنْهُمْ فَأَخَذُوا مِنْهَا فِيمَا غَنِمُوا مِنْهُمْ فَقَالَ إِنْ كَانَتْ فِي الْغَنَائِمِ وَأَقَامَ الْبَيْتَةَ أَنْ الْمُشْرِكِينَ أَغَارُوا عَلَيْهِمْ فَأَخَذُوا مِنْهُ رُذَّتْ عَلَيْهِ وَإِنْ كَانَتْ قَدْ اشْتَرِيَتْ وَخَرَجَتْ مِنَ الْمَغْنَمِ فَأَصَابَهَا رُذَّتْ عَلَيْهِ بِرُمَّتِهَا [۶] وَأُعْطِيَ الَّذِي اشْتَرَاهَا التَّمَنَ مِنَ الْمَغْنَمِ مِنْ جَمِيعِهِ قِيلَ لَهُ فَإِنْ لَمْ يُصَبَّ بِهَا حَتَّى تَفْرُقَ النَّاسُ وَقَسَمُوا جَمِيعَ الْغَنَائِمِ فَأَصَابَهَا بَعْدُ فَقَالَ يَأْخُذُهَا مِنَ الَّذِي هِيَ فِي يَدِهِ إِذَا أَقَامَ الْبَيْتَةَ وَ يَرْجِعُ الَّذِي هِيَ فِي يَدِهِ إِذَا أَقَامَ الْبَيْتَةَ عَلَى أَمِيرِ الْجَيْشِ بِالْتَّمَنِ» (۲)

ص: ۱۳۰

۱- موسوعه آیت الله خویی، آیت الله خویی، ج ۲۵، ص ۲۷، موسسه احیاء آثار آیت الله خویی.

۲- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج ۱۵، ص ۹۹، کتاب الجهاد، باب ۳۵، ح ۵، ط آل البیت.

بررسی کیفیت استدلال به روایت: پرسش این است که مشرکین کنیز مردی از مسلمانان را به غارت بردند. و پس از آن مسلمانان حمله کردند و طی یک جنگی غنائمی از مشرکین گرفتند که کنیز آن مرد نیز در میان غنیمت است.

پاسخ امام چند محور دارد. محور اول: امام فرمودند اگر جزء غنائم بود و هنوز به غنائم دست نزده اند و تقسیم نشده است و صاحب مال بینه اقامه کرد باید کنیز به او برگردانده شود این همان کلام مشهور است.

محور دوم: و اگر این کنیز از غنائم توسط فردی خریداری شد و پول آن جزء غنائم شده است تا بعد جزء غنائم تقسیم شود در این صورت اگر مالکش آمد معامله بهم می خورد و کنیز به مالک برمی گردد و پول خریدار از غنیمت برداشته می شود و به خریدار برگردانده می شود.

محور سوم: محور سوم پاسخ یک پرسش مبانی است که راوی پرسید اگر صاحب کنیز بعد از تقسیم غنیمت ادعا و ارائه بینه کرد حکم چیست؟ امام در پاسخ فرمودند اگر کنیز در ضمن غنائم تقسیم شد و بعد از تقسیم مالک کنیز آمد و می گوید کنیز برای من بوده و اقامه بینه کرد در این صورت باید ببینند کنیز سهم چه کسی شده. و کنیز را از او می گیرند و به صاحب اولیه می دهند و این فرد مقاتل که کنیز از او گرفته شده رجوع می کند به امام - مشهور می گویند به بیت المال مراجعه می کند - و غرامت سهمش را مطالبه می کند.

از نظر دلالت بر مدعا روایت خوبی است منتهی روایت از نظر سند ضعیف است راوی که از امام باقر نقل می کند طربال است که «لم يذكر اسمه في كتب الرجال» تا ببینیم توثیق می شود یا خیر بنابراین سند ضعیف است الا اینکه منجبر به عمل اصحاب می شود.

صاحب جواهر بعد از نقل روایت می فرماید «المنجبر سنده بفتوی من عرفت، بل نسبه بعضهم إلى الشهره العظیمه»، (۱)

مناقشه ای کوتاه در استدلال به روایت: فقط یک اشکال در دلالت روایت وجود دارد و می گوئیم فتوای مشهور این بود که باید برگردد به مالک و امام از بیت المال غرامت بدهد ولی روایت طربال می گوید باید غرامت را از امام بگیرد اما نگفته است پس از غرامت کسری غنیمت باید جبران شود لذا با این وصف روایت قابل استدلال برای قول مشهور نیست.

خلاصه ادله قول مشهور: این نظر مشهور علاوه بر قاعده، دو روایت هم بعنوان دلیل داشت که سند روایت اول صحیح بود ولی دلالتش ضعیف بود و روایت دوم هم سندش ضعیف و دلالت آن خوب بود ولی گفتیم گرچه سند آن ضعیف است ولی منجر به عمل اصحاب است علی ای حال فتوای مشهور به عنوان قول اول دلیل دارد و چند روایت دلیل این قول است.

قول دوم: مرحوم شیخ و نیز قاضی ابن براج در یکی از کتابهایش می گویند هر آنچه از غنیمت بدست آید گرچه سابقه مالکیت مسلمان بر آن باشد جزء غنائم است و پس از اخراج خمس بین مقاتلین تقسیم می شود و اگر چیزی از مال مسلمان در اختیار کفار بود و در ضمن غنیمت بین مقاتلین تقسیم شد قیمت گذاری می شود و غرامت آن از بیت المال به صاحب مال پرداخت می شود.

ص: ۱۳۲

---

۱- جواهرالکلام، شیخ محمدحسن نجفی جواهری، ج ۲۱، ص ۲۲۵، دارالکتب الاسلامیه.

دلیل قول دوم: ۱- «مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) فِي السَّبْيِ يَأْخُذُ الْعَدُوَّ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فِي الْقِتَالِ مِنْ أَوْلَادِ الْمُسْلِمِينَ أَوْ مِنْ مَمَالِكِهِمْ فَيُحْزُونَ ثُمَّ إِنَّ الْمُسْلِمِينَ بَعْدُ قَاتَلُوهُمْ فَظَفَرُوا بِهِمْ وَ سَبَوْهُمْ وَ أَخَذُوا مِنْهُمْ مَا أَخَذُوا مِنْ مَمَالِكِ الْمُسْلِمِينَ وَ أَوْلَادِهِمْ الَّذِينَ كَانُوا أَخَذُوهُمْ مِنَ الْمُسْلِمِينَ كَيْفَ يُضَيِّعُ بِمَا كَانُوا أَخَذُوهُ مِنْ أَوْلَادِ الْمُسْلِمِينَ وَ مَمَالِكِهِمْ قَالَ فَقَالَ أَمَّا أَوْلَادُ الْمُسْلِمِينَ فَلَا يُقَامُونَ فِي سِهَامِ الْمُسْلِمِينَ وَ لَكِنْ يُرَدُّونَ إِلَى آبِيهِمْ وَ أَخِيهِمْ وَ إِلَى وَلِيِّهِمْ بِشُهُودٍ وَ أَمَّا الْمَمَالِكُ فَإِنَّهُمْ يُقَامُونَ فِي سِهَامِ الْمُسْلِمِينَ فَيُبَاعُونَ وَ تُعْطَى مَوَالِيهِمْ قِيمَةً أَثْمَانِهِمْ مِنْ بَيْتِ مَالِ الْمُسْلِمِينَ.» (۱)

هشام بن سالم در یک روایت مرسله می گوید حکم بچه های آزادی که توسط کفار به اسارت گرفته شدند و برده های مسلمانان که توسط کفار اسیر شدند و بعد از آن مسلمانان در جنگی آنها را برگرداندند و غنیمت گرفتند حضرت امام صادق (ع) فرمود: اما اولاد مسلمین مملوک کسی نیستند که جزء سهام قرار گیرند و آزادند و باید به پدر و مادرشان برگردند -البته با شاهد و بینه به آنها داده می شود- اما ممالیک که عبید و اماء هستند جزء اموالی است که از کفار گرفته شده منتهی ملک مسلمان است و آنها را می فروشند و عین مال بر نمی گردد. و قیمت آنها را به عنوان غرامت از بیت المال به صاحبان آنها می پردازند.

ص: ۱۳۳

۱- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۱۵، ص ۹۸، کتاب الجهاد، ابواب جهاد العدو، باب ۳۵، ح ۱، ط آل البيت.

و نظر شیخ همین است که عین مال تقسیم می شود منتهی ارزش و قیمت آن از بیت المال به مالک اصلی آنها پرداخت می شود.

بررسی و کیفیت استدلال: این روایت دلالتش بر قول مشهور خیلی روشن است لکن سه ایراد دارد.

ایراد اول: روایت مرسله است و شهرتی هم نداریم که به این روایت عمل کرده باشند تا منجر به عمل اصحاب شود. بلکه مخالف مشهور هم می باشد.

اشکال دوم: اینکه این روایت اخص از مدعا است زیرا مدعای شیخ این است که تمام اموالی که از مسلمان بدست کفار افتاده و پس گرفته می شود باید به مالک برگردانده شود اما این روایت حکم خصوص مالیک را بیان کرده است مگر اینکه کسی ادعا بکند که ما قطع داریم فرقی بین مملوک و غیر مملوک نیست یعنی در غنیمت فرقی بین امه و متاع نیست. یا اینکه عدم قول به فصل را ادعا کند یعنی بگوید هر کس در عبد و امه چنین فتوائی داده در غیر عبد و امه همین را می گوید. اما چنین ادعاهایی مشکل است درحالی که امام تفصیل داد ولی وجه آن را نفرمودند.

اشکال سوم: این روایت هشام بن سالم؛ با آن روایتی از هشام بن سالم (۱) نقل شد و مشهور به آن تمسک کرده اند تعارض دارد.

پس این روایت با این سه اشکال مدعای شیخ را ثابت نمی کند.

روایت دیگر هم دلیل بر قول شیخ هست که بعد مطرح می کنیم.

ص: ۱۳۴

---

۱- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۱۵، ص ۹۸، کتاب الجهاد، باب ۳۵، ح ۳، ط آل البیت.

Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الخمس (خمس غنائم: حکم وجود اموال غارت شده مسلمانان در بین غنائم بدست آمده از کفار)

بحث اخلاقی: گزارش سفر وحدت؛

سفری به مناسبت عید سعید غدیر به بندر ترکمن داشتیم که حدود ۸۰ درصد اهالی سنی هستند و مابقی شیعه و امام جمعه شان آقای منصوری است ایشان دعوت کرده بود و از علمای استان گلستان آقای نورمفیدی و دیگران هم بودند و از علمای خود سنی هم زیاد بودند که با همان قیافه های مرسوم علمائی اهل سنت شرکت کرده بودند و حتی یکی از آنها بلند شد پشت میکروفون و اشعاری در مدح امیرالمومنین (ع) خواند و ما هم تشویق کردیم و گفتیم این کار شما که در مدح امیرالمومنین شعر می خوانید کار خوبی است و تبعیت از امام شافعی است که اشعاری در فضیلت امیرالمومنین و اهلیت گفته است و یک بیت از آن را قرائت کردم که گفته: انا عبد للفتی . انزل فیه هل اتی من غلام آن جوانمردی هستیم که سوره مبارکه «هل اتی» در شأن او نازل شده است و گفتیم که اگر وهابی ها آن موقع بودند می گفتند شافعی مشرک و کافر شده است.

یا در جای دیگر می گوید اگر محبت اهلیت موجب رفض است «فالیشهد الثقلان انی رافضی» پس همه عالم شاهد باشند که من رافضی هستم. به هر حال کمی در مورد تحکیم وحدت حرف زدیم و نیز در مورد واقعه غدیر گفتیم که واقعه بی نظیر و بی بدیلی است و تردید در آن نیست در بین علمای شیعه که اتفاقی است و سه آیه در قرآن راجع به غدیر داریم و در کتب علمای شیعه بالاتفاق کتب تاریخ تفسیر حدیث قضیه مبسوطا نقل کردند در کتب اهل تسنن هم در کتب تاریخشان مثل ابن قتیبه متوفای ۲۶۰ تاریخ نوشته و به طور مبسوط واقعه غدیر را نقل کرده و می گوید اول کسی که آمد «بخ بخ لک یا علی» گفت عمر بود البته ابابکر هم همین تبریک را گفت. راوی می گوید «امرنا رسول الله (ص) ان نسلم علی علی بامر المومنین» پیامبر به ما دستور داد که برویم به علی بن ابی طالب خطاب کنیم «السلام علیک یا امیرالمومنین» و می گوید که ما هفت نفر بودیم که خصوصی پیامبر به ما این دستور را داد و انا اصغر منهم و من از همه آنها کوچکتر بودم و بعد می شمارد که ما ابابکر و عمر و عبدالله بن زبیر و طلحه و من بودیم که رفتیم به امر پیامبر به امیرالمومنین بعنوان امیرالمومنین سلام کردیم خلاصه اینکه در کتب تاریخشان و در کتب تفسیرشان مثلاً زمخشری و فخر رازی در جلد ۱۲ تفسیر که متن آن را هم برایشان خواندم عین همان کلام شیعه را نقل می کند و شافعی در کتاب حدیث و احمد حنبل در مسند نقل می کند فخر رازی ده قول نقل می کند منتهی در مقام عمل به گونه دیگری اجتهاد می کنند.

ص: ۱۳۵

قضیه ای هم برایشان گفتم، سفری به اندونزی داشتیم که حدود ۲۰۰ میلیون جمعیت دارد که اکثرشان مسلمان هستند در آن زمان که ما رفتیم عبدالرحمان وحید رئیس العلماء و رئیس جرگه افتای آنها بوده و دوره ای هم رییس جمهور بود و سفری به ایران داشته و خدمت آقا رسیدند و آقا یک دوره تفسیر میزان را به ایشان اهدا کردند و خیلی خوشحال بود و می گفت که حداقل روزی دو صفحه از آن را مطالعه می کنم شاید از ما هم بیشتر مطالعه می کرد و خیلی هم از تفسیر میزان تعریف می

کرد و می گفت که ما سنیها در اندونزی از نظر اعتقاد شیعه هستیم و محبت اهل بیت داریم منتهی در مقام عمل به فتوای شافعی عمل می کنیم و می گفت هر روز بعد از نماز صبح این شعر را می خوانم «لی خمسه اطفی بهم حر الجحیم الهاتمه . المصطفی و المرتضی و ابناهما و الفاطمه» یعنی پنج نفر را دارم که به برکت تو سل به آنها به برکت محبت آنها آتش سوزان جهنم را بر خودم خاموش می کنم که این پنج نفر پیامبر و حضرت علی و دو پسرش و حضرت فاطمه هستند. آقای عبدالرحمان وحید وقتی به «وابناهما» می رسید به صورت مثل شعار و با فریاد می گفت «یعنی الحسن و الحسین»

این داستان سفر به اندونزی را که در بندر ترکمن نقل کردیم تعداد زیادی می گفتند که ما هم اینگونه هستیم و محبت اهل بیت را داریم و امام جمعه آنجا هم می گفت نمونه بارز وحدت شیعه و سنی اینجاست.

ص: ۱۳۶



جلسه خوبی بود فکر می‌کنم که انشاءاله تاثیر گذار بود.

گله ای کوتاه از برخی دولتمردان: منتهی چیزی که ما را ناراحت کرد این بود که آقای فانی وزیر آموزش و پرورش یک وزیر جمهوری اسلامی است یک یا دو روز قبل از ما رفته بود بندر ترکمن آقای منصوری امام جمعه آنجا که مرد متنفزی است حوزه علمیه ای دایر کرده خیلی مفصل ساختمان بسیار جدید و معتبری ساخته می‌گفت آقای فانی آمد و رفت منزل یک عالم سنی و اصلا به آقای منصوری خبر هم ندادند که وزیر آمده است اینجا آقای منصوری می‌گفت اگر من اطلاع پیدا می‌کردم هرگز نمی‌رفتم به استقبال اما در عین حال این بی‌اعتنایی به امام جمعه شهر است این در بین سنی‌ها چه می‌شود سنی‌ها می‌گویند اینکه وزیر خودتان بود به شما اعتنا نکرد و احترام نکرد که انشاءاله این قضیه را دنبال می‌کنیم که این هم وهن به شیعه و اسلام است و وهن به روحانیت است و این عالم سنی هم معروف بین خود سنی‌ها است که ضد شیعه و از تندروها هست و در بین خودشان این را قبول ندارند چون از تندروهاست بدیهی است این گونه رفتار دولتمردان باعث ایجاد اختلاف می‌شود. امیدواریم همه ما نسبت به رفتارمان دقت لازم را داشته باشیم.

بحث فقهی: حکم اموال مسلمان که در ضمن غنیمت بدست آمده از کفار به دارالاسلام برگردد:

گفتیم اگر غنیمتی از کفار گرفته شد در بین غنائم اموالی از مسلمانان بود در مسأله دو قول است:

ص: ۱۳۷

قول اول: مشهور گفتند جزء غنائم نیست و باید به صاحبان آن رد شود.

قول دوم: مرحوم شیخ و قاضی ابن براج گفتند اینها هم تقسیم می شود منتهی پول آنرا امام باید از بیت المال جبران کند.

مرحوم شیخ به دو روایت استناد می کنند که یکی را خواندیم و گفتیم سه اشکال دارد سنداً ضعیف است و مرسله است و علاوه بر این معارض با صحیحه دیگری از همین راوی است که دلیل قول مشهور بود و یکی اینکه اخص از مدعاست.

اکنون دلیل دوم قول دوم: روایت دوم که استناد می کنند برای قول مرحوم شیخ صحیحه حلبی است «وَعَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ لَقِيَهِ الْعَدُوُّ وَأَصَابَ مِنْهُ مَالًا أَوْ مَتَاعًا ثُمَّ إِنَّ الْمُسْلِمِينَ أَصَابُوا ذَلِكَ كَيْفَ يُضَيِّعُ بِمَتَاعِ الرَّجُلِ فَقَالَ إِذَا كَانُوا أَصَابُوهُ قَبِيلَ أَنْ يَحُوزُوا مَتَاعَ الرَّجُلِ رُدَّ عَلَيْهِ وَإِنْ كَانُوا أَصَابُوهُ بَعْدَ مَا حَازُوهُ فَهُوَ فِئَةُ الْمُسْلِمِينَ فَهُوَ أَحَقُّ بِالشُّفْعَةِ.» [1] (1)

از امام صادق راجع به مردی سوال کردم که دشمنان با او برخورد می کنند و اموال و متاعی از او به عنوان غنیمت می گیرند و بعد مسلمانان همان اموال را از کفار تصاحب می کنند آن متاع باز پس گرفته شده را چه باید بکنند؟ امام تفصیلی دادند که مبهم است اگر حیازت کردند قبل از جنگ باید به مالک برگرداند و اگر بعد از جنگ باشد و صدق غنیمت جنگی می کند و برای تمام مسلمین است.

ص: ۱۳۸

بررسی و کیفیت استدلال به روایت:

سه احتمال در معنای «یحوزا» مطرح است.

احتمال اول: «یحوزا» ای «یقاتلوا» به معنای مقاتله است یعنی اگر قبل از مقاتله بدست آوردند به صاحبان آن برمی گردد و اگر بعد از شروع مقاتله بدست آوردند مال مسلمین است. با این معنی خیلی روشن است که روایت دلیل قول شیخ می شود.

مناقشه در احتمال اول:

اولاً: اشکال آن این است که اینکه امام فرمود قبل از حیازت در هیچ کتاب لغتی حیازت به معنای مقاتله نیست بلکه حیازت نتیجه مقاتله است ولی خود مقاتله نیست.

ثانیا: اشکال دیگر اینکه مفعول یحوزه را متاع رجل قرار دادند و متاع رجل قابل مقاتله نیست.

ثالثاً: مضافاً بر اینکه فتوای شیخ این بود که اگر بعد از مقاتله شد برای تمام مسلمین است و باید از بیت المال امام جبران کند و در این روایت نیست و مدعای شیخ این نیست.

احتمال دوم: معنای تقسیم و مقاسمه است که صاحب جواهر فرموده یعنی قبل از تقسیم باشد مال صاحب آن را پس داد و اگر بعد از تقسیم باشد برای کل مسلمین است.

مناقشه در احتمال دوم:

اولاً: اشکال این معنی هم این است که حیازت به معنای جمع آوری آمده ولی به معنای تقسیم نیامده

ثانیا: اینکه مرحوم شیخ مدعایشان این بود که از بیت المال جبران بشود که اینجا این کلام شیخ نیست البته عبارتی در ذیل روایت می گوید فهو احق بالشفعه که می تواند به عنوان حق شفعه مال خود را بردارد. حق شفعه چیست؟ مثلاً شما شریک کسی هستید در خانه ای که شریک شما خانه را بدون اجازه شما فروخته و شما حق شفعه دارید و پول مالک جدید را برمی گردانید و معامله را فسخ می کنید و مال را به خودتان برمی گردانید اینجا هم به نوعی تشبیه به حق شفعه وجود دارد که مالک مال برود پول آن را بدهد و مال را بردارد و این خلاف مدعای شیخ است که شیخ می فرمود از بیت المال جبران شود نه اینکه خودش پول بدهد و مال خودش را بخرد.

احتمال سوم: آقای خویی می فرماید که حیازت به معنای استیلاء و اغتنام است یعنی اگر قبل از استیلاء و مسلط شدن بر مال و تقسیم آنها باشد. این معنی تقریباً مشابه همان معنایی است که صاحب جواهر فرمود (صاحب جواهر معنای تقسیم را مطرح کرد و ایشان استیلاء را که همان مسلط شدن بر مال و تقسیم کردن است) اینجا به صاحب مال برگردانده می شود و اگر بعد از استیلاء باشد برای تمام مسلمین است و تشبیه هم می کند به مثل مجهول المالک که از نظر شرعی مجاز است که به عنوان صدقه در راه خدا بدهد و ثواب آن برای مالک آن باشد و اگر بعد از صدقه دادن مالک پیدا شد و تقاضای مال خود را کند اینجا شرعاً حقی ندارد زیرا شارع به عنوان ولایت بر مالک اذن داد که این مال صدقه داده شود.

مناقشه در احتمال سوم:

اولاً اشکالی که به این معنی می شود این است که همان اشکال اول است که حیازت به معنای استیلاء در جایی نیامده مرحوم آقای خویی خودشان هم در ادامه می فرمایند این معنی بعید است.

ثانیا: مدعای شیخ را هم نمی رساند که بعد از تصرف باید خسارت بدهند.

آقای خویی بعد از نقل هر سه معنی می فرماید و الحاصل ان الصیغه کانت مضطربه الدلاله نتیجه این است که صیغه «یحوزا» در دلالت اضطراب دارد. بنابراین دلیلی بر قول شیخ نداریم و روایت اول هم مرسله بود و روایت دوم هم مضطربه الدلاله است و نمی توان به آن استدلال نمود.

ص: ۱۴۰

پس در این مسئله حق با قول مشهور است که اگر کفار با مسلمانی جنگ کردند و از او اموالی گرفتند و یا اینکه غضب کردند و مسلمانان در جنگ بعدی غنائمی می گیرند که آن اموال قبلی در آن است مشهور می گویند این اموال جزء غنائم نیست و باید به مالک برگردانده شود.

و دلیل قول مشهور هم قاعده احترام مال مسلمان است و روایات هم داشتیم.

فرع: حکم مال کافر غیر حربی موجود در غنیمت جنگ با کفار: اگر در بین غنائم مال کافر دیگری است که الان در بین محاربین نیست اینجا می فرمایند که جزء غنیمت محاسبه می شود و تقریباً مورد اتفاق است و اطلاق ادله و آیه شامل این مورد هم می شود علاوه بر این اتفاق کلمات علما هم این است الان هم علما می گویند کافر حربی اموالش حرمتی ندارد البته اطلاق کافر حربی تنها به این نیست که جنگ کند بلکه به این معنی است که هر آن آمادگی جنگ داشته باشد نه حرب بالفعل و نیز در ابتدای بحث گفتیم مراد از کافر مطلق کافر نیست یعنی اگر کسی مرتد و کافر شد اموال او را نمی توان تصاحب کرد.

### کتاب الخمس (بحث اخلاقی: سبک زندگی اسلامی، مصافحه؛ بحث فقهی: اخذ مال ناصب) ۹۳/۰۷/۲۳

Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الخمس (بحث اخلاقی: سبک زندگی اسلامی، مصافحه؛ بحث فقهی: اخذ مال ناصب)

بحث اخلاقی: سبک زندگی؛ مصافحه (حد فاصل مصافحه با یک نفر)

گفتیم یکی از آداب معاشرت در برخورد دو مسلمان با یکدیگر مصافحه کردن است که دستور داده شد در وقت بهم رسیدن سلام کنید و مصافحه کنید.

ص: ۱۴۱

در مورد حد فاصله زمانی یک مصافحه تا مصافحه بعدی روایاتی داریم که در ذیل قرائت می کنیم.

۱- «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ فَضَالٍ عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ عَنْ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ قَالَ: كُنْتُ زَمِيلَ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) وَ كُنْتُ أَبْدَأُ بِالرُّكُوبِ ثُمَّ يَرْكَبُ هُوَ فَإِذَا اسْتَوَيْنَا سَلَّمَ وَ سَاءَلَ مُسَاءَلَهُ رَجُلٍ لَأَ عَهْدَ لَهُ بِصَاحِبِهِ وَ صَافَحَ قَالَ وَ كَانَ إِذَا نَزَلَ نَزَلَ قَبِيلِي فَإِذَا اسْتَوَيْتُ أَنَا وَ هُوَ عَلَى الْأَرْضِ سَلَّمَ وَ سَاءَلَ مُسَاءَلَهُ مَنْ لَأَ عَهْدَ لَهُ بِصَاحِبِهِ فَقُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّكَ لَتَفْعَلُ شَيْئًا مَا يَفْعَلُهُ أَحَدٌ مِنْ قَبْلِنَا وَ إِنْ فَعَلَ مَرَّةً فَكَثِيرٌ فَقَالَ أَمَا عَلِمْتَ مَا فِي الْمُصَافَحَةِ إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ يَلْتَقِيَانِ فَيُصَافِحُ أَحَدُهُمَا صَاحِبَهُ فَلَا تَرَالُ الدُّنُوبُ تَتَحَاتُّ عَنْهُمَا كَمَا يَتَحَاتُّ الْوَرَقُ عَنِ الشَّجَرِ وَ اللَّهُ يَنْظُرُ إِلَيْهَا حَتَّى يَفْتَرِقَا.» (۱) (۲)

ابوعبیده حذاء که از روایت حدیث است می گوید من یک سفر از مدینه به مکه زمیل ابی جعفر بودم روش امام این بود که در سوار شدن بر محمل می ایستادند کنار و می گفتند برو سوار شو و من ابتدا سوار می شدم سپس امام سوار می شدند و در

پیاده شدن هم به عکس بود

شاید جهت آن این بود که محمل را که روی شتر می گذاشتند دو نفر می توانستند دو طرف محمل بشینند و هر نفر موقع سوار شدن از یک طرف محمل آویزان می شد وقتی می خواست سوار شود محمل پایین می آمد و نفر اول راحت تر سوار می شد. و بعد از سوار شدن نفر اول دیگر محمل بیش از حد بالا می رفت و سوار شدن برای نفر دوم مشکل بود و در موقع پیاده شدن عکس است یعنی وقتی هر دو نشسته اند فاصله محمل با زمین مساوی است اما اگر نفر دوم پیاده شود طرفی که نفر اول نشسته بود سبک می شود و بالا می رود و طرف دیگر چون سنگین است پایین می آید و نفر اول راحت تر پیاده می شود. راوی می گوید وقتی هردو می نشستیم در محمل امام سلام می کردند و به گونه ای مصافحه و احوال پرسی می کردند که گویا تا بحال مرا ندیده اند.

ص: ۱۴۲

---

۱- اصول کافی، شیخ کلینی، ج ۲، ص ۱۷۹، دارالکتب الاسلامیه.

۲- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۱۲، ص ۲۲۴، کتاب الحج، باب ۱۲۷، ح ۲، ط آل البیت.

و موقع پیاده شدن هم امام قبل از من پیاده می شدند و وقتی هردو روی زمین می ایستادیم باز امام سلام می کرد و مثل اینکه تازه یکدیگر را دیدیم مصافحه و به گونه ای احوال پرسی می کردند که گویا تا بحال مرا ندیده اند.

این احوال برای راوی تازگی داشت و لذا برایش سوال پیش آمد که شما با من به گونه ای برخورد می کنید که ندیدم هیچکس قبل از این با من این گونه برخورد داشته باشد راوی ادامه داد که (در دیار ما) اگر کسی حتی یک دفعه اینکار را می کرد کثیر می دانستیم و می گفتیم مناسب نیست و این فرد زیاد احوال پرسی می کند. امام فرمود آیا نمی دانی که چه مقدار پاداش در مصافحه است دو مومنی که بهم می رسند و مصافحه می کنند گناهانشان می ریزد مثل اینکه در فصل پاییز برگ درختان می ریزد و خداوند هم نظر رحمت به آنان می کند تا از هم جدا شوند.

حال که این کار تا این اندازه پاداش دارد چرا مرتب انجام ندهیم؟

۲- «و عَنْهُمْ عَنِ سَيِّهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي نَصْرِ عَنِ صَيْفَوَانَ الْجَمَّالِ عَنِ أَبِي عُبَيْدَةَ الْحِذَاءِ قَالَ: زَامَلْتُ أَيَّاجَعْفَرَ (ع) فِي شَقِّ مَحْمَلٍ مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى مَكَّةَ فَنَزَلَ فِي بَعْضِ الطَّرِيقِ فَلَمَّا قَضَى حَاجَتَهُ وَ عَادَ قَالَ هَاتِ يَدَكَ فَنَاوَلْتُهُ يَدِي فَغَمَزَهَا حَتَّى وَجَدْتُ الْأَذَى فِي أَصَابِعِي ثُمَّ قَالَ يَا أَبَا عُبَيْدَةَ مَا مِنْ مُسْلِمٍ لَقِيَ أَخَاهُ الْمُسْلِمَ فَصَافَحَهُ وَ شَبَّكَ أَصَابِعَهُ فِي أَصَابِعِهِ إِلَّا تَنَاطَرَتْ عَنْهُمَا ذُنُوبُهُمَا كَمَا يَتَنَاطَرُ الْوَرَقُ عَنِ الشَّجَرِ فِي الْيَوْمِ الشَّاتِي.» (۱) (۲)

ص: ۱۴۳

۱- اصول کافی، شیخ کلینی، ج ۲، ص ۱۸۰، دارالکتب الاسلامیه.

۲- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۱۲، ص ۲۲۴، کتاب الحج، باب ۱۲۷، ح ۳، ط آل البیت.

راوی ابوعبیده حذاء است و بعید نیست یک روایت باشد که حذاء به دو صورت نقل کرده است به هر حال راوی می گوید در مسیر مدینه به مکه با امام باقر(ع) در یک محمل نشستیم یعنی در یک طرف محمل امام بود و من در طرف دیگر محمل بودم و امام برای حاجتی پیاده شدند و بعد از رفع حاجت برگشتند پس از بازگشت به محمل امام فرمود دستت را بده به من، من هم دستم را دراز کردم و دستم را گرفتند و فشار دادند تا اینکه احساس درد نمودم سپس امام فرمود هیچ مومنی نیست که مصافحه کند و تشبیک کند مگر اینکه می ریزد گناهانشان مثل ریختن برگ در درختان در روز شتاء

۳- «عَنْهُ عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ جَدِّهِ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ أَوْ غَيْرِهِ عَنْ رَزِينٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: كَانَ الْمُسْلِمُونَ إِذَا غَزَوْا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَ مَرُّوا بِمَكَانٍ كَثِيرِ الشَّجَرِ ثُمَّ خَرَجُوا إِلَى الْفَضَاءِ نَظَرُوا بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ فَتَصَافَحُوا.» (۱) (۲)

مسلمانان که با پیامبر به هر غزوه ای که می رفتند و به مکانی می رسیدند که درختان زیادی داشت و افراد در لابلای درختان همدیگر را نمی دیدند بعد از رد شدن از آن مکان و رسیدن به فضای باز و دیدن یکدیگر با یکدیگر مصافحه می کردند یعنی آن را فاصله می دانستند و مصافحه می کردند که همین مصافحه باعث ایجاد محبت می شود.

ص: ۱۴۴

---

۱- اصول کافی، شیخ کلینی، ج ۲، ص ۱۸۱، دارالکتب الاسلامیه.

۲- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۱۲، ص ۲۲۴، کتاب الحج، باب ۱۲۷، ح ۶، ط آل البیت.



۴- «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: تَصَافِحُوا فَإِنَّهَا تَذْهَبُ بِالسَّخِيمَةِ.» (۱) (۲)

سکونی از امام صادق (ع) نقل کرده است که فرمود: مصافحه کنید تا سخیمه زائل شود.

در روایتی دیگر آمده «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ حَدِّ الْمُصَافِحَةِ فَقَالَ دَوْرٌ نَحْلُهُ.» (۳) (۴)

از امام از حد مصافحه پرسیده شد فرمودند حد یک شجر است.

یعنی اگر دو نفر با هم راه می روند به یک درخت رسیدند و درخت مابین آنها فاصله و از دو طرف درخت عبور کردند بعد از رد شدن از درخت و رسیدن به هم مصافحه جواز دارد.

استداده مصافحه در هر مرحله: یک جهت دیگر که در کلمات پیامبر نقل می شود این است که آن حضرت هرگاه با کسی مصافحه می کردند هرگز دست خود را زودتر از طرف مقابل نمی کشید و دست در دست ادامه می داد تا طرف مقابل دست خود را باز کند.

«عَنْهُ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ أَيْمَانَ بْنِ مُحَرَّرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: مَا صَافَحَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) رَجُلًا قَطُّ فَتَنَزَعَ يَدَهُ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الَّذِي يَنْزِعُ يَدَهُ مِنْهُ.» (۵) (۶)

ص: ۱۴۵

- 
- ۱- اصول کافی، شیخ کلینی، ج ۲، ص ۱۸۳، دارالکتب الاسلامیه.
  - ۲- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۱۲، ص ۲۱۹، کتاب الحج، باب ۱۲۶، ح ۵، ط آل البیت.
  - ۳- اصول کافی، شیخ کلینی، ج ۲، ص ۱۸۱، دارالکتب الاسلامیه.
  - ۴- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۱۲، ص ۲۲۳، باب ۱۲۷، ح ۱، ط آل البیت.
  - ۵- اصول کافی، شیخ کلینی، ج ۲، ص ۱۸۲، دارالکتب الاسلامیه.
  - ۶- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۱۲، ص ۱۴۴، کتاب الحج، باب ۱۰۰، ح ۴، ط آل البیت.

ایمن بن محرز از حضرت امام صادق(ع) نقل کرده است که فرمود:

هیچ وقت نشد که پیامبر با کسی مصافحه بکنند و اول دستشان را کنار بکشند.

این یکی از آداب است که کسی که بیشتر دستش را نگه می دارد رحمت بیشتری برای اوست و توجه الهی نسبت به او بیشتر است و پیامبر این گونه بود این نکته عجیبی است که امام صادق(ع) در مورد رسول الله(ص) فرمود.

و این علاوه بر سلام که دو برادر دینی باید رعایت کنند که واقعا فراموش شده که اگر رعایت شود امیدواریم که یک جامعه اسلامی با محبت و دوست داشته باشیم و دشمنی ها کنار می رود و غیبت ها و خیانت ها کنار می رود و اجتماع سالم خواهیم داشت. به امید آن روز

بحث فقهی: فرع نهم: اخذ مال الناصب:

تاکنون در غنائم جنگی بدست آمده از کفار صحبت می کردیم که غائمین می توانند تصرف کنند فقط باید خمس آن داده شود. اکنون بحث این است که اگر با ناصبی جنگی بشود یعنی کسی که خدا و پیامبر و اسلام را قبول دارد لکن ناصبی است امام می فرماید «و الأقوی إلحاق الناصب بأهل الحرب فی إباحه ما اغتتم منهم و تعلق الخمس به، بل الظاهر جواز أخذ ما له این وجد و بآی نحو کان، و وجوب إخراج خمسه.» (۱)

اقوی این است که ناصبی به اهل حرب ملحق می شود که اگر با ناصبی جنگی شد و غنائمی بدست آمد تصرف در آن مباح است و خمس هم باید داده شود بلکه لازم نیست جنگی بشود و اگر ناصبی را شناختید و به هر نحو ممکن اموالش را توانستید بگیرد جایز است و مثل مالی که بعنوان غنائم جنگی از کفار بدست می آید خمس آن را بدهید و در باقی تصرف کنید.

ص: ۱۴۶

---

۱- تحریر الوسیله، امام خمینی، ج ۱، ص ۳۵۲، دارالکتب العلمیه.

مرحوم سید در عروه می فرماید «مسأله ۲ يجوز أخذ مال الناصب أينما وجد» (۱)

جایز است تصرف در مال ناصبی هر کجا یافت شد.

مرحوم حکیم در مستمسک العروه در ذیل فرمایش سید می فرماید «كما هو المشهور، بل فی محکی الحدائق: نسبتہ إلی الطائفه المحقه سلفاً و خلفاً» (۲)

مرحوم حکیم این قول سید که جواز اخذ مال ناصبی باشد را به مشهور نسبت می دهد بلکه از صاحب حدائق کلامی بالاتر نقل می کند. (بعداً کلام حدائق را نقل می کنیم).

تعریف ناصبی:

قبل از ورود در بحث جواز اخذ و دلیل جواز اخذ، خوب است تعریف ناصبی را بیان کنیم.

نقل می کنند آنچه که متفق علیه در مراد از ناصبی است «نصب العداوه لاهل البيت» است.

کسی که اظهار دشمنی می کند مثلاً سب می کند ناسزا می گوید یا تحقیر می کند البته خوارج جدای از ناصبی هستند آنها سب نمی کنند خروج بر امام دارند که در مورد آنها بعداً بحث می کنیم. بنابر قول اکثر فقها ناصبی کسی است که عداوت و دشمنی نسبت به اهل بیت (ع) دارد.

صاحب حدائق بعد از تعریف ناصبی می فرماید «لاخلاف فیه»

و علامه فی المنتهی می فرماید «هو الذی یقدح فی علی»

ناصبی کسی است که دشنام به امیرالمومنین می دهد

در قاموس آمده است «انه المتدین بیغض علی ابن ابی طالب»

ناصبی کسی است که دین خودش قرار داده دشمنی امیرالمومنین را و به آن معتقد شده است.

ص: ۱۴۷

---

۱- عروه الوثقی، سیدیزدی، ج ۴، ص ۲۳۴، جامعه مدرسین.

۲- مستمسک العروه الوثقی، سیدمحسن طباطبائی حکیم، ج ۹، ص ۴۵۱، دارالتفسیر.

نکته: گرچه علامه فرمود و نیز قاموس گفت ناصبی کسی است که نسبت به علی بن ابیطالب دشمنی کند. لکن اختصاص ندارد و فقط از باب ذکر مثال است چون از ابتدا ناصبها از امیرالمومنین شروع می کنند. بنابراین در مورد همه ائمه هم حکمشان همین است.

بلکه می توانیم تعمیم بدهیم و بگوئیم اگر کسی با شیعه بما هو شیعه یعنی چون شیعه امیرالمومنین است دشمنی می کند ناصبی است و نتیجه دشمنی با شیعه به بغض امیرالمومنین برمی گردد مثل همین وهابیه که الان هستند.

برای نمونه نتانیا هو که از حامیان وهابی هاست در جمع سازمان ملل خطاب به نمایندگان کشورهای جهان گفت آیا شما حاضرید اجازه بدهید داعش هسته ای داشته باشند؟ شیعه بدتر از داعش است.

ناصری هم محکوم به کفر است بلاشبهه و حتی از کافر حربی هم بدتر دانسته شده و اموال آنان مباح است.

روایتی در مورد ناصبی آمده است که در ذیل قرائت می کنیم.

«مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ فِي الْعَلَمِ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنِ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَالٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي يَعْفُورٍ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) فِي حَدِيثٍ قَالَ: وَإِيَّاكَ أَنْ تَغْتَسِلَ مِنْ غُسَالِهِ الْحَمَامِ فَفِيهَا تَجْتَمِعُ غَسَاةُ الْيَهُودِيِّ وَالنَّصِيرَانِيِّ وَالْمَجُوسِيِّ وَالنَّاصِبِ لَنَا أَهْلِ الْبَيْتِ وَهُوَ شَرُّهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يَخْلُقْ خَلْقًا أَنْجَسَ مِنَ الْكَلْبِ وَإِنَّ النَّاصِبَ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ لَأَنْجَسُ مِنْهُ.» (۱)

ص: ۱۴۸

---

۱- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۱، ص ۲۲۰، کتاب الطهاره، ابواب الماء المضاف، باب ۱۱، ح ۵، ط آل البیت.

ابن ابی یغفور از امام صادق (ع) نقل کرده است که در حدیثی فرمود از پسماند آب حمام برای شستشو استفاده نکنید چون در میان آن آب ها پسماند شستشوی بدن یهودی و مسیحی و مجوسی و ناصبی که دشمن ما اهل بیت است وجود دارد و ناصبی بدتر از همه آنهاست زیرا خداوند تبارک و تعالی نجس تر از سگ موجودی نیافرید و ناصب اهلیت از کلب هم بدتر و نجس تر است.

بنابراین چون ناصبی محکوم به کفر است و جایز است اخذ اموالش اگر جنگی پیش آمد مثل جنگی است که با کفار پیش می آید و همان احکام غنائم را دارد.

اما در جواز گرفتن اموال ناصبی در غیر مقاتله اختلاف است.

مرحوم امام می فرماید جایز است. مرحوم سید در عروه هم می فرماید جایز است. مرحوم حکیم می فرماید مشهور می گوید جایز است. صاحب حدائق این حکم جواز را نسبت می دهد به طائفه محق سلفا و خلفا که حکم به کفر و نجاست و جواز اخذ مال و بلکه قتل آن می کنند.

دلیل قولشان روایاتی است که برای بعد انشاءاله.

### کتاب الخمس (حکم خمس مال مأخوذ از ناصب بدون جنگ) ۹۳/۰۷/۲۶

Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الخمس (حکم خمس مال مأخوذ از ناصب بدون جنگ)

بحث در مال ناصب بود به تناسب معنی ناصب را گفتیم کسی که نسب العداوه لامیرالمومنین و الائمه (ع) داشته باشد و با آنان دشمنی داشته باشد و ابراز دشمنی و عداوت بکند و سب کند را ناصبی می گویند.

و گفتیم، اگر مقاتله با آنها انجام شد و در جنگ مغلوب شدند و اموالی به غنیمت گرفته شد بلاشبهه مصداق غنائم جنگی است، و واجب است خمس آن داده شود و بقیه هم برای مقاتلین باشد. یعنی اطلاق ادله ای که برای غنائم داشتیم این قسم را هم شامل می شود زیرا او هم کافر است و محارب است و از مصادیق آیات و روایات است.

ص: ۱۴۹

اما اکنون بحث این است که بدون جنگ و مقاتله هل يجوز اخذ مال الناصب اینما وجد.

مرحوم امام می فرماید: «و الأقوی إلحاق الناصب بأهل الحرب فی إباحه ما اغتتم منهم و تعلق الخمس به، بل الظاهر جواز اخذ ماله این وجد و بأی نحو کان، و وجوب إخراج خمسہ.» (۱) اقوی این است که ناصبی ملحق به کافر حربی است و هر جا کسی توانست اموالش را بگیرد چه با جنگ و چه بی جنگ جایز است و پس از اخذ مال باید خمس آن را پردازد.

و نظیر همین عبارت را از مرحوم سید در عروه نیز نقل کردیم که حکم به جواز اخذ مال از آنها داد.

دلیل جواز اخذ مال ناصب:

در جواز اخذ مال ناصب بدون جنگ گفتیم چند روایت داریم:

۱- صحیحہ ابن ابی عمیر: «مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَفْصِ بْنِ الْبُخْتَرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: خُذْ مَالَ النَّاصِبِ حَيْثُمَا وَجَدْتَهُ وَادْفَعْ [۳] إِلَيْنَا الْخُمْسَ.» (۲)

حفص بن بختری از امام صادق (ع) نقل کرد که فرمود هر کجا دستت رسید ولو بدون جنگ می توانی مال ناصبی را تصرف کنی. البته یک پنجم آن را باید به عنوان خمس پردازی.

۲- صحیحہ معلی بن خنیس: «مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ فَضَالَةَ عَنْ سَيِّفٍ عَنْ أَبِي بَكْرٍ عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) خُذْ مَالَ النَّاصِبِ حَيْثُ مَا وَجَدْتَ وَادْفَعْ إِلَيْنَا الْخُمْسَ.» (۳)

ص: ۱۵۰

---

۱- تحریر الوسیله، امام خمینی، ج ۱، ص ۳۵۲، دارالعلم.

۲- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج ۹، ص ۴۸۸، کتاب الخمس، ابواب ما یجب فیہ الخمس، باب ۲، ح ۶، ط آل البیت.

۳- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج ۱۷، ص ۲۹۸، کتاب التجاره، ابواب ما یکتسب به، باب ۹۵، ح ۱، ط آل البیت.

معلی بن خنیس می گوید حضرت امام صادق(ع) فرمود: هر کجا مال ناصبی را یافتی تصرف کن و خمس آن را به ما برسان.

بررسی دلالت دو روایت:

این امری که در هر دو روایت -تحت عنوان «خذ»- وجود دارد دلالت بر وجوب ندارد بلکه امر در مقام توهم حذر است و دلالت بر جواز دارد و مثل جریان احرام است که می فرماید «اذا حللتهم فاصطادوا» اگر از احرام بیرون رفتید صید کنید که وجوب را نمی رساند بلکه رفع منع است.

و اینجا هم چون تصرف در مال غیر است علی القاعده جایز نیست منتهی به عنوان استثناء تصرف در مال ناصب جایز است اما دلالت بر وجوب تصرف ندارد.

۳- «وَعَنْهُ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ يَحْيَى بْنِ الْمُبَارَكِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) مَالُ النَّاصِبِ وَ كُلُّ شَيْءٍ يَمْلِكُهُ حَلَالٌ لَكَ إِلَّا امْرَأَتُهُ فَإِنَّ نِكَاحَ أَهْلِ الشُّرْكِ جَائِزٌ ذَلِكَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) قَالَ لَمَّا تَسَيَّبُوا أَهْلَ الشُّرْكِ فَإِنَّ لِكُلِّ قَوْمٍ نِكَاحًا وَ لَوْ لَا أَنَا نَخَافُ عَلَيْكُمْ أَنْ يُقْتَلَ رَجُلٌ مِنْكُمْ بِرَجُلٍ مِنْهُمْ وَ رَجُلٌ مِنْكُمْ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ رَجُلٍ مِنْهُمْ وَ مِائَةِ أَلْفٍ مِنْهُمْ لَأَمْرُنَاكُمْ بِالْقَتْلِ لَهُمْ وَ لَكِنَّ ذَلِكَ إِلَى الْإِمَامِ.» (۱)

اسحاق بن عمار گوید حضرت امام صادق(ع) فرمود تصرف اموال شخص ناصبی و هر آنچه که ملک او باشد جایز است به جز زنش زیرا ازدواج مشرکین اگر بر اساس مقررات خودشان باشد قابل احترام است. زیرا پیامبر خدا فرمود به افراد مشرکین ناسزا نگوئید چون آنان بین خودشان مراسم ازدواج دارند البته اگر خوف نداشتیم که افراد شما بدست آنان کشته شوند دستور می دادم آنان را بکشید ولی قتل آنان باید به دستور حاکم اسلام باشد ملاحظه می فرمائید جمله «فَإِنَّ لِكُلِّ قَوْمٍ نِكَاحًا» (۲) نشان می دهد ولو روی اساس مبانی اسلام عقد آنها باطل است اما این زوجیت بین آنها می ماند مگر اینکه تحت عنوان اسارت اسیر شده باشند اما بطور عادی که اموال آنها جواز تصرف دارد زنان آنها را نمی توان تصرف نمود.

ص: ۱۵۱

۱- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۱۷، ص ۲۹۹، کتاب التجاره، ابواب مایکتسب به، باب ۹۵، ح ۲، ط آل البیت.

۲- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۱۷، ص ۲۹۹، کتاب التجاره، ابواب مایکتسب به، باب ۹۵، ح ۲، ط آل البیت.

و نیز مراد از جمله «لَا تَسْبُوا أَهْلَ الشُّرُكِ» (۱) سب خاص است مثلاً زنازاده.

روایت از نظر سند مرسله است ولی دلالت آن روشن است و فرق آن با دو روایت قبل این است که آن دو روایت می گویند مال ناصب را بگیرد و خمس را بدهید ولی در این روایت ذکر خمس نشده است.

کیفیت استدلال به روایات:

این روایات دلیل می شود که اخذ مال ناصب جایز است اما اگر اخذ شد واجب است که خمس آن داده شود.

مشهور همین قول را پذیرفته است و ما کلام مرحوم حکیم و صاحب حدائق را نقل کردیم.

ایرادات وارده بر دو روایت معلی بن خنیس و اسحاق بن عمار:

۱- یکی از مخالفین ابن ادریس در سرائر است که بعد از نقل روایت معلی بن خنیس و اسحاق بن عمار می فرماید «الناصر المعنی فی هذین الخبرین أهل الحرب لأنهم ینصبون الحرب للمسلمین و إلا فلا یجوز أخذ مال مسلم و لا ذمی علی وجه من الوجوه» (۲) مراد از ناصب در دو روایت اهل حرب است و گرنه کسی که مسلمان است یا ذمی است اگر در حال حرب نباشد تصرف اموالش جایز نیست. این دو روایت و دلالت خارج از بحث است که ما می خواهیم زیرا بحث ما در مورد حکم تصرف در اموال ناصبی است.

اگر اینگونه معنی شود شامل مسلمانانی که خارج از اسلام شدند نیز می شود و اگر شامل مسلمانان شود اخذ مال آنها بدون مورد حرب جایز نیست.

ص: ۱۵۲

---

۱- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۱۷، ص ۲۹۹، کتاب التجاره، ابواب مایکتسب به، باب ۹۵، ح ۲، ط آل البیت.

۲- مستطرفات السرائر، ابن ادریس حلی، ج ۳، ص ۶۰۷، جامعه مدرسین.



نتیجه: کلام این ادريس ردّ دو روایتی است که مدرک اصلی جواز اخذ مال ناصب بود.

مرحوم صاحب حدائق پس از نقل کلام ابن ادريس دو اشکال وارد می کند.

اشکال اول: «فإن إطلاق الناصب على أهل الحرب خلاف المعروف لغة و عرفا و شرعا»، (۱)

ایراد اول این است که اگر ناصبی به معنای من نصب الحرب باشد خلاف لغت و عرف و شرع است.

اشکال دوم: ابن ادريس فرموده بود «فلا يجوز أخذ مال مسلم» (۲) مرحوم صاحب حدائق در جواب می فرماید «فإن إطلاق المسلم على الناصب و أنه لا يجوز أخذ ماله من حيث الإسلام» (۳)

تعجب این است این ادريس ناصبی را مسلمان می داند و می گوید از جهت اینکه مسلمان است اخذ مالش جایز نیست.

در حالیکه مراد امام(ع) از ناصب اهل شرک است و الا اگر مراد اهل شرک نباشد امام نمی فرماید که مال مسلمان را بگیرد و این قول ابن ادريس «خلاف ما عليه الطائفة المحقة سلفا و خلفا من الحكم بكفر الناصب و نجاسته و جواز أخذ ماله بل قتله، و إنما الخلاف بينهم في مطلق المخالف هل يحكم بإسلامه أم بكفره؟ و هو نفسه ممن اختار القول بالكفر كما هو المشهور بين متقدمي أصحابنا، فإذا حكم بكفر المخالف فكيف يحكم بإسلام الناصب؟ ما هذا إلا غفله من هذا التحرير و سهو وقع في هذا التحرير». (۴)

ص: ۱۵۳

- 
- ۱- حدائق الناضره، يوسف بن احمد بحرانی، ج ۱۲، ص ۳۲۳، جامعه مدرسین.
  - ۲- مستطرفات السرائر، ابن ادريس حلی، ج ۳، ص ۶۰۷، جامعه مدرسین.
  - ۳- حدائق الناضره، يوسف بن احمد بحرانی، ج ۱۲، ص ۳۲۳، جامعه مدرسین.
  - ۴- حدائق الناضره، يوسف بن احمد بحرانی، ج ۱۲، ص ۳۲۴، جامعه مدرسین.

و این خلاف اجماع طائفه محقه بر کفر ناصبی و نجاست ناصبی و اخذ مال ناصبی بلکه قتل ناصبی است. البته یک اختلاف کفر مطلق مخالف امامیه وجود دارد که خود ابن ادریس از کسانی است که همانند متقدمین می گوید همه مخالفین محکوم به کفر هستند پس وقتی خودش حتی در مورد هر مخالف امامت اینگونه حکم می کند چگونه حکم به اسلام ناصبی می کند؟ و این جز حکم به غفلت ابن ادریس توجیه دیگری ندارد یعنی سهو قلم انجام شده است.

پس با همین دلیلی که مرحوم صاحب حدائق در رد ابن ادریس می گویند درمی یابیم که کلام ابن ادریس اعتباری ندارد.

## ۲- بررسی کلام مرحوم بروجردی و مناقشه در آن؛

یکی دیگر از مخالفین قول مشهور مرحوم آیت الله بروجردی است که به دو دلیل این دو روایت را قبول ندارد.

اولاً: می فرماید «نعم وردت روایات دلت بظاهرها علی اباحه مال الناصب و وجوب إخراج خمسہ. و لکنه لم يعمل الأصحاب بظاهر الروایتین و لم یقولوا بحلیه مال کل ناصبی لکل شیعی اینما وجدہ و کیف ما أخذہ کمال الکافر الحربی سیما مع تعمیم الناصب کما فی بعض الروایات لکل من اعتقد الخلاقه لغير علی(ع) بعد النبی صلی الله علیه و آله و کیف کان فقد أعرض الأصحاب عن ظاهر الروایتین»

گرچه دو روایت داریم که ظاهر آنها دلالت بر مباح بودن مال ناصب و اخذ آن و اخراج خمس آن است اما فقهاء به ظاهر این دو روایت عمل نکردند و فتوی نداده اند که یک شیعه می تواند همانگونه که مال کافر حربی را هرکجا که پیدا کند تصرف نماید؛ تصرف و اخذ مال ناصبی بر شیعه هم جایز است. به ویژه اینکه روایت تعمیم در معنی ناصب قائل است و می گوید هر آن کس که غیر از امیرالمومنین علی(ع) را خلیفه بلافضل بداند کافر است. به هر حال اصحاب از این دو روایت اعراض کرده اند.

ثانیا: الف و لام الناصب الف و لام عهد است و مراد ناصب خاص است. که امام در مورد ناصبی خاصی فرمود تصرف در اموالش جایز است. یا مخاطب خاص است که امام به شخصی فرمودند برای تو جایز است اخذ مال ناصب که در این صورت از بحث خارج می شود.

و در نهایت می فرماید: «فاذن تكون الروایتان قاصرین عن الدلالة علی حلیه مال کل ناصب لکل شیعی» وقتی احتمال دادیم که الف و لام عهد خاص باشد به روایت نمی توان عمل کرد و نمی توان گفت تصرف در اموال افراد ناصبی جایز است.

مناقشه بر کلام بروجردی:

مناقشه در ایراد اول: ایشان فرمودند اصحاب از این دو روایت اعراض کرده اند. در جواب می گوییم این اعراض را بدست نیاوردیم و هیچ قرینه و شاهی بر این اعراض نداریم بلکه در مقابل در مقام عمل می بینیم طبق این دو روایت فتوی داده اند و حکم کردند به کفر مخالف و جواز اخذ مال مخالف بلکه ما می گوییم اصحاب به این دو روایت عمل کردند و در کتبشان آورده اند.

البته این مقدار را می توان گفت جمعی از بزرگان و قدما در کتبشان متذکر نشدند اما عدم ذکر دلیل بر اعراض نیست در نتیجه می گوئیم مشهور به این دو روایت عمل کردند و طبق آن فتوی دادند.

مناقشه در ایراد دوم: در جواب ایراد دوم هم می گوییم

اولا: از آقای بروجردی بعید است چنین حرفی را در مورد الف و لام الناصب مطرح کند. ثانیا: هیچ قرینه ای ندارد که بگوییم الف و لام در الناصب عهد باشد و خلاف ظاهر است بلکه الف و لام استغراق است یعنی مال هر ناصبی قابل اخذ است.

ص: ۱۵۵

بنابراین دو روایت صحیح و از نظر دلالت روشن است و مشهور هم به آن عمل کردند چنانچه مرحوم امام فرمودند اقوی جواز است و مرحوم سید یزدی و آقای خویی و علمای فعلی هم فتوای به جواز اخذ مال ناصب می دهند و این دو بزرگوار ابن ادریس و مرحوم آقای بروجردی کلامشان اشکال دارد.

### کتاب الخمس (حکم خمس مال مأخوذ از ناصب بدون جنگ) ۹۳/۰۷/۲۷

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: کتاب الخمس (حکم خمس مال مأخوذ از ناصب بدون جنگ)

گفتیم مشهور می گویند ناصبی محکوم به کفر و نجس است و جائز است اخذ اموالش هر جایی که یافت شود.

دلیلش هم دو روایت صحیح السند و واضح الدلاله - روایت حفص (۱) و معلی (۲) - بود که خیلی کم اتفاق می افتد که روایت هم صحیح السند و هم واضح الدلاله باشد البته یک روایت اسحاق بن عمار (۳) هم بود که مرسله بود.

و گفتیم ابن ادریس در ایراد بر دو روایت گفت مراد از ناصب یعنی من نصب الحرب نه من نصب العداوه در نتیجه روایت راجع به کفار محارب است.

مناقشه در کلام ابن ادریس:

جواب دادیم که به فرمایش صاحب حدائق نه شرعا و عرفا و نه لغتا کسی ناصب را اینگونه معنی نکرده است.

ص: ۱۵۶

۱- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۹، ص ۴۸۸، کتاب الخمس، ابواب ما يجب فيه الخمس، باب ۲، ح ۶، ط آل البيت.

۲- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۱۷، ص ۲۹۸، کتاب التجاره، ابواب ما یکتسب به، باب ۹۵، ح ۱.

۳- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۱۷، ص ۲۹۹، کتاب التجاره، ابواب ما یکتسب به، باب ۹۵، ح ۲.

مرحوم آقای بروجردی فرمودند این دو روایت اولاً- معرض عنهما است و ثانياً الف و لام در روایت احتمال دارد الف و لام عهد باشد. و شخص معین و مخاطب خاصی منظور باشد. این را هم جواب دادیم اولاً معرض عنها نیست و مشهور به آن عمل کردند و طبق آن فتوی دادند و گفتیم لعل منظورشان از اعراض این است که بعضی علما متعرض نشدند ولی متعرض نشدن دلیل بر اعراض نیست. بلکه ممکن است از نظر سیاسی متعرض نشدند یا اینکه بزرگان در کتاب النجاسات که یکی از نجاسات کافر است مفصل بحث ناصب را ذکر کردند و اکتفا به همان کردند پس عدم الذکر دلیل بر اعراض نیست. به علاوه هیچ قرینه و شاهی بر عهد بودن الف و لام نداریم.

پس اقوی قول مشهور است یعنی هر شیعه ای می تواند مال هر ناصبی را اخذ کند و تصرف کند و مطرح کردیم وجوب مطرح

نیست بلکه جواز مطرح است؛

منتهی بحثی اینجا می شود یک وقت زمان، زمان عادی است و مسلمان و کافر به کیش خود عمل می کنند مسلمانان هم سنی و شیعه هستند و سنی ها یک عده محب اهل بیت هستند و یک عده دشمن اهل بیت هستند و هر کدام به کار خودشان مشغول هستند. و یک وقتی زمانی مثل این زمان است و حساس است و جمهوری اسلامی تشکیل شده و اقتداری پیدا کرده و تلاش دشمنان برای سرکوبی آن بی نتیجه مانده و حساسیتی برانگیخته که حتی دولتهای مسلمانان دشمن شدند و بر آن شدند که بر علیه تشیع اقدام کنند و ایران هراسی و شیعه هراسی راه بیندازند و می گویند به گونه ای است که اگر یک واقعه ای امروز ساعت ۸ صبح واقع شود کمتر از نیم ساعت تمام دنیا با خبر شده اند با این وصف که حساسیتی روی شیعه است و زیر ذره بین نگاه می کنند و تهمت های ناروا می زنند در چنین موقعیتی اگر فتوی صادر شود که اخذ مال ناصب جایز است و جریان اینگونه است که در عصر حاضر ناصبی ها جدای از سنی ها نیستند و انواع سنی ها هم ادعای اسلام می کنند و خود را - همانند تکفیری ها و وهابی ها- بین مسلمانان جا زده اند بنابراین اگر فتوی بر کفر و نجاست آنان و جواز تصرف اموال آنان صادر شود به نوعی باعث القاء دشمنی و جدایی بین مسلمانان می شود که یکی از سیاست های استکبار جهانی در عصر حاضر است بنابراین اگر فتوایی داده شود که مال ناصبی جایز است و یک شیعه ای در یک گوشه دنیا یک مالی از یک ناصبی بگیرد فتنه عظیمی به پا خواهد شد به هر حال گرچه فتوی عملی امروز صادر نشود اما بحث علمی لازم است چنانچه در ذیل روایت اسحاق بن عمار امام صادق(ع) به این نکته اشاره کرده اند.

ص: ۱۵۷

«وَعَنْهُ عَيْنُ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ يَحْيَى بْنِ الْمَيْرَازِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) مَالُ النَّاصِبِ وَكُلُّ شَيْءٍ يَمْلِكُهُ حَلَالٌ لَكَ إِلَّا أَمْرَاتُهُ فَإِنَّ نِكَاحَ أَهْلِ الشُّرْكِ جَائِزٌ وَذَلِكَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) قَالَ لَمَّا تَسَيَّبُوا أَهْلَ الشُّرْكِ فَإِنَّ لِكُلِّ قَوْمٍ نِكَاحًا وَ لَوْ لَا أَنَا نَخَافُ عَلَيْكُمْ أَنْ يُقْتَلَ رَجُلٌ مِنْكُمْ بِرَجُلٍ مِنْهُمْ وَ رَجُلٌ مِنْكُمْ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ رَجُلٍ مِنْهُمْ وَ مِائَةِ أَلْفٍ مِنْهُمْ لِأَمْرِنَاكُمْ بِالْقَتْلِ لَهُمْ وَ لَكِنَّ ذَلِكَ إِلَيَّ الْإِمَامُ» (۱)

امام در ذیل روایت فرمودند اگر نبود خوف اینکه یکی از شما کشته شود امرتکم بالقتل و ذلك الی الامام من دستوری دادم آنان را بکشید اما امروز چنین دستوری نمی دهم. پس در هر عصری موکول به نظر امام است.

آیا امروز اینگونه نیست خوف فساد عظیم وجود ندارد؟ از این جهت می گوئیم از نظر صناعت فقاها و استدلال و استنباط حق با مشهور است و حکم جواز است. اما بعنوان ثانوی جایز نیست چون فتنه عظیم و فساد پیش می آید و با همان ذیل روایت اسحاق - با اینکه مرسله است - از قول امام الهام بگیریم به اینکه جایز نیست همانطور که آنجا موکول به نظر امام است اینجا هم فتوی نمی دهیم و موکول به امام است و در زمان غیبت هم موکول به نظر ولی فقیه است.

نتیجه: در مورد ناصب به حکم اولی چون روایت و مدرک داریم؛ اقوی جواز اخذ مال ناصب است و به عنوان ثانوی و یا با الهام از روایت اسحاق بن عمار در عصر حاضر جایز نیست. لکن در مورد بغاه و بقیه دلیل روشن بر جواز اخذ مال آنها نداریم.

ص: ۱۵۸

---

۱- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۱۷، ص ۲۹۹، کتاب التجاره، ابواب مایکتسب به، باب ۹۵، ح ۲، .

کیفیت اخراج خمس از مال مأخوذه از ناصب:

مسئله دیگری که در ذیل می ماند این است که بنابر جواز اخذ مال ناصب و اخراج خمس آن؛ آیا این خمسی را که واجب است از مال ناصب داده شود همانند خمس غنائم ابتدائاً باید برداریم یا مثل ارباح مکاسب است که بعد از کسر مؤونه اگر اضافه ای داشت از آن اضافه خمس را پرداخت کند؟

اقوی این است که مثل غنائم باشد و ارتباطی به ارباح مکاسب ندارد.

دلیل مسئله:

۱- «مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ فَضَالَةَ عَنْ سَيِّفِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) خُذْ مَالَ النَّاصِبِ حَيْثُ مَا وَجَدْتَهُ وَادْفَعْ إِلَيْنَا الْخُمْسَ.» [۱]

۲- «مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَفْصِ بْنِ الْبُخْتَرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: خُذْ مَالَ النَّاصِبِ حَيْثُمَا وَجَدْتَهُ وَادْفَعْ [۷] إِلَيْنَا الْخُمْسَ.» [۲] [۸]

ملاحظه می فرمائید ظاهر هر دو روایت این است که در همان ابتدا وقتی مالی را از ناصب گرفتیم پنج قسمت کنیم و خمس آن را کنار بگذاریم.

ان قلت: روایاتی داریم - که بعد می خوانیم - که می گوید «الخمس بعد المؤونه» بعد از مخارج سال باید خمس داد بنابراین با توجه به مال بدست آمده از ناصب به نوعی یک درآمد است باید بعد از کسر مؤونه سال خمس آن داده شود.

ص: ۱۵۹

۱- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۱۷، ص ۲۹۸، کتاب التجاره، ابواب ما یکتسب به، باب ۹۵، ح ۱، .

۲- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۹، ص ۴۸۸، کتاب الخمس، ابواب ما یجب فیہ الخمس، باب ۲، ح ۶، .

قلت: می گوئیم اولاً: ظاهر دو روایت «خذ مال الناصب» می گوید مثل آیه غنیمت است که باید از ابتدا یک پنجم را برداریم ثانیاً: در ارباب مکاسب چون عادت مردم این بوده که درآمدهای تدریجی دارند که امرار معاش آنها از آن درآمدهای تدریجی می باشند اینجا «الخمس بعد المونه» می باشد یعنی ظهور الخمس بعد المونه در جایی است که مردم بطور عادی از درآمدهای تدریجی استفاده می کنند و اگر بعد از مخارج چیزی اضافه آمد خمس آن را باید پرداخت و تناسب هم دارد اما در مثل غنائم و جنگ و معدن و مال ناصبی ارتباطی به مونه ندارد و ظاهر عبارت امام هم این است که ابتدائاً خمس برداشته شود.

مرحوم امام می فرماید «والاقوی الحاق الناصب باهل الحرب فی اباحه ما اغتتم منهم و تعلق الخمس به بل الظاهر جواز اخذ ماله این وُجد بأی نحو کان و وجوب اخراج خمسه» (۱)

یعنی همان مالی که می گیرد واجب است خمس آن را بدهد و ربطی به بعد المونه ندارد اگر مرادشان این بود که باید صبر کند بعد المونه پردازد باید ذکر می کرد.

منتهی مرحوم سید در عروه تعبیرشان اینگونه است «يجوز اخذ مال الناصب اینما وجد لكن الاحوط اخراج خمسه مطلقاً» (۲)

یعنی بدون اینکه منتظر برداشت مونه سال بشود خمس آن را خارج نماید.

اخذ مال ناصب هر جا که یافت شد لکن احوط اخراج خمس آن است مطلقاً

ص: ۱۶۰

---

۱- تحریر الوسیله، امام خمینی، ج ۱، ص ۳۵۲، دارالکتب العلمیه.

۲- عروه الوثقی، سیدزیدی، ج ۴، ص ۲۳۴، جامعه مدرسین.



مرحوم امام می فرماید خمس آن را ابتدائاً باید پرداخت.

مرحوم سید احتیاط می کند که ابتدائاً پردازد یعنی کلمه «مطلق» در عبارت سید بمعنای بدون قید «بعد المؤمنه» است.

مرحوم حکیم در مستمسک می فرماید «بل الاقوی» اقوی این است که همان ابتدا خمس بدهد.

مرحوم خوئی می فرماید «لکن الاقوی» اقوی این است که همان ابتدا خمس را بدهد.

ظاهر روایت هم همین است که می فرماید خمس را پردازد و نفرموده یک سال صبر کن و مخارج را بردار.

وجه احتیاط سید: پس وجه احتیاط مرحوم سید چیست؟ شاید وجه آن این است که فرق می گذارد بین اخذ مال ناصبی با غنائم جنگی یا گنج یعنی اگر شیعه ای مالی از ناصبی گرفت یک فائده ای برده و فرق دارد با غنائم جنگی مثل این است که معامله ای کرده و سودی برده و از سنخ درآمدهای روزانه است لذا تحت الخمس بعد المؤمنه است چون یک چنین احتمالی در کنار اطلاق دو روایت است لذا ایشان احتیاط می کند که همان ابتدا خمس را رد کند.

پس بنابراین اگر جایز شد مال را بگیرد همان ابتدا باید خمس را جدا کند و پردازد.

لو سلمنا اگر شک کنیم که باید ابتدائاً خمس داد یا بعد از مؤونه می گوئیم اصل خمس مسلم است یعنی یک پنجم این مال برای خود شخص نیست و چون خمس تعلق گرفته مال امام است و تصرف در آن جایز نیست گرچه قدر متیقن آن مثل همان ارباح مکاسب است اما احتیاط اقتضا می کند از ابتدا خمس را پردازد.

Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الخمس (احکام باقیمانده از خمس غنائم)

اول چیزی که از متعلقات خمس ذکر شده غنائم جنگی بود بحثی که امام داشتند تمام شد و باید بر اساس ترتیب تحریر الوسیله در دومین مورد از متعلقات خمس که معدن است وارد شویم ولی مواردی در رابطه با خمس غنائم (بحث اول از متعلقات خمس) وجود دارد که امام متعرض نشدند و خوب است بحث کنیم.

مرحوم سید در عروه متعرض شده و مواردی را از وجوب خمس در غنائم استثناء کرده است.

مورد اول: وجوب خمس بعد از اخراج مؤونه؛ واجب است «بعد إخراج المؤمن التي أنفقت على الغنيمه بعد تحصيلها» (۱)

غنائمی که بدست می آید واجب است خمس آن داده شود ولی بعد از اخراج هزینه ها نه برای تحصیل غنیمت چون برای تحصیل غنیمت جنگ شده آن را نمی خواهیم استثناء کنیم بلکه بعد از تحصیل غنیمت چون هزینه های قبل از تحصیل غنیمت هزینه جنگ است ولی بعد از بدست آمدن غنیمت برای نگهداری تا موقع تقسیم اگر هزینه نداشت یعنی همانجا دستور تقسیم داده اند خمس آن پرداخت می شود و باقی مانده بین مقاتلین تقسیم می شود. اما اگر غنائم جمع آوری شده هزینه دارد و باید ببرند در منطقه و در شهر و در حضور امام تقسیم شود و هزینه حمل دارد و یا برای حفاظت هزینه ای دارد یا غنائمی است که علوفه می خواهد و چوپان می خواهد که هزینه دارد این هزینه ها را قبل از خمس کسر می کنند و بعد از کسر هزینه ها اگر چیزی نماند که هیچ اگر ماند خمس آن را جدا می کنند و مابقی را تقسیم می کنند.

ص: ۱۶۲

۱- عروه الوثقی، سید یزدی، ج ۴، ص ۲۳۱، جامعه مدرسین.

دلیل مسئله: عمده دلیل قاعده عدل و انصاف است که اگر بخواهیم تمام هزینه ها را از مقاتلین کسر کنیم و خمس را قبل از هزینه ها برداریم خارج از عدل و انصاف است لذا باید هزینه را از مجموع برداریم. چون ملک مشترک است پس به اندازه یک پنجم هزینه هم باید کسر شود.

به ظاهر روایت «الخمس بعد المؤونه» و دیگر روایات هم تمسک شده لکن ظاهراً روایات مؤونه غیر این مؤونه است الخمس بعد المؤونه برای ارباب مکاسب است.

مورد دوم: وجوب خمس بعد از کسر جعاعل؛ «و بعد إخراج ما جعله الإمام (ع) من الغنيمه على فعل مصلحه من المصالح» (۱)

خمس غنیمت واجب است اما بعد از این که اگر امام مصلحت می داند از این غنیمت ها چیزی را به کسی بدهد. مثلاً

ضرورت دارد جاده ای برای مسلمین در جایی احداث شود یا موارد دیگر از مصارف عامه اگر امام مصلحت دید مقداری از غنائم را به کسی بدهد که این موارد را در تعبیر روایات جعاعل می گویند اینها باید از غنائم کسر شود بعد خمس آن داده شود.

دلیل مسأله: ولایت مطلقه؛ صاحب عروه فرمود «لان له الولاية المطلقة» برای اینکه امام ولایت مطلقه دارد بر جان و مال مومنین و اولی به انفس و اموال مردم از خودشان است

بلکه در مستند عروه آقای خوئی می فرماید «الظاهر ان الحكم متسالم عليه بين الأصحاب بل ادعى عليه الإجماع فی غیر واحد من الكلمات» (۲) و دلیلشان هم دلیل ولایت است.

ص: ۱۶۳

---

۱- عروه الوثقی، سید یزدی، ج ۲، ص ۲۳۱، اعلمی.

۲- مستند فی شرح العروه الوثقی، سید ابوالقاسم خوئی، الخمس، ج ۱۱، ص ۳۹۵.

نکته: اگر امام مصلحت دید که چیزی از غنیمت به کسی بدهد آن شخص لازم نیست خمس بدهد چون اهدائی از طرف امام است و برای او غنیمت نیست که خمس داشته باشد بلکه اگر گفتیم هدیه خمس داشته باشد و مازاد بر مصرف سالش شده باید خمس بدهد و الا خمس ندارد.

مورد سوم: وجوب خمس در غنم بعد از اخراج صفایا؛ «و بعد استثناء صفایا الغنیمه کالجاریه الورقه و المركب الفاره و السیف القاطع و الدرع فإنها للإمام(ع)» (۱) خمس در غنائم واجب است ولی ابتدا باید صفایا و برگزیده ها که مختص امام است را جدا کنند مثلا شمشیر برنده ای است یا اسب راهواری هست یا جاریه زیبایی هست یا زره نفیسی هست اینها جزء صفایا است و اختصاص به امام و پیامبر دارد و اگر آنها برداشتند مقدم بر خمس است.

در مستند العروه می فرماید حکم متسالم علیه بین اصحاب است علاوه بر این «تشهد به جمله من النصوص» که یکی از نصوص همین روایت ابی بصیر بود.

دلیل آن هم روایاتی است که می گوید صفو مختص به امام است و قبل از اینکه غنائم تقسیم شود صفو را بر می دارند و خارج از خمس است و بقیه خمس دارد.

۱- موثقه ابی بصیر است «و یاسناده عن مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هَلَالٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ صِفْوِ الْمَالِ قَالَ الْإِمَامُ [۶] يَا أَحْمَدُ الْجَارِيَةَ الرَّوْقَةَ وَالْمَرْكَبَ الْفَارَةَ وَالسَّيْفَ الْقَاطِعَ وَالدَّرْعَ قَبْلَ أَنْ تُقَسَّمَ الْغَنِيمَةُ فَهَذَا صِفْوُ الْمَالِ.» (۲)

ص: ۱۶۴

۱- عروه الوثقی، سید یزدی، ج ۴، ۲۳۱، اعلامی.

۲- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۹، ص ۵۲۹، ابواب الانفال، باب ۱، ح ۱۵، ط آل البیت.

از امام سوال کردم که برگزیده اموال چیست؟ امام فرمود کنیزی است زیبا یا اسبی است راهرو یا شمشیر برنده یا زره زیبا

۲- صحیحہ ربعی «وَعَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ حَمَادِ بْنِ عِيسَى عَنْ رَبِيعِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْجَارُودِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) إِذَا أَتَاهُ الْمَغْنَمُ أَخَذَ صِفْوَهُ وَكَانَ ذَلِكَ لَهُ ثُمَّ يَقْسِمُ مَا بَقِيَ خُمْسَهُ أَحْمَاسٍ وَيَأْخُذُ خُمْسَهُ ثُمَّ يَقْسِمُ أَرْبَعَهُ أَحْمَاسٍ بَيْنَ النَّاسِ الَّذِينَ قَاتَلُوا عَلَيْهِ ثُمَّ قَسَمَ الْخُمْسَ الَّذِي أَخَذَهُ خُمْسَهُ أَحْمَاسٍ يَأْخُذُ خُمْسَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ لِنَفْسِهِ ثُمَّ يَقْسِمُ الْأَرْبَعَةَ أَحْمَاسٍ بَيْنَ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ أَبْنَاءِ السَّبِيلِ يُعْطَى كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ حَقًّا وَ كَذَلِكَ الْإِمَامُ أَخَذَ كَمَا أَخَذَ الرَّسُولُ (ص)» (۱)

روش پیامبر در جنگ ها این بود که وقتی غنائم را نزد آن حضرت می آوردند صفو خودش را برمی داشت و این مختص پیامبر بود.

و مورد چهارم: وجوب خمس در غنائم بعد از اخراج قطاع ملوک؛ مثل همین مورد سوم است که می فرماید «و کذا قطاع الملوک فإنها أيضا له (ع)» (۲) [۱۲] یعنی چیزهایی که ملوک برای خودشان جدا می کردند این هم در اسلام تثبیت شد و تعبیر به خالصه الملوک هم شده است.

دلیل مسأله: داود بن فرقد «و بِإِسْنَادِهِ عَنْ سَعِيدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ سَعِيدِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرْقَدٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَطَائِعُ الْمُلُوكِ كُلُّهَا لِلْإِمَامِ وَ لَيْسَ لِلنَّاسِ فِيهَا شَيْءٌ.» (۳)

ص: ۱۶۵

۱- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۹، ص ۵۱۰، ابواب قسمه الخمس، باب ۱، ح ۳، ط آل البيت.

۲- عروه الوثقی، سید یزدی، ج ۲، ص ۲۳۱، اعلمی.

۳- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۹، ص ۵۲۶، ابواب قسمه الخمس، باب ۱، ح ۶، ط آل البيت.

آنچه را پادشاهان و ملوک از غنائم برای خودشان جدا می کردند که همان نفائس است اینها برای امام است و بقیه مقاتلین در آن حقی ندارند.

اگر گفتیم قطایع همان نفایس است که پادشاه قَطَعَهُ لِنَفْسِهِ. پس فرقی نمی کند همان صفو است و همان برگزیده های اموال و نفایس اموال است که برای امام است هر چند در روایات هم قطایع الملوک و هم صفو الامام و هم صفو الملوک آمده است ولی ظاهراً یکی است.

ان قلت: آیت اله مکارم در بحث خمس مطلب خوبی دارند و می فرمایند اگر ملوک چنین کاری می کردند پیامبر هم همین کار را بکند و امام هم همین کار را بکند در حالی که چشم همه مقاتلین دنبال آن اموال است بعد بیاییم بگوییم برای امام است و کسی حق ندارد بردارد اگر ملوک این کار را می کردند آیا مصلحت هست که در اسلام هم اینگونه باشد و پیامبر و امام اینکار را بکند.

قلت: ایشان می فرمایند درست است که آنها برای طمع و تجبر و اعمال قدرتشان این کار را می کردند اما در اسلام که این کار تثبیت شد برای حکمت دیگری بوده و شاهد آن هم این است که «لم یسمع من احد لشخصه اصلاً» شنیده نشد که در جنگ های پیش آمده پیامبر چیزی را برای خودش از این برگزیده ها بردارد حتی در جنگ خیبر که غنائم با ارزشی بدست آمد پیامبر اینکار را نکرد ولی این حکم در اسلام امضا شد لذا می گوییم شاید وجه آن این باشد که این صفو مال مورد توجه است بین مقاتلین و ممکن است مورد اختلاف واقع شود و اگر به یک نفر به عنوان مقاتل داده می شد ممکن است دیگران متعرض شوند لذا برای قطع منشاء اختلاف فرمود برای امام است و برای حل یک معضلی بود که این حکم تثبیت شد. و بعد پیامبر هم خودش استفاده نمی کرد و در موارد مصلحت مصرف می کرد.

که نکته خوبی است که این شبهه به ذهن نیاید.

نکته: حکم سَلْب: مرحوم سید یزدی در آخر بحث غنائم آورده است «السلب من الغنیمه فیجب إخراج خمسہ علی السالب» (۱)

در سیره ابن هشام می فرماید در قضیه حنین می گوید قال رسول الله هر کسی که کسی را کشت «من قتل قتیلا فله سلبه» یعنی لباس و اسلحه و شمشیر او مختص اوست یعنی چیزهایی که همراه اوست حتی بعضی گفتند اسب او هم برای قاتل است

در جنگ حنین نقل می کنند که طلحه نامی بیست نفر را به تنهایی کشت و تمام غنائم را برای خودش برداشت و عامه هم بر اساس این روایت فتوی می دهند.

ولی این روایت از طریق شیعه مورد تایید نیست بنابراین معروف بین فقها این است که سَلْب اختصاص به قاتل ندارد و این هم جزء غنائم است و باید خمس آن داده شود مگر اینکه بگوییم در آن جنگ بعنوان حکم حکومتی بوده نه بعنوان حکم شرعی مثلا برای تشویق رزمندگان این حکم را فرموده باشد و این مثل جعاعل است که امام می توانست بگوید برای شخص خاصی باشد و در جنگ خاصی هم بفرماید هر کسی کسی را کشت اموال آن شخص برای خودش باشد.

دلیل مسئله: مرحوم سید روایتی را به عنوان دلیل حکم نقل می کند و بحثی ندارد.

بنابراین روایتی که عامه نقل می کنند از طریق شیعه مورد عمل نیست و به آن عمل نمی کنند.

ص: ۱۶۷

Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الخمس (احکام باقیمانده از خمس غنائم)

نکته اخلاقی: انشاءالله عزاداری های همه شما عزیزان با مزد و پاداش مضاعف مورد قبول قرار بگیرد و همه آنهايي که به قصد خالص مجلس پيا می کنند انشاءاله جزء کسانی باشیم که مورد شفاعت آن حضرت قرار بگیریم. بحمداله امسال عزادارای ها رونق بیشتری داشت مخصوصا اغلب حاضرین جوانان بودند. در خود قم که چند جلسه رفتم جلسات چند هزار نفری که نوعا جوانان بودند و در تلویزیون نشان می داد نیز در همه شهرها یک نشاط و شور و شوق بالایی داشت و این همه علیرغم خواست دشمنان به کوری چشمشان است که نمی توانند ببینند و گاهی حمله می کنند برای نمونه در عربستان که حمله کردند و هشت نفر را شهید کردند و تعدادی زخمی شدند؛ اما دیدیم حتی غیر مسلمانان هم جلساتی داشتند از هند بودایی ها دسته سینه زنی راه انداخته بودند. در سابق یک سفری که روز عاشورا به اندونزی رفته بودم حدود ۲۰۰ میلیون مسلمان هستند که اغلب سنی هستند ولی آنها هم جلسه داشتند که همه ساله می گفتند هست و از اول صبح شروع می کنند تا شب به مقتل خوانی و گروه گروه می آیند و می روند و ما می خواستیم شرکت کنیم منتهی سفیر ما در اندونزی می گفت بروید چون اگر شما به عنوان روحانی شیعه وارد مجلس شوید مجلس نظم خودش را از دست می دهد و وهابی ها هم هستند فکر می کنند که شما عمدا رفتید و ممکن است مشکلاتی ایجاد کنند. ولی بعد هم پشیمان شدیم البته آن سفیر هم از جهت هجوم مردم علاقمند خیلی بی راه نمی گفت چون در یک سفری که به سریلانکا رفته بودیم بعد از نماز جمعه به جهت علاقه ملاقات با یک روحانی شیعه هجوم آوردند به طوری که عبايم افتاد؛ سرشان را می آوردند جلو که دست روی سر ما بکشید یا بچه هایشان را می آوردند که برای تیمم و تبرک دست بر سر آنها بکشید یا آب می آوردند که دعایی به آن بخوانید و مریض داریم بخورد شفا پیدا کند.

ص: ۱۶۸

حضرت امام حسین(ع) که با قیامش به سوی عراق حرکت کرد فرمود هدف از این سفر اعلاء کلمهالله می باشد و واقعا هم همین شد و گرچه آن همه شهادت ها و اسارت ها پیش آمد اما به هدف رسید. خداوند انشاءاله این عزاداری ها را از همه قبول کند و دشمنانی که علیه این عزاداری ها و حرکت ها اقداماتی می کنند به خودشان مشغول کند در دنیا و در آخرت هم عذابشان را زیاد کند. باید تذکر دهم که همان یزیدیان و شمرهای آن زمان الان هم هستند فقط با قیافه های دیگر ظاهر شدند خداوند انشاءاله با همان ها محشورشان کند.

بحث فقهی: خمس معدن:

امام در تحریر می فرماید «الثانی المعدن، و المرجع فيه العرف، و منه الذهب و الفضة و الرصاص و الحديد و الصفر و الزئبق و أنواع الأحجار الکریمه و القیر و النفط و الکبریت و السبخ و الکحل و الزرنيخ و الملح و الفحم الحجري، بل و الجص و المغره و طين الغسل و الأرمني علی الأحوط»، (۱)



از چیزهایی که متعلق خمس است اول غنائم بود که بطور مبسوط بحث کردیم و دوم معدن است و مرجع در آن عرف است و معدن های طلا-الذهب، نقره(الفضه)، سرب(رصاص)، آهن(حديد)، برنز(صفر)، جیوه(زئبق)، سنگ های قیمتی(احجار کریمه)، قیر(القیر)، نفت(النفط)، کبریت(الكبریت) و شوره زاری که نمک می دهد(السیخ)، سنگ هایی که سرمه می دهد(الکحل)، و داروی حمام(زرنیخ)، نمک(الملح) و زغال سنگ(الفهم الحجری) که اینها مورد اتفاق است. و تعدادی الاحوط معدن است و گچ(الجص)، گل سرخ(المغره)، گل سرشوی(تین الغسل) و گل ارمنی(تین الارمنی) علی الاحوط جزء معادن است و خمس دارد.

ص: ۱۶۹

---

۱- تحریر الوسیله، امام خمینی، ج ۱، ص ۳۵۳، دارالکتب العلمیه.

در اینجا فروعی ذکر شده که هر کدام را بحث می‌کنیم.

فروع اول: معنای معدن

الف) معنای لغوی: ما هو معنى المعدن؟ معدن به کسر دال است معدن مثل مجلس از ماده عَدَنَ يَعِدُنُ عَدْنَا و اسم مکان معدن می‌شود صحاح (۱) می‌فرماید «عَدْنَتْ [۳]البلد: تَوَطَّنَتْه. و عَدْنَتْ الْإِبِلَ بِمَكَانٍ كَذَا: لَزِمَتْهُ فَلَمْ تَبْرَح. و منه: جَنَّاتٍ عَدْنٍ أَى جَنَّاتٍ إِقَامَه. لِأَنَّ النَّاسَ يُقِيمُونَ فِيهِ الصَّيْفَ وَ الشَّتَاء. و مَرَكُزُ كُلِّ شَىْءٍ: مَعْدِنُهُ.» عدنت البلد ای توطنته یعنی در بلد ماندم و مراد ماندن دائمی است یا عدنت الابل بمکان کذا فلم تبرح منه یعنی لزمته یعنی شتر در مکانی خوابید و از آن بیرون نیامد یا قرآن می‌فرماید جنات عدن یعنی باغات خلود که دائما در آنجا می‌مانند.

و چون اینجا هم معدن یک چیز همیشگی است از این جهت معدن می‌گویند

در قاموس می‌فرماید «و الْمَعْدِنُ، كَمَجْلِسٍ: مَبْتُ الْجَوَاهِرِ مِنْ ذَهَبٍ وَ نَحْوِهِ، لِإِقَامِهِ أَهْلِهِ فِيهِ دَائِمًا، أَوْ لِإِثْبَاتِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِيَّاهُ فِيهِ، وَ مَكَانٌ كُلُّ شَىْءٍ فِيهِ أَصْلُهُ. وَ كَمِثْرٍ: الصَّاقُورُ.»

جایی که اشیاء قیمتی در آنجا روئیده می‌شود چون چیزهایی که در آن است دائمی است یا اینکه این طلا را خداوند در اینجا قرار داده و تکوین پیدا کرده است و می‌ماند و معمولا چون از زمانی که روئیده شود تا کامل شود طولانی است از این جهت معدن می‌گویند.

در نهاییه ابن اثیر می‌گوید «الْمَعَادِنُ: الْمَوَاضِعُ الَّتِي تَسْتَخْرَجُ مِنْهَا جَوَاهِرُ الْأَرْضِ كَالذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ النَّحَاسِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ، وَ أَحَدُهَا مَعْدِنٌ. وَ الْعَدْنُ: الْإِقَامَةُ. وَ الْمَعْدِنُ: مَرَكُزُ كُلِّ شَىْءٍ.» (۲) یعنی ماندن و دائمی بودن و مرکز هر چیزی را عدن می‌گویند.

ص: ۱۷۰

۱- الصحاح، اسماعیل بن حماد جوهری، ج ۶، ص ۲۱۶۲، دارالعلم بیروت.

۲- النهاییه، ابن اثیر، ج ۳، ص ۱۹۲، اسماعیلیان.

معدن به جاهایی می گویند که اشیاء قیمتی از آن استخراج می شود.

به هر حال آنچه از کلمات لغویین استفاده می شود این است که معدن مکانی را می گویند که این اشیاء قیمتی بوجود می آید و اسم معدن اسم مکان است.

ب) معنای اصطلاحی: بزرگان فقهاء مایستخرج را معدن می گویند نه مکان را یعنی اسم است برای حال نه محل زیرا خمس به طلا و نقره تعلق می گیرد نه به خود معدن پس بین لغویین و فقهاء فرق است.

شهید در مسالک در شرح کلام محقق می فرماید «قوله: «المعادن» جمع معدن بکسر الدال و هو هنا کل ما استخراج من الأرض مما كان منها بحيث يشمل على خصوصيه يعظم الانتفاع بها، و منها الملح و الجص و طين الغسل و حجاره الرحي و المغره و اشتقاقها من عدن بالمكان إذا أقام به لإقامتها في الأرض، و منه جنات عدن.» (۱)

معادن جمع معدن است و معدن هر چیزی است از ارض استخراج می شود که موادی که تولید شده خصوصیتی دارد که انتفاع به آن عظیم است و قیمت بالایی دارد مانند نمک و گچ و گل شستشو و سنگ آسیاب و گل قرمزی که با آن رنگ می کردند.

مرحوم علامه در تذکره می فرماید «الثانی: المعادن، و هی: کل ما خرج من الأرض ممّا یخلق فیها من غیرها ممّا له قیمه، سواء كان منطبعاً بانفراده كالرصاص و الصّیفر و النحاس و الحديد، أو مع غیره كالزئبق، أو لم یکن منطبعاً كالباقوت و الفیروزج و البلخش و العقیق و البّور و السبج و الكحل و الزاج و الزرنیخ و المغره و الملح، أو كان مائعا كالقیر و النفط و الكبریت، عند علمائنا أجمع» (۲)

ص: ۱۷۱

۱- مسالک الافهام، شهید ثانی، ج ۱، ص ۴۵۸، معارف اسلامی.

۲- تذکره، علامه حلی، ج ۵، ص ۴۱۰، ط آل البیت.

معدن هر آنچه که در زمین خلق شده و از زمین استخراج می شود و قیمتی است خواه بخودی خود قابل انتفاع است مثل گچ و مس و سرب و آهن یا قابل انتفاع نیست مثل یاقوت و فیروزه و عقیق و بلور و امثال اینها

وجه اختلاف لغت و اصطلاح در معنای معدن:

پس اختلاف بین لغویین و فقهاء شد گرچه قول لغویین متعارف است لعل اختلاف فقهاء به اعتبار این است که فقهاء می خواهند موضوع حکم را درست کنند که یکی از موارد تعلق خمس معدن است که خمس به ما یستخرج تعلق می گیرد یعنی اسم محل را روی حال گذاشتند از باب تسمیه حال به اسم محل نه اینکه کلمات لغویین غلط باشد پس بنابراین اشکالی ندارد که بعض موارد اختلافی هم وجود داشته باشد که بعد می رسیم اما الان روی اسم معدن صحبت می کنیم و می گوئیم در واقع معدن ارض مقید است.

### کتاب الخمس (معنای معدن و دلیل وجوب خمس در معدن) ۹۳/۰۸/۱۹

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الخمس (معنای معدن و دلیل وجوب خمس در معدن)

گفتیم بحث معدن فروعی دارد.

فرع اول: در مورد معنای معدن بود و گفتیم اختلاف بین لغویین و فقهاء وجود دارد لغویین - به اعتبار لفظ - مراد را اسم مکان و به معنای محلی که در آن اشیاء گرانبها استخراج می شود می دانند. فقهاء به اعتبار اینکه می خواهند موضوع حکم خمس را بیان کنند به ما یستخرج من المكان معنی می کنند. منتهی یک مجاز مرتکب می شوند و می گویند تسمیه حال به نام محل شده است.

ص: ۱۷۲

فرع دوم: دلیل وجوب خمس در معدن: بحث امروز استدلال برای وجوب خمس در معدن می باشد.

۱- اجماع: مرحوم صاحب جواهر می فرماید: «الثانی من السبعة الواجب فیها الخمس المعادن إجماعاً محصلاً و منقولاً صریحاً فی الخلاف (۱) [۱] و السرائر (۲) و المنتهی (۳) و التذکره (۴) و المدارک (۵) و غیرها (۶) (۷)، و ظاهراً فی کنز العرفان (۸) و عن مجمع البحرین (۹) و البیان، بل فی ظاهر الغنیة (۱۰) نفی الخلاف بین المسلمین عن معدن الذهب و الفضة،» (۱۱)

ملاحظه می فرمائید اجماعی بودن بین امامیه مسلم است. کلام برخی از فقهاء صریح در اجماعی بودن است و از ظاهر برخی دیگر اجماع بودن بدست می آید و در مورد عامه هم از ظاهر عبارت ابن زهره در غنیه بدست می آید همه علمای مسلمان در غیر مورد طلا و نقره بلاخلاف معدن را واجب می دانند چون عامه اخراج خمس معدن را بطور مطلق واجب نمی دانند مثل ابوحنیفه که فقط اخراج یک پنجم معدن طلا و نقره را واجب می داند آنهم از باب زکات نه خمس.

- ۱- خلاف، شیخ طوسی، ج ۲، ص ۱۱۷، جامعه مدرسین.
- ۲- سرائر، ابن ادريس حلی، ج ۱، ص ۴۸۵، جامعه مدرسین.
- ۳- منتهی المطلب، علامه حلی، ج ۸، ص ۵۱۴، مجمع البحوث الاسلامیه مشهد.
- ۴- تذکره الفقهاء، علامه حلی، ج ۵، ص ۴۱۰، آل البيت.
- ۵- مدارک الاحکام، سید محمد عاملی، ج ۵، ص ۳۶۲، آل البيت.
- ۶- انتصار، سید مرتضی، ص ۲۲۵، جامعه مدرسین.
- ۷- کشف الرموز، فاضل آبی، ج ۱، ص ۲۶۸، جامعه مدرسین.
- ۸- کنز العرفان، مقداد بن عبدالله سیوری، ج ۱، ص ۲۳۲، مرتضوی قم.
- ۹- مجمع البحرین، فخرالدین طریحی، ج ۶، ص ۱۲۹، مرتضوی قم.
- ۱۰- غنیة التزوع، ابن زهره حلی، ص ۱۲۹، موسسه امام صادق (ع).
- ۱۱- جواهر الکلام، شیخ محمد حسن نجفی جواهری، ج ۱۶، ص ۱۳، دارالکتب الاسلامیه طهران.

پس دلیل اول اجماع و اتفاق بین علما است.

مرحوم فاضل نراقی در مستند می فرماید «و وجوب الخمس فيها إجماعی، و الأصل المتقدم يثبت، و النصوص به مع ذلك مستفیضة» (۱) [۱۳] وجوب خمس در معادن اجماعی است و نصوص بطور مستفیضة از صحیح و معتبر و غیر معتبر زیاد داریم.

۲- روایات: روایات داله بر وجود خمس در معدن چند طائفه است.

طایفه اول: روایات داله بر وجوب خمس در مطلق معادن: یعنی در آن روایات مصادیق را ذکر نمی کند و می گوید کما یسمى بالمعدن خمس دارد و برای تعیین مصداق احاله به عرف می شود الف: «مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ فِي الْخِصَالِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) يَقُولُ فِيمَا يُخْرَجُ مِنَ الْمَعَادِنِ وَ الْبَحْرِ وَ الْغَنِيمَةِ وَ الْحَلَالِ الْمُخْتَلِطِ بِالْحَرَامِ إِذَا لَمْ يُعْرَفْ صَاحِبُهُ وَ الْكُنُوزِ الْخُمْسُ.» (۲) [۱۵]

در یک یک اینها خمس است که یکی معادن است ملاحظه می فرمائید نفرموده چه معدنی بلکه فقط به همراه حکم غنیمت و غوص بطور اطلاق گفته است هر چه که از معدن خارج شود خمس دارد.

ب: «وَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ زِيَادٍ بْنِ جَعْفَرِ الْهَمْدَانِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: الْخُمْسُ عَلَى خَمْسَةِ أَشْيَاءَ عَلَى الْكُنُوزِ وَ الْمَعَادِنِ وَ الْغُوصِ وَ الْغَنِيمَةِ وَ نَسِيَ ابْنُ أَبِي عُمَيْرٍ الْخَامِسَ.» (۳) [۱۶]

ص: ۱۷۴

۱- مستند الشیعه، محقق نراقی، ج ۱۰، ص ۱۷، آل البيت.

۲- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج ۹، ص ۴۹۴، کتاب الخمس، ابواب ما يجب فيه الخمس، باب ۳، ح ۶، آل البيت.

۳- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج ۹، ص ۴۹۴، کتاب الخمس، ابواب ما يجب فيه الخمس، باب ۳، ح ۷، آل البيت.

ابن ابی عمیر از تعداد زیادی روایت می کند باز بنحو مطلق می فرماید در معدن خمس است و مصادیق و اقسام معدن را بیان نمی کند.

ج: « مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنِ الْعَبِيدِ الصَّالِحِ (ع) قَالَ: الْخُمْسُ مِنْ خَمْسَةِ أَشْيَاءَ مِنَ الْغَنَائِمِ وَالْغَوْصِ وَ مِنَ الْكُنُوزِ وَ مِنَ الْمَعَادِنِ وَ الْمَلَاَحَةِ [١٧] الْحَدِيثُ. » [١] [١٨]

در این روایت هم با نقل از حضرت موسی بن جعفر (ع) معادن را بطور مطلق ذکر کرده است.

د: « وَ يَأْسِينَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنَا بَعْضُ أَصْحَابِنَا رَفَعَ الْحَدِيثَ قَالَ: الْخُمْسُ مِنْ خَمْسَةِ أَشْيَاءَ مِنَ الْكُنُوزِ وَ الْمَعَادِنِ وَ الْغَوْصِ وَ الْمَغْتَمِ الَّذِي يُقَاتَلُ عَلَيْهِ وَ لَمْ يَحْفَظِ الْخَامِسَ الْحَدِيثُ. » [٢] [١٩]

گرچه این روایت مرفوعه است اما به عنوان موید قابل استفاده است و ملاحظه می فرمائید اینجا هم وجوب خمس معدن را بطور مطلق ذکر می کند.

ه: « عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ الْمُزَنِّيُّ فِي رِسَالَةِ الْمُحْكَمِ وَ الْمُتَشَابِهِ نَقْلًا مِنْ تَفْسِيرِ النُّعْمَانِيِّ بِإِسْنَادِهِ الْآتِي عَنْ عَلِيٍّ (ع) قَالَ: وَ الْخُمْسُ يُخْرَجُ مِنْ أَرْبَعَةٍ وَجُوهٍ مِنَ الْغَنَائِمِ الَّتِي يُصَيِّبُهَا الْمُسْلِمُونَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَ مِنَ الْمَعَادِنِ وَ مِنَ الْكُنُوزِ وَ مِنَ الْغَوْصِ. » [٣] [٢٠]

ص: ١٧٥

- ١- وسائل الشيعه، حر عاملی، ج ٩، ص ٤٨٧، كتاب الخمس، ابواب ما يجب فيه الخمس، باب ٢، ح ٤، آل البيت.
- ٢- وسائل الشيعه، حر عاملی، ج ٩، ص ٤٨٩، كتاب الخمس، ابواب ما يجب فيه الخمس، باب ٢، ح ١١، آل البيت.
- ٣- وسائل الشيعه، حر عاملی، ج ٩، ص ٤٩٠، كتاب الخمس، ابواب ما يجب فيه الخمس، باب ٢، ح ١٢، آل البيت.

حدیث طولانی است که در ذیل آن می فرماید خمس از چهار وجه است از غنائمی که مسلمانان در جنگ با کفار بدست می آورند و از معادن و گنج و غوص اخراج خمس لازم است.

طایفه دوم: روایاتی است که بطور صریح پنج نوع از اقسام معدن را اسم می برد که در این معدنها خمس است.

۱- «مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ عَنْ فَضَالَةَ وَابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ جَمِيلٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ مَعَادِنِ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ الصُّفْرِ [۲۱] وَ الْحَدِيدِ وَ الرَّصَاصِ فَقَالَ عَلَيْهَا الْخُمْسُ جَمِيعًا.» (۱) [۲۳]

از معادن طلا و نقره و برنز و آهن و سرب سوال شد از امام و امام در پاسخ فرمودند در همه این موارد خمس واجب است. ملاحظه می فرمائید که برخی از انواع معادن را نام برده است.

۲- «وَعَنْهُ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَادٍ عَنِ الْحَلَبِيِّ فِي حَدِيثٍ قَال: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) عَنِ الْكَنْزِ كَمْ فِيهِ قَالَ الْخُمْسُ وَ عَنِ الْمَعَادِنِ كَمْ فِيهَا قَالَ الْخُمْسُ وَ عَنِ الرَّصَاصِ وَ الصُّفْرِ وَ الْحَدِيدِ وَ مَا كَانَ بِالْمَعَادِنِ كَمْ فِيهَا قَالَ يُؤْخَذُ مِنْهَا كَمَا يُؤْخَذُ مِنَ الْمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ.» (۲) [۲۴]

حماد از حلبی نقل می کند که از امام صادق (ع) از گنج سوال کردم چه مقدار (از مالیات در آن واجب است) امام فرمود خمس آن را باید بدهید و از معادن هم سوال کردم امام فرمود خمس آن واجب است و از بعض معادن مثل رصاص و صفر و حدید سوال کردم چه مقدار خمس دارد امام فرمود همان مقدار که در معادن ذهب و فضه گفته شده همان مقدار خمس دارد پس در این روایت هم غیر از اینکه معادن را بنحو مطلق می فرماید پنج قسم از معادن را هم نام می برد.

ص: ۱۷۶

۱- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۹، ص ۴۹۱، کتاب الخمس، ابواب ما يجب فيه الخمس، باب ۳، ح ۱، آل البيت.

۲- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۹، ص ۴۹۲، کتاب الخمس، ابواب ما يجب فيه الخمس، باب ۳، ح ۲، آل البيت.



معادن ذهب و فضه معلوم بوده و راویان می دانستند که خمس دارد و چه مقدار خمس دارد لذا بقیه با طلا و نقره مقایسه شده امام فرمود خمس آن همانند طلا و نقره است.

طایفه سوم: بیان وجوب خمس با تعلیل بر معدن بودن: ما يدل على ثبوت الخمس في بعض الموارد معللا بانه من المعدن گفته است چون مثل معدن است خمس دارد.

۱- «وَيَسْتَنَادُهُ عَنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَخْبُوبٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (ع) عَنِ الْمَلْحَةِ فَقَالَ: وَمَا الْمَلْحَةُ فَقَالَ [۲۵] أَرْضٌ سَبِخَتْ مَالِحَةً يَجْتَمِعُ فِيهَا الْمَاءُ فَيَصِيرُ مِلْحًا فَقَالَ هَذَا الْمَعْدِنُ فِيهِ الْخُمْسُ فَقُلْتُ وَ الْكِبْرِيْتُ وَ النَّفْطُ يَخْرُجُ مِنَ الْأَرْضِ قَالَ فَقَالَ هَذَا وَ أَشْبَاهُهُ فِيهِ الْخُمْسُ» (۱) [۲۷]

کیفیت استدلال: صاحب وسائل پس از نقل روایت می فرماید: «رَوَاهُ الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ إِلَّا أَنَّ فِيهِ فَقَالَ مِثْلُ الْمَعْدِنِ فِيهِ الْخُمْسُ.» (۲) [۲۸]

همین روایت را مرحوم صدوق از محمد بن مسلم از امام باقر (ع) نقل می کند که به جای «هذا المعدن» آمده است «هذا مثل المعدن»

صاحب وسائل می فرماید گرچه بعضی می گویند مثل معدن یعنی معدن نیست بلکه حکم معدن را دارد ولی این درست نیست و خلاف ظاهر روایت است و فرقی نمی کند بلکه ملاحه همان معدن است به هر حال راوی می گوید از امام از ملاحه سوال کردم امام فرمود ملاحه چیست راوی می گوید گفتم ملاحه زمین شوره زار است و نمک دارد و در این زمین آب در گودالی جمع می شود و در اثر شور بودن زمین آب تبدیل به نمک می شود امام فرمودند این معدن است و خمس دارد

ص: ۱۷۷

- 
- ۱- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۹، ص ۴۹۳، کتاب الخمس، ابواب ما يجب فيه الخمس، باب ۳، ح ۴، آل البيت.
  - ۲- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۹، ص ۴۹۳، کتاب الخمس، ابواب ما يجب فيه الخمس، باب ۳، ح ۴، آل البيت.

یعنی در هر معدنی خمس است و ملاحظه هم چون معدن است خمس دارد و باز راوی می گوید سوال کردم از زمین نفت و کبریت در می آید امام فرمود اینها و نظائر اینها هم در آن خمس هست.

طایفه چهارم: روایات داله بر وجوب خمس در خصوص ذهب و فضه:

۱- «و بایشیناده عن سَعْدِ عَيْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَضِيرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ [۳۰] عَنْ أَبِي الْحَسَنِ (ع) قَالَ: سَأَلْتُهُ عَمَّا يُخْرَجُ مِنَ الْبَحْرِ مِنَ اللَّؤْلُؤِ وَ الْيَاقُوتِ وَ الزَّبَرْجَدِ وَ عَنْ مَعَادِنِ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ هَلْ فِيهَا زَكَاةٌ فَقَالَ إِذَا بَلَغَ قِيَمَتُهُ دِينَارًا فَفِيهِ الْخُمْسُ.» (۱) [۳۳]

از امام پرسیدم آنچه از دریا استخراج می شود از لؤلؤ و یاقوت و زبرجد و از معادن طلا و نقره آیا در اینها زکات است؟ امام فرمود اگر این مقدار طلا و نقره به حد یک دینار برسد پرداخت خمس آن واجب است. ملاحظه می فرمائید در کنار بیان حکم غوص حکم وجوب اخراج خمس از معدن طلا و نقره نیز صریحا بیان شده است.

پس مجموع روایات باب چهار دسته شد دسته اول: مطلق. دسته دوم: بعض اقسام معدن. دسته سوم: خصوص ذهب و فضه و دسته چهارم: به صورت تعلیل می گوید چون معدن است خمس دارد.

و روایات دیگری نیز وجود دارد و در جمع اختلافی که در این روایات است می گوییم در مطلق معدن خمس واجب است و احاله می شود به عرف.

ص: ۱۷۸

---

۱- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۹، ص ۴۹۳، کتاب الخمس، ابواب ما یجب فیہ الخمس، باب ۳، ح ۵، آل البیت.

لذا امام(ره) در تحریر می فرمایند «الثانی المعدن و المرجع فیہ العرف» (۱) [۳۴]

خلاصه بدست آمده از روایات:

۱- از مجموع روایات و مصادیقی که ذکر شده می بینیم بعضی از انواع معادن هستند که جدای از زمین است و صدق ارض بر آن نمی شود مثلاً طلا که استخراج می شود ولی به آن زمین نمی گویند.

۲- بعضی هست که قابل نرم شدن و تغییر است مثل آهن که صدق ارض هم نمی کند.

۳- و بعضی هم سفت و سخت است مثل یاقوت و زبرجد و فیروزه.

۴- و بعضی مایع است مثل نفت و قیر و کبریت.

۵- و بعضی جامد است مثل انواع سنگها

۶- از روایات استفاده کردیم که معدن آنچیزی است که عرف آن را معدن بنامند.

منتهی امام در بعضی از موارد احتیاط می کند و می فرماید «بل و الجص و المغره و طین الغسل و الأرمنی علی الأحوط»، (۲) [۳۵] و گچ و گلی که برای رنگ استفاده می شده و گلی که برای شستشو و گل ارمنی که برای پادرد و امثال اینها استفاده می شده علی الاحوط جزء معادن است و خمس دارد.

برای اینکه نمی دانیم صدق معدن بر اینها می شود یا نمی شود و عندالعرف شک می شود چون گرچه گل سرشور با گل ارمنی خواصی دارد اما هر خاکی در زمین به نوعی یک خاصیت دارد لذا می گوئیم پس علی الاحوط خمس دارد مرحوم سید در عروه هم اینها را احتیاط می کند که فردا بحث می کنیم انشاءاله.

ص: ۱۷۹

---

۱- تحریرالوسیله، امام خمینی، ج ۱، ص ۳۵۳، دارالکتب العلمیه.

۲- تحریرالوسیله، امام خمینی، ج ۱، ص ۳۵۳، دارالکتب العلمیه.

Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الخمس (دلیل وجوب خمس در معدن)

در بحث دلیل وجوب خمس معدن گفتیم روایاتی است که چهار طائفه است و خواندیم بعضی بنحو اطلاق می فرمود «يجب الخمس فی المعدن» اما چه نوع معدنی را ذکر نداشت و روایات کثیری هم بود و دسته دیگر ذکر خصوص طلا و نقره را داشت و دسته دیگر تا شش قسم معدن را شمردند و دسته دیگر ملاحه را از باب اینکه مثل معدن است بیان کردند.

جمع بین این روایات این شد که از نظر شرعی تشخیص معدن به عرف احاله می شود در خود روایات معنایی برای معدن نکردند که بگویند شرعا مراد از معدن چیست وقتی حکمی در اسلام به موضوعی داده بشود و موضوع مشخص نشود معلوم می شود که احاله به عرف شده است و حقیقت شرعی ای برایش ثابت نشده پس میزان تشخیص عرف است امام هم می فرمایند «الثانی المعدن، و المرجع فيه العرف»،<sup>[۱]</sup> [۱] اعم از اینکه جزء اعضاء و اجزاء زمین باشد یا نباشد مثل طلا و نقره که ارض به آن نمی گویند اما عرف می گوید این معدن است ولی مثل گچ نپخته صدق ارض بر آن می کند و حتی می توان روی آن تیمم کرد و نماز خواند. و اگر مایع باشد یا جامد باشد مثل نفت و قیر و کبریت اما در عین حال که مایع است معدن گفته می شود و یا اینکه مستور باشد مثل طلا و نقره یا مستور نباشد مثل نمک یا گل ارمنی و گل قرمز

ص: ۱۸۰

۱- تحریر الوسیله، امام خمینی، ج ۱، ص ۳۵۳، دارالکتب العلمیه.

علی ای حال در تمام اقسام اینها آنچه را که عرف معدن می داند تابع نظر عرف هستیم و هرچه را که عرف معدن دانست خمس در آن واجب است.

مرحوم آقای خوئی مخالفت با مشهور می کند و می فرماید نگوئید احاله به عرف می شود بلکه مورد داریم که امام معدن را معنی کرده است پس معنای تعبدی برای معدن هم داریم. آقای خوئی به یک روایت هم تمسک می کند «و یَسْتَنَادُهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (ع) عَنِ الْمَلَّاحَةِ فَقَالَ وَ مَا الْمَلَّاحَةُ فَقَالَ [۲] أَرْضٌ سَبَخَتْ مَالِحَةً يَجْتَمِعُ فِيهَا الْمَاءُ فَيَصِيرُ مِلْحًا فَقَالَ هَذَا الْمَعْدَنُ [۴] فِيهِ الْخُمْسُ فَقُلْتُ وَ الْكَبْرِيتُ وَ النَّفْطُ يَخْرُجُ مِنَ الْأَرْضِ قَالَ فَقَالَ هَذَا وَ أَشْبَاهُهُ فِيهِ الْخُمْسُ»<sup>[۱]</sup> [۵]

راوی می گوید از امام باقر(ع) در مورد ملاحه سوال کردم امام فرمود ملاحه چیست راوی می گوید گفتیم ملاحه زمین شوره زار است و نمک دارد و در این زمین آب در گودالی جمع می شود و در اثر شور بودن زمین آب تبدیل به نمک می شود امام فرمودند این معدن است و خمس دارد.

کیفیت استدلال: مرحوم آقای خوئی به جمله «هذا المعدن» که ما دیروز گفتیم به نظر صاحب وسائل بین نقل «هذا المعدن» و

نقل «هذا مثل المعدن» فرقی نیست. اما مرحوم آقای خویی گویا نقل «هذا المعدن» را صحیح می داند و به این نقل تمسک می کند و می فرماید امام فرمود این معدن است و نمک معدن است پس مصداق شرعی داریم پس نگویید مرجع فقط عرف است بلکه در روایات هم معنای معدن وارد شده است و تعبدا و شرعا این مصداق ذکر شده است و می فرمایند «و کیفما کان فالعبره بالصدق العرفی أو التعبد الشرعی»، (۲) [۷] یعنی مرجع هم عرف است و هم تعبد شرعی

ص: ۱۸۱

---

۱- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج ۹، ص ۴۹۳، کتاب الخمس، ابواب ما یجب فیہ الخمس، باب ۳، ح ۴، آل البیت.

۲- کتاب الخمس، سیدابوالقاسم خوئی، ص ۳۸، علمیه.

در جواب می‌گوییم مراد امام این است که عرف و عقلا این مورد را هم معدن می‌دانند و خیلی خلاف ظاهر است که بگوییم مراد امام جعل تعبد شرعی در معنی معدن باشد که بگویید مراد از معدن در شرع این است.

بنابراین همان صدق عرفی ملاک است منتهی یک تعدادی از معدن‌ها را که می‌شمارند اینهایی است که تشخیص داده شده که معدن است و در برخی موارد گویا نظر عرف مشخص نیست لذا در عبارت امام اینگونه بود «و منه الذهب و الفضة و الرصاص و الحديد و للصفیر [۹] و الزئبق و أنواع الأحجار الکریمه و القیر و النفط و الکبریت و السبخ و الکحل و الزرنيخ و الملح و الفحم الحجری»، (۱) و در ادامه می‌فرماید «بل و الجص و المغره و طین الغسل و الأرمني علی الأحوط، و ما شک أنه منه لا یجب فیہ الخمس» (۲) [۱۵]

چهار مورد آخر را علی‌الاحوط می‌فرمایند و اگر موردی را شک کردیم که صدق عرفی معدن می‌شود یا خیر خمس در آن واجب نیست اینکه احتیاط می‌کند به علت این است که بعضی آن را معدن می‌دانند و عرف نظر قطعی در مورد آنها ندارد. اما برخی از فقهاء به هر علت آنها را جزء معدن دانسته‌اند.

مثل مرحوم شهید در مسالک می‌فرماید «المعادن جمع معدن بکسر الدال و هو هنا کل ما استخراج من الأرض مما کان منها بحيث یشمل علی خصوصیه یعظم الانتفاع بها، و منها الملح و الجص و طین الغسل و حجاره الرحي و المغره» (۳) [۱۶]

ص: ۱۸۲

- 
- ۱- تحریر الوسیله، امام خمینی، ج ۱، ص ۳۵۳، دارالکتب العلمیه.
  - ۲- تحریر الوسیله، امام خمینی، ج ۱، ص ۳۵۳، دارالکتب العلمیه.
  - ۳- مسالک الافهام، شهید ثانی، ج ۱، ص ۴۵۸، معارف اسلامی قم.

مرحوم شهید می فرماید آنچه که از زمین استخراج می شود و از خود ارض است بگونه ای که مشتمل بر خصوصیتی است که ارتفاع به آن بالاست را معادن گویند و مثال می زند به نمک، گچ، گل شستشو و سنگهایی که سنگ آسیاب را از آن درست می کردند و گل قرمز که مرحوم شهید اینها را از مصادیق معدن می داند از این جهت امام فرمود احتیاطاً اینها هم معدن هستند و خمس دارند. ملاحظه می فرمائید محور کلام شهید داشتن یک ویژگی خاصی است اما ممکن است گفته شود اگر ویژگی خاصی ملاک باشد هر نوع خاک و هر جزئی از زمین به هر نحو نوعی ویژگی دارد پس باید لازم باشد بگوییم تمام اجزاء زمین خمس دارد.

در ذیل حضرت امام(ره) می فرماید اگر کسی شک دارد و نتوانست صدق معدن را قبول کند خمس واجب نیست.

عین همین تعبیر امام(ره) را مرحوم سید در عروه دارند و می فرمایند «الثانی المعادن من الذهب و الفضة و الرصاص و الصفر و الحديد و الياقوت و الزبرجد و الفيروزج و العقیق و الزیبق و الکبریت و النفط و القیر و السنج و الزجاج و الزرنیخ و الکحل و الملح» (۱) [۱۷]

و مرحوم سید در ادامه می فرمایند «بل و الجص و النوره و طین الغسل و حجر الریح و المغره و هی الطین الأحمر علی الأحوط و إن کان الأقوی عدم الخمس فیها» (۲) [۱۸]

در مقابل صاحب مدارک قائل به توقف است و فتوی نداده است. صاحب مدارک قول شهید را نقل می کند و می فرماید «و قد یحصل التوقف فی مثل المغره و نحوها، للشک فی إطلاق اسم المعدن علیها علی سبیل الحقیقه، و انتفاء ما یدل علی وجوب الخمس فیها علی الخصوص. و جزم الشهیدان [۱۹] (۳) (۴) بأنه یندرج فی المعادن المغره و الجصّ و النوره و طین الغسل و حجاره الریح و فی الكل توقف.» (۵) [۲۲]

ص: ۱۸۳

۱- عروه الوثقی، سید یزدی، ج ۴، ص ۲۳۵، جامعه مدرسین.

۲- عروه الوثقی، سید یزدی، ج ۴، ص ۲۳۵، جامعه مدرسین.

۳- روضه البهیة، شهید ثانی، ج ۲، ص ۶۶، داورى قم.

۴- مسالك الافهام، شهید ثانی، ج ۱، ص ۶۶، معارف اسلامی قم.

۵- مدارک الاحکام، سید محمد عاملی، ج ۵، ص ۳۶۴، آل البیت.

و چنانچه گفتیم بعضی می گویند اگر حرف شهید را ملاک بدانیم خیلی چیزها را باید معدن بدانیم مثل شن یا خاک نسوز یا خاک چسبنده که فرآوری می شود و در همه معدن ها اینگونه است یا زمین هایی که از خاک آن برای تهیه ظروفی استفاده می کنند.

بنابراین مسأله اختلافی است مثل مرحوم شهید بطور جزم می گویند اینها معدن است مرحوم صاحب مدارک می فرماید در همه مواردی که مرحوم شهید ذکر نموده توقف است مرحوم نراقی در مستند (۱) معتقد است که اجمال دارد و معنای معدن هنوز مشخص نیست که این موارد ذکر شده که آیا معدن باشد شک داریم که در این صورت خمس واجب نیست.

و چون اختلافی است امام و مرحوم سید ابتدا احتیاط می کنند و علی الاحوط خمس را واجب می دانند منتهی اگر کسی واقعا شك دارد مثل نراقی که می گوید صدق عنوان معدن غیر معلوم است در اینجا خمس واجب نیست مرحوم سید می فرماید «و إن كان الأقوى عدم الخمس فيها من حيث المعدنيه بل هي داخله في أرباح المكاسب فيعتبر فيها الزيادة عن مثونه السنه» (۲) [۲۴]

از جهت اینکه بگوییم معدن است و خمس دارد مورد شك است بلکه از جهت زیاده از موونه سال خمس دارد.

و در ذیل مرحوم سید می فرماید «و المدار علی صدق كونه معدنا عرفا و إذا شك في الصدق لم يلحقه حكمها» (۳) [۲۵]

میزان و مدار صدق عرفی معدن است و در مقام شك حکم وجوب خمس جاری نیست.

ص: ۱۸۴

---

۱- مستندالشیعه، محقق نراقی، ج ۱۰، ص ۱۹، آل البیت.

۲- عروهاالوثقی، سیدیزدی، ج ۴، ص ۲۳۶، جامعه مدرسین.

۳- عروهاالوثقی، سیدیزدی، ج ۴، ص ۲۳۶، جامعه مدرسین.



پس مرحوم سید و مرحوم امام و دیگران می فرمایند مدار صدق عرفی است و در مورد کلام مرحوم آقای خویی هم که تعبد شرعی را مطرح کرده است می گوئیم ملاک شرعی نداریم و صدق عرفی باید بکند و چنانچه گفتیم مرحوم امام احتیاط می کند و می فرماید «و ما شك أنه منه لا يجب فيه الخمس من هذه الجهة، و يعتبر فيه بعد إخراج مئونه الإخراج» (۱) [۲۶] و در مقام شك از جهت معدن بودن خمس واجب نیست زیرا موضوع محقق نیست و جای اصاله البرائه است و نحوه اجرای اصاله البرائه انشاءاله برای فردا.

## سبک زندگی اسلامی؛ کتاب الخمس (مصادیق معدن) ۹۳/۰۸/۲۱

Your browser does not support the audio tag

موضوع: بحث اخلاقی: سبک زندگی اسلامی؛ کتاب الخمس (مصادیق معدن)

بحث اخلاقی:

سبک زندگی اسلامی و معاشرت مردم با یکدیگر:

در بحث سبک زندگی بر اساس آنچه که از روایات استفاده می شود و اخلاق و آدابی که اسلام معرفی می کند از خانواده شروع کردیم روابط فرزندان و پدر و مادر و زن و شوهر را مطرح کردیم و بعد به خویشان رسیدیم و صله رحم را مطرح کردیم و روایاتی که در این باب بود خواندیم و بعد نسبت به برادری و اخوت بین افراد بحث کردیم و اموری مطرح شد امر اول: بحث سلام بود و گفتیم در هر برخوردی وظیفه انسان ها سلام است و در ابتدا سلام مستحب است ولی جواب آن واجب است و در مورد ثواب فراوان سلام کردن روایاتی خواندیم و اینکه پاداش سلام کننده از جواب دهنده بیشتر است و اگر کسی وارد شد و سلام نکرد هر حرفی زد حق دارید جواب او را ندهید و گفتیم اول سلام دوم کلام. امر دوم: بحث مصافحه بود که پاداش عجیب و غریبی داشت و گفتیم مادامیکه دستشان در یکدیگر است دست خداوند هم هست و گناهانشان می ریزد مثل روزی که باد شدید بوزد و برگ درختان در پاییز بریزد.

ص: ۱۸۵

۱- تحریر الوسیله، امام خمینی، ج ۱، ص ۳۵۳، دارالکتب الاسلامیه.

روایات فراوانی داشتیم که خواننده شد در یک روایت داشتیم «الْحَسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ بَكْرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَا يَقْدِرُ أَحَدٌ قَدْرَهُ وَكَذَلِكَ لَا يَقْدِرُ قَدْرَ نَبِيِّهِ وَكَذَلِكَ لَا يَقْدِرُ قَدْرَ الْمُؤْمِنِ إِنَّهُ لَيَلْقَى أَخَاهُ فَيَصَافِحُهُ فَيَنْظُرُ اللَّهُ إِلَيْهِمَا وَالدُّنُوبُ تَتَحَاتُّ عَنْ وُجُوهِهِمَا حَتَّى يَفْتَرِقَا كَمَا تَتَحَاتُّ الرِّيحُ الشَّدِيدَةُ الْوَرَقَ عَنِ الشَّجَرِ.» (۱) [۱] (۲)

وقتی برادری به برادر دینی اش می رسد و مصافحه می کند خداوند نظر رحمت به آنها می کند و گناهانشان می ریزد تا اینکه از یکدیگر جدا شوند.

امر سوم: معانقه است. بعد از رسیدن دو برادر دینی به یکدیگر معانقه مستحب است.

معنای معانقه: در معنای معانقه گفته اند: «وَالْعِنَاقُ: الْمُعَانَقَةُ. وَ قَدْ عَانَقَهُ، إِذَا جَعَلَ يَدَيْهِ عَلَى عُنُقِهِ وَ ضَمَّهُ إِلَى نَفْسِهِ. وَ تَعَانَقَا وَ اعْتَنَقَا، فَهُوَ عِنِيقُهُ.» (۳) جوهری می گوید عناق به معنای معانقه است موقعی گفته می شود معانقه کرده است که دو دست خود را در گردن طرف مقابل بیندازد و او را به سینه بچسباند سپس جوهری تعانق و اعتناق را مطرح می کند و این نشان می دهد که معانقه طرفینی است یعنی دستشان را به گردن یکدیگر می اندازند و یکدیگر را در آغوش می گیرند که وقتی اینگونه همدیگر را در آغوش بگیرند بالطبع در این صورت علقه شدیدی ایجاد می شود و در حق یکدیگر ظلمی نمی کنند اما متأسفانه این سنت حسنه در عصر حاضر متروک شده است.

ص: ۱۸۶

---

۱- اصول کافی، شیخ کلینی، ج ۲، ص ۱۸۳، دارالکتب الاسلامیه.

۲- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۱۲، کتاب الحج، ص ۲۲۱، باب ۱۲۶، ح ۱۱، آل البیت.

۳- صحاح، اسماعیل بن حماد جوهری، ج ۴، ص ۱۵۳۴، دارالعلم بیروت.

در باب معانقه دو روایت نقل شده:

۱- «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيْعٍ عَنْ صَالِحِ بْنِ عُقْبَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ الْجُعْفِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ وَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَا أَيُّمَا مُؤْمِنٍ خَرَجَ إِلَى أَخِيهِ يَزُورُهُ عَارِفًا بِحَقِّهِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ خُطْوَةٍ حَسَنَةً» (۱) [۲] [۶] (۳)

عبداله بن محمد جعفی از حضرت امام محمدباقر(ع) و حضرت امام صادق(ع) نقل کرده است که فرمودند هر برادر دینی که به سوی برادر دینی اش می رود و قصد زیارت او را دارد و به دیدن او می رود در حالیکه می شناسد او یک انسان مومن و قابل احترام است هر قدمی که بر می دارد حسنه ای برایش نوشته می شود.

«و مَحِيَّتٌ عَنْهُ سَيِّئَةٌ» (۴) [۵] [۹] (۶)

و یک گناه از نامه عملش محو می شود.

«و رُفِعَتْ لَهُ دَرَجَةٌ» (۷) [۸] [۱۲] (۹)

و یک درجه به مقامش اضافه می گردد.

«وَ إِذَا طَرَقَ الْبَابَ فُتِحَتْ لَهُ أَبْوَابُ السَّمَاءِ» (۱۰) [۱۱] [۱۵] (۱۲)

ص: ۱۸۷

- 
- ۱- اصول کافی، شیخ کلینی، ج ۲، ص ۱۸۴، دارالکتب الاسلامیه.
  - ۲- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۱۲، ص ۲۳۱، کتاب الحج، باب ۱۳۱، ح ۱، آل البیت.
  - ۳- مرآةالعقول، علامه مجلسی، ج ۹، ص ۷۵، دارالکتب الاسلامیه.
  - ۴- اصول کافی، شیخ کلینی، ج ۲، ص ۱۸۴، دارالکتب الاسلامیه.
  - ۵- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۱۲، ص ۲۳۱، کتاب الحج، باب ۱۳۱، ح ۱، آل البیت.
  - ۶- مرآةالعقول، علامه مجلسی، ج ۹، ص ۷۵، دارالکتب الاسلامیه.
  - ۷- اصول کافی، شیخ کلینی، ج ۲، ص ۱۸۴، دارالکتب الاسلامیه.
  - ۸- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۱۲، ص ۲۳۱، کتاب الحج، باب ۱۳۱، ح ۱، آل البیت.
  - ۹- مرآةالعقول، علامه مجلسی، ج ۹، ص ۷۵، دارالکتب الاسلامیه.
  - ۱۰- اصول کافی، شیخ کلینی، ج ۲، ص ۱۸۴، دارالکتب الاسلامیه.
  - ۱۱- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۱۲، ص ۲۳۱، کتاب الحج، باب ۱۳۱، ح ۱، آل البیت.
  - ۱۲- مرآةالعقول، علامه مجلسی، ج ۹، ص ۷۵، دارالکتب الاسلامیه.

و وقتی رسید درب منزل و دق الباب کرد و درب باز شد درهای آسمان به رویش باز می شود یعنی رحمت الهی نازل می شود و دعایش مستجاب می شود.

«فَإِذَا التَّقِيَا وَ تَصَافَحَا وَ تَعَانَقَا أَقْبَلَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا بِوَجْهِهِ ثُمَّ بَاهَىٰ بِهِمَا الْمَلَائِكَةَ فَيَقُولُ انظُرُوا إِلَيَّ عَيْدِي تَزَاوَرَا وَ تَحَابَّأَا فِي حَقِّ عَلَيَّ أَلَّا أُعَذِّبَهُمَا بِالنَّارِ بَعْدَ هَذَا الْمُؤَقِفِ» (۱) (۲) [۱۸] (۳)

و وقتی رسید به برادر دینی و مصافحه کردند و معانقه کردند خداوند -بِوَجْهِهِ- به او اقبال می کند به آنها یعنی مورد توجه و عنایت مستقیم خداوند قرار می گیرند و خداوند به ملائکه مباحثات می کند و می فرماید به عنوان افتخار به این دو بنده من نگاه کنید به دیدار هم رفتند و به یکدیگر برای خدا دوستی ابراز می کنند و هیچ غرضی غیر از خداوند ندارند و می فرماید حق است و سزاوار است بر من که اینها را عذاب نکنم و از آتش نجات بدهم.

«فَإِذَا انصَيَّرَفَ شَيْعَةُ الْمَلَائِكَةُ عَدَدَ نَفْسِهِ وَ خُطَاهُ وَ كَلَامِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ بَلَاءِ الدُّنْيَا وَ بَوَائِقِ الْآخِرَةِ إِلَىٰ مِثْلِ تِلْكَ اللَّيْلَةِ مِنْ قَابِلٍ» (۴) (۵) [۲۱] (۶)

و زمانی که برمی گردد ملائکه او را مشایعت می کنند به عدد نفس هایی که در این مدت کشیده و قدم هایی که برداشته و مقداری که حرف زدند و مثل محافظ همراهشان هستند و حفظ می کنند از بلاهای دنیا و گرفتاری های آخرت و تا فردا می مانند یعنی به اندازه یک ۲۴ ساعت جهت محافظت از آن شخص با او همراه هستند.

ص: ۱۸۸

- 
- ۱- اصول کافی، شیخ کلینی، ج ۲، ص ۱۸۴، دارالکتب الاسلامیه.
  - ۲- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۱۲، ص ۲۳۱، کتاب الحج، باب ۱۳۱، ح ۱، آل البيت.
  - ۳- مرآة العقول، علامه مجلسی، ج ۹، ص ۷۵، دارالکتب الاسلامیه.
  - ۴- اصول کافی، شیخ کلینی، ج ۲، ص ۱۸۴، دارالکتب الاسلامیه.
  - ۵- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۱۲، ص ۲۳۱، کتاب الحج، باب ۱۳۱، ح ۱، آل البيت.
  - ۶- مرآة العقول، علامه مجلسی، ج ۹، ص ۷۵، دارالکتب الاسلامیه.

«فَإِنْ مَاتَ فِيمَا بَيْنَهُمَا أُغْفِيَ مِنَ الْحِسَابِ» (۱) (۲) [۲۴] (۳)

و اگر بین این فاصله که ملائکه هم هستند اگر یکی از اینها مرد حساب از او برداشته می شود و بدون حساب و کتاب به بهشت وارد می شود - که در روایات دارد که همان موقع یک قیامت مختصری دارد-.

«وَإِنْ كَانَ الْمَزُورُ يَعْرِفُ مِنْ حَقِّ الزَّائِرِ مَا عَرَفَهُ الزَّائِرُ مِنْ حَقِّ الْمَزُورِ كَانَ لَهُ مِثْلُ أُجْرِهِ.» (۴) [۲۶] (۵) (۶)

اگر مزور هم نسبت به این زائر همین دید را دارد و همین رفتارهای زائر را انجام می دهد همان اجر و پاداشی که به زائر می دهند به مزور هم می دهند.

۲- «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ صِدْقَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا اعْتَنَفَا عَمَرْتُهُمَا الرَّحْمَةَ» (۷) (۸) [۳۰] (۹)

اسحاق بن عمار می گوید حضرت امام صادق (ع) فرمود دو برادر دینی اگر معانقه کردند رحمت خداوند هر دو را فرا می گیرد و در رحمت خداوند فرو می روند.

«فَإِذَا التَّمَا لَا يُرِيدَانِ بِذَلِكَ إِلَّا وَجَهَ اللَّهِ وَ لَا يُرِيدَانِ غَرَضًا مِنْ أَعْرَاضِ الدُّنْيَا قِيلَ لَهُمَا مَغْفُورًا لَكُمْ فَاسْتَأْنَفَا» (۱۰) (۱۱) [۳۳] (۱۲)

ص: ۱۸۹

- ۱- اصول کافی، شیخ کلینی، ج ۲، ص ۱۸۴، دارالکتب الاسلامیه.
- ۲- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۱۲، ص ۲۳۱، کتاب الحج، باب ۱۳۱، ح ۱، آل البيت.
- ۳- مرآةالعقول، علامه مجلسی، ج ۹، ص ۷۵، دارالکتب الاسلامیه.
- ۴- اصول کافی، شیخ کلینی، ج ۲، ص ۱۸۴، دارالکتب الاسلامیه.
- ۵- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۱۲، ص ۲۳۱، کتاب الحج، باب ۱۳۱، ح ۱، آل البيت.
- ۶- مرآةالعقول، علامه مجلسی، ج ۹، ص ۷۵، دارالکتب الاسلامیه.
- ۷- اصول کافی، شیخ کلینی، ج ۲، ص ۱۸۴، دارالکتب الاسلامیه.
- ۸- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۱۲، ص ۲۳۱، کتاب الحج، باب ۱۳۱، ح ۲، آل البيت.
- ۹- مرآةالعقول، علامه مجلسی، ج ۹، ص ۷۶، دارالکتب الاسلامیه.
- ۱۰- اصول کافی، شیخ کلینی، ج ۲، ص ۱۸۴، دارالکتب الاسلامیه.
- ۱۱- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۱۲، ص ۲۳۱، کتاب الحج، باب ۱۳۱، ح ۲، آل البيت.
- ۱۲- مرآةالعقول، علامه مجلسی، ج ۹، ص ۷۶، دارالکتب الاسلامیه.

و اگر یکدیگر را در آغوش گرفتند و هیچ اراده ای غیر از خداوند ندارند و هیچ غرضی از اغراض دنیوی ندارند به آنها گفته می شود خداوند گناهان شما را آمرزید و نامه عمل را از سر بگیرید یعنی ملائکه مسئول ثبت گناهان یک بسم الله می گویند و از نو شروع به ثبت گناهان می کنند.

«فَإِذَا أَقْبَلَا عَلَى الْمُسَاءِ لَهَا قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ بَعْضَهَا لِبَعْضٍ تَنَحَّوْا عَنْهُمَا فَإِنَّ لَهُمَا سِرًّا وَقَدْ سَتَرَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا» (۱) (۲) [۳۷] (۳)

و وقتی می خواهند با یکدیگر صحبت کنند ملائکه به یکدیگر می گویند دور شوید از آنها شاید حرف خصوصی داشته باشند و اینها مورد احترام خداوند هستند و خداوند نخواهد ما بشنویم.

«قَالَ إِسْحَاقُ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَلَا يُكْتَبُ عَلَيْهِمَا لَفْظُهُمَا وَقَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ «مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ» (۴) [۳۹] (۵) (۶) [۴۱] (۷)

اسحاق بن عمار که از روایت معتبر است در ادامه سوال کرد فدایت شوم آیا اینها مامور نیستند که کارهای بندگان را ضبط کنند که در قرآن می فرماید.

«قَالَ فَتَنَفَّسَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) الصُّعْدَاءُ ثُمَّ بَكَى حَتَّى أَخْضَلَتْ دُمُوعُهُ لِحَيْتَهُ وَقَالَ يَا إِسْحَاقُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِنَّمَا أَمَرَ الْمَلَائِكَةَ أَنْ تَعْتَرَلَ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا التَّقِيَا إِجْلَالًا لَهُمَا وَإِنَّهُ وَإِنْ كَانَتِ الْمَلَائِكَةُ لَا تَكْتُبُ لَفْظَهُمَا وَلَا تَعْرِفُ كَلَامَهُمَا فَإِنَّهُ يَعْرِفُهُ وَيَحْفَظُهُ عَلَيْهِمَا عَالِمُ السِّرِّ وَأَخْفَى.» (۸) [۴۳] (۹) (۱۰)

ص: ۱۹۰

- ۱- اصول کافی، شیخ کلینی، ج ۲، ص ۱۸۴، دارالکتب الاسلامیه.
- ۲- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج ۱۲، ص ۲۳۱، کتاب الحج، باب ۱۳۱، ح ۲، آل البیت.
- ۳- مرآةالعقول، علامه مجلسی، ج ۹، ص ۷۶، دارالکتب الاسلامیه.
- ۴- ق/سوره ۵۰، آیه ۱۸.
- ۵- اصول کافی، شیخ کلینی، ج ۲، ص ۱۸۴، دارالکتب الاسلامیه.
- ۶- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج ۱۲، ص ۲۳۱، کتاب الحج، باب ۱۳۱، ح ۲، آل البیت.
- ۷- مرآةالعقول، علامه مجلسی، ج ۹، ص ۷۶، دارالکتب الاسلامیه.
- ۸- اصول کافی، شیخ کلینی، ج ۲، ص ۱۸۴، دارالکتب الاسلامیه.
- ۹- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج ۱۲، ص ۲۳۱، کتاب الحج، باب ۱۳۱، ح ۲، آل البیت.
- ۱۰- مرآةالعقول، علامه مجلسی، ج ۹، ص ۷۶، دارالکتب الاسلامیه.

تلفظی و کلامی از دهان کسی خارج نمی شود مگر آنکه آن دو ملک رقیب و عتید هستند و می نویسند پس چطور می گویند بروید کنار چگونه در این فاصله اعمالشان نوشته نمی شود امام در جواب یک آهی کشیدند سپس گریه کردند تا اینکه اشک چشمانشان محاسنشان را تر کرد و فرمودند یا اسحاق بله خداوند به ملائکه می فرماید دور شوید برای احترام این دو مومن است ولی در عین حال منافات ندارد زیرا ملائکه نمی نویسند ولی خداوند که خودش می بیند و می نویسد.

به هر حال حیف است یک عملی با این همه پاداش به این صورت در عصر حاضر متروک بماند.

بحث فقهی: مصادیق معدن: از روایاتی که در باب معدن خوانده شد استفاده کردیم که ملائکه تشخیص عرف است در روایات معنایی برای معدن گفته نشد و عرف باید بگوید حتی گفتیم خواه از صدق ارض بودن خارج شود یا نشود ولی به فرمایش مرحوم شهید خصوصیتی دارد که انتفاع به آن عظیم است.

منتهی آنهایی که می دانیم معدن است؛ حکم آن معلوم است. و اگر شک کردیم که آیا این از مصادیق معدن هست یا نه مرحوم امام چهار مورد را مثال زدند «بل و الجص و المغره و طین الغسل و الأرمی علی الأحوط»،<sup>(۱)</sup> [۴۶] که احتیاطاً در اینها هم خمس واجب است ولی در مقام شک خمس از باب معدن ندارد فقط از باب موونه سال خمس دارد.

مرحوم سید دو مورد اضافه کردند «بل و الجص و النوره و طین الغسل و حجر الریحی و المغره و هی الطین الأحمر علی الأحوط و إن كان الأقوی عدم الخمس فیها»<sup>(۲)</sup> [۴۷] که ملاحظه می فرمایید دو مورد یکی سنگ آسیاب و دیگری نوره است که مورد شک است و در مقام شک خمس آن واجب نیست. زیرا اصل عدم وجوب خمس است.

ص: ۱۹۱

۱- تحریر الوسیله، امام خمینی، ج ۱، ص ۳۵۳، دارالکتب العلمیه.

۲- عروها لوثقی، سید یزدی، ج ۴، ص ۲۳۵، جامعه مدرسین.

تقریب استدلال به اصل این است که در ارباح مکاسب روایت داریم که می فرماید «مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَثْمَانَ عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ (ع) عَنِ الْخُمْسِ فَقَالَ فِي كُلِّ مَا أَفَادَ النَّاسُ مِنْ قَلِيلٍ أَوْ كَثِيرٍ.» (۱) [۴۸]

هر فائده ای که انسان در زندگی برد خمس دارد بعد از اینکه موونه سال خارج شد که این عام است. و یک عناوینی از این عام استثناء شد مثل غنائم جنگی که همانجا باید خمس آن جدا شود و یکی دیگر در معدن است که همین موقع استخراج شد باید خمس آن جدا شود و بعد الموونه نیست.

پس روایات عامی داریم و روایات مخصصی داریم. حالا در مخصص می گوئیم یک وقت علم به مخصص داریم مثل طلا و نقره که مصداق آن روشن است و باید خمس آن داده شود و یک وقت شک داریم که از عام خارج شد یا خیر مثل گچ و دیگر افراد که امام و سیدزیدی فرمودند که شک داریم جزء معدن است یا خیر؟ در اینجا اصل عدم خروج از عام است و عام می گوید خمس بعدالمؤنه است زیرا اینجا مخصص دو فرد دارد یکی معلوم و یکی مشکوک و قاعده این است که در مخصص منفصل اگر مجمل بین دو فرد شد قدر متیقن خارج می شود. پس مخصص آن فردی که قطعی است را خارج می کند و فرد مشکوک تحت عام باقی می ماند و مثل ارباح مکاسب است که خمس آن بعدالمؤنه است پس اصل عدم وجوب خمس در فرد مشکوک است.

ص: ۱۹۲

---

۱- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۹، ص ۵۰۳، کتاب الخمس، ابواب ما یجب فیہ الخمس، باب ۸، ح ۶، آل البیت.



نکته: قابل توجه اینکه عنایت روی مورد شک است یعنی اگر در موردی مثل گچ و غیره شک داشتید که جزء معدن است یا خیر خمس ندارد ولی اگر ندانستید خمس دارد. ضمن اینکه امام گویا به احترام شهید و دیگران با احتیاط مستحبی در گچ و غیره قائل به وجوب خمس شدند.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین

## کتاب الخمس (دلیل وجوب خمس معدن و نصاب معدن) ۹۳/۰۸/۲۴

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: کتاب الخمس (دلیل وجوب خمس معدن و نصاب معدن)

بحث در این بود که آیا بر موارد شک اطلاق معدن می شود یا خیر؟ در عبارت مرحوم امام چهار مثال؛ و در عبارت مرحوم سید شش مثال که مورد شک بود مثل گچ یا گل ارمنی یا گل سرشور یا سنگ آهک و غیره که از مصداق ارض بودن خارج نشد بلکه یک خصوصیتی پیدا کرده است که قابل انتفاع است در مسأله دو قول است.

قول اول: عدم وجود فعلی خمس در موارد مشکوک؛

مرحوم امام فرمود «و ما شک أنه منه لا يجب فيه الخمس من هذه الجهة» (۱) [۱]

در مواردی که شک داریم معدن است یا خیر خمس ندارد بلکه جزء ارباح مکاسب است که بعد از کسر مؤونه خمس آن داده می شود و الا بعنوان معدن که بعد از استخراج خمس داشته باشد نیست.

دلیل مسأله: اصل؛ در چنین مواردی به اصل عدم خروج از تحت عام تمسک می شود که فرد مشکوک تحت عامی که داریم باقی می ماند یعنی وقتی مخصص اجمال دارد و روشن نیست قدر متیقن فرم معلوم از مخصص است و فرد مشکوک تحت عام باقی می ماند.

ص: ۱۹۳

۱- تحریر الوسیله، امام خمینی، ج ۱، ص ۳۵۳، دارالکتب الاسلامیه.

عامی که تصور می شود روایاتی است که بعدا می رسیم و در بحث ارباح مکاسب می خوانیم. (۱)

که می فرماید به طور کلی هر فائده ای انسان بدست بیاورد باید بعد از اخراج مؤونه خمس مازاد را بپردازد از این عموم عناوینی خارج شده است و یکی غنائم جنگی است که قرآن فرمود (وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِأَيِّ الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقَىٰ الْجَمْعَانِ وَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) (۲)

در غنائم جنگی بلافاصله بعد از اخذ و جمع غنائم واجب است خمس داده شود. و یا روایاتی که در معدن خواندیم می گوید باید خمس آنچه استخراج می شود داده شود و بعد از مؤونه سال نیست پس اینها آن عام را استثنا می زند.

یعنی در جایی که مورد مخصص معلوم است مثل معدن طلا= و نقره قطعا از عام خارج است و اگر یک فرد مشکوک پیدا کردیم که نمی دانیم مخصص شامل آن می شود یا خیر؟ نتیجه مخصص مجمل می شود و قاعده این است که در مخصص مجمل منفصل اکتفا به قدر متیقن شود یعنی آن موردی که می دانیم معدن است مورد تخصیص است و فرد مشکوک تحت عام باقی می ماند پس فرد مشکوک بعد المؤونه خمس دارد و فعلا خمس ندارد.

ص: ۱۹۴

- 
- ۱- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۹، ص ۵۰۳، کتاب الخمس، ابواب ما یجب فیہ الخمس، باب ۸، ح ۶، آل البیت.
  - ۲- انفال/سوره ۸، آیه ۴۱.

قول دوم: وجوب فعلی خمس در موارد مشکوک؛ آیت الله صافی در کتاب الخمسی که اخیرا نوشته اند احتمال دیگری مطرح کرده اند که نتیجه آن عکس این چیزی است که اینجا در قول اول گفتیم ایشان می فرمایند همانگونه که در موارد معلوم یجب الخمس فعلا در موارد مشکوک هم یجب الخمس فعلا.

تحریر بحث در قول دوم: قائلین به قول دوم، آیه (وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ) (۱) را عام قرار می دهند و می گویند آنچه که غنیمت و فائده بردید خمس دارد یا در معدن می گویند خمس واجب است مراد این است که فعلا واجب است یا روایت عامی که داریم و می گوید ما افاد الرجل یجب فیہ الخمس آنچه که فائده برد باید الان خمس آنرا بدهد. و مخصصی داریم که در ارباح مکاسب می گوید بعد المؤمنه خمس بدهید اما در برخی موارد نظیر برخی از موارد معدن شک می کنیم که از مصادیق عام است یا خاص؟ آنکه از پرداخت بالفعل خارج شده قطعا ارباح مکاسب است آیا این معدن مشکوک از مصادیق عام است یا از مصادیق خاص است اگر قطعا معدن است تحت عام است و اگر در معدن بودن آن شک کردیم تحت خاص است یعنی خمس آن بعد المؤمنه است.

در اینجا مخصص مجمل است فرد معلوم دارد که ارباح مکاسب است و یک فرد مشکوک دارد. قاعده این است که اکتفا شود به قدر متیقن از خروج تحت عام و اینجا فرد معلوم که ارباح مکاسب است از تحت عام خارج می شود و در مثل بعضی معدن ها که مورد شک است باید در استثناء از عام اکتفا به قدر متیقن شود و تحت عام باقی می ماند. عام می گفت (وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ) (۲)؛ یعنی باید خمس مورد معلوم از معدن مثلا بالفعل داده شود. و خاص می گوید الا ارباح مکاسب که وجوب خمس آن بعد المؤمنه است و مورد شک در معدن بودن تحت عام است یعنی باید خمس آن بالفعل داده شود.

ص: ۱۹۵

---

۱- انفال/سوره ۸، آیه ۴۱.

۲- انفال/سوره ۸، آیه ۴۱.

پس نتیجه اجراء اصل در اینجا بقاء فرد مشکوک تحت عام است و خمس آن فعلا واجب است.

اقول: به نظر می رسد کلام امام و سیدزیدی ارجح است و ظاهر این است که عامی که مورد ابتلاء مردم است همان «ما افاد الانسان من قليل او كثير فيه الخمس بعد المؤونه» است اما غنتم من شیئی برای غنائم جنگی است و موارد خاص است و نمی توانیم بگوئیم عام اعلامی در اینجا این است و فائده روزمره خاص است و این خلاف متعارف است و ظاهرا قول اول مقدم و اولی است که در مقام شك فعلا- خمس واجب نیست و از باب ارباح مکاسب خمس دارد. البته خود آقای صافی هم این را قبول نکرده است.

الفرع الثالث: نصاب معدن؛ در معدنی که خمس واجب است حد نصاب دارد یا ندارد؟ مرحوم امام می فرمایند «و يعتبر فيه بعد إخراج مئونه الإخراج و التصفيه بلوغه عشرين ديناراً أو مأتی درهم عیناً أو قيمه علی الأحوط» [۹] (۱)

بعد از اخراج هزینه ها اگر به حد نصاب رسید یعنی مثل زکات که حد نصاب دارد اینجا هم نصاب خمس مانند نصاب زکات است و قیمت آن یا عین آن اگر به بیست دینار یا دویست درهم رسید خمس دارد.

مرحوم سید نیز در عروه می فرماید «و يشترط فی وجوب الخمس فی المعدن بلوغ ما أخرج عشرين ديناراً بعد استثناء مئونه الإخراج و التصفيه و نحوهما» [۱۰] (۲)

ص: ۱۹۶

---

۱- تحریر الوسیله، امام خمینی، ج ۱، ص ۳۵۳، دارالکتب الاسلامیه.

۲- عروه الوثقی، سیدزیدی، ج ۴، ص ۲۳۷، جامعه مدرسین.

بررسی اقوال: در مسئله سه قول است که آیا نصاب معتبر است یا خیر؟

قول اول: عدم اعتبار نصاب؛ یعنی هر مقدار که استخراج نماید باید خمس آنرا بدهد

مشهور قدماء می گویند نصاب معتبر نیست بلکه مرحوم شیخ در خلاف و ابن ادریس در سرائر برای این قول ادعای اجماع کردند در خلاف می فرماید «قد بینا أن المعادن فیها الخمس، و لا یراعی فیها النصاب. دلیلنا: إجماع الفرقه»، [۱۲] (۱)

مرحوم شیخ می فرماید قبلا بیان کردیم که در معادن خمس واجب است و مراعات نصاب هم در آن لازم نیست و بعد از نقل اقوالی از عامه می فرماید دلیل این قول اجماع است (۲) (۳)

مرحوم ابن ادریس می فرماید «بل إجماعهم منعقد علی وجوب إخراج الخمس، من المعادن جمیعها، علی اختلاف أجناسها، قلیلا كان المعدن أو كثيرا، ذهبا كان أو فضه، من غیر اعتبار مقدار، و هذا إجماع منهم بغیر خلاف.» [۱۶] (۴)

مرحوم ابن ادریس ادعای اجماع می کند که نصاب در وجوب خمس معادن وجود ندارد حتی اختلاف جنس معدن را هم ملاک جدائی نمی داند یعنی هر معدنی که باشد کم باشد یا زیاد باشد طلا باشد یا نقره باشد بدون اینکه حد نصابی تعیین شود خمس دارد البته اخراج مؤونه استخراج قطعی است یعنی بعد از کسر مؤونه هرچه باقی بماند خمس دارد و نصاب ندارد.

ص: ۱۹۷

---

۱- خلاف، شیخ طوسی، ج ۲، ص ۱۱۹، جامعه مدرسین.

۲- نهاییه، شیخ طوسی، ص ۱۹۷، قدس محمدی.

۳- مبسوط، شیخ طوسی، ج ۱، ص ۲۳۸، مرتضویه.

۴- السرائر، ابن ادریس حلی، ج ۱، ص ۴۸۹، جامعه مدرسین.

دلیل اول قول اول: اطلاق ادله؛ چهار طائفه روایات دلالت بر وجوب خمس در معدن داشت که در هیچیک از این روایات ذکر حد نصاب نشده است بلکه بطور مطلق ذکر کرده است *يجب في المعدن الخمس*.

دلیل دوم قول اول: اجماع؛ مرحوم شیخ و مرحوم ابن ادریس ادعای اجماع کرده اند.

مناقشه در ادله قول اول:

۱- در مورد اطلاق ادله می گوئیم درست است که در روایات ذکر حد نصاب نشده است ولی در بین آنها روایت بزنتی وجود دارد که صحیح است و از نظر دلالت هم روشن و واضح است و می گوید حد نصاب عشرين دینار است بنابراین اگر یک روایت صحیح و واضح الدلاله داریم بگذاریم کنار مطلقات قاعده تقیید می گوید تمام اطلاقات مقید می شود پس تمسک به اطلاقات وجهی ندارد.

۲- اجماعات ادعا شده موهون است و اجماع درستی نیست حتی خود مرحوم شیخ که ادعای اجماع دارد در دو کتاب دیگرش مبسوط (۱) و نهاییه (۲) قول دوم را قبول دارد. فقط ۵ یا ۶ نفر از قدما قول اول را پذیرفته اند و در مورد نسبت این قول به اکثر می گوئیم اکثر متعرض نصاب نشدند و متعرض نشدن دلیل بر این نیست که نصاب را معتبر نمی دانند یعنی نمی توانیم بگوییم عدم تعرض دلیل بر فتوایشان باشد پس فتوی به عدم اعتبار نصاب را نمی توانیم به آنها نسبت بدهیم.

نتیجه: اجماع هم اعتبار ندارد.

اما قول دوم که حد نصاب را واجب می داند برای فردا انشاءاله.

ص: ۱۹۸

---

۱- مبسوط، شیخ طوسی، ج ۱، ص ۲۳۸، مرتضویه.

۲- نهاییه، شیخ طوسی، ص ۱۹۷، قدس محمدی.

Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الخمس (نصاب معدن)

در فرع سوم بحث در شرطیت و عدم شرطیت حد نصاب در وجوب خمس معدن بود و گفتیم در مسئله سه قول است.

قول اول: عدم اعتبار حد نصاب؛

گفته اند هر آنچه استخراج شد کم یا زیاد باید خمس آن داده شود.

قول دوم: اعتبار بیست دینار برای حد نصاب؛

گفتند به شرط بلوغ به این حد عینا یا قیمتا خمس دارد یعنی اگر طلا استخراج شد حد نصابش بیست مثقال طلا است و اگر دیگر معادن استخراج شد حد نصاب این است که قیمتش به اندازه بیست مثقال طلا برسد. و اگر کمتر باشد خمس ندارد.

قول سوم: اعتبار یک دینار برای حد نصاب؛

در مورد قول اول گفتیم مشهور بین قدمای اصحاب است که نصاب معتبر نیست و مطلقا باید خمس آن داده شود حتی مرحوم شیخ در کتاب خلاف (۱) و نیز ابن ادریس در سرائر (۲) ادعای اجماع دارد که نصاب معتبر نیست.

دلیل قول اول: ۱- اطلاق روایات؛ که خواندیم و چهار دسته روایات داشتیم که بعضی سوال می کرد آیا در معدن خمس هست امام در پاسخ می فرمود خمس دارد یا خود امام ابتدائا می فرمود در معدن خمس است و اصلا اسمی از شرطیت حد نصاب نیامده است پس روایات قید اینکه مشروط به حد نصاب باشد ندارد. ۲- اجماع؛ چنانچه گفتیم مرحوم شیخ در خلاف (۳) و ابن ادریس در سرائر (۴) ادعای اجماع می کنند. پس مسئله اجماعی است و دلیمان هم اطلاق روایات است.

ص: ۱۹۹

۱- خلاف، شیخ طوسی، ج ۲، ص ۱۱۹، جامعه مدرسین.

۲- السرائر، ابن ادریس حلی، ج ۱، ص ۴۸۹، جامعه مدرسین.

۳- خلاف، شیخ طوسی، ج ۲، ص ۱۱۹، جامعه مدرسین.

۴- السرائر، ابن ادریس حلی، ج ۱، ص ۴۸۹، جامعه مدرسین.

منتهی در مناقشه در دلیل قول اول: گفتیم به اطلاق روایات در جایی می توانیم تمسک کنیم که مقیدی نداشته باشیم در حالیکه بعد می رسیم روایت صحیح واضح الدلاله داریم که می گوید در وجوب خمس معدن حد نصاب مطرح هست و اگر روایتی اینگونه داشته باشیم دیگر روایات مطلقه حمل بر مقید می شود یعنی یک دسته روایات به طور مطلق می گویند معدن

خمس دارد و یک روایت می گوید معدن در صورتی خمس دارد که به حد نصاب برسد نتیجه این می شود که معدن مستخرج به حد نصاب رسیده خمس دارد و اجماع هم که می گوید مشهور بین قداما است و مثل مرحوم شیخ در خلاف (۱) و ابن ادریس در سرائر (۲) ادعای اجماع کردند حقیقت ندارد. زیرا از همین قداما مثل شیخ که در خلاف (۳) ادعای اجماع کرده در نهاییه (۴) و مبسوط (۵) فتوای ایشان عوض شده و ابن حمزه در وسیله (۶) قائل به این قول نیستند از طرفی اکثر علمایی که از قداما هستند در کتبشان حد نصاب را بحث نکردند نه اینکه بحث کنند و بگویند معتبر نیست بلکه اصلاً بحث نکردند و مرحوم آقای خوئی نقل می کند که ۴ یا ۵ نفر از قداما متعرض مسئله شدند و قائل به عدم اشتراط نصاب شده اند آیا با این تعداد اجماع محقق می شود؟

ص: ۲۰۰

- 
- ۱- خلاف، شیخ طوسی، ج ۲، ص ۱۱۹، جامعه مدرسین.
  - ۲- السرائر، ابن ادریس حلی، ج ۱، ص ۴۸۹، جامعه مدرسین.
  - ۳- خلاف، شیخ طوسی، ج ۲، ص ۱۱۹، جامعه مدرسین.
  - ۴- نهاییه، شیخ طوسی، ص ۱۹۷، قدس محمدی.
  - ۵- مبسوط، شیخ طوسی، ج ۱، ص ۲۳۸، مرتضویه.
  - ۶- الوسيله، ابن حمزه طوسی، ص ۱۳۸، مرعشی نجفی.



بنابراین اجماع ثابت نیست و هر دو دلیل قول اول از بین می رود

قول دوم: اعتبار حد نصاب به بیست دینار؛ و این قول مشهور بین متاخرین است بلکه صاحب مدارک (۱) می گوید قول «عامه المتاخرین» و یا «قاطبه المتاخرین» است حتی مثل مرحوم شیخ (۲) (۳) و ابن حمزه (۴) از قداما هم این قول را قبول دارند پس قائلین به این قول کثیر است مرحوم امام در تحریر (۵) نظرشان همین است و مرحوم سید در عروه (۶) همین قول را انتخاب می کند پس قولی است که مشهور قائل به این قول هستند.

دلیلشان برای این قول یک روایت صحیحه است

«مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصِيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ (ع) عَمَّا أَخْرَجَ الْمَعْدِنُ مِنْ قَلِيلٍ أَوْ كَثِيرٍ هَلْ فِيهِ شَيْءٌ قَالَ لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ حَتَّى يَبْلُغَ [۱۹] مَا يَكُونُ فِي مِثْلِهِ الزَّكَاةُ عَشْرِينَ دِينَارًا.» (۷) [۲۰]

از امام پرسیدم آیا چیزی که از معدن استخراج می شود خمس دارد امام فرمود خمس ندارد تا برسد به مقداری که در مثل آن زکات است که منظور همان بیست دینار می باشد

ص: ۲۰۱

- ۱- مدارک الاحکام، سیدمحمدعاملی، ج ۵، ص ۳۶۱، آل البیت.
- ۲- نهاییه، شیخ طوسی، ص ۱۹۷، قدس محمدی.
- ۳- مبسوط، شیخ طوسی، ج ۱، ص ۲۳۸، مرتضویه.
- ۴- الوسیله، ابن حمزه طوسی، ص ۱۳۸، مرعشی نجفی.
- ۵- تحریر الوسیله، امام خمینی، ج ۱، ص ۳۵۳، دارالکتب الاسلامیه.
- ۶- عروها لوثقی، سیدیزدی، ج ۴، ص ۲۳۷، جامعه مدرسین.
- ۷- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۹، ص ۴۹۴، کتاب الخمس، ابواب ما یجب فیہ الخمس، باب ۴، ح ۱، آل البیت.

این روایت از نظر دلالت خیلی روشن است و از نظر سند هم صحیح است

با این روایت آن اطلاعات را قید می‌زنیم بنابراین با توجه به روایات مطلقه و مقیده می‌گوییم در صورتی که فائده استخراج شده به حد نصاب برسد خمس به آن تعلق می‌گیرد. البته هزینه استخراج ابتدا کم می‌شود.

بررسی مناقشه در روایت:

از جهاتی به این روایت اشکال شده است

اشکال اول: گفته‌اند این روایت معرض عنها است و بزرگان قدما می‌گویند نصاب ندارد و این روایت را دیدند و عمل نکردند و اگر مشهور از روایتی اعراض بکنند از اعتبار ساقط می‌شود علی‌الخصوص اگر قدما اعراض بکنند و نیز هرچه صحت سند قوی‌تر باشد با اعراض مشهور ضعف آن بیشتر می‌شود «کلمة ازدادت صحهً ازدادت ضفعا» پس ولو روایت صحیح است لکن اعراض موجب سقوط اعتبار روایت می‌شود.

جواب اشکال اول: می‌گوییم ما نسبت به قول قدما بحث کردیم که چند نفرند از قدما مثل مرحوم شیخ که رئیس آنهاست و ابن حمزه به این روایت عمل کردند و کثیری از قدما هم نصاب را بحث نکردند و اعراض مشهور یعنی نوع فقهاء عمل نکرده باشند ضمن اینکه آقای خویی فرمودند فقط چهار یا پنج نفر از قدما به این روایت عمل نکردند پس ثابت نیست که روایت معرض عنها باشد.

اشکال دوم: گفته‌اند این روایت حمل بر تقیه می‌شود زیرا اصلاً اسمی در این روایت از خمس برده نشده نه در سوال سائل و نه در کلام امام بلکه از پاسخ امام شاید بشود استظهار کرد که سوال راجع به زکات طلا و نقره‌ای که از معدن خارج شود چون این روایت زکات را در طلا و نقره غیر مسکوک واجب می‌داند و ما گفتیم زکات در طلا و نقره مسکوک است و این فتوی مطابق فتوی شافعی است پس این روایت نمی‌تواند مورد استناد برای حد نصاب برای خمس باشد.

ص: ۲۰۲

جواب اشکال دوم: می‌گوییم که به چه قرینه‌ای این قیود را می‌آورید سوال از معدن شده چطور می‌گویید منظور طلا- و نقره است بلکه شامل انواع معادن شود و اینکه می‌فرماید «هل فيه شيء» شیئی نکره است و منظور حق الله است که هم شامل خمس و هم شامل زکات می‌شود و اطلاق دارد و نیز در جواب امام که فرمود «لیس فيه شیئی» اگر مراد سوال از این است که زکات به طلا- و نقره نصاب دارد یا خیر؟ امام فرمود «یکون فی مثله زکات» و نفرمود در خود آن معدن زکات واجب است. چرا امام جواب را پیچاند؟ پس قرینه می‌شود که منظور غیر از زکات طلا و نقره است و مراد مطلق معدن است و زمانی که به بیست دینار رسید خمس دارد.

و مویذ این برداشت از روایت این است که همین بزنی از امام هشتم روایتی راجع به کتز نقل می‌کند و می‌پرسد کتز خمس دارد یا خیر؟ و کتز و معدن از یک جنسند پس معلوم می‌شود سوال اینجای او هم در مورد خمس است.

اکنون روایت دوم بزنی قرائت می‌شود «و بِإِشْرَافِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَضِيرٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا (ع) قَالَ: سَأَلْتُهُ عَمَّا يَجِبُ فِيهِ الْخُمْسُ مِنَ الْكَتْرِ فَقَالَ مَا يَجِبُ الزَّكَاةُ فِي مِثْلِهِ فَفِيهِ الْخُمْسُ.» [۲۱] (۱)

جوابی که امام می‌دهند مثل همان جوابی است که در آن روایت فرمودند که بعضی می‌گویند شاید هر دو سوال بزنی در یک مجلس بوده

ص: ۲۰۳

---

۱- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۹، ص ۴۹۶، کتاب الخمس، ابواب ما یجب فیہ الخمس، باب ۵، ح ۲، آل البیت.

بنابراین روایت اشکالی از نظر سند ندارد و اشکالاتی هم که از نظر دلالت شده لکن وارد نیست و مدرک قول دوم که قول عامه متاخرین است و نصاب دارد و نصاب آنهم بیست دینار است همین روایت است.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین

**کتاب الخمس (نصاب معدن) ۹۳/۰۸/۲۶**

Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الخمس (نصاب معدن)

در مورد معدن گفتیم «ما اخرج» مقدار استخراج شده باید به حد نصاب برسد تا پرداخت خمس واجب باشد

و روایتی که از نظر سند صحیحه و از نظر دلالت روشن بود دلالت داشت حد نصاب بیست دینار است و این هم مسلم است که از معدن طلائی مسکوک در نمی آید بلکه مخلوط به خاک است و باید آن را خالص کنند یعنی اگر قیمت طلا و نقره استخراج شده به بیست دینار رسید خمس دارد.

مناقشه در روایت مورد استدلال:

به روایت اشکالاتی شد که برخی از اشکالات را مطرح و جواب دادیم.

اشکال اول: گفتیم روایت معرض عنها است و قدما به آن عمل نکردند بنابراین روایت نمی تواند دلیل وجوب و نصاب بیست دینار باشد.

پاسخ: در جواب گفتیم اولاً: متاخرین به روایت عمل کردند و از قدما هم مثل شیخ در نهاییه (۱) و مبسوط (۲) و ابن حمزه در وسیله (۳) به این روایت عمل کرده اند و جمعی هم اصلاً این بحث را متعرض نشدند و به فرمایش آقای خوبی فقط چند نفر از قدما به این روایت عمل نکردند که با عمل نکردن این تعداد اعراض ثابت نیست.

ص: ۲۰۴

---

۱- نهاییه، شیخ طوسی، ص ۱۹۷، قدس محمدی.

۲- مبسوط، شیخ طوسی، ج ۱، ص ۲۳۸، مرتضویه.

۳- الوسيله، ابن حمزه طوسی، ص ۱۳۸، مرعشی نجفی.

اشکال دوم: گفته اند نه در سوال راوی و نه در جواب امام اسمی از خمس برده نشده است و قرائنی می آورند که مراد از «هل فیه شیئی» در روایت زکات است و یعنی طلا و نقره وقتی به بیست دینار رسید زکات دارد. و این مطابق قول شافعی می شود و لذا روایت باید حمل بر تقیه شود.

پاسخ: گفتیم هیچ قرینه و شاهدهی که دلالت کند مراد از «ما اخرج» معدن طلا و نقره باشد نداریم و «شیء» هم مطلق است و شامل خمس و زکات می شود و از کلام امام که فرمودند «به مقداری که به حد نصاب برسد زکات در آن واجب می شود» مراد این نیست که خود این استخراج شده به بیست دینار برسد بلکه مراد این است که از نظر قیمت یعنی به مقداری برسد که در مثل آن زکات است و ظهور در زکات ندارد بلکه مراد همان خمس است.

بنابراین ایراد اول و ایراد دوم به روایت وارد نیست و اینکه امام فرمود «لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ حَتَّى يَبْلُغَ مَا يَكُونُ فِي مِثْلِهِ الزَّكَاةُ عَشْرِينَ دِينَاراً» (۱) [۴] پس مراد این نیست که از این معدن طلا در بیاید بلکه آنچه بدست آمد (طلا یا غیر آن) به مقداری برسد که در مثل آن زکات هست یعنی اگر طلا بود و به بیست دینار می رسید زکات داشت و پس از رسیدن به این مقدار خمس دارد پس مراد از «ملکیت» در مالیت و قیمت است نه در عینیت یعنی اختصاص به عینیت طلا ندارد بنابراین قیمت «ما اخرج» اگر به بیست دینار رسید خمس دارد.

ص: ۲۰۵

---

۱- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۹، ص ۴۹۴، کتاب الخمس، ابواب ما یجب فیہ الخمس، باب ۴، ح ۱، آل البیت.

منتهی اینجا که می‌گوییم مراد قیمت است بیست دینار حد نصاب طلا است. ولی در نقره حد نصاب دویست درهم است.

لذا می‌گوییم ذکر بیست دینار که مربوط به طلا است شاید از باب مثال باشد یعنی اگر طلا بود و به مقدار بیست دینار رسید خمس دارد و اگر نقره بود و به مقدار دویست درهم رسید خمس دارد. حالا اگر اختلاف قیمت پیدا شد و ما اخراج به بیست دینار رسید ولی به اندازه قیمت دویست درهم نشد یا بالعکس آیا خمس دارد یا خیر؟ اینجا احتیاط این است که خمس دارد چون صدق می‌کند به حد نصاب زکات رسید.

مرحوم امام هم می‌فرمایند «و لو اختلفا فی القیمه یلاحظ أقلهما علی الأحوط»، [۱] [۵]

یعنی اگر در قیمت مختلف شدند بنابر احوط قیمت اقل آن دو ملاحظه می‌شود.

دلیل احتیاط این است که رسیدن به حد نصاب صادق است زیرا گرچه به حد نصاب طلا نرسیده است اما به حد نصاب نقره رسیده است پس خوب است خمس آن داده شود و در عکس آن نیز احتیاط در دادن خمس است یعنی اگر «ما اخراج» از نظر قیمت به دویست درهم که حد نصاب است رسیده ولی از نظر قیمت دینار به حد نصاب نرسیده است احتیاط در پرداخت خمس است.

اشکال سوم: گفته‌اند اگر در روایت بزنطی «عشرین دینار» ملاک برای حد نصاب در معدن باشد در بعضی موارد ایراد پیش می‌آید زیرا همه روایاتی که می‌گفت در معدن خمس است و اطلاق داشت به ناچار باید اطلاق آنها را مقید کنید به اینکه اگر به حد نصاب برسد.

ص: ۲۰۶

برای نمونه: روایت صحیحہ محمد بن مسلم «وِ يَأْسَنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (ع) عَنِ الْمَلَّاخِ فَقَالَ وَ مَا الْمَلَّاخَةُ فَقَالَ [٦] أَرْضٌ سَبِيحَتُهُ مَالِحَةٌ يَجْتَمِعُ فِيهَا الْمَاءُ فَيَصِيرُ مِلْحًا فَقَالَ هَذَا الْمَعْدِنُ فِيهِ الْخُمْسُ فَقُلْتُ وَ الْكِبْرِيْتُ وَ النَّفْطُ يُخْرَجُ مِنَ الْأَرْضِ قَالَ فَقَالَ هَذَا وَ أَشْبَاهُهُ فِيهِ الْخُمْسُ» (١) [٧]

ملاحظه می فرمائید: از امام صادق (ع) در مورد ملاحه سوال کرد و امام به طور مطلق فرمود «هذا المعدن فيه الخمس» که باید مقید شود و بگوئیم به شرط اینکه به حد نصاب برسد تا خمس داشته باشد.

در حالیکه این قید باعث مشکل می شود زیرا از طلا- و نقره و برخی معادن قیمتی نادر (به ویژه معادنی که از زمان امام (ع) استخراج می شد) مورد پرسش بود چنین معدنی پیدا نمی کنیم که قیمت مستخرج آن بیست دینار یا دویست درهم برسد و این جدا نادر است و لازمه آن این می شود که مطلق را حمل بر فرد نادر بکنیم برای نمونه در اینجا در معدن نمک اگر بگوئیم به شرط رسیدن به حد نصاب خمس دارد باید بپذیریم که قد یتفق گاهی ممکن است که مستخرج از معدن نمک به حد نصاب برسد چون مقدار فراوانی از نمک لازم است که قیمت آن به اندازه بیست مثقال طلا باشد لذا می گویند روایت بزنطی راجع به خمس نیست بلکه راجع به زکات است و یا روایت حمل بر تقیه می شود.

ص: ۲۰۷

---

۱- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۹، ص ۴۹۳، کتاب الخمس، ابواب ما یجب فیہ الخمس، باب ۳، ح ۴، آل البیت.

پاسخ اشکال سوم: در جواب می‌گوییم مراد از این عبارت این نیست که حد نصاب نمک را بخواهیم بگوییم بلکه امام می‌فرمایند در جمله «هذا المعدن و فيه الخمس» در معدن خمس است نه در معدن نمک و اگر یکی از افراد موضوع حکم نادر باشد لطمه‌ای به حکم وارد نمی‌کند زیرا معادن فراوانی داریم که قیمی هستند و به ویژه در عصر جدید استخراج انبوه با وسائل جدید معقول است بنابراین اشکالی در روایت نیست و می‌گوییم مطلق معادن خمس دارد در صورتی که مستخرج از آن به حد نصاب برسد.

نتیجه اینکه: بنابر قول دوم معدن نصاب دارد و نصاب آن هم بیست دینار است و دلیلشان هم روایت صحیح بزنطی بود و قول دوم قول حق است چنانچه مرحوم امام در تحریر (۱) و مرحوم سید در عروه (۲) همین قول را دارند.

قول سوم: برخی گفته‌اند در معدن وقتی خمس واجب است که به حد نصاب برسد و حد نصاب آن هم یک دینار است. این قول را فقط ابوالصلاح حلبی در کافی (۳) قائل است دلیل ایشان یک روایت است «و بِإِشْنَادِهِ عَنْ سَيِّدِ عَدِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصِيرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ (ع) قَالَ: سَأَلْتُهُ عَمَّا يُخْرَجُ مِنَ الْبَحْرِ مِنَ اللَّؤْلُؤِ وَ الْيَاقُوتِ وَ الزَّبَرْجَدِ وَ عَنْ مَعَادِنِ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ هَلْ (فِيهَا زَكَاةٌ) فَقَالَ إِذَا بَلَغَ قِيَمَتُهُ دِينَارًا فَفِيهِ الْخُمْسُ.» [۴] [۱۱]

ص: ۲۰۸

۱- تحریر الوسیله، امام خمینی، ج ۱، ص ۳۵۳، دارالکتب الاسلامیه.

۲- عروها لوثقی، سید یزدی، ج ۴، ص ۲۳۸، جامعه مدرسین.

۳- الکافی للحلبی، ابوالصلاح حلبی، ص ۱۷۰، انتشارات امیرالمومنین اصفهان.

۴- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۹، ص ۴۹۳، کتاب الخمس، ابواب ما یجب فیہ الخمس، باب ۳، ح ۵، آل البیت.



سوالش از غوص است جواهراتی که از دریا در می آورند آیا زکات دارد و نیز از معدن طلا و نقره سوال شد که آیا زکات دارد امام فرمود اگر قیمت آن به یک دینار برسد خمس دارد با این استدلال که اطلاق «بلغ» شامل هردو می شود.

نکته: در مورد روایت قبلی بزنتی مطرح کرده بودند که اسمی از خمس در آن نبود پس مربوط به زکات است اما با توجه به این روایت بزنتی می گوییم این روایت را هم از امام نقل می کند که امام فرمود فيه الخمس و این را از امام شنیده است چطور می شود که آنجا سوالش از زکات باشد.

و این روایت معمول به هست و در مورد دریا به آن عمل شده و فتوی داده اند.

منتهی این روایت هم از جهاتی اشکال دارد که برای بعد انشاءاله.

### کتاب الخمس (نصاب معدن) ۹۳/۰۸/۲۷

Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الخمس (نصاب معدن)

گفتیم در مورد نصاب خمس «ما اخرج من المعدن» سه قول است.

قول اول: عدم اعتبار نصاب؛ قدما گفته اند نصاب معتبر نیست و استدلالشان هم به اطلاق روایات بود. و جواب آن را نیز بیان کردیم.

قول دوم: اعتبار نصاب به بیست دینار؛ بعضی بزرگان می گویند وجوب خمس در ما اخرج من المعدن حد نصاب دارد که دو دسته می شود دسته ای می گویند بیست دینار است که عامه متاخرین این را می گویند و استدلالشان هم روایت بزنتی بود «مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصِيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ (ع) عَمَّا أُخْرِجَ الْمَعْدِنُ مِنْ قَلِيلٍ أَوْ كَثِيرٍ هَلْ فِيهِ شَيْءٌ قَالَ لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ حَتَّى يَبْلُغَ مَا يَكُونُ فِي مِثْلِهِ الزَّكَاةُ عَشْرِينَ دِينَارًا.» (۱) [۲]

ص: ۲۰۹

۱- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۹، ص ۴۹۴، کتاب الخمس، ابواب ما یجب فیہ الخمس، باب ۴، ح ۱، آل البیت.

قول سوم: اعتبار نصاب به یک دینار؛ ابوالصلاح حلبی در کافی (۱) می گوید در وجوب خمس ما اخرج من المعدن نصاب معتبر است اما نصاب آن را یک دینار می داند و استناد به یک روایت از بزنتی می کند که دیروز خواندیم و اکنون مجددا بررسی می کنیم «و بِإِسْنَادِهِ عَنْ سَعْدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصِيرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي عَدِيٍّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ (ع) قَالَ: سَأَلْتُهُ عَمَّا يُخْرَجُ مِنَ الْبَحْرِ مِنَ اللَّؤْلُؤِ وَ الْيَاقُوتِ وَ الزَّبَرْجَدِ وَ عَنْ مَعَادِنِ الذَّهَبِ وَ

الْفِضَّةَ هَلْ (فِيهَا زَكَاةٌ) فَقَالَ إِذَا بَلَغَ قِيَمَتُهُ دِينَارًا فَفِيهِ الْخُمْسُ» [٢] [٤]

سوالش از غوص است و می پرسد جواهراتی که از دریا در می آورند آیا زکات دارد و نیز از معدن طلا و نقره سوال شد که آیا زکات دارد؟ امام فرمود اگر قیمت آن به یک دینار برسد خمس دارد و اطلاق «بَلَغَ» شامل هر دو می شود.

ملاحظه می فرمایید خیلی روشن می فرماید اگر قیمت آن به یک دینار برسد خمس دارد.

مناقشه در استدلال به روایت: گفتیم از جهاتی به این روایت اشکال شده

اشکال اول: از نظر سند؛ گفته اند سند آن ضعیف است چون بزندی از محمد بن علی بن ابی عبدالله نقل می کند و بلاواسطه از امام نقل نمی کند و در روایت قبلی بزندی بدون واسطه از امام هشتم نقل می کرد و در این روایت با واسطه است و این محمد بن علی مجهول است. مرحوم آقای خویی می فرمایند در کل فقه فقط دو روایت از این راوی با نام محمد بن علی نقل شده است یکی همین روایتی است که بزندی از او نقل می کند و روایت دیگر هم روایتی است که علی بن اسباط از وی نقل نموده است بنابراین اعتباری به روایت محمد بن علی نیست.

ص: ۲۱۰

---

۱- الکافی للحلی، ابوالصلاح حلبی، ص ۱۷۰، انتشارات امیرالمومنین اصفهان.

۲- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۹، ص ۴۹۳، کتاب الخمس، ابواب ما یجب فیہ الخمس، باب ۳، ح ۵، آل البیت.

جواب مناقشه در سند روایت: این اشکال قابل دفع است زیرا قبول داریم که این شخص مجهول است و شناخته نشده است اما راوی از این شخص بزنی است و بزنی از اصحاب اجماع است یعنی از کسانی است - مثل ابی عمیر یا صفوان بن یحیی - که مشهور قبول دارند اینها کسانی هستند که فقط از ثقات نقل روایت می کنند (لایروون و لایرسلون الا عن ثقه) یعنی همین نقل بزنی از او، او را توثیق می کند و قرینه می شود که آدم موثقی بوده که بزنی از او نقل کرده است. پس این روایت از نظر سند معتبر می شود.

اما مرحوم آقای خوئی چون این بحث را قبول ندارد که اگر روایتی ضعیف باشد و مشهور به آن عمل کنند و مشهور جبران کند ضعف سند را کما اینکه اگر روایتی صحیح باشد و اعلی سند باشد اعراض مشهور آن را از اعتبار ساقط می کند و می فرماید خبر ثقه مورد قبول است نه خبر موثوق به زیرا مشهور می گویند خبر موثوق به حجت است خواه راوی آن ثقه باشد یا اگر راوی ثقه نیست مشهور آن را تایید کرده باشند یعنی مشهور می گویند خبری که حتی با قرینه بفهمیم از امام صادر شده ولو راوی ثقه نباشد؛ حجت است.

اشکال دوم: الف: گفته اند گرچه روایت از نظر سند چون بزنی در آن است حجت است لکن روایت شاذ است و نه قدما و نه متاخرین به آن عمل نکردند و بواسطه اعراض، از اعتبار ساقط می شود.

ب: در دلالت روایت نیز اشکال وجود دارد زیرا سوال سائل از دو چیز بود یعنی هم از غوص و هم از معادن سوال شده بود. و امام یکی را جواب داد یعنی فرمود «اذا بلغ قيمته» و نفرمود «قيمتها» و می گویند چون سوال اول از غوص بوده پس ضمیر به غوص برمی گردد.

و صاحب وسائل نیز در ذیل روایت می گوید «أقول: اشترط بلوغ الدينار إنما هو في الغوص لا في المعدن.» [\(۱\)](#) [۵]

مرحوم آقای خوئی می فرماید شاید تقیه بوده که معدن را اسم نبردند.

پس از نظر دلالت هم خیلی صریح نیست البته در توجیه گفتند که امر در ضمیر سهل است یعنی ضمیر به مایخرج برگردد یا مثلاً به اعتبار مجموع آنها باشد سهل است. بهر حال این توجیه قوتی ندارد زیرا روایت جهاتی دارد ولی روشن نیست آنهم روایتی که در مقابل همه روایات است و با این ابهامی که در دلالت آن هست نمی توانیم به آن تمسک نماییم.

بنابراین از سه قول در مسئله فقط قول دوم که عشرین دینار باشد قول حق است.

مرحوم صاحب جواهر هم در این باره با یک عبارت مختصری می فرماید دو روایت بزنطی با هم معارض است و در رفع تعارض می فرماید «قصور الخبر سندا عن مقاومه ذلك الصحيح الذي رواه ابن أبي نصر من غير واسطه أصلا فضلا عن ان تكون مجهوله، بل و دلالة، لعدم تناوله غير معدن الذهب و الفضة أولا، و احتمالها الجواب عن غيرهما و الاستحباب ثانيا.» [\(۲\)](#)

[۶]

ص: ۲۱۲

---

۱- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج ۹، ص ۴۹۳، کتاب الخمس، ابواب ما یجب فیہ الخمس، باب ۳، ح ۵، آل البیت.

۲- جواهر الکلام، شیخ محمد حسن نجفی جواهری، ج ۱۶، ص ۱۹، دارالکتب الاسلامیه.

بزنطی دو روایت نقل کرده است روایت اول بدون واسطه از امام نقل شده و روایت دوم با واسطه، آن هم واسطه ای که مجهول است از امام نقل شد پس قابلیت تعارض با یکدیگر ندارند بلکه دلالت این روایت با واسطه هم معتبر نیست زیرا بحث ما در خمس در معادن در جمیع معادن است و این روایت در خصوص ذهب و فضه نصاب را یک دینار می داند و ممکن هم است این جواب راجع به غوص باشد و نیز می توانیم بگوییم این روایت دال بر استحباب باشد و معارض با روایت بیست دینار نباشد یعنی اصلاً میزان حد نصاب نداریم ولی اگر به یک دینار رسید مستحب است خمس داده شود علی ای حال این روایت را کنار می گذاریم و می گوییم قول حق همان قول عشرين دینار است.

لزوم یا عدم لزوم کسر مؤونه: وقتی می گوئیم مایخرج من المعدن برای وجوب خمس نصاب دارد؛ پرسش این است که آیا در مجموع مایخرج من المعدن خمس واجب است یا اینکه هزینه های استخراج را باید کم کنیم و بعد از کسر هزینه اگر به حد نصاب رسید خمس دارد.

مشهور قائلند باید هزینه را کم کرد.

دلیل قول مشهور:

۱- گفته اند همه اقسام هفتگانه ای که خمس در آن واجب است از باب غنیمت است پس در معدن بما اینکه یک غنیمت و فائده است پرداخت خمس واجب است پس باید بینیم چقدر غنیمت و فائده بردیم و بعد از کسر هزینه ها صدق غنیمت و منفعت خواهد کرد پس در اینجا علاوه بر اینکه صدق منفعت باید بکند تناسب حکم و موضوع هم اقتضای همین را دارد که هزینه را کسر نماییم و بعد خمس آن را بدهیم و متسالم فیه بین الاصحاب است.

ص: ۲۱۳

۲- گفته اند در مورد وجوب خمس در معدن بعد از کسر مؤونه روایت داریم.

الف: «الخمس بعد المؤونه» (۱) [۸] بعد در ارباح مکاسب می رسیم که می توانیم بگوییم الخمس بعد المؤونه یعنی مؤونه استخراج معدن

۲- روایت صحیحه که قبلا نیز خواندیم «و یأشیرنا دِه عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى عَنْ حَرِيْزٍ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْمَعَادِنِ مَا فِيهَا فَقَالَ كُلُّ مَا كَانَ رِكَازًا فِيهِ الْخُمْسُ وَقَالَ مَا عَالَجْتَهُ بِمَالِكَ فَفِيهِ مَا أَخْرَجَ اللَّهُ شُبْحَانَهُ مِنْهُ مِنْ حِجَارَتِهِ مُصَفَّى الْخُمْسُ.» (۲) [۱۰]

زراره از امام می پرسد که چه حق لازم به پرداخت در معادن وجود دارد امام فرمود آن چیزی که خرج کردی برای استخراج به مال خودت یعنی هزینه استخراج را از قیمت معادن استخراج شده کسر می کند و آنچه که می ماند خمس دارد. یعنی آن مصفی و خالص باقیمانده بعد از کسر هزینه خمس دارد.

ملاحظه می فرمایید گرچه روایت کمی اجمال دارد لکن مرحوم آقای خویی می فرماید روایت کالصریح است.

پس در مجموع با این سه دلیل - یعنی دو روایت و آن دلیل که می گفت منفعت باید صدق بکند - می گوییم همه آنچه استخراج می شود خمس ندارد بلکه بعد از کسر مؤونه آنچه باقی ماند خمس دارد.

یک بحث وجود دارد که آیا حد نصاب در باقیمانده مطرح است یا حد نصاب در اصل مقدار استخراج شده ملاک است که برای بعد انشاءاله.

ص: ۲۱۴

۱- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۹، ص ۵۰۸، باب ۱۲، ح ۲، آل البیت.

۲- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۹، ص ۴۹۲، کتاب الخمس، ابواب ما یجب فیہ الخمس، باب ۳، ح ۳، آل البیت.

Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الخمس (زمان محاسبه نصاب معدن)

در امر اول گفتیم وجوب خمس مربوط به بعد از مؤونه است یعنی اول هزینه استخراج را کسر می کنیم و مابقی خمس دارد.

امر دوم: زمان ملاحظه حد نصاب؛ بحث امروز این است وقتی می گوئیم نصاب معتبر است آیا قبل از کسر مؤونه یا بعد از کسر مؤونه را باید ملاحظه نمود دو احتمال مطرح است.

برای نمونه؛ اگر سی دینار درآمد داشته است و بیست دینار هزینه کرده و ده دینار باقی مانده است؛ اگر ملاک تعلق خمس بعد از کسر مؤونه باشد ده دینار باقی مانده خمس ندارد و اگر ملاک تعلق خمس قبل از کسر مؤونه باشد در این صورت چون ده دینار باقی مانده از سی دیناری است که از قبل به حد نصاب رسیده بود اکنون باید خمس ده دینار باقی مانده را بدهد.

مسئله اختلافی است و قائلین فراوانی هم دارد.

قول اول: محاسبه نصاب بعد از کسر مؤونه؛ مشهور قائلند بعد از کسر مؤونه حد نصاب محاسبه می شود اگر مابقی به حد نصاب رسید خمس دارد و الا ندارد بنابراین اگر مستخرج سی دینار ارزش داشت و مؤونه بیست دینار بود مابقی ده دینار می شود که در این صورت این ده دینار خمس ندارد.

مرحوم امام هم قول مشهور را قبول دارند و می فرمایند «و يعتبر فيه بعد إخراج مؤونه الإخراج و التصفيه بلوغه عشرين دینارا أو مأتي درهم عینا أو قیمه علی الأحوط و لو اختلفا فی قیمه یلاحظ أقلهما علی الأحوط، و تلاحظ قیمه حال الإخراج» (۱) [۱]

ص: ۲۱۵

۱- تحریر الوسیله، امام خمینی، ج ۱، ص ۳۵۳، دارالکتب الاسلامیه.

یعنی مؤونه کسر شود و مابقی اگر به حد نصاب بود خمس دارد و الا خمس ندارد.

مرحوم سید در عروه همین قول را قبول کرده و می فرماید «و یشرط فی وجوب الخمس فی المعدن بلوغ ما أخرجه عشرين دینارا بعد استثناء مؤونه الإخراج و التصفيه و نحوهما» (۱) [۲]

مرحوم شهید در مسالک می فرماید «صرح به الأصحاب هو الأول، و لم یعرضوا فيه بخلاف» (۲) [۳]

هیچکدام از اصحاب در این مسئله خلافی را متعرض نشدند.

مرحوم صاحب جواهر (۳) همین قول را تقویت می کند.

ملاحظه می فرمائید مجموع اقوال نشان می دهد قول اول، تقریباً از شهرت یک مقدار بالاتر است.

دلیل اول قول اول: اصل؛

مرحوم صاحب جواهر استدلال به اصل می کنند و می گویند یعنی اصل براءت از وجوب خمس است به این تقریب که قدر متیقن از وجوب خمس ما یتخرج من المعدن جایی است که مابقی بعد از وضع مؤونه به حد نصاب باشد اما اگر قبل از کسر مؤونه ارزش آن به حد نصاب بود و بعد از کسر مؤونه مابقی به حد نصاب نبود؛ شک می کنیم که آیا خمس واجب است یا خیر؟ اصل براءت از وجوب از خمس است و جای احتیاط هم نیست که بگوئیم احتیاط در وجوب خمس است زیرا اصل براءت اصل عملی است و مقدم بر اصل احتیاط است.

دلیل دوم قول اول: ظهور ادله؛

ص: ۲۱۶

---

۱- عروه الوثقی، سیدزیدی، ج ۴، ص ۲۳۷، جامعه مدرسین.

۲- مسالک الافهام، شهید ثانی، ج ۱، ص ۴۶۹، معارف اسلامی قم.

۳- جواهرالکلام، شیخ محمدحسن نجفی جواهری، ج ۱۶، ص ۱۸، دارالکتب الاسلامیه طهران.



صاحب جواهر می فرماید «ظاهر المنساق إلى الذهن من مجموع الأدله وفاقا للمنتهى و التذکره و البیان و الدروس، بل ظاهر الأولین کونه مجمعا علیه بیننا» (۱) [۵]

یعنی آنچه از مجموع ادله باب استفاده می کنیم این است که باید بعد از اینکه مؤونه کسر شد به حد نصاب برسد و در نهایت می فرماید از ظاهر عبارت منتهی و تذکره ادعای اجماع بدست می آید.

و این کلام صاحب جواهر حرف درستی است زیرا ما نیز از مجموع ادله استفاده کردیم که موضوع وجوب خمس، فائده ای است که انسان می برد پس باید صدق فائده و غنیمت بکند تا خمس واجب باشد فقط زمانی که مؤونه استخراج را کسر بکنیم بر مابقی صدق فائده می کند.

نکته: قابل توجه اینکه زمان وجوب با زمان لحاظ حد نصاب یکی است یعنی هر جا خمس واجب شد نصاب باید ملاحظه شود یعنی تا مؤونه کسر نشد وجوب نمی آید و همانگونه که می گوئیم الخمس بعد المؤونه باید بگوئیم النصاب بعد المؤونه.

پس هم اصل درست است و هم استدلال دوم صاحب جواهر درست است و می توان به آن استناد نمود.

قول دوم قول ملاک وجوب خمس را قبل از کسر مؤونه می داند و استدلال به یک روایت می کند انشاءاله برای فردا.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهیرین

### کتاب الخمس (زمان محاسبه نصاب معدن؛ شرطیت دفعی یا تدریجی بودن استخراج از معدن) ۹۳/۰۹/۰۲

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: کتاب الخمس (زمان محاسبه نصاب معدن؛ شرطیت دفعی یا تدریجی بودن استخراج از معدن)

ص: ۲۱۷

۱- جواهر الکلام، شیخ محمدحسن نجفی جواهری، ج ۱۶، ص ۸۳، دارالکتب الاسلامیه طهران.

تذکر اخلاقی کوتاه: برخی از آقایان پیشنهاد کردند حضور سر وعده به دقیقه همواره حفظ شود و من موافقم اما تجربه دارم یکی دوبار اینکار را کردیم آقایان گفتند زودتر ما هم زودتر آمدیم دیدیم آقایان خودشان نیامدند. یک وقت آقای مکارم می فرمودند از طرف جامعه مدرسین جلسه ای در مسجد اعظم برای یکی از بزرگان که به رحمت خدا رفته بود گرفته بودند و من هم در آن وقت تعیین شده کار زیادی داشتم ولی گفتم بروم اگر نروم بعدا که آقایان جامعه را می بینیم اسباب شرمندگی است لذا بلند شدم و با زحمت رفتم اما دیدم خود آقایان تشریف نیاوردند. به هر حال زودتر آمدن ما در صورتی موثر است که آقایان سر وعده حاضر شوند.

گفتیم در مورد زمان محاسبه حد نصاب در وجوب خمس برای معدن دو قول است

قول اول: محاسبه نصاب خمس معدن مستخرج بعد از کسر مؤونه؛ یعنی بعد از استخراج مؤونه استخراج کسر می شود باقی مانده اگر به حد نصاب رسید خمس دارد.

قول دوم: محاسبه نصاب خمس معدن مستخرج قبل از کسر مؤونه؛ یعنی بعد از استخراج بدون کسر مؤونه استخراج اگر به بیست دینار رسید خمس برای آن واجب است سپس در موقع اداء ابتدا مؤونه کسر می شود و باقی مانده خمس دارد و پرداخت می شود.

و گفتیم مشهور قول اول را قبول دارند یعنی ملاحظه نصاب بعد از کسر مؤونه است و صاحب جواهر (۱) به چند وجه استدلال کردند و ما نیز دلائل ایشان را پذیرفتیم.

ص: ۲۱۸

---

۱- جواهرالکلام، شیخ محمدحسن نجفی جواهری، ج ۱۶، ص ۱۸، دارالکتب الاسلامیه طهران.

اکنون در مورد قول دوم می‌گوییم مرحوم صاحب مدارک (۱) می‌فرماید لحاظ نصاب قبل از کسر موونه است یعنی همین مقدار که مستخرج منه به بیست دینار رسید خمس دارد و جماعتی هم تبعیت از صاحب مدارک نمودند.

دلیل قول دوم: اطلاق روایت صحیحہ بزنی «مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصِيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ (ع) عَمَّا أَخْرَجَ الْمَعْدِنُ مِنْ قَلِيلٍ أَوْ كَثِيرٍ هَلْ فِيهِ شَيْءٌ قَالَ لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ حَتَّى يَبْلُغَ مَا يَكُونُ فِي مِثْلِهِ الزَّكَاةُ عَشْرِينَ دِينَارًا.» [۲] [۴]

روایت صحیحہ است بزنی از امام در رابطه با آنچه که از معدن استخراج شده سوال می‌کند که کم باشد یا زیاد آیا خمس دارد؟ امام فرمود چیزی به او تعلق نمی‌گیرد تا برسد به مقداری که در مثل آن مقدار زکات است و بعد به صورت عطف بیان می‌فرماید مراد از مقدار زکات عشرين دینار است یعنی ادا بلوغ عشرين دینار فيه الخمس.

کیفیت استدلال: اطلاق این روایت و مفهوم آن این است که اگر به بیست دینار رسید خمس دارد خواه هزینه را کسر بکنید خواه هزینه را کسر نکنید و اطلاق دارد و قید و شرطی بیان نفرمودند منتهی در مقام اداء خمس باید موونه را کسر کنند قهرا گاهی اینگونه می‌شود که مابقی بعد از کسر هزینه به مقدار نصاب نیست مثلا- اگر قیمت ما اخرج ۳۰ دینار بود و هزینه استخراج ۲۰ دینار شد و ۳۰ دینار هم به حد نصاب است و خمس واجب شده و در مقام اداء خمس ۲۰ دینار هزینه را کسر می‌کنند و ۱۰ دینار باقی می‌ماند و همین باقیمانده را خمس آن را اداء می‌کنند ولو الان در مقام محاسبه و اداء خمس از حد نصاب کمتر باشد اما چون ابتدای کار به حد نصاب رسید همان کافی است که خمس واجب بشود ولی در مقام اداء خمس آنچه را خمس آن را می‌خواهیم بدهیم از حد نصاب کمتر است.

ص: ۲۱۹

۱- مدارک الاحکام، سیدمحمد عاملی، ج ۵، ص ۳۶۴، آل البیت.

۲- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج ۹، ص ۴۹۴، کتاب الخمس، ابواب ما یجب فيه الخمس، باب ۴، ح ۱، آل البیت.

مناقشه در استدلال قول دوم: اشکالی که به این روایت (۱) و فتوای صاحب مدارک (۲) و دیگران می شود این است که وقتی نظر ابتدائی به این روایت بکنیم در این نظر چنین اطلاقی به نظر می رسد اما این اطلاق، اطلاق بدوی است یعنی اگر رسید به بیست دینار خمس دارد اطلاق این است که چه هزینه کم شده باشد یا نشده باشد و این اطلاق بدوی است زیرا قبلاً گفتیم آنچه که خمس به آن می رسد آن است که صدق منفعت بر آن باشد و آنچه که انتفاع بردیم بعد از کسر مؤونه است بنابراین نباید بگوییم فیه الخمس بلکه در مابقی بعد از کسر مؤونه را باید بگوییم فیه الخمس و وقتی شما ابتدائاً بگویید در معدن خمس است درست نیست پس فیه الخمس یعنی فی الفائده يجب الخمس.

بنابراین معنای روایت آن می شود که اول باید هزینه را کسر بکنیم و بعد حد نصاب را محاسبه بکنیم و اگر بعد از کسر هزینه به حد نصاب رسید خمس دارد و الا خمس ندارد زیرا زمانی خمس واجب می شود که صدق فائده بکند و آن بعد از کسر مؤونه است.

مرحوم شیخ انصاری - که مرحوم آقای اراکی که از ایشان به استاد کل تعبیر می کردند با این توجیه که در مکاسب و رسائل گاهی یک خط و نصف خط مطلبی گفته است و بعداً علما روی همان یک یا نصف خط بحث های مفصلی کردند - در کتاب الخمس نظر و فتوای مشهور را تایید می کند و می فرماید ملاک وجوب خمس بعد از کسر مؤونه است. و برای این مطلب به همین روایتی که صاحب مدارک برای مدعای خلاف مشهورش به آن تمسک کرد؛ استناد می کند و می فرماید «و ظاهر الصحیحه [۷] اعتبار النصاب بعد المئونه كما صرح به جماعه، بل نسبه فی المسالك إلی ظاهر الأصحاب، (۳) و عن الرياض: ظهور الإجماع علیه، (۴) لأنها تدلّ علی ثبوت الخمس فی مجموع النصاب،» (۵) [۱۰]

ص: ۲۲۰

- ۱- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۹، ص ۴۹۴، کتاب الخمس، ابواب ما يجب فیه الخمس، باب ۴، ح ۱، آل البیت.
- ۲- مدارک الاحکام، سیدمحمد عاملی، ج ۵، ص ۳۶۴، آل البیت.
- ۳- المسالك، شهید ثانی، ج ۱، ص ۴۶۹، و فیه النسبه إلی صریح الأصحاب، معارف اسلامی قم.
- ۴- الرياض، سیدعلی طباطبائی، ج ۵، ص ۲۵۲، جامعه مدرسین.
- ۵- کتاب الخمس، شیخ انصاری، ص ۳۳، کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری.

ظاهر صحیح بزنطی این است که اعتبار نصاب بعد از مؤونه باشد چنانچه جماعتی به آن تصریح کرده اند بلکه در مسالک به ظاهر اصحاب نسبت داده شده و مرحوم صاحب ریاض ادعای اجماع نموده است.

تقریب استدلال به روایت بزنطی: بزنطی از امام پرسید آنچه که از معدن خارج می شود چیزی در آن است؟ امام فرمودند چیزی در آن نیست تا به بیست دینار برسد.

از این استفاده می شود که باید در عشرين خمس بدهیم یعنی زمانی که به بیست دینار رسید خمس در آن واجب است یعنی بعد از کسر مؤونه باید عشرين باشد تا خمس داشته باشد پس از خود روایت استظهار می کند که مؤونه کسر شود و مابقی باید بیست دینار باشد تا خمس داشته باشد.

کلام شیخ انصاری فرمایش متینی است و گفتیم مشهور بر طبق آن فتوی دادند مرحوم امام و مرحوم سید در عروه و دیگران هم همین را گفتند. فقط مرحوم صاحب مدارک با استظهاری که از روایت بزنطی داشت با مشهور مخالف کرد که آن را هم جواب دادیم حتی مرحوم شیخ از خود این روایت بزنطی نیز کلام مشهور را استظهار کرد.

نتیجه: در حد نصاب سه قول مطرح است یک قول نصاب بیست دینار را می پذیرد قول دیگر کلام ابی الصلاح حلبی (1) است که می گفت حد نصاب یک دینار است و قول سوم نظر مشهور بود که می گفت اصلا حد نصاب ندارد و استدلال به اطلاق روایات کرده بودند که ما اخرج من المعدن هرچه باشد خمس دارد.

ص: ۲۲۱

---

۱- الکافی للحلبی، ابوالصلاح حلبی، ص ۱۷۰، انتشارات امیرالمومنین اصفهان.

مرحوم امام بعد از فتوی به رعایت حد نصاب بیست دینار؛ دو احتیاط مطرح می کنند و می فرمایند احتیاط اول: «الأحوط الاولی» این است که اگر بالاتر از یک دینار باشد خمس دارد چون یک روایت صحیحه از بزنی داشتیم که نصاب را یک دینار می دانست. احتیاط دوم: «بل مطلقاً» مطلقاً و بدون رعایت حد نصاب هرچه مستخرج شد کم باشد یا زیاد باشد خمس دارد و به همان اطلاق روایت تمسک می کنند و لذا مرحوم امام می فرماید «و الأحوط الأولى إخراج من المعدن البالغ دینارا بل مطلقاً» (۱) [۱۲]

مرحوم سید در عروه همانند مشهور فتوی می دهند و بیست دینار را حد نصاب می داند اما در آخر کلامشان همانند مرحوم امام احتیاط می کنند و ضمن استدلال به اطلاق روایت می فرمایند «و إن كان الأحوط إخراج إذا بلغ دینارا بل مطلقاً» (۲) [۱۳]

بعضی از بزرگان هم قائل به استحباب شده اند و گفته اند در پایین تر از بیست دینار استحباب دارد که خمس پرداخت شود.

فرع چهارم: شرطیت دفعی یا تدریجی بودن استخراج در وجوب خمس: بحثی دیگر مطرح است که آیا معتبر است به یکباره در اندازه حد نصاب استخراج شود تا خمس واجب شود یا اگر تدریجاً استخراج شد و مجموع آن به حد نصاب رسید خمس دارد؟

مسأله اختلافی است:

قول اول: بعضی می گویند هر استخراج خودش مستقل است و اگر به حد نصاب رسید خمس دارد و الا خمس ندارد ولو مجموع استخراج شده از ده برابر حد نصاب هم بیشتر باشد.

ص: ۲۲۲

---

۱- تحریر الوسیله، امام خمینی، ج ۱، ص ۳۵۳، دارالکتب العلمیه.

۲- عروه الوثقی، سیدزیدی، ج ۴، ص ۲۳۹، جامعه مدرسین.

قول دوم: برخی دیگر گفته اند فاصله زمان های استخراج محاسبه می شود اگر عرفا صدق کند که گرچه چند مرحله استخراج انجام شد اما این دفعات استخراج واحد است مجموع آن ملاحظه می شود و اگر به حد نصاب رسید خمس دارد و اگر به لحاظ فاصله زمانی عرفا صدق کند که دفعات استخراج واحد نیست اینجا جداگانه باید محاسبه شود و مقدار استخراج در هر مرحله ای اگر به حد نصاب رسید خمس دارد.

انشاءالله برای فردا.

### کتاب الخمس (شرطیت دفعی یا تدریجی بودن استخراج در وجوب خمس) ۹۳/۰۹/۰۴

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: کتاب الخمس (شرطیت دفعی یا تدریجی بودن استخراج در وجوب خمس)

دو نکته اخلاقی:

نکته اول: آقایانی که مصر بودند که درس زودتر شروع بشود و اصرار داشتند از رأس ساعت ۹ بیشتر از ده دقیقه دیرتر نشود و ما هم پذیرفتیم اما مع الأسف خود آن آقایان امروز نیامدند البته بعضی از پیشنهاد دهندگان دیشب در کنفرانس نزد من آمدند و عذر خواستند که درگیر کنفرانس هستند. مرحوم آقاسیدمحمدباقر درچه ای که استاد مرحوم آیهالله بروجردی بود در اصفهان تدریس داشت نقل می کنند که روزهای وفیات را درس را تعطیل نمی کرد و می گفت اگر درس را تعطیل کنیم طلاب خوشحال می شوند و روز وفات به مصلحت طلاب نیست که خوشحال شوند. در یکی از وفیات ایشان می فرمایند فردا درس را می خوانیم طلاب خیلی اصرار می کنند که مناسب نیست و وفات است خوب است تعطیل باشد ولی ایشان تاکید کردند که درس را می خوانیم خود طلاب وقتی دیدند استاد مقاومت کرد خودشان با هم تباری کردند که فردا درس نیابند. سر ساعت درس که آقا بر اساس تصمیم قبلی خود وارد می شدند به طور اتفاقی یکی از طلاب سر حوض وسط مدرسه ایستاده بود آقا که می رسند طلبه در برابر استاد گیر می افتد و نمی تواند درس نرود همراه آقا می رود و استاد فقط با همین یک نفر وارد کلاس می شود و بقیه روی آن تباری که کرده بودند شرکت نمی کنند ایشان درس را شروع می کند و برای همان یک نفر درس می گوید و به همان کمال و تمامی که روزهای دیگر بود درس را مطرح می کنند و تمام می شود. فردا هم از درس بعدی ادامه می دهد و می رود جلو و تکرار نمی کند و هرچه طلاب اصرار می کنند که ما دیروز نبودیم ایشان می فرمایند نخیر درس گفته شد و تمام شد و تکرار نمی کنیم حالا. ما هم خوب است یک چنین کاری نکنیم و لذا گرچه برخی که خود وعده زود آمدن را داشتند اکنون نیامدند درس را شروع می کنیم و دیگر تکرار هم نمی کنیم.

ص: ۲۲۳

نکته دوم: الحمدلله این اجلاس و کنگره ای که دیروز بود کنگره بسیار عظیمی بود تعداد شرکت کنندگان از ۸۴ کشور و افرادی هم که آمده بودند گرچه از رؤسای درجه یک نبودند اما از علمای وزین آن کشورها آمده بودند. استقبال خوبی شده بود الحمدلله با آرامش هم تمام شد و واقعه و حادثه ای پیش نیامد امروز هم ملاقات با رهبری دارند و عصر می روند دیدار و

جلسه، جلسه پرمحتوایی بود و هر جلسه ای سخنرانانی از خود علمایی که شرکت داشتند خود آنها بیشتر صحبت کردند و صحبت های خوبی می شد راجع به محکومیت تکفیری ها و داعش که اینها جعلی هستند و دین و مذهب نیست و حتی فرقه نیستند و ربطی به اسلام ندارد اینها مطالب خوبی بود و اسلام دین رحمت است حتی بعضی ها وارد سیاست هم می شدند که اصلا پیدایش داعش برای این است که مسلمانان را با یکدیگر درگیر بکنند حتی مثلاً یکی از علمای سنی جنوب بغداد دیروز عصر خیلی با حرارت صحبت می کرد و پیدا بود که دل سوخته ای داشت و می گفت شما نشسته اید ما را سر می برند ذبح می کنند و می کشند و اموالمان را غارت می کنند و ناموسمان را هتک می کنند مسلمانان باید پیا خیزند و مثل همان هایی که در متن مصیبت ها هستند. یکی از علمای فلسطین که آمده بود می گفت این حرکت داعش و این مصیبت و کشت و کشتار و تخریب که ایجاد می کنند عقوبت این مسلمانان است که جنگ غزه و فلسطین پیش آمد و صهیونیست ها مسلمانان را زدند و کشتند و کودکان را کشتند و کشورهای عربی صدایشان درنیامد و داعش عقوبت الهی است برای اینها که خداوند فرستاد برای سرکوب اینها.



خلاصه جمعی که بودند و این صحبت‌ها می‌شد تاثیر داشت و هر کدام اینها در کشورهای خودشان می‌روند مطرح می‌کنند و خودشان موضع قاطعی می‌گیرند در مقابل داعش علی‌ای حال جلسه پرمحتوایی بود یک ابتکار عملی بود که علمای اسلام جمع شوند و یک اجماعی علیه تکفیری‌ها محقق شود و منعکس شود و از حوزه هم بود حتی مقام معظم رهبری ابتدا گفته بودند پیامی بدهند ولی بعد فرمودند پیام نمی‌دهم بگذارید بنام خودتان و بنام حوزه و بنام مراجع تمام شود و همین هم شد و دیروز عصر یکی از آقایان که صحبت می‌کرد می‌گفت ویژگی این اجلاس این است که پیاکننده و تشکیل دهنده این اجلاس دو مرجع دینی از مراجع اسلام هستند و دیگر اینکه در قم برگزار شده است که یک شهر مقدس و علمی است.

علی‌ای حال روی هم رفته اجلاس خوبی بود و تاثیرات خوبی هم در رسانه‌ها داشته و در آینده هم روشن می‌شود البته هر چند چنین کنگره‌هایی برای دولت هزینه‌های غیرمستقیم دارد حتی هزینه‌های مستقیم را خود مراجع دادند.

بحث فقهی:

فرع چهارم: شرطیت دفعی یا تدریجی بودن استخراج در وجوب خمس: در درس قبلی طرح بحث که آیا در نصاب معتبر در معدن دفعی بودن استخراج در حد نصاب یا مجموع استخراج در دفعات اگر به حد نصاب رسید خمس آن محاسبه می‌شود؟ و گفتیم در مسأله دو قول است.

قول اول: عدم شرطیت استخراج دفعی؛ مرحوم امام می‌فرماید «لا- يعتبر الإخراج دفعه علی الأقیوی، فلو أخرج دفعات و بلغ المجموع النصاب وجب خمس المجموع» (۱) [۱]

ص: ۲۲۵

اینکه می‌گوییم باید به عشرين دينار برسد تا خمس معدن واجب باشد استخراج يك دفعه ملاك نیست بلکه اگر به دفعات استخراج شد و مجموع دفعات به حد نصاب رسید همان مجموع محاسبه می‌شود و خمس آن داده می‌شود. اگر بگوییم هر دفعه معتبر است دفعاتی که به نصاب نبوده خمس ندارد ولو مجموع آن به نصاب برسد ولی اگر مجموع بگوییم مجموع را محاسبه می‌کنیم و خمس دارد.

عين همین عبارت مرحوم امام در تحریر، مرحوم سید در عروه می‌فرمایند «و لا- يعتبر في الإخراج أن يكون دفعه فلو أخرج دفعات و كان المجموع نصابا وجب إخراج خمس المجموع» (۱) [۲]

در اخراج شرط این نیست که رعایت نصاب رعایت شود يك دفعه باشد.

قول دوم: دخالت عرف در تشخیص دفعه؛ در اینجا به نظر می‌رسد اینگونه بحث را مطرح کنیم که يك وقت وحدت اخراج را در نظر می‌گیریم و يك وقت تعدد اخراج را در نظر می‌گیریم وحدت اخراج یعنی ولو به دفعات رفتند و از معدن استخراج کردند مجموع اینها حکم يك استخراج را دارد مثلا- امروز مقداری استخراج می‌شود فردا مقداری دیگر و روز و شب به دفعات استخراج می‌کنند و مجموع اینها يك هفته طول می‌کشد و کل این يك هفته به دفعاتی که استخراج شده این اخراج واحد است و بعد کار تعطیل می‌شود ده روز يك ماه یا کمتر یا بیشتر تعطیل می‌کنند و دفعه بعد دوباره شروع می‌کنند که این دفعه می‌شود اخراج دوم.

ص: ۲۲۶

پس میزان را دفعه و دفعات نمی گیریم بلکه معیار مرحله باشد یعنی میزان را اخراج واحد یا تعدد اخراج بگیریم ولو عرفا اینگونه بگویند یعنی اگر روزهای متعدد استخراج می کنند ولی بطور مستمر است این اخراج واحد است یعنی اگر صدق اخراج واحد کند اینجا باید مجموع محاسبه شود و مجموع اگر به حد نصاب بود باید خمس آن داده شود. و اگر کار را تعطیل کردند و بعد از مدتی مجددا آمدند و کار را شروع کردند آن اخراج دوم است. و دفعات آن را باید محاسبه کنند و مجموع آن اگر به حد نصاب رسید خمس دارد. که اگر اینگونه بحث کنیم ظاهراً مطابق با دلیل هم هست که بگوییم عرفاً اخراج واحد است گرچه عرفاً تعدد اخراج صادق باشد.

مرحوم صاحب جواهر می فرماید اگر چنانچه به دفعات استخراج کردند حکم واحد دارد و استدلال می کند به اطلاق صحیحه بزنی «مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ (ع) عَمَّا أَخْرَجَ الْمُعِيدُ مِنْ قَلِيلٍ أَوْ كَثِيرٍ هَلْ فِيهِ شَيْءٌ قَالَتْ لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ حَتَّى يَبْلُغَ مَا يَكُونُ فِي مِثْلِهِ الزَّكَاةُ عَشْرِينَ دِينَاراً» (۱) [۴] از امام در مورد خمس معدن پرسیدند امام فرمودند «لیس فیہ شیئی حتی یبلغ عشرين دینار» پس اگر در دفعه اول به بیست دینار رسید خمس دارد و اگر در دفعات استخراج در مجموع به بیست دینار رسید اطلاق روایت شامل این مورد هم می شود پس مرحوم صاحب جواهر می فرماید میزان دفعه نیست و دفعات هم اگر استخراج بشود اگر مجموع آن به حد نصاب برسد خمس دارد زیرا اطلاق موجود در صحیحه رسیدن به بیست دینار است چه اینکه دفعه اول به بیست دینار برسد یا طی چند دفعه به این حد برسد.

ص: ۲۲۷

---

۱- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۹، ص ۴۹۴، کتاب الخمس، ابواب ما یجب فیہ الخمس، باب ۴، ح ۱، آل البیت.

پس دلیل ما بر این مطلب که گفتیم عرفا هم همه می گویند یک استخراج است تعدد ندارد و شرط به نصاب رسیدن هم یک دفعه نیست به دفعات هم اگر استخراج شد و بعد از دفعات در مجموع به نصاب رسید خمس در آن مجموع واجب است.

قول سوم: شرطیت عدم اعراض در هر مرحله؛ بعضی گفتند تعداد دفعات در صورتی مضر نیست که در هر مرحله و بین دفعات از استخراج اعراض نکرده باشد گرچه این دفعات یک ماه هم طول بکشد ولی اگر به قصد اعراض کار را رها کند و بعد پشیمان شود و شروع به کار کند می گویند این اعراض لطمه به کار می زند و دفعه دوم محاسبه می شود البته برخی گفته اند اگر اول اعراض کرد و بعد از اعراضش پشیمان شد و دوباره شروع کرد و چنانچه در توضیح قول دوم اشاره کردیم مرحوم صاحب جواهر می فرماید «بل لا فرق بین تحقق الاعراض بین الدفعات و عدمه» (۱) [۵]

دفعات حکم دفعه واحده دارد و فرقی ندارد که بین این دفعات اعراض صورت بگیرد یا نگیرد یعنی اعراض را مضر نمی داند که اگر اعراض کرد و بعد پشیمان شد و برگشت این اعراض لطمه نمی زند مثلاً- مقداری استخراج کرد که به حد نصاب نرسید و بعد از اعراض و بعد از پشیمانی مجدداً مقداری استخراج کرد که آنهم به حد نصاب نرسید اما مجموع این دو بار قبل از اعراض و بعد از اعراض به حد نصاب رسیده می گوئیم کافی است همین مقدار که هر دو به حد نصاب رسید در آن خمس واجب است و اینها دو اخراج نیست که بگوئیم اعراض قطع می کند و دفعات را بهم می زند اینهم باز دفعات است ولو بین دفعات اعراض پیش آمده باشد.

ص: ۲۲۸

---

۱- جواهر الکلام، شیخ محمدحسن نجفی جواهری، ج ۱۶، ص ۱۹، دارالکتب الاسلامیه طهران.

صاحب مدارك (۱) از مرحوم علامه در منتهی نقل می کند که علامه فرموده است اعراض مضر است و اگر اعراض کرد وحدت استخراج را بهم می زند و ما ضمن آدرسی که از مدارك داده ایم قول علامه را عینا از منتهی نقل و بررسی می کنیم. مرحوم علامه در منتهی المطلب می فرماید «و يعتبر النصاب فيما أخرج دفعه واحده أو دفعات لا- يترك العمل بينها ترك الإهمال، فلو أخرج دون النصاب و ترك العمل مهملا- له، ثم أخرج دون النصاب و كملا نصابا لم يجب عليه شيء. و لو بلغ أحدهما نصابا أخرج خمسة و لا شيء عليه في الآخر. أما لو ترك العمل لا مهملا بل للاستراحه مثلا أو لإصلاح آله أو طلب أكل و ما أشبهه، فالأقرب وجوب الخمس إذا بلغ المنضم النصاب، ثم يخرج من الزائد مطلقا ما لم يتركه مهملا، و كذا لو اشتغل بالعمل فخرج بين المعدن تراب أو شبهه.» (۲) [۷]

در اعتبار نصاب فرقی بین دفعه و دفعات نیست اما اگر بین دفعات به نحوی فاصله بیندازد و ترك کند که اعراض صادق باشد مضر به وحدت است پس اگر مقداری استخراج کرده و به حد نصاب نرسیده که خمس واجب باشد و ترك عمل کرد به گونه ای که برداشت و گمان می شود که دیگر ادامه نمی دهد حالا بعد می رسیم که می گوید ترکی است که مثلا ابزاری شکسته و می خواهند تعمیر کنند یا ترك کردند برای صرف غذا اینگونه تركها مضر نیست اما اگر ترك مهمل باشد یعنی اهمال می کند یعنی کار را کنار گذاشته اگر یک چنین اعراضی شد ایشان می فرماید آن اخراج بعدی باید جداگانه محاسبه شود ولو دو اخراج با یکدیگر و در مجموع به نصاب می رسد ولی اینجا خمس واجب نیست.

ص: ۲۲۹

---

۱- مدارك الاحكام، سيد محمد عاملي، ج ۵، ص ۳۶۷، آل البيت.

۲- منتهی المطلب، علامه حلی، ج ۸، ص ۵۵۰، مجمع البحوث الاسلاميه مشهد.

پس اگر ترک کار مهمل نباشد مثل ترک برای استراحت یا برای اصلاح آلات یا برای غذا خوردن و امثال اینها باشد اقرب وجوب خمس است و این فاصله خللی وارد نمی کند و منضما محاسبه می شود.

مرحوم صاحب مدارک بعد از نقل کلام علامه در جواب می فرماید «و لم أقف علی دلیل یدل علی اعتبار هذا الشرط، فکان منفیا بالأصل و العمومات المتضمنه لوجوب الخمس فی هذا النوع.» [۸] (۱)

هیچ دلیلی ندارد که بگوییم اگر اعراض مهمل شد مضر است بلکه دفعات حکم واحد دارد و بیان اینکه به شرط مهمل نبودن اعراض نباشد این دلیلی ندارد شرط دلیلی ندارد.

مرحوم صاحب جواهر هم همین جواب را به کلام علامه می دهند به شرط عدم اهمال دلیل ندارد لذا صاحب جواهر می فرماید «لا فرق بین تحقق الاعراض بین الدفعات و عدمه،» [۹] (۲)

فرقی ندارد که تخللی بین آنها بشود یا نشود ولو همین اعراض مهمل که صاحب مدارک می فرماید اعراضی است که واقعا ترک کرد و قصد ادامه نداشت اما پشیمان شد و برگشت می گوئیم ادامه همان اخراج است و عرفا می گویند همان اخراج است و تعدد اخراج نیست و اخراج واحد است ولو عرفا و همین مقدر برای ما کافی است که مجموع را منضم بکنیم و اگر مجموع به حد نصاب رسید خمس آن را بدهد پس جواب مرحوم علامه که قید کرد دفعات اشکال ندارد ولی به شرط اینکه اعراض مهمل در خلال آن نباشد می گوئیم دلیلی برای این قید نداریم ولو اعراض مهمل هم که پیش بیاید اما عرفا صدق بکند که یک اخراج است می گوئیم اشکالی ندارد ولو اخلال شد.

ص: ۲۳۰

---

۱- مدارک الاحکام، سید محمد عاملی، ج ۵، ص ۳۶۷، آل البیت.

۲- جواهر الکلام، شیخ محمد حسن نجفی جواهری، ج ۱۶، ص ۱۹، دارالکتب الاسلامیه طهران.

مرحوم امام فرمودند «فلو أخرج دفعات و بلغ المجموع النصاب و جب خمس المجموع حتى فيما لو أخرج أقل منه و أخرج ثم عاد و أكمله على الأحوط لو لم يكن الأقوى»، (۱) [۱۰]

اگر دفعات اخراج هر کدام به تنهایی به حد نصاب نبوده اما دفعات به نصاب رسیده خمس مجموع را باید بدهد حتی در آنجایی که اقل از حد نصاب بکند و اعراض بکند و سپس برگردد این مضر نیست و باید مجموع دفعات محاسبه شود و اگر مجموع به حد نصاب است خمس آن را باید بدهد ولو بین آن اعراض بکند و سپس برگردد لذا ایشان تصریح می کند منتهی می فرماید علی الاقوی بنابر احتیاط این اعراض مضر نیست بلکه می فرماید اقوی این است که مضر نیست پس همان حرف صاحب جواهر را می زنند.

پس اقوی در مسئله این می شود که اگر اخراج واحد و وحدت اخراج صدق بکند اینجا می گوئیم ولو دفعات باشد مجموع دفعات منضمما به یکدیگر به حد نصاب برسد خمس دارد ولو بین آن هم اعراض واقع شود و از اعراض پشیمان شود و این قول حق در مسئله است.

تاکنون بحث ما این است که در صورتی که وحدت اخراج صدق بکند دفعات مضر نیست اما اگر تعدد اخراج شد عرفا و استمرار همان اخراج نباشد و صدق کند که شروع ابتدائی است ولو از همان معدن اینجا دفعات اولی اگر به حد نصاب نرسید و دفعه دوم هم به نصاب نرسید نمی توانیم بگوئیم مجموع را محاسبه کنیم و بگوئیم خمس بدهد بلکه هر کدام از دفعات را باید جداگانه محاسبه کنیم زیرا این از اطلاق دلیل خارج است دلیل ما برای وجوب خمس و حد نصاب صحیحه بزنتی بود که می گفت خمس در آن نیست تا به بیست دینار برسد و رسیدن به بیست دینار انصراف دارد از جایی که استخراج تعدد داشته باشد و ظهور دلیل در وحدت اخراج است ولو به دفعات باشد مرحوم صاحب جواهر نیز استدلال می کند به انصراف از اطلاق دلیل که روایت بزنتی بود و ظهور روایت در وحدت اخراج است. پس یک دلیل ما وحدت استخراج است.

ص: ۲۳۱

دلیل محکم تری در عبارت آقای خویی موجود است که استدلال قویتری برای این مطلب دارند و می گویند وحدت اخراج باشد نه تعدد که انشاءاله برای فردا.

**کتاب الخمس (بحث اخلاق: سبک زندگی اسلامی؛ بحث فقهی: شرطیت دفعی یا تدریجی بودن استخراج در وجوب خمس)**  
۹۳/۰۹/۰۵

Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الخمس (بحث اخلاق: سبک زندگی اسلامی؛ بحث فقهی: شرطیت دفعی یا تدریجی بودن استخراج در وجوب خمس)

بحث اخلاقی: سبک زندگی اسلامی: تقبیل؛ در بحث اخلاقی در کیفیت معاشرت مومنین با یکدیگر یا به تعبیر دیگر سبک زندگی اسلامی که دو مسلمان به هم می رسند آداب معاشرت و تحیت و احترامی که لازم است چیست گفتیم در مرحله اول سلام است السلام قبل الکلام یا فرمود «الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ شُعْبَةَ فِي تَحْفِ الْعُقُولِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ع: أَنَّهُ قَالَ لَهُ رَجُلٌ [إِبْتِدَاءً] كَيْفَ أَنْتَ عَافَاكَ اللَّهُ فَقَالَ لَهُ السَّلَامُ قَبْلَ الْكَلَامِ عَافَاكَ اللَّهُ ثُمَّ قَالَ لَا تَأْذُنُوا لِأَحَدٍ حَتَّى يُسَلِّمَ» (۱)

اگر کسی قبل از سلام ابتدا به کلام نمود جواب او را ندهید.

و بعد از سلام گفتیم مصافحه است که این علامت محبت و دوستی قلبی است که نسبت به یکدیگر ابراز می شود در روایت فرمود مادامیکه اینها دستشان در دست یکدیگر است دست خدای متعال بین دست های آنهاست یعنی نظر لطف الهی با آنهاست و مثل فصل خزان که باد شدیدی بوزد و برگ درختان بریزد گناهانشان هم می ریزد.

مرحله سوم معانقه بود که هفته گذشته خواندیم معانقه می کنند یعنی یکدیگر را در آغوش می گیرند و صورت هایشان را به طرف هم می برند و روایات متعددی داریم که خواندیم معانقه علامت محبت و دوستی بود و حقد و کینه را از انسان دور می کند و پاداش اخروی هم الا ماشاءاله داشت.

ص: ۲۳۲

۱- مستدرک الوسائل، محدث نوری، ج ۸، ص ۳۵۸، آل البيت.

مرحله چهارم تقبیل است که دو برادر دینی به یکدیگر می رسند سلام می کنند مصافحه می کنند و معانقه می کنند و بعد یکدیگر را می بوسند که منتهای اظهار محبت و دوستی است.

البته در تقبیل محدودیت هایی است که در روایت می خوانیم

۱- «أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ عَنِ عُبَيْسِ بْنِ هِشَامٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ الْمِنْقَرِيِّ عَنِ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ عَنِ



أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: إِنَّ لَكُمْ لِنُورًا تُعْرَفُونَ بِهِ فِي الدُّنْيَا حَتَّىٰ إِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا لَقِيَ أَخَاهُ قَبْلَهُ فِي مَوْضِعِ النُّورِ مِنْ جِبْهَتِهِ. «(۱) [۲]

(۲)

امام می فرماید شما مومنین برایتان نوری است که با آن نور در دنیا شناخته می شوید همدیگر را می بینید آن نور را مشاهده می کنید و یکی از شما وقتی برادر دینی اش را می بیند محل نور در پیشانی اش را ببوسد که ظهور در این دارد که آن نور که هر انسان مومنی دارد در پیشانی است و به آن شناخته می شوند که می فرماید یکی از شما دیگری را ملاقات کرد موضع نور در پیشانی اش را ببوسد.

مرحوم مجلسی در بیان جمله «ان لکم لنورا» در این روایت می فرماید لازم نیست که این نور برای همه قابل مشاهده باشد امام می فرماید شما مومنین نوری دارید که به آن شناخته می شوید که ممکن است خیلی ها آن نور را نبینند منافاتی ندارد قطعا ائمه اطهار (ع) مومنینی که خدمتشان می رسیدند آن نور را مشاهده می کردند و با آن نور شیعیان را می شناختند و ملائکه قطعا تشخیص می دهند آن نور را و می شناسند شیعیان را بواسطه آن نوری که در پیشانی مومنان هست می شناسند و باز می فرماید

ص: ۲۳۳

---

۱- اصول کافی، شیخ کلینی، ج ۲، ص ۱۸۵، دارالکتب الاسلامیه.

۲- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۱۲، ص ۲۳۵، باب ۱۳۳، ح ۶، آل البیت.

۲- «عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ عَنْ عُيَيْسِ بْنِ هِشَامٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ الْمُنْقَرِيِّ عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ إِنَّ لَكُمْ لِنُورًا تُعْرَفُونَ بِهِ فِي الدُّنْيَا حَتَّىٰ إِنْ أَحَدُكُمْ إِذَا لَقِيَ أَخَاهُ قَبْلَهُ فِي مَوْضِعِ النُّورِ مِنْ جِبْهَتِهِ» [۴]

مرحوم مجلسی در بیان روایت سخنی دارد که به شرح کوتاه آن می پردازیم اما به لحاظ اهمیت علاقه مندان می توانند به متن عربی آن مراجعه کنند (۱)

ممکن است بعضی از مومنین کامل از عباداله الصالحین وقتی یک مومنی را می بینند تشخیص بدهند که نور را دارد یا ندارد پس نور هست ولی چه کسی آن را می بیند بحث است که ممکن هر کسی آن را نبیند احتمال دارد بعض از کمترین از مومنین که برادر دینی اش را می بیند آن نور را بشناسد. مرحوم مجلسی می فرماید ممکن است بعضی با فراست و از طریق قرائن دریافت کنند که فلان شخص آن نور را دارد یا ندارد ولو نور را نمی بیند ولی با زیرکی و فراست می فهمد.

۳- «مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ عَنْ حَمَادِ بْنِ عِيسَى عَنْ رَبِيعِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ قَالَ هُمُ الْأَثَمَةُ (ع) قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَىٰ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ.» (۲) [۷] (۳)

ص: ۲۳۴

۱- بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۷۳، ص ۳۷، بیروت.

۲- اصول کافی، شیخ کلینی، ج ۱، ص ۲۱۸، دارالکتب الاسلامیه.

۳- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج ۱۲، ص ۳۸، باب ۲۰، ح ۱، آل البیت.

محمد بن مسلم از امام صادق(ع) در مورد «متوسمین» در آیه شریفه (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ) (۱) پرسید امام فرمود امامان معصومین مراد است سپس فرمود پیامبر(ص) فرموده است مراقب فراست و زیرکی مومن باشید زیرا نگاه مومن با نور خداست چنانچه قرآن کریم می فرماید «در این (سرگذشت عبرت انگیز)، نشانه هایی است برای هوشیاران!» (۲)

مرحوم مجلسی می فرماید این فراست و دریافت مطلب با قرائن را ممکن است بعضی ها داشته باشند و نور را دریافت کنند و ایشان مثال می زند که در بعضی حیوانات هم این تفرس وجود دارد مثلاً یک بره یا میش وقتی گرگ را می بیند فرار می کند با اینکه تا بحال گرگ ندیده از قیافه گرگ برداشت دشمنی و عداوت می کند علی ای حال این فراست هست.

وقتی ملاقات کرد یکی از شما برادر دینی اش را ببوسد او را اینجا به صورت اخبار آمده یعنی می بوسد او را که شاید به معنای انشاء است یعنی اینکار را بکنید وظیفه است که برادر دینی وقتی به برادر دینی می رسد پیشانی او را ببوسد. پس بوسیدن محدود است فقط آنکه مجاز است پیشانی است.

مرحوم مجلسی می فرماید این روایت دلالت می کند بر اینکه موضع تقبیل در پیشانی است و روایت ناظر بر محدود کردن بوسه هنگام معانقه است یعنی دو مومن می توانند یکدیگر را از روی محبت ببوسند ولی موضع بوسیدن همان پیشانی است.

۴- «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ رِفَاعَةَ بْنِ مُوسَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: لَا يُقْبَلُ رَأْسُ أَحَدٍ وَلَا يَدُهُ إِلَّا يَدُ رَسُولِ اللَّهِ (ص) أَوْ مَنْ أُرِيدَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ (ص)». (۳) [۱۱] (۴)

ص: ۲۳۵

۱- حجر/سوره ۱۵، آیه ۷۵.

۲- حجر/سوره ۱۵، آیه ۷۵.

۳- اصول کافی، شیخ کلینی، ج ۲، ص ۱۸۵، باب التقبیل، ح ۲، دارالکتب الاسلامیه.

۴- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۱۲، ص ۲۳۴، باب ۱۳۳، ح ۳، آل البيت.

جایز نیست کسی بیوسد سر یا دست دیگران را مگر اینکه دست رسول الله (ص) یا کسی که بوسیدن دست او بمنزله بوسیدن دست رسول الله (ص) باشد.

ملاحظه می فرمائید دو مورد را استثناء کرد در روایت؛ مورد اول: بوسیدن دست و سر رسول الله (ص) که معلوم است. مورد دوم: «من ارید» بدیهی است یکی از مصادیق «من ارید» علما هستند که جانشینان پیامبرند چون روششان روش پیامبر و خودشان عامل به آنچه می گویند هستند و هادی مردم هستند.

تعمیم بوسیدن دست و پیشانی در غیر منصوص: مرحوم شهید در کتاب قواعد (۱) بحثی دارد که مرحوم مجلسی هم آن را نقل می کند ایشان بوسیدن دست را بعنوان تعظیم تعمیم می دهد و می فرماید

«يجوز تعظیم المؤمن بما جرت به عاده الزمان [۱۴] و إن لم یکن منقولاً عن السلف، لدلاله العمومات علیه، قال الله تعالى ذلک و من یُعظّم شعائر الله فإنها من تقوی القلوب (۲) و قال تعالى: ذلک و من یُعظّم حُرّمات الله فهو خیر له عند ربّه (۳) و لقول النبی (ص) (لا تباغضوا، و لا تحاسدوا، و لا تدابروا، و لا تقاطعوا، و کونوا عباد الله إخوانا [۱۷])» (۴) [۱۸]

آن احتراماتی که در هر زمان بین مردم مرسوم است نسبت به مومن ادا کردن جایز است خواه عالم باشد یا از عبادالله باشد ولو اینکه در روایات تجویز خاصی نداشته باشیم اما چون عادت مردم به این نوع تعظیم می باشد می فرماید جایز است بواسطه عموماتی که داریم هم در آیات و روایات خداوند در قرآن می فرماید (و من یُعظّم شعائر الله فإنها من تقوی القلوب) (۵) اینها از شعائر اسلام است و کسی که قلب با تقوایی دارد به آن عمل می کند و یا در جای دیگر می فرماید (ذلک و من یُعظّم حُرّمات الله فهو خیر له عند ربّه) (۶) حرمت یعنی چیزی که نزد خداوند محترم است.

ص: ۲۳۶

۱- القواعد و الفوائد، شهی اول، ج ۲، ص ۱۵۹، مفید قم.

۲- حج/سوره ۲۲، آیه ۳۲.

۳- حج/سوره ۲۲، آیه ۳۰.

۴- بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۷۳، ص ۳۸، بیروت.

۵- حج/سوره ۲۲، آیه ۳۲.

۶- حج/سوره ۲۲، آیه ۳۰.

مومن احترام دارد که در روایت می فرماید

«وَمِنْهُ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: الْمُؤْمِنُ أَعْظَمُ حُرْمَةً مِنَ الْكَعْبَةِ.» [۲۱]

حرمت مومن از حرمت خانه کعبه هم بیشتر است آن یک خانه ظاهری است اما این قلب او خانه واقعی خداوند است.

مثلاً قیام در مقابل او یا به او می رسد دستی به سینه می گذارد و نیز بوسیدن دست تعظیم است.

بنابراین از این آیات و روایات که به نحو کلی دلالت دارد بر جواز تعظیم مومن و آن را شعائر الله می داند استفاده می کنیم بوسیدن پیشانی و دست مومنین جایز است ولو دلیل خاصی برای این کار نداشته باشیم.

یا در روایت می فرماید «لا- تباغضوا، و لا- تحاسدوا، و لا- تدابروا، و لا تقاطعوا، و کونوا عباد الله إخواناً» (۱) [۲۲] نسبت به یکدیگر با بغض و عداوت و حسد ورزی برخورد نکنید و دوری از یکدیگر و قطع ارتباط نکنید و برادر دینی باشید.

این روایت هم به نحو کلی دلالت دارد که به یکدیگر احترام بگذارید.

پس این احتراماتی که بین مردم متداول است به دلیل همین عمومات از آیات و روایات انجام آن نسبت به مومن جایز است.

این کلام مرحوم شهید است و حق هم هست.

ان قلت: مرحوم شهید در ادامه خودش اشکالی به کلام خودش وارد می کند و می فرماید اگر شما می گوئید به دلیل عمومات بوسیدن دست و پیشانی مومن جایز است پس دو روایت مخالفی که وجود دارد را چگونه توجیه می کنید؟

ص: ۲۳۷

---

۱- مستدرک الوسائل، محدث نوری، ج ۹، ص ۹۷، آل البیت.

روایت اول: «من أحب أن يتمثل له الناس أو الرجال قياماً فليتبوأ مقعده من النار؟» (۱) [۲۳] (۲)

کسی که دوست داشته باشد مردم جلوی پایش بایستند نشیمنگاهش آتش است یعنی اهل جهنم است.

ملاحظه می فرمائید این روایت با آن عمومات مورد اشاره شما منافات دارد

روایت دوم: «انه (ص) كان يكره أن يقام له فكان إذا قدم لا يقومون لعلمهم كراهته ذلك، فإذا فارقه قاموا حتى يدخل منزله لما يلزمهم من تعظيمه؟» (۳) [۲۵] (۴)

پیامبر کراهت داشت از اینکه در مقابل او قیام کنند لذا وقتی پیامبر وارد مجلسی می شدند احدی بلند نمی شد برای اینکه می دانستند پیامبر ناراحت می شود و وقتی پیامبر برمی گشتند همه احتراماً می ایستادند تا پیامبر رد شود و وارد منزلشان شود برای اینکه خودشان را ملزم می دانستند که پیامبر را احترام نمایند.

این دلیل می شود که وقتی پیامبر کراهت داشتند پس مومنین هم باید کراهت داشته باشند پس این دو روایت با روایت قبلی که تعظیم مومن را جایز می دانست منافات دارد.

قلت: مرحوم شهید در جواب از هر دو روایت می فرمایند اما روایت اول که می گوید کسی که دوست داشته باشد که مردم جلوی پایش بایستند نشیمنگاهش آتش است؛ این روایت برای سلاطین جبار و متکبر است که روششان این بود که وقتی وارد مجلسی می شدند همه باید بلند می شدند و تا آخر مجلس هم باید می ایستادند و این روایت عمل سلاطین را رد می کند و مذمت می کند نه اینکه یک مومنی وقتی وارد مجلسی می شود کسی برای احترامش بلند شود تا او بنشیند.

ص: ۲۳۸

۱- مرآهالعقول، علامه مجلسی، ج ۹، ص ۸۰، دارالکتب الاسلامیه.

۲- مستدرک الوسائل، میرزای نوری، ج ۹، ص ۶۵، باب ۱۱۱، ح ۴، آل البيت.

۳- مرآهالعقول، علامه مجلسی، ج ۹، ص ۸۰، دارالکتب الاسلامیه.

۴- مستدرک الوسائل، میرزای نوری، ج ۹، ص ۱۵۹، باب ۱۴۶، ح ۲۱، آل البيت.

و بر فرض تسلیم بشویم که این هم بعنوان خودبزرگ بینی و تکبر باشد این هم اهل آتش است اما اگر کسی است که می داند این احترام دیگران برای شخص خودش نیست بلکه برای مومن است یعنی اگر دوست بدارد کسی جلو پایش بلند شود تا تعظیم شعائر اسلامی و احترام به یک مومن شود، این خوب است.

و این را ما در وجود امام بزرگوار دیدیم قبل از اینکه امام قیامشان را شروع کنند خیلی مقید بودند که احترامات اضافه ای نسبت به ایشان نشود به هیچ وجه حاضر نبود وقتی در خیابان راه می رود دو نفر کنار ایشان راه بروند می فرمود اگر فرمایشی دارید بفرمایید و الا بروید و برای تدریس که می آمدند و بعد از درس که از مسجد اعظم خارج می شدند گاهی چند قدم که همراهشان می رفتیم سوالی پرسیم ناراحت می شدند و ما هم وقتی احساس می کردیم ناراحت می شوند دیگر جلوتر نمی رفتیم.

یک روز درسشان که تمام شده بود و اعلام هم کرده بودند که صحبت می کنند و صحبتشان هم که تمام شد شبستان مسجد اعظم هم پر بود ایشان عبايشان را درست می کردند که از منبر بیایند پایین یکی از طلبه های جوان شروع کرد به شعار دادن (برای سلامتی ...) تا اینجا که رسید امام از همان بالای منبر که ایستاده بودند فرمودند چه می گویی برای سلامتی یعنی چه؟ و نگذاشتند این بنده خدا کلامش تمام شود و این برای وقتی بود که هنوز امام آن وجهه امامت و رهبری را پیدا نکرده بود بلکه بعنوان یک مدرس و یک مرجع بودند.

فوت مرحوم آقای بروجردی پیش آمد خیلی ها دنبال این بودند که مجلس فاتحه ای بگیرند برای مرحوم بروجردی و امام فاتحه نگرفتند بیش از ده روز گذشت بالا-خره تا شب هجدهم یک عده از شاگردان امام از طرف امام یک مجلس برای مرحوم بروجردی گذاشتند زیرا امام دوست نداشتند اسمشان مطرح شود و یا عکس را هم اجازه نمی دادند چاپ شود اولین عکسی که از امام منتشر شد عکاسی هما یک عکس قلمی از امام با یک قیافه پهلوانی کشید و تکثیر کرد و پخش کرد ولی بعد از آنکه اسمشان مطرح شد و قیامشان اعلام شد دیگر برایشان عادی شده بود برای اینکه می دانست این زمان اگر اینکار را نکنند و هن است از این جهت اجازه می دادند.

بنابراین مرحوم شهید می فرماید اینکه کسی دوست داشته باشد که جلویش بایستند نه به خاطر شخص خودش بلکه برای احترام به مومن باشد اشکالی ندارد.

و اما روایت دوم که می گفت پیامبر خوششان نمی آمد که جلویش بایستند از روی تواضع بود و از این جهت بود و الا نه از این جهت که منعی برای اینکار باشد به جهت اینکه پیامبر می دانستند که مردم موقع رفتن اینکار را می کنند ولی نهی نفرمودند.

بنابراین تعظیم مومن به اقسام تعظیم متعارف بین مردم جایز است پس دستبوسی عالم و مومن و تعظیم و احترام آنها به این ادله عمومی جایز است.

تا اینجا مباحثی بود راجع به تقبیل که ادامه آن برای بعد انشاءاله.

بحث فقهی:

ص: ۲۴۰



گفتیم بحث این است که اگر در حد نصاب معدن مستخرج دفعه و دفعات ملاک باشد در نتیجه اگر هر دفعه ای به حد نصاب نرسید خمس ندارد یا بگوییم دفعات را اگر منضم کنیم و به حد نصاب رسید خمس دارد.

نتیجه بحث این بود که دفعه و دفعات ملاک نیست بلکه ملاک وحدت اخراج و تعدد اخراج است یعنی اگر یک اخراج از معدن است و به حد نصاب رسید خمس دارد و اگر تعدد اخراج شد اخراج دوم را نباید با اخراج اول منضم کنیم و اگر در هر اخراج به حد نصاب رسید خمس دارد و نمی توان اخراج ها را با یکدیگر منضم کنیم و متعدد است حالا هر زمانی که باشد عرف باید این را اخراج دوم بدانند ممکن است زمانی هم طول نکشد اما می گویند تازه شروع کردند و از ابتدا است اگر صدق عرفی تعدد شد اخراج مستقل است.

مرحوم آقای خوئی استدلال می کند برای همین جهت و می گوید از روایت همین استفاده می کنیم روایت بزندی (۱) این بود که در استخراج از معدن آیا خمس دارد امام فرمود چیزی در آن نیست تا به نصاب برسد ایشان می فرماید این حکم موضوعی دارد «یُحَسَّبُ انْحِلَالًا» یعنی حکمی است که انحلالی می رود روی تمام موضوعات یعنی منحل می شود به عدد موضوع اگر رسید به حد نصاب در هر فردی خمس دارد مثل قضیه حقیقه است.

ص: ۲۴۱

---

۱- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۹، ص ۴۹۴، کتاب الخمس، ابواب ما یجب فیہ الخمس، باب ۴، ح ۱، آل البیت.

پس اینکه فرمود چیزی در آن نیست تا به حد نصاب برسد حکمی است که موضوع آن معدن است و این حکم منحل می شود به عدد افراد مثلا اگر مولایی به عبدش گفت اگر یک من گندم خریدی واجب است یک درهم صدقه بدهی خوب اگر این عبد نصف من گندم خرید این حکم شامل او می شود یا خیر؟ و رفت دوباره نصف من گندم دیگر خرید آیا اینجا هم خمس واجب است یا خیر؟ می گوییم خیر زیرا موضوع خرید یک من گندم است و اینجا اشتراء اول و دوم و سوم و هکذا هر کدام یک فرد مستقل است و نمی توانیم با هم منضم کنیم و بگوییم خمس دارد زیرا این حکم که وجوب اعطاء باشد رفته روی موضوع که موضوع اشتراء من است و هیچکدام از اینها اشتراء «مَنْ» نیست ولو منضما یک مَنْ بشود و اینجا هم اینگونه است یعنی هرگاه از معدن به مقدار عشرين دینار استخراج شد خمس دارد پس موضوع استخراج عشرين دینار است و هر استخراجی عشرين دینار شد مورد به مورد خمس دارد و الا خمس ندارد و هر اخراجی مستقل است بنابراین این همین مطلب را ایشان از روایت استفاده می کند که مراد از روایت اخراج عشرين دینار است بله اگر در هر اخراجی ده بار مثلا- اخراج کردند و به حد نصاب رسید خمس دارد چون یک اخراج است.

پس ملاک وحدت اخراج است و در وحدت اخراج به عشرين دینار رسید ولو به دفعات خمس واجب است اما اخراج اول با اخراج دوم را نمی توانیم کنار هم بگذاریم.

Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الخمس (حد نصاب در استخراج مشترک)

فرع پنجم: حد نصاب در استخراج مشترک: اگر چند نفر باهم مشترکاً معدنی را تصرف و استخراج کردند آیا برای وجوب خمس لازم است سهم هر کدام به حد نصاب برسد تا خمس بدهند یعنی اگر سه نفر هستند باید کل مستخرج به شصت دینار برسد تا خمس واجب باشد یا میزان ما اخرج من المعدن است ولو سهم هر کدام مادون نصاب باشد؟ در مسئله دو قول است.

قول اول: شرطیت بلوغ سهم هر نفر به حد نصاب در وجوب خمس: نسب الی الاشهر و بعضی به قول اکثر تعبیر کرده اند که اشهر فقهاء یا اکثر فقهاء می گویند در حد نصاب وجوب خمس در معدن استخراج شده ملاک سهم افراد است یعنی هر نفری که سهمش به حد نصاب برسد خمس به سهم او از معدن استخراج شده تعلق می گیرد. مرحوم صاحب جواهر می فرماید

«اما إذا لم يبلغ فقد صرح غیر واحد بعدم الوجوب علی احد منهم، بل لا اعرف من صرح بخلافه» [۱] (۱)

اینهایی که شریک شدند و استخراج کردند اگر سهم هر کدام به حد نصاب نرسد بر آنها خمس واجب نیست بلکه نمی شناسم کسی که مخالف این قول؛ فتوی بدهد.

مرحوم شهید در مسالک می فرماید «و لو اشترک فیہ جماعه اعتبر بلوغ نصیب کل واحد نصاباً» [۲] (۲)

ص: ۲۴۳

۱- جواهرالکلام، شیخ محمدحسن جواهری، ج ۱۶، ص ۲۰، دارالکتب الاسلامیه.

۲- مسالک الافهام، شهید ثانی، ج ۱، ص ۴۵۹، معارف اسلامی قم.

در استخراج از معدن جماعتی شریک شدند معتبر است که سهم هر کدام به حد نصاب برسد تا خمس واجب شود پس همان قول مشهور است.

قول دوم: تعلق خمس در صورت رسیدن مجموع سهام به حد نصاب: جمعی از بزرگان فتوی به خلاف می دهند و می گویند کاری به استخراج کنندگان نداریم که چند نفرند بلکه میزان و اعتبار «ما اخرج من المعدن» است و اگر ما اخرج من المعدن به نصاب -عشرین دینار- برسد خمس باید بدهد خواه مستخرج یک نفر باشد خواه بیشتر باشد.

مرحوم شهید در بیان (۱) و نیز مرحوم شیخ انصاری (۲) این قول را قبول دارند و صاحب حدائق (۳) و مرحوم سید در عروه هم این قول را قبول دارند؛ مرحوم سید یزدی می فرماید «إذا اشترک جماعه فی الإخراج و لم يبلغ حصه کل واحد منهم النصاب و لكن بلغ المجموع نصاباً فالظاهر وجوب خمسة» [۴] (۴)

اگر چند نفر شریک شدند که از معدنی استخراج کنند و سهم هر کدام به حد نصاب نیست بلکه مجموع آنچه استخراج شده به حد نصاب است ظاهر این است که خمس واجب است.

و مرحوم آقای خوئی (۵) هم قول سید (۶) را نقل می کند و تقویت می کند.

ص: ۲۴۴

- 
- ۱- البیان، شهید اول، ص ۲۱۴، مجمع ذخایر اسلامی.
  - ۲- کتاب الخمس، شیخ انصاری، ص ۳۴، کنگره بزرگداشت شیخ انصاری.
  - ۳- حدائق الناضره، یوسف بن احمد بحرانی، ج ۱۲، ص ۳۳۱، جامعه مدرسین.
  - ۴- عروهاوثقی، سید یزدی، ج ۴، ص ۲۳۹، جامعه مدرسین.
  - ۵- موسوعه آیت الله خوئی، ج ۲۵، ص ۴۷، موسسه احیاء آثار آیت الله خوئی.
  - ۶- عروهاوثقی، سید یزدی، ج ۴، ص ۲۳۹، جامعه مدرسین.

دلیل قول دوم: ابتدا دلیل قول دوم را مطرح و مورد مناقشه قرار می دهیم وقتی قول دوم فاقد دلیل شد مختار ما یعنی قول اول جای خود را باز می کند بنابراین می گوئیم دلیل قول دوم صحیحه بزنطی است که قبلا خواندیم و اکنون با نگاه به قول دوم مورد بررسی قرار می دهیم.

«مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصِيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ (ع) عَمَّا أُخْرِجَ الْمَعِيدُ مِنْ قَلِيلٍ أَوْ كَثِيرٍ هَلْ فِيهِ شَيْءٌ قَالَ لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ حَتَّى يَبْلُغَ مَا يَكُونُ فِي مِثْلِهِ الزَّكَاةُ عِشْرِينَ دِينَارًا.» (۱) [۱۰]

بزنطی در مورد آنچه که از معدن استخراج می شود از امام پرسید امام فرمودند تا به حد بیست دینار که این مقدار حد نصاب زکات طلا است نرسد خمس ندارد.

کیفیت استدلال به روایت:

استظهار از صحیحه این است که ما هستیم و ظاهر روایت می بینیم سوال از «ما اخرج» است و کاری به استخراج کننده ندارد و هیچ بحثی از شخص مُخْرِج نیست و امام می فرماید چیزی در آن نیست تا به نصاب برسد پس معلوم می شود که میزان «ما اخرج» است خواه مستخرج یک نفر باشد خواه بیشتر باشد لذا به اطلاق و ظهور روایت تمسک می کنند. البته روایت هم صحیحه است.

مناقشه در دلیل قول دوم:

اولا: مشهور نیز برای اثبات قول اول یعنی اعتبار بلوغ سهم هر یک از شرکاء به حد نصاب به همین روایت بزنطی استناد کرده اند و این دو استظهار از یک روایت تعارض دارد. ثانيا: گرچه به نوعی ظهور مورد ادعای قائلین به قول دوم در روایت وجود دارد؛ اما قبلا گفتیم وجوب خمس در معدن و بقیه موارد وجوب خمس به اعتبار غنیمت است و غنیمت به معنای مطلق فائده است بنابراین درست است که از سوال از «ما اخرج» است ولی مراد این است که ما اخرج بعنوان استفاده باشد و الا ما اخرج که خصوصیتی ندارد پس ملاک؛ هم در عبارت سوال و هم در عبارت جواب در روایت عوض می شود یعنی گرچه سوال از ما اخرج است اما ملاک در وجوب خمس فائده بردن است و از آیه هم همین استفاده می شد پس سوال برمی گردد به «عما يستغنى من المعدن» و امام هم فرمود در «ما استفيد» چیزی نیست، تا به حد نصاب برسد پس ملاک عوض شد وقتی ملاک غنیمت بردن شد غنیمت بردن برای هر مکلفی یک موضوع مستقلی است و وجوب خمس به افرادی که استفاده برنده هستند تعلق می گیرد و کاری به «ما اخرج» نداریم بنابراین این روایت ظهور دارد در ما اخرج اما به اعتبار اینکه میزان در وجوب خمس غنیمت بردن است پس برگشت سوال در روایت هم به غنیمت و فائده است و هر انسان موضوع مستقلی است و به میزان بهره ای که برده باید به نصاب برسد در نتیجه برعکس آنچه که قائلین به قول اول می خواستند استفاده کنند، قول مشهور از این روایت استفاده می شود که سهم هر کدام را جداگانه محاسبه می کنند چنانچه در زکات هم اینگونه است و در باب زکات اگر چند نفر مشترکا زمینی را کشت کردند بعد از تقسیم محصول آیا مراد از پرداخت زکات آنچه از زمین برداشت شد می باشد یا سهم هر کدام باید زکات داده شود؟ پس در خمس هم اینگونه است.

---

١- وسائل الشيعه، حرعاملئ، ج٩، ص٤٩٤، كتاب الخمس، ابواب مايجب فيه الخمس، باب ٤، ح ١، آل البيت.

تذکر: روایت بزنطی یک فرع دیگری را هم می‌رساند که بنا بر قول مشهور مورد قبول است اما بنا بر قول دوم قابل قبول نیست یعنی گفتیم اگر چند نفر مشترکاً معدنی را استخراج کردند سهم هر کدام باید به نصاب برسد. حال در این فرع جدید می‌گوییم روایت شامل یک مورد جدید می‌شود یعنی اگر چند نفر مشترکاً در معدنی کار می‌کنند اما شراکت ندارند و هر کدام برای خودشان جداگانه کار کنند روی مبنای قول دوم مورد شمول روایت است زیرا روایت می‌گوید اگر سهم هر نفر به حد نصاب نرسید خمس ندارد. اما روی مبنای قول دوم که جمعی از اصحاب گفتند باید «ما اخرج» به حد نصاب برسد مشکل می‌شود زیرا بر اساس روایت باید بگوییم استخراج نفر اول به حد نصاب نبود پس خمس ندارد و استخراج نفر دوم نیز به حد نصاب نبود پس خمس ندارد اما مجموع «ما اخرج» به حد نصاب می‌رسد پس باید بگوییم خمس دارد و هر دو نفر باید خمس سهم خودشان را بدهند و این خیلی بعید است که مورد پذیرش قائلین به قول دوم باشد. زیرا مرحوم صاحب جواهر می‌فرماید «من الممتنع...» [۱۱] در حالیکه ظاهر روایت هم شرکت را شامل می‌شود هم استقلال را شامل می‌شود اینک استخراج اول را معلق بدانیم تا استخراج دوم صورت بگیرد بعد بگوییم برای هر دو استخراج باهم اگر به حد نصاب رسید خمس واجب می‌شود؛ ممتنع است چون خیلی بعید است که نفر اول بعد از استخراج یقین کرده است که چون سهمش به حد نصاب نرسید پس خمس بدهکار نیست اما بعد از آنکه نفر دوم استخراج خود را انجام داد نفر اول خمس بدهکار شود لذا این یک وجه ضعفی برای استفاده این قول از این روایت می‌شود.

پس حق در مسئله قول مشهور است که بگوییم اگر سهم هر کدام از شرکاء به نصاب رسید باید خمس بدهند و اگر سهم هر کدام به نصاب نرسید ولو مجموع ما اخرج به نصاب برسد خمس ندارد و آیه شریفه (واعلموا انما غنمتم) (۱) نیز به معنای استفاده بردن هر شخص به تنهایی است نه شرکت. یعنی ملاک ما یستفید الانسان لنفسه است به طوری که اگر از شخص پرسیم چه مقدار سود بردی باید حصه خودش را بگوید و آن حصه باید به نصاب برسد.

پس قول اول که قول مشهور است قول حق است و مرحوم امام هم همین قول مشهور را قبول دارند و فرمودند «فالاقوی اعتبار بلوغ نصیب کل واحد منهم النصاب» (۲) [۱۳]

اقوی این است که نصیب هر کدام از این شرکاء به نصاب برسد.

منتهی در ذیل احتیاط می کنند و می فرمایند «و ان كان الاحوط اخراجه اذا بلغ المجموع ذلك» (۳) [۱۴]

احوط این است که اگر مجموع به نصاب رسید ولو سهم هر کدام به نصاب نباشد خمس بدهند.

مرحوم صاحب جواهر هم این احتیاط را دارند و قول مرحوم شهید در بیان را قبول می کنند و می فرمایند «و هو احوط ان لم یکن اولی» (۴) [۱۵] اگر نگوییم این قول اولی است احوط می باشد و این احتیاطی که مرحوم صاحب جواهر و مرحوم امام می کنند به اعتبار همین احتمالی است که از صحیحه استظهار می شود همان قولی که شیخ انصاری و جمعی از روایت استظهار کردند که میزان «ما اخرج» است نه آنچه استفاده بردیم.

ص: ۲۴۷

---

۱- انفال/سوره ۸، آیه ۴۱.

۲- تحریرالوسیله، امام خمینی، ج ۱، ص ۳۵۳، دارالکتب الاسلامیه.

۳- تحریرالوسیله، امام خمینی، ج ۱، ص ۳۵۳، دارالکتب الاسلامیه.

۴- جواهرالکلام، شیخ محمدحسن نجفی جواهری، ج ۱۶، ص ۲۰، دارالکتب الاسلامیه.



بنابراین می‌گوییم اقوی قول اول است که بگوییم سهم هر کدام باید به نصاب برسد اما احتیاط استحبابی این است که اگر مجموع به حد نصاب رسید ولو سهم هر کدام به نصاب نرسید خمس بدهند و احتیاط خوبی هم هست و مستند آن همین روایت بزنی به اعتبار یک معنای دیگر است.

### کتاب الخمس (ادامه فرع پنجم اعتبار وحدت یا تعدد جنس در تعلق خمس به معدن مستخرج) ۹۳/۰۹/۱۰

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الخمس (ادامه فرع پنجم: اعتبار وحدت یا تعدد جنس در تعلق خمس به معدن مستخرج)

یکی از فروع مطرح این است که برای تعلق خمس بر مستخرج از معدن در حد نصاب وحدت جنس معدن ضرورت دارد یا اگر مستخرج از معدن از دو جنس باشد در صورتی که دوتائی به حد نصاب رسید خمس دارد.

مثلاً اگر از یک معدن هم آهن استخراج شود و هم مس استخراج شود آیا برای حد نصاب مجموع دو نوع محاسبه می‌شود یا هر کدام جداگانه باید به حد نصاب برسد؟

در مسأله دو قول است.

قول اول: عدم اعتبار وحدت در نوع معدن؛ مشهور قائلند که اتحاد در نوع معدن معتبر نیست اگر دو نوع هم استخراج شد ملاک مایستخرج است و اگر هر دو باهم به نصاب رسید باید خمس داده شود.

دلیل قول اول: اطلاق صحیحه بزنی «مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصِيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ (ع) عَمَّا أَخْرَجَ الْمَعْدِنُ مِنْ قَلِيلٍ أَوْ كَثِيرٍ هَلْ فِيهِ شَيْءٌ قَالَ لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ حَتَّى يَبْلُغَ مَا يَكُونُ فِي مِثْلِهِ الرَّكَاهُ عِشْرِينَ دِينَاراً» (۱)

ص: ۲۴۸

۱- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۹، ص ۴۹۴، کتاب الخمس، ابواب مایجب فیہ الخمس، باب ۴، ح ۱، آل البیت.

راوی از امام هشتم در مورد وجوب خمس در چیزهایی که از معدن خارج می‌شود پرسید و امام فرمودند باید به حد نصاب برسد تا خمس داشته باشد.

کیفیت استدلال: با توجه به جمله «ما اخرج من المعدن» می‌گویند اگر یک نوع باشد «ما اخرج» صدق می‌کند و اگر دو نوع هم باشد «ما اخرج» صدق می‌کند و قید اتحاد در آن نیست و اطلاق دارد پس اطلاق این روایت هر دو نوع را شامل می‌شود.

مرحوم امام هم می‌فرمایند «و لو اشتمل معدن واحد علی جنسین أو أزيد کفی بلوغ قیمه المجموع نصاباً علی الأقوی» (۱)

اگر از یک معدن دو جنس یا بیشتر استخراج شد قول اقوی این است که اگر مجموع به نصاب برسد در وجوب خمس کفایت می کند.

مرحوم سید در عروه می فرماید «و کذا لا- يعتبر اتحاد جنس المخرج فلو اشتمل المعدن علی جنسین أو أزيد و بلغ قيمة المجموع نصاباً و جب إخراجہ» (۲)

اتحاد جنس استخراج شده شرط نیست و اگر مشتمل بر دو جنس یا سه جنس هم باشد منضم می کنیم و محاسبه می کنیم اگر قیمت آن به حد نصاب رسید خمس واجب است.

ملاحظه می فرمائید بین امام و مرحوم سید یک تفاوت جزئی وجود دارد مرحوم سید بر همین قول مستقیماً فتوی می دهند. ولی مرحوم امام ضمن پذیرش همین فتوی می فرمایند علی الاقوی اینگونه است.

مرحوم آقای حکیم در مستمسک در ذیل فرمایش صاحب عروه می فرماید

«كما صرح به جماعه، منهم العلامة فی محکی المنتهی، و الشهيد فی الدروس، و جزم به فی الجواهر و غیرها نافیاً للإشکال فيه.» (۳)

ص: ۲۴۹

---

۱- تحریر الوسیله، امام خمینی، ج ۱، ص ۳۵۳، دارالکتب الاسلامیه.

۲- عروه الوثقی، سید یزدی، ج ۴، ص ۲۳۹، جامعه مدرسین.

۳- مستمسک العروه الوثقی، سید محسن حکیم، ج ۹، ص ۴۶۰، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.

این فتوی برای یک نفر نیست بلکه جماعتی به آن تصریح کردند و اغلب علما بلکه مشهور قائل به این قول هستند حتی صاحب جواهر و برخی دیگر از فقهاء این قول را بلاشکال می دانند.

این یک قول در مسئله که اتحاد جنس در معدن معتبر نیست بلکه اگر دو یا سه جنس هم شد قیمت مجموع «ما اخرج» باید به نصاب برسد تا خمس واجب باشد این قول قول مشهور است.

قول دوم: شرطیت وحدت در نوع معدن برای تعلق خمس در حد نصاب؛

مرحوم محقق نراقی در مستند نقل می کند مرحوم شهید ثانی در روضه قائل به اشتراط اتحاد است یعنی اگر دو چیز از یک معدن استخراج شد باید جداگانه به حد نصاب برسد تا خمس آن واجب شود مرحوم نراقی می فرماید

«و فی اعتبار اتحاد النوع و جهان احتملهما فی البیان و استجود فی الروضه (۱) الاعتبار»، (۲)

در اعتبار اتحاد نوع در «ما اخرج» دو وجه وجود دارد مرحوم شهید در بیان هر دو را احتمال داده لکن در کتاب روضه اعتبار اتحاد را اجود می داند و این قول مقابل مشهور می شود.

دلیل قول دوم: اصل؛ مرحوم نراقی در بیان وجه قول دوم که مرحوم شهید آنرا اجود می داند فرمود «و كأنه للأصل و الشكّ فی دخول الأنواع المختلفه فی الأفراد المتبادره من الإطلاق». (۳)

گویا مرحوم شهید می خواهد بگوید از صحیحه بزنطی اطلاقی را می فهمیم اما باید ببینیم متبادر به ذهن از این اطلاق چیست؟ راوی می گوید از امام در مورد «ما اخرج» سوال کردم و متبادر عرف این است که یک جنس از آن خارج شود پس متیقن از روایت یک جنس است و در مورد فرد مشکوک اصل عدم اطلاق این عبارت است و در جایی که دو جنس باشد اطلاق این مورد را شامل نمی شود یعنی یک فرد متیقن داریم و آن در جایی است که اتحاد جنس داریم و می گوییم اگر این جنس که استخراج شد به عشرين دینار رسید خمس دارد و مورد مشکوک این است که اگر دو جنس باشد این اطلاق دیگر او را شامل نمی شود و متبادر نیست و آن مشکوک را با اصل برمی داریم.

ص: ۲۵۰

---

۱- الروضه، شهید ثانی، ج ۲، ص ۷۲، محشی کلانتر، داوری.

۲- مستند الشیعه، محقق نراقی، ج ۱۰، ص ۶۰، آل البیت.

۳- مستند الشیعه، محقق نراقی، ج ۱۰، ص ۶۰، آل البیت.

بنابراین اصل این است که آنچه که متبادر است یک فرد است و آنجایی که جنس واحد باشد این متبادر است اما آیا فرد دیگر هم متبادر است یا نه شک داریم لذا می‌گوییم اصل عدم است.

نتیجه: از اطلاق ما اخرج افرادی به ذهن می‌آید آنجایی که یک جنس باشد متبادر است و آنجایی که دو جنس باشد مشکوک است و اصل عدم تبادر است.

بنابراین اگر اتحاد داشتند و به عشرين رسید خمس واجب می‌شود و اگر مختلف شد هر کدام مستقلاً باید به عشرين دینار برسد.

مناقشه در دلیل قول دوم: در جواب مرحوم شهید می‌گوییم شما می‌فرمائید یک فرد متیقن داریم و یک مشکوک ولی در تبادر این حرف وارد نمی‌شود باید بینیم متبادر چیست می‌فرمائید متبادر آن است که یک جنس باشد و فرد متعدد مشکوک است ما می‌گوییم در مورد شک در تبادر نمی‌توانیم بگوییم اصل عدم تبادر است اگر جایی شک کردیم باید رجوع به اطلاق بکنیم می‌گوییم سائل از «ما اخرج من المعدن» پرسید و گفتیم «ما اخرج» اطلاق دارد و همه انواع ما اخرج را شامل می‌شود پس اطلاق وجود دارد چرا به اصل تمسک کنیم آنجایی که معدن طلا است مصداق است و معدن نقره است مصداق است و معدن طلا و نقره مشترکاً هم باشد مصداق است و اگر شک هم کردیم جای تمسک به اطلاق است نه جای اصل عدم تبادر یعنی وجهی برای تمسک به اصل نداریم افرادی که متیقن هستند را شامل می‌شود و اگر جایی شک کردیم رجوع به اطلاق می‌کنیم.

بنابراین این قول که متبادر در صورت اتحاد است و در صورت تعدد اصل عدم تبادر پس استدلال مرحوم شهید صحیح نیست و همان گونه که امام فرمودند باید بگوییم اقوی این است که اتحاد شرط نیست و می‌فرمایند «ولو اشتمل معدن واحد علی جنسین أو أزيد كفی بلوغ قيمة المجموع نصاباً علی الأقوی»، (۱)

ص: ۲۵۱

---

۱- تحریر الوسیله، امام خمینی، ج ۱، ص ۳۵۳، دارالکتب الاسلامیه.

بیان یک شاهد بر اقوی بودن قول اول: قبلا- گفتیم موضوع خمس در همه هفت موردی که خمس در آنها واجب است به اعتبار غنیمت است یعنی به اعتبار این است که انسان بهره ای می برد و آیه خمس هم شامل همه موارد می شد پس سوال سائل به منزله این است که پرسید «ما استفيد من المعدن هل فيه شيء؟» و امام فرمود اگر به نصاب برسد خمس دارد پس اگر میزان فائده شد اگر در معدنی فقط طلا استخراج شد فائده است و اگر هم طلا و هم نقره استخراج شد باز هم فائده است و این شاهد می شود که اتحاد را شرط ندانیم پس قول اقوی در مسئله همان قول مشهور است و دلیل آن هم اطلاق صحیحه است و قول مخالف هم اعتباری ندارد.

مسئله ۶ اگر معادن متعدد شد یعنی شخص واحد در یک مکان معدن طلا استخراج کرده و در مکانی دیگر هم معدن طلا استخراج کرده اینجا هم باید مجموع محاسبه شود یا خیر برای فردا انشاءاله.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین

### کتاب الخمس (فرع ششم حکم خمس در مستخرج از دو معدن) ۹۳/۰۹/۱۱

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الخمس (فرع ششم حکم خمس در مستخرج از دو معدن)

فرض مورد بحث استخراج از دو معدن است -خواه هر دو معدن از یک جنس باشد و خواه متفاوت- به این صورت اگر از دو معدن جداگانه مقادیری استخراج کرد آیا حد نصاب خمس آن جداگانه محاسبه می شود یا مجموع هر دو را محاسبه می کنند؟

در مسئله دو قول است

قول اول: تعدد در محاسبه خمس؛ جماعتی از اصحاب قول اول را قبول کردند و می گویند دو معدن است و مایستخرج جداست ولو از یک جنس باشند و از هر دو مثلا طلا یا هر دو نقره و غیره باشد نصاب هر کدام جداگانه محاسبه می شود. و مستخرج از هر کدام به تنهایی اگر به حد نصاب رسید خمس دارد.

ص: ۲۵۲

مرحوم امام می فرمایند

«و لو كانت معادن متعدده؛ لا یضم بعضها الی بعض علی الأقوی و إن كانت من جنس واحد» (۱)

اگر یک شخص واحد در جایی از چند معدن استخراج می کند حتی اگر نوع معدن یکی باشد مثلا هر دو معدن طلا یا مس و غیره باشد علی الاقوی آنها را به یکدیگر منضم نمی کند.

«نعم لو كان هناك معادن متعددة اعتبر في الخارج من كل منها بلوغ النصاب» (۲)

اگر در جایی معادن متعدد وجود دارد آنچه که از هر کدام استخراج می شود بلوغ نصاب معتبر است

بسیاری از محشین که بر عروه حاشیه زده اند از او پیروی کردند و در این مسأله هیچ حاشیه ای ثبت نکرده اند.

دلیل قول اول: ظهور صحیحه بزنطی (۳) در وحدت (اعتبار نصاب در هر معدن به تنهایی): سألت اباالحسن عن ما اخرج من المعدن.

کیفیت استدلال به روایت: دو استظهار از روایت برای استدلال به قول اول شده است.

استظهار اول: ظهور در وحدت؛ گفته اند روایت ظهور در وحدت دارد زیرا از معدن سوال نمود که آیا خمس دارد؟ و امام هم فرمود چیزی نیست تا به نصاب برسد پس سوال منصرف است به معدن واحد پس هم از سوال هم از جواب امام استظهار وحدت می شود. نمی خواهد پرسد اگر در چند معدن استخراج شد آیا نصاب دارد؟ تا برساند که امام می فرماید اگر استخراج از چند معدن اگر به حد نصاب رسید خمس دارد.

ص: ۲۵۳

---

۱- تحریر الوسیله، امام خمینی، ج ۱، ص ۳۵۳، دارالکتب العلمیه.

۲- عروه الوثقی، سید یزدی، ج ۴، ص ۲۳۹، جامعه مدرسین.

۳- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۹، ص ۴۹۴، کتاب الخمس، ابواب ما یجب فیہ الخمس، باب ۴، ح ۱، آل البیت.

استظهار دوم: ظهور در قضیه حقیقه: مرحوم آقای خویی قبلاً هم این استظهار را از روایت کرده بودند اینجا همان حرف را دارد و می فرمایند که این قضیه حقیقه است که انحلال پیدا می کند به عدد افراد و به تعداد افراد موضوع حکم درست می شود پس هر موضوعی مستقلاً ملاحظه می شود. و به تعداد افراد موضوع حکم پیدا می شود پس اگر از دو معدن باشد دو حکم نصاب مطرح است.

قول دوم: انضمام: جمعی از اصحاب قائلند که باید منضم بشود و بعد از انضمام اگر به نصاب رسید خمس دارد.

تفاوت قول اول و دوم: تفاوت در این است که بنا بر قول اول سود بیشتری نصیب استخراج کننده می شود اما بنا بر قول دوم چون انضمام مطرح است سریع به حد نصاب می رسد و باید خمس آن پرداخت شود و در نتیجه سود کمتری نصیب استخراج کننده می شود هرچند که در استخراج کلان این تفاوت وجود ندارد.

مرحوم حکیم - در پذیرش قول دوم - در مستمسک می فرماید

«بل جزم بذلک کاشف الغطاء علی ما حکى، و اختاره فی الدروس أيضاً» (۱)

مرحوم حکیم این قول را دارد و می فرماید کاشف اللثام به این قول جزم پیدا کرده است و مرحوم شهید در دروس قائل به این قول است و جماعتی این قول را دارند.

دلیل قول دوم: صحیحه بزنی (۲) می گویند راوی از «ما اخرج من المعدن» می پرسد و می گویند که «هل فيه شيء؟» گفته اند مراد از معدن در اینجا جنس است که هر بر واحد و هم بر متعدد یصدق چرا حمل بر فرد می کنید؟ و امام هم در جواب می خواهد حکم غنیمت معدنی را بفرمایند. خواه معدن یکی باشد خواه متعدد باشد یعنی استغنام از جنس معدن مراد است و همگی باهم محاسبه می شوند.

ص: ۲۵۴

---

۱- مستمسک عروها لوثقی، سید محسن الحکیم، ج ۹، ص ۴۶۱، منشورات کتابخانه آیت الله نجفی مرعشی.  
۲- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۹، ص ۴۹۴، کتاب الخمس، ابواب ما یجب فیہ الخمس، باب ۴، ح ۱، آل البیت.

مناقشه در دلیل قول دوم: در جواب می گوئیم اینکه اراده جنس بکنیم خیلی خلاف ظاهر است و جدا بعید است حتی بعضی به غرابت تعبیر می کنند که حمل بر امری غریب و بیگانه و دور است. بلکه؛ مراد همان انصراف به افراد است. یعنی معدن واحد و همانطور که آقای خویی فرمودند قضیه حقیقه است و انحلال به عدد افراد پیدا می کند اینکه سائل از جنس معدن سوال کرده باشد خیلی بعید است بلکه مراد سائل معدن واحد که در ذهن اوست سوال می کند و امام هم فرمودند اگر به نصاب رسید خمس دارد و این حکم به تعداد مصادیق تعدد پیدا می کند.

پس در مسئله دو قول بود که قائلینی داشت و دلیل هر دو هم صحیحه بزنطی (۱) بود که هر کدام به روش خودشان از روایت استظهار نمودند.

بیان یک احتیاط در قول اول: صاحب عروه همین فتوی را دارند و قول اول را پذیرفته اند منتهی در ذیل احتیاط می کنند و می فرماید

«نعم لو كان هناك معادن متعدده اعتبر في الخارج من كل منها بلوغ النصاب دون المجموع؛ وإن كان الأحوط كفایه بلوغ المجموع خصوصا مع اتحاد جنس المخرج منها سيما مع تقاربها بل لا يخلو عن قوه مع الاتحاد و التقارب» (۲)

در هر کدام محاسبه می شود و اگرچه احتیاط این است که مجموعا نصاب محاسبه شود خصوصا اگر معادن متعدد از جنس واحد -مثلا- طلا- باشند مخصوصا اگر دو معدن نزدیک هم است و فاصله زیادی با هم ندارند و اگر جنس واحد است و نزدیک هم است خالی از قوت نیست که بگوئیم اقوی این است که مجموع را محاسبه کنند و خمس بدهند.

ص: ۲۵۵

---

۱- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۹، ص ۴۹۴، کتاب الخمس، ابواب ما یجب فیہ الخمس، باب ۴، ح ۱، آل البیت.

۲- عروها لوثقی، سید یزدی، ج ۴، ص ۲۳۹، جامعه مدرسین.



مراد از احتیاط در کلام سید در عروه: محشین اینجا خیلی مانور دادند که به آن نمی پردازیم و فقط به این نکته بسنده می کنیم که گاهی اصل احتیاط را لحاظ می کنیم که ابتدا در اصل مسئله فتوی داد که مستقل حساب شود و بعد احتیاط می کند که جمیع را محاسبه کنند در این صورت احتیاط علی کل حال حسن است و ایرادی به آن نیست اما اینکه فرمود اگر دو خصوصیت را داشته باشد لایخلو من قوه اشکال در پذیرش تعدد قوت دارد می گوییم فیه اشکال.

و خصوصیت اول یک جنس بودن مراد استخراج شده است و خصوصیت دوم نزدیکی عرفی دو معدن بنابراین اگر مراد یک جنس است و مکان در حدی است که عرفاً صدق معدن واحد می کند حکم به انضمام «لایخلو من قوه» حرف خوبی است و ما هم قبول داریم. مثلاً شاید در نفت وقتی از دو یا چند حلقه با فاصله چند کیلومتر استخراج می کنند چون در زیرزمین یک سفره است عرفاً یک معدن است و دو معدن نمی گویند.

اما اگر این وحدت عرفی نیست و عرف آن را دو معدن جداگانه می داند این حرف لایخلو معنایی ندارد پس فرمایش مرحوم سید در صورت صدق وحدت عرفی متین است اما اگر وحدت عرفی نداشت حرف خوبی نیست.

مرحوم امام هم -چنانچه نقل کردیم- می فرمایند «يعتبر النصاب فيما يستخرج من كل واحد منهما مستقلاً من دون ان ينضم احدهما الى الآخر» (۱)

حد نصاب را در هر کدام از این دو معدن مستقل باید محاسبه نمود بدون اینکه با یکدیگر منضم شود. و در ذیل می فرماید

ص: ۲۵۶

---

۱- تحریر الوسیله، امام خمینی، ج ۱، ص ۳۵۳، دارالکتب الاسلامیه.

«نعم لو عدت معدنا واحدا تخلل بين أبعاضها الأجزاء الأرضيه يضمم بعض الى بعض.» (۱)

اگر به گونه ای است که در عرف حکم معدن واحد دارد منتهی در زیر زمین که یک معدن است در بین آن اجزاء ارضیه فاصله شده که در این صورت هم وحدت دارد و مجموع با یکدیگر محاسبه می شود و اگر به نصاب رسید خمس دارد.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین

**کتاب الخمس (عدم تفاوت از جهت خمس مملوکه یا مباحه بودن زمین معدن) ۹۳/۰۹/۱۲**

Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الخمس (عدم تفاوت از جهت خمس مملوکه یا مباحه بودن زمین معدن)

بحث اخلاقی: سبک زندگی اسلامی.

گفتیم حقوق برادری نسبت به یکدیگر و برخورد با یکدیگر در مرحله اول سلام و مرحله دوم مصافحه و مرحله سوم معانقه نمایند و در مرحله چهارم گفتیم تقبیل است که در روایت فرمود نوری در پیشانی شما هست که برادر دینی محل آن نور را ببوسد در اینکه آیا برای احترام دست دیگری را می شود بوسید گفتیم در روایتی دارد «عَنْ رِفَاعَةَ بْنِ مُوسَى عَيْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: لَا يُقَبَّلُ رَأْسُ أَحَدٍ وَلَا يَدُهُ إِلَّا يَدُ رَسُولِ اللَّهِ (ص) أَوْ مَنْ أُرِيدَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ (ص).» (۲) (۳)

جایز نیست کسی ببوسد سر یا دست برادر دینی اش را مگر اینکه دست رسول الله (ص) یا کسی که بوسیدن دست او بمنزله این است که دست رسول الله (ص) را می بوسد

شبهه ای نیست در اینکه «ائمہ اطهار ارید بهم رسول الله» هستند و بالاجماع بوسیدن دستشان جایز است اما غیر آنها گفته شده است که بوسیدن دست علمایی که به علمشان عمل می کنند و راه پیامبر را از نظر ارشاد و هدایت امت را ادامه می دهند یعنی عامل به علم و هادی به سبیل دین باشند؛ جایز است.

ص: ۲۵۷

۱- تحریر الوسیله، امام خمینی، ج ۱، ص ۳۵۳، دارالکتب الاسلامیه.

۲- اصول کافی، شیخ کلینی، ج ۲، ص ۱۸۵، باب التقبیل، ح ۲، دارالکتب الاسلامیه.

۳- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۱۲، ص ۲۳۴، باب ۱۳۳، ح ۳، آل البیت.

و گفتیم مرحوم شهید در قواعد (۱) تعمیمی قائل است و می گوید از روایات عامه یا آیاتی که دلالت بر تعظیم شعائر دارد استفاده می کنیم که بوسیدن دست مومنی که واقعا اهل عبادت است جایز است ولو روایتی دال بر این نداشته باشیم ولی از عموماً استفاده می کنیم که تعظیم و تجلیل مومن واقعی به آنچه که متعارف است جایز است.

این کلام شهید حرف بدی هم نیست که اگر از مصادیق شعائر باشد می توانیم از چنین اطلاقی استفاده کنیم.

بررسی یک روایت معارض:

در مقابل روایتی داریم «عَلِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ زَيْدِ النَّزْسِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَزَيْدٍ صَاحِبِ السَّابِرِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) فَتَنَاوَلْتُ يَدَهُ فَقَبَّلْتُهَا فَقَالَ أَمَا إِنَّهَا لَا تَصْلُحُ إِلَّا لِنَبِيِّ أَوْ وَصِيِّ نَبِيِّ.» (۲) (۳)

بر حضرت امام صادق (ع) وارد شدم و دست مبارک امام را گرفتم و بوسیدم امام فرمود این کار را که کردی جایز نیست مگر آنکه نسبت به پیامبر یا وصی پیامبر انجام دهی یعنی یا دست پیامبر یا وصی نبی را ببوس.

کیفیت استدلال به روایت:

گفته اند این روایت دلالت بر منع بوسیدن دست مومنین دارد.

مناقشه در استدلال به روایت رفاعه:

ولی این روایت نسبت به راوی آن -ابن مزید سابری- مجهول است. پس از نظر سند ضعیف است و از نظر دلالت هم نمی تواند دلالت بر حرمت داشته باشد بلکه حداکثر «لاتصلح» دلالت بر کراهت دارد

بنابراین از مجموع می توانیم استفاده کنیم که احترام به علما و بوسیدن دستشان جایز است چون از مصادیق ما ارید به رسول الله است.

ص: ۲۵۸

---

۱- القواعد و الفوائد، شهید اول، ج ۲، ص ۱۵۹، مفید قم.

۲- اصول کافی، شیخ کلینی، ج ۲، ص ۱۸۵، دارالکتب الاسلامیه.

۳- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۱۲، ص ۲۳۴، باب ۱۳۳، ح ۴، آل البیت.

نسبت به مومنین و عبادالله صالح و اولیاء الهی آنها از باب تعظیم شعائر که احترام او واجب است و در روایت داریم حرمه المومن اعظم من حرمه الکعبه خوب ما کعبه را می بوسیم اگر اینجا هم دست مومن را ببوسیم تجلیل و احترام است.

بوسیدن دست خویشاوندان:

اما نسبت به خویشان استثنائی دارد در روایت صحیحه داریم

«مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنِ الْعَمْرِيِّ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ (ع) قَالَ: مَنْ قَبَّلَ لِلرَّحِمِ ذَا قَرَابَةٍ فَلَيْسَ عَلَيْهِ شَيْءٌ وَ قَبْلَهُ الْأَخُ عَلَى الْخَدِّ وَ قَبْلَهُ الْإِمَامَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ.» (۱) (۲) (۳)

یعنی وجه بوسیدن رحم بودن است نه برای جهات هوای نفس و غیره که این را می فرماید ایرادی ندارد. اما بوسیدن گونه برادر و بین دو چشم یعنی ابرو جایز است.

بوسیدن لب:

«وَعَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَانَ عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ مَوْلَى آلِ سَامٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: لَيْسَ الْقُبْلَةُ عَلَى الْفَمِ إِلَّا لِلزَّوْجَةِ أَوْ الْوَلَدِ الصَّغِيرِ.» (۴) (۵) (۶)

بوسیدن لبها مگر برای زوجه و بچه کوچک جایز نیست و فقط پیشانی هست و صورت و دست هم برای احترام است.

اثر معانقه و بوسیدن:

اثر مهم تر از بوسیدن و معانقه کردن ایجاد ارتباط نزدیک با برادر دینی است که باعث ایجاد علاقه و رفع کدورت می شود و تقییل از لوازم انس و محبت به یکدیگر است که ابراز می شود.

ص: ۲۵۹

۱- اصول کافی، شیخ کلینی، ج ۲، ص ۱۸۶، دارالکتب الاسلامیه.

۲- مستدرک الوسائل، محدث نوری، ج ۹، ص ۷۰، آل البیت.

۳- مرآةالعقول، علامه مجلسی، ج ۹، ص ۸۲، دارالکتب الاسلامیه.

۴- اصول کافی، شیخ کلینی، ج ۲، ص ۱۸۶، دارالکتب الاسلامیه.

۵- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۱۲، ص ۲۳۴، باب ۱۳۳، ح ۲، آل البیت.

۶- مرآةالعقول، علامه مجلسی، ج ۹، ص ۸۳، ح ۶، دارالکتب الاسلامیه.

تا اینجا سلسله روابط بین خویشان و خانواده و برادران دینی را گفتیم غیر از اینگونه روابط نیز ابوابی داریم در روایات که بعضی از جهات را تصریح می کند که موجب محبت است و موجب این می شود که کدورت از بین برود و جامعه نمونه با وحدت ایجاد کند

اکنون مواردی از آن نظیر ایجاد سرور در قلب برادر مومن؛ که در ثواب غوغاست. یا قضای حاجت مومن. یا اطعام مومن. را مرور می کنیم و مورد بررسی قرار می دهیم.

#### ۱. باب ادخال السرور علی المومن: خوشنود سازی برادر دینی:

روایات زیادی در مورد سبک زندگی اسلامی در باب ادخال سرور در قلب مومن آمده است به برخی از آنها اشاره می کنیم.

روایت اول: «مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَدِّهِ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَيْهَلِ بْنِ زَيْدٍ وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى جَمِيعاً عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثَّمَالِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (ع) يَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) مَنْ سَرَّ مُؤْمِنًا فَقَدْ سَرَّنِي وَ مَنْ سَرَّنِي فَقَدْ سَرَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ». [\(۱\)](#) [\(۲\)](#) [\(۳\)](#)

ابوحمزہ ثمالی گوید از امام باقر(ع) شنیدم که می فرمود رسول الله فرموده است کسی که برادر دینی اش را خوشحال کند -به هر کیفیتی- مثل کسی است که مرا خوشحال کرده و کسی که مرا خوشحال کند خدا را خوشحال کرده است.

خوشحالی خداوند را اینگونه معنی می کنند که یعنی خداوند با او معامله کسی را می کند که آن شخص را دوست دارد و الا سرور در خداوند معنی ندارد یعنی به او لطف می کند و محبت می کند و توفیق می دهد و مشکلات او حل می شود.

ص: ۲۶۰

۱- اصول کافی، شیخ کلینی، ج ۲، ص ۱۸۸، دارالکتب الاسلامیه.

۲- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۱۶، ص ۳۴۹، باب ۲۴، ح ۱، آل البیت.

۳- مرآة العقول، علامه مجلسی، ج ۹ ص ۹۰، دارالکتب الاسلامیه.

روایت دوم: «وَعَنْهُمْ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ رَجُلٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ شَمْرٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) قَالَ: تَبَسُّمُ الرَّجُلِ فِي وَجْهِ أَخِيهِ حَسَنَةٌ وَصِرْفُهُ الْقَدَى عَنْهُ حَسِينَةٌ وَ مَا عُبِدَ اللَّهُ بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنَ إِذْخَالِ الشُّرُورِ عَلَى الْمُؤْمِنِ.» (۱) (۲) (۳)

امام باقر (ع) فرمود لبخند زدن در چهره برادر مومن حسنه است و برداشتن یک خار و خاشاک از سر راه برادر مومن حسنه است. و هیچ عبادتی برای خداوند خوشحال کننده تر از خوشنود کردن مومن نیست.

و در روایات هم دارد که نه تنها این عمل موجب می شود که برادر دینی خوشحال شود بلکه از این کار خدا و رسول و ائمه هم خوشحال می شوند.

روایت سوم: مرحوم میرزا جواد آقا ملکی تبریزی در المراقبات نقل کردند

«مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنِ السَّيَّارِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمُهورٍ قَالَ: كَانَ النَّجَاشِيُّ وَ هُوَ رَجُلٌ مِنَ الدَّهَاقِينِ عَامِلًا عَلَى الْأَهْوَازِ وَ فَارِسَ فَقَالَ بَعْضُ أَهْلِ عَمَلِهِ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) إِنَّ فِي دِيْوَانِ النَّجَاشِيِّ عَلَيَّ خَرَجًا وَ هُوَ مُؤْمِنٌ يَدِينُ بِطَاعَتِكَ فَإِنْ رَأَيْتَ أَنْ تُكْتَبَ لِي إِلَيْهِ كِتَابًا قَالَ فَكُتِبَ إِلَيْهِ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سِرٌّ أَحَاكَ يَسِرُّكَ اللَّهُ قَالَ فَلَمَّا وَرَدَ الْكِتَابُ عَلَيْهِ دَخَلَ عَلَيْهِ وَ هُوَ فِي مَجْلِسِهِ فَلَمَّا خَلَا نَاولَهُ الْكِتَابَ وَ قَالَ هَذَا كِتَابُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) فَقَبَّلَهُ وَ وَضَعَهُ عَلَى عَيْنَيْهِ وَ قَالَ لَهُ مَا حَاجَتُكَ قَالَ خَرَجَ عَلَيَّ فِي دِيْوَانِكَ فَقَالَ لَهُ وَ كَمْ هُوَ قَالَ عَشْرَةَ آلَافٍ دِرْهَمٍ فَدَعَا كَاتِبَهُ وَ أَمَرَهُ بِأَدَائِهَا عَنْهُ ثُمَّ أَخْرَجَهُ مِنْهَا وَ أَمَرَ أَنْ يُثَبَّتَهَا لَهُ لِقَابِلٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ سِرْرَتُكَ فَقَالَ نَعَمْ جُعِلْتُ فِدَاكَ ثُمَّ أَمَرَ لَهُ بِمَرْكَبٍ وَ جَارِيَةٍ وَ غُلَامٍ وَ أَمَرَ لَهُ بِتَخْتِ ثِيَابٍ فِي كُلِّ ذَلِكَ يَقُولُ لَهُ هَيْلٌ سِرْرَتُكَ فَيَقُولُ نَعَمْ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَكَلِمًا قَالَ نَعَمْ زَادَهُ حَتَّى فَرَّغَ ثُمَّ قَالَ لَهُ احْمِلْ فُرْشَ هَذَا الْبَيْتِ الَّذِي كُنْتُ جَالِسًا فِيهِ حِينَ دَفَعْتَ إِلَيَّ كِتَابَ مَوْلَايَ الَّذِي نَاوَلْتَنِي فِيهِ وَ اِرْفَعْ إِلَيَّ حَوَائِجَكَ قَالِ فَفَعَلَ وَ خَرَجَ الرَّجُلُ فَصَارَ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) بَعْدَ ذَلِكَ فَحَدَّثَهُ الرَّجُلُ بِالْحَدِيثِ عَلَى جِهَتِهِ فَجَعَلَ يَسِرُّ بِمَا فَعَلَ فَقَالَ الرَّجُلُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ كَأَنَّهُ قَدْ سِرَّكَ مَا فَعَلَ بِي فَقَالَ إِي وَ اللَّهُ لَقَدْ سَرَّ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ.» (۴) (۵)

ص: ۲۶۱

- ۱- اصول کافی، شیخ کلینی، ج ۲، ص ۱۸۸، دارالکتب الاسلامیه.
- ۲- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۱۶، ص ۳۴۹، باب ۲۴، ح ۲، آل البيت.
- ۳- مرآةالعقول، علامه مجلسی، ج ۹، ص ۹۱، دارالکتب الاسلامیه.
- ۴- اصول کافی، شیخ کلینی، ج ۲، ص ۱۹۱، دارالکتب الاسلامیه.
- ۵- مرآةالعقول، علامه مجلسی، ج ۹، ص ۹۵، دارالکتب الاسلامیه.

نجاشی یکی از عاملین اهواز بوده فرماندار یا استانداری در اهواز و فارس آن زمان و از اجداد نجاشی است که صاحب کتاب رجال است و یکی از کارکنان نجاشی نزد امام صادق(ع) آمد و گفت خراج سنگینی را برای من نوشته اند و نجاشی هم اهل دین و طاعت است اگر شما سفارشی به نجاشی نسبت به من بکنید که این خراج سنگین را از من بردارند خوشحال می شوم امام کاغذی برداشتند و خطاب به نجاشی نوشتند «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سُرَّ أَخَاكَ يَسْرَكَ اللَّهُ» برادر دینی ات را خوشحال بکن خداوند تو را خوشحال کند و آن شخص از مدینه برگشت و وارد مجلس نجاشی شد وقتی تنها شد نامه را به نجاشی داد و گفت از طرف امام صادق(ع) است نجاشی خیلی خوشحال شد و بلند شد و احترام کرد و نامه را بوسید و به چشمانش گذاشت و گفت حاجت چیست؟ گفت خراجی به عهده من است که مرا از هستی ساقط می کند گفت چه مقدار است گفت ده هزار درهم نجاشی کاتب را صدا زد و گفت دفتر را بیاور و در مقابل اسم او نوشت رسید و گفت این پول را از خودم می پردازم و در مقابل این بدهی و خراجی که بدهکار بود در مقابل او نوشت در آینده هم هر خراجی به اسم او صادر شود به عهده من باشد سپس به او گفت خوشحال شدی؟ گفت بله خوشحالم کردی. سپس دستور داد اسب سواری به او بدهید تا سواره برگردد و جاریه و غلامی هم به او بدهید و یک صندوق لباس هم به او داد و هر کدام از اینها را که می داد می گفت خوشحالت کردم؟ یعنی مصداق امر امام اجرا شد و هرچه من می گفتم بله خوشحال شدم او اضافه می کرد تا اینکه گفت این فرش اتاق که نشستی و روی این فرش نامه امام را به دست من دادی این فرش هم برای تو

در برگشت گفتم بهترین شکرگذاری از این اقدامی که این شخص به من کرد این است که خدمت امام بروم و این اطاعت امر امام را به امام بگویم لذا مجدداً مقدمات فراهم کردم و رفتم مدینه و خدمت امام و تمام این قضایا را برای امام صادق (ع) نقل کردم و هرچه می گفتم پیدا بود که امام خوشحال شد و گفتم مثل اینکه شما هم خوشحال شدی امام فرمود آری والله نه تنها من بلکه خداوند و رسول هم خوشحال شدند.

بحث فقهی:

فروعی که از کلام امام بود شش فرع را بحث کردیم اکنون وارد می شوند در عدم تفاوت از جهت خمس مملوکه یا مباحه بودن زمین معدن.

مسأله ۱: «لا فرق فی وجوب إخراج خمس المعدن بین کونه فی أرض مباحه أو مملوکه» (۱)

معدنی که این شخص استخراج می کند گاهی در زمین مباحی است و موات است و هیچ مالکی ندارد و گاهی در زمین شخصی است و مالک دارد.

در این بحث اگر کسی معدنی استخراج کند بحث این است که حکم اولی چیست و حکم ثانوی چیست؟

می گویم اگر در زمین مباح استخراج کند بلاشبهه مالک می شود. چون قدر متیقن است از روایتی که دلیل بود که اخراج خمس از معدن واجب است و از همین روایات استفاده می کنیم که بعد از اخراج خمس بقیه ما استخراج برای خود این شخص است پس معلوم می شود که استخراج دلیل بر تملک است یعنی از این روایات دو حقیقت استظهار می شود یکی اینکه خمس واجب است. و یکی اینکه مابقی ملک خودش است.

ص: ۲۶۳

---

۱- تحریر الوسیله، امام خمینی، ج ۱، ص ۳۵۳، دارالکتب الاسلامیه.



اما اگر در ملک دیگری باشد استخراج کننده باید خمس بدهد؟ از اینجا وجوب خمس به مالک تعلق می گیرد و بقیه اخراج شده هم ملک مالک زمین است و برای استخراج کننده چیزی نیست.

در اینجا مرحوم آقای خوئی بحث مفصلی دارد که برای فردا انشاءاله.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین

### کتاب الخمس (محل استخراج معدن) ۹۳/۰۹/۱۵

Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الخمس (محل استخراج معدن)

مرحوم امام در بحث خمس معدن بعد از بیان شش فرع دو مسئله مطرح می کنند.

مسئله اول: محل استخراج معدن؛ در مکان و زمینی که معدن از آن استخراج می شود سه فرض وجود دارد.

فرض اول: اینکه معدن زمین مباح باشد؛ ابتدا اصل فروضی را براساس آنچه در تحریرالوسیله آمده است بیان می کنیم و در نهایت در اطراف هریک از فروض مطالبی وجود دارد که بیان می کنیم؛ اینکه معدن زمین مباح باشد یعنی زمین مورد استخراج معدن جزء اراضی مباحه باشد.

فرض دوم: ارض مملوکه؛ یعنی زمین مورد استخراج معدن مالک خارجی دارد

فرض سوم: زمین مفتوحه عنوه؛ یعنی در زمینی که در جنگ فتح شده و تصرف شده معدنی استخراج شود. و هرکدام حکم خودش را دارد.

حکم فرض اول: ارض مباحه: در اینجا شکی نیست که استخراج کننده مالک معدن می شود چون آن ارض را احیاء کرده و بعد از مالک شدن و استخراج معدن خمس بر او واجب می شود و باید خمس بپردازد.

دلیل فرض اول: می گویند خود ادله وجوب خمس در معدن، دلیل می شود که مستخرج مالک می شود زیرا ادله وجوب خمس دلالت داشت که کسی که معدنی را استخراج می کند خمس بر او واجب است همین که می فرماید مستخرج باید خمس بدهد به این معنی است که بقیه «ماخرج» برای خودش است و الا معنی ندارد که ملک دیگری باشد و خمس بر این شخص واجب باشد.

ص: ۲۶۴

و از تمام روایات وارده در باب خمس بالملازمه استفاده می شود که باقیمانده ما اخرج برای خودش است یعنی با استظهار از

این روایات که استخراج کننده باید خمس بدهد این را می فهمیم که باقیمانده را مالک است.

فرض دوم: استخراج معدن در زمینی که ملک غیر است؛ فرض دوم این است که شخصی مالک زمینی است و بنام خودش است و تحجیر کرده و متصرف است اکنون در این زمین مملوک معدنی استخراج می شود. پس این معدن در ملک غیر است و مالکی دارد، محل بحث این است که حکم خمس این معدن استخراج شده چیست؟

امام می فرماید آنچه استخراج می شود برای مالک است در این فرض سه صورت مطرح است.

صورت اول: اگر خودش استخراج کرده مالک است و واجب است خمس بدهد.

صورت دوم: اگر خودش استخراج نکرده لکن برای استخراج اذن داده است، مالک معدن استخراج شده است منتهی مؤونه استخراج و مزد مستخرج را باید کسر نماید و خمس پردازد.

صورت سوم: اگر شخصی بدون اذن در ملک شخصی دیگران معدنی استخراج نمود غاصب است و تمام آنچه که بعنوان غاصب استخراج کرده باید تحویل مالک بدهد و خمس هم بر مالک واجب است منتهی هزینه را نیاز نیست کم کند چون هزینه را غاصب داده است و تبرعی حساب می شود و خود صاحب زمین هزینه ای نداده است. این فتوی حضرت امام است. که معدن تابع ارض است و ملکیت معدن برای مالک ارض است.

فرض سوم: استخراج معدن در زمین مفتوحه عنوه: در این فرض هم صوری مطرح است.

صورت اول: آباد بودن زمین در حال فتح: در این صورت زمین ملک همه مسلمین است و هر فرد از افراد مسلمان از آن زمین معدن استخراج کند اقسامی دارد:

قسم اول: اگر با اذن حاکم باشد مالک می شود.

قسم دوم: و اگر بدون اذن باشد مالک شدن محل اشکال است.

قسم سوم: اگر استخراج کننده کافر باشد مالک زمین شدن محل اشکال است.

صورت دوم: موات بودن زمین در حال فتح: این صورت نیز اقسامی دارد:

قسم اول: اگر استخراج کننده مسلمان باشد مالک می شود.

قسم دوم: اگر استخراج کننده کافر باشد نیز مالک می شود.

قسم سوم: اگر استخراج کننده صبی یا مجنون باشد بنابر اقوی خمس به آن تعلق می گیرد منتهی بر ولی واجب است خمس آن را پردازد.

مقدمه: مالکیت معدن: فکر می کنم که قبل از ورود به اصل این مطلب یعنی کشف معدن در زمین مباح یا انفال یا زمین غیر باید به عنوان مقدمه این پرسش را بررسی کنیم که؛ اصلاً معدن ملک چه کسی است؟

به نظر می رسد کلام صاحب جواهر در بیان مالکیت معدن تقسیم خوبی دارد لذا همان را مبنای تقسیم و بررسی قرار می دهیم.

مرحوم صاحب جواهر سه قول نقل می کند و می فرماید:

قول اول: مالکیت امام؛

«إذ قد اختلف الأصحاب فيها فبين من أطلق كونها من الأنفال و انها للإمام (عليه السلام) كالمفيد و عن الكليني (1) و الشيخ (2) (3) و الديلمي (4) و القاضي (5) و القمي في تفسيره، و اختاره في الكفايه (6) كما عنه في الذخيره، (7) بل هو ظاهر الأستاذ في كشفه» (8)

ص: ۲۶۶

۱- اصول کافی، شیخ کلینی، ج ۱، ص ۵۳۸، باب الفیء و الانفال و تفسیر الخمس و حدوده و ما یجب فیہ، دارالکتب الاسلامیه.

۲- تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج ۴، ص ۱۳۲، دارالکتب الاسلامیه.

۳- مبسوط، شیخ طوسی، ج ۱، ص ۲۶۴، مرتضویه.

۴- مراسم العلویه، سلار دیلمی، ص ۱۴۰، الحرمین.

۵- المهذب، قاضی ابن براج، ج ۱، ص ۱۸۶، جامعه مدرسین.

- ٦- كفايه الاحكام، محقق سبزواری، ج ٢، ص ٥٦٥، جامعه مدرسين.
- ٧- ذخيره المعاد، محقق سبزواری، ج ٢، ص ٤٨٦، آل البيت.
- ٨- جواهرالكلام، شيخ محمدحسن نجفی جواهری، ج ١٦، ص ١٢٩، دارالکتب الاسلاميه.

دسته ای از بزرگان می گویند هر معدن از هر ملکی استخراج شود از انفال و ملک امام است خواه در زمینی استخراج شود که مالک دارد یا زمینی باشد که مالک ندارد و قائلین این قول مفید و کلینی و شیخ طوسی و دیلمی و قاضی و علی ابن ابراهیم قمی در تفسیرش و مرحوم سبزواری در کفایه و ذخیره و ظاهر کلام کاشف الغطاء؛ این اعظام می گویند معادن انفال است و ملک امام است هر کجا که کشف شود.

قول دوم: مالکیت استخراج کننده: «و بین من اطلق کونها من المباحات الاصلیه کما اختاره المحقق فی النافع و الشهد فی البیان بل حکاه فی الروضه عن جماعه.» (۱)

معادن جزء مباحات اصلیه است مثل ارض موات خواه در ملک غیر باشد یا در ملک مفتوحه عنوه منتهی تابع ارض نیست و مستقل حکم مباحات اولیه را دارد که هر کس احیاء کند مالک است و قائلین این قول هم مرحوم محقق در نافع و شهید در بیان بلکه حکایت کرده در روضه از جماعتی.

قول سوم: به تفصیل: «و بین من فصل و جعلها تابعه للملک فما فی ارض الانفال تکون منها و ما فی الملک الخاص لکل احد تتبعه و ما فی الارض المفتوحه عنوه ایضا تتبعها.» (۲)

قول سوم کسانی تفصیل قائل هستند و معادن را تابع ملک می دانند که امام هم این قول را اختیار کرده است و می گویند تابع ارض است یعنی زمینی که این معدن در آن کشف شده ملک چه کسی است اگر مالک شخصی دارد معدن هم تابع اوست و اگر در ملک مباح اصلی است این هم مباح اصلی است و اگر در ملک انفال است در آن صورت برای امام است.

ص: ۲۶۷

---

۱- جواهرالکلام، شیخ محمدحسن نجفی جواهری، ج ۱۶، ص ۱۲۹، دارالکتب الاسلامیه.

۲- جواهرالکلام، شیخ محمدحسن نجفی جواهری، ج ۱۶، ص ۱۲۹، دارالکتب الاسلامیه.

دلیل قول اول: می گویند از روایات استفاده می شود که معادن جزء انفال است.

۱- موثقه اسحاق بن عمار المرویه فی تفسیر علی بن ابراهیم «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ فِي تَفْسِيرِهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالِ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) عَنِ الْأَنْفَالِ فَقَالَ هِيَ الْقُرَى الَّتِي قَدْ خَرِبَتْ وَ انْجَلَى أَهْلُهَا فَهِيَ لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ مَا كَانَ لِلْمُلُوكِ فَهُوَ لِلْإِمَامِ وَ مَا كَانَ مِنَ الْأَرْضِ الْخَرِبَةِ لَمْ يُوجَفْ عَلَيْهِ بِخَيْلٍ وَ لَا رِكَابٍ وَ كُلُّ أَرْضٍ لَا رَبَّ لَهَا وَ الْمَعَادِنُ مِنْهَا وَ مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ مَوْلَى فَمَالُهُ مِنَ الْأَنْفَالِ.» (۱)

بررسی روایت: این روایت که اسحاق بن عمار از حضرت امام صادق (ع) نقل می کند سه بخش دارد؛ بخش اول: تعریف انفال، بخش دوم: قطایع ملوک، بخش سوم: بیان مصادیق انفال. در بخش اول حضرت امام صادق (ع) بعد از پرسش اسحاق بن عمار از انفال فرمودند آن مناطق مسکونی که مخروبه شده و اهالی آن کوچ کرده اند انفال است و انفال مال خدا و رسول است. در بخش دوم فرمودند قطایع ملوک مال امام است و در بخش سوم برای بیان مصادیق انفال حضرت امام صادق (ع) برای اراضی خربه که انفال است پنج مصداق بیان کردند مصداق اول: فرمودند آن زمین های مخروبه ای که لشکر اسلام اینها را از کفار با جنگ بدست نیاورده و کسی آن را تصرف نکرده باشد مصداق انفال است. مصداق دوم: و معادن هم از مصادیق انفال است. مصداق سوم: زمین های بی صاحب مصداق انفال است. مصداق چهارم: کسی که بمیرد و وارثی نداشته باشد اموالش جزء انفال است.

ص: ۲۶۸

---

۱- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۹، ص ۵۳۱، ابواب الانفال، باب ۱، ح ۲۰، آل البیت.

بررسی سند و دلالت روایت: از نظر سند روایت موثقه و معتر است اما از جهت دلالت دو ایرادی مطرح شده.

ایراد اول: کلمه «منها» خبر کلمه «و المعادن» نیست تا بگوئید معادن جزء انفال است بلکه «منها» وصف برای معدن است یعنی معادنی که از آن اراضی است که مطرح شد یعنی معدنی که از ارض لارب لها باشد انفال است در این صورت محل شاهد نخواهد بود که بگوئیم معادن مطلقا جزء انفال است چون با این وصف فقط معدنی که در زمین لارب لها باشد جزء انفال است.

جواب ایراد اول: می گوئیم اگر اینگونه معنی کنیم خلاف ظاهر است و قرینه هم داریم که مرادشان مطلق معادن است.

ایراد دوم: نقلی وجود دارد که در آن «و المعادن فیها» دارد که اگر فیها باشد به معادن لارب لها اختصاص پیدا می کند و شامل کلیه معادن نمی شود.

جواب ایراد دوم: می گوئیم با قرینه روایات دیگر نسخه صحیح «و المعادن منها» باید باشد.

۲- خبر ابی بصیر فی عداد الانفال «و عن ابی بصیر عن ابی جعفر (ع) قال لنا الانفال قلت و ما الانفال قال منها المعادن و الآجام و كل أرض لا رب لها و كل أرض باد أهلها فهو لنا.» (۱)

ابوبصیر گوید امام صادق (ع) فرمود انفال مال ماست عرض کردم انفال چیست؟ امام صادق (ع) فرمود ۱- معدنها ۲- بیشه زارها ۳- زمین بی صاحب ۴- هر زمینی که اهل آن کوچ کرده باشند جزء انفال است. ملاحظه می فرمایید وقتی امام مصادیق انفال را شمارش کردند معادن را جزء مصادیق انفال قرار داده اند.

ص: ۲۶۹

---

۱- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۹، ص ۵۳۳، ابواب الانفال، باب ۱، ح ۲۸، آل البیت.

۳- «وَعَنْ دَاوُدَ بْنِ فَوْزَيْدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) فِي حَدِيثٍ قَالَ: قُلْتُ وَمَا الْأَنْفَالُ قَالَ بُطُونُ الْأَوْدِيَةِ وَرُءُوسُ الْجِبَالِ وَالْأَجَامُ وَالْمَعَادِنُ وَكُلُّ أَرْضٍ لَمْ يُوجِفْ عَلَيْهَا بِخَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَكُلُّ أَرْضٍ مِثَّتَهُ قَدْ جَلَا أَهْلُهَا وَقَطَائِعُ الْمُلُوكِ.» (۱)

این روایات به طور کلی دلالت دارد که مطلقاً معدن جزء انفال است ولو در ملک غیر باشد و معدن تابع ارض نیست بلکه جزء انفال است.

۴- «كِتَابُ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدِ الْحَنَاطِ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) أَنَّهُ قَالَ: وَ لَنَا الصَّفِيُّ قَالَ قُلْتُ لَهُ وَمَا الصَّفِيُّ قَالَ الصَّفِيُّ مِنْ كُلِّ رَقِيقٍ وَ إِبِلٍ يَبْتَغَى أَفْضَلَهُ ثُمَّ يُضْرَبُ بِسَهْمٍ وَ لَنَا الْأَنْفَالُ قَالَ قُلْتُ لَهُ وَمَا الْأَنْفَالُ قَالَ الْمَعَادِنُ مِنْهَا وَالْأَجَامُ وَ كُلُّ أَرْضٍ لَمْ يَجِبْ عَلَيْهَا بِخَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَ كَانَتْ فَدَكُّكَ مِنْ ذَلِكَ» (۲)

امام فرمود انفال برای ماست ابابصیر می گوید انفال چیست؟ امام فرمودند معادن و آجام و هر زمینی که مالکی ندارد انفال است.

پس همه روایات دلالت دارد بر اینکه معادن ملک امام است خواه در زمینی که مالک شخصی دارد استخراج بشود خواه در زمینهای دیگری که از انفال است استخراج بشود.

این یک قول که معادن مطلقاً تابع ارض نیست و ملک امام است.

قول دوم: مالکیت استخراج کننده: گفته اند معدن ملک عمومی است و همه مسلمین در آن مساوی هستند ولو زمین مالک دارد ولی مالک معدن نیست و یا معدن جزء موات است و هر کس استخراج بکند از آن اوست و مالک می شود یعنی معدن تابع ارض نیست.

ص: ۲۷۰

۱- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۹، ص ۵۳۴، ابواب الانفال، باب ۱، ح ۳۲، آل البیت.

۲- مستدرک الوسائل، محدث نوری، ج ۷، ص ۲۹۵، آل البیت.



دلیل قول دوم: ۱- اصل؛ قائلین این قول به اصاله الاباحه تمسک می کنند که اگر شک بکنیم که دلیل خاصی بر اینکه معدن تابع ارض است و ملک آن شخص است وجود دارد یا خیر؟ اصل عدم ملکیت اوست ۲- آیه؛ (هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مِا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ)

تمسک به آیه هم می کنند که آنچه خداوند خلق کرده برای شماست ۳- سیره؛ تمسک به سیره می کنند و می گویند سیره از قدیم این بوده که هرکسی معدنی را استخراج می کرد مالک بود و کسی متعرض او نمی شد.

و قول سوم هم تفصیل بود که تابع خود ارض است اگر کسی مالک زمینی باشد هرچه پایین رود هم همین شخص مالک است. پس اگر معدنی هم کشف شود مالک می باشد و اگر معدن در زمینی کشف شود که مالک ندارد برای عموم است.

قائلین این قول می گویند اینکه من غیر خلاف معدن تابع زمین باشد متسالم بین اصحاب است.

بررسی معنای تابع: گفته اند اگر کسی زمینی را مالک شد آنچه که تابع زمین است را هم مالک می شود اکنون پرسش این است که تابع یعنی چه؟ بحث مهمی هم است که مرحوم آقای خویی بطور مفصل آن را بیان کرده است انشاءاله برای فردا.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین

### کتاب الخمس (بررسی معنای تابع بودن معدن) ۹۳/۰۹/۱۶

Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الخمس (بررسی معنای تابع بودن معدن)

گفتیم صاحب جواهر در ملکیت معادن سه قول نقل می کند

قول اول: جمعی از بزرگان گفتند معادن چه از ارض مملوک یا غیر مملوک استخراج شود مطلقا جزء انفال و ملک امام است

ص: ۲۷۱

دلیل آنها هم روایاتی بود که خواندیم و بعضی قابل خدشه بود.

قول دوم: جمعی دیگر گفتند معادن جزء مباحات اصلیه و اراضی موات است که هرکس تصرف کرد و آباد کرد مالک است بزرگانی مانند محقق در نافع و شهید در بیان و روضه و جماعتی آن را پذیرفتند.

ادله قائلین به قول دوم سه چیز بود

۱- اصل: گفته اند دلیلی بر اینکه کسی مالک باشد نداریم شک می کنیم که حکمش چیست؟ در این صورت به اصل تمسک می کنیم و اصل دو گونه قابل تعبیر است یا می گوئیم اصل عدم استقرار ملک کسی است بر این مال. یا می گوئیم اصل اباحه

تصرف برای همه است.

۲- سیره: تمسک به سیره می کنند که در همه زمانها معمول بود اگر کسی معدنی را استخراج می کرد از امام اذن نمی گرفت و از حکومت اذن نمی گرفت و خودش تصرف می کرده و مالک می شد معلوم می شود که سیره این را مباح اصلیه می دانسته

۳- و دلیل سوم اشعار ادله ای که دلالت می کند بر وجوب خمس بر معادن یعنی ادله ای که می گفت اگر کسی معدنی استخراج کرد واجب است خمس بدهد یعنی مالک می شود که باید خمس بدهد معنی ندارد که مال، مال کسی دیگر باشد و این شخص خمس بدهد پس از مباحات اصلیه است.

قول سوم: تفصیل بین معدنی که استخراج می شود یعنی معدن تابع ارضی است که معدن در آن کشف شده اگر زمین جزء انفال است معدن هم انفال است و اگر زمین از مباحات و موات است معدن هم موات است و اگر معدن در زمین شخصی خاصی بود ملک صاحب زمین است.

این قول را به مشهور نسبت می دهند مرحوم امام در متن این قول را قبول کرده که خواندیم و فرمود «لو كان المعدن في ارض لها مالك شخصی انه لمالکه يجب علیه اخراج خمسہ لكون المعدن حیثند تابع للملك»

ص: ۲۷۲

اگر در زمینی که مالک شخصی دارد معدنی کشف شود برای مالک زمین می باشد و واجب است خمس آن را بپردازد زیرا معدن تابع ملک است.

مرحوم سید در عروه عینا همین قول را قبول دارد و در مسأله ۸ می فرماید

«لو كان المعدن في أرض مملوكة فهو لمالكها و إذا أخرج غير له لم يملكه - بل يكون المخرج لصاحب الأرض - و عليه الخمس من دون استثناء المثلونه لأنه لم يصرف عليه مثونه» (۱)

اگر معدن در ارض مملوکه کشف شد برای مالک زمین است و اگر کسی در ملک دیگران معدنی را کشف کرد مالک نمی شود بلکه ما اخرج را هم باید تحویل صاحب ملک دهد.

مرحوم آقای حکیم در مستمسک در ادامه توضیح کلام عروه می فرماید

«قطعاً، كما صرح به غير واحد منهم السيد في المدارك. و في الجواهر (لا خلاف أجده فيه..)،» (۲)

قطعا معدن استخراج شده در ملک گرچه توسط غیر مالک استخراج شده متعلق به مالک زمین است چنانچه بسیاری فقها به همین فتوی تصریح کرده اند حتی صاحب جواهر ادعای عدم خلاف دارد.

پس این کلام قول مشهور است و علمای بزرگی این قول را قبول کردند

تا اینجا بیان اقوال بود. که خلاصه ای از دیروز بیان کردیم.

بررسی معنای تابع:

مرحوم خوئی در مورد معنای تابع نظری دارند و براساس آن بر تابعیت معدن از ارض اشکالی دارند. و اشکال خوبی هم هست البته چه بسا قابل جواب هم باشد. و شاید بتوانیم اشکال را بپذیریم.

بیان اشکال: مرحوم خوئی می فرمایند قبول داریم و شکی نیست که ارض قابل نقل و انتقال است منتهی باید ریشه را پیدا کنیم که چگونه این ارض ملک شد و بعد قابلیت نقل و انتقال پیدا کرد پس باید اول ید را پیدا کنیم چون زمینی بود موات و مباح و کسی آن را حیات یا احیا کرد و مالک شد و سبب این ملک حیات و احیا بود.

ص: ۲۷۳

۱- عروه الوثقی، سید یزدی، ج ۴، ص ۲۴۲، جامعه مدرسین.

۲- مستمسک عروه الوثقی، سید محسن حکیم، ج ۹، ص ۴۶۳، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.

حدود احياء: بدیهی است ایجاد تغییرات در ظاهر ارض را احياء می گویند یعنی تصرف شد کشت کردند تسطیح کردند و درخت کاشتند و در ظاهر زمین تغییراتی ایجاد کردند لذا ملک احياء کننده شد و محدوده آن تا ظاهر ارض است و کاری به عمق ندارد و عمق آن هرچه باشد ربطی به احياء کننده ندارد.

و بعد از احياء و مالک شدن سیره شرعیه و عقلائییه داریم که اگر کسی مالک ارضی شد مالک توابع آن هم هست مثل اینکه بئری حفر کند در زمین یا ساختمانی در زیر زمین بسازد عقلا چیزی به او نمی گویند. پس دو جهت پیدا کرد یکی احياء که شامل روی ارض شد. و دوم سیره عقلا که توابع ملک را هم ملک شخص می داند. و در مرحله بعد می فرماید «و لکن السیره لا اطلاق لها» (۱) ولی سیره محدوده دارد یعنی تا آنجایی که صدق عرفی تابع داشته باشد مثلاً اگر ۱۰۰۰ متر بخواهد حفر کند اینجا سیره شامل این مورد نمی شود و لذا مرحوم خوئی در ادامه می فرماید «و أما الخارج عن نطاق هذا الصدق غير المعدود من التوابع» (۲)

اما خارج از صدق عرفی جزء تابع محسوب نمی شود بلکه هر مقداری که عرفاً حدود احياء باشد تابع تلقی می شود.

مرحوم آقای خوئی بیان خود را در سه مرحله مطرح کرد مرحله اول ظاهر ارض که من احيی ارضا شاملش می شود مرحله دوم سیره عقلائی است که می گوید تابع زمین هم جزء زمین است در مرحله سوم می گوید «و لکن السیره لا اطلاق لها» (۳) سیره تا انتها جلو نمی رود و محدود است بلکه «و المتیقن من موردها ما یعد عرفاً من توابعها» (۴) یعنی باید صدق عرفی تابع بکند مثل سرداب و بئر اما اگر بیش از اینها حفر کرد تابع عرف نیست

ص: ۲۷۴

- 
- ۱- الخمس، سیدابوالقاسم خوئی، ص ۵۹، علمیه.
  - ۲- الخمس، سیدابوالقاسم خوئی، ص ۵۹، علمیه.
  - ۳- الخمس، سیدابوالقاسم خوئی، ص ۵۹، علمیه.
  - ۴- الخمس، سیدابوالقاسم خوئی، ص ۵۹، علمیه.

پس زیر زمین که صدق عرفی تابع ارض را ندارد و برمی گردد به مباحث اصلیه

البته در مورد قبله استثناء است چون در مورد مثل مسجد الحرام روایت داریم که می گوید «من تخوم الارض الی عنان السماء» از ریشه زمین تا بالای آسمان هرچه بالا رویم قبله است.

هرچند مرحوم آقای خویی روایت را قبول ندارد و می گوید ضعیف است. اما می فرماید این دلیل نمی شود که نسبت به افراد و ملکیت های دیگر هم همین را بگوییم چون قبله یک استثناء است.

چنانچه در مورد فضا هم نمی توانیم بگوییم اگر هواپیمایی خواست از روی خانه ای رد شود نیاز به اجازه صاحب خانه دارد. چون محدوده عرفی دارد ولو برج میلاد هم بخواد بسازد فضا در اختیار دولت است و ارتباط به شخص ندارد.

خلاصه اشکال: مرحوم آقای خویی می فرماید مطلبی که علما می فرمایند اگر کسی مالک زمین شد توابع آن را هم مطلقاً مالک است بنابراین اگر معدنی در آمد ملک شخص است این کلام علما محل اشکال است چون تابع بودن حدود دارد.

مناقشه در کلام خویی در مورد معنای تابع: گرچه می پذیریم که تابع زمین بودن محدوده و گستره دارد اما این حدود عرفی که شما تنظیم کردید مربوط به یک عصری است که امکانات ضعیفی است و نمی توانند در اعماق زمین بروند اما اگر امکانات و ابزار پیشرفت کرد یقیناً نوع قضاوت عرف فرق می کند یعنی سیره عقلا در آن زمان در جایی بود که در دسترس بود بنابراین می توانیم بگوییم پس از پیشرفت امکانات و ابزار برای رفتن به اعماق زمین و یا فضا سیره عقلا و قضاوت عرف در مورد تابع بودن زمین تغییر می کند

پس با تکیه بر نظر مرحوم آقای خویی و به جهت صدق عرفی و سیره عقلائی قدیم نمی توانیم صدق عرفی این زمان که امکانات برای رفتن به اعماق زمین یا رفتن به فضا متفاوت است معنای تابع را محدود کنیم.

البته می پذیریم که بنابر قول سوم که معادن تابع ملک ارض باشد مسأله محل تامل است و باید بینیم تا چه جایی تابع زمین است یعنی هم در مورد عمق زمین و هم در مورد فضا تعیین محدوده تابعیت دقت بیشتری می خواهد. زیرا در امروز هم امکانات برای همه کسی نیست فقط تعداد خاصی از افراد می توانند به چنین امکاناتی دسترسی داشته باشند.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین

### کتاب الخمس (نقش وجود معدن در اراضی مباحه یا مملوکه در تعلق خمس) ۹۳/۱۰/۰۷

Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الخمس (نقش وجود معدن در اراضی مباحه یا مملوکه در تعلق خمس)

تذکر اخلاقی: امیدواری به قبولی اعمال در سفرهای تبلیغی؛ تشویق و توصیه به نظم در حضور در درس: انشاءاله امیدواریم تبلیغاتی که داشتید جلسات عزاداری که شرکت کردید -چه بعنوان ابکاء چه بعنوان بکاء- مورد توجه ویژه حضرت صاحب الامر(عج) -که صاحب عزا هستند- و نیز خود حضرت اباعبداله(ع)، قرار گرفته باشد؛ و همه شما مشمول ادعیه ذاکیه حضرت صاحب الامر(عج) باشید و دست ما از شفاعت امام حسین(ع) در دنیا و آخرت کوتاه نباشد انشاءاله.

امروز روز اول و شروع درس است که قدری با احتیاط آمدم و با تاخیر؛ انشاءاله از روزهای آینده قبل از ۹ و ده دقیقه شروع می کنیم.

بحث فقهی: نقش وجود معدن در اراضی مباحه یا مملوکه در تعلق خمس: امام در تحریر در مسأله ۱ فرمودند «لا فرق فی وجوب اخراج خمس المعدن بین کونه فی ارض مباحه او مملوکه» (۱) از نظر وجوب خمس تفاوتی بین وجود معدن در ارض مباحه یا مملوکه نیست.

ص: ۲۷۶

۱- تحریر الوسیله، امام خمینی، ج ۱، ص ۳۵۳، دارالکتب الاسلامیه.

اگر در ارض مباحه باشد یعنی آن اراضی موات اصلی هرکسی که معدن را استخراج می کند مالک می شود و برای اوست و اگر به حد نصاب برسد باید خمس آن را بدهد.

و اگر در ارض مملوکه باشد و معدنی استخراج شود برای صاحب ارض است و ملک اوست و اگر به نصاب رسید باید خمس آن را بدهد و بقیه را تصرف می کند.

این بحث را قبلاً خواندیم ولی به خاطر فاصله ای که افتاده است اکنون، تکرار می کنیم.

مرحوم سید صاحب عروه در مسأله ۸ می فرمایند «لو كان المعدن في أرض مملوكة فهو لمالكها و إذا أخرج غير لم يملكه بل يكون المخرج لصاحب الأرض و عليه الخمس من دون استثناء المئونه لأنه لم يصرف عليه مئونه» (۱)

اگر معدنی در ارض مملوک استخراج شود برای مالک ارض است و اگر غیر از مالک کسی معدنی در ارض مملوک استخراج نمود مالک نمی شود و تصرف در مال غیر نموده بلکه ما اخرج را باید به صاحب ارض بدهد.

مرحوم حکیم در مستمسک - بعد از کلام عروه - می فرماید قطعاً همان گونه است که صاحب عروه گفته اند «کما صرح به غیر واحد» (۲) چنانچه بسیاری از فقها به این مطلب اشاره کرده اند از جمله سید در مدارک و صاحب جواهر که در جواهر فرموده «لاخلاف اجده فيه» (۳)

و ما مطلب را با یک پرسش توسعه دادیم که آیا اصلاً از نظر شرعی مالکیت معدن برای چه کسی است چه در ملک شخصی چه در اراضی موات باشد.

ص: ۲۷۷

---

۱- عروه‌الوثقی، سیدیزدی، ج ۴، ص ۲۴۲، جامعه مدرسین.

۲- مستمسک عروه‌الوثقی، سیدمحسن حکیم، ج ۹، ص ۴۶۴، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.

۳- جواهرالکلام، شیخ محمدحسن نجفی جواهری، ج ۱۶، ص ۱۲۹، دارالکتب الاسلامیه.

قول اول: «إذ قد اختلف الأصحاب فيها فبين من أطلق كونها من الأنفال و انها للإمام(ع) كالمفید و عن الكلینی و الشيخ و الدیلمی و القاضی و القمی فی تفسیره، و اختاره فی الکفایه كما عنه فی الذخیره، بل هو ظاهر الأستاذ فی کشفه أيضا من غیر فرق بین ما كان منها فی أرضه أو غیرها، و بین الظاهره و الباطنه،» (۱)

جمعی از بزرگان قائلند معدن جزء انفال است مثل صحاری و دامنه کوه ها و جنگل ها که ملک امام است ولو معدن در ملک شخصی باشد و روایاتی هم ذکر کردند که خواندیم قائلین به این قول هم مفید و کلینی و شیخ طوسی و دیلمی و قاضی و قمی در تفسیرش و سبزواری در کفایه و ذخیره آن را پذیرفته اند و از ظاهر عبارت کاشف الغطاء نیز همین مطلب بدست می آید.

و ادله قول اول دو دسته روایات بود دسته اول روایاتی که سند داشت و دلالت آنها کافی نبود دسته دوم روایاتی که دلالت داشت لکن از نظر سند مرسله بود. لذا قول اول را کنار گذاشتیم.

قول دوم: برخی از فقهاء گفته اند معدن جزء مباحات اصلیه است و ملک کسی نیست و برای امام است ائمه اذن دادند که هر کس تصرف نماید مالک است و دلیل قول دوم هم یکی اصل عدم ملکیت بود و روایت هم داشت که قانع نشدیم. و قول دوم را نیز نپذیرفتیم.

قول سوم: برخی دیگر از فقهاء گفته اند معدن تابع ارض است اگر ملک شخصی بود مالک ارض مالک معدن می شود. و اگر در اراضی انفال بود معدن هم جزء انفال خواهد بود. و اگر در زمین موات بود معدن هم حکم مباحات اصلیه را پیدا می کند و هر کسی که استخراج بکند مالک آن می شود. برای این قول دو دلیل ذکر شده است.

ص: ۲۷۸



دلیل اول قول سوم: تسالم و اجماع اصحاب: تسالم الاصحاب عليه و عدم نقل خلاف من احد بل يظهر من کلماتهم ارساله ارسال المسلمات و الامور المجمع عليها

گفته اند علمای امامیه این قول را پذیرفته اند و هیچ کس خلاف نگفته است بلکه از ظاهر کلمات علماء بدست می آید که تابعیت معدن نسبت به ارض را از مسلمات فقه شیعه و اجماعی دانسته اند.

دلیل دوم قول سوم: اینکه روایاتی داریم که هرکسی که ارضی را احیا کند مالک است و سیره عقلیه قطعیه شرعی داریم که هرکسی که مالک ارضی شد منافع ارض هم تابع ارض است و ملک مالک ارض می شود.

روایت اول: «كُلُّ أَرْضٍ لَّا رَبَّ لَهَا وَ الْمَعَادِنُ مِنْهَا» (۱)

زمین های بدون صاحب و معادن واقع در زمین

سند روایت درست است ولی دلالت آن کافی نیست زیرا در عبارت «کل ارض لارب لها و المعادن منها» بحث است که ضمیر «منها» به چه برمی گردد. برخی می گویند به «لارب» برمی گردد و برخی می گویند به «انفال» و برخی به صورت جدید «المعادن فيها» ثبت کرده اند بنابراین روایت اول قابلیت خوبی برای استدلال ندارد و دو روایت دیگر هم مرسله است و سند ندارد.

بنابراین قول سوم که مشهور هم قائل هستند قول حقی است که مرحوم امام هم قبول کردند و فرمودند «و الثانی - او مملوکه - لصاحب الارض» مرحوم سید هم قبول کردند و دیگران هم قبول دارند.

مرحوم آقای خوبی در تقریرات درسشان به این قول اشکال می کنند و اشکال موجهی است ایشان می فرماید قبول داریم ارض قابل نقل و انتقال است مثل خرید و فروش یا هبه یا ارث. اما بحث این است که ریشه را پیدا کنیم که از چه زمانی ملکیت عارض این ارض شده یعنی آن از کلمات مشهور که قائل به تبعیت معدن از زمین هستند بدست می آید که این تبعیت معدن از زمین اطلاق دارد و ید اولی که این زمین را از مباحات اصلیه تصرف نمود و احیاء کرد آن احیا کننده مالک شد اما باید دید آن ید اول که با احیاء مالک شد تا کجا از زمین را مالک شده است؟ ظواهر ارض که شکی در آن نیست ملک احیاء کننده شده است زیرا احیاء کننده ظاهر ارض را احیاء کرده است پس ظاهر ارض را مالک است. و بطون ارض را مالک نمی شود. منتهی غیر از این روایت که می گوید «من احیی ارضاً فهی له» و ظهور در مالک شدن ظاهر زمین دارد؛ یک سیره قطعیه عقلاییه داریم که هرکس مالک زمینی شد مالک ملحقات آن هم هست و توابع آن هم جزء آن است. و این سیره عقلیه منتهی به شرع هم می شود که سیره شرعیه هم می تواند باشد. مثلاً زمینی را خریده که مالک ساختمان قهرا زیر زمین هم می سازد آن زیر زمین را مالک است.

ص: ۲۷۹

نتیجه: احیاء کننده زمین ظاهر زمین را با روایت مالک است و توابع آن را با سیره قطعیه عقلائییه مالک است و این توابع اطلاق دارد و تا هر کجای زمین از فوق و تحت را شامل است.

مرحوم آقای خوئی در ایراد و مناقشه بر قول مشهور می فرمایند سیره قطعیه لا اطلاق له اطلاق ندارد بلکه در حدی که عرفاً صدق بکنند که برای مالک این است اما اگر غیر عرفی باشد مثلاً به مقداری پایین رود که یک زیر زمین داشته باشد یا چاه آب برای مصرف حفر کند تابع ارض است و مالک است اما اگر بخواهد مثلاً چاه نفت کشف کند اینجا مالک نیست و هیچ دلیلی نداریم زیرا نه روایت من احیا شامل آن می شود و نه سیره عقلائییه بلکه شامل مباحات اصلیه است ایشان می فرماید آنچه از این روایت «من احیی ارضاً فهی له» می فهمیم احیاء الارض است که ارض احیاء شود و بدیهی است که زیر ارض احیاء نیست یعنی بر فرض با احیاء روی ارض را مالک شود زیر ارض را مالک نمی شود چه رسد به اینکه معدنش را مالک شود. چرا اگر کسی زمینی خرید مالک است اگر احیاء کرد مالک است اگر پایین رود در زمین هم مالک است و توابع هم دو گونه است یکی در زیر و یکی در ارتفاع و عرف می گوید کسی که مالک این زمین شد مالک توابع هم هست. ولی اطلاق ندارد بلکه فوق و تحت زمین در حد متعارف است.

نکته اینکه فوق ارض فوق ارض است نه فرد ارض و تحت ارض، تحت ارض است نه فرد ارض الا در مکه که روایت خاص داریم کعبه تا عنان السماء و تخوم الارض جزء ارض کعبه است و در بقیه موارد ارض هیچ روایتی نداریم که اگر کسی مالک ارض نیست زیر یا روی آن را به طور مطلق مالک است.

بنابراین اگر زمینی ملک شخصی است و در اعماق آن معدنی درآمد مالک زمین مالک معدن نمی شود ملاحظه می فرمایید این کلام آقای خوبی کلام موجهی است.

اما کلام ایشان خلاف مشهور است بررسی و جواب کلام ایشان انشاءاله فردا.

### کتاب الخمس (استخراج معدن در ملک شخصی) ۹۳/۱۰/۰۸

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: کتاب الخمس (استخراج معدن در ملک شخصی)

بحث در معادنی بود که در ملک شخصی استخراج می شود مرحوم امام فرمودند این معادن برای مالک زمین است و مرحوم سید هم فرمود تابع خود ارض است بلکه ادعا شد مشهور اینگونه قائلند و دو دلیل آوردند. دلیل اول: تسالم اصحاب. دلیل دوم: ارسال مسلمات. دلیل سوم: شمول «من احی ارضا» گفته اند روایت «من احی ارضا فقد ملکه» شامل این قسم می شود.

مناقشه در دلیل سوم: مرحوم آقای خوئی بر دلیل سوم اشکال کرده و فرمودند: اولاً: قاعده «من احی ارضا» اختصاص دارد به مقداری که احیاء شده و احیاء صدق در ظواهر ارض می کند اما احیاء کننده، زیر زمین یا بالای زمین را مالک نمی شود. ثانیاً: گرچه شبهه ای نیست که غیر از دلیل احیاء یک سیره قطعیه عقلاییه داریم که مورد تأیید امام است که سیره شرعیه هم می شود و می گوید هر کس مالک زمینی شد مالک منافع آن هم می شود اما این سیره اطلاق ندارد و متعارف از آن شامل ۳ یا ۴ متر از زیر و از بالا- می شود و قدر متیقن از سیره برای توابع متعارف و معمول است اما اگر در اعماق زمین یا در ارتفاع آسمان باشد هیچ یک از دلیل احیاء و سیره شامل آن نمی شوند پس اگر در عمق زمین معدنی درآمد ربطی به مالک آن ندارد بلکه از مباحات است و هر کسی که استخراج بکند مالک آن می شود.

ص: ۲۸۱

جواب مناقشه در دلیل سوم: در جواب مناقشه آقای خوئی بر دلیل سوم، می توان گفت محدودیت در قاعده من احیی را قبول داریم که در همان محدوده احیاء را مالک می شود ولی محدودیت و عدم اطلاق در مورد سیره که ایشان می فرماید را قبول نداریم و می گوئیم سیره قطعیه اطلاق دارد به دلیل اینکه در یک زمان امکانات نبود فقط یک سرداب می زدند اما در یک زمان دیگر توانستند بیشتر پایین بروند حتی در نجف که خود آقای خوئی بودند در مدرسه صدر نجف سردابی بود بنام سرداب سن که خودم رفتم و شمردم ۸۰ پله داشت که اگر هر ۴ پله یک متر باشد ۲۰ متر بود بنابراین دلیلی ندارد که مرحوم آقای خوئی ۳ یا ۴ متر را متعارف فرض کنند و یا چاهی بود که طناب آن خیلی بلند بود و خیلی عمیق بود و یا الان برج می سازند و صدها متر می روند بالا که مقدور است یا حتی در آینده هم اگر بتوانند بالاتر بروند یا در زمین به عمق بیشتری بروند نمی توانیم بگوئیم جزء سیره نیست.

نتیجه: سیره اطلاق دارد و معمول به متعارف زمان است پس بنابراین زمین از نظر احیاء به مقدار احیاء ملک مالک است اما از

نظر سیره اطلاق دارد و محدود نیست و به اندازه متعارف است.

پس اگر معدنی در ملک شخصی پیدا شد به این دو دلیل می‌گوییم تابع ارض است و ملک مالک آن می‌باشد و این قول، یعنی قول مشهور که مرحوم امام قبول کردند مستند است و درست است.

مرحوم آقای خوئی در ادامه در بیان استبعاد اطلاق سیره مثال هواپیما را می‌زند به این معنی که اگر بگوییم هرچه بالا رود ملک مالک است پس این هواپیماهایی که از روی آسمان حرکت می‌کنند باید بگوییم غصب می‌کنند و از روی ملک شخصی افراد رد می‌شوند در حالیکه کسی حکم غصب نداده است پس نمی‌توانیم بگوییم در ارتفاع مالک می‌شود پس سیره در ارتفاع حاکم نیست.

ص: ۲۸۲

در جواب استبعاد آقای خوئی می‌گوییم مورد عبور هواپیما از بحث خارج است زیرا با عبور هواپیما صدق تصرف نمی‌کند شاهد آن هم این است که روی ساختمان‌های بلند بالای آن چراغ دارد که هواپیما مواظب باشد و این نشان می‌دهد صاحب ساختمان حقی دارد که هواپیمائی باید رعایت کند.

نکته: گفتنی است وقتی سیره می‌گوید آنچه در عمق پایین بروید تابع ارض است مراد ملک شخصی است و اگر در زمین‌های موات باشد گفتیم سه قول است که مالک آن امام است یا از مباحات اصلیه است یا ملک شخصی است و قولی که تقویت شد این است که تابع ارض است و هرچه ارض باشد معدن کشف شده هم تابع آن ارض است پس زمین موات مال هر کسی بود معدن هم مال اوست.

استخراج معدن در زمین مفتوحه عنوه:

«و لو كان المعدن فی أرض مفتوحه عنوه» (۱) مطلب بعدی اینکه اگر معدن در زمینی که مفتوحه عنوه است کشف شود. یعنی در زمین‌هایی که در جنگ فتح می‌شود معدنی کشف شود زمین‌ها هم دو دسته بود یکی معموره بود مثل جاهای مسکونی و بعضی غیرمعموره مثل بیابان در روایات بحث شده که معموره از زمین‌های مفتوحه عنوه ملک برای مسلمین است و موات از مفتوحه عنوه از مباحات اصلیه است. حال اگر معدنی کشف شد اگر در اراضی معموره است هر کسی بخواهد استخراج بکند معدن ملک مسلمین است و تابع ارض است و اگر کسی به اذن امام یا والی مسلمین استخراج کرد مالک می‌شود اما اگر بدون اذن بود یا اگر غیر مسلم این کار را کرد مالک نیست و حقی ندارد چون ملک مسلمین است و اگر در اراضی موات معدنی کشف شود از مباحات اصلیه است و تابع ارض است و هر کسی استخراج بکند مالک می‌شود حتی اگر کافر اینکار را بکند. چون اذن کلی امام وجود دارد و تحلیل کردند.

ص: ۲۸۳

---

۱- تحریر الوسیله، امام خمینی، ج ۱، ص ۳۵۳، دارالکتب الاسلامیه.

مرحوم سید عین همین را با یک اشکال جزئی دارند در مسأله ۹ می فرمایند: «إذا كان المعدن في معمر الأرض المفتوحه عنوه التي هي للمسلمين» (۱).

در باغات و زمین های کشاورزی که برای مسلمین است اگر کسی معدنی استخراج کرد مالک می شود و باید خمس بدهد و اگر غیر مسلم این کار را کرد «فقی تملکه اشکال»

ملک مسلمین را یکی از مسلمین نمی تواند مالک شود و در اختیار امام است البته بعضی از محشین بر عبارت عروه که به طور مطلق فرمود «فأخرجه أحد من المسلمین ملکه» (۲) اشکال می کنند.

زیرا شرط این است که در زمان حضور باید با اذن امام یا نماینده امام باشد ولی در زمان غیبت باید با اذن حاکم شرع و ولی مسلمین باشد تا مالک آنچه استخراج می کند شود.

مرحوم سید در ادامه می فرماید «و أما إذا كان في الأرض الموات حال الفتح فالظاهر أن الكافر أيضا يملكه و عليه الخمس» (۳) هرکسی که احیاء بکند مالک می شود حتی اگر کافری اینکار را بکند.

مرحوم آقای خوئی در اینجا اشکال مفصلی دارد که بحث ایشان برای فردا انشاءاله.

صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين

### کتاب الخمس (زمین مفتوحه عنوه) ۹۳/۱۰/۰۹

Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الخمس (زمین مفتوحه عنوه)

در بحث معدن چند مطلب مورد بررسی بود.

مطلب اول: اراضی مباحات اصلیه: گفتیم اگر از اراضی مباحات اصلیه معدنی استخراج شود مستخرج مالک است.

مطلب دوم: زمین دارای مالک شخصی: اگر در زمینی که مالک خاصی دارد استخراج انجام شود مالک معدن همان مالک ارض است و دلیلش همان سیره مستمره بود.

ص: ۲۸۴

۱- عروها لوثقی، سیدیزدی، ج ۴، ص ۲۴۲، جامعه مدرسین.

۲- عروها لوثقی، سیدیزدی، ج ۴، ص ۲۴۲، جامعه مدرسین.

۳- عروها لوثقی، سیدیزدی، ج ۴، ص ۲۴۲، جامعه مدرسین.

مطلب سوم: زمین مفتوحه عنوه: اگر معدن در زمین مفتوحه عنوه کشف شود یک وقت معموره است مثل مکان های مسکونی و یک وقت موات است که حکم آن متفاوت است. بنابر فتوای امام در معموره اگر معدنی کشف شود ملک مسلمین است همانگونه که خود اراضی ملک مسلمین است و اگر با اذن امام استخراج کند مالک می شود و الا مالک نیست. اما اگر موات باشد استخراج کننده مالک می شود حتی اگر کافر استخراج بکند. گفتیم مرحوم آقای خوئی در این بخش نظر خاصی دارند که در زمین معموره از مفتوحه عنوه اگر کسی معدنی را استخراج بکند اگر معدن در اعماق زمین باشد خارج از متعارف عرف است و شامل سیره نمی شود و از مباحات اصلیه است و هر کس استخراج کرد مالک است اما اگر در عمق کمتری است مثلا نهایت ۵ متر یا روی زمین کشف شود مثل معدن نمک اینجا ما با دو دلیل می گفتیم معدن تابع ارض است.

دلیل اول: گفتیم ادله ای که دلالت می کنند که اراضی معموره مفتوحه عنوه ملک مسلمین است و موات ملک امام است پس استخراج اگر در معموره باشد ملک مسلمین است و اگر در موات باشد ملک امام است.

مرحوم آقای خوئی در اینجا می فرمایند این ادله خود ارض را شامل می شود نه محتویات ارض را چون زیر زمین را احیا نکرده تا مالک شود پس ادله مالکیت اراضی مفتوحه عنوه معموره عمق زمین را شامل نمی شود.

دلیل دوم: گفتیم غیر از مالکیت ارض سیره مستمره عقلائییه شرعیه داریم که هر کسی مالک ارض است مالک محتویات آن هم می شود.

مرحوم آقای خوئی می فرماید:

اولا: اینجا آن سیره وجود ندارد زیرا سیره در زمین هایی است که ملک شخصی است و عرف عقلا می گویند منافع زمین هم تا حد عرفی تابع زمین است فقط در معموره مفتوحه عنوه که ملک مسلمین است یا در زمین های موات اینگونه نیست که بگوییم مسلمین در زیر زمین هم حق تصرف دارند.

نتیجه: به نظر آیت الله خوئی نه دلیل مالکیت اراضی مفتوحه عنوه زیر زمین را شامل می شود و نه سیره شامل این موارد می شود بلکه زیر زمین مفتوح عنوه جزء مباحات اصلیه است که هر کس تصرف کرد مالک می شود.

بنابراین به نظر آیت الله خوئی اگر معدنی در عمق متعارف یا سطح زمین کشف شد از مباحات اصلیه است و متصرف مالک آن است.

ثانیا: علاوه بر این می توانیم بگوییم که سیره بر خلاف داریم در اینگونه اراضی سیره بر این است که این زمین ها را هر کس تصرف کند مالک است و این ادعا را از مرحوم صاحب جواهر نقل می کند که در کتاب انفال بحث کرده است که در زمین های ملک مسلمین یا در موات سیره این بوده است که هر کسی می رفت تصرف می کرد و مانعی نبود و اذنی هم از امام نمی گرفتند و صاحب جواهر ادعا می کند که سیره اینگونه بوده پس سیره بر خلاف داریم.

ثالثا: اگر کسی ادعای قطع بکند و بگوید اگر معدنی در اینگونه زمین ها کشف شود قطعا برای مالک ارض است، گزاف نگفته است. و این ادعای قطع از اینجا ناشی می شود که اگر بگوییم ملک مسلمین است محذوری دارد زیرا که ادله خمس می فرماید خمس واجب است و از آن ادله استظهار کردیم که دلیل می گوید اگر کسی معدنی استخراج کرد و به نصاب رسید باید خمس بدهد پس معنای آن این است که مازاد از خمس برای خودش باشد و اگر معدن در ملک غیر باشد و بگوید مازاد برای صاحب ارض است خلاف روایات می شود و نیز در اراضی موات که می گوییم برای امام است اگر معدنی استخراج کرد خمس داد مازاد برای امام می شود پس این روایت را باید حمل کنیم بر فرد اقل قلیل که خودش در زمین خودش معدنی را استخراج کند اما در بقیه اراضی برای خودش نمی شود و ایجاد محذور می کند و قبیح است و برای احتراز از این مشکل می گوییم هر جا کسی معدنی را استخراج کرد مازاد برای خودش است.



۱- «من سبق إلى ما لم يسبقه إليه مسلم فهو له» کسی که سبقت بگیرد و دست روی زمینی بگذارد که کسی روی آن دست نگذاشته مالک آن است البته از طرق عامه در سنن بیهقی نقل شده و مضمون آن با سیره ای که ایشان (آقای خوئی) ادعا می کند یکی است.

۲- «وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِيدِ عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) فِي امْرَأَةٍ تَمُوتُ قَبْلَ الرَّجُلِ أَوْ رَجُلٍ قَبْلَ الْمَرْأَةِ قَالَ مَا كَانَ مِنْ مَتَاعِ النِّسَاءِ فَهُوَ لِلْمَرْأَةِ وَ مَا كَانَ مِنْ مَتَاعِ الرِّجَالِ وَ النِّسَاءِ فَهُوَ بَيْنَهُمَا وَ مَنْ اسْتَتَوْلَى عَلَى شَيْءٍ مِنْهُ فَهُوَ لَهُ.» (۱)

روایت راجع به ارث زن و شوهر است اما این عبارت در آنجا از امام وارد شده که کسی که استیلاء پیدا کند بر چیزی مالک آن است که می توان گفت هر کسی بر هر معدنی استیلاء پیدا کرد مالک می شود.

۳- «مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ الشُّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (ع) قَالَ: فِي رَجُلٍ أَبْصَرَ طَيْرًا فَتَبِعَهُ حَتَّى وَقَعَ عَلَى شَجَرَةٍ فَجَاءَ رَجُلٌ فَأَخَذَهُ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع) لِلْعَيْنِ مَا رَأَتْ وَ لِلْيَدِ مَا أَخَذَتْ.» (۲)

شخصی نگاه کرد و مرغی را دید رفت تا او را بگیرد دنبال کرد و مرغ رفت بالای درخت و شخص دومی رسید و مرغ را گرفت و اختلاف شد و نزد امیرالمومنین (ع) آمدند و حضرت فرمودند برای چشم است آنچه که می بیند و استیلاء پیدا می کند بر چیزی که در دست اوست.

ص: ۲۸۷

۱- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۲۶، ص ۲۱۶، کتاب الارث، ابواب میراث الازواج، باب ۸، ح ۳، آل البيت.

۲- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۲۳، ص ۳۹۲، باب ۳۸، ح ۱، آل البيت.

تطبیق روایت بر محل بحث: اینجا می‌گوییم این معدن در زمین مفتوحه کشف شد و هر کس استیلاء پیدا کرد مالک می‌شود یعنی مال شخصی نیست و هر کس تصرف کرد مالک است مثل مباحات اصلیه است.

پس به نظر آیت الله خوئی به پنج دلیل (۱-رد ادله داله بر مالکیت ۲-رد سیره مستمره ۳-ادعای سیره به عکس ۴-ادعای قطع ۵-تایید به روایات استیلاء) زمین مفتوحه عنوه روی زمین ملک مسلمین است و در عمق بیشتر ملک کسی نیست و از مباحات اصلیه است. روشن تر اینکه مرحوم خوئی در مورد قول امام و صاحب عروه مبنی بر عدم تابعیت معدن از ارض در مواردی که معدن در اعماق زمین مفتوح عنوه باشد ما ابتدا دو دلیل امام و صاحب عروه را رد کرد و بعد سه دلیل اضافه کرد معدن حتی اگر در اعماق زمین مفتوح عنوه موات هم باشد تابع ارض است و ملک احیاء کننده می‌شود.

نمره دو نظر: اگر معدنی کشف شود به نظر امام مالک نیست اما به نظر آقای خوئی آنچه را تصرف می‌کند مالک است البته این کلام آقای خوئی فتوای عجیب و غریبی است که روی زمین برای کسی و زیر زمین برای شخصی دیگر باشد.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهیرین

### کتاب الخمس (حکم استخراج معدن از اراضی مفتوحه عنوه) ۹۳/۱۰/۱۳

Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الخمس (حکم استخراج معدن از اراضی مفتوحه عنوه)

گفتیم زمین های معموره از مفتوحه عنوه که در غلبه بر کفار از آن ها اخذ شده است ملک مسلمین است و اگر معدنی پیدا شد و کسی ارض این معدن را احیا کرد این معدن را مالک نمی‌شود بلکه معدن نیز ملک مسلمین است چون معدن تابع ارض است و احیاء کننده که اگر اذن امام را داشته باشد مالک است و الا در ملک مسلمین تصرف کرده و جایز نیست لکن در موات از زمین های مفتوحه عنوه چون ملک امام است و امام هم تحلیل کردند برای مسلمین اگر معدنی استخراج کرد مالک می‌شود. امام همین فتوی را دارند صاحب عروه و مشهور هم همین فتوی را دارند.

ص: ۲۸۸

و گفتیم مرحوم آقای خوئی ۵ ایراد بر این نظر وارد کرده اند که قبلا- مفصلا بیان کردیم و اکنون جهت بررسی و مناقشه؛ خلاصه آن را مرور می‌کنیم.

ایراد اول: آقای خوئی فرمودند گرچه این اراضی ملک مسلمین است لکن خود زمین ها ملک مسلمین است و معادن آنها ملک مسلمین نمی‌شود زیرا ادله ظاهر اراضی را شامل می‌شود و بواطن ارض را شامل نمی‌شود و نیاز به سیره داریم و سیره هم در حد عرف سه تا پنج متر شامل بواطن ارض می‌شود.

ایراد دوم: جریان سیره مربوط به ملک شخصی است و مالک شخصی همین مقدار عرفی از بواطن را مالک است ولی در

مورد بواطن آن اراضی که ملک عموم مسلمین است سیره ای بر مالکیت بواطن برای مسلمین وجود ندارد.

ایراد سوم: در مسأله سیره به عکس موجود است یعنی در اراضی مفتوحه عنوه سیره این بوده که تصرف می کردند بدون اذن امام و اگر کسی معدنی را استخراج می کرد خودش مالک می شد نه اینکه برای مسلمین باشد.

ایراد چهارم: در این گونه اراضی چه در معموره و چه موات اگر بگوییم بعد از تصرف مالک نمی شود لازم می آید این حکم که گفتیم روایات زیاد داریم مستخرج ماعدای خمس را مالک می شود حمل بر مورد نادر شود و این هم قبیح است.

ایراد پنجم: مرحوم خوئی فرمود ادله ای که دلالت بر احیاء دارد می گوید «من احیی ارضا مواتا فهی له» اگر کسی زمین مواتی را احیاء کرد و معدنی را استخراج کرد مالک می شود.

ایشان با این ۵ دلیل با عنایت بالایی هم بر خلاف مشهور فتوی می دهند.

مناقشه در ایرادات مرحوم آقای خوئی:

ص: ۲۸۹

مناقشه در ایراد اول: اینکه فرمود ید «ادله ای که دال بر این است که اراضی مفتوحه عنوه ملک مسلمین است، فقط ظاهر اراضی را شامل می شود و بواطن را شامل نمی شود» این اول کلام است بلکه باید ببینیم که کفار چگونه مالک بودند یعنی هرچه را آنها مالک بودند ملک مسلمین می شود آنها مالک ظاهر و باطن بودند پس حال که مسلمین غلبه پیدا کردند همه آنها را مالک می شوند البته به معنای پذیرش عرف آنها نیست بلکه آنچه که آنها مالک بودند می پذیریم که مسلمین مالک باشند. هر چند که مرحوم خوئی روی مبنای خودشان که سیره را در مورد بواطن قبول ندارد می توانند بگویند احیاء کننده ارض فقط مالک ظاهر می شود ولی ما می گوئیم به تبع مالک است ظاهر ارض بواسطه دلیل احیاء توسط شخص اول و ید اول به ملکیت او درآمد و به دیگران انتقال پیدا می کند.

مناقشه در ایراد دوم: مرحوم خوئی گفتند بر فرض سیره ای در مورد بواطن ارض باشد مربوط به اراضی شخصی است و در مورد اراضی مفتوحه عنوه چنین سیره ای نداریم.

ما در جواب می گوئیم چرا سیره نداریم همانطور که سیره در ملک شخصی وجود دارد که اگر کسی مالک ارض شد مالک باطن هم هست پس اگر ملکی بعنوان مفتوحه عنوه ملک مسلمین شد باطن آن نیز به ملکیت در می آید؟ قطعاً سیره ثابت است به علاوه دلیل ملکیت اختصاص به روی زمین ندارد بلکه سیره یک امر عرفی است و معیار است و مصداق نیست.

مناقشه در ایراد سوم: مرحوم خوئی تبعاً لصاحب جواهر گفتند سیره برعکس داریم یعنی در اراضی مفتوحه عنوه سیره بر این بود که بواطن ملک مسلمین نباشد و لذا افراد بدون اذن تصرف می کردند و ضمن اینکه ظاهر ارض ملک مسلمین بود بواطن ملک مستخرج می شد.

در جواب می‌گوییم عدم اذن ثابت نیست از کجا می‌گویید اذن نمی‌گرفتند ممکن است بگوییم اذن می‌گرفتند و به ما نرسید یا اینکه امام بسط ید نداشتند و لذا مردم خودشان می‌رفتند تصرف می‌کردند یا اینکه ملک مسلمین می‌دانستند ولی خودشان را ذیحق می‌دانستند تصرف می‌کردند پس عدم اذن ثابت نیست تا با این عدم اذن سیره را توجیه کنیم.

مناقشه در ایراد چهارم: مرحوم خوئی فرمودند اگر بگوییم در زمین‌های مفتوحه عنوه معموره و نیز مفتوحه عنوه موات اگر کسی معدنی استخراج کرد مالک نیست لازمه آن این است که ادله‌ای که می‌گوید مستخرج معدن بعد از استخراج و پرداخت خمس آن مابقی را مالک می‌شود؛

آن همه روایات متعدد را حمل بر فرد نادر کنیم. چون وقتی کل اراضی مفتوحه خارج شود چیزی باقی نمی‌ماند الا مقدار کمی از اراضی.

در جواب می‌گوییم گفتیم در همان مفتوحه عنوه اذن می‌خواهد و اگر با اذن تصرف کرد مالک می‌شود و در موات از امام اذن می‌گیرد یا امام تحلیل کرده و بطور کلی اذن داده و مالک می‌شود و همان مصداق روایات است و چنین لازمه‌ای وجود ندارد زیرا اغلب موارد کشف معدن در صحراها و بیابان‌ها و دامنه کوه‌ها و اراضی موات است.

مناقشه در ایراد پنجم: مرحوم خوئی فرمود معدن در زمین مفتوحه عنوه معموره و موات مشمول دلیل ملکیت نیست و سیره هم شامل این مورد نیست بلکه سیره به عکس داریم بنابراین اگر کسی این اراضی را احیاء کرد به دلیل ادله سبق و احیاء مالک می‌شود و هر کسی قبل از دیگران اراضی را احیاء کرد مالک می‌شود. در روایتی نقل شد که شخصی پرنده‌ای دید و دنبال آن رفت تا بگیرد لکن دیگری آن را گرفت ترافع نزد امیرالمومنین بردند (و یا مسئله را از امیرالمومنین پرسیدند) امیرالمومنین در پاسخ فرمود «فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع) لِلْعَيْنِ مَا رَأَتْ وَ لِلْيَدِ مَا أَخَذَتْ.» (۱)

ص: ۲۹۱

---

۱- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۲۳، ص ۳۹۱، باب ۳۸، ح ۱، آل البیت.

یعنی هرچه را که ید بر آن استیلا پیدا کرد مالک است.

در جواب می گوئیم این روایت می گوید کسی که سبقت بگیرد در زمینی که کسی قبلا- سبقت نگرفته باشد ولی اگر در ملک کسی اینکار را بکند مالک نیست و در این اراضی هم ما گفتیم ملک مسلمین است و بطن ارض هم تابع خود ارض است و قبلا ملک مسلمین شده است و دلیل احیاء و سبق شامل این مورد نمی شود.

پس این ادله که مرحوم آقای خوئی تمسک می کند واقعا از ایشان عجیب است و ۵ دلیلی که داشتند قابل خدشه است و حق همان است که مشهور گفتند و امام فتوی داد و سید در عروه و محشین فتوی دادند به اینکه در مفتوحه عنوه معموره اگر معدنی کشف شود مالک نیست و ملک مسلمین است مگر اینکه با اذن باشد و در موات هم امام بطور عموم تحلیل کرده و اگر کسی احیاء کرد و معدنی کشف شد مالک است

حکم استخراج معدن توسط کافر ذمی در اراضی مفتوحه عنوه:

بحثی دیگر مطرح است که اگر کافر اینکار را بکند مالک می شود یا خیر؟ در اراضی معموره گفتند اگر کسی با اذن امام استخراج کند مالک می شود اما اگر بدون اذن باشد مالک نمی شود حال اگر کافر باشد امام در تحریر فرمود «ففی ملکیتہ اشکال» چون ملک مسلمین است و با اذن امام باید باشد که اگر با اذن امام باشد کافر هم مالک می شود و در زمین موات امام فرمود هر کس احیا کند مالک است و معدنی هم کشف کند مالک می شود حتی کافر باشد پس در عامره اذن می خواهد و سیره هم بوده است که کفار هم معادن را استخراج می کردند و به مسلمانان می فروختند.

پس فتوای امام در این قسمت در عامره اشکال کردند کما اینکه مسلمان هم مالک نمی شود اما در موات امام فرمود همانطور که مسلمان اگر احیا کند مالک است کافر هم مالک می شود مرحوم سید در عروه هم همین فتوی را دارد پس اگر کافر ذمی معدنی استخراج کرد مالک می شود.

دلیل این مسئله اطلاق ادله احیاء است یکی روایت صحیحه است که هفت نفر از بزرگان روات که مورد قبول هستند از امام باقر(ع) و امام صادق(ع) نقل می کنند.

۱. «وَعَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ حَرِيْزٍ عَنْ زُرَّارَةَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ وَ أَبِي بَصِيْرٍ وَ فَضَيْلٍ وَ بُكَيْرٍ وَ حُمْرَانَ وَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ وَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) مَنْ أَحْيَا أَرْضًا مَوَاتًا فَهِيَ لَهُ.»

ملاحظه می فرمایید روایت صحیحه اعلا-یی است بزرگان روات از امام باقر و امام صادق نقل کرده اند که هر کس زمینی را احیاء کند مالک آن زمین می شود.

و «من احیی» شامل غیر مسلم هم می شود و اطلاق دارد.

۲. «وَ يَأْسِدُنَادِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حُمْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (ع) يَقُولُ أَيُّمَا قَوْمٍ أَحْيَوْا شَيْئًا مِنَ الْأَرْضِ وَ عَمَرُوهَا فَهُمْ أَحَقُّ بِهَا وَ هِيَ لَهُمْ.»

صحیحه محمد بن مسلم می گوید امام باقر(ع) فرمود هر کس زمینی را احیاء کند از دیگران به آن زمین سزاوارتر است. ملاحظه می فرمایید «ایما قوم» اطلاق دارد.

۳. «مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ الشَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (ع) قَالَ: فِي رَجُلٍ أَبْصَرَ طَيْرًا فَتَبِعَهُ حَتَّى وَقَعَ عَلَى شَجَرِهِ فَجَاءَ رَجُلٌ فَأَخَذَهُ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع) لِلْعَيْنِ مَا رَأَتْ وَ لِلْيَدِ مَا أَخَذَتْ.»

دلیل استیلا اطلاق دارد خواه مومن استیلا پیدا کند خواه کافر باشد.

نتیجه: از اطلاق و عموم روایات استفاده می شود که اگر کافر ذمی زمین موات از اراضی مفتوحه عنوه را احیاء کرد مالک می شود.

منتهی مرحوم شیخ در خلاف اشکالی کرده که انشاءاله فردا

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین

### کتاب الخمس (استخراج معدن توسط کافر ذمی از اراضی مفتوحه عنوه) ۹۳/۱۰/۱۴

Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الخمس (استخراج معدن توسط کافر ذمی از اراضی مفتوحه عنوه)

تسلیت در فقدان ستاره ای درخشان:

اطلاع پیدا کردیم جناب آقای انصاری شیرازی که از مدرسین بنام حوزه و از شاگردان حضرت امام و از مرتبین با حضرت امام بود به رحمت الهی پیوست. ما سوابق ممتدی با ایشان داشتیم آن ایام که در کوچه آبشار منزل داشتند و مدتی همسایه ایشان بودیم. خیلی در اخلاق و رفتار بسیار آموزنده بودند در فلسفه تبحری داشتند از شاگردان مرحوم علامه طباطبائی بودند. خداوند روحشان را با روح ائمه اطهار محشور بفرماید مدتی کسالت طولانی پیدا کردند و من چند مرتبه به عیادت ایشان رفتم و در آن ایام طولانی تخت بیماری ایشان در یک اتاق کوچک روی زمین قرار داشت و به گونه ای بود که پرستارش می گفت از این زیرزمین به جز برای ضرورت سالها بیرون نیامده است تقریباً چند سالی این وضع را گذراندند عاقبت همه را خداوند به خیر کند و ایشان را با ابرار محشور نماید.

استخراج معدن توسط کافر ذمی از اراضی مفتوحه عنوه:

بحث در این بود که اگر کافر ذمی زمین مفتوحه عنوه را که از کفار با غلبه گرفته شده احیاء کرد و معدن را استخراج کرد مالک می شود یا خیر؟

ص: ۲۹۴

مرحوم امام تفصیل دادند و فرمودند اگر استخراج معدن در اراضی معموره از مفتوحه عنوه باشد؛ کافر ذمی مالک نمی شود چون معموره ملک مسلمین است و اگر استخراج معدن در موات از اراضی مفتوحه عنوه باشد استخراج کننده گرچه کافر ذمی باشد مالک می شود.

در روایتی خواندیم «و یأسیئنا ده عین علی بن ابی ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن محمد بن حمران عن محمد بن مسلم قال



سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (ع) يَقُولُ أَيُّمَا قَوْمٍ أَحْيَوْنَا شَيْئًا مِنَ الْأَرْضِ وَعَمَرُوهَا فَهَمَّ أَحَقُّ بِهَا وَ هِيَ لَهُمْ. (١) (٢) (٣) (٤)

محمد بن مسلم گفت از امام باقر (ع) شنیدم فرمود هر قومی که بخشی از زمین را احیاء و آباد کنند نسبت به تصرف در آن زمین اولویت دارند و آن زمین مال آن قوم است.

مرحوم صاحب عروه عینا همین فتوی را دارند و اغلب محشین هم حاشیه ندارند متن عروه این است و می فرماید

«و أما إذا كان في الأرض الموات حال الفتح فالظاهر أن الكافر أيضا يملكه و عليه الخمس» (٥)

همانطور که مسلمان اگر احیاء کند مالک می شود کافر هم اگر احیاء کند مالک می شود و خمس هم باید بدهد.

کلام شیخ در مورد استخراج معدن از زمین موات مفتوحه عنوه توسط کافر ذمی:

دیروز گفتیم در مسئله مخالفی نیست فقط مرحوم شیخ در خلاف این را قبول ندارد در مسئله ۱۴۳ می فرماید

ص: ۲۹۵

---

۱- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۲۵، ص ۴۱۲، باب ۱، ح ۴، آل البیت.

۲- التهذیب، شیخ طوسی، ج ۷، ص ۱۵۲، ح ۶۷۱، دارالکتب الاسلامیه.

۳- الاستبصار، شیخ طوسی، ج ۳، ص ۱۰۷، ح ۳۸۰، دارالکتب الاسلامیه.

۴- الکافی، شیخ کلینی، ج ۵، ص ۲۷۹، ح ۱، دارالکتب الاسلامیه.

۵- عروه الوثقی، سیدزیدی، ج ۴، ص ۲۴۲، جامعه مدرسین.

«الذمی إذا عمل فی المعدن یمنع منه، فان خالف و أخرج شیئا منه ملكه، و یؤخذ منه الخمس.» (۱)

ذمی اگر خواست معدنی استخراج کند در ابتدا جایز نیست و باید مانع شوند لکن اگر مخالفت کرد و استخراج کرد مالک می شود و خمس آن را باید بدهد.

نکته: باید دقت شود کلام مرحوم شیخ طوسی دو بخش دارد. بخش اول: ممانعت از شروع استخراج معدن توسط کافر ذمی. یعنی کافر ذمی اجازه استخراج معدن از اراضی مفتوحه عنوه را ندارد. بخش دوم: استخراج بدون اجازه. یعنی اگر به منع مسلمین توجهی نکرد و یا کسی نتوانست مانع شود و استخراج کرد و معدن بدست آورد در این صورت مرحوم شیخ می فرماید مواد استخراج شده را مالک می شود اما خمس آن را باید بپردازد.

مناقشه در کلام شیخ طوسی:

اشکال اول به کلام مرحوم شیخ: صاحب مدارک کلام شیخ را نقل می کند و در ادامه می فرماید

«الثالث: قال الشيخ رحمه الله: يمنع الذمی من العمل فی المعدن لنفسه، فإن خالف و أخرج شیئا منه ملكه و أخرج خمسه.» (۲)  
و در ادامه می فرماید مرحوم شیخ مانع جواز استخراج معدن از اراضی موات مفتوحه عنوه توسط کافر ذمی است

«و لم أقف علی دلیل یدل علی منع الذمی من ذلك.» (۳) اما ما هیچ دلیلی بر منع کافر ذمی از استخراج معدن در اراضی مفتوحه عنوه نیافته ایم بلکه اطلاقات ادله می گفت هر کس احیاء کند مالک می شود خواه مسلمان باشد خواه کافر.

ص: ۲۹۶

---

۱- الخلاف، شیخ طوسی، ج ۲، ص ۱۲۰، جامعه مدرسین.

۲- مدارک الاحکام، سیدمحمد عاملی، ج ۵، ص ۳۶۸، آل البیت.

۳- مدارک الاحکام، سیدمحمد عاملی، ج ۵، ص ۳۶۸، آل البیت.

اشکال دوم: صدر و ذیل عبارت مرحوم شیخ باهم تنافی دارد در ابتدا می فرماید «اذا عمل فی المعدن یمنع منه» یعنی جایز نیست اما در ادامه می فرماید «اگر خالف و استخراج کرد مالک می شود» بین این دو حالت تنافی وجود دارد چون باید دید موضوع فرمایش ایشان که می گوید باید مانع ذمی شویم چیست؟ اگر مراد اراضی معموره از مفتوحه عنوه باشد می گوییم در این صورت «منع منه» صحیح است چون ملک مسلمین است و در ذیل می فرماید و اگر مخالفت کرد و از همین اراضی معموره مفتوحه عنوه استخراج کرد مالک می شود. این صحیح نیست چون نمی تواند مالک ملک مسلمین شود. پس بخش اول کلام با این فرض صحیح است اما بخش دوم که مالک شود صحیح نیست. و اگر اراضی موات بوده بعد از استخراج مالک شود صحیح است لکن دلیلی بر منع اولیه آن وجود ندارد یعنی در فرض دوم بخش دوم صحیح است و بخش اول صحیح نیست.

نکته: مطلبی مطرح است که آنچه استخراج می شود را عین تلقی می کنیم و الا- آنچه استخراج می شود منفعت ارض تلقی شود به طور کلی مال مستخرج است و در آمدی است که خمس آن باید پرداخت شود اما به نظر ما آنچه استخراج می کند عین زمین است.

بنابراین نمی توان کلام شیخ را قبول نمود و حق همان مختار مرحوم امام است که اگر کافری در زمین موات استخراج معدن کرد مالک می شود و باید خمس آن را بپردازد حتی الزام می شود که خمس آن را بپردازد و دلیل وجوب خمس هم اطلاعات تعلق خمس به خود معدن است بنابراین هر کس که استخراج کند باید خمس آن را بپردازد چه معتقد به خمس باشد و یا نباشد.

حکم تعلق خمس به معدن استخراج شده توسط صبی یا مجنون:

مرحوم امام در ذیل مسئله ۱ این بحث را هم اضافه می فرمایند

«و لو استنبط المعدن صبی أو مجنون تعلق الخمس به علی الأقوی. و وجب علی الولی إخراجہ.» (۱)

اگر صبی یا مجنون معدنی را استخراج کرد و مالک شد آیا خمس هم بر او واجب می شود مرحوم امام می فرماید علی الاقوی خمس بر او واجب است و ولی او باید خمس آن را بپردازد

ملاحظه می فرمایید دو بخش دارد بخش اول: اصل تعلق خمس به معدن استخراج شده توسط صبی یا مجنون. بخش دوم: پرداخت خمس آن توسط ولی. در بخش اول که مالک می شود بحثی نیست اما در بخش دوم آیا وجوب اداء مطرح است یا خیر؟ مرحوم امام اصل تعلق خمس را به عنوان قول اقوی قبول دارند اما اداء آن را بر ولی واجب می دانند.

در جواهر در مورد وجوب پرداخت می فرماید

«و کذا لا فرق بین المکلف و غیره كما صرح به فی البیان (۲)، و إن کان لم یخاطب هو بإخراج الخمس إلا انه یثبت فی المال نفسه ذلك، لإطلاق الأدله.» (۳)

همانطور که بین مسلم و کافر فرقی نیست همچنین فرقی بین مکلف و غیر مکلف نیست همانگونه که مرحوم شهید در بیان به آن تصریح نموده اگرچه الا این غیر مکلف خطاب به وجوب خمس نمی شود بلکه خمس در این مال ثابت است و ولی او باید اینکار را بکند.

ص: ۲۹۸

---

۱- تحریر الوسیله، امام خمینی، ج ۱، ص ۳۵۴، دارالکتب الاسلامیه.

۲- البیان، شهید اول، ص ۲۱۴، مجمع ذخائر الاسلامیه.

۳- جواهر الکلام، شیخ محمدحسن نجفی جواهری، ج ۱۶، ص ۲۴، دارالکتب الاسلامیه.

دلیل اول: به دو دلیل یکی اطلاق ادله یعنی ادله وجوب خمس در معدن اطلاق دارد که چند روایت را می خوانیم

«وَعَنْهُ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ حَمَّادِ بْنِ الْحَلْبِيِّ فِي حَدِيثٍ قَال: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) عَنِ الْكَثْرِ كَمْ فِيهِ - قَالَ الْخُمْسُ وَعَنِ الْمَعَادِنِ كَمْ فِيهَا - قَالَ الْخُمْسُ وَعَنِ الرَّصَاصِ وَالصُّفْرِ وَالْحَدِيدِ - وَمَا كَانَ بِالْمَعَادِنِ كَمْ فِيهَا - قَالَ يُؤْخَذُ مِنْهَا كَمَا يُؤْخَذُ مِنَ مَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ.» (۱) (۲)

دلیل دوم: و در ادامه می فرماید «بل ظاهرها ان الحكم المذكور من الوضعيات الشامله للمكلفين و غيره» (۳)

دلیل وجوب خمس دلیل تکلیفی صرف نیست بلکه پیدایش یک حقی است در مال؛ یعنی حکم وجوب خمس غیر حکم وجوب صلاه است در صلاه و صیام تکلیف شده است اما در خمس نمی فرماید يجب علیه الخمس بلکه می فرماید ان الله خمسه هر منفعتی که بردید حق خداوند و حق رسول و حق سادات در آن است که ولی او باید پردازد و اگر ولی نبود یا مال نبود که پرداخت شود در ذمه صغیر یا مجنون می ماند تا بالغ و یا عاقل شود و در آن صورت باید پردازد.

در جای خودش گفته شد رفع القلم عن الصبی در احکام تکلیفی است و در احکام وضعی نیست و در احکام وضعی ولی باید ادا نماید و اگر مال ندارد به عهده اش می ماند تا بالغ شود

ص: ۲۹۹

۱- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۹، ابواب مایجب الخمس، ص ۴۹۲، باب ۳، ح ۲، آل البيت.

۲- تهذیب، شیخ طوسی، ج ۴، ص ۱۲۱، ح ۳۴۶، جامعه مدرسین.

۳- جواهرالکلام، شیخ محمدحسن نجفی جواهری، ج ۱۶، ص ۲۴، دارالکتب الاسلامیه.

حقی ثابت شده و باید ادا شود منتهی صبی را نمی توان تکلیف به ادا نمود بلکه از احکام وضعیه است که هم شامل مکلف می شود و هم شامل غیر مکلفین و اگر صغیر هم مال کسی را تلف کرد ضامن است و باید صبر کند تا بالغ شود پس دو دلیل دارد یکی اطلاق ادله و دلیل دوم این است که از احکام وضعیه است البته ولی ضامن تبعات اقدامات صبی یا مجنون است لذا می گوئیم گرچه در موردی که کار صبی یا مجنون ایجاد خسارت نباشد اما اقدامی کرده است نظیر بدست آوردن و استخراج معدن که به تبع آن باید خمس معدن استخراج شده پرداخت شود پس نمی گوئیم چون خسارتی وارد نشد پس ولی ضامن نیست بلکه می گوئیم این حق ایجاد شده از تبعات اقدامات صغیر یا مجنون است و ولی ضامن این تبعات است.

مرحوم آقای خوئی مخالف مسئله هستند و فتوای عجیبی دارند که می گویند رفع القلم عن الصبی رفع قلم است هم برای احکام تکلیفیه و هم احکام وضعیه یعنی کالبهائم. که انشاءاله برای فردا.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرین

### کتاب الخمس (استخراج معدن توسط صبی و مجنون) ۹۳/۱۰/۱۵

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: کتاب الخمس (استخراج معدن توسط صبی و مجنون)

گفتیم اگر غیر مکلف (صبی و غیره) معدنی را استخراج بکند آیا خمس آن واجب است یا خیر؟

مرحوم امام فرمودند علی الاقوی خمس تعلق می گیرد منتهی مخاطب به اداء ولی اوست و اگر ولی نبود و اداء نشد بعد از بلوغ وجوب تکلیفی زنده می شود.

مرحوم صاحب جواهر هم عینا همین نظر را داشتند و فرمودند فرقی بین مکلف و غیر مکلف نیست همانطور که بین مسلم و کافر فرقی نبود بین مکلف و غیر مکلف نیز در وجوب خمس معدنی که استخراج کرده است فرقی نیست و دو دلیل آوردند یکی اطلاقات ادله خمس که از امام سوال شد آیا در معدن چیزی است امام به طور مطلق فرمود خمس دارد یکی هم اینکه وجوب خمس مانند نماز و روزه حکم تکلیفی صرف نیست بلکه حکم وضعی است و حقی است که به مال تعلق می گیرد و باید خارج شود و احکام وضعیه نیز اختصاص به بالغ و غیر بالغ ندارد.

ص: ۳۰۰

بیان مرحوم خوئی در مورد گستره حدیث رفع قلم:

مرحوم آقای خوئی با اینکه قبول دارند که مشهور قائلند به اینکه خمس بر صبی واجب است منتهی بعد از نقل کلام مشهور می فرماید

«و لکنه غیر ظاهر لما أسلفناه فی بعض المباحث السابقه من ان المستفاد مما دل علی رفع القلم عن الصبی و المجنون» (۱)

یعنی کلام مشهور دلیل معتبر و خوبی ندارد و نمی‌توانیم بگوییم غیر بالغ اگر معدنی را استخراج کرد خمس بر او واجب می‌شود. و تمسک می‌کنند به حدیث رفع قلم و می‌گویند قبلاً بحث کردیم که از امیرالمومنین (ع) نقل شده است و داستانی دارد

«حیث حکم علی مجنونہ قد زنت فاخذت ليقام علیها الحدّ» (۲) زن دیوانه ای را می‌بردند که به خاطر زنا حد بزنند

«فاجتاز علیهم علی (ع) فسألهم عن أمرها فأخبروه، فأمر بارجاعها» (۳) در مسیر به امیرالمومنین (ع) برخورد کردند و جریان را پرسید گفتند این دختر دیوانه زنا داده است و خلیفه عمر دستور داده است بر او حد جاری شود امیرالمومنین (ع) فرمود او را نزد خلیفه برگردانید و خود نیز حاضر شدند.

«و قال للخليفة: أما تذكر أن رسول الله (ص) قال: رفع القلم عن ثلاث: عن الصبي حتى يبلغ، و عن النائم حتى يستقيظ، و عن المعتوه حتى يبرأ، و ان هذه معتوهه بنی فلان، لعل الذی أتاها، أتاها و هی فی بلائها، فخلّ سبيلها. فجعل عمر يكبر، و أمر باطلاق سراحها» (۴)

ص: ۳۰۱

- 
- ۱- المستند، آیت الله خویی، الخمس، ص ۳۰۴
  - ۲- وسائل الشیعه، حر عاملی، مقدمه، ص ۲۰، آل البيت.
  - ۳- وسائل الشیعه، حر عاملی، مقدمه، ص ۲۰، آل البيت.
  - ۴- وسائل الشیعه، حر عاملی، مقدمه، ص ۲۰، آل البيت.

و امیرالمومنین (ع) خطاب به عمر فرمود آیا نمی دانی که قلم تکلیف از سه گروه برداشته شده است از صبی تا به بلوغ برسد و از انسان خواب تا هوشیار شود و از مجنون تا افاقه پیدا کند و این دختر که همان دیوانه از قبیله فلان است شاید در حال دیوانگی زنا داده است؟ این زن را رها کن. عمر تکبیر گفت و آن زن را آزاد کرد.

قابل توجه است که در متن روایت «لیقام علیها الحد» آمده است بنابراین ممکن است زن شوهردار بوده که رجم دارد یا غیر محصنه بود که مراد تازیانه می باشد.

مرحوم آقای خوئی به این روایت تمسک می کند ظاهر رفع القلم چیست؟ ایشان می فرماید معنی رفع قلم یعنی در دفتر تشریح که خدای متعال حکمی را تشریح می کند برای صبی حکم تشریح نکرده خواه حکم تکلیفی خواه حکم وضعی. و می فرماید

«استثناؤهما عن دفتر التشریح و عدم وضع القلم علیهما بتاتا کالبهائم فلا ذکر لهما فی القانون، و لم یجر علیهما شیء. و مقتضی ذلک عدم الفرق بین قلم التکلیف و الوضع، فترفع عنهما الاحکام برمتها بمناط واحد. و هو الحکومه علی الأدله الأولیه.» (۱)

صبی و مجنون از قلم تکلیف استثناء شده اند و بطور قطع قلم تکلیف برای اینها ثابت نیست و هیچ نوع تکلیفی بر اینها نشده و تمام احکام بجمیعها از اینها مرفوع است مثل بهائم و حیوانات که نه تکلیف و نه وضع بر آنها نیست ملاک این برداشتن حکم هم، حکومت حدیث رفع القلم بر تمام احکام ادله اولیه است.

الا اینکه در بعضی موارد استثناء قائل شده و می فرماید

ص: ۳۰۲



«اللهم إلا- إذا كان هذا الرفع منافيا للامتنان بالإضافة إلى الآخرين كما في موارد الضمانات، أو ورد فيه نص خاص كموارد التعزيرات الموكول تحديدها إلى نظر الحاكم. اما فيما عدا ذلك فلم نعرف اي وجه لاختصاص رفع القلم بالتكليف بعد إطلاق الدليل، بل يعم الوضع أيضا. و عليه فلا خمس في مال الصبي أو المجنون، كما لا زكاه فان النص الخاص و ان لم يرد في المقام كما ورد في باب الزكاه إلا انه يكفينا حديث رفع القلم بعد ما عرفت من شموله للوضع كالتكليف، فلو كان هناك عموم أو إطلاق يشمل مال الصبي لم يكن بد من الخروج» (1)

فقط در برخی موارد عدم تکلیف صبی و مجنون خلاف امتنان نسبت به دیگران است.

۱- در مورد ضمانات؛ مثلا کسی مال شخصی را تلف کرده باشد ضامن است و اگر تلف کننده چه صبی یا غیر صبی باشد ضامن نباشد خلاف امتنان نسبت به صاحب مال است مرحوم خوئی در ضمانات و تعزیرات می فرماید صبی ضامن است زیرا اگر بگوییم در تلف مال غیر صبی ضامن نیست خلاف امتنان بر صاحب مال است که خسارت به او وارد شده لذا در این موارد استثناء شده است.

۲- در تعزیرات هم دلیل خاص داریم که باید تعزیر بشود و تحدید آن هم از جهت کمیت و کیفیت، به دست حاکم است و در غیر این موارد ذکر شده هیچ وجهی نمی بینم که بگوییم قلم رفع شده قلم تکلیف باشد بلکه رفع هم شامل احکام تکلیفیه و هم شامل احکام وضعیه می شود.

لذا مرحوم آقای خوئی بر خلاف مشهور قائلند که اگر صبی معدنی استخراج کند خمس بر او واجب نمی باشد.

ص: ۳۰۳

---

۱- المستند، آیت الله خوئی، الخمس، ص ۳۰۴

در جواب قول مرحوم خوئی و در تایید قول مرحوم امام و کسانی که می فرمایند بر صبی خمس واجب است، می گوئیم قواعد فقهیه ای داریم که مورد بحث است بین علماء و بزرگان. و اصحاب به آن ملتزم هستند. یکی از آنها قاعده عدم اشتراط بلوغ در احکام وضعیه است که تمسک می کنند به ادله فراوان که احکام وضعیه را تعیین می کنند که چند نمونه را نقل می کنیم

۱. «وَرَوَى سَيِّمُرُهُ عَنْهُ (ع) أَنَّهُ قَالَ عَلَى الْيَدِ مَا أَخَذْتُ حَتَّى تُؤَدِّيَ وَرَوَاهُ الشَّيْخُ أَبُو الْفَتْوحِ فِي تَفْسِيرِهِ، عَنْهُ (ع) مِثْلَهُ وَفِيهِ حَتَّى تُؤَدِّيَهُ»

سمره به اسنادش نقل کرده است پیامبر (ص) فرمود؛ هر ییدی استیلاء بر چیزی پیدا کرد بر عهده اوست تا ادا کند که این روایت در باب ضمانات است و عام است و صاحب ید را ضامن می داند خواه بالغ خواه غیر بالغ باشد.

۲. «وَعَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ حَرِيْزٍ عَنْ زُرَّارَةَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ وَ أَبِي بَصِيْرٍ وَ فَضَيْلٍ وَ بُكَيْرٍ وَ حُمْرَانَ وَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) وَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) مَنْ أَحْيَا أَرْضًا مَوَاتًا فَهِيَ لَهُ.»

عبدالرحمن بن ابی عبدالله از امام باقر (ع) و امام صادق (ع) نقل کرده است که فرمودند پیامبر (ص) فرمود کسی که یک زمین مواتی را احیا کند زمین ملک اوست. ملاحظه می فرمایید روایت مطلق است و شرط بلوغ نشده است. و قاعده ملکیت که از احکام وضعیه است حتی برای غیر بالغ ثابت می شود.

۳. «من حاز شيئاً من المباحات فقد ملكه» کسی که حيازت کند زمینی از مباحات را پس مالک آن می شود و اختصاص به بالغ ندارد و اگر صبی هم اینکار را بکند مالک می شود.

این روایت نیست اما قاعده ای است مورد اتفاق تمام علما که می گویند مثل روایت است و اصطیاد می کنند از روایات مثلاً در باب صلاه داریم الصلاه لا تترك بحال در ابواب مختلف صلاه به این قول تمسک می شود با اینکه روایت نیست بلکه قاعده ای است که مصطاد از روایات است مثلاً در باب سجود می گویند اگر کسی سجده نمی تواند بکند اشاره بکند اگر اشاره هم نمی تواند بکند پلکهایش را بهم بزند به دلیل این قاعده که الصلاه لا تترك بحال و همینطور در موارد دیگر

۴. «من اتلف مال الغير فهو له ضامن» کسی که مال غیر را تلف کند ضامن است خواه بالغ باشد خواه صبی باشد.

این هم روایت نیست بلکه از قوانینی است که اصطیاد شده از دلائل مختلف در ابواب مختلف

۵. در باب جنابت داریم که اگر کسی وطی کرد و غیوبت حشفه حاصل شد جنب است و غسل بر او واجب است و در روایت متعدد آمده است و اطلاق دارد خواه بالغ باشد خواه صبی باشد.

۶. در باب نجاسات اگر کسی بدنش با نجاسات تماس پیدا کرد نجس می شود و باید تطهیر کند و اطلاق دارد خواه بالغ باشد خواه صبی باشد.

۷. در باب لقطه اگر کسی گمشده ای پیدا کرد و صاحب آن پیدا نشد در بعضی موارد می گویند که مالک می شود پس ملتقط بعد از اعلام می تواند تملک کند و اطلاق دارد خواه بالغ باشد خواه صبی باشد.

بررسی موارد اطلاقات:

۱. بطور مطلق از این روایات و ابواب مختلف فقهی استفاده کردند و یک قاعده عدم اشتراط بلوغ در احکام وضعی هم داشتیم.

۲. اجماع: اگر متبعی در فقه تتبع کند خواهد یافت که از این احکام مطلق فهمیده می شود و نمی یابد که بطور اتفاق کل احدی از علماء قائل به شرط بلوغ در این گونه موارد شده باشد.

ص: ۳۰۵

در مقابل یک روایت از حضرت امیر(ع) داریم که فرمود

«وَفِي الْخِصَالِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ السَّكُونِيِّ عَنِ الْحَضْرَمِيِّ عَنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي مُعَاوِيَةَ عَنِ أَبِيهِ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنِ ابْنِ ظَبْيَانَ قَالَ: أَتَى عُمَرُ بِمَاهِرٍ مَجْنُونٍ قَدْ زَنَتْ فَأَمَرَ بِرَجْمِهَا - فَقَالَ عَلِيُّ (ع) أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الْقَلَمَ يُرْفَعُ عَنْ ثَلَاثِهِ - عَنِ الصَّبِيِّ حَتَّى يَحْتَلِمَ - وَعَنِ الْمَجْنُونِ حَتَّى يُفِيقَ - وَعَنِ النَّائِمِ حَتَّى يَسْتَيْقِظَ.» (۱)

قلم تکلیف از صبی برداشته شده و بگوئیم هم احکام تکلیفیه و هم احکام وضعیه را شامل می شود و با این تمام آن روایات را تخصیص بزینم.

می گوئیم اولاً: در مقابل آن همه روایات و اجماع نمی توانیم بگوئیم به اعتبار این روایت رفع القلم هم قلم تکلیف را شامل است و قلم وضع را و تمام آن روایات را تخصیص بزینم و بگوئیم بچه ها مثل حیوانات هستند.

ثانیاً: مضافاً بر اینکه این رفع القلم را خود بزرگان توجیه کردند که به معنای رفع القلم المواخذة مراد است مثل احکام الزامی یعنی وجوب و حرمت. و لذا احکام غیر الزامی از آنان برداشته شده و اگر روزه مستحبی بگیرد یا نماز مستحبی بخواند ثواب دارد و فقط مؤاخذه و عقاب برداشته شد و از عدم عقاب عدم تکلیف کشف می شود.

لذا می شود در جواب مرحوم آقای خویی گفت که اگر صبی معدنی را استخراج کند می پرسیم شما ظاهراً می گوید مالک می شود منتهی چون خمس واجب است و رفع تکلیف شده از صبی پس خمس بر او واجب نیست و لذا آقای خویی هرگز نمی گوید اگر صبی استخراج کرد دیگری می تواند از او برآید. و این کلام که خمس ندارد متناقض می شود به جهت اینکه ملکیت که از احکام وضعیه است را برای صبی قبول دارید ولی وجوب خمس که از احکام تکلیفیه است را برای صبی قبول ندارید در حالیکه شما فرمودید قلم تکلیف از صبی برداشته شده هم احکام تکلیفیه و هم احکام وضعیه تا جایی که صبی را کالبهائم دانستید چگونه ملکیت را برایش ثابت می دانید.

ص: ۳۰۶

بنابراین این فرمایش ایشان عجیب است که احکام وضعیه مطلقاً از صبی برداشته شده که پس قول مشهور تقویت می شود که صبی اگر معدنی استخراج کرد مالک می شود و واجب است اداء خمس چون حکم تکلیفی صرف نیست بلکه حکم وضعی است و حکم وضعی برای غیر بالغ هم ثابت است.

### کتاب الخمس (کیفیت دریافت خمس از کافر استخراج کننده معدن از مباحات اصلیه) ۹۳/۱۰/۱۶

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: کتاب الخمس (کیفیت دریافت خمس از کافر استخراج کننده معدن از مباحات اصلیه)

«مسأله ۲ قد مرّ أنه لا فرق فی تعلق الخمس بما خرج عن المعدن بین کون المخرج مسلماً أو کافراً بتفصیل مرّ ذکره، فالمعادن التي يستخرجها الکفار من الذهب و الفضه و الحديد و النفط و الفحم الحجری و غيرها يتعلق بها الخمس» (۱)

قبلاً- گفتیم اگر کافر زمین مباح اصلی ای که تصرف در آن جایز است را احیاء کرد -بنابر ادله احیاء که اطلاق دارد- کافر احیاء کننده معدن، مالک می شود و واجب است خمس آن را هم بدهد. بنابراین کافر اگر طلا یا نقره و یا آهن و یا نفت و ذغال سنگ از معدنی که جزء مباحات اصلیه است استخراج کند مالک می شود و خمس آن را باید پردازد.

و در بالغ و غیر بالغ هم گفتیم فرقی نیست و بر غیر بالغ هم خمس واجب است لکن چون ملک نیست تکلیف بعهدده ولی اوست و در روایت که پرسید «کم فیها» امام (ع) با پردازش اصل سوال در جواب می فرمایند «الخمس»

کیفیت دریافت خمس از کافر استخراج کننده معدن از مباحات اصلیه:

ص: ۳۰۷

---

۱- تحریر الوسیله، امام خمینی، ج ۱، ص ۳۵۴، دارالکتب الاسلامیه.

«و مع بسط ید والی المسلمین یاخذ منہم» (۱)

در چگونگی دریافت خمس از کافر ذمی پس از اینکه معدنی را استخراج کرد و مالک شد حضرت امام می فرماید والی مسلمین یعنی حاکم اسلامی اگر بسط ید دارد خمس را از کفار می گیرند. تا اینجا قبلاً نیز بحث شده بود.

حکم خمس معدن استخراج شده توسط غیر شیعه و فروش آن به مسلمان قبل از پرداخت خمس:

«لکن إذا انتقل منہم إلى الطائفه المحقه لا- يجب علیهم تخمیسها حتی مع العلم بعدم التخمیس فإن الأئمه علیهم السلام قد أباحوا لشیعتهم خمس الأموال غیر الخمسه المتقله إلیهم ممن لا- یعتقد وجوب الخمس کافراً کان أو مخالفاً، معدنا کان المتعلق أو غیره من ربح التجاره و نحوه» (۲)

مطلب اضافه ای که امام(ره) در تحریر علاوه بر تکرار ماقبل در این مسأله ۲ آوردند این است که اگر کفار معدنی استخراج کردند و خمس آن را نداده اند و آنرا به مسلمین فروختند و این مسلمین هم می دانند که کفار خمس آن را ندادند آیا اینجا بر خریداران مسلمان واجب است خمس بدهند؟

امام می فرماید بر این خریداران با علم به اینکه کفار خمس ندادند خمس واجب نیست.

دلیل مسأله: گفته اند ائمه و جوب پرداخت خمس را بر اینها تحلیل کردند که بعد می رسیم در کتاب انفال بحث تحلیل مفصل ذکر می شود و بیان می شود که قدر متیقن از تحلیل همین مورد است که مالی در اختیار کفار است و باید خمس داده باشند و ندادند و به شیعه منتقل شده است.

ص: ۳۰۸

---

۱- تحریر الوسیله، امام خمینی، ج ۱، ص ۳۵۴، دارالکتب الاسلامیه.

۲- تحریر الوسیله، امام خمینی، ج ۱، ص ۳۵۴، دارالکتب الاسلامیه.

حضرت امام خمینی(ره) می فرماید واجب نیست بر مشتری این مواد که خمس بدهد زیرا امام تحلیل فرمودند و البته در تحلیل اقوال مختلفی دارد که می رسمیم.

خمس معدن استخراج شده توسط شیعه و فروش آن به دیگر شیعیان بدون استخراج خمس:

بحث دیگر که امام دارند و می فرمایند

«نعم لو وصل إليهم ممن لا- يعتقد الوجوب في بعض أقسام ما يتعلق به الخمس من الإمامية اجتهادا أو تقليدا أو يعتقد عدم وجوبه مطلقا بزعم أنهم عليهم السلام أباحوه مطلقا لشيعتهم ما يتعلق به الخمس يجب عليهم التخمس مع عدم تخميسه.»<sup>(۱)</sup>

اگر يك شيعه معدنی استخراج کرده است و می دانیم که خمس آن را عصيانا نداده و شیعیان دیگر می روند از او این مواد را می خرند. بحث این است که حکم خمس آن معدن چیست آیا استخراج کننده باید پردازد یا خریداران و یا خمس ندارد؟ در مسأله دو صورت مطرح است؛

صورت اول: اگر امامی استخراج کننده معدن اعتقاد به خمس دارد ولی نداده به واسطه فتوایی (اجتهاداً یا تقلیداً) خمس نداده مثلاً چون مجتهد است می گوید به فتوی خودم بر وجه ارض معدن صدق نمی کند و این استخراج هم از وجه ارض بود و لذا خمس ندارد یا می گوید به فتوی مرجع تقلید من خمس ندارد ولی خریدار جدید یا اجتهاداً و یا تقلیداً معتقد است که خمس دارد.

صورت دوم: امامی استخراج کننده معدن اجتهاداً یا تقلیداً معتقد است که این معدن استخراج شده خمس دارد ولی امامان معصوم مردم را از پرداخت خمس معاف کرده اند و تحلیل صورت گرفته است و لذا خمس معدن استخراج شده را نمی پردازد و به دیگر شیعیان می فروشد.

ص: ۳۰۹

---

۱- تحریر الوسیله، امام خمینی، ج ۱، ص ۳۵۴، دارالکتب الاسلامیه.

در هر دو صورت می فرماید بر مشتری واجب است خمس موادی را که خریده است بدهد و روایات تحلیل بر جایی صدق می کند که مستخرج کافر یا مخالف (اهل سنت که معتقد به خمس در معادن نیستند) باشد البته جریان تحلیل خمس فعلاً بعنوان اصول موضوعه قبول می کنیم تا بعد به بحث آن برسیم.

صورت سوم: استخراج کننده اجتهاداً یا تقلیداً معتقد است که معدن استخراج شده خمس دارد اما عسیاناً پرداخت حضرت متعرض این صورت نشدند اما مرحوم صاحب عروه همانند مشهور در این مورد می فرمایند بر خریدار پرداخت خمس واجب است

«مسأله ۹: إذا كان المعدن في معمر الأرض المفتوحة عنوه التي هي للمسلمين فأخرجه أحد من المسلمين ملكه و عليه الخمس، و إن أخرجه غير المسلم ففي تملكه إشكال و أمّا إذا كان في الأرض الموات حال الفتح فالظاهر أنّ الكافر أيضاً يملكه و عليه الخمس.»

چون ادله تحلیل مربوط به مورد کفار یا مخالف و یا امامی معتقد اجتهاداً یا تقلیداً بر عدم تعلق خمس در مورد استخراج است و شامل صورت عسیان نمی شود

در هر حال یا اعتقاداً نمی دهد یا عاصیا نمی دهد یا معتقد است که تحلیل شده در این صورت ها خریدار باید خمس را بدهد.

اما نسبت به معادنی نظیر نفت و غیره که استخراج می شود و عموم مردم می خرند ما علم نداریم که تولید کنندگان خمس ندادند به علاوه جزء بیت المال و تحت رعایت ولی امر مسلمین است لذا بر خریداران دادن خمس واجب نیست.

نکته: در یک مرحله خدمت مقام رهبری بودیم و پیشنهاد کردیم که حوزه های علمیه نیازمندند اگر شما دستور بدهید سهمی از نفت را برای حوزه های علمیه قرار بدهند تمام حوزه های علمیه آباد می شود. ایشان فرمودند حالا که شما حوزوی ها نمی گیرید می گویند شیر نفت در جیب آخوندهاست. و گفتند هیچ مصلحت نیست و حتی مصارف دفتر من هم هیچ از بودجه های دولتی نیست و فقط از وجوهات است و شهریه هم همینطور. فقط مسافرت هایی در استان می رویم و هزینه هایی برای استان می شود از بودجه های دولتی استفاده می کنیم این نشان می دهد که به نحوی بالاخره قضیه را حل می کنند.



اشکال: ممکن است گفته شود آیه شریفه (واعلموا انما غنمتم) (۱) نشان می دهد فقط بر کسی که معدن را استخراج و حیات کرده است خمس واجب است ولی بر دیگران که از او خریده اند خمس واجب نیست.

جواب: می گوییم همان آیه (واعلموا انما غنمتم) (۲) که استناد کرده اید برای خدا و رسول حقی ثابت می کند و معدن هم سود و فائده است که حقی برای خدا و رسول در آن است و مستخرج باید پردازد و اگر نداد مشتری باید پردازد زیرا در جای خود ثابت است و جوب خمس یک حق تکلیفی صرف نیست بلکه حقی است که باید اداء شود و این حقی که برای خدا و رسول ثابت شد کاری به حیات استخراج مستقیم ندارد بلکه این حق از باب سود بدست آمده ثابت شد منتهی در مورد کافر و مخالف که معتقد به خمس نیستند اگر معدن را استخراج کردند و خمس نداده و فروختند می گوییم تحلیل شده است.

به هر حال هر کس که معدنی استخراج کند از باب سود بدست آمده باید حق خدا و رسول را بدهد و در صورت بسط ید حاکم اسلامی از آنان اخذ می شود مثل اینکه بر همه نماز واجب است اما برخی وجوب را قبول دارند و نمی خوانند و برخی اساسا به هر علت قبول ندارند.

حکم صورت شک در استخراج کننده معدن در مورد وجوب خمس:

فرع: «نعم مع الشك في رآيه لا يجب عليه الفحص ولا التخمس مع احتمال أدائه و لكن مع العلم بمخالفه رأيهما فالأحوط بل الأقوى التجنب حتى يخمس.» (۳)

ص: ۳۱۱

۱- انفال/سوره ۸، آیه ۴۱.

۲- انفال/سوره ۸، آیه ۴۱.

۳- تحریر الوسیله، امام خمینی، ج ۱، ص ۳۵۴، دارالکتب الاسلامیه.

در فروع قبلی گفتیم اگر علم داریم که شیعه ی استخراج کننده معدن خمس آن را یا اعتقاداً یا تقلیداً یا فتویّ و یا عصیاناً نداد بر مشتری واجب است تخمیس کند. و در فرع جدید بحث این است که اگر شک داریم در دلیل عدم پرداخت یا شک در اعتقاد به عدم وجوب (فتویّ یا تقلیداً) و یا از باب اباحه و یا شک در پرداخت در این صورت فحص لازم نیست و از باب حمل فعل مسلم بر صحت می گوئیم انشاءاله داده است و واجب نیست تخمیس شود

نکته: ۱- تحلیل نسبت به خریدار بعد از خرید و رسیدن به دست خریدار صادق است ۲- در مورد منافع قبل از رسیدن به دست خریدار ضمانتش با استخراج کننده (فروشنده) است.

«الثالث الكنز، و المرجع فی تشخیص مسماه العرف»، (۱)

سوم از چیزهایی که خمس به آن تعلق می گیرد گنج است که اگر کسی گنجی پیدا کرد باید خمس آن را بدهد.

در اینجا از جهاتی بحث می شود

جهت اول: اصل وجوب؛

یکی از مواردی که مورد اتفاق علماء است «مما اتفقت علیه کلمه الاصحاب» وجوب خمس در گنج است و مخالفی ندارد مثلاً مرحوم شیخ در خلاف می فرماید

«الركاز هو الكنز المدفون يجب فيه الخمس بلا خلاف»، (۲)

رکاز یعنی پوشیده و چون گنج پوشیده است مرحوم شیخ تعبیر به رکاز کرده است و خودشان تفسیر کردند که رکاز همان گنج و پوشانده شده است. و بلاخلاف متعلق خمس قرار می گیرد.

ص: ۳۱۲

---

۱- تحریر الوسیله، امام خمینی، ج ۱، ص ۳۵۴، دارالکتب الاسلامیه.

۲- خلاف، شیخ طوسی، ج ۲، ص ۱۲۱، جامعه مدرسین.

مرحوم صاحب حدائق می فرماید

«و لا خلاف بين الأصحاب في وجوب الخمس فيه.» (۱)

در مدارك می فرماید

«و قد أجمع العلماء كافة على وجوب الخمس في الكنوز.» (۲)

در مصباح الفقيه مرحوم همدانی می فرماید

«بلا خلاف فيه و لا إشكال، بل عن غير واحد دعوى الإجماع عليه.» (۳)

آقارضا همدانی می فرماید بلاخلاف و اشکال خمس در آن واجب است بلکه می فرماید کثیری از بزرگان در عبارات و کلماتشان ادعای اجماع نموده اند

پس از نظر فتوی بین علما مخالفی نیست بالاتفاق قائل به وجوب خمس در گنج هستند.

دلیل مسأله: از نظر نص دلیل ما همان آیه خمس است (واعلموا انما غنمتم) (۴) که غنیمت را به معنای مطلق فائده گفتند و گنج را هم شامل می شود. زیرا غنیمت جنگی یکی از مصادیق غنیمت است و گنج هم یکی دیگر از مصادیق «غنمتم» است.

علاوه بر آن روایاتی در تفسیر آیه داریم دو دسته روایات داریم.

دسته اول: روایاتی که در تفسیر آیه می گوید گنج هم یکی از مصادیق «ما غنمتم» است.

دسته دوم: اصل وجوب خمس در گنج را می گوید.

دسته اول از روایات؛

۱- «و يَأْتِيَنَاهُ عَنْ حَمَادِ بْنِ عَمْرٍو وَ أَنَسِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً عَنِ الصَّادِقِ (ع) عَنْ آبَائِهِ (ع) فِي وَصِيَّتِهِ النَّبِيِّ (ص) لِعَلِيِّ (ع) قَالَ: يَا عَلِيُّ (ع) إِنَّ عَيْدَ الْمُطَلَبِ سَنَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ خَمْسَ سِنِينَ أَجْرَاهَا اللَّهُ لَهُ فِي الْإِسْلَامِ إِلَى أَنْ قَالُوا وَ وَجِدَ كَنْزاً فَأَخْرَجَ مِنْهُ الْخُمْسَ وَ تَصَدَّقَ بِهِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ الْآيَةَ.» (۵)

ص: ۳۱۳

۱- حدائق الناضره، محقق بحرانی، ج ۱۲، ص ۳۳۲، جامعه مدرسین.

۲- مدارك الاحكام، سيد محمد عاملي، ج ۵، ص ۳۶۹، آل البيت.

۳- مصباح الفقيه، آقارضا همدانی، ج ۱۴، ص ۴۴، جعفریه.

٤- انفال/سوره ٨ آيه ٤١.

٥- وسائل الشيعه، حر عاملي، ج ٩، ص ٤٩٦، ابواب ما يجب فيه الخمس، باب ٥، ح ٣، آل البيت

پیامبر گرامی (ص) به امیرالمومنین (ع) می فرماید عبدالمطلب ۵ سنت را اجرا کرد در جاهلیت و بعد اسلام این ۵ سنت را امضا کرد و اجرا کرد که در ادامه می فرماید عبدالمطلب گنجی پیدا کرد و خمس آن را خارج کرد و صدقه داد و خدای متعال در اسلام آیه خمس را نازل کرد.

۲- «وَفِي عُيُونِ الْأَخْبَارِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ الْقَطَّانِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدِ الْكُوفِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا (ع) فِي حَدِيثٍ قَالَ: كَانَ لِعَبْدِ الْمُطَّلِبِ خُمْسٌ مِنَ السُّنَنِ أَجْرَهَا اللَّهُ لَهُ فِي الْإِسْلَامِ حَرَّمَ نِسَاءَ الْأَبَاءِ عَلَى الْأَبْنَاءِ وَ سَنَّ الدِّيَةَ فِي الْقَتْلِ مِائَةً مِنَ الْإِبِلِ وَ كَانَ يَطُوفُ بِالْبَيْتِ سَبْعَةَ أَشْوَاطٍ وَ وَجَدَ كَنْزًا فَأَخْرَجَ مِنْهُ الْخُمْسَ وَ سَمَّى زَمْزَمَ حِينَ حَفَرَهَا سِقَايَةَ الْحَاجِّ.» (۱)

عبدالمطلب ۵ سنت داشت که خداوند آن ۵ سنت را در اسلام اجرا کرد ۱- ازدواج پسر با نامادری را حرام کرده بود ۲- در قتل دیه را ۱۰۰ شتر تعیین کرد ۳- در طواف کعبه هفت دور می گشت ۴- گنجی پیدا کرد و خمس آن را صدقه داد ۵- زمزم را که حفر می کرد آب آن را برای سیراب نمودن حجاج نامگذاری نمود که همه این ۵ مورد در اسلام تایید شد.

این یک دسته روایات که تفسیر آیه را بیان می کند که یکی از موارد کنز است.

و دسته دیگر که اصل وجوب را دارند که انشاءاله برای بعد

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين

**کتاب الخمس (دلایل وجوب خمس در گنج) ۹۳/۱۰/۲۰**

ص: ۳۱۴

موضوع: کتاب الخمس (دلایل وجوب خمس در گنج)

گفتیم سومین مورد از متعلقات خمس گنج است. و مسأله تعلق خمس به گنج (کنز) از جهاتی قابل بحث است.

جهت اول دلیل وجوب خمس در گنج:

۱- از جهت فتوی: گفتیم در مورد اصل دلیل وجوب خمس در گنج اتفاق کل تقریباً بین تمام علمای امامیه و جمع کثیری از علماء عامه قائل به وجوب خمس در گنج هستند

مرحوم صاحب جواهر می فرماید: «اجمع العلماء كافة على وجوب الخمس» (۱)

در مدارك می فرماید:

«وقد أجمع العلماء كافة على وجوب الخمس في الكنوز» (۲)

مرحوم صاحب حدائق می فرماید:

«ولا خلاف بين الأصحاب في وجوب الخمس فيه» (۳)

(لاخلاف یعنی مشهور است فوق مشهور است می توانیم تعبیر اجماع هم بنماییم)

در مصباح الفقيه مرحوم همدانی می فرماید:

«بلا خلاف فيه و لا إشكال، بل عن غير واحد دعوى الإجماع عليه» (۴)

آقارضا همدانی می فرماید بلاخلاف و اشکال خمس در آن واجب است بلکه می فرماید کثیری از بزرگان در عبارات و کلماتشان ادعای اجماع نموده اند

۲- از جهت دلیل: از نظر دلیل و نص همان آیه ای که برای غنائم بود همان آیه بر وجوب خمس در گنج دلالت دارد که می فرماید (وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ)

ص: ۳۱۵

۱- جواهرالكلام، شیخ محمدحسن نجفی جواهری، ج ۱۶، ص ۲۴، دارالکتب الاسلامیه

۲- مدارك الاحكام، سیدمحمدعاملی، ج ۵، ص ۳۶۹، آل البیت

۳- حدائق الناضره، محقق بحرانی، ج ۱۲، ص ۳۳۲، جامعه مدرسین

گفتیم بعضی از لغویین غنیمت را مطلق فائده معنی کردند و در روایات هم آمده و اگر گفتیم مراد مطلق فائده است شامل گنج هم می شود.

جهت دوم: دلالت روایات بر وجوب خمس در گنج:

و گفتیم در رابطه با وجوب خمس در گنج دو دسته روایت داریم. دسته اول روایاتی که با تفسیر آیه شریفه (وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ) دلالت بر وجوب خمس در گنج می کرد و بیان می داشت که غنیمت شامل گنج نیز می شود و در این مورد دو روایت شبیه به هم خوانده شد.

روایت اول: «وَبِإِسْنَادِهِ عَنْ حَمَادِ بْنِ عَمْرٍو وَ أَنَسِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً عَنِ الصَّادِقِ (ع) عَنْ آيَاتِهِ (ع) فِي وَصِيَّتِهِ النَّبِيِّ (ص) لِعَلِيٍّ (ع) قَالَ: يَا عَلِيُّ (ع) إِنَّ عَبْدَ الْمُطَّلِبِ سَنَّ فِي الْجَاهِلِيَّةِ خُمْسَ سِنِينَ أُجْرَاهَا اللَّهُ لَهُ فِي الْإِسْلَامِ إِلَى أَنْ قَالَ وَ وَجَدَ كَنْزاً فَأَخْرَجَ مِنْهُ الْخُمْسَ وَ تَصَدَّقَ بِهِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمْسَهُ الْآيَةَ.» (۱)

امام صادق (ع) از پدرانش نقل فرمود که، پیامبر گرامی (ص) در ضمن برخی از توصیه ها به امیرالمومنین (ع) فرمود عبدالمطلب جد ما ۵ سنت را اجرا کرد در جاهلیت و بعد اسلام این ۵ سنت را امضا کرد و اجرا کرد پیامبر آن ۵ سنت را شمرد تا رسید به پنجمی که می فرماید عبدالمطلب گنجی پیدا کرد و خمس آن را خارج کرد و صدقه داد و خدای متعال در اسلام آیه خمس را نیز (وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ) نازل کرد

روایت دوم: شبیه روایت قبلی است که خواندیم (۲) با این تفاوت که در روایت دوم از حضرت امام رضا (ع) نقل شده است تمام پنج مورد شمارش گردید و بیان شد که اینها سنت عبدالمطلب بود و در اسلام نیز به عنوان قانون در قرآن کریم آمده است و یکی از پنج مورد این است که عبدالمطلب بعد از پیدا کردن یک گنج خمس آن را پرداخت کرد و این سنت را قرآن کردیم به عنوان واجب مسلمین در آیه (وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ) آورده است. پس روایت امام رضا (ع) نیز آیه را تفسیر می کند که معنای غنمتم را مطلق فائده گرفتند پس شامل گنج هم می شود.

ص: ۳۱۶

۱- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۹، ص ۴۹۶، ابواب مایجب فیہ الخمس، باب ۵، ح ۳، آل البیت

۲- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۹، ص ۴۹۶، ابواب مایجب الخمس، باب ۵، ح ۴، آل البیت

نتیجه این می شود که هم خود آیه و هم دو روایتی که شان نزول برای آیه تعیین می کنند گنج را هم شامل می شود.

دسته دوم: روایات داله بر وجوب گنج:

روایات متعددی داریم که دلالت بر وجوب خمس در گنج می کند

۱. «مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَلِيٍّ الْحَلَبِيِّ أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) عَنِ الْكَثْرِ كَمْ فِيهِ فَقَالَ الْخُمْسُ الْحَدِيثُ»

حلبی از امام صادق (ع) پرسید در گنج چه مقدار از حق خداوند است امام فرمود در آن خمس است.

۲. «وَبِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي نَصِيرٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا (ع) قَالَ: سَأَلْتُهُ عَمَّا يَجِبُ فِيهِ الْخُمْسُ مِنَ الْكَثْرِ فَقَالَ مَا يَجِبُ الزَّكَاةُ فِي مِثْلِهِ فِيهِ الْخُمْسُ.»

ابی نصر نقل می کند از امام رضا (ع) سوال کردم که در گنج چه مقدار که باشد خمس دارد (حد نصاب وجوب خمس در گنج چه مقدار است) اصل وجوب خمس را قبول دارد لکن مقدار آن را می خواهد بداند امام فرمودند آن مقداری که در مثل آن زکات است در آن خمس وجود دارد در زکات «عشرین دینار» یا «مأتی درهم» بیست دینار و یا دویست درهم است که زکات دارد. در نتیجه گنج اگر به اندازه بیست دینار (که از طلا بود) یا دویست درهم (که از نقره بود) برسد خمس دارد.

۳. روایتی که شیخ مفید در مقنعه بنحو ارسال نقل می کند که شاید مراد همان روایت بزنطی باشد

«مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْمُفِيدُ فِي الْمُقْنَعَةِ قَالَ: سُئِلَ الرِّضَا (ع) عَنِ مِقْدَارِ الْكَثْرِ الَّذِي يَجِبُ فِيهِ الْخُمْسُ فَقَالَ مَا يَجِبُ فِيهِ الزَّكَاةُ مِنْ ذَلِكَ بَعَيْنِهِ فِيهِ الْخُمْسُ وَ مَا لَمْ يَبْلُغْ حَدَّ مَا تَجِبُ فِيهِ الزَّكَاةُ فَلَا خُمْسَ فِيهِ.» (۱)

ص: ۳۱۷



سوال شد از مقداری که گنج اگر به آن مقدار برسد خمس دارد چه مقدار است که امام فرمود به آن حدی که در آن زکات است برسد خمس دارد و اگر به آن حد نرسد خمس ندارد

۴. «وَعَنْ أَحْمَدَ بْنِ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرِ الْهَمْدَانِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: الْخُمْسُ عَلَى خَمْسَةِ أَشْيَاءَ عَلَى الْكُنُوزِ وَالْمَعَادِنِ وَالْغُوصِ وَالْغَنِيمَةِ وَنَسَى ابْنُ أَبِي عُمَيْرٍ الْخَامِسَ.»

ابن ابی عمیر نقل می کند از تعداد زیادی از افراد از ابی عبدالله (ع) که خمس بر ۵ چیز واجب است که چهار مورد را نقل می کند و مورد پنجم را فراموش کرده بود (که شاید مال مختلط به حرام باشد). و آن چهار قسم عبارت است از ۱- کتز؛ ۲- معدن؛ ۳- غوص؛ یعنی فرو رفتن در دریا و بدست آوردن اشیاء قیمتی. ۴- غنیمت. و منافاتی هم ندارد دیگر موارد در روایات دیگر آمده است.

ملاحظه می فرمایید کتز یکی از چهار مورد است؛

مرحوم آقای خویی می فرماید:

«فإنَّ أحمدَ بنَ زيادِ بنِ جعفرِ الهمداني هو شيخ الصدوق وقد وثقه صريحاً فقال: ثقة فاضل دین و إن لم يتعرض له في كتب الرجال. و ما في الوسائل من ضبط: عن جعفر، غلط، إماماً في هذه النسخة أو من صاحب الوسائل لو كان جميع نسخ الوسائل كذلك، و الصواب: ابن جعفر، كما أثبتناه، (۱) فإنَّ جعفرَ جدَّ أحمد، لا- أنه راوٍ آخر. و بالجمله: لا ينبغي التأمل في صحه الرواية.» (۲)

ص: ۳۱۸

۱- و أثبتته في الخصال أيضاً، ص ۲۹۱، ح ۵۳، جامعه مدرسین

۲- موسوعه آیت الله خویی، سید ابوالقاسم خویی، ج ۲۵، ص ۷۱، موسسه احیاء آثار آیت الله خویی

در صدر روایت شخصی بنام احمد بن زیاد بن جعفر الهمدانی است که از ابن ابی عمیر نقل می کند مرحوم آقای خوئی می فرماید در این وسائل که ما داریم احمد بن زیاد بن جعفر است اما در وسائل دیگر احمد بن زیاد عن جعفر آمده باشد که عن جعفر غلط است زیاد بن جعفر صحیح است و جعفر شخص جداگانه و از روایت سلسله این حدیث نیست بلکه جد همان احمد بن زیاد است و هو شیخ الصدوق و قد وثقه صریحا که احمد استاد شیخ صدوق است و صریحا او را توثیق نموده و فرموده ثقه فاضل دین شخصی است فاضل و ثقه و دیندار بنابراین احمد بن زیاد موثق است و بعد از آن هم ابن ابی عمیر است و می فرماید عن غیر واحد از امام صادق و ابن ابی عمیر را هم قبول داریم که لایرسل و لاینقل الا عن ثقه فقط از ثقه نقل می کند و مراسلات ابن ابی عمیر هم حکم مسند را دارد پس معلوم می شود واسطه ای که نام نبرده ثقه بوده پس تامل و شک در صحت روایت سزاوار نیست.

۵. صحیحہ عمار بن مروان «مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ فِي الْخِصَالِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) يَقُولُ فِيمَا يُخْرَجُ مِنَ الْمَعَادِنِ وَالْبَحْرِ وَالْغَنِيمَةِ وَالْحَمَالِ الْمُخْتَلِطِ بِالْحَرَامِ إِذَا لَمْ يُعْرِفْ صَاحِبَهُ وَالْكُنُوزِ الْخُمْسُ.»

عمار نقل می کند که شنیدم امام صادق (ع) می فرمود در آنچه چیزی که از معدن و غوص و غنیمت و مال حلالی که مختلط به حرام شده زمانی که صاحب آن شناخته شده نباشد و گنج؛ خمس دارد.

«و أمّا السند فعَمَّار بن مروان مشترك بين اليشكرى الثقة الذى هو معروف و له كتاب و الراوى عنه محمّد بن سنان غالباً و الحسن بن محبوب أحياناً، و بين الكلبي الذى هو مجهول، كما أنّه غير معروف و يروى عنه الحسن بن محبوب بواسطه أبى أيّوب، و ما فى جامع الرواه من ضبط: كلينى، (١) بدل: كلبي، خطأ، و الصواب ما ذكرناه. و قد حاول الأردبيلى إرجاع الثانى إلى الأوّل، و لا وجه له بعد الامتياز من حيث الراوى و الكتاب و الشهرة، فهما شخصان و الرجل مردّد بين الثقة و غيره. إلّا أنّه لا ينبغى التأمل فى أنّ المراد هو الأوّل، لانصراف اللفظ عند الإطلاق إلى ما هو الأشهر الأعراف الذى له أصل أو كتاب، دون الشاذّ غير المعروف، و لا- سيّما و أنّ الراوى عنه هو الحسن بن محبوب بلا- واسطه، مع أنّه لا يورى عن الكلبي إلّا بواسطه أبى أيّوب كما سمعت. و عليه، فالأظهر أنّ الروايه صحيحه السند و إن ناقشنا فيها فى المعجم، (٢) فلاحظ.» (٣)

این روایت هم صحیح است از باب اینکه عمار بن مروان مشترک بین دو نفر است یکی عمار بن مروان یشکری که ثقة است و معروف است و مولف کتاب است و دیگری عمار بن مروان کلبی الذی هو مجهول ایشان می فرماید سزاوار نیست که شک کنیم که این عمار همان عمار ثقة باشد زیرا اگر دو راوی داریم که یکی ثقة است و معروف و یکی مجهول و اگر بنحو مطلق نقل شده شکى نیست که آنکسى که معروف است را ذکر می کنند و اگر بخواهند شخص مجهول را ذکر کنند باید قرینه ای بیاورند زیرا جاهایی که مشترک است بین معروف و مجهول مطلق انصراف به فرد معروف پیدا می کند و قصد انشاء هم وجود دارد که بیان حکم است وقتی می گوید «فیه الخمس» یعنی ثابت فیه الخمس.

ص: ۳۲۰

۱- جامع الرواه، محمد علی اردبیلی، ج ۱، ص ۶۱۲، محمدی

۲- معجم رجال الحدیث، سید ابوالقاسم خوئی، ج ۱۳، ص ۲۷۵ و ۲۷۶

۳- موسوعه آیت الله خویی، سید ابوالقاسم خویی، ج ۲۵، ص ۷۱، موسسه احیاء آثار آیت الله خویی

روایات دیگر هم در همین باب ۲ از ابواب ما یجب فیہ الخمس روایات ۲ و ۹ و ۱۱ و ۱۲ داریم که موارد وجوب خمس را می شمارد و کتزر را هم ذکر می کند.

پس از مجموع روایات استفاده کردیم که کتزر خمس دارد.

بررسی روایات معارض:

در مقابل روایتی است که برخی می گویند معارض با این روایات وجوب خمس در کتزر است.

«مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ يَعْنِي ابْنَ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هَارُونَ بْنِ خَارِجَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) فِي الْمَالِ يُوجَدُ كَنْزًا يُؤَدَّى زَكَاتُهُ قَالَ لَا قُلْتُ وَ إِنِ كَثُرَ قَالَ وَ إِنِ كَثُرَ فَأَعَدْتُهَا عَلَيْهِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ.» (۱)

هارون بن خارجه از امام صادق سوال می کند در مالی که بعنوان گنج پیدا می شود کسی که پیدا می کند آیا زکاتش را بدهد امام فرمود خیر و راوی می گوید اگرچه زیاد باشد امام فرمود بله حتی اگر زیاد هم باشد و سه بار هم تکرار کرد و امام فرمود خیر

برخی خواستند بگویند که گنج هرچه قدر هم زیاد باشد زکات ندارد و در روایت چیز دیگری از خمس و غیره مطرح نشده است.

جواب تعارض: در جواب ادعای تعارض می گوئیم این روایت نمی تواند معارض با آن روایات وجوب خمس در گنج باشد چون سوال از زکات است و امام زکات را نفی کردند و منافات ندارد که خمس ثابت باشد و علت اینکه امام در آن روایت نامی از خمس نبردند و پرسش راوی را اصلاح نکردند و تذکر ندادند گرچه زکات نیست اما خمس هست؛ شاید این باشد که امام مصلحت ندیدند در آن حالت از خمس حرف بزنند.

ص: ۳۲۱

پس همه اینها دلالت دارد بر وجوب خمس در گنج که در بین علمای شیعه اتفاق کل وجود دارد.

خمس گنج از دیدگاه اهل سنت: در بین عامه هم عده ای قائل به این قول هستند که گنج خمس دارد و روایاتی نقل می کنند

۱. در سنن بیهقی از ابی هریره نقل می کند «(أخبرنا) أبو الحسن علی بن أحمد بن عبدان أنبأ أحمد بن عبيد الصفار ثنا علی بن الصقر ثنا داود بن عمرو ثنا حبان بن علی عن عبد الله بن سعيد عن أبيه عن أبي هريره قال قال رسول الله (ص) الركاز الذهب الذي يثبت في الأرض»

ابوهریره نقل کرده است رسول الله (ص) فرمود رکاز آن طلائی است که از زیرزمین بدست آید.

۲. أبو يوسف عن عبد الله بن سعيد بن أبي سعيد عن أبيه عن جده عن أبي هريره قال قال رسول الله (ص) في الركاز الخمس قيل وما الركاز يا رسول الله قال الذهب والفضه الذي خلقه الله في الأرض يوم خلقت»

ابوهریره نقل کرده است که رسول الله (ص) فرمود در رکاز خمس واجب است پرسیدند یا رسول رکاز چیست؟ پیامبر فرمود آن طلا و نقره ای که از همان روز خلقت زمین خداوند خلقت آن دو را آغاز کرد.

۳. «(أخبرنا) أبو سعد الماليني أنبأ أبو أحمد بن عدی ثنا محمد بن نصر الخواص ثنا بكار بن قتيبه ثنا أبو عامر العقدي ثنا زهير بن محمد عن عبد الرحمن بن زيد بن أسلم عن أبيه ان انس بن مالك اخبره قال قدمنا مع رسول الله (ص) فدخل صاحب لنا خربه يقضى فيها حاجته فذهب ليتناول منها لبنه فانهارت عليه تبرا فاخذها فاتي بها النبي (ص) فقال زنها فوزنها فإذا هي مائتي درهم فقال رسول الله (ص) هذا ركاز وفيه الخمس (عبد الرحمن بن زيد بن أسلم ضعيف)»

در سنن بیهقی انس بن مالک می گوید در سفری همراه رسول الله (ص) بودیم و جایی خرابه ای بود و پیاده شدیم تا یکی از افراد در خرابه قضای حاجت کند دستش را برد و خشتی از دیوار بیرون کشید تا خود را تطهیر کند تکه های طلا بیرون ریخت و آنها را برداشت و نزد پیامبر آورد و پیامبر فرمود آنها را وزن کنید دیدند دویست درهم شد پیامبر فرمودند این گنج است و خمس دارد.

پس از همه این موارد حاصل می شود که نصاب و فتوا گنج خمس دارد.

جهت دوم: معیار تشخیص گنج: راجع به معنای گنج در مقابل لقطه امام می فرمایند ملحق به عرف است که انشاءاله برای بعد.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهیرین

### کتاب الخمس (جهت دوم معنای کنز) ۹۳/۱۰/۲۱

Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الخمس (جهت دوم: معنای کنز)

جهت اول: از جهات بحث در مورد کنز این بود که دلیل وجوب خمس در کنز چیست که مطرح شد. و گفتیم تقریباً در نص و فتوا ثابت است که خمس در کنز واجب است.

جهت دوم: بحث این است که معنای گنج چیست؟

در لغت معنی کردند به المال المدفون فی الارض

۱. مجمع البحرین می فرماید:

«أصل الكنز: المال المدفون لعاقبه ما ثم اتسع فيه، فيقال لكل قينه يتخذها الإنسان كنزاً،»

کنز مالی است که مدفون است برای یک نتیجه ای یعنی به خاطر مقصدی و هدفی مالی را دفن می کنند. قابل دقت است که در دیدگاه طریحی مطلق دفن مطرح است چه دفن در ارض یا غیر ارض.

۲. در قاموس می فرماید:

«الكنز: المال المدفون تحت الأرض. (ج) كنوز.»

ص: ۳۲۳

مالی که زیر زمین دفن می کنند و بعد کسی آن را پیدا می کند می گویند گنج پیدا کرده است ملاحظه می فرمایید قاموس

قید تحت الارض را مطرح کرده است.

۳. در صحاح می فرماید:

«الکَنْزُ: المال المدفون.»

مال مدفون را کنز می گویند در صحاح همانند طریحی مطلق دفن ملاک است.

مرحوم محقق در شرایع قید دیگری می آورد

«الثالث الكنوز و هو کل مال مذخور تحت الأرض» (۱)

کنز مالی است که مذخور تحت ارض باشد و مذخور یعنی ذخیره شده نه تنها دفن شده بلکه زیر زمین ذخیره شده که بعید نیست به عبارت «لعاقبه ما» که طریحی آورده بود اشاره داشته باشد.

عینا مرحوم سید هم همین تعبیر را دارد لکن اضافه بر «تحت الارض» جمله «او الجبل او الجدار او الشجر» را نیز اضافه کرده است و می فرماید:

«الثالث الكنز و هو المال المذخور فی الأرض أو الجبل أو الجدار أو الشجر» (۲)

در لغت به مال مدفون زیر زمین معنی کردند و این دو بزرگوار مال مذخور معنی کردند یعنی عنایت بیشتری روی آن هست.

لذا مرحوم شهید در مسالک در توضیح مذخور می فرماید:

«يعتبر في الادّخار كونه مقصودا ليتحقق الكنز، فلا- عبره باستتار المال بالأرض بسبب الضیاع بل يلحق باللقطه، و يعلم ذلك بالقرائن الحالیة كالوعاء.» (۳)

قید مذخور جهت دارد به اینکه معتبر در کنز اینکه مقصود باشد یعنی کسی آن را با قصد خاص دفن کرده که یک روزی به درد او بخورد ولی اگر خودبخود مالی دفن شود مثلا زلزله ای بشود و اموالی در زمین مخفی شود و بعد از مدتی کشف شود این صدق گنج نمی کند چون در مدفون شدن آن قصد رعایت نشده مثلا در جاهایی که عذاب نازل می شود این اموال لقطه است و اگر کسی پیدا کرد یا مثل این است که در بیابان چیزی پیدا کرده باشد.

ص: ۳۲۴

۱- شرایع الاسلام، محقق حلی، ج ۱، ص ۱۳۳، استقلال

۲- عروها لوثقی، سیدزیدی، ج ۴، ص ۲۴۵، جامعه مدرسین

۳- مسالک الافهام، شهید ثانی، ج ۱، ص ۴۶۰، معارف اسلامی قم

از کجا باید دانست که شخصی که این مال را مخفی کرده با قصد اینکار را کرده یا خودبخود شده است مرحوم شهید می فرماید: «و يعلم ذلك بالقرائن الحالية كالوعاء» (۱) مثلا در ظرف خاصی گذاشته شد.

بعضی از بزرگان می فرمایند نه تنها مرحوم شهید بلکه هر کدام از علما که در مقام تعریف کنز لفظ ذخیره را آوردند مرادشان همین است مثل مرحوم سید و بعض دیگر از بزرگان که از این لفظ متبادر است که منظور ذخیره با قصد بوده است.

مشهور بین فقها این قید را ندارند و همان مال مدفون را ذکر کردند ولو قصد را احراز نکنیم یعنی حتی قرینه ای هم نباشد باز هم گنج است و معنای گنج بر آن صدق می کند.

بلکه برخی گفته اند اگر احراز کردیم عدم قصد را و دانستیم این اموالی که کشف شد قبلا جهت ذخیره شدن دفن نکردند بلکه بدون قصد ذخیره و بازپس گیری دفن شد باز هم مشهور می گویند صدق گنج می کند.

مرحوم صاحب جواهر هم همین قول مشهور را قبول دارد و می فرماید:

«يصدق الكنز عند العرف مع احراز عدم القصد لعدم الفرق في الظاهر نضا و فتوى في وجوب الخمس بالكنز بين ما علم قصد الذخر فيه و عدمه بل لو علم عدمه كما في بعض المدن المغضوب عليها من رب العالمين، و لعله لذا قال الأستاذ في كشفه: "مذخورا بنفسه أو بفعل فاعل"» (۲)

مرحوم صاحب جواهر می فرماید ولو عدم قصد احراز شود لکن باز هم نزد عرف کنز است لذا از استادش در کاشف الغطا نقل می کند که خواه بنفسه ذخیره شده باشد یعنی خودبخود زیر زمین رفته است یا به فعل فاعلی این عمل انجام گرفته است

ص: ۳۲۵

۱- مسالك الافهام، شهید ثانی، ج ۱، ص ۴۵۹، معارف اسلامی قم

۲- جواهر الکلام، شیخ محمدحسن نجفی جواهری، ج ۱۶، ص ۲۵، دارالکتب الاسلامیه



کسانی که تعبیر مذخور می کنند می خواهند عنایت ویژه ای بکنند برای اینکه متبادر از ذخیره این است که فاعلی با قصد خاص اینکار را کرده و الا- عرفا اگر مالی زیر خاک برود بر اثر زلزله آن را ذخیره نمی گوید بلکه ذخیره فاعل می خواهد درست است که فاعل طبیعی هم فاعل است اما منسب به ذهن از ذخیره عن قصد باشد.

تاکنون به این رسیدیم که فی المسئله قولان آیا قصد معتبر است یا خیر؟

مرحوم امام می فرمایند:

«الثالث الكنز، و المرجع فی تشخیص مسماه العرف»، (۱)

یعنی هرچه را عرف کنز تلقی می کند کنز است و خمس واجب است

پس باید برای وجوب خمس موضوع درست کنیم لذا می گوییم ظاهرا بیان امام معنای درستی است زیرا کنز از موضوعات مستنبطه نیست که استنباط و اجتهاد در آن معتبر باشد از طرفی از موضوعات لغویه محض نیست که با مراجعه به لغت روشن شود و در موضوعات احکام هم وارد شده و در عبارات ائمه وارد شده لذا ارجاع به عرف شده و در روایات هم قید و تعریفی برای آن نشده مثلا در روایات ارض سبخه یعنی شوره زار بیان شده که این معدن است اما در کنز چنین چیزی نداریم که کنز را معنی کند یا مصداق تعیین کند. پس معلوم می شود که ارجاع به عرف شده است و مقدار آن هم باید معتنا به باشد خواه کسی آن را دفن کرده باشد یا بر اثر عوامل طبیعی دفن شده یا خود مردم رها کردند و رفتند در هر حال می گوییم قصد معتبر نیست

به نظر می رسد عبارت مرحوم امام عبارت درستی است و قید را معتبر ندانستند کما اینکه مشهور هم این قید را معتبر ندانستند.

ص: ۳۲۶

پس اگر عرف می گوید گنج است می گوییم موضوع حکم است و خمس در آن واجب است خواه بدانیم با قصد دفن شد و خواه ندانیم ولو احراز عدم قصد هم بکنیم موضوع خمس خواهد بود.

حکم مورد شک: اگر نسبت به مال مدفون کشف شده شک داشتیم بر او کنز صادق است یا خیر؟

در مقام شک که آیا عرف از مصادیق گنج می داند یا خیر؟ در این مورد می گوییم خمس واجب نیست و مثل لقطه است و مانند درآمد سال می شود و اگر اضافه داشت مانند ارباح مکاسب خمس دارد و الا خمس ندارد.

البته می توان گفت در عرف اگر عرف عام باشد جای بحث ندارد اما اگر عرف منطقه ای این باشد آنجا هم می توان گفت بر طبق آن عمل کنند.

مطلب بعدی اینکه مکان هم قیدی دارد یا خیر برای بعد انشاءاله.

### کتاب الخمس (جهت چهارم مسکوکیت و عدم مسکوکیت کنز) ۹۳/۱۰/۲۳

Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الخمس (جهت چهارم: مسکوکیت و عدم مسکوکیت کنز)

گفتیم از جهاتی در مسئله گنج و وجوب خمس بحث می شود.

جهت اول: در اصل وجوب و دلیل وجوب که بحث شد.

جهت دوم: در معنای گنج که عرفا یا لغتا یا در اصطلاح گنج به چه گفته می شود که بحث شد.

جهت سوم: در لزوم قصد؛ بعضی گفتند قصد لازم است که بحث شد و گذشت.

جهت چهارم: مسکوکیت و عدم مسکوکیت؛ آیا در گنج چه موضوع که مفهوم کنز باشد یا در حکم که وجوب خمس است آیا شرط است که اموال مسکوک باشد یا تعمیم می دهد اعم از اینکه مسکوک باشد یا غیر مسکوک نظیر شمش طلا یا احجار کریمه یا حتی تعمیم بدهیم به دلار و اسکناس و غیره که محل بحث است. یعنی چهار مورد ممکن است محل بحث باشد:

ص: ۳۲۷

۱. نقدین یعنی طلا و نقره مسکوک؛

۲. شمش طلا یا نقره غیر مسکوک؛

۳. احجار کریمه نظیر عقیق و فیروزه و غیره؛

۴. هر شیئی قیمتی نظیر دلار، اسکناس و غیره.

به هر حال در مسئله اقوالی مطرح است

قول اول: تعمیم:

مرحوم صاحب جواهر می فرماید:

«ثم إن ظاهر تعريف الأصحاب للكنز و الركاز المجمعول في كلام بعضهم معقدا لنفي الخلاف و للإجماع من آخر بعد تفسيره منهم بما سمعت عدم الفرق بين النقدين و غیرهما مما يعد مالا» (۱)

ظاهر اینکه اصحاب تعریف کردند گنج را به اموال مدفون تحت ارض یا به مال مذخور تحت ارض پس هر چه که صدق مال می کند خواه مسکوک باشد یا غیر مسکوک و یا غیر اینها مطلق باشد.

مرحوم سید در عروه می فرماید:

«و المدار الصدق العرفی سواء كان من الذهب أو الفضة المسکوکین أو غیر المسکوکین أو غیرهما من الجواهر» (۲)

مدار در گنج صدق عرفی است خواه مسکوک از طلا و نقره باشد خواه غیر مسکوک از طلا و نقره باشد یا غیر مسکوک از جواهرات دیگر باشد.

مرحوم حکیم در مستمسک تعمیم بیشتری می دهد و می فرماید:

«بل هو ظاهر کل من فسرہ بالمال المذخور» (۳)

می فرماید نه تنها صاحب جواهر و صاحب عروه بلکه هر کدام از علما که کنز را به مال مذخور تعریف کردند نظرشان همین اطلاق است و اختصاص به طلا و جواهر و نقدین ندارد و هر چیزی که دفن شده باشد را شامل می شود.

ص: ۳۲۸

۱- جواهر الکلام، شیخ محمدحسن نجفی جواهری، ج ۱۶، ص ۲۵، دارالکتب الاسلامیه.

۲- عروها لوثقی، سیدیزدی، ج ۴، ص ۲۴۵، جامعه مدرسین.

۳- مستمسک عروها لوثقی، سیدمحسن حکیم، ج ۹، ص ۴۶۸، دارالتفسیر.

قول دوم: تخصیص در ناحیه حکم:

در مقابل این قول جمع کثیری از اصحاب قائل به اختصاص هستند و می فرمایند فقط طلا و نقره مسکوک خمس دارد که بعضی حکم و جوب خمس را تخصیص می دهند.

قول سوم: تخصیص در ناحیه حکم و موضوع:

بعضی مثل آقای خویی (۱) می گویند نه تنها حکم بلکه موضوع کتر اختصاص به طلا و نقره دارد و اگر غیر ایندو باشد اصلاً گنج نیست و از باب لقطه است.

مرحوم صاحب جواهر این قول را از کاشف الغطا نقل می کند و می فرماید

«لکن فی کشف الأستاذ ان الظاهر تخصیص الحكم بالنقدین، و غیره یتبع حکم اللقطه»، (۲) (۳)

و جوب خمس برای جایی است که نقدین باشد و غیر نقدین حکم لقطه بر آن بار می شود

مرحوم صاحب جواهر در ادامه نقل و حکایت می کند از شیخ در نهاییه (۴) و مبسوط (۵) و ابن ادریس در سرائر (۶) و جمل که اینها همین قول اختصاص به نقدین را قبول دارند.

بل ربما نسب الی ظاهر الاکثر نه تنها مثل شیخ در مبسوط و نهاییه و ابن ادریس در سرائر بلکه اکثر فقهاء نظرشان این است که و جوب خمس اختصاص به نقدین دارد.

دلیل قول دوم (اختصاص به نقدین):

ص: ۳۲۹

- ۱- موسوعه آیت الله خویی، سید ابوالقاسم خویی، ج ۲۵، ص ۳۹، موسسه احیاء آثار آیت الله خویی.
- ۲- جواهر الکلام، شیخ محمدحسن نجفی جواهری، ج ۱۶، ص ۲۵، دارالکتب الاسلامیه.
- ۳- کشف الغطاء، کاشف الغطاء، ج ۴، ص ۲۰۳، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
- ۴- نهاییه، شیخ طوسی، ص ۱۹۷، بیروت.
- ۵- مبسوط، شیخ طوسی، ج ۱، ص ۲۳۷، مرتضوی.
- ۶- سرائر، ابن ادریس حلی، ج ۱، ص ۴۸۸، جامعه مدرسین.

۱. اصل؛ برای اینکه اغلب موارد که گنج کشف می شود نقدین است پس قدر متیقن از گنج، طلا و نقره است و در غیر ایندو شک می کنیم پس موضوع محقق نیست و حکم وجوب خمس ثابت نمی شود و اصل عدم وجوب خمس در موارد مشکوک است.

۲. صحیحه بزنی؛

«وَيُؤَيِّنُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي نَضِيرٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا (ع) قَالَ: سَأَلْتُهُ عَمَّا يَجِبُ فِيهِ الْخُمْسُ مِنَ الْكَتْرِ فَقَالَ مَا يَجِبُ الزَّكَاةُ فِي مِثْلِهِ فَفِيهِ الْخُمْسُ.» (۱)

بزنی می گوید از امام هشتم از آن چیزهای از کتر که در آن خمس وجود دارد پرسیدم قبلا در مورد جمله «عما يجب فيه الخمس» اینجا معنی کردیم که سوال از مقدار است یعنی از مقداری از گنج که در آن خمس واجب می شود یعنی حد نصاب آن چقدر است؟ و امام در جواب فرمودند آن مقداری که در مثل آن زکات واجب است یعنی بیست دینار در طلا و دویست درهم در نقره زکات واجب است پس اگر گنج به این مقدار رسید خمس دارد چون پرسش به صورت کمی و اندازه است جواب هم بر اساس بیان اندازه آمده است.

ولی این بزرگان اینگونه معنی نمی کنند و می گویند سوال از جنس است نه از مقدار یعنی چه جنسی از گنج باشد خمس دارد امام فرمود ما يجب الزكاه في مثله یعنی جنسی که در آن زکات است اگر در گنج هم اینگونه شد در آن خمس است پس در طلا و نقره خمس است زکات در نقدین است و در غیر نقدین زکات نیست و نقدین هم باید مسکوک باشد پس مراد مماثلت است وقتی سوال از ماهیت شد امام هم جواب از ماهیت دادند.

ص: ۳۳۰

---

۱- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۹، ص ۴۹۵، باب ۵، ح ۲، آل البیت.

لذا عمده چیزی که تکیه بر آن می شود سوال نوع است. عما یجب یعنی آن جنسی از گنج که خمس در آن واجب است چیست؟ در نتیجه از جواب بدست می آید که همان گونه که طلا و نقره مسکوک زکات دارد گنج پیدا شده اگر از نوع نقدین مسکوک باشد خمس دارد منتهی مسکوک دو گونه است یکی رایج بازار و یکی غیر رایج که در هر دو زکات هست.

مرحوم آقای خوئی در تایید دلیل قول دوم یعنی روایت بزنتی می فرماید درست است و ما قبول داریم روایاتی که دال بر وجوب خمس است در گنج اطلاق دارد یعنی روایت پرسید «کم فیه» امام فرمود «الخمس» و نیز در تعریف گنج گفته اند مراد مال مدفون است حتی روایت زراره که در معدن وارد شده و دیروز خواندیم «و یاسئناده عن محمد بن علی بن محبوب عن العباس بن معروف عن حماد بن عیسی عن حرز بن زراره عن ابي جعفر (ع) قال: سألته عن المغانم ما فیها فقال کل ما کان رکاذاً ففیه الخمس و قال ما عالجتہ بمالک ففیه ما أخرج الله سبجانہ منه من حجارته مضمناً فی الخمس». (۱) که امام فرمود هر مال مخفی و مستوری خمس دارد که اطلاق دارد هم معدن را شامل می شود و هم گنج را شامل می شود پس ادله اطلاق دارد حتی کلمات فقها و لغویین که گنج را معنی کردند مطلق است و اطلاق دارد منتهی در مقابل این اطلاقات این روایت صحیح السند خاص را داریم یعنی همین روایت بزنتی که ظهور در نوع دارد.

در نتیجه از قاعده مطلق و مقید استفاده می کنیم که این روایت تقیید می زند آن مطلقات را پس «یرفع الید عن الاطلاقات» ایشان روی مبنای خودش می فرماید ظهور در ماهیت دارد و امام جواب از ماهیت دادند پس به نص این روایت تمام مطلقات را تقیید می کنیم ایشان می فرماید ظاهر فی السؤال عن الجنس و الماهیه لا عن المقدار و الكمیه اطلاقات کثر را قید می زند نه اطلاقاتی که در بقیه موارد خمس وجود دارد مخصص این است که سوال از «عما یجب فیه الخمس من الکنز» است پس تخصیص می زند اطلاقاتی که در رابطه با کنز است.

ص: ۳۳۱

مرحوم آقای خوبی تفکیک می کند بین موضوع و حکم و می فرماید قبول داریم که علما مفهوم گنج را مطلق مال مدفون گفته اند و ادله گنج هم اطلاق دارد پس اگر از زیر خاک جواهرات دیگری در آمد صدق گنج دارد لکن هر گنجی خمس ندارد و فقط نقدین خمس دارد

مرحوم کاشف الغطا می فرماید حکم وجوب خمس برای جایی است که نقدین باشد؛ نقدین را بعضی مسکوک رایج می دانند و بعضی غیر رایج می دانند و سکه های بهار آزادی مسکوک غیر رایج است

مناقشه در دلیل دوم قول دوم:

در مقابل جوابی که داده می شود این است که این روایت سوال از جنس نیست مرحوم صاحب ریاض می فرماید

«الاتفاق الأصحاب علی فهم المقدار منه لا النوع، مع تصریح بعضهم (۱) بوجوب الخمس فی اکثر أنواعه من الذهب و الفضة و الرصاص و الصفر و النحاس و الأوانی، و ظاهر المنتهی (۲) عدم خلاف بیننا» (۳)

اصحاب از این روایت مقدار فهمیدند و خیلی از علما تصریح کردند به وجوب خمس در کتوز از هر نوعی که باشد و ظاهر کلام علامه در منتهی این است که اصلا بین علمای شیعه مخالفی ندارد که مقدار فهمیده می شود. پس این روایت ربطی به بحث ما ندارد.

مرحوم صاحب ریاض دو قرینه می آورند از روایاتی که از امام هشتم و از همین بزنی نقل شده می آورند یعنی دو قرینه روائی داریم که سائل و مسئول عنه با روایت مورد استدلال آقای خوبی یکی است یعنی در هر سه روایت بزنی از امام هشتم می پرسد. و کیفیت بیان امام در هر سه روایت یکی است.

ص: ۳۳۲

۱- تحریر الاحکام، علامه حلی، ج ۱، ص ۷۳، ط ق.

۲- منتهی المطلب، علامه حلی، ج ۱، ص ۵۴۵، ط ق.

۳- ریاض المسائل، سیدعلی حائری، ج ۵، ص ۲۴۰، آل البیت.

قرینه اول:

«مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصِيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ (ع) عَمَّا أَخْرَجَ الْمَعِيدُ مِنْ قَلِيلٍ أَوْ كَثِيرٍ هَلْ فِيهِ شَيْءٌ قَالَ لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ حَتَّى يَبْلُغَ مَا يَكُونُ فِي مِثْلِهِ الزَّكَاةُ عَشْرِينَ دِينَارًا.» (۱)

روایت صحیح است. و شاید پرسش یکی است و دو گونه پرسیده و جواب گرفته است.

از امام سوال شد از آنچه که از معدن خارج می شود کم باشد یا زیاد آیا خمس دارد

قلیل و کثیر در اینجا یعنی سوال از مقدار است امام در جواب فرمودند خمس در آن نیست تا جایی که برسد به آن مقداری که در آن زکات است یعنی اگر به حد نصاب زکات برسد خمس دارد.

این روایت خیلی روشن و صریح است که سوال از مقدار است و امام هم جواب از مقدار دادند

پس این قرینه می شود که آن روایت هم که تصریح به مقدار نداشت مرادش از مقداری است که خمس در آن است نه اینکه سوال از جنس باشد

قرینه دوم:

هم مرحوم مفید در مقنعه نقل می کند

«مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْمُفِيدُ فِي الْمُقْنَعَةِ (۲) قَالَ: سُئِلَ الرَّضَا (ع) عَنْ مِقْدَارِ الْكَثْرِ الَّذِي يَجِبُ فِيهِ الْخُمْسُ فَقَالَ مَا يَجِبُ فِيهِ الزَّكَاةُ مِنْ ذَلِكَ بَعْنِيهِ فِيهِ الْخُمْسُ وَ مَا لَمْ يَبْلُغْ حَدَّ مَا تَجِبُ فِيهِ الزَّكَاةُ فَلَا خُمْسَ فِيهِ.» (۳)

سوال صریح است در مقدار از گنج پس مخصص دیگر نداریم و ما می مانیم و اطلاقات پس اطلاق دارد و قول حق این است که اطلاق دارد و اختصاص به طلا و نقره مسکوک ندارد منتهی امام در عبارتشان در تحریر این دو مسئله که آیا قصد معتبر است و نیز آیا اختصاص به نقدین دارد یا ندارد را ذکر نکردند بعدا بیان می کنیم وجه آن چیست؟

ص: ۳۳۳

۱- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۹، ص ۴۹۵، باب ۴، ح ۱، آل البیت.

۲- المقنعه، شیخ مفید، ص ۴۶.

۳- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۹، ص ۴۹۷، ابواب ما یجب فیہ الخمس، باب ۵، ح ۶، آل البیت.



## کتاب الخمس (محدوده شمول گنج استدلال دو قول مخالف از یک روایت) ۹۳/۱۰/۲۷

Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الخمس (محدوده شمول گنج: استدلال دو قول مخالف از یک روایت)

گفتیم در مسأله وجوب به طور مطلق یا مقید، خمس در گنج دو قول مطرح است اما در این مسأله اتفاقی افتاده است که نظیر آن در فقه کم است یعنی در مسأله دو قول قول مخالف هم وجود دارد و هر دو قائل برای مدعیانشان به یک روایت تمسک می کنند. و این خیلی کم اتفاق می افتد.

صورت مسأله این بود که اگر گنجی استخراج شد آیا این گنج که خمس در آن واجب است اختصاص به گنجی که طلا و نقره مسکوک باشد دارد یا مطلق گنج خواه مسکوک خواه غیر مسکوک خواه طلا و نقره هر چه باشد خمس دارد

در مسأله دو قول بود اغلب قائل به تعمیم هستند جمعی از علما و از بین آنها مرحوم آقای خوئی (۱) اصرار دارند، تنها گنجی که طلا و نقره مسکوک باشد خمس دارد و اگر غیر طلا و نقره مسکوک بود یا اصلاً گنج نیست یا اگر گنج باشد وجوب خمس در آن نیست.

هر دو قائل هم به صحیحہ بزنطی تمسک می کنند.

«و يَأْتِيَنَاهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصِيرٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا (ع) قَالَ: سَأَلْتُهُ عَمَّا يَجِبُ فِيهِ الْخُمْسُ مِنَ الْكَنْزِ فَقَالَ مَا يَجِبُ الزَّكَاةُ فِي مِثْلِهِ فَبِهِ الْخُمْسُ.» (۲)

ص: ۳۳۴

۱- موسوعه آیت الله خوئی، سید ابوالقاسم خوئی، ج ۲۵، ص ۳۹، موسسه احیاء آثار آیت الله خوئی.

۲- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج ۹، ص ۴۹۵، باب ۵، ح ۲، آل البیت.

قائلین به تعمیم می گویند این صحیحہ از امام رضا (ع) نقل می کند از آن گنجی که در آن خمس است سوال شد امام فرمودند آن گنجی که در مثل آن زکات است خمس واجب است.

قول اول: ظهور روایت در تعداد؛ اکثر فقهاء می گویند این روایت ظهور در سوال از مقدار دارد «عما يجب فيه الخمس» یعنی حد نصاب آن چه مقدار است و گفتیم مثل مرحوم صاحب مدارک (۱) می گویند اصحاب اتفاق دارند که ظهور در مقدار دارد.

قول دوم: پرسش از ماهیت گنج؛ در مقابل جمعی می گویند مراد از این روایت نوع و جنس است سوال از ماهیت گنج است

و می گویند روایت خاصی است و صحیحه دلالت بر نوع می کند و گنجی که طلا و نقره مسکوک باشد خمس دارد و تمام اطلاعات باب خمس در رابطه با کنز را تقیید می زند و مخصوص گنجی که طلا و نقره مسکوک باشد می شود که مرحوم آقای خوبی هم خیلی اصرار روی این قول دارند.

بیان چهار شاهد برای ظهور روایت بزنی در مقدار:

قبلا گفتیم برای ظهوری که ادعا می کنیم دو شاهد و قرینه داریم اکنون ضمن بیان اجمالی آن دو، دو شاهد دیگر را نیز مورد بررسی قرار می دهیم.

شاهد اول: یکی همین صحیحه بزنی است که سوال می کند از امام هشتم منتهی ابتدا راجع به معدن است ولی این روایت قرینه شمول حکم نسبت به محل بحث می شود.

«مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصِيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ (ع) عَمَّا أَخْرَجَ الْمَعِيدُ مِنْ قَلِيلٍ أَوْ كَثِيرٍ هَلْ فِيهِ شَيْءٌ قَالَ لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ حَتَّى يَبْلُغَ مَا يَكُونُ فِي مِثْلِهِ الزَّكَاةُ عَشْرِينَ دِينَاراً.» (۲)

ص: ۳۳۵

---

۱- مدارك الاحكام، سيد محمد عاملی، ج ۵، ص ۳۶۲، آل البيت.

۲- وسائل الشيعه، حرعاملی، ج ۹، ص ۴۹۵، ابواب مايجب فيه الخمس، باب ۴، ح ۱، آل البيت.

ابونصر بزنطی می گوید از حضرت امام رضا(ع) سوال کردم از آنچه که از معدن استخراج می شود از کم یا زیاد آیا چیزی در آن است امام فرمودند چیزی در آن نیست تا اینکه برسد به عشرين دينار یعنی مقداری که زکات در آن واجب است.

این روایت راجع به معدن است منتهی می گوئیم سائل بزنطی است مسئول هم امام هشتم است و عبارت سوال هم به یک صورت است که «عَمَّا أَخْرَجَ الْمَعْدِنُ» (۱) است و جواب امام هم تشابه دارد که امام فرمود «لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ حَتَّى يَبْلُغَ مَا يَكُونُ فِي مِثْلِهِ الزَّكَاةُ عِشْرِينَ دِينَارًا.» (۲) این دو روایت از جمیع جهات مشابهند منتهی این دومی تقریباً صریح در این است که سوال از مقدار است به جهت اینکه «من قليل او كثير» می گوید و امام هم در جواب قرینه ای دارند که جواب از مقدار است به اینکه می فرمایند «حَتَّى يَبْلُغَ» (۳) لذا قرینه می شود که آن روایت معدن که پرسش از مقدار نیست و مطلق است نیز «حتی یبلغ» آمده است پس روایت معدن نیز همانند روایت کثر سوال از مقدار بوده زیرا اگر پرسش از کیفیت بود نیازی به «یبلغ» نبود.

شاهد دوم: قرینه دیگر روایتی است که مفید در مقنعه نقل می کند و بعد وسائل آن را از مفید نقل کرده است و مرسله است.

«مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْمُفِيدُ فِي الْمُقْنَعَةِ قَالَ: سُئِلَ الرَّضَا (ع) عَنْ مِقْدَارِ الْكَنْزِ الَّذِي يَجِبُ فِيهِ الْخُمْسُ فَقَالَ مَا يَجِبُ فِيهِ الزَّكَاةُ مِنْ ذَلِكَ بَعَيْنِهِ فِيهِ الْخُمْسُ وَ مَا لَمْ يَبْلُغْ حَدَّ مَا تَجِبُ فِيهِ الزَّكَاةُ فَلَا خُمْسَ فِيهِ.» (۴)

ص: ۳۳۶

- ۱- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۹، ص ۴۹۵، ابواب ما یجب فیہ الخمس، باب ۴، ح ۱، آل البیت.
- ۲- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۹، ص ۴۹۵، ابواب ما یجب فیہ الخمس، باب ۴، ح ۱، آل البیت.
- ۳- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۹، ص ۴۹۵، ابواب ما یجب فیہ الخمس، باب ۴، ح ۱، آل البیت.
- ۴- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۹، ص ۴۹۷، ابواب ما یجب فیہ الخمس، باب ۵، ح ۶، آل البیت.

از امام هشتم (ع) سوال شد از مقدار گنجی که اگر به این مقدار باشد خمس در آن واجب است امام جواب دادند آن مقداری که در مثل آن زکات دارد خمس هم واجب است و اگر به آن مقدار وجوب زکات نرسید خمس هم ندارد.

در اینجا سوال از مقدار است و امام هم به مقدار جواب می دهند.

بیان یک مناقشه در قرینه بودن روایت مرسله مفید:

یک احتمال دارد کسی بگوید اولاً: روایت مرسله است ثانیاً: «سئل الرضا» شاید مرادش همان سوالی است که بزنی نموده و روایتی است که بزنی نقل نموده منتهی آن روایت بزنی مقدار در آن نبوده ولی در این روایت که شیخ مفید آورده است ممکن است بگوییم مرحوم شیخ مفید نقل به معنی کرده بنابراین نمی توانید قرینه بگیرید که مراد از سوال بزنی سوال از مقدار بوده بلکه این فهم مفید از روایت بوده و فهم مفید برای ما حجیت ندارد و نمی تواند دلالت داشته باشد.

جواب مناقشه در قرینه بودن مرسله شیخ مفید:

ما می گوییم همین هم برای ما کافی است که بگوییم مفید از روایت بزنی مقدار فهمید زیرا همین را مرحوم صاحب مدارک (۱) به عنوان اتفاق اصحاب نقل کرده اند که اصحاب بالاتفاق از روایت مقدار فهمیده اند و مفید هم مقدار فهمیده است و برای ما کافی است و می گوییم قرینیت دارد پس چه این روایت را روایت جدا بدانیم و یا بگوییم همان روایت است و نقل به معنی نموده است باز هم برای ما کافی است.

در نتیجه می گوییم اصل روایت بزنی ظهور در سوال از مقدار دارد و دو قرینه هم داشتیم که ظهور در مقدار دارد با این دو شاهد می گوییم قوی که مقدار را می فرماید اصح است.

ص: ۳۳۷

پس خاصی که مقید به گنج طلا و نقره باشد در مقابل مطلقات نداریم و مطلقات به قوت خودش باقی است پس گنج هر چه باشد چه مسکوک چه غیر مسکوک و چه طلا و نقره و چه غیر آن در آن خمس است.

شاهد سوم: علاوه بر این روایت می توانیم به تنقیح مناط هم تمسک کنیم به اینکه یک ملاک بگیریم و در مراجعه به باب معدن می بینیم در معدن امام حکم می کند به وجوب خمس و حد نصاب هم دارد در گنج هم ولو با معدن سنخیتی ندارد چون معدن خودبخود در ارض تکوین پیدا می کند اما گنج مدفون در ارض است در عین حال همان حکمی هم که امام در معدن آورده در کنز هم آورده است و از این دو حکم استفاده می کنیم که ملاک در هر دو یکی است و هر دو از سنخ واحد هستند که همان استغنام از حفاری است پس هر دو مثل هم هستند و در معدن شکی نیست که اختصاص به طلا و نقره مسکوک ندارد پس در گنج هم همین گونه است به دلیل تنقیح مناط یعنی استغنام از حفاری پس معلوم می شود هر دو یکی هستند و یک ملاک دارد که استغنام از حفاری است و خمس دارد و اگر مقدار نصاب را داشت چه طلا و نقره و یا مسکوک و غیر مسکوک باشد خمس دارد.

شاهد چهارم: بر فرض بپذیریم که دو قول است که یک دسته ادعا دارند که روایت بزنطی ظهور در مقدار دارد و دو قرینه و یک تنقیح مناط هم آوردند اما قول دیگر با قطع و یقین می گوید که ظهور در ماهیت و جنس دارد.

اگر دو ادعا و هر دو هم ادعای ظهور دارند اگر توانستیم یکی از دو ظهور را ترجیح دهیم که ما همین ترجیح را پذیرفتیم مسأله حل است ولی اگر معلوم نشد که کدام ترجیح دارد از این تنزل می کنیم و در این صورت روایت مجمل می شود و اگر روایت مجمل شد به مرحوم آقای خویی که می فرمود روایت مطلق، مقید شده است می گوییم با یک روایت مجمل نمی توان تمام اطلاعات را تقیید زد و بدیهی است روایتی که مجمل شد صلاحیت تقیید زدن آن همه روایات را ندارد.

نظر استاد: پس ثابت می شود که صحیح همان قولی است که اکثر قائل هستند که بعضی ادعای شهرت و بعضی ادعای اجماع کردند و روایت در معنای خودش و بیان حد نصاب باقی می ماند و دلالت دارد که کتوز از هر جنسی که باشد خمس دارد خواه مسکوک و غیر مسکوک خواه طلا و نقره و غیر آن و مرحوم امام هم همین قول را دارند.

مطلب پنجم اینکه گنج را اگر کسی کشف کرد شرط مالکیت آن چیست و چه کسی مالک می شود؟ انشاءاله برای فردا.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهیرین

**کتاب الخمس (مالکیت گنج) ۹۳/۱۰/۲۸**

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الخمس (مالکیت گنج)

مطلب پنجم: جهت پنجم از جهاتی که در مورد کتوز بحث می شود راجع به مالکیت کتوز است تا خمس آن واجب باشد آیا مطلقا کسی که آن را کشف کرد و تصرف کرد مالک می شود یا در بعض صور مالک می شود؟

طبع اولیه بحث در مورد کتوز این است که در وجوب خمس بحث کنیم چون یکی از موارد هفتگانه که خمس دارد کتوز است اما ملکیت کتوز محل بحث ما نیست ما می گوییم خمس به کتوز تعلق می گیرد؛ مثل معدن. ولی فرقی که کتوز با بقیه موارد دارد این است که کتوز مسبوق به ید شخصی است که تعریف کردیم «المال المذخور» کسی آمده مال را ذخیره کرده پس مالک داشت؛ اما معدن خودبخود ایجاد شده یا غوص برای جمع کردن چیزی است که در دریا ریخته شده و دیگر تقریبا علاقه مالک با آن قطع است در حالیکه کتوز مالی است که دفن شده پس ید قبلی دارد از این جهت علما مجبورند ملکیت کتوز را هم بحث کنند. یعنی وجوب خمس بعد الفراغ عن الملكیه است لذا باید ابتدا ملکیت کتوز را بحث نمود و کتوز به صورتی تقسیم می شود

ص: ۳۳۹

تقسیم اول: إمان یوجد فی دار الحرب او فی دارالاسلام: یا در سرزمین مسلمان یا در سرزمین کفر پیدا می شود.

تقسیم دوم: علی التقدیرین: یا اثر اسلام بر آن است یا نیست مثلا نشانی از اسلام دارد یا ندارد.

پس چهار صورت پیدا می کند علی التقادیر الأربعة و بنابر همه این موارد یا در زمین مباح مثل لا مالک له یا انفال و غیره پیدا

می شود یا در ملک شخصی کشف می شود؛ که هشت صورت پیدا می کند. که باید بینیم کاشف کنز همه صورت ها را مالک می شود یا خیر؟

۱. (صورت اول تا چهارم) اگر در دار الحرب کشف شود بنابر هر چهار تقدیر خواه اثر اسلام داشته باشد یا نداشته باشد یا در زمین موات باشد یا ملک شخصی باشد در این چهار صورت کاشف چه مسلمان یا کافر باشد مالک می شود و در صورتی که اثر اسلام هم داشته باشد هم باز مالک می شود زیرا ممکن است همان کفار سکه هایی از مسلمانان خریدند و کنز کرده اند لذا می گوئیم بعد از کشف واجب است خمس آن را رد نماید و بقیه را مالک می شود.

۲. اگر در دار الاسلام کشف شود.

الف: (صورت پنجم و ششم): اگر در بلاد اسلام در زمین موات (مباح) کشف شده باشد چه اثر اسلام داشته باشد یا خیر در این دو صورت کاشف مالک می شود و بعد از استخراج خمس آن را باید پردازد.

ب: (صورت هفتم): اگر در بلاد اسلام و ملک شخصی است و اثر اسلام دارد این قسم را بعد می رسیم.

ج: (صورت هشتم): قسمی که اگر در بلاد اسلام در ملک مباح کشف شود و اثر اسلام در آن باشد این صورت اختلافی است.

۱. جمعی مثل مرحوم امام و سید در عروه و صاحب شرایع قائلند به اینکه مالک می شود.

۲. جمعی دیگر از علما می گویند مجهول المالک است و حکم لقطه دارد. یعنی باید تعریف کند اگر صاحبش پیدا نشد از طرف صاحبش صدقه دهد و اگر صاحبش پیدا شد و آن صدقه را قبول نکرد صدقه دهنده ضامن است و باید عوض مال صاحبش را بپردازد.

بررسی نظر حضرت امام نسبت به صور هشتگانه:

مرحوم امام در الثالث فی الکنز می فرمایند: «فإذا لم يعرف صاحبه سواء كان في بلاد الكفار أو في الأرض الموات أو الخربة من بلاد الإسلام سواء كان عليه أثر الإسلام أم لا في جميع هذه الصور يكون ملكا لواجده و عليه الخمس» (۱)

اگر کنزی را پیدا کرده و مدعی ندارد خواه در بلاد کفر باشد مطلقا و خواه در بلاد اسلام با شرط اینکه در زمین موات باشد یا در ارض خربه باشد خواه اثر اسلام داشته باشد یا خیر یا در موات باشد یا در ملک شخصی اما در بلاد اسلامی در جایی که موات باشد و اثر اسلام داشته باشد یا نداشته باشد در جمیع این صور مالک می شود و بایستی خمس آن را بپردازد و بقیه را مالک است در نتیجه امام در شش صورت از صور هشتگانه قائل به مالکیت واحد هستند.

مرحوم سید در عروه هم نظیر حضرت امام چنین تعمیمی دارد: «سواء كان في بلاد الكفار الحربيين أو غيرهم أو في بلاد الإسلام في الأرض الموات أو الأرض الخربة التي لم يكن لها مالك أو في أرض مملوكة له بالإحياء أو بالابتیاع مع العلم بعدم كونه ملكا للبايعين و سواء كان عليه أثر الإسلام أم لا ففي جميع هذه الصور يكون ملكا لواجده و عليه الخمس» (۲)

ص: ۳۴۱

---

۱- تحریر الوسیله، امام خمینی، ج ۱، ص ۳۵۴، دارالکتب الاسلامیه.

۲- العروه الوثقی، سیدزیدی، ج ۴، ص ۲۴۵، جامعه مدرسین.



اگر این گنج در بلاد کفار پیدا شد چه کفار حربی چه کفار غیر حربی یا در بلاد اسلامی باشد که موات است یا ارض خربه است یا اینکه در ملک شخصی خودش باشد که اگر احیاء کرده مالک است و اگر خریده است اگر می داند که بایعین قبلی خبری از کنز نداشته اند؛ مالک می شود چه اثر اسلام داشته باشد چه نداشته باشد مالک می شود و خمس باید بدهد.

در جواهر می فرماید «عدم وجدانه الخلاف فی ما وجد فی دار الحرب مطلقاً» (۱) یعنی در چهار صورت مخالفی ندارد و «ما وجد فی دار الاسلام اذا كان فی ارض مباحه او ما لیس ملکا لواحد من المسلمین» (۲) اگر در موات یا در املاک عموم مسلمین باشد نه یک شخص خاص مالک می شود و خمس باید بدهد کالمعمور من المفتوحه العنوه و لم یکن علیه اثر الاسلام من سکه و نحوها در این صورت مالک است و خمس باید بدهد.

اگر در ملک مباح باشد و اثر اسلام داشته باشد که امام فرمود مالک است سید فرمود مالک است و صاحب جواهر می فرماید مالک نیست در نتیجه صاحب جواهر در یک جا با امام و عروه مخالف است یعنی در جایی که بر سکه اثر اسلام باشد. پس چهار موردی که در بلاد کفر است اتفاقی است که مالک می شود و آن مواردی که در بلاد اسلام باشد و سکه اثر اسلام نداشته باشد نیز اتفاقی است که مالک می شود فقط موردی که در ملک مباح پیدا کرده است و اثر اسلام دارد اختلافی است امام و مرحوم سید می فرمایند مالک است ولی صاحب جواهر می فرماید مالک نیست.

ص: ۳۴۲

---

۱- جواهر الکلام، محمد حسن نجفی، ج ۱۶، ص ۲۸، بیروت.

۲- جواهر الکلام، محمد حسن نجفی، ج ۱۶، ص ۲۸، بیروت.

۱. اطلاقات ادله گنج؛ گفته اند برخی اطلاقات که خواندیم دلالت داشت خمس در گنج واجب است این بالملازمه می فهماند که بعد از رد خمس بقیه برای خودش است و مالک می شود اگر در گنج وجوب خمس مطرح نمی شد اطلاقات گنج دلالت داشت که همه گنج را یابنده مالک است و اکنون که در مورد یک پنجم آن تعیین تکلیف کرده و از بقیه حرفی نیامده است نشان می دهد که یابنده، بقیه را مالک می شود آمده «فانها ظاهره فی کونه ملکا لواجدها»

پس اطلاقات هم گنج پیدا شده در دار الحرب را شامل می شود و چه اثر اسلام داشته باشد یا نداشته باشد زیرا شاید کافر نقود اسلامی را خرید و کنز کرده است و در بلاد اسلام اگر مالک شخصی ندارد و اثر اسلام هم ندارد تحت اطلاقات ادله قرار دارد.

۲. اصاله الإباحه؛ گفته اند اگر در دار الحرب کنزی بدست آورد مالک است و تمسک به اصاله الاباحه کرده اند و گفته اند اگر کنزی در بلاد کفر پیدا شد اصل اباحه تصرف می گوید تصرف در آن برای شما جایز است زیرا مالی که ملک مسلمان باشد جایز نیست اما مالی که محترم نیست و احترامی برای آن مال قرار داده نشده است. و در مقام شک در جواز تصرف چون احترامی ندارد و ملکیت کافر در اسلام ممضی نیست. اصل اباحه تصرف می گوید تصرف جایز است منتهی پرداخت خمس آن واجب می شود. حتی اگر اثر اسلام بر آن باشد دلیل بر اینکه ید مسلم بر آن باشد نیست چون احتمال دارد که کافر نقود مسلمین را خریده و گنج کرده است پس در بلاد کفر هر گنجی پیدا شد خواه اثر اسلام داشته باشد یا نداشته باشد مالک می شود و خمس دارد. زیرا با اثر اسلام بر سکه در بلاد کفر ظهور دارد که مال مسلمان است اما پیدا شدن در بلاد کفر ظهور دارد که مالک کافر است و ظهور در مال کافر بودن اقوی از ظهور در مال مسلمان بودن است.

باقی می ماند این فرض که در زمین موات و در اسلام پیدا شده و اثر اسلام دارد دو قول دارد بعضی قائلند لقطه است و بعضی می گویند از باب همان گنج است و مالک می شود.

امام فرمود خواه اثر اسلام داشته باشد یا خیر مالک است مرحوم سید هم همین قول را دارد. ولی در مقابل قولی است که می گوید لقطه است. انشاءالله برای فردا.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین

## کتاب الخمس (مالکیت گنج در صورت کشف از موات بلاد اسلامی با دارا بودن آثار اسلامی) ۹۳/۱۰/۲۹

Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الخمس (مالکیت گنج در صورت کشف از موات بلاد اسلامی با دارا بودن آثار اسلامی)

بحث در این بود که اگر گنجی در بلاد کفر یا بلاد اسلام پیدا شود ملک واجد می شود مطلقا یا در بعض صور؟

گفتیم بر اساس عبارت مرحوم امام و نیز کلمات دیگر فقها هشت صورت به دست می آید؛

۱. در بلاد کفر پیدا شود و آثار سکه اسلام داشته باشد.

۲. در بلاد کفر پیدا شود و آثار سکه اسلام نداشته باشد.

۳. در بلاد اسلام پیدا شود و آثار سکه اسلام داشته باشد.

۴. در بلاد اسلام پیدا شود و آثار سکه اسلام نداشته باشد.

در هر صورت چهار گانه در زمین مباح کشف می شود یا در زمین شخصی که مجموع آن هشت صورت می شود.

هر چهار صورتی که در بلاد غیر اسلامی باشد آن شخصی که پیدا می کند مطلقا مالک می شود چون منعی برایش نیست و اصل اباحه در صورت شک می گوید مالک است چون بر فرض سکه اثر اسلام داشته باشد اما در ید مسلم نیست پس تصرف برای واجد مباح می باشد و از خود ادله کنز هم به دست آوردیم که بعد از ادای خمس بقیه برای خود مالک است.

ص: ۳۴۴

بنابراین آنچه در بلاد کفر باشد چه اثر اسلام داشته باشد یا نداشته باشد چه در زمین مباح باشد چه در ملک شخصی باشد حتی اگر در ملک شخص کافر باشد کاشف می تواند تملک کند فقط باید خمس آن را بدهد.

اگر در بلاد اسلام و در زمین مباح کشف شد و اثر اسلام بر آن نیست اینجا هم مالک می شود و خمس آن را باید بدهد.

انما الکلام در اینکه در بلاد اسلامی کشف شود و آثار اسلامی داشته باشد در تصرف در این قسم بعنوان کنز یا لقطه دو قول است؛

اول: کشف؛ فائیلین قول اول جمعی از اصحاب هستند صاحب جواهر (۱) این قول را از خلاف (۲) شیخ طوسی و سرائر (۳) ابن ادریس نقل می کند و صاحب مدارک (۴) و صاحب جواهر در ادامه می فرماید: «و کشف الاستاذ» (۵) و نیز صاحب جواهر می فرماید: «بل لعله ظاهر ما عن المفید (۶)» (۷) حتی نسبت به اکثر داده شده است.

قول دوم: لقطه؛ «نسب الی اکثر المتأخرین و جمعی از بزرگان عن الفاضلین و شهیدین و مقداد» این قول به علامه و محقق حلی و شهید اول و ثانی و فاضل مقداد نسبت داده شده است. و نیز شیخ در مبسوط می فرماید: «فأما الكنوز التي توجد في بلاد الإسلام فإن وجدت في ملك الإنسان وجب أن يعرف أهله فإن عرفه كان له، وإن لم يعرفه أو وجدت في أرض لا مالك لها فهي على ضربين: فإن كان عليها أثر الإسلام مثل أن يكون عليها سكة الإسلام فهي بمنزلة اللقطه سواء و سندكر حكمها في كتاب اللقطه، وإن لم يكن عليها أثر الإسلام أو كانت عليها أثر الجاهليه من الصور المجسمه و غير ذلك. فإنه يخرج منها الخمس، و كان الباقي لمن وجدها.» (۸)

ص: ۳۴۵

- ۱- جواهر الکلام، محمدحسن نجفی، ج ۱۶، ص ۲۹، بیروت.
- ۲- الخلاف، شیخ طوسی، ج ۲، ص ۱۲۲، جامعه مدرسین.
- ۳- السرائر، ابن ادریس، ج ۱، ص ۴۹۱، جامعه مدرسین.
- ۴- مدارک الاحکام، عاملی، ج ۵، ص ۳۷۱، آل البیت.
- ۵- جواهر الکلام، محمدحسن نجفی، ج ۱۶، ص ۲۹، بیروت.
- ۶- المقنعه، شیخ مفید، ص ۲۷۶، کنگره.
- ۷- جواهر الکلام، محمدحسن نجفی، ج ۱۶، ص ۲۹، بیروت.
- ۸- المبسوط، شیخ طوسی، ج ۱، ص ۲۳۶، مرتضوی.

گنج هایی که در بلاد اسلام است اگر در ملک شخصی باشد باید به صاحبان ملک اطلاع دهد اگر شناختند مال آن هاست و باید به آن ها بدهد و اگر نشناختند یا مالک آن زمین مشخص نیست دو صورت دارد اگر اثر اسلام دارد مثلاً سکه اسلامی دارد به منزله لقطه است. و اگر اثر اسلام در آن نیست گنج است و باید خمس آن را خارج کند.

دلیل قول اول: (گنج): اطلاقات ادله گنج را در اینجا جاری می دانند و دلیلی بر ملک مسلمان بودن نداریم حتی اگر اثر اسلام داشت ممکن است کافری خریده و دفن کرده باشد و نیز به اصل اباحه تمسک کردند.

دلیل قول دوم: (لقطه): مرحوم همدانی در مصباح الفقیه (۱) به چهار دلیل استدلال می کند؛

دلیل اول: اصل؛ گنجی پیدا کردید در بلاد اسلامی که اثر اسلام هم دارد و اگر این شخص بخواهد تملک کند شک داریم که با این وصف تملک حاصل می شود یا خیر؟ اصل عدم جواز تملک است زیرا ملکیت امر حادث است و دلیل می خواهد پس مالک نمی شود.

دلیل دوم: گفته اند «انه مال ضایع فی دار الاسلام» مالی است که در دار الاسلام گمشده و پیدا شده و اثر اسلام در آن است لذا اطلاقات لقطه اینجا را شامل می شود و احکام لقطه بار می شود.

دلیل سوم: از همین مال اماره ای پیدا می کنیم که ملک مسلمان بوده است

۱. پیدا شدن در بلد اسلام

۲. و اشماله علی اثر الاسلام و اثر اسلام داشتن اماره قویه علی کونه ملکا لمسلم

این دو اماره است بر اینکه ملک مسلمانی بوده است لذا می فرماید همانند سایر گمشده های پیدا شده تصرف در آن جایز نیست لایحل التصرف فیه کسائر مایوجد فی بلده.

ص: ۳۴۶

---

۱- مصباح الفقیه، آقا رضا همدانی، ج ۱۴، ص ۵۸، مؤسسه جعفریه.

دلیل چهارم: تمسک به روایت موثقه محمد بن قیس عن الباقر

«وَيَسْتَنَادُهُ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ صَيْفَوَانَ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) قَالَ: قَضَى عَلِيُّ (ع) فِي رَجُلٍ وَجَدَ وَرِقًا فِي خَرْبِهِ - أَنْ يُعْرِفَهَا فَإِنْ وَجَدَ مَنْ يَعْرِفُهَا وَإِلَّا تَمَتَّعَ بِهَا.» (۱)

شخصی در زمان امیرالمومنین ورقی را در خرابه ای پیدا نمود امام فرمود برو و اعلام کن که چنین چیزی پیدا کردی اگر کسی پیدا شد و گفت برای من است به او داده شود و الا از آن استفاده کند.

تقریب استدلال: اینکه مردی در یک خرابه ای چیزی پیدا کرده ظهور در این دارد که مدفون بوده پس گنجی پیدا کرده و امام فرمود خمس بده بلکه فرمود اعلام کن. پس احکام کنز برایش نگفت بلکه حکم لقطه را فرمودند پس مصداق فرض ما می شود که در بلاد اسلامی چیزی که اثر اسلام دارد پیدا کرده پس مثل همان مورد حکم لقطه برای آن می شود

دلیل پنجم: روایتی وجود دارد که می فرماید باید به مالک آن ملک که گنج در آن پیدا شده مراجعه شود که البته فقهاء به آن استدلال نکردند ولی می تواند برای قول دوم دلیل شود و در ذیل بیان می کنیم.

«وَعَنْهُ عَنْ صَيْفَوَانَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا إِبْرَاهِيمَ (ع) عَنْ رَجُلٍ نَزَلَ فِي بَعْضِ بُيُوتِ مَكَّةَ فَوَجَدَ فِيهِ نَحْوًا مِنْ سَبْعِينَ دِرْهَمًا مِدْفُونَةً فَلَمْ تَزَلْ مَعَهُ وَ لَمْ يَذْكُرْهَا حَتَّى قَدِمَ الْكُوفَةَ كَيْفَ يَصْنَعُ قَالِ يَسْأَلُ عَنْهَا أَهْلَ الْمَنْزِلِ لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا قُلْتُ فَإِنْ لَمْ يَعْرِفُوهَا قَالَ يَنْصَدِّقُ بِهَا.» (۲)

ص: ۳۴۷

۱- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۲۵، ص ۴۴۸، کتاب اللقطه، باب ۵، ح ۵، آل البيت.

۲- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۲۵، ص ۴۴۸، کتاب اللقطه، باب ۵، ح ۳، آل البيت.

اسحاق بن عمار نقل می کند که مردی رفت سفر مکه و در یکی از بیوت مکه منزل گرفت و مقدار هفتاد درهمی که در آن منزل مدفون بود را پیدا کرد و همراه خود برداشت و به کسی نگفت تا اینکه به کوفه رسید. بعد از امام سوال می کند که این پول را چه کنم امام فرمودند از اهل منزل بپرسد که می شناسند یا خیر و اگر گفتند نمی شناسیم آن را صدقه بده یعنی حکم گنج نیاوردند و حکم صدقه آوردند با اینکه مبلغ درهم آثار اسلام دارد مدفون بود در بلاد اسلام بود با اینحال امام حکم لقطه نمودند.

این روایت را بهتر می توانستند تمسک کنند زیرا صریحا آمده است «فوجد ... مدفونه» عبارت روایت است.

مناقشه در ادله قول دوم:

جواب استدلال اول قول دوم: گفته بودند اصل عدم جواز تملک است. در جواب می گوئیم قضیه عکس است و اصل تملک است زیرا مالی است که کشف شده و اثری از اینکه ملک کسی باشد ما نداریم. اگر روشن باشد که ملک مسلمانی است اصل عدم جواز تصرف است اما اینجا اصاله الاباحه داریم و اصاله الاباحه حکومت دارد بر اصل عدم جواز.

اشکال جواب استدلال دوم قول دوم: گفته اند اطلاقات لقطه اینجا را شامل می شود. می گوئیم ادله لقطه انصراف دارد از مثل گنج؛ لقطه معمولا چیزی است که گم شده و برای مسلمانی بوده اما اینکه چیزی مدفون است معلوم می شود با قصد اینکار را کرده و ادله لقطه اینجا را شامل نمی شود بلکه به علاوه اگر بگوئیم ادله لقطه اینجا را شامل می شود با ادله کتز معارض می شود بلکه ادله کتز تقدم دارد چون ادله کتز اخص از ادله اطلاقات لقطه است و ادله کتز که خاص است مقدم بر ادله اطلاقات لقطه است.

ص: ۳۴۸

جواب سوم و چهارم انشاءالله برای بعد.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین.

## کتاب الخمس (مالکیت گنج در صورت کشف از موات بلاد اسلامی با دارا بودن آثار اسلامی) ۹۳/۱۰/۳۰

Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الخمس (مالکیت گنج در صورت کشف از موات بلاد اسلامی با دارا بودن آثار اسلامی)

بحث در این بود که اگر گنجی در زمین های موات از بلاد اسلامی پیدا شد و اثر اسلام داشت گفتیم دو قول است.

قول اول: اغلب می گویند حکم گنج را دارد و کسی که پیدا می کند واجب است خمس آن را بدهد و مالک می شود.

قول دوم: جمعی از بزرگان گفتند حکم گنج ندارد بلکه لقطه است و واجب است تعریف نماید. و گفتیم مرحوم آقارضا همدانی چهار دلیل برای قائلین این قول دوم ذکر می کند با اینکه خودشان این قول را قبول ندارند و رد می کنند لکن استدلال ها را ذکر می کنند.

دلیل اول قول دوم: اصل بود که کسی که گنج را پیدا کرد اصل عدم حصول ملکیت برای کاشف است بنابراین نمی تواند تملک کند بلکه باید اعلام کند و احکام لقطه را دارد بالاخره ملک کسی نبوده نمی دانیم ید مسلمی بر آن آمده یا خیر اصل عدم جواز تملک است. و در جواب خود ایشان هم می فرمایند اصل در اینجا عکس این می باشد که اصل اباحه و جواز تصرف است. فرض ما در گنج این است که الان کسی ادعایی ندارد و اگر مالکی هم دارد یا اعراض کرده یا زمان زیادی از آن گذشته متعارف از گنج این است که می گویند لا مالک له گفتیم باید برای زمان های قبل باید باشد تا گنج صدق کند و گنج برای ساختمان های قدیمی است که اهل آن، آن را رها کرده اند و مخروبه شده است پس اصل جواز تصرف است الا اینکه دلیلی بر منع بیاید.

ص: ۳۴۹

دلیل دوم قول دوم: استدلال دومشان اطلاقات ادله لقطه بود که مالی است و صاحب آن مشخص نیست و در بلاد اسلامی و اثر اسلام هم دارد حکم لقطه دارد.

در جواب گفتیم اطلاقات ادله لقطه از این مورد انصراف دارد زیرا مالی که می دانیم مالکی دارد و گمشده لقطه است ولی اینجا کسی مالی را مخفی کرده عالما و قاصدا این کار را کرده است این را نمی توانیم بگوییم مالی است که ضایع شده بنابراین اطلاقات شامل این مورد نمی شود.

دلیل سوم قول دوم: استدلال سوم این بود که همین مقدار که این مالی که پیدا شد اثر اسلام دارد اماره ای است که این مال مالک مسلمان داشته است و پیدا شدن آن در بلاد مسلمین هم اماره دیگری است که مالک مسلمان داشته است و باید مالک



آن را پیدا نمود پس دو اماره داریم در نتیجه لقطه است.

در جواب می‌گوییم احتمال است که اماریت ظنیه‌ای داشته باشد که ملک مسلمانی باشد اما دلیل نداریم که این ظن حجت باشد زیرا احتمال ظنی است و نمی‌توان به آن استدلال کرد بلکه اگر امارات عقلائییه باشد ترتیب اثر داده می‌شود و پیدا شدن در بلاد اسلامی و اثر اسلامی داشتن جزء امارات عقلائییه که در جای خودش شمارش شده نیست. حتی اگر در بلاد مسلمین در یک مخروبه‌ای که در صدر اسلام یک شهری بوده گنجی پیدا شد نمی‌توانیم بگوییم اثر اسلام نشانه این است که ملک مسلمان بوده بلکه می‌گوییم ممکن است غیر مسلمانی آنجا زندگی می‌کرده و این گنج مال آن غیر مسلمان بود و اینکه گفتند دو اماره است و به یکدیگر کمک می‌کنند می‌گوییم دو ظن را کنار هم بگذارید یک ظن قوی نمی‌شود بلکه در هر حال دو ظن است.

ص: ۳۵۰

دلیل چهارم قول دوم: استدلال چهارم روایت موثقه بود.

«وَيَسْتَنَادُهُ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) قَالَ: قَضَى عَلِيُّ (ع) فِي رَجُلٍ وَجَدَ وَرِقًا فِي خَرْبِهِ أَنْ يُعْرِفَهَا فَإِنْ وَجَدَ مِنْ يَعْرِفُهَا وَإِلَّا تَمَتَّعَ بِهَا.» (۱)

که ورقی در منزلی پیدا شد و امیرالمومنین (ع) قضاوت نمودند که اعلام بکند و اگر کسی را پیدا کرد که می شناسد به او می دهد و اگر مالک برای او پیدا نشد خودش از آن استفاده بکند. گفتند اینکه در خرابه پیدا شده ظهور در این دارد که گنج بوده و امیرالمومنین (ع) حکم لقطه بر آن بار کردند و از این استفاده کردند.

در جواب می گوئیم دو ایراد به این روایت است؛

اولا: ورقه در خرابه پیدا شده از کجا می گوئید گنج بوده و مدفون بوده.

ثانیا: اینکه ممکن است از آن خرابه هایی باشد که مالک مشخص دارد.

بنابراین؛

اولا: صدق گنج نمی کند. چون ممکن است «وجد» شاید زیر خار و خاشاک بود.

ثانیا: ممکن است خرابه مالک داشته باشد و اینکه می فرماید تعریف نماید شاید به علت این است که اجمالا می دانند که مالک دارد. یعنی تایید می فرماید پس در اینجا می گوئیم ممکن است مالک شخصی داشته است.

ثالثا: مرحوم حاج آقا رضا می گوید ولو گنج هم بگوئیم این موثقه معارض دارد و دو صحیحه معارض این روایت است.

۱- «مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الدَّارِ يُوجَدُ فِيهَا الْوَرِقُ فَقَالَ إِنْ كَانَتْ مَعْمُورَةً فِيهَا أَهْلُهَا فَهِيَ لَهُمْ وَإِنْ كَانَتْ خَرِبَةً قَدْ جَلَا عَنْهَا أَهْلُهَا فَالَّذِي وَجَدَ الْمَالَ أَحَقُّ بِه.» (۲)

ص: ۳۵۱

۱- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۲۵، ص ۴۴۸، کتاب اللقطه، باب ۵، ح ۵، آل البیت.

۲- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۲۵، ص ۴۴۷، کتاب اللقطه، باب ۵، ح ۱، آل البیت.

از امام باقر(ع) سوال کردم از خانه ای که ورقی در آن پیدا شد امام فرمود اگر این خانه آباد است و اهلی دارد آن ورق برای آنها است و اگر خربه است که اهلهش کوچ کردند و رفتند پس آنکس که مال را پیدا کرد به این مال سزاوارتر است.

این روایت هم مثل همان موثقه است ولی امام اینجا حکم به لقطه نکرده و البته وجوب خمس از روایت دیگر استفاده می شود. پس با آن روایت معارض است.

۲- صحیح محمد بن مسلم که احتمال دارد یکی باشد. در روایت قبلی از امام باقر(ع) و در این روایت به تردید از دو امام نقل کرده است و متن روایت یکی است. «و بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ عَنِ الْعَلَاءِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَحَدِهِمَا (ع) فِي حَدِيثٍ قَالَ: وَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْوَرِقِ يُوجَدُ فِي دَارٍ فَقَالَ إِنَّ كَانَتِ الدَّارُ مَعْمُورَةً فَهِيَ لِأَهْلِهَا وَإِنْ كَانَتْ خَرِبَةً فَأَنْتَ أَحَقُّ بِمَا وَجَدْتَ.» (۱)

در این روایت هم امام حکم لقطه نکرده پس معارض با روایت موثقه می شود و در تعارض شکی نیست که دو صحیح مقدم می شود پس حکم گنج می شود و تطبیق هم می کند با آن اطلاقات ادله گنج زیرا در روایت آمده است «قَدْ جَلَا عَنْهَا أَهْلُهَا» مثلاً زلزله شده گاهی بعد از مدتی برمی گردند و گاهی رها می کنند و می روند و اعراض کردند آن وقت صدق گنج می کند.

پس دلیلی برای قول اینکه مال پیدا شده در بلاد اسلام و دارای اثر اسلام لقطه باشد نداریم علاوه بر این می گوئیم؛ لقطه با گنج دو مفهوم متضاد هستند که بگوئیم اگر گنج نشد پس لقطه است.

ص: ۳۵۲

---

۱- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۲۵، ص ۴۴۷، کتاب اللقطه، باب ۵، ح ۲، آل البیت.

لقطه از متفاهم عرفی جایی است که می دانیم مالک دارد اما نمی دانیم کجاست و می گوئیم مال گمشده است و حکم آن هم این است که اعلام کند و اگر پیدا نشد حکم لقطه است.

در مقابل گنج یعنی مال مذخور و مالی که در جایی مدفون نموده اند و دو عنوان متضاد هستند.

نظر استاد:

بنابراین نتیجه می گیریم که در این مسئله که گنجی در بلاد اسلامی و دارای اثر اسلام پیدا شد در زمین موات بلاشبهه حکم گنج دارد و کاشف مالک می شود و باید خمس بدهد.

امام هم فتوایشان همین بود «سواء كان في بلاد الكفار أو في الأرض الموات أو الخربه من بلاد الاسلام سواء كان عليه أثر الاسلام أم لا ففي جميع هذه الصور يكون ملكا لواجده و عليه الخمس» (۱)

سید در عروه (۲) هم همین فتوی را داشتند «سواء عليه الإسلام أم لا.»

و نیز حضرت امام می فرماید مرجع در تشخیص مسمی هم عرف است و اگر صاحبی برای آن پیدا نشد گنج است چه اینکه در بلاد اسلامی باشد چه در بلاد کفر و چه اثر اسلام داشته باشد چه نداشته باشد.

### کتاب الخمس (مالکیت گنج در صورت کشف در ملک خود کاشف) ۹۳/۱۱/۰۱

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: کتاب الخمس (مالکیت گنج در صورت کشف در ملک خود کاشف)

موضوع اخلاقی: ادخال السرور علی المؤمن؛

مدتی است که بحث اخلاقی را موفق نشدیم

در بیان سبک زندگی اسلامی و آنچه که در اسلام به آن توصیه شده از جهات مختلف بحث شد. از جهت خانواده و خویشان و اقارب و همسایگان و رسیدیم به برادران دینی و سلام و مصافحه و معانقه و تقبیل را بحث کردیم.

ص: ۳۵۳

۱- تحریر الوسیله، امام خمینی، ج ۱، ص ۳۵۴، دارالکتب العلمیه.

۲- العروه الوثقی (المحشی)، سید یزدی، ج ۴، ص ۲۴۶، جامعه مدرسین.

یکی از ابوابی که در کتب حدیث آمده باب «ادخال السرور علی المؤمنین» است که وظیفه ای بعهده مومنین گذاشته می شود که خشن برخورد نکنند.

که اگر این روش‌ها در بین مسلمین پیاده شود اجتماع ممتاز و الگویی می‌تواند باشد از بیرون اسلام به کشور مسلمین نگاه کنند و رفتار آنها را ببینند و اگر سعی کنند مومنین رفتار خوبی با برادر دینی داشته باشند حتی کاری کند که ادخال سرور کند می‌تواند نتایج فراوان داشته باشند که چند روایت را می‌خوانیم.

۱- «وَعَنْهُمْ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ رَجُلَيْنِ عَمْرٍو بْنِ شَمْرٍو عَنْ حَبِيبِ بْنِ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) قَالَ: تَبَسُّمُ الرَّجُلِ فِي وَجْهِ أَخِيهِ حَسَنَةٌ وَصِرْفُهُ الْقَدَى عَنْهُ حَسَنَةٌ وَ مَا عُبِدَ اللَّهُ بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ اللَّهُ مِنْ إِدْخَالِ الشُّرُورِ عَلَى الْمُؤْمِنِ.» (۱) (۲)

حضرت امام باقر(ع) فرمود لبخند زدن به چهره برادر مؤمن حسنه است و بر آوردن نیاز برادر مؤمن حسنه دیگری است.

خداوند پرستش نشده به چیزی که نزد خدا محبوب تر باشد از ادخال سرور مومنین یعنی از همه عبادت‌ها حتی واجبات و مستحبات بالاتر است.

این تعبیر و مضمون بسیار بلندی دارد.

۲- «مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدِّهِ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى جَمِيعاً عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي حَمَزَةَ الثَّمَالِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (ع) يَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) مَنْ سَرَّ مُؤْمِنًا فَقَدْ سَرَّنِي وَ مَنْ سَرَّنِي فَقَدْ سَرَّ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ.» (۳) (۴)

ص: ۳۵۴

۱- وسائل الشيعه، حرعاملی، ج ۱۶، ص ۳۴۹، كتاب الامر بالمعروف و النهی عن المنكر، ابواب فعل المعروف، باب ۲۴، ح ۲، آل البيت.

۲- مرآةالعقول، علامه مجلسی، ج ۹، ص ۹۰، ح ۲، دارالکتب الاسلامیه.

۳- وسائل الشيعه، حرعاملی، ج ۱۶، ص ۳۴۹، كتاب الامر بالمعروف و النهی عن المنكر، ابواب فعل المعروف، باب ۲۴، ح ۱، آل البيت.

۴- مرآةالعقول، علامه مجلسی، ج ۹، ص ۹۰، ح ۱، دارالکتب الاسلامیه.

کسی که مؤمنی را خوشحال کند مرا خوشحال نموده و کسی که مرا خوشحال نماید خداوند را خوشحال نموده است.

بر اساس روایاتی که داریم و آیاتی هم که هست اعمال ما را هفته ای دو مرتبه خدمت ائمه و پیامبر عرضه می کنند و خبردار می شوند از اعمال مومنین بنابراین خبر دارند

در باب صله رحم بود این روایت که راوی گفت شرفیاب شدم خدمت امام صادق(ع) در سفر حج تا وارد شدم امام فرمودند: فلانی اعمال تو را که نزد من آوردند در ضمن آن یک عملی دیدم که خوشحال شدم و آن اینکه نسبت به بستگان صله رحم داشتی

مرحوم مجلسی در ذیل روایت می فرماید اینکه خداوند خوشحال می شود یعنی چه می فرماید مراد این است که با آن شخص معامله ای می کند مثل کسی که از او خوشحال شده است یعنی او را مورد محبت و رحمت و پاداش نیک قرار می گیرد.

۳- «الْقَطْبُ الرَّائِدِيُّ فِي قِصَصِ الْأَنْبِيَاءِ، بِإِسْنَادِهِ إِلَى الصَّدُوقِ عَنِ أَبِيهِ عَنِ سَعِيدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنِ ابْنِ سِنَانٍ عَنِ ابْنِ مُسِيكَانَ عَنِ الْوَصَّافِيِّ عَنِ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) قَالَ: فِيمَا نَجَى اللَّهُ بِهِ مُوسَى (ع) أَنْ قَالَ إِنَّ لِي عِبَادًا أُبِيحُهُمْ جَنَّتِي وَ أَحْكَمُهُمْ فِيهَا قَالَ مُوسَى مِنْ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَبْتَحْتَهُمْ جَنَّتِكَ وَ تُحَكِّمُهُمْ فِيهَا قَالَ مَنْ أَدَخَلَ عَلَيَّ مُؤْمِنٍ سِرُّورًا» (۱)

(۲)

از امام باقر(ع) شنیدم فرمود یکی از مواردی که حضرت موسی(ع) با خدا مناجات کرده خداوند فرمود ای موسی بعضی بندگان من هستند که به بهشت نمی برمشان بلکه بهشت را برایشان مباح می کنم و در بهشت حکومت به آنها می دهم برخی امور بهشت را به دست آنها می دهم. موسی گفت خدایا اینان چه کسانی هستند؟ خداوند فرمود بندگان من هستند که موجب خوشحالی برادر دینی اش می شود به هر کیفیتی که باشد ملاحظه می فرمایید نه اطلاق دارد و همه جا را شامل می شود.

ص: ۳۵۵

۱- مستدرک الوسائل، میرازی نوری، ج ۱۲، ص ۳۹۷، ابواب فعل المعروف، باب ۲۴، ح ۱۴۴۰۴، آل البيت.

۲- مرآة العقول، علامه مجلسی، ج ۹، ص ۹۱، ح ۳، دارالکتب الاسلامیه.

و اینکه می فرماید بهشت را برایش مباح می کنم دو گونه معنی شده است یکی اینکه یعنی کسی مانع او نیست و اگر در قیامت گفت من می خواهم به بهشت بروم کسی مانع او نمی شود. دوم اینکه به بهشت می برند ولی جایی را برایش مشخص نمی کنند بلکه هر جایی که خودش خواست انتخاب می کند که شاید این معنی مناسب تر باشد که در قرآن هم داریم

(وَسَيَقُولُ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ (۷۳) وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَهُ وَ أَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَّبِعُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ (۷۴))

در قیامت می فرماید آنهایی که تقوی دارند و آیه قبل از آن می فرماید آنهایی که اهل کفر هستند سوقشان می دهند سوی آتش. و بعد می فرماید دسته ای که تقوی دارند و عمل به احکام دین کردند سوق داده می شوند به طرف بهشت و وقتی می رسند قبلا درهای بهشت را به احترام آنها باز کردند و خازنین بهشت از اینان استقبال می کنند و می گویند درود خدا بر شما وارد شوید و خالدین در بهشت باشید و پاکیزه شدید. آنان وقتی وارد بهشت شدند نفس راحتی می کشند (که خداوند انشاءاله نصیب همه ما بفرماید) و وقتی نشستند داخل بهشت خدا را شکر می کنند که خداوند آن وعده ای که به ما داده بود محقق ساخت و فرموده بود اگر تقوی داشته باشید بهشتی هستید حمد خدا را که آن وعده الهی تحقق پیدا کرد و ما را وارث زمین بهشت قرار داد و جای می گیریم و انتخاب می کنیم از بهشت هر جایی را که بخواهیم.

پس ادخال سرور در قلب مومن بهر کیفیت که باشد ثواب ها و پاداش ها برای اوست

۴- «وَعَنْهُمْ عَنْ أَحْمَدَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ خَلْفِ بْنِ حَمَّادٍ عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: لَا يَرَى أَحَدٌ كُمْ إِذَا أَدْخَلَ عَلَى مُؤْمِنٍ سُورًا أَنَّهُ عَلَيْهِ أَدْخَلَهُ فَقَطُّ بَلْ وَاللَّهِ عَلَيْنَا بَلْ وَاللَّهِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (ص)» (۱) (۲)

اگر کسی برادر دینی اش را خوشحال کرد فکر نکند فقط او را خوشحال کرده بلکه سرور بر ما وارد کرده بلکه والله این سرور را بر رسول الله (ص) وارد کرده است.

امیدواریم توفیق داشته باشیم عمل کنیم به این روایات و به دیگران هم توصیه کنیم که اگر رایج بشود در جامعه، جامعه ای الگو برای سایر ملت ها خواهد بود و انشاءالله عاقبت به خیری هم دارد.

بحث فقهی: مالکیت گنج در صورت کشف در ملک خود کاشف:

در گنج گفتیم اگر در بلاد کفر پیدا شود مطلقا خواه اثر اسلام داشته باشد یا نداشته باشد در ملک مباح باشد یا در ملک شخصی باشد کاشف آن مالک می شود و خمس آن را باید بدهد.

اگر در بلاد اسلام باشد اگر در زمین مباح باشد و اثر اسلام ندارد مالک می شود و اگر اثر اسلام دارد دو قول است یکی تصرف که مالک می شود و خمس دارد و یکی عدم تصرف که حکم لقطه دارد.

مرحوم امام در ادامه این وجوه می فرمایند:

«نعم لو وجدته في أرض مملوكة له بابتیاع و نحوه عَرَفَهُ الْمَالِكُ قَبْلَهُ مَعَ احْتِمَالِ كَوْنِهِ لَهُ، وَ إِن لَمْ يَعْرِفْهُ عَرَفَهُ السَّابِقُ إِلَى أَنْ يَنْتَهِيَ إِلَى مَنْ لَا يَعْرِفُهُ أَوْ لَا يَحْتَمِلُ أَنَّهُ لَهُ، فَيَكُونُ لَهُ وَ عَلَيْهِ الْخُمْسُ إِذَا بَلَغَ عَشْرِينَ دِينَارًا فِي الذَّهَبِ وَ مِائَتِي دِرْهَمٍ فِي الْفِضَّةِ، وَ بِأَيِّهِمَا كَانَ فِي غَيْرِهِمَا» (۳)

ص: ۳۵۷

۱- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۱۶، ص ۳۴۹، کتاب الامر بالمعروف و النهی عن المنکر، ابواب فعل المعروف، باب ۲۴، ح ۳، آل البیت.

۲- مرآة العقول، علامه مجلسی، ج ۹، ص ۹۳، ح ۶، دارالکتب الاسلامیه.

۳- تحریر الوسیله، امام خمینی، ج ۱، ص ۳۵۴، دارالکتب العلمیه.



اگر گنج را در ارض مملو که خودش که خریداری کرده یا هدیه گرفته مثلا به مالک قبلی مراجعه کند اگر احتمال می دهد که برای آن مالک باشد و الا برای خودش است و اگر مالک گفت نه مال من نیست باید به مالک قبلی تر مراجعه کند تا به جایی که یکی بگوید برای من است و اگر همه گفتند ما خبر نداریم تصرف می کند و مالک می شود و خمس آن را باید بدهد.

مرحوم سید در عروه تقریبا همین تعبیر را دارد و می فرماید

«و لو كان في أرض مبتاعه مع احتمال كونه لأحد البائعين عرفه المالك قبله فإن لم يعرفه فالمالك قبله و هكذا فإن لم يعرفه فهو للواجد و عليه الخمس» (۱)

اگر گنج را در زمینی پیدا کرده که خریداری کرده و احتمال می دهد که این گنج برای یکی از باعین است یکی یکی سراغ اینها می رود و اگر هیچکدام ادعایی نداشتند و نگفتند برای ماست برای خودش می شود و خمس دارد.

مرحوم حکیم در مستمسک بعد از کلام سید یزدی می فرماید «و هو المشهور» (۲)

پس نه تنها مرحوم سید و مرحوم امام بلکه مشهور علما می فرمایند اگر در ملک شخصی که شخصی خریده و مالک شد گنجی پیدا شد باید به مالک قبلی مراجعه کند و اگر مایوس شد خودش تصرف می کند.

در جواهر می فرماید

«ففي المنتهى (۳) و التذکره (۴) و المسالك (۵) و غيرها (۶) (۷) (۸) عرفه البائع، فإن عرفه و إلا فالمالك الذي قبله و هكذا، بل لا أجد فيه خلافا بيننا، لوجوب الحكم به له مع دعواه إياه إجماعا في المنتهى» (۹)

ص: ۳۵۸

۱- العروها الوثقی، سید یزدی، ج ۴، ص ۲۴۶، جامعه مدرسین.

۲- مستمسک العروه الوثقی، سید محسن حکیم، ج ۹، ص ۴۷۰، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.

۳- منتهی المطلب، علامه حلی، ج ۸، ص ۵۲۶، مجمع البحوث الاسلامیه.

۴- تذکره الفقهاء، علامه حلی، ج ۱۷، ص ۲۷۴، آل البیت.

۵- مسالك الأفهام، شهید ثانی، ج ۱، ص ۴۶۰، معارف اسلامی.

۶- شرایع الاسلام، محقق حلی، ج ۱، ص ۱۳۴، استقلال طهران.

۷- ارشاد الاذهان، علامه حلی، ج ۱، ص ۲۹۲، جامعه مدرسین.

۸- حدائق الناضره، محقق بحرانی، ج ۱۲، ص ۳۳۸، جامعه مدرسین.

۹- جواهر الکلام، شیخ محمد حسن نجفی جواهری، ج ۱۶، ص ۳۱، دارالکتب الاسلامیه.

مرحوم صاحب جواهر می فرماید خلافتی در این مسئله بین ما نیست یعنی همه این سلسله مراتب را قائل هستند پس این قول مشهور است و قول متفق علیه است

استدلال به این قول: به دو دلیل تمسک شده

دلیل اول: قاعده ید است و مالک قبلی ید در ارض داشته پس ید در ما فیها هم دارد و مراد ما فیها الی هم فیها خالدون است یعنی هر چه قدر از عمق زمین باشد دارای ید است.

مرحوم علامه در تذکره می فرماید

«لأن ید المالك الأول علی الدار، فتثبت علی ما فیها، و الید تقضی بالملك.» (۱)

مالک اولی ید بر دار داشت و ید بر ما فیها هم داشت و ید هم علامت ملکیت است پس او مالک بوده و مالک این گنج هم هست و باید به او مراجعه نمود و اگر هیچکدام از مالکین ادعا نکردند مال لا مالک له می شود و کاشف تصرف می کند و خمس می دهد.

علامه در ادامه می فرماید «مضافا الی أنه ید الحکم له لو ادعاه؛ اجماعا قضائا لظاهر الید»

مضافا بر اینکه علاوه بر قاعده ید اگر مالی را مسلمانی ادعا کرد برای من است بالاجماع به او می دهیم و این دلیل هم بازگشتش به همان قاعده ید است.

مناقشه در دلیل قول اول:

دو ایراد به این استدلال شده یکی اینکه ملکیت مالک قبلی ساقط شده و ید ملکیت فعلی را ثابت می کند و کسی که فروخت ملکیت او ساقط شد شما می گوئید ید حجت است بر ملک و این را قبول داریم اما ید فعلی را می گوئیم نه ید قبلی و ید فعلی حجت است بنابراین صحیح نیست که به سراغ مالک قبلی برویم خانه را از مالک خریدیم و الان ید بر این خانه ندارد چه برسد به اینکه بر گنجی که برای سال های قبل است ید داشته باشد ما کاری به گنج نداریم ما می گوئیم خانه را فروخته است کسی که ید بر مالی دارد ید دلیل بر مالکیت است اما ید فعلی نه ید سابق مالک سابق در حال حاضر نه روی خانه و نه روی گنج هیچ یدی ندارد تا حجت باشد.

ص: ۳۵۹

Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الخمس (مالکیت گنج در صورت کشف در ملک خود کاشف)

گفتیم اگر شخصی زمین را مالک شود و در آن گنجی با آثار اسلامی پیدا کند در مسأله دو قول است:

قول اول: مشهور فقهاء می گویند برود و مالک را پیدا کند و اطلاع دهد اگر مال او بود که تحویل می دهد و الا به سراغ مالک قبلی می رود و هکذا اگر کسی ادعای مالکیت کرد به او می دهد و اگر کسی پیدا نشد و مایوس شد از اینکه مالکی پیدا شود اینجا خودش تملک می کند و خمس آن را می پردازد. مرحوم امام هم می فرماید «عرفه المالك» (۱) تا مایوس شود مرحوم سید (۲) در عروه عینا همین فتوی را دارد مرحوم صاحب جواهر (۳) می فرماید «لم اجد فيه مخالف» و بعضی هم ادعای اجماع کردند.

دلیل مسأله:

۱- دلیل اول: قاعده ید: گفته اند ید هر کس بر زمین و گنج ثابت باشد همان شخص مالک گنج است و قاعده ید هم که شرعا حجت است اگر ید سابق گفت مال من نیست سراغ ید اسبق می رود و هکذا...

۲- دلیل دوم: گفته اند در چنین مالی اگر کسی ادعا کرد که مال اوست اجماع است که قبول می شود این دلیل دوم خارج از ید نیست همان ید است اما گفته اند اجماع داریم که اگر ادعا کرد حجت است و قبول می شود.

ص: ۳۶۰

۱- تحریر الوسیله، امام خمینی، ج ۱، ص ۳۵۴، دارالکتب العلمیه.

۲- العروه الوثقی، سید یزدی، ج ۴، ص ۲۴۶، جامعه مدرسین.

۳- جواهر الکلام، شیخ محمدحسن نجفی جواهری، ج ۱۶، ص ۳۱، دارالکتب الاسلامیه.

مناقشه در استدلال قول مشهور:

دو ایراد قوی به این استدلال شده است.

ایراد اول: قاعده ید دلیل بر ملکیت است و حجت است اما به ید فعلی نه بر ید سابق این کسی که الان خریده مالک است ید دارد و با ید قبلی ید ندارد. و ید سابقه اکنون اسمش ید ساقطه و ید زائله است و نیز ید اسبق، ید با ید زائله است و ادله ای که دلالت می کند بر حجیت ید حجیت فعلی را می گوید آن وقتی که ید داشت می گفتیم بالتبع گنج هم ملک اوست وقتی ید او هم بر خود این مال هم بر تبعات آن قطع شده است.

ایراد دوم: گفته اند این قاعده ید که تمسک می کنید قاعده را قبول دارید و تمسک می کنید یا خیر؟ اگر قبول دارید و می گوئید ید دلیل ملکیت است پس مالک قبلی هم ید داشته پس نیاز به تعریف نیست بلکه باید به او تحویل داده شود بدون تعریف و مسامحه و سوال چون مالک است.

پاسخ مناقشه بر استدلال به قول دوم:

هر دو اشکال را می شود رفع کرد.

رد اشکال اول بر دلیل مشهور:

گفتید ید فعلی را حجت می دانید می گوئیم که ما ید قبلی را نمی گوئیم بالفعل حجت است می گوئیم ید قبلی در زمان خودش حجت بود. یعنی کسی که دیروز مالک بود و فروخت صاحب ید دیروز حجت بود نه ید امروز پس خلط نشود که وقتی می گوئیم ید حجت است ید زائله را حجت بدانیم اگر رفتید خانه ای خریدید بعد از ۲۰ روز دیدید یک صندوق آنجاست شک می کنید مال مالک قبلی است بدیهی است که نه می رویم از او سوال می کنیم و اگر مال او بود به او می دهیم.

ص: ۳۶۱

بنابراین دلیل بر حجیت ید هم ید موجود است هم ید قبلی که اگر آثاری بر آن باشد الان هم هست اگر عالم بود به وجود گنج و فروخت حشش زائل شد اما احتمال می دهیم که خبر ندارد یا فراموش کرده از این جهت است اگر گفت مال من است و نفروختم به او می دهیم اما اگر گفت زمین و مافیها را فروختم آنچه پیدا شد برای مشتری است.

رد اشکال دوم بر دلیل قول مشهور:

اما اشکال دوم که گفتید قاعده ید را قبول دارید یا خیر؟ در جواب می گوئیم ید دو قسم است گاهی ید استقلالی است و گاهی تبعی اگر استقلالی باشد یعنی مستقیماً روی مال تسلط پیدا می کند و اگر تبعی یعنی ید روی ارض و مافیها که ید روی مافیها ید تبعی است.

بین این دو فرق است دلیل حجیت ید تبعی نیست بلکه به بناء عقلا است و شارع امضا کرده است. و بناء عقلا دو گونه است نسبت به استقلالی می گویند مالک است. اما ممکن است نسبت به تبعی عقلاء بگویند باید بینیم مالک اولی قبول دارد یا خیر؟ که مالک بود و انتقال داد یا خیر؟ و این سیره و بناء عقلاء است.

پس قول مشهور ثابت می شود که اگر کسی در زمینی گنجی پیدا کرد به بایع مراجعه می کند و تعریف می کند و اگر شناخت به او می دهیم و الا سراغ مالک قبلی می رویم.

۳- دلیل قول مشهور:

علاوه بر این شیخ انصاری برای قول مشهور به دو روایت تمسک کرده اند.

الف: روایت موثقه اسحاق بن عمار «وَعَنْهُ عَنْ صَيْفُوَانَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا إِبْرَاهِيمَ (ع) عَنْ رَجُلٍ نَزَلَ فِي بَعْضِ بُيُوتِ مَكَّةَ فَوَجَدَ فِيهِ نَحْوًا مِنْ سَبْعِينَ دِرْهَمًا مَدْفُونًا فَلَمْ تَزَلْ مَعَهُ وَ لَمْ يَذْكُرْهَا حَتَّى قَدِمَ الْكُوفَةَ كَيْفَ يَضِيْعُ قَالَ يَسْأَلُ عَنْهَا أَهْلُ الْمَنْزِلِ لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا قُلْتُ فَإِنْ لَمْ يَعْرِفُوهَا قَالَ يَتَصَدَّقُ بِهَا.» (۱)

ص: ۳۶۲

۱- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۲۵، ص ۴۸۸، ابواب اللقطه، باب ۵، ح ۳، آل البیت.

اسحاق بن عمار گوید در مورد مردی از امام صادق(ع) پرسیدم که به مکه رفته بود و در یکی از منزلها برای استراحت رفته بودند که در آن منزل ۷۰ درهم مدفون پیدا کرده بود و همراه خود نگه داشت و به کسی نگفت تا اینکه به کوفه بازگشت (از امام سوال کردم) این ۷۰ درهم را چه باید بکنم امام(ع) فرمودند از اهل منزل باید پرسد اگر گفتند مال ماست باید به آنها بدهد در ادامه می گوید اگر گفتند نمی شناسیم امام فرمودند از طرف مالک صدقه بدهد.

کیفیت استدلال:

می فرماید کسی گنجی در منزلی پیدا کرد برداشت آمد کوفه و از امام سوال کرد امام فرمود برو از اهل مکه سوال کن این شاهد حرف ماست. استدلالی که اینجا می شود این است که در اینکه این گنج بوده و صدق گنج بر آن است شکی نیست چون مدفون بوده و مبلغ قابل توجهی هم بوده پس باید از مالک پرسد این شاهد حرف ماست که ما هم اگر زمینی خریدیم و گنجی در آن پیدا کردیم باید از بایع سوال کنیم پس از این روایت استظهار می کنیم برای ما نحن فیه زیرا ما کاری به اجاره و بیع نداریم بلکه در منزلی که سکونت داشت گنج را پیدا کرد امام فرمود باید از آنکه قبلا منزل مال او بود پرسد.

دو روایت دیگر هم هست انشاءاله برای فردا.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين.

### کتاب الخمس (مالکیت گنج در صورت کشف در ملک خود کاشف) ۹۳/۱۱/۰۵

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الخمس (مالکیت گنج در صورت کشف در ملک خود کاشف)

گفتیم در موردی که شخصی زمینی را از کسی بخرد و در آن گنجی پیدا می کند مشهور گفتند؛ باید تعریف کند به بایع اگر گفت برای من است به او می دهند و اگر نفی کرد سراغ مالکین قبلی می رود و هكذا.

ص: ۳۶۳

دلیل قول مشهور قاعده ید است با این توضیح که ید فعلی حجت است منتهی چون از دیگری خریده او هم ید داشته و باید از او هم پرسد.

مرحوم شیخ انصاری که به تعبیر مرحوم اراکی خاتمه المجتهدین است و خاتمه و نهایت مجتهدان است. و مجتهدین بعد از شیخ همه بی تردید ریزه خوار خوان شیخ هستند. مرحوم شیخ در کتاب خمس به دو روایت تمسک می کند.

۱- «وَعَنْهُ عَنْ صَيْفِ ثَوَّانَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا إِبْرَاهِيمَ (ع) عَنْ رَجُلٍ نَزَلَ فِي بَعْضِ بَيْوتِ مَكَّةَ فَوَجَدَ فِيهَا نَحْوًا مِنْ سَبْعِينَ دِرْهَمًا مَدْفُونَةً فَلَمْ تَزَلْ مَعَهُ وَ لَمْ يَدْ كُرْهَا حَتَّى قَدِمَ الْكُوفَةَ كَيْفَ يَصْنَعُ قَالَ يَسْأَلُ عَنْهَا أَهْلَ الْمَنْزِلِ لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا قُلْتُ فَإِنْ لَمْ يَعْرِفُوهَا قَالَ يَتَصَدَّقُ بِهَا.» (۱)

اسحاق بن عمار گوید از حضرت امام موسی بن جعفر(ع) پرسیدم مردی در سفر به مکه در یکی از منزلها که برای استراحت رفته بودند (در آن منزل) ۷۰ درهم مدفون پیدا کرده بود و همراه خود نگه داشت و به کسی نگفت تا اینکه به کوفه بازگشت اکنون با این ۷۰ درهم چه کند؟ امام فرمودند از اهل منزل باید پرسد اگر گفتند مال ماست باید به آنها بدهد راوی در ادامه می گوید پرسیدم اگر گفتند نمی شناسیم تکلیف چیست؟ امام فرمودند از طرف مالک صدقه بدهد.

کیفیت استدلال:

بحث ما خرید است و اینکه بعد از خرید اگر گنجی پیدا کند تکلیف چیست؟ ولی این روایت بحث خرید نیست بلکه جایی را اجاره کرده است. اما می گوئیم از اینکه امام فرمود «از مالکین پرسد» از این وجوب تعریف فهمیده می شود که نمی تواند تملک کند و باید اعلام کند و همین مقدار شاهد می شود که در خرید هم باید به بایع مراجعه کند. زیرا در منزلی رفته و توقف کرده و گنجی پیدا کرده و امام فرمود از اهل منزل پرس این ویژگی و مناط در هر دو مورد - اجاره و بیع - موجود است. مرحوم شیخ می فرماید به این قرینه که امام فرمود تعریف می خواهد می گوئیم در صورت خرید هم تعریف به مالک منزل لازم است.

ص: ۳۶۴

ولی ما قبلاً گفتیم انصاف این است که این روایت بر تعریف در صورت خرید دلالت ندارد. زیرا بعید است از کلمه «مدفونه» که در عبارت بود بتوانیم استفاده بکنیم که گنج بوده است یعنی در منزلی که اجاره می دهند و مرتب حجاج می آیند و می روند بعید است کسی کند و کاو بکند و گنج پیدا کند بلکه مراد این است که مخفی کرده بودند و پیدا کرده است. در حالیکه در صدق گنج باید سالها از دفن گذشته باشد تا صدق گنج کند پس این مال مجهول المالک است که در این صورت باید به مالک مراجعه کند شاید آنها خبر داشته باشند و از تعبیر «لعلهم» در کلام روایت به دست می آید حتی شاید برای مالک نباشد؛ بلکه برای مستاجرین قبلی باشد پس از این روایت بیش از مال مجهول المالک استفاده نمی کنیم و دلالتی بر مانحن فیه ندارد. لذا فرمود «یتصدَّق بها» صدقه بدهد.

۲- «مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى الرَّجُلِ (ع) أَسْأَلُهُ عَنْ رَجُلٍ اشْتَرَى جَزُورًا أَوْ بَقْرَةً لِلأَصْحَابِ فَلَمَّا ذَبَحَهَا وَجَدَ فِي جَوْفِهَا صِرَّةً فِيهَا دَرَاهِمٌ أَوْ دَنَانِيرٌ أَوْ جَوْهَرَةٌ لِمَنْ يَكُونُ ذَلِكَ فَوَقَّعَ (ع) عَرَفَهَا الْبَائِعُ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ يَعْرِفُهَا فَالْشَيْءُ لَكَ رَزَقَكَ اللَّهُ إِيَّاهُ.» (۱)

عبدالله بن جعفر می گوید به آقا نامه نوشتم (نمی گوید به چه کسی نوشتم بلکه می گوید نوشتم به مردی (ع)) و در مورد مردی پرسیدم که شتری یا گاوی خرید برای قربانی در مکه؛ وقتی حیوان را ذبح کرد در شکم آن صرّه ای پیدا کرد که در آن درهم و دینار یا دانه جواهری بود سوال این است که این صرّه برای چه کسی است؟ امام در جواب مکاتبه نوشتند که از آن بایع پرسد اگر گفت نمی دانم این چیزی است که خداوند روزی ات کرده و تصرف کن.

ص: ۳۶۵



مرحوم شیخ به این روایت هم تمسک می کند برای ما نحن فیه و فرمود باید به بایع زمین مراجعه کند. و مرحوم نراقی در مستند (۱) هم این روایت را نقل می کند و می فرماید چه فرقی می کند بین اینکه مدفون باشد فی الارض و یا اینکه مدفون باشد در شکم حیوان و هر دو چیزی است که مدفون است و فی الارض را هم گفتیم خصوصیتی ندارد.

در جواب می گوئیم؛

اولاً: صدق گنج نمی کند گنج باید مدفون قصداً باشد و استمرار در آن باشد. اما اینکه در شکم حیوان پیدا شده است برای دیروز و امروز است و سابقه ای ندارد تا گنج باشد. مرحوم آقا رضا همدانی می فرماید فرقی نمی کند که از حلق حیوان درآمد یا از شکم حیوان یا روی گرده حیوان درآمد بلکه مال مجهول المالک را بلعیده و علی ای حال صدق گنج بعید است. علاوه بر این امام (ع) فرمودند به مالک معرفی نماید اگر مالک گفت من نمی شناسم چیزی است که خداوند روزی اش نموده. این بیان امام نه با گنج می خواند و نه با لقطه لکن در خصوص این فرمودند که خداوند روزی ات کرده و حکمی هم دادند مخصوص به همین مورد است و یک تعبدی است.

بالاخره این روایت هم وجهی ندارد مضافاً اینکه حکم گنج که خمس باشد را در روایت نیاورده است.

روایت دیگر هم بعضی بزرگان تمسک کردند و مرحوم آقارضا همدانی هم ذکر می کند

«و بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَيِّمَاعَةَ عَنْ صَيْفَوَانَ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) قَالَ: قَضَى عَلِيُّ (ع) فِي رَجُلٍ وَجَدَ وَرَقًا فِي خَرَبِهِ أَنْ يُعْرِفَهَا فَإِنْ وَجَدَ مَنْ يَعْرِفَهَا وَإِلَّا تَمَتَّعَ بِهَا.» (۲)

ص: ۳۶۶

۱- مستند الشیعه، محقق نراقی، ج ۱۰، ص ۲۲، آل البیت.

۲- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج ۲۵، ص ۴۴۸، کتاب اللقطه، باب ۵، ح ۵، آل البیت.

محمد بن قیس از حضرت امام باقر(ع) نقل کرده است که فرمود: امیرالمومنین(ع) در مورد شخصی که ورقه ای در خرابه ای پیدا کرده قضاوت کردند که باید معرفی کند اگر کسی شناخت به او می دهد و الا خودش استفاده می کند. برخی از بزرگان نظیر حاج آقا رضا همدانی به این روایت تمسک کرده اند و گفته اند وقتی در خرابه پیدا کرد و باید تعریف کند گفته اند سزاوارتر از همه برای تعریف مالک است.

نظر استاد:

این هم قابل اشکال است زیرا معلوم نیست بر «وجد ورقا» صدق گنج بکند بلکه ممکن است اصلاً مدفون نبوده است. یک تکه نقره پیدا کرده را که نمی گوییم گنج پیدا کرده هم از نظر کمی و هم از نظر کیفی اشکال در آن است یک ورق است.

ثانیا: معلوم نیست مدفون بوده است. در نتیجه تنها دلیل ما برای مسأله همان قاعده ید است.

و خود شیخ می فرماید ولی ظاهر امر این است که بگوییم این مربوط به بحث ما نیست و شاید امر به صدقه دادن استحبابی است. و کماً و کیفاً از تعریف گنج خارج است.

پس قول صحیح همان قول مشهور است زیرا ادله ای که دلالت بر حجیت ید می کند سیره عقلا است و سیره ید فعلی را حجیت می دانند و ید قبلی را هم به اعتبار زمان خودش حجیت می داند.

بحثی در ذهن آقایان بود که آیت الله مکارم عنوان کردند و توجیهی آوردند اصل اشکال ایشان این است که از نظر فقها اتفاق است که اگر کسی گنجی پیدا کرد مالک است از طرفی در روایات هم دیدیم که گنج برای کسی است که پیدا کرده است. ایشان می فرمایند مراجعه کردم به کتب فقهای عامه و این حکم مورد اتفاق علمای عامه هم هست چرا با این اوضاعی که داریم می بینیم در جایی گنجی پیدا شد حکومتها (چه در ایران یا دیگر کشورها) وارد می شوند و تصرف می کنند. حتی اگر کسی گنجی پیدا کند و اعلام نکند محکوم می شود و تعزیر می شود. آیا مبنایی دارد با این همه اتفاقی که در این مسأله وجود دارد. انشاء الله برای فردا.

ص: ۳۶۷

## کتاب الخمس (بیان یک شبهه در مالکیت گنج در صورت کشف در ملک خود کاشف) ۹۳/۱۱/۰۶

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: کتاب الخمس (بیان یک شبهه در مالکیت گنج در صورت کشف در ملک خود کاشف)

گفتیم آیت الله مکارم در کتاب خمس مسأله ای را به عنوان فرعی مهم و مورد ابتلاء مطرح کردند. البته من ندیدم غیر ایشان کسی از بزرگان متعرض شده باشند.

ایشان فرمودند: عادت حکومت ها بر این است که اگر در کشورشان کسی گنجی را پیدا کند اینها تصرف می کنند و اخذ می کنند و اجازه نمی دهند خود واجد در آن تصرف کند حتی اگر چنانچه نیاید بگوید عقوبت می شود. و هیچ گونه حقی ولو قلیل برای واجد قائل نیستند. اکنون این پرسش مطرح است که آیا این روش که عادت جاری در حکومت ها شد آیا مبنایی فقهی دارد یا خیر؟

ایشان می فرمایند مراجعه کردم به اقوال علمای شیعه دیدم که اتفاق دارند که اگر کسی گنجی پیدا کرد با شرایطی که گفته شد ملک خود واجد است. و روایات متواتره در این باب داریم که برای واجد است. فقط روایات فرمودند «علیه الخمس» یعنی باید خمس آن را به حکومت یا والی یا اهل خمس بدهد.

ایشان در ادامه می فرمایند تفحصی کردیم در کلمات علمای عامه دیدیم که آن ها هم چنین اتفاقی را دارند و در کتاب هایی نظیر -الفقه علی المذاهب الأربعة - که اقوال را نقل می کنند دیدیم این قول هست.

بنابراین روی این مبنا که واجد گنج مالک گنج است و اخذ از او بدون رضایت او غصب و حرام است و تعدی به آن شخص می شود؛ فقهاء اتفاق نظر دارند لذا بین این حکم شرعی و عملی که در شرائط فعلی حکومت اسلامی اقدام می کند به ظاهر تنافی وجود دارد.

ص: ۳۶۸

راه حل تنافی بین مالکیت واجد گنج و اقدام عملی حکومت اسلامی:

چند وجه می شود درست کرد که در آن صورت حکومت مجاز است گنج به دست آمده را از واجد بگیرد؛

وجه اول: بعضی از معاصرین که قائلند گنج جزء انفال است و همانند معدن جزء اموال عمومی است و اختیار آن با ولی امر است و روایاتی هم داریم که انفال را اجازه دادند و مباح کردند و می توانند تصرف کنند.

روی این مبنا اگر گنج جزء انفال باشد و اختیار به ید ولی امر مبسوط الید باشد ولی امر می تواند وجه صرف آن را عوض

کند یعنی در حکومت اسلامی قانون بگذارند که مصلحت این است که تحویل حکومت شود. چنانچه در معدن هم بعضی گفتند انفال است و ملک عموم است و زمام آن به دست امام است و امام هم گاهی می فرماید حلال کردم برای شما و گاهی هم می فرماید حلال نکردم و باید تحویل بدهید. اگر این مبنا را که انفال است قبول کنیم وجهی برای این قول می توانیم درست کنیم، که واجد گنج حق تصرف ندارد و باید تحویل حکومت دهد.

مناقشه در وجه اول:

می گوئیم با اینکه روایات کثیره در انفال داریم و در مقام بیان هم بوده است در عین حال هیچ یک از روایات گنج را جزء انفال ندانسته است هرچند در برخی از روایات از معدن به عنوان انفال نام برده شد. با همه اشکالاتی که داشتیم اما این قول را می گذاریم کنار و این مبنی را که انفال باشد و حکومت می تواند جلوی آن را بگیرد را صحیح نمی دانیم.

وجه دوم: ممکن است بگوئیم سیره عقلا بر این شده که گنج ها را دولت ها می گیرند پس به دلیل سیره عقلا که حجت است می توانیم بگوئیم درست است که حکومت ها تصرف کنند.

ص: ۳۶۹

در جواب وجه دوم می‌گوییم سیره به نفسه حجت نیست بلکه اگر در زمان ائمه باشد و امضاء بشود آن سیره و بناء حجت است پس این سیره مستحدث است و این سیره چون ممضی نیست پس حجت نیست پس این وجه هم می‌رود کنار و نمی‌توان به واسطه این مبنی فعل حکومتها را توجیه کنیم.

وجه سوم: ممکن است احتمال قوی تری مطرح باشد که؛ زمان حاضر با زمان های سابق فرق دارد زیرا به گنج‌هایی که سابق پیدا می‌شد نظر مادی می‌شد و ارزش مادی داشت. اما امروز ارزش معنوی دارد و حیات ملی برای آن قائل هستند و جزء تمدن چندین هزار ساله این بلد حساب می‌شود و جزء آثار فرهنگی است و عزتی برای کشور است و اگر گنج‌هایی اینگونه کشف شود باید در اختیار دولت باشد یعنی به یک عنوان ثانویه از جهت اینکه تمدن و سابقه کشور و پیشرفت کشور را معرفی می‌کند و شرع هم آن را امضاء کرده و تحت این عنوان ثانوی باید حکومت‌ها این اموال را تصرف کنند و اگر در دست اشخاص باشد تلف می‌شود و از بین می‌رود.

به علاوه اگر در اختیار شخص باشد شاید هوس نماید که از کشور خارج نماید و در معرض تلف بودن هم خسارتی است برای کشور و برای حفظ از این خسارت‌ها حکومت‌ها باید تصرف نمایند. لذا بر دوش دولت قرار داده می‌شود تا حفظ و بقاء این آثار تضمین شود.

وجه چهارم: (جمع بین حقین): روایات می‌گفت ملک واجد است و عنوان ثانوی می‌گوید دولت بگیرد جمع بین حقین این است که از واجد بگیرند و قیمت آن را به واجد بدهند از یک طرف روایات می‌گوید ملک واجد آن است و در اختیار اوست و از او اگر بخواهند بگیرند غصب است و حرام است و این روایت به قوت خودش باقی است از طرف دیگر برای عزت کشور اسلامی و برای حفظ این آثار از در معرض تلف بودن لازم است دولت تصرف کند لذا می‌گوییم یک ارزش مناسبی روی آن می‌گذارند و به واجد می‌دهند.

وجه سوم مناقشه ندارد و وجه چهارم راه جمع خوبی است بنابراین اگر شخصی گنجی را پیدا کرد به دولت تحویل می دهد و پول آن را دریافت می کند با یک قیمت مناسب.

به هر حال بعد از حد نصاب خمس دارد و علی القاعده خمس آن را واجد می پردازد.

مرحوم امام در ادامه می فرماید

«إذا بلغ عشرين دينارا في الذهب و مأتى درهم في الفضة، و بأيهما كان في غيرهما» (۱)

در ملکی که از کسی خرید گنجی پیدا شد بعد از مراجعه به مالکین قبلی برای خودش است و خمس آن را باید بدهد بشرط اینکه به بیست دینار در طلا و دویست درهم در نقره برسد یعنی حد نصاب برای آن قائل هستند و اگر غیر طلا و نقره است باید ارزش آن به این مقدار برسد و اگر قیمت دینار و درهم تفاوت دارد به اقل این دو مقدار برسد

دلیل مسئله چند روایت است که برای بعد انشاء الله.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين.

### کتاب الخمس (شرائط وجوب خمس در گنج) ۹۳/۱۱/۰۷

Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الخمس (شرائط وجوب خمس در گنج)

شرط اول: حد نصاب:

مرحوم امام بعد از اینکه موارد وجوب گنج را بیان کردند وارد بحث شرایط وجوب خمس در گنج می شوند.

بحث امروز در حد نصاب است مرحوم امام می فرماید «إذا بلغ عشرين دينارا في الذهب» (۲) یعنی اگر گنج به دست آمده طلا است باید به بیست دینار برسد «و مأتى درهم في الفضة و بأيهما كان في غيرهما» (۳) و اگر نقره است باید به دویست درهم برسد اگر طلا و نقره نیست باید قیمتشان به یکی از اینها یعنی قیمت بیست دینار طلا و یا دویست درهم نقره برسد.

ص: ۳۷۱

۱- تحریر الوسیله، امام خمینی، ج ۱، ص ۳۵۴، دارالکتب العلمیه.

۲- تحریر الوسیله، امام خمینی، ج ۱، ص ۳۵۴، دارالکتب العلمیه.

۳- تحریر الوسیله، امام خمینی، ج ۱، ص ۳۵۴، دارالکتب العلمیه.

توضیح بیشتر این است که حد اول نصاب زکات در طلا مقدار ۲۰ دینار است و حد دوم در زکات ۲۴ دینار است و در کتاب الزکاه گفته شده و آمده است که در خمس هم این گونه است. و در درهم حد نصاب اول ۲۰۰ درهم است و حد نصاب دوم نقره ۲۴۰ درهم است که تفصیل آن در کتاب الزکاه گفته شده و این فتوای مرحوم امام بود.

از اقوال علما در اینجا استفاده می شود که مسأله اجماعی است مرحوم صاحب جواهر می فرماید: «و يعتبر فی وجوب الخمس فیہ النصاب بلا خلاف أجدہ فیہ و إن أطلق بعض القدماء بل فی الخلاف (۱) و الغنیہ (۲) و السرائر (۳) و ظاهر التذکرہ (۴) و المنتهی (۵) و المدارک (۶) الإجماع علیہ»، (۷)

در وجوب خمس در گنج نصاب معتبر است و باید به نصاب برسد و مخالفی هم در مسئله نیست اگرچه بعضی از قدما بنحو اطلاق گفته اند که در آن خمس است لکن نصاب آن را نگفتند و مطرح نکردند ولی مخالف نیستند بلکه از عبارات بزرگان استفاده می شود که مسأله اجماعی است. و نیز بحرانی در حدائق می فرماید: «و لا خلاف أيضا بین الأصحاب فی ما أعلم فی اشتراط الخمس فی هذا النوع ببلوغ عشرين دینارا أو مائتی درهم و هو النصاب الأول من الذهب و الفضة»، (۸)

ص: ۳۷۲

- ۱- الخلاف، شیخ طوسی، ج ۲، ص ۷۵، جامعه مدرسین.
- ۲- غنیہالنزوع، ابن زهره حلبی، ص ۱۲۹، موسسه امام صادق(ع).
- ۳- سرائر، ابن ادریس حلبی، ج ۱، ص ۴۸۹، جامعه مدرسین.
- ۴- تذکره، علامه حلبی، ج ۵، ص ۴۲۶، آل البیت.
- ۵- منتهی، علامه حلبی، ج ۸، ص ۵۴۶، مجمع البحوث الاسلامیه.
- ۶- مدارک الاحکام، سیدمحمد عاملی، ج ۵، ص ۵، آل البیت.
- ۷- جواهرالکلام، شیخ محمدحسن نجفی جواهری، ج ۱۶، ص ۲۶، دارالکتب الاسلامیه.
- ۸- حدائق الناضره، محقق بحرانی، ج ۱۲، ص ۳۳۲، جامعه مدرسین.

تا آنجایی که من می دانم و بدست آوردم مخالفی بین اصحاب نیست در اینکه شرط خمس در این نوع از چیزها مثل گنج رسیدن به عشرين دينار يا مأتی درهم است که نصاب اول طلا و نقره است. مرحوم شیخ در خلاف دو ادعای «لا خلاف» دارد و می فرماید:

لا- خلاف اول: «الركاز هو الكنز المدفون يجب فيه الخمس بلا خلاف» (۱) ادعای لا خلاف اول این است که می فرماید بلا خلاف ركاز همان گنج مدفون است که در صورت كشف پرداخت خمس آن واجب است.

لا خلاف دوم: «و یراعی عندنا فيه ان يبلغ نصابا يجب في مثله الزكاه» (۲) در نزد ما فقهای امامیه شرط وجوب خمس در گنج این است که مقدارش به حدی برسد که در آن حد زکات واجب می شود. و حد وجوب زکات در نصاب اول طلا ۲۰ دينار و درهم دویست درهم است. شافعی در فتوای جدید قول حد نصاب را مطرح کرده است و در فتوای قدیم گفته است کم یا زیاد خمس دارد اما مالک و ابوحنیفه می گویند فی قلیله و کثیره خمس.

مرحوم شیخ طوسی در ادامه می فرماید «دلینا اجماع الفرقه» (۳) یعنی دلیل مشروط بودن وجوب خمس به رسیدن به حد نصاب اجماع فرقه است.

بنابراین مرحوم شیخ دو ادعای اجماع دارد:

۱. اجماعی بودن خمس در کنز

۲. اجماعی بودن شرطیت حد نصاب برای وجوب خمس در کنز

علاوه بر اجماع روایتی صحیحه را به عنوان دلیل مطرح کرده اند.

ص: ۳۷۳

---

۱- الخلاف، شیخ طوسی، ج ۲، ص ۱۲۱، مسأله ۱۴۶، جامعه مدرسین.

۲- الخلاف، شیخ طوسی، ج ۲، ص ۱۲۱، مسأله ۱۴۶، جامعه مدرسین.

۳- الخلاف، شیخ طوسی، ج ۲، ص ۱۲۱، مسأله ۱۴۶، جامعه مدرسین.



«عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرُّضَا (ع) قَالَ سَأَلْتُهُ عَمَّا يَجِبُ فِيهِ الْخُمْسُ مِنَ الْكَنْزِ فَقَالَ مَا تَجِبُ الزَّكَاةُ فِي مِثْلِهِ فَفِيهِ الْخُمْسُ» (۱). بزنی می گوید از امام رضا (ع) در مورد مقداری که اگر کنز به آن مقدار برسد خمس دارد پرسیدم - قبلاً گفتیم ظاهر روایت این است که از حد نصاب پرسش دارد - امام فرمود «مِمَّا تَجِبُ الزَّكَاةُ فِي مِثْلِهِ» (۲) به آن مقداری برسد که در مثلش زکات واجب است. مثلاً - اگر در طلا ۲۰ دینار لازم است تا زکات واجب شود در کنز هم رسیدن به ۲۰ دینار لازم است تا خمس واجب شود.

همچنین در نقره ۲۰۰ درهم، حد نصاب زکات است در کنز باید به دویست درهم برسد تا خمس آن واجب شود.

بنابراین گفتیم ظاهر روایت این است که سوال از مقدار است. اما مرحوم آقای خویی (۳) می فرمایند که ظاهر روایت سوال از جنس است و می فرماید گنج اگر طلا و نقره باشد خمس دارد و الا خمس ندارد. یعنی گنجی که غیر طلا و نقره باشد خمس ندارد.

مناقشه در کلام آقای خویی:

ما گفتیم در روایت دو قرینه داریم که سوال از مقدار است

قرینه اول: صاحب ریاض (۴) فرمود اتفاقی است که فقهاء از این روایت مقدار فهمیدند و این قرینه می شود

قرینه دوم: روایت صحیحه دیگری از همین بزنی نقل است از امام هشتم از خمس معدن پرسید که روایت ظهور در پرسش از مقدار داشت که «من قلیل او کثیر» (۵) و امام جواب مشابه دادند و اتفاقاً صریح است که اگر به حدی که در مثلش زکات است برسد خمس دارد و اگر نرسید خمس ندارد.

ص: ۳۷۴

۱- من لا يحضره الفقيه، شيخ صدوق، ج ۲، ص ۴۰، جامعه مدرسین.

۲- من لا يحضره الفقيه، شيخ صدوق، ج ۲، ص ۴۰، جامعه مدرسین.

۳- موسوعه الامام الخویی، ابوالقاسم الخویی، ج ۲۵، ص ۷۶، مؤسسه احیاء الآثار.

۴- ریاض المسائل، طباطبایی، ج ۵، ص ۲۴۰، آل البيت.

۵- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج ۹، ص ۴۹۵، کتاب الخمس، ابواب ما يجب فيه الخمس، باب ۴، ح ۱، آل البيت.

پس ظهور در پرسش از مقدار است نه نوع و جنس پس فهم علماء که مقدار را فهمیدند درست است و ما قرینه هم داریم که مقدار مراد است.

یک مؤید: روایت دیگر رواه المفید «فِي الْمُقْنَعَةِ قَالَ: سُئِلَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ مِقْدَارِ الْكَتْرِ الَّذِي يَجِبُ فِيهِ الْخُمْسُ فَقَالَ مَا يَجِبُ فِيهِ الزَّكَاةُ مِنْ ذَلِكَ بَعَيْنُهُ فِيهِ الْخُمْسُ وَ مَا لَمْ يَبْلُغْ حَدَّ مَا تَجِبُ فِيهِ الزَّكَاةُ فَلَا خُمْسَ فِيهِ.» (۱) و مسالك (۲) هم این روایت را آورده است.

برخی احتمال دادند که همان روایت بزنی است و مفید نقل به معنی و مرسله آورده است که مفید گفت «سأل الرضا عليه السلام عن مقدار الكثر» (۳) از این جهت که مفید همانند دیگر علماء از روایت بزنی مقدار را فهمید و نقل به معنی کرده است. لذا این روایت یک مؤید است.

پس عمده دلیل برای اعتبار شرطیت نصاب همین روایت است که صحیحه هست و این را فهمیدیم که در گنج بعد از نصاب خمس دارد حال اگر گنج درهم و دینار است باید به عشرين دینار برسد تا خمس داشته باشد این گنج سه حالت دارد:

۱. گنج درهم و دینار باشد اگر به عشرين دینار و درهم به مأتی درهم رسید خمس دارد.

۲. گنج طلا و نقره مسکوک نیست بلکه شمش است در اینجا هم در طلا و نقره همان ۲۰ و ۲۰۰ از باب اطلاق است.

ص: ۳۷۵

---

۱- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج ۹، ص ۴۹۷، کتاب الخمس، ابواب ما يجب فيه الخمس، باب ۵، ح ۶، آل البيت.

۲- مسالك الأفهام، شهید ثانی، ج ۱، ص ۴۶۰، معارف اسلامی.

۳- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج ۹، ص ۴۹۷، کتاب الخمس، ابواب ما يجب فيه الخمس، باب ۵، ح ۶، آل البيت.

۳. اگر گنج نه طلا- و نه نقره باشد باید از اطلاق روایت استفاده کنیم که مراد قیمتش به عشرين دينار یا مأتی درهم برسد منتهی در قسم سوم که قیمت یکی از دينار یا درهم را داشته باشد اگر تفاوت قیمت بود مثلاً عشرين دينار و ۲۰۰ درهم تفاوت قیمت دارند به اقل حساب می شود یعنی به قیمت هر کدام رسید خمس دارد.

لذا امام فرمود «عليه الخمس اذا بلغ عشرين دينار في الذهب و ماتي درهم في الفضة و بايهما كان في غيرهما» (۱)

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين.

## اخلاقی ادخال السرور فی المؤمن ۹۳/۱۱/۰۸

Your browser does not support the audio tag

موضوع اخلاقی: ادخال السرور فی المؤمن:

موضوع فقهی: کتاب الخمس (حکم مال کشف شده در شکم دابه)

در بحث اخلاقی در موضوع ادخال سرور در قلب مومن به اینجا رسیدیم که در رابطه با معاشرت با مردم و افراد دیگر چگونه باشد. یکی از مطالبی که در مورد ادخال سرور داریم این است که کاری نکنند و مومنی را خوشحال کند. این بابی دارد در کتب روایی و تعدادی از روایات آن را هم هفته گذشته خواندیم. که واقعا تعجب برانگیز است یک عمل مستحبی با این همه پاداش که نه تنها عبادت است بلکه «من احب الی الله من ادخال السرور» (۲)

چه فعلی است که انسان بجا بیاورد که بتواند به این پاداش برسد آیا ادخال سرور به این است که کمک شایانی نکند یا منزل به او بدهد یا کار و شغلی برایش ایجاد نماید خیر. بلکه ادخال سرور به کمترین مقدار هم قابل تحقق است.

ص: ۳۷۶

۱- تحریر الوسیله، امام خمینی، ج ۱، ص ۳۵۴، دار العلم.

۲- الکافی، شیخ کلینی، ج ۲، ص ۱۸۸، بابُ إِدْخَالِ السُّرُورِ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ، الاسلامیه

بررسی یک روایت در مورد مصداق ادخال سرور در قلب مؤمن:

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قَالَ أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيَّ دَاوُدَ ع إِنَّ الْعَبْدَ مِنْ عِبَادِي لَيَأْتِينِي بِالْحَسَنَةِ فَأُيْحُهُ جَنَّتِي فَقَالَ دَاوُدُ يَا رَبِّ وَ مَا تِلْكَ الْحَسَنَةُ قَالَ يُدْخِلُ عَلَيَّ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ سُرُورًا وَ لَوْ بَتَمْرَةٍ قَالَ دَاوُدُ يَا رَبِّ حَقٌّ لِمَنْ عَرَفَكَ أَنْ لَا يَقْطَعَ رَجَاءُهُ مِنْكَ.» (۱)

حضرت امام صادق(ع) فرمود خداوند به حضرت داوود(ع) وحی فرستاد که ممکن است بنده ای نزد من بیاید و حسنه ای انجام داده و من بهشت را برایش مباح می کنم. (یعنی یا می گویند برای رفتن به بهشت آزادی و یا می گویند وقتی رفتی به

بهشت هر منطقه ای را که خواستی انتخاب کن) داوود گفت یا رب این چه حسنه ای است که به تنهایی پادشاه بهشت دارد؟ خداوند وحی فرستاد که بنده من یک عملی انجام داده نسبت به مومن و او را خوشحال کرده ولو به یک خرما که کمتر از این نمی شود مثال زد و پایین تر از این در آن روزگار نمی توان مثال بیان کرد مخصوصا در آن زمان که در آن دیار خرما فراوان بود و یک ثمره که فراوانی از آن همواره بر زمین افتاده است ارزش چندانی ندارد. داوود وقتی این را دید گفت بر کسی که تو را شناخت سزاوار است که هیچ موقع امیدش از تو قطع نشود. یا مثلا در مجلسی شخصی می خواهد دست دراز کند آب بردارد فردی که در کنارش نشسته است دست می برد و پارچ آب را در اختیارش قرار می دهد و یا آن شخص که پارچ را برداشت شخصی که در کنارش نشسته است لیوان را به او می دهد. همین مقدار ایجاد محبت و سرور می کند. ملاحظه می فرمایید عملی اینگونه و این محبت سرایت می کند و دیگران هم یاد می گیرند.

ص: ۳۷۷

---

۱- الکافی، شیخ کلینی، ج ۲، ص ۱۸۹، بَابُ إِدْخَالِ السُّرُورِ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ، ح ۵، الاسلامیه

روایت دیگر هم هست که باعث اطمینان خاطر می شود «عَنْ سَيِّدِ الصِّيرَفِيِّ فِي حَدِيثٍ لَهُ طَوِيلٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عِ إِذَا بُعِثَ الْمُؤْمِنُ مِنْ قَبْرِهِ خَرَجَ مَعَهُ مِثَالٌ مِنْ قَبْرِهِ يَقْدُمُهُ أَمَامَهُ» (۱) (۲) (۳)

صیرفی یک حدیث طولانی از حضرت امام صادق (ع) نقل کرده است و در بخشی از آن آورده است که حضرت امام صادق (ع) فرمود: وقتی مؤمن برای قیامت از قبر برانگیخته می شود یک چهره مثالی از او همراهش از قبر خارج می شود و همواره پیشاپیش او در حرکت است (و یا از پشت سر او را تحریک به رفتن می کند) «وَ كَلَّمَا رَأَى الْمُؤْمِنُ هَوْلًا مِنْ أَهْوَالِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ قَالَ لَهُ الْمِثَالُ لَا تَحْزَنْ وَ لَا تَفْرَعْ وَ أَبَشِّرْ بِالسُّرُورِ وَ الْكَرَامَةِ مِنَ اللَّهِ» (۴) (۵) (۶) هر زمان که مؤمن به مرحله و هولی از احوال قیامت گرفتار می شود آن چهره مثالی خطاب به او می گوید نترس و بی تابى نکن هم اکنون شادى و کرامت از ناحیه خداوند به تو می رسد. «فَلَا يَزَالُ يُبَشِّرُهُ بِالسُّرُورِ وَ الْكَرَامَةِ مِنَ اللَّهِ حَتَّى يَقِفَ بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ فَيَحَاسِبُهُ حِسَابًا يَسِيرًا وَ يَأْمُرُ بِهِ إِلَى الْجَنَّةِ وَ الْمِثَالُ أَمَامَهُ» (۷) (۸) (۹) آن چهره مثالی همواره در تمام مراحل مؤمن را به رسیدن سرور و کرامت خداوند دلدارى می دهد تا اینکه مؤمن در محضر پروردگار حاضر می شود و خداوند بلند مرتبه او را مورد محاسبه ای آسان قرار می دهد و دستور می دهد او را به بهشت ببرند و چهره مثالی همچنان پیشاپیش مؤمن در حرکت است. «فَيَقُولُ لَهُ الْمُؤْمِنُ رَحِمَكَ اللَّهُ نِعْمَ الْخَارِجُ كُنْتُ مَعِيَ مِنْ قَبْرِى وَ مَا زِلْتُ تُبَشِّرُنِي بِالسُّرُورِ وَ الْكَرَامَةِ حَتَّى رَأَيْتُ ذَلِكَ فَمَنْ أَنْتَ» (۱۰) (۱۱) (۱۲) مؤمن در این حال خطاب به آن چهره مثالی که پیشاپیش در حرکت است می گوید خدا رحمتت کند خوب موجودى هستى که از قبر همراه من خارج شدى و همواره به من بشارت دادى تا اینکه به این نقطه رسیدم که در حال رفتن به بهشت هستم. تو کیستى؟ «قَالَ فَيَقُولُ أَنَا السُّرُورُ الَّذِى كُنْتُ أَدْخَلْتُهُ عَلَى أَحَبِّكَ الْمُؤْمِنِ خَلَقَنِى اللَّهُ مِنْهُ لِأَبَشِّرَكَ» (۱۳) (۱۴) (۱۵) حضرت امام صادق (ع) فرمود آن چهره مثالی مؤمن در جواب خطاب مؤمن می گوید آن خوشحالی و سرورى هستم که تو آن را در قلب برادر مؤمنت در دنیا قرار دادى (و او را خوشحال کردى) اکنون خداوند مرا از همان سرور آفرید که تو را همواره بشارت دهم و مسرور و شاد کنم.

ص: ۳۷۸

- ۱- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۱۶، ص ۳۵۲، ابواب فعل معروف، باب ۲۴، ح ۱۰، آل البيت.
- ۲- ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، ابن بابویه، ص ۱۵۰، دارالشریف الرضی للنشر.
- ۳- الکافی، شیخ کلینی، ج ۲، ص ۱۹۰، بَابُ إِدْخَالِ السُّرُورِ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ، ح ۸، الاسلامیه.
- ۴- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۱۶، ص ۳۵۲، ابواب فعل معروف، باب ۲۴، ح ۱۰، آل البيت.
- ۵- ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، ابن بابویه، ص ۱۵۰، دارالشریف الرضی للنشر.
- ۶- الکافی، شیخ کلینی، ج ۲، ص ۱۹۰، بَابُ إِدْخَالِ السُّرُورِ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ، ح ۸، الاسلامیه.
- ۷- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۱۶، ص ۳۵۲، ابواب فعل معروف، باب ۲۴، ح ۱۰، آل البيت.
- ۸- ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، ابن بابویه، ص ۱۵۰، دارالشریف الرضی للنشر.
- ۹- الکافی، شیخ کلینی، ج ۲، ص ۱۹۰، بَابُ إِدْخَالِ السُّرُورِ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ، ح ۸، الاسلامیه.
- ۱۰- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۱۶، ص ۳۵۲، ابواب فعل معروف، باب ۲۴، ح ۱۰، آل البيت.

- ١١- ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، ابن بابويه، ص ١٥٠، دارالشرىف الرضى للنشر.
- ١٢- الكافى، شىخ كلينى، ج ٢، ص ١٩٠، بَابُ إِذْخَالَ الشُّرُورِ عَلَيَّ الْمُؤْمِنِينَ، ح ٨، الاسلاميه.
- ١٣- وسائل الشيعه، حرعاملى، ج ١٦، ص ٣٥٢، ابواب فعل معروف، باب ٢٤، ح ١٠، آل البيت.
- ١٤- ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، ابن بابويه، ص ١٥٠، دارالشرىف الرضى للنشر.
- ١٥- الكافى، شىخ كلينى، ج ٢، ص ١٩٠، بَابُ إِذْخَالَ الشُّرُورِ عَلَيَّ الْمُؤْمِنِينَ، ح ٨، الاسلاميه.

نمونه اینگونه موارد در خود دنیا هم پیدا می شود. وقتی در زمان قدیم قبل از انقلاب در اصفهان کاری با شهرداری پیدا کردیم روزی به شهرداری رفتیم یک نفر از کارمندان مرا شناخت و پس از احوال پرسشی گفتم نامه ای است آورده ام برای مسائل ساختمان آن شخص که گویا خدماتی از ما به هر علت دیده بود دست ما را گرفت برد اتاقی و گفت اینجا باش تا بیایم و خودش رفت همه کارها را به راحتی انجام داد که من نمی توانستم به آن راحتی انجام دهم. چون او آشنا بود و روی او حساب می کردند همه کارها را انجام داد حال اگر در قیامت هم اگر یک کسی پیدا شود با انسان همراه شود و کمک کند خیلی ارزش دارد.

مرحوم شیخ بهایی اینجا مطلبی دارند یعنی معتقدند که اعمال به صور مختلف مجسم می شوند و هم اعتقادات که به صور حسنه یا صور قبیحه در می آیند مرحوم شیخ بهایی می گوید هم اعمال به صورت مختلف مجسم می شود و هم اعتقادات به صور مختلف مجسم می شود و استناد می کند به آیات قرآن برای نمونه در سوره آل عمران می فرماید: (يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مِمَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُخَضَّرًا وَ مِمَّا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَ بَيْنَهُ أَمِدًا بَعِيدًا وَ يُحِذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَ اللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ) (۱) روزی که می بیند عملش در نزدش حاضر است و هر آنچه از بدی انجام داد صور قبیحه ای می بیند و آرزو می کند که ای کاش بین او و آن صورت قبیحه فاصله زیادی بود.

یا در سوره زلزال می فرماید (فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ) (۲) که برخی می خواهند بگویند ضمیر «یره» به جزاء عمل برمی گردد ولی این خلاف ظاهر است بلکه ضمیر به خود عمل برمی گردد یعنی خود عمل مجسم می شود و انسان خود عمل را می بیند.

ص: ۳۷۹

---

۱- آل عمران/سوره ۳، آیه ۳۰.

۲- زلزال/سوره ۹۹، آیه ۸.

مرحوم امام در بحث کنز بعد از بیان اینکه مرجع تشخیص کنز چیست و کیفیت وجوب خمس در کنز چگونه است و بیان اینکه اگر زمینی بخرد و گنج در آن پیدا کند لازم است تعریف کند و به بایع اطلاع دهد و اگر بایع اظهار بی اطلاعی کرد هکذا به بایع های قبلی اطلاع دهد در ادامه می فرماید «و يلحق بالکنز علی الاحوط ما يوجد فی الجوف الدابه المشتراه فیجب فیه بعد عدم معرفه البایع الخمس و لا- يعتبر فیه بلوغ النصاب» (۱) سه چیز ملحق به کنز است از جهت تعریف کردن و نیز خمس داشتن:

اول: آن اشیاء قیمتی که پس از خرید و ذبح حیوان از شکم آن پیدا شود حکم کنز را دارد بنابر احوط البته خریدن را از باب مثال مطرح کرده است و الا- ممکن است کسی به او هبه کرد و یا ارث برده است. یعنی همان جریان معلوم بودن یا نبودن مالک و منطقه و غیره مطرح است.

عین کلام امام در عروه (۲) آمده است: «إذا اشتری دابه و وجد فی جوفها شیئاً فحاله حال الکنز الذی یجده فی الأرض المشتراه فی تعریف البائع و فی إخراج الخمس» اگر دابه ای را خرید و در شکمش جواهری پیدا کرد حکمش حکم گنجی است که در زمین خریداری شده پیدا کرده باشد که باید به بایع معرفی کند و اگر مالک نداشت تملک کند و خمس بدهد «و لا يعتبر فیه بلوغ النصاب» شرط نصاب هم مطرح نیست.

ص: ۳۸۰

---

۱- تحریر الوسیله، امام خمینی، ج ۱، ص ۳۵۵، دارالکتب العلمیه.

۲- العروه الوثقی (المحشی)، طباطبایی، ج ۴، ص ۲۵۰، جامعه مدرسین.



معمولا فقها این بحث را دارند مثلا شیخ در مقنعه (۱) فرمود: «و إن ابتاع شاه أو بعیرا أو بقره فذبح شیئا من ذلك فوجد فی جوفه شیئا له قیمه عرفه من ابتاع ذلك الحيوان منه فإن عرفه أعطاه إياه و إن لم يعرفه أخرج منه الخمس و كان أحق بالباقي.»

اگر گوسفند یا شتر یا گاوی بخرد و ذبح کند و در شکمش یک شیئی قیمتی پیدا کند اول باید به فروشنده اطلاع دهد اگر فروشنده نشانی داد به او تحویل دهد و اگر صاحبش پیدا نشد خمس آن شیئی را بدهد و باقی را مالک است.

در اینجا دو بحث مطرح است:

۱- جهت اول این است که صدق گنج می کند یا خیر؟ که خیلی روشن است که عرف آن را گنج نمی داند و در لغت هم گفتیم «المال المدفون فی الارض» البته ارض را توسعه دادیم که حتی دیوار و غیره را شامل می شود اما شکم حیوان را شامل نمی شود به علاوه کسی که آن را در شکم حیوان دفن نکرده است. مرحوم صاحب جواهر (۲) از حدائق (۳) نقل می کند و خود ما هم مراجعه کردیم و دیدیم که مطلب همین است که صاحب حدائق جزم بعدم اندراجہ البتہ فی الکنز و خود مرحوم صاحب جواهر در ادامه می فرماید «وهو جيد» این جزم و قطع صاحب حدائق خوب است. «بل لم اعرف احدا من الاصحاب صرح بخلافه» بلکه کسی را ندیدم که بر خلاف حرفی زده باشد و بگوید داخل شکم حیوان گنج است.

ص: ۳۸۱

---

۱- المقنعه، شیخ مفید، ص ۶۴۷، کنگره.

۲- جواهر الکلام، شیخ محمدحسن نجفی جواهری، ج ۱۶، ص ۳۶، دارالکتب الاسلامیه.

۳- الحدائق الناضره فی أحكام العتره الطاهره، بحرانی، ج ۱۲، ص ۳۳۹، جامعه مدرسین.

حال بعد از اینکه گنج نیست باید دید به مناسبت می گوئیم عرفه البایع و همان حکم گنج را بار می کنیم به علاوه گرچه گنج نیست اما قدماء و متأخرین در بحث کتوز آورده اند. در رابطه با تعریف به بایع و نیز وجوب خمس و نیز عدم اعتبار نصاب مورد بحث است که برای فردا انشاء الله.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله طارین

## کتاب الخمس (فروع فرع اول حکم مال کشف شده از شکم دابه) ۹۳/۱۱/۱۲

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: کتاب الخمس (فروع: فرع اول: حکم مال کشف شده از شکم دابه)

بیان تذکر: تعطیل شدن درس حوزه به مناسبت شهادت حضرت معصومه سلام الله علیها:

سزاوار است که یک روز بنام حضرت معصومه علیها السلام تعطیل باشد که مناسب ترین روز همین روز وفات ایشان است. لذا در شورای عالی حوزه هم بحث کردیم اکثر گفتند تعطیل باشد منتهی صحبت شد که اگر اعلام کنیم تعطیلی را ولی آقایان مراجع تشریف بیاورند مناسب نیست لذا اعلام نکردیم و گفتیم در اختیار اساتید باشد ولی عملاً شنیدیم که تعطیل بوده و فقط حضرت آیت الله مکارم تشریف آوردند و درس گفتند.

در فضیلت حضرت فاطمه معصومه سلام الله علیها سه تن از امامان معصوم (۱) سخن گفتند و در مقام حضرت معصومه فرمودند کسی که او را زیارت کند بهشت برایش واجب می شود و فرمودند «تَدْخُلُ بِشَفَاعَتِهَا شِيعَتِي الْجَنَّةَ بِأَجْمَعِهِمْ» (۲) و زیارتنامه را هم امام رضا(ع) دستور دادند (۳) بالاخره جلالت ایشان خیلی بالاست شیخ عباس قمی در سفینه البحار (۴) با بیان سلسله سند نقل می کند که وقتی حضرت فاطمه معصومه وارد قم شد موسی بن خزرج رئیس طائفه آل سعد، خودش افسار ناقه را می گیرد و بی بی وارد قم می شود وقتی بعد از ۱۷ روز آن حضرت وفات کرد و جنازه را غسل دادند و کفن کردند و آوردند در همین زمین که ملک موسی بن خزرج رئیس طائفه آل سعد بود و آن زمان این منطقه از قم بابلان نام داشت و برای دفن سردابی کردند اما چون همه نامحرم بودند اختلاف شد که چه کسی وارد سرداب شود و اعمال دفن را انجام دهد. لذا همگی اتفاق می کنند که پیرمرد صالحی بنام قادر که خادم آل سعد بود اینکار را بکند و به دنبالش می فرستند که بیاید و مراسم دفن را انجام دهد در همین حال می بینند که دو نفر اسب سوار رسیدند در حالیکه بر بخشی از چهره رو بنده داشتند پیاده شدند و بر جنازه آن حضرت نماز خواندند و جنازه را دفن کردند و بعد سوار شده و رفتند و کسی هم نپرسید و نفهمید که اینان چه کسی بودند.

ص: ۳۸۲

۱- بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۴۸، ص ۳۱۶، بیروت

۲- بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۵۷، ص ۲۲۸، بیروت

۳- بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۹۹، ص ۲۶۵، بیروت

۴- سفینه البحار، شیخ عباس القمی، ج ۷، ص ۱۲۴، ح ۸۹۹۳.

در هر حال به خاطر برکت وجود حضرت معصومه سلام الله علیها در قم این تعطیلی دیروز درس های حوزه بجا و مناسب بود که در حوزه علمیه قم این شأن و احترام ایشان محفوظ بماند.

بحث فقهی: حکم مال کشف شده از شکم دابه:

گفتیم مرحوم امام بعد از اینکه بحث کنز را شروع کردند حکم وجوب پرداخت خمس کنز و حد نصاب برای وجوب پرداخت خمس کنز را که چه مقدار است بیان کردند و یک مورد هم فرمودند اگر زمینی را شخصی بخرد و در آن گنجی پیدا کند حکم آن این است که باید به بایع و همینطور به بایعان قبلی اطلاع دهد و اگر کسی شناخت خودش تملک می کند و یک خمس آن را می دهد.

در ادامه فرمود «و يلحق بالکنز علی الأحوط ما يوجد فی جوف الدابه المشتراه مثلا، فيجب فيه بعد عدم معرفه البائع، و لا يعتبر فيه بلوغ النصاب، بل يلحق به أيضا علی الأحوط ما يوجد فی جوف السمکه، بل لا تعريف فيه للبائع إلا فی فرض نادر، بل الأحوط إلحاق غير السمکه و الدابه من الحيوان بهما» (۱)

به این مورد سه چیز ملحق می شود یعنی در این بخش سه فرع وجود دارد؛

فرع اول: اگر دابه ای را بخرد و در شکم او شیئی قیمتی پیدا کند این هم مثل زمین است که در آن گنج پیدا کرده باشد با این فرق که در گنج گفتیم وقتی به حد نصاب برسد خمس دارد ولی در این شیئی قیمتی که از شکم حیوان پیدا شود هر چه باشد خمس دارد و حد نصاب ندارد.

ص: ۳۸۳

---

۱- تحریر الوسیله، امام خمینی، ج ۱، ص ۳۵۵، دار العلم

و گفتیم مرحوم سید (۱) هم عین همین فتوی را در مورد خرید حیوان دارد و نصاب را معتبر نمی داند.

اشکال: یک پرسش در اینجا مطرح است که وقتی می فرماید «یلحق بالکنز» آیا مقصود این است که مورد پیدا شدن شیئی قیمتی از شکم حیوان از مصادیق کنز است؟

جواب: در جواب گفتیم ظاهراً صدق گنج نمی کند زیرا در تعریف کنز گفتیم «المال المدفون او المذخور فی الارض» (۲) (۳) (۴) (۵) (۶) و گفتیم ارض هم خصوصیتی ندارد فقط به جهت اینکه برای مخفی کردن معمولاً- زیر زمین اینکار را می کنند ارض ذکر شده است و گفتیم مخفی کردن در دیوار و برخی مخفی کردن در درخت را هم گفتند صدق کنز می کند.

اما از نظر عرف و لغت در مورد پیدا شدن شیئی قیمتی از شکم حیوان صدق گنج نمی کند چنانچه صاحب جواهر (۷) از صاحب حدائق (۸) نقل کرده است که «جزم فی الحدائق بذلک و ببطلان اندارجه فی الکنز» محدث بحرانی به طور قطع گفته است مورد پیدا شدن شیئی قیمتی از شکم حیوان داخل در حکم گنج نیست و صاحب جواهر در ادامه می فرماید «و هو جید» کلام محدث بحرانی زیباست.

ص: ۳۸۴

- 
- ۱- العروه الوثقی، سید یزدی، ج ۴، ص ۲۵۰، مسأله ۱۸، جامعه مدرسین.
  - ۲- جواهر الکلام، شیخ محمد حسن نجفی، ج ۱۶، ص ۲۵، دارالاحیاء التراث العربی
  - ۳- العروه الوثقی، سید یزدی، ج ۴، ص ۲۴۵، جامعه مدرسین
  - ۴- الحدائق الناضره، بحرانی، ج ۱۲، ص ۳۳۲، جامعه مدرسین
  - ۵- الروضه البهیة فی شرح اللمعه، شهید ثانی (المحشی کلانتر)، ج ۲، ص ۶۸، داوری
  - ۶- شرایع الاسلام، محقق حلی، ج ۱، ص ۱۶۲، اسماعیلیان
  - ۷- جواهر الکلام، شیخ محمد حسن نجفی جواهری، ج ۱۶، ص ۳۶، دارالکتب الاسلامیه
  - ۸- الحدائق الناضره فی أحكام العتره الطاهره، بحرانی، ج ۱۲، ص ۳۳۹، جامعه مدرسین

با توجه به اینکه مورد پیدا شدن شیئی قیمتی از شکم حیوان داخل گنج نیست پس چرا می گویند «و يلحق» ملحق می شود به گنج؟

بیان راه حل: شاید بگوییم تنقیح مناط کردند و دیدند ملاک یک چیز است که مخفی بودن باشد لذا حکم به الحاق داده اند ولی باید گفت تنقیح مناط هم یک ملاک قطعی می خواهد و الا اگر بدون ارائه ملاک قطعی اقدام به تنقیح مناط کنیم قیاس خواهد شد. در مورد کنز دفن و مخفی کردن از روی قصد برای مدت طولانی مطرح است اما در حیوان هیچ قصد دفن نبود به علاوه همین امروز و دیروز بلعید و چه بسا امروز و فردا دفع کند. پس مناط کامل نیست و اگر حکم کنز را بار کنیم قیاس است.

دو روایت داریم ببینیم آیا می توانیم از روایت ملاک بگیریم.

روایت اول برای به دست آوردن مناط الحاق شیئی قیمتی پیدا شده از شکم حیوان به کنز:

صحیحہ مشایخ ثلاث (۱) (۲) (۳) از علی بن جعفر «قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى الرَّجُلِ (ع) أَسْأَلُهُ عَنْ رَجُلٍ اشْتَرَى جَزُورًا أَوْ بَقْرَةً لِلأَصَاحِي فَلَمَّا ذَبَحَهَا وَجَدَ فِي جَوْفِهَا صُرَّةً فِيهَا دَرَاهِمٌ أَوْ دَنَانِيرٌ أَوْ جَوْهَرَةٌ لِمَنْ يَكُونُ ذَلِكَ فَوَقَعَ عَرَفُهَا الْبَائِعُ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ يَعْرِفُهَا فَالْشَّيْءُ لَكَ رَزَقَكَ اللَّهُ إِيَّاهُ.» (۴)

علی بن جعفر گوید به آن حضرت (ع) نامه نوشتم و در مورد شخصی پرسیدم که یک شتر سه ساله یا گاو خرید و وقتی ذبح کرد در شکم او بسته ای از درهم ها و یا دینارها و جواهراتی پیدا شد این جواهرات برای چه کسی است؟ آن حضرت در تویق فرمود این را به بایع تعریف کن و اگر نشناخت برای خودت است و خداوند روزی تو کرده است.

ص: ۳۸۵

۱- الکافی، شیخ کلینی، ج ۵، ص ۱۳۹، ح ۹، الإسلامیه

۲- تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج ۶، ص ۳۹۲، ح ۱۱۷۴، الإسلامیه

۳- من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج ۳، ص ۲۹۶، جامعه مدرسین

۴- وسائل الشیعه، علامه مجلسی، ج ۲۵، ص ۴۵۲، کتاب اللقطه، باب ۹، ح ۱، آل البیت

ملاحظه می فرمایید در این روایت امام فرمود به بایع تعریف کن و این مثل همان تعریفی است که در گنج گفتیم البته با دو مورد تفاوت:

فرق اول: آنجا گفتیم به بایع اول و دوم و سوم و الی آخر تعریف کند اما در اینجا فقط یک بایع را فرموده است و بعید است بگوئیم الف و لام «البایع» جنس است در نتیجه مثل مورد کنز می شود و تا آخرین بایع باید تعریف کند. چه اینکه ممکن است فقط یک بایع داشته باشد مثلاً شتر یا گاو در ملک یک نفر به دنیا آمده و رشد کرد و فروخته شد.

فرق دوم: در کنز گفتیم اگر بایع گفت نمی شناسم واجب است خمس آن داده شود اما در این روایت فرمود خمس پردازد و اگر بخواهیم تنظیر بکنیم باید در همه جهات باشد.

بنابراین این روایت دلیل بر اینکه جوف دابه ملحق به گنج باشد نیست زیرا روایت صریحاً ملحق نکرده است بلکه ما می خواهیم بگوئیم به جهت اینکه تعریف می کند پس ملحق به کنز است اما از این روایت الحاق به سادگی به دست نمی آید. زیرا هم در وجوب تعریف ایراد است که فقط یک بایع را فرمود تعریف کند و هم در وجوب خمس ایراد است که فرمود خمس بدهد بلکه فرمود مال خودت باشد.

روایت دوم برای به دست آوردن مناط الحاق شیئی قیمتی پیدا شده در شکم حیوان:

«عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ قَالَ: سَأَلْتُهُ (ع) فِي كِتَابٍ عَنْ رَجُلٍ اشْتَرَى جَزُورًا أَوْ بَقْرَةً أَوْ شَاةً أَوْ غَيْرَهَا لِلْأَضَاحِيِّ أَوْ غَيْرِهَا فَلَمَّا ذَبَحَهَا وَجَدَ فِي جَوْفِهَا صُرَّةً فِيهَا دَرَاهِمٌ أَوْ دَنَانِيرٌ أَوْ جَوَاهِرٌ أَوْ غَيْرُ ذَلِكَ مِنَ الْمَنَافِعِ لِمَنْ يَكُونُ ذَلِكَ وَ كَيْفَ يَعْمَلُ بِهِ فَوَقَعَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَرَّفَهَا الْبَائِعَ فَإِنْ لَمْ يَعْرِفْهَا فَالْشَيْءُ لَكَ رَزَقَكَ اللَّهُ إِيَّاهُ.» (۱)

ص: ۳۸۶

حمیری می گوید نامه نوشتیم خدمت امام که کسی چنین حیوانی (شتر، گاو، گوسفند یا دیگر حیوانات) را می خرد و بعد از ذبح آن در شکم آن حیوان اشیاء قیمتی (درهم یا دینار یا جواهرات قیمتی یا هر چیزی غیر از جواهرات که سودآور است) یافت می شود این اشیاء برای چه کسی است؟ حضرت امام(ع) در جواب در توقیعی شریف فرمودند به بایع تعریف کن اگر شناخت برای خودت است و خداوند به تو عطا نموده است.

کیفیت استدلال:

این روایت هم مثل روایت اول است یعنی؛

اولا: فقط دستور تفحص از یک بایع را داده است.

ثانیا: نامی از خمس برده نشد.

بنابراین تا اینجا نمی توان حکم الحاق را به دست آورد.

بیان یک احتمال:

می گوئیم در این دو روایت که تعریف را آورده است شاید از باب مجهول المالک باشد و محلق به لقطه شود منتهی در لقطه به شخص خاص تعریف نمی شود ولی اینجا فرمود «عَرَّفُهَا الْبَائِعَ» لذا می گوئیم شاید وجه آن این باشد که در لقطه اگر مطمئن باشیم که در جایی خاص پیدا شود فقط از اهالی آن محل سوال می کنیم و از همه سوال نمی کنیم یعنی این روایت شاید مربوط به موردی است که مطمئن هستیم که این دابه برای مالک است و چیزی هم که خورده در همان محل خورده از این جهت امام فرموده «عَرَّفُهَا الْبَائِعَ» از بایع تفحص کن. پس روایت حمل بر لقطه می شود.

بنابراین پرسش ادامه دارد که پس وجوب خمس از کجا آمده است؟ مرحوم صاحب مدارک (۱) می فرماید «قطع به الاصحاب» وجوب خمس مطلبی است که اصحاب به آن قطع پیدا کردند پس برای دلیل وجوب خمس نه روایتی داریم و نه دلیلی پیدا کردیم و فقط اتفاق اصحاب را داریم لعل اینکه امام فرمودند «يلحق بالکنز علی الاحوط» (۲) از باب رعایت اقوال علما باشد.

ص: ۳۸۷

---

۱- مدارک الاحکام، عاملی، ج ۵، ص ۳۷۳، آل البیت

۲- تحریر الوسيله، امام خمینی، ج ۱، ص ۳۵۵، دار العلم

مرحوم آقای خوئی (۱) می فرماید اگر اجماع باشد قبول می کنیم ولی اجماعی در کار نیست.

ولی قول اصحاب که مشهور هم است را نمی توان ندیده گرفت لذا امام حکم به علی الاحوط دادند.

احتمال دوم: علما می گویند خمس وجوب دارد نه از باب خمس کتز بلکه از باب خمس ارباح مکاسب است.

که این هم اشکال دارد که اگر مرادشان این بود باید هزینه سال را از آن استثناء کنند حال آنکه هیچ کدام از علماء نگفتند چیزی از آن استثناء می شود.

نظر استاد:

در نهایت بعید نیست بگوئیم شاید فقهاء برای قول به الحاق دلیل و مدرکی داشتند که به دست ما نرسیده است. لذا باید احتیاط نمود و امام هم فرمودند علی الاحوط.

یک اشکال در روایت می ماند که در لقطه اگر تعریف کرد و مالک پیدا نشد نباید بگوید «فَالشَّيْءُ لَكَ رَزَقَكَ اللَّهُ إِيَّاهُ» بلکه باید صدقه بدهد یا به حاکم شرع بدهد یا تصرف کند با ضمانت اینکه اگر صاحبش پیدا شد برگرداند.

لذا در جواب در مورد روایت در مورد شیئی پیدا شده از شکم حیوان می گوئیم از مصادیق لقطه است، اگر مالک پیدا نشد خودش تصرف می کند روایت که نص خاص است می فرماید «فَالشَّيْءُ لَكَ رَزَقَكَ اللَّهُ إِيَّاهُ» که صحیحه و واجب العمل است و استثناء می زنیم به کلیه موارد لقطه و می گوئیم در جمیع موارد لقطه حکم چند گانه صدقه یا حاکم یا تملک با ضمانت است الا در چیزی که در شکم حیوان پیدا شود حکمش «الشَّيْءُ لَكَ رَزَقَكَ اللَّهُ» است.

نتیجه: وجه يلحق به کنز از باب رعایت فتوای مشهور است و از باب احتیاط مستحب فرمودند ملحق به کنز است.

ص: ۳۸۸



Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الخمس (فروع: فرع اول: حکم مال کشف شده از شکم دابه؛ فرع دوم: مال کشف شده از شکم ماهی)

در بحث قبلی جمله ای باقیمانده بود به اینکه مرحوم امام فرمودند اگر در جوف دابه که انسان می خرد برای قربانی یک شیئی قیمتی پیدا کرد این را ملحق (۱) به کنز دانستند چون مشهور قائل به وجوب تعریف و وجوب خمس شدند ولی در ذیل فرمودند رعایت نصاب لازم نیست بلکه برای آنچه که در جوف دابه پیدا شد قلیل یا کثیر باید خمس بدهد و نصاب معتبر نیست.

ما گفتیم اینکه تعریف باید بشود روایت داشت و صحیحه (۲) هم بود. اما اینکه فرمود «فیه الخمس» خمس دارد گفتیم هیچ دلیلی ندارد و در روایت هم که مطرح شده بود با اینکه امام در مقام بیان هم بودند لکن فرمودند خمس دارد.

ولی امام اینجا علی الاحوط استجابی خمس را واجب دانستند و ما گفتیم شاید به جهت رعایت فتوای مشهور باشد.

مرحوم آقای خوئی (۳) می فرماید چون اجماع نداریم فتوی به وجوب خمس قبول نیست.

اما اینکه امام می فرماید رعایت حد نصاب لازم نیست. می گوئیم لابد وجه آن این است که ثابت نیست و دلیل محکمی بر این مطلب نداریم. ممکن است این ایراد به امام بشود که اگر قبول داریم کنز است و ملحق به کنز است و بنابر احتیاط خمس را می فرمایید همان مشهور حد نصاب را معتبر می دانند پس تفکیک جایز نیست و وجه روشنی ندارد پس همان گونه که در خمس احتیاط می کنید در نصاب هم احتیاط کنید موضوع بحث چیزی است که در جوف دابه پیدا می شود و علماء گفتند ملحق به کنز است و از جهت ملحق به کنز بودن قاعدتا ادله وجوب خمس شامل این مورد هم می شود پس نصاب را هم بگویید و تفکیک نکنید البته ممکن است بگوییم عدم ذکر نصاب از این جهت است که وقتی در روایت کیسه ای از دینار آمده است؛ کیسه دینار معمولاً بیشتر از ۲۰ دینار می شود و لذا نیازی به ذکر نصاب نبود.

ص: ۳۸۹

۱- تحریر الوسیله، امام خمینی، ج ۱، ص ۳۵۵، دار العلم

۲- وسائل الشیعه، علامه مجلسی، ج ۲۵، ص ۴۵۲، کتاب اللقطه، باب ۹، ح ۱، آل البیت

۳- موسوعه الإمام الخوئی، سید ابوالقاسم خوئی، ج ۲۵، ص ۱۰۰، مؤسسه احیاء آثار

نظر استاد:

ما می گوئیم فتوای امام بر احوط در فقط یک مورد هیچ دلیلی ندارد و اگر بناست علی الاحوط باشد هم خمس و هم نصاب باید علی الاحوط باشد.

فرع دوم: شیء یافت شده در شکم ماهی:

دومین موردی که ملحق به کتر است ما یوجد فی جوف السمکه است.

انسانی ماهی می خرد از صیادی که ماهی را صید کرده و در جوف آن شیئی قیمتی است مشهور می فرمایند يجب فيه الخمس ولی رعایت تعریف الی البایع لازم نیست. وجه آن هم این است که معلوم است برای بایع یا صیاد نیست چون از دریا صید کرده است. امام در تحریر می فرماید مگر در یک فرض نادری که احتمال بدھیم شیئی قیمتی برای صیاد باشد مثل ماهی های پرورشی که در استخر پرورش می دهند و بعید نیست که برای این مالک باشد و این فرض هم منصرف از قول مشهور است بلکه قول مشهور برای ماهیانی است که از آب های آزاد گرفته شده باشد کسی که ماهی را گرفته است با حیازت ماهی مالک ماهی شد و قصد گرفتن ماهی را داشته و توجه به جوف آن را نداشت تا جوف آن را حیازت کند و الاً به قیمت بالاتری می فروخت و آن شیئی قیمتی که در دریا بود هم از مباحات بود پس الان هم که در جوف ماهی است از مباحات است و ملکیت کسی هم به آن تعلق نگرفته و تعریف الی البایع لازم نیست. منتھی خریدار و یا واجد آن شیئی قیمتی از باب فائده ای که برده است باید خمس آن را بدهد.

مرحوم سید در عروه (۱) هم همین فتوی را دارند و می فرمایند «و کذا لو وجد فی جوف السمکه المشتراه مع احتمال کونه لبایعها» زیرا کسی که ماهی را صید کرد قصد حیازت ماهی را داشت و حیازت شیئی قیمتی برای کسی است که شکم ماهی را پاره کند.

ص: ۳۹۰

امام یک قید آورده است که تعریف لازم نیست الا در فرض نادر یعنی جایی است که مثلا ماهی پرورشی باشد و بایع آن را پرورش داده باشد و گرنه تعریف لازم نیست مرحوم سید می فرماید در صورتی که احتمال بدهیم این شیئی قیمتی مال خود بایع است مثلا ماهی پرورشی به دست خود بایع باشد.

در مقابل قول مشهور علامه در تذکره (۱) می فرماید تعریف لازم دارد زیرا بالاخره صیاد این ماهی را از دریا گرفت و مالک ماهی شد و قصد حیازت داشت و استیلا بر آن پیدا کرد و این ماهی یک ویژگی داشت به اینکه در جوف آن شیئی قیمتی وجود داشت و این حیازت بالتبع شامل حیازت شیئی قیمتی هم می شود بنابراین ملک صیاد شد و مالک جمیع اجزاء ماهی شد پس باید به بایع مراجعه و تعریف کند.

یعنی دو حیازت تحقق دارد:

۱. حیازت استقلالی که ماهی را گرفت.

۲. حیازت تبعی یعنی وقتی ماهی را حیازت کرد بالتبع همه اعضاء و احشاء ماهی را حیازت کرد پس آنچه در شکم ماهی است ملک صیاد است. و ید آمد و از مباحات اصلیه خارج است و اگر مشتری پیدا کرد باید به بایع مراجعه کند و اگر گفت مال من نیست تصرف کند.

اشکال بر تذکره:

ولی دو ایراد به ایشان وارد است؛

ایراد اول بر علامه: اینکه حیازت قصد می خواهد و انسان باید به قصد تملک حیازت کند و این شخص که ماهی را صید کرد اصلا توجه نداشت که در شکم ماهی شیئی قیمتی است تا قصد حیازت آن را داشته باشد. علامه می فرماید قصد تبعی داشته اما می گوئیم اصلا قصد اینجا نیست حتی قصد تبعی باشد البته یک فرض را می شود تصور کرد به اینکه از ظاهر ماهی تشخیص می دهد که در جوف آن چیزی باشد. و می گوید اگر در شکم حیوان چیزی باشد تصرف می کنم و فراموش می کند و در بین باقی ماهیان فروخته می شود اینجا ممکن است بگوئیم قصد تبعی آمد اما فرض علما و فرض ما اینجا نیست بنابراین بنا بر قول مشهور قصد تبعی هم نیست.

ص: ۳۹۱

ایراد دوم بر علامه: اگر فرض کنیم قصد تبعی وجود دارد می‌گوییم حیازت دو نوع است یکی استقلال‌ی یعنی ماهی را از دریا گرفت و مالک تمام اجزاء ماهی شد و قصد تملک داشت بنابراین صیاد مالک خود ماهی و ما فی جوفه شده است و برای فروش گذاشت و آنچه را که مالک شده را می‌فروشد یعنی خود ماهی و ما فیها را می‌فروشد و خریدار هم مالک ماهی و ما فیها شده است و چیزی که خریده است را پیدا نموده و مالک آن هم هست پس تعریف نیازی نیست.

نظر استاد:

پس قول به تعریف صحیح نیست و قول مشهور صحیح است که خمس واجب است و تعریف لازم نیست و خمس هم دلیلی ندارد فقط مشهور فتوی دادند و امام هم فرمودند علی الاحوط استحبابی خمس بدهد و تعریف لازم نیست؛ ولی ما هم گفتیم از باب لقطه است و می‌تواند تصرف کند.

چند روایت هم داریم در اینجا که باید بررسی کنیم.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهیرین

### کتاب الخمس (ادامه فرع دوم مال کشف شده از شکم ماهی) ۹۳/۱۱/۱۴

Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الخمس (ادامه فرع دوم: مال کشف شده از شکم ماهی)

در بحث کنز گفتیم اگر کسی زمینی را از شخصی بخرد و گنجی در آن پیدا کند دو تکلیف تعیین شد یکی تعریف الی البایع داشته باشد. و دیگری بعد از اظهار بی‌اطلاعی بایع خمس آن را رد می‌کند و مالک می‌شود.

و گفتیم چند فرع ملحق به این مورد است. فرع اول این بود که دابه ای (شتر یا گاو) می‌خرد و بعد از ذبح در جوف آن شیئی قیمتی پیدا می‌کند حکم این مورد مثل زمینی است که خریده و گنج در آن پیدا کرده و همان حکم را دارد یعنی تعریف الی البایع می‌کند و اگر مالک پیدا نشد خودش تصرف می‌کند و خمس می‌دهد.

ص: ۳۹۲

فرع دوم: کسی ماهی خریده و در شکم ماهی دانه ای قیمتی پیدا کرد این هم ملحق به زمین است ولی اینجا تعریف ندارد بلکه فقط خمس دارد. وجه آن را هم گفتیم که ماهی ملک کسی نبوده و جواهری هم که در شکم اوست از چیزهایی است که در دریا تکوین پیدا نموده و مالکی ندارد که تعریف به او کنیم و نیز مبنی را گفتیم صیاد وقتی حیازت می‌کند آیا فقط ماهی را حیازت می‌کند یا ماهی و بالتبع ما فیها را حیازت می‌کند که از علامه نقل کردیم که فرمود یک حیازت تبعی اینجا وجود دارد و لذا در مورد جوف ماهی هم تعریف لازم است. ولی جواب دادیم که مشهور این را نمی‌گویند یعنی از دیدگاه مشهور حیازت تبعی موجب ملکیت نیست زیرا حیازت قصد و توجه می‌خواهد و اینجا قصد و توجه وجود ندارد بنابراین حیازت

نکرده است پس مالک نشد و فقط مالک خود ماهی است و مالک مافیها نیست و اگر کسی هم از او غصب کرد ماهی را غصب کرده و مافیها را غصب نکرده و از مباحات اصلیه است و می تواند تصرف نماید.

اکنون در بحث امروز می گوئیم علاوه بر اینها روایت هم داریم که می گوید کسی که شیئی قیمتی را از شکم ماهی پیدا کرد مالک است.

پنج روایت در باب ۱۰ از ابواب کتاب اللقطه داریم که سه روایت مربوط به دوران بنی اسرائیل است و یکی موردی است که در زمان رسول گرامی اسلام بوده و یکی در زمان امام چهارم بوده در این پنج روایت گرچه حکم ملکیت برای کاشف شده است اما حرفی از وجوب خمس نیامده است بلکه باید از مسیری دیگر اثبات کرد. در هر حال این پنج روایت می تواند شاهد قول مشهور در اصل ملکیت کاشف نسبت به شیئی قیمتی پیدا شده از شکم ماهی باشد.

ص: ۳۹۳

روایت اول: «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضْلِ عَنْ أَبِي حَمَزَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) فِي حَدِيثٍ أَنَّ رَجُلًا عَابِدًا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَانَ مُخَارِفًا فَأَخَذَ غَزْلًا فَاشْتَرَى بِهِ سَمَكَهُ فَوَجَدَ فِي بَطْنِهَا لُؤْلُؤَةً فَبَاعَهَا بِعِشْرِينَ أَلْفَ دِرْهَمٍ فَجَاءَ سَائِلٌ فَدَقَّ الْبَابَ فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ ادْخُلْ فَقَالَ لَهُ خُذْ أَحَدَ الْكَيْسَيْنِ فَأَخَذَ أَحَدَهُمَا وَانْطَلَقَ فَلَمْ يَكُنْ بِأَسْرَعٍ مِنْ أَنْ دَقَّ السَّائِلُ الْبَابَ فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ ادْخُلْ فَدَخَلَ فَوَضَعَ الْكَيْسَ فِي مَكَانِهِ ثُمَّ قَالَ كُلْ هَنِيئًا مَرِيئًا أَنَا مَلِكٌ مِنْ مَلَائِكَةِ رَبِّكَ إِنَّمَا أَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُوكَ فَوَجَدَكَ شَاكِرًا ثُمَّ ذَهَبَ.»

حضرت امام صادق (ع) فرمود عابدی از بنی اسرائیل که انسان فقیری بود رشته ای نخى ریسیده بود به بازار برد و با آن یک ماهی گرفت و در شکم آن لؤلؤئی پیدا نمود و آن را به بیست هزار درهم (دو کیسه ده هزار درهمی) فروخت و سائلی آمد و در زد و گفت بیا داخل سائل آمد و گفت من فقیرم کمکی به من بکن. این عابد به او گفت یکی از این دو کیسه را بردار و سائل هم یکی از دو کیسه را برداشت و رفت و با سرعت برگشت و کیسه ای که برده بود را سرجایش گذاشت و گفت این پولی که گيرت آمده بخور و نوش جانت باد من سائل نیستم. ملکی هستم از طرف پروردگار و خداوند می خواست تو را آزمایش کند و خداوند تو را بنده شاکر یافت.

کیفیت استدلال:

از این داستان می فهمیم که نگفت تعریف بایع بکند با اینکه روایت در مقام بیان است. حتی خمس را هم نگفت و به طور کلی می گوید واجد و کاشف مالک است.

ص: ۳۹۴

گرچه این روایت اول از ابی حمزه است و خیلی مورد اعتماد نیست ولی بالاخره ۵ روایت است و مضمون آنها هم یکی است و علما هم اعتماد کردند و فتوی دادند و لو یکی ضعیف باشد در مجموع قابل اعتماد است لذا خدشه ای در سند نمی توان کرد.

روایت دوم: «عَنْ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: كَانَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ رَجُلٌ وَكَانَ مُحْتَاجًا فَالْتَحَتْ عَلَيْهِ امْرَأَتُهُ فِي طَلْبِ الرِّزْقِ فَابْتَهَلَتْ إِلَى اللَّهِ فِي الرِّزْقِ فَرَأَى فِي النَّوْمِ أَيُّمَا أَحَبُّ إِلَيْكَ دِرْهَمَانٍ مِنْ حِلٍّ أَوْ أَلْفَانٍ مِنْ حَرَامٍ فَقَالَ دِرْهَمَانٍ مِنْ حِلٍّ فَقَالَ تَحْتَ رَأْسِكَ فَانْتَبَهَ فَرَأَى الدِّرْهَمَيْنِ تَحْتَ رَأْسِهِ فَأَخَذَهُمَا وَاشْتَرَى بِدِرْهَمٍ سِمَكَةً وَأَقْبَلَ إِلَى مَنْزِلِهِ فَلَمَّا رَأَتْهُ الْمَرْأَةُ أَقْبَلَتْ عَلَيْهِ كَاللَّائِمَةِ وَأَقْسَمَتْ أَنْ لَا تَمَسَّهَا فَقَامَ الرَّجُلُ إِلَيْهَا فَلَمَّا شَقَّ بَطْنَهَا إِذَا بِدُرَّتَيْنِ فَبَاعَهُمَا بِأَرْبَعِينَ أَلْفَ دِرْهَمٍ.»

حضرت امام صادق (ع) فرمود در بنی اسرائیل مردی بود که محتاج بود و همسرش با او تنیدی کرد و خطاب به او گفت برو دنبال طلب رزق. و این شخص توجه به خداوند نمود و دعا کرد و از خداوند خواست فرجی برایش حاصل شود و شب در خواب دید که به او گفتند دو درهم حلال یا دو هزار درهم حرام را می خواهی و کدام را بیشتر دوست داری در جواب گفت دو درهم حلال را می خواهم به او گفتند زیر بالشت است و بردار. بیدار شد و نگاه کرد دید دو درهم زیر بالشت موجود است و با یک درهم ماهی خرید و زن در حالتی که ملامتگر بود طرف شوهر آمد و قسم خورد که دست به این ماهی نمی زنی و مرد خودش رفت ماهی را برداشت و ماهی را که باز کرد دید در شکم ماهی دو دانه در قیمتی وجود دارد و این دو دانه را چهل هزار درهم فروخت.

این روایت از نظر سند کامل است. در اینجا نیز امام نفرمود تعریف نماید و خمس بدهد بلکه خداوند روزی او کرده است.

روایت سوم: «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضْلِ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) قَالَ: كَانَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ عَابِدٌ وَكَانَ مُحَارَفًا تُنْفِقُ عَلَيْهِ امْرَأَتُهُ فَبَجَاعُوا يَوْمًا فَدَفَعَتْ إِلَيْهِ غَزْلًا فَذَهَبَ فَلَا يُشْتَرَى بِشَيْءٍ فَجَاءَ إِلَى الْبَحْرِ فَإِذَا هُوَ بِصَيَادٍ قَدْ اضْطَادَ سَمَكًا كَثِيرًا فَأَعْطَاهُ الْغَزْلَ وَ قَالَ انْتَفِعْ بِهِ فِي شَبَكَتِكَ فَدَفَعَ إِلَيْهِ سَمَكَةً فَرَفَعَهَا وَ حَرَجَ بِهَا إِلَى زَوْجَتِهِ فَلَمَّا شَمَّهَا يَدَتْ مِنْ جَوْفِهَا لَوْلُؤُهُ فَبَاعَهَا بِعِشْرِينَ أَلْفَ دِرْهَمٍ.»

حضرت امام باقر (ع) فرمود: در بنی اسرائیل عابد فقیری بود که زنی به او کمک می کرد و هزینه زندگی را می داد یک روز هر دو گرسنه شدند آن زن یک غزلی به شوهر داد که بفروشد اما کسی از او نخرید آمد کنار دریا و دید صیادی ماهیان فراوانی صید کرده است. عابد نخ ریسیده شده را به صیاد داد و گفت برای تور ماهیگیری استفاده کن صیاد هم یک ماهی کوچکی به او داد برداشت آورد خانه وقتی زنش ماهی را باز کرد در شکم ماهی لؤلؤئی پیدا کرد و آن را به بیست هزار درهم فروختند.

روایت چهارم: «عَنِ الزُّهْرِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ (ع) فِي حَدِيثٍ أَنَّ رَجُلًا شَكَاَ إِلَيْهِ الدَّيْنَ وَالْعِيَالَ فَبَكَى وَ قَالَ أَيُّ مُصِيبَةٍ أَعْظَمَ عَلَى حُرِّ مُؤْمِنٍ مِنْ أَنْ يَرَى بِأَخِيهِ الْمُؤْمِنِ حَلَةً فَلَمَّا يُمَكِّنُهُ سِدُّهَا إِلَى أَنْ قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ (ع) قَدْ أذنَ اللَّهُ فِي فَرْجِكَ يَا فُلَانَهُ اأَحْمِلِي سَيْحُورِي وَ فَطُورِي فَحَمَلْتُ قُرْصَتَيْنِ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ (ع) لِلرَّجُلِ خُذْهُمَا فَلَيْسَ عِنْدَنَا غَيْرُهُمَا فَإِنَّ اللَّهَ يَكْشِفُ بِهِمَا عَنكَ وَ يُرِيكَ خَيْرًا وَاسْمًا مِنْهُمَا ثُمَّ ذَكَرَ أَنَّهُ اشْتَرَى سَمَكَةً بِأَحْمِلِي الْقُرْصَتَيْنِ وَ بِالْأُخْرَى مِلْحًا فَلَمَّا شَقَّ بَطْنَ السَّمَكَةِ وَ حِدَّ فِيهَا لَوْلُؤَتَيْنِ فَاخْرَتَيْنِ فَحَمَدَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا فَفَرَعَ يَابَهُ فَإِذَا صَاحِبُ السَّمَكَةِ وَ صَاحِبُ الْمِلْحِ يَقُولَانِ جَهْدَنَا أَنْ نَأْكُلَ مِنْ هَذَا الْخُبْزِ فَلَمْ نَعْمَلْ فِيهِ أَسْنَانًا فَقَدْ رَدَدْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْخُبْزَ وَ طَيَّبْنَا لَكَ مَا أَخَذْتَهُ مِنَّا فَمَا اسْتَقَرَّ حَتَّى جَاءَ رَسُولُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ (ع) وَ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ لَكَ إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَتَاكَ بِالْفَرْجِ فَارْزُدْ إِلَيْنَا طَعَامًا فَإِنَّهُ لَمَّا يَأْكُلُهُ غَيْرُنَا وَ بَاعَ الرَّجُلُ اللَّوْلُؤَتَيْنِ بِمَالٍ عَظِيمٍ فَصَى مِنْهُ دَيْنَهُ وَ حَسُنَتْ بَعْدَ ذَلِكَ حَالُهُ.»



زهري در يك حديث طولاني از امام سجاده(ع) نقل کرده است که روزی یکی از شیعیان آمد نزد امام و از فقر و تنگدستی شکایت کرد که هم مدیون هستم و هم گرسنه هستم و امام گریه کردند و گفتند چقدر سخت است برای انسانی که ببیند برادر مومنش گرفتاری دارد و نتواند حل کند. تا اینکه بعد از لحظاتی فرمود خداوند اذن داد فرجی برایت پیدا شود صدا زدند کنیزی را و گفتند آن غذائی که برای افطار من و برای سحر من آماده شده بردار کنیز دو قرص نان را آورد و امام(ع) به آن شخص فرمود این دو قرص نان را بردار ما غیر از این چیزی نداریم خداوند مشکلات را حل می کند و از همین خیر و اسعی به تو می رسد و آن مرد با یک قرص نان نمک خرید و با قرص دیگر ماهی خرید و در شکم ماهی دو لؤلؤ قیمتی پیدا کرد و شکر کرد خداوند را ناگهان یکی در زد معلوم شد که صاحب نمک و صاحب ماهی آمدند و گفتند معلوم می شود که خیلی فقیری که این نان را آوردی بفروشی ما نتوانستیم این نان را بخوریم آن چنان خشک است که دندان ما قادر بر شکستن اینها نیست نان را بردار و ماهی و نمک هم مال خودت برایت حلال کردیم طولی نکشید که نفری از طرف امام آمد که امام پیغام دادند که خداوند برایت فرجی پیدا کرد آن قرص نان ما را برگردان به ما که غیر از ما کسی نمی تواند آن را بخورد و آن مرد دو لؤلؤ را فروخت و مال عظیمی بدست آورد و هم دینش را ادا کرد و هم وضع حالش خوب شد.

ملاحظه می فرمایید امام سجاد(ع) نفرمود تعریف کن و خمس بده.

روایت پنجم: «الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيُّ(ع) فِي تَفْسِيرِهِ فِي حَدِيثِ طَوِيلٍ أَنَّ رَجُلًا فَقِيرًا اشْتَرَى سَمَكَةً فَوَجَدَ فِيهَا أَرْبَعَةَ جَوَاهِرَ ثُمَّ حَمَّاهَا بِهَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ(ص) وَجَاءَ تَبَّارٌ غَرَبَاءُ فَاشْتَرَوْهَا مِنْهُ بِأَرْبَعِمِائَةٍ أَلْفٍ دِرْهَمٍ فَقَالَ الرَّجُلُ مَا كَانَ أَكْبَرَ بَرَكَهَ سُوقِي الْيَوْمَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ(ص) هَذَا بِتَوْفِيرِكَ مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ(ص) وَتَوْفِيرِكَ عَلِيًّا أَخَا رَسُولِ اللَّهِ وَوَصِيَّهُ وَهُوَ عَاجِلٌ ثَوَابِ اللَّهِ لَكَ وَرَبْحُ عَمَلِكَ الَّذِي عَمِلْتَهُ.»

در تفسیر امام عسگری(ع) آمده است که آن حضرت فرمود: شخص فقیری ماهی خرید و چهار جواهر در آن پیدا کرد و آنها را نزد رسول الله(ص) آورد و گفت در شکم ماهی پیدا کرده و تجاری که غریب بودند حضور داشتند و این دُرّها را چهارصد هزار درهم خریدند و آن مرد گفت یا رسول الله(ص) چه روز پر فائده ای داشتم پیامبر(ص) فرمودند این پاداش احترامی که به پیامبر و حضور من گذاشتی و احترام به امیرالمومنین(ع) کردی و این تمام پاداشت نیست بلکه این پاداش عاجلی است که در دنیا به تو رسیده است و پاداش اخروی سرجای خودش است.

بررسی روایات پنجگانه:

هر ۵ روایت را ملاحظه نمائید که در هیچکدام تکلیف به تعریف به بایع و یا دادن خمس نشده است با اینکه در مقام بیان هم بوده است.

علماء هم به این روایات عمل کردند و فتوی در این مسئله مثل همانجاست که زمینی خریده و در آن گنج پیدا می شود که باید خمس بدهد. با این تفاوت که در اینجا تعریف نیاز ندارد.

ص: ۳۹۸

نکته: یک بحث دیگری می ماند که اگر احتمال بدهیم دانه جواهر برای خود صیاد یا مالک است در این صورت کاشف باید تعریف نماید. مثلاً صیاد ماهی را از استخر پرورش ماهی که ملک خود اوست و در محدوده ملک صیاد است.

منتهی امام می فرماید علی الاحوط خمس بدهد تبعاً للمشهور که فتوای به خمس داده بودند و الا هیچ دلیلی بر وجوب خمس نداریم لذا امام احتیاط کردند.

بعضی هم می گویند فتوای مشهور نه از باب صدق گنج باشد بلکه از باب فائده ای است که برده که در ارباح مکاسب می خوانیم که قولی است که می گوید خمس برای هر فائده ای است که هر روز به دستش آمد همانجا خمس آن را بدهد. و نباید تا آخر سال صبر کند و مؤونه سال را کسر کند. اگر کسی این قول را قبول کند من المحتمل این قائلین به وجوب خمس بر کاشف به لحاظ وجوب خمس بعد از رسیدن سود و ربح بالفور قائلند.

نظر استاد:

از باب لقطه یا از باب مجهول المالک و از مباحات اولیه است و می تواند تملک کند و از باب احتیاط هر فائده ای که کسب می کند خمس آن را بدهد.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین.

**کتاب الخمس (فرع سوم حکم مال کشف شده در شکم سایر حیوانات؛ فرع چهارم وجوب خمس در گنج قبل یا بعد از کسر مؤونه) ۹۳/۱۱/۱۵**

Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الخمس (فرع سوم: حکم مال کشف شده در شکم سایر حیوانات؛ فرع چهارم: وجوب خمس در گنج قبل یا بعد از کسر مؤونه:)

موضوع اخلاقی: قضاء حاجه المؤمن:

بحث اخلاقی که داشتیم راجع به سبک زندگی اسلامی و اینکه هر انسانی در معاشرت با دیگران از نظر اسلام چگونه باید برخورد کند و دستورات اسلام چیست. از خانواده شروع کردیم و بحث کردیم و نسبت به همسایگان را گفتیم و صله رحم خویشان و اقارب را بحث کردیم و رسیدیم به ادخال سرور در قلب مؤمن که خودش عنوان مستقلی در کتب روائی دارد و در این مورد بحث کردیم که اگر انسان مؤمن بنا بگذارد به این برنامه های زندگی عمل کند جامعه ایده آلی خواهد شد و بحث کردیم.

ص: ۳۹۹

دیگر از عناوین باب؛ قضاء حاجه المؤمن است. مؤمنی مشکلی پیدا می کند و عرض حاجت می کند و آن شخص یا می تواند

رفع حاجت کند یا نمی تواند که اگر بتواند رفع حاجت کند و اینکار را انجام دهد در روایات پاداش بسیار سنگینی برایش گفته شده است.

۱- «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: قَضَاءُ حَاجَةِ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عِتْقِ أَلْفِ رَقَبَةٍ وَ خَيْرٌ مِنْ حُمْلَانِ أَلْفِ فَرَسٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ.» (۱) در صدر اسلام و از زمان جاهلیت مرآمی به نام برده داری موسوم بود و برخی از انسان ها به لحاظی برده و در اختیار برخی دیگر بودند و هیچ چیزی را مالک نمی شدند و به عنوان کالا خرید و فروش می شدند و محصول کار آنها ملک همان کسی می شد که مالک آنها بود به طوری که اگر آن برده مرد بود و با برده زن ازدواج می کرد با زن برده با یک مرد برده ازدواج می کرد هرچه فرزند به دنیا می آوردند مال مولا و مالک می شد و اسلام سعی کرد از راه های مختلف ترتیبی دهد که برده ها آزاد شوند و یکی از راهها این بود که در مقاطع مختلف دستور می داد که یک انسان به عنوان پرداخت جریمه یک برده بخرد و آزاد کند اکنون ثواب فراوانی که برای عتق عبد با قضاء حاجت مؤمن قرار داده شده می فرماید با اینکه عتق برده آن همه ثواب دارد اما ثواب قضاء حاجت مؤمن از آزاد کردن هزار برده بیشتر است. و نیز قضاء حاجت مؤمن بهتر از فرستادن و تجهیز هزار اسب سوار جهاد در راه خدا می باشد.

۲- و عنه (ع) «لَقَضَاءِ حَاجَةِ امْرِئٍ مُؤْمِنٍ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ عِشْرِينَ حَجَّةً كُلُّ حَجَّةٍ يُنْفِقُ فِيهَا صَاحِبُهَا مِائَةَ أَلْفٍ.» (۲) و نیز از حضرت امام صادق (ع) نقل است که فرمود: قضاء حاجت مؤمن نزد خداوند محبوبتر از بیست حج استحبابی است که حج گزار در هر حجی به صد هزار نفر به عنوان ولیمه حج انفاق کند.

ص: ۴۰۰

---

۱- الکافی، کلینی، ج ۲، ص ۱۹۳، اسلامیه.

۲- الکافی، کلینی، ج ۲، ص ۱۹۳، اسلامیه.

اینها است که تشویق می کند مؤمنین را به اینکه کمک هم باشند.

۳- «عَيْنِ الْمُفْضَلِ بْنِ عُمَرَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ خَلْقًا مِنْ خَلْقِهِ انْتَجَبَهُمْ لِقَضَاءِ حَوَائِجِ فَقَرَاءِ شَيْعِنَا لِيُثْبِتَهُمْ عَلَى ذَلِكَ الْجَنَّةِ فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَكُونَ مِنْهُمْ فَكُنْ ثُمَّ قَالَ لَنَا وَاللَّهِ رَبُّ نَعْبُدُهُ لَا نُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا.» (۱)

امام صادق (ع) می فرماید خداوند عده ای را برای این کار خلق کرده که به داد مردم برسند زیرا می خواست پاداش بهشت به آن ها بدهد لذا این توفیق را به او داده است. حضرت امام صادق (ع) در ادامه خطاب به راوی فرمود: اگر می توانی از گروه آنها باشی این کار را بکن سپس فرمود به خدا قسم برای ما پروردگاری است که او را می پرستیم و هرگز برایش شریک قرار نمی دهیم.

۴- در روایت دیگر «عَنْ أَبِيانِ بْنِ تَغْلِبَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) يَقُولُ مَنْ طَافَ بِالْبَيْتِ أُسْبُوعًا كَتَبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ سِتَّةَ آلَافِ حَسَنَةٍ وَمَحَا عَنْهُ سِتَّةَ آلَافِ سَيِّئَةٍ وَرَفَعَ لَهُ سِتَّةَ آلَافِ دَرَجَةٍ قَالَ وَزَادَ فِيهِ إِسْحَاقُ بْنُ عَمَّارٍ وَقَضَى لَهُ سِتَّةَ آلَافِ حَاجَةٍ قَالَ ثُمَّ قَالَ وَقَضَاءِ حَاجَةِ الْمُؤْمِنِ أَفْضَلُ مِنْ طَوَافٍ وَطَوَافٍ حَتَّى عَدَّ عَشْرًا.» (۲)

جناب ابان گوید از حضرت امام صادق (ع) شنیدم که فرمود: کسی که مکه می رود می تواند طواف های مستحبی انجام بدهد کسی که هفت دور، دور خانه خدا طواف کند خداوند برایش شش هزار حسنه می نویسد. و شش هزار گناه از او محو می شود. و شش هزار درجه در بهشت برایش بالا می رود و ابان در ادامه روایت می گوید از اسحاق بن عمار شنیدم که گفت در آن جلسه کلام امام ادامه داشت و فرمود: و شش هزار حاجت او در قیامت برآورده می شود. ابان می گوید در ادامه از امام شنیدم که فرمود: اگر کسی قضاء حاجت مؤمن بکند از ده طواف اینگونه بالاتر است.

ص: ۴۰۱

۱- الکافی، کلینی، ج ۲، ص ۱۹۳، اسلامیه.

۲- الکافی، کلینی، ج ۲، ص ۱۹۴، اسلامیه.

مرحوم مجلسی (۱) در ذیل روایت می فرماید اینکه می فرماید شش هزار درجه در بهشت بالا می رود ممکن است فکر کنیم که درجات بهشت هم مثل دنیا است ولی این گونه نیست زیرا قرآن می فرماید (لَهُمْ عُرْفٌ مِّنْ فَوْقِهَا عُرْفٌ مَّيِّتَةٌ) (۲) و در تفسیر این آیه از رسول گرامی روایت می کند که «إِنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ لَيَتَرَاءُونَ الْعُرْفَةَ كَمَا تَرَاءُونَ الْكَوْكَبَ فِي السَّمَاءِ» (۳)

این غرفه ها طبقات نیستند که روی هم باشند بلکه مثل ستاره هایی است که شما می بینید البته آنچه که آنجا وجود دارد خیلی عظیم تر از آنچه چیزی است که اینجا می بینیم لکن برای تقریب به ذهن اینگونه بیان کرده است. که ستاره های آسمان هر یک فوق دیگری است اما طبقات به هم متصل نیست گویا یک طبقه و درجه نسبت به درجه دیگر حالت مثلا مشتری و زهره و زحل و فاصله آنها نسبت به زمین است.

روایات دیگری هم داریم که در آینده بیان می کنیم. امیدواریم خداوند توفیق دهد که بتوانیم حاجت مؤمنی را رفع کنیم که امام صادق (ع) به مفضل فرمود اگر می توانی از آنها باش.

بحث فقهی:

فرع سوم: مال کشف شده در شکم سایر حیوانات:

مرحوم امام دو چیز را به کنز ملحق کردند

مورد اول: اگر دابه ای خرید و در جوف آن شیئی قیمتی پیدا شد ملحق به گنج است.

مورد دوم: اگر سمکه ای خرید و در جوف آن شیئی قیمتی یافت ملحق به گنج است.

در دابه گفتیم چون مالک داشت باید تعریف به بایع شود اما در سمکه تعریف ندارد زیرا مافیها ملک کسی نیست حتی اگر آنچه که پیدا شده از چیزهایی نباشد که در دریا تکون یافته بلکه از بیرون وارد دریا شد و ماهی آن را بلعید که در این صورت حکم مجهول المالک یا لقطه را خواهد داشت و فقهاء احتیاط کردند که خمس بدهد. البته بحث ما در جواهراتی بود که در دریا تکوین پیدا کرده و ماهی بلعید و صیاد ماهی را گرفت و خریدار ماهی بعد از پاره کردن شکم ماهی آن را یافت و بحث کردیم.

ص: ۴۰۲

۱- بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۷۱، ص ۳۲۶، بیروت.

۲- زمر/سوره ۳۹، آیه ۲۰.

۳- بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۷۱، ص ۳۲۶، بیروت.

مورد سوم (فرع سوم): در این فرع دو الحاق انجام می شود؛

الحاق اول: حیوان بزی ملحق به کتر می شود حیوانات بزی دیگر غیر از دابه است و در روایت به جزور یا بقره برای قربانی مثال زده شد و حیوانات دیگر مثل گوسفند نیز به همین شتر و گاو ملحق می شود یعنی از آن روایت القاء خصوصیت می کنیم و می گوئیم هر حیوان خشکی و نیز تعمیم می دهیم و می گوئیم خواه اینکه صالح برای قربانی باشد یا قابلیت برای قربانی نداشته باشد مثل آهو ملحق به دابه ای است که در روایت بود حتی در روایت «أو غیره» داشت که حیوانات بزی چه اینکه قابل قربانی باشد و یا نباشد حکم همان دابه است.

الحاق دوم: حیوان بحری: بحث دیگر در فرع دوم ماهی بود اکنون می گوئیم باقی حیوانات بحری هم به آن ملحق می شود و لذا امام می فرماید «بل الاحوط الحاق غیر السمکه و الدابه من الحیوان بهما» (۱)

مرحوم سید (۲) هم می فرماید «و کذا لو وجد فی جوف السمکه المشتره مع احتمال کونه لبائعه و کذا الحکم فی غیر الدابه و السمکه من سائر الحیوانات»

در مورد فرع سوم همان گونه که حضرت امام فرمودند مرحوم سید نیز می فرماید غیر دابه و سمکه ملحق به دابه و سمکه هستند یعنی بزی ها به دابه و بحری ها به سمکه در حکم ملحق می شوند. و اما در مورد وجوب خمس در غیر دابه و سمکه دلیلی نداریم.

نظر استاد:

بنابراین قول به وجوب خمس در غیر دابه و سمکه بر اساس همان احتیاطی است که علماء فرمودند و وجه فتوی معلوم نیست ولی ما می گوئیم وجهی ندارد چون اگر اجماع بود می پذیرفتیم و چون اجماع نداریم و دلیل دیگر نداریم و احتیاط هم پذیرفته نیست.

ص: ۴۰۳

---

۱- تحریر الوسيله، امام خمینی، ج ۱، ص ۳۵۵، دار العلم.

۲- العروه الوثقی، سید محمد کاظم طباطبایی، ج ۴، ص ۲۵۱، جامعه مدرسین.

«مسأله ۱۹: إنما يعتبر النصاب في الكنز بعد إخراج مؤونه الإخراج.

مسأله ۲۰: إذا اشترك جماعه في كنز فالظاهر كفايه بلوغ المجموع نصابا و إن لم يكن حصه كل واحد بقدره» (۱)

دو فرع جدید را امام طی مسأله ۱۹ و ۲۰ بیان فرمودند:

یکی اینکه در وجوب خمس ابتدا باید اخراج مؤونه بشود بعد حد نصاب محاسبه شود یا ابتدا حد نصاب را محاسبه کنند و خمس را بدهند و بعد مؤونه را کم کنند و دیگری اینکه اگر گروهی به طور جمعی گنجی پیدا کردند حکم چیست؟ آیا سهم هر نفر باید به حد نصاب برسد تا خمس داشته باشد یا به حد نصاب رسیدن مجموع برای وجوب خمس کافی است که این دو فرع را گرچه در بحث معدن ذکر کردیم ولی در یک بحث مجدد به اختصار تکرار می کنیم. برای فردا انشاءالله.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین.

### کتاب الخمس (وجوب خمس در گنج قبل یا بعد از مؤونه؛ ۹۳/۱۱/۱۸)

Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الخمس (وجوب خمس در گنج قبل یا بعد از مؤونه؛

نصاب گنج مشترك المالک؟)

گفتیم دو فرع را مرحوم سید بیان کردند ولی مرحوم امام چون در بحث معدن آورده بودند در این بحث کنز ذکر نکردند و رد شدند و ما دیروز گفتیم بررسی می کنیم اگر بحثی نداشت ما هم رد می شویم.

مرحوم سید در عروه می فرماید «إنما يعتبر النصاب في الكنز بعد إخراج مؤونه الإخراج» (۲) گرچه در این مسأله نظر امام مشخص نیست اما اگر از باب اینکه فتوای امام در استدلال در معدن با کنز یکی است لذا به همان بحث معدن اکتفاء کردند و در اینجا ذکر نکردند. اما مناسب است برای متمیم فایده بحث کنیم و طی دو فرع بحث می کنیم.

ص: ۴۰۴

۱- العروه الوثقی، سید محمد کاظم طباطبایی، ج ۴، ص ۲۵۱، جامعه مدرسین.

۲- العروه الوثقی، سید محمد کاظم طباطبایی، ج ۴، ص ۲۵۱، جامعه مدرسین.

فرع اول: در کنز که گفتیم نصاب لازم است اگر جایی است که تحصیل گنج نیاز به صرف مؤونه دارد و هزینه ای مصرف شده آیا باید هزینه را کسر کند و بعد نصاب را محاسبه کند و یا اینکه ابتدائاً نصاب را محاسبه کند و خمس را بدهد؟

مرحوم سید (۱) می فرماید ابتدا باید مؤونه را کسر کند و بعد نصاب را محاسبه کند محشین هم که عروه را حاشیه زدند - به



جز یکی دو نفر - هیچکدام حاشیه ندارند و با نظر سید موافقند از جمله مرحوم امام که حرف سید را قبول دارند.

و نیز در مسأله ۱۹ فرمودند: «انما يعتبر النصاب فی الکنز بعد اخراج مؤونه الإخراج» (۲)

در بحث معدن هم امام این بحث را کردند و موافق با نظر سید هستند که نصاب بعد از اخراج مؤونه اعتبار دارد. مثلاً اگر گنج کشف شده بیست دینار باشد اگر بدون کسر مؤونه خمس واجب باید خمس آن گنج را بدهد حتی اگر مثلاً پنج دینار برای به دست آوردن گنج هزینه کرده باشد ولی اگر وجوب خمس گنج بعد کسر مؤونه باشد و مثلاً پنج دینار هزینه باشد با کسر پنج دینار مقدار گنج ۱۵ دینار می شود و خمس بر آن واجب نیست.

دلیل مسأله همان روایتی است که نصاب را در خمس گنج مشخص کرده است از همان روایت می فهمیم که نصاب باید بعد از اخراج مؤونه باشد.

صحیحه بزندی (۳) (که خواندیم) امام رضا(ع) فرمود «مَا يَجِبُ الزَّكَاةُ فِي مِثْلِهِ فَفِيهِ الْخُمْسُ» آن مقداری که زکات در آن واجب است یعنی به حد نصاب زکات رسیده باشد در آن خمس هم هست.

ص: ۴۰۵

- 
- ۱- العروه الوثقی، سید محمد کاظم طباطبایی، ج ۴، ص ۲۵۱، جامعه مدرسین.
  - ۲- العروه الوثقی، سید محمد کاظم طباطبایی، ج ۴، ص ۲۵۱، جامعه مدرسین.
  - ۳- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج ۹، ص ۴۹۶، کتاب الخمس، ابواب ما یجب فیہ الخمس، باب ۵، ح ۲، آل البیت.

کیفیت استدلال: ظاهر این است که در جمیع آن گنج قبل از اخراج مؤونه خمس است. چون اگر هزینه را کسر کنیم پس باید بگوییم «فقی بعضه الخمس» در حالیکه روایت می گوید «فیه الخمس» یعنی در جمیع خمس است.

اما استظهار از خود روایت این است که قبل از محاسبه خمس هزینه را کم کنیم و بعد نصاب را محاسبه کنیم زیرا فیه الخمس یعنی قبلا اخراج کرده باشیم و بعد بیست دینار مانده باشد و در آن خمس باشد زیرا آنکه هزینه شده کمتر یا غنتم نیست تا خمس داشته باشد.

بنابراین فتوای مرحوم امام همین است که مرحوم سید ذکر کرده اند که نصاب را باید بعد از اخراج مؤونه حساب کنیم البته کاری به حساب سال ندارد بلکه غنیمت و گنج همان وقت که بدست می آید باید محاسبه کنند.

مسأله دوم «اذا اشترک جماعه فی کنز فالظاهر کفایه بلوغ المجموع نصابا و ان لم یکن حصه کل واحد بقدره» (۱)

بحث این بود که اگر کسی گنجی پیدا کرد اگر نصاب است خمس دارد و الا خمس ندارد حالا اگر چند نفر شراکتا ساختمانی را خریدند و خراب کردند که مجدد بسازند و گنجی را پیدا کردند آیا در اینجا از مجموع نصاب محاسبه می شود یا اینکه سهم هر کدام جداگانه باید به حد نصاب باشد تا خمس داشته باشد؟

مرحوم سید در این مسأله نظرشان با مرحوم امام متفاوت است و می فرماید «اذا اشترک جماعه فی کنز فالظاهر کفایه بلوغ المجموع نصابا و ان لم یکن حصه کل واحد بقدره» (۲) اگر مجموع گنج به دست آمده به نصاب رسید کافی است برای وجوب خمس ولو سهم هر کدام به قدر نصاب نباشد.

ص: ۴۰۶

۱- العروه الوثقی، سید محمد کاظم طباطبایی، ج ۴، ص ۲۵۱، جامعه مدرسین.

۲- العروه الوثقی، سید محمد کاظم طباطبایی، ج ۴، ص ۲۵۱، جامعه مدرسین.

مرحوم امام در بحث معدن فرمودند که اگر معدنی که کشف شده برای دو نفر باشد اگر سهم هر کدام به نصاب برسد خمس دارد و الا- خمس ندارد گرچه مجموع سهم هر دو نفر بالا-تر از نصاب باشد و می فرماید «لو اشترک جماعه فی استخراجه فالاقوی اعتبار بلوغ نصیب کل واحد منهم النصاب» (۱) اگر به طور مشترک گنجی پیدا کردند اقوی این است که سهم هر کدام به حد نصاب برسد تا خمس داشته باشد در حالی که مرحوم سید گفته الظاهر این است که در مجموع سهام اگر نصاب باشد کافی است.

محشین عروه در اینجا همه بر سید اعتراض دارند الا یک یا دو نفر که اعتراض ندارند. (۲)

دلیل مسأله:

الف: استدلال مرحوم سید که می گوید «یکفی» اگر مجموع به حد نصاب برسد در این مسأله اطلاق روایت است که می فرماید «اذا بلغ مقدار الخمس وجب فيه الخمس» خواه سهم یک نفر باشد خواه سهم چند نفر باشد.

مناقشه در استدلال:

در جواب می گوئیم که گاهی ما در روایتی که می خواهیم استظهار بکنیم می گوئیم نفس این گنج هر چه هست موضوع حکم است که اگر اینگونه باشد حرف شما صحیح است. حال آنکه اینگونه نیست بلکه خمس به غنیمت تعلق می گیرد و به اعتبار غنیمتی که از این گنج یا معدن بدست می آید خمس در آن فائده است و هر شخص هر مقدار غنیمتی که برده به مقدار همان غنیمت باید خمس بدهد و سهم هر نفر یعنی آن فائده ای که برده است اگر به نصاب رسید خمس دارد و الا خمس ندارد. در آیه شریفه داشتیم «عَنْتُمْ» (۳) یعنی فائده ای که بدست آوردید خمس بدهید و این خطاب به افراد است و من نباید غنیمت خودم را با دیگری جمع کنم.

ص: ۴۰۷

۱- تحریر الوسیله، امام خمینی، ج ۱، ص ۳۵۳، دار العلم.

۲- العروه الوثقی (المحشی)، سید محمد کاظم طباطبایی، ج ۴، ص ۲۵۱، جامعه مدرسین

۳- انفال/سوره ۸، آیه ۴۱.

آیه می گوید آنچه را غنیمت بردید باید خمس بدهید و شرط وجوب هم این است که هر کدام غنیمتی که بدست آورده باید به نصاب برسد تا خمس داشته باشد زیرا موضوع وجوب خمس غنیمتی است که هر کسی می برد نه گنج و آن غنیمتی که در معدن افتاده است حتی اگر تاکنون استخراج نشده باشد.

یک مسأله آقای مکارم اضافه کردند که برای فردا انشاءاله.

### کتاب الخمس (وجوب خمس در غوص) ۹۳/۱۱/۱۹

Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الخمس (وجوب خمس در غوص)

«الرابع - الغوص، فكل ما يخرج به من الجواهر مثل اللؤلؤ والمرجان وغيرهما مما يتعارف إخراجها بالغوص يجب فيه الخمس»

(۱)

غوص: در بحث وجوب خمس گفتیم مورد اول غنائم و دومی معدن و سوم گنج بود که بحث شد اکنون چهارم از مواردی که خمس در آن واجب است غوص یعنی فرو رفتن در آب برای به دست آوردن جواهرات است، مورد بحث قرار می گیرد.

تعریف غوص:

برگرفته از کلام حضرت امام می توان گفت؛ فرو رفتن در آب برای درآوردن جواهرات را غوص می گویند؛ مسأله غوص از جهاتی جای بحث دارد.

جهت اول بحث: دلیل وجوب خمس در غوص:

الف: فتوای فقها: (شهرت):

مسأله وجوب خمس در مستخرج غوص تقریباً از چیزهایی است که بزرگان علما در کتابهایشان بحث کردند و مورد اتفاق است.

صاحب جواهر (۲) بعد از کلام محقق (۳) «كل ما يخرج من البحر بالغوص كالجواهر والدرر مما يجب فيه الخمس» هر چیزی مانند جواهرات و مرواریدها با غواصی از دریا به دست آید خمس دارد، می فرماید «بلا خلاف اجده فيه بل كما اعترف به في الحدائق (۴) بل في ظاهر الانتصار (۵) و صريح الغنيه (۶) و المنتهى (۷)» من در این مسأله اختلافی ندیدم و همه فقهاء در اصل وجوب خمس در غوص اتفاق نظر دارند بلکه محدث بحرانی هم فرمود در مسأله خلافتی نیست حتی از ظاهر عبارت سید مرتضی علم الهدی و نیز از صریح عبارت ابن زهره و نیز علامه حلی ادعای اجماع کردند.

- ۱- تحریر الوسيله، امام خمینی، ج ۱، ص ۳۵۵، دار العلم.
- ۲- جواهر الکلام، محمد حسن نجفی، ج ۱۶، ص ۳۹، بیروت.
- ۳- شرایع الاسلام، محقق حلی، ج ۱، ص ۱۶۳، اسماعیلیان.
- ۴- الحدائق الناضره، محقق بحرانی، ج ۱۲، ص ۳۴۳، جامعه مدرسین.
- ۵- الانتصار، شریف مرتضی، ص ۲۲۵، جامعه مدرسین.
- ۶- غنیه النزوع، ابن زهره، ص ۱۲۹، مؤسسه امام صادق علیه السلام.
- ۷- منتهی المطلب، علامه حلی، ج ۸، ص ۵۳۴، مجمع البحوث الاسلامیه.

صاحب جواهر می فرماید علامه در تذکره (۱) «نسبه الی علمائنا» علامه در تذکره قول به وجوب خمس در غوص را به علمای امامیه نسبت داده است.

پس تقریباً مورد اتفاق است.

ب: آیه غنیمت: در صورتی که غنیمت را به معنای مطلق فائده بدانیم.

می توانیم از آیه (وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ) (۲) وجوب خمس در غوص را استفاده کنیم زیرا اگر بگوییم غنائم به معنای چیزی است که در جنگ با کفار از کفار به دست می آید در این صورت غنیمت یکی از مصادیق خمس است اما اگر پذیرفتیم هر فائده ای که به دست آید سود و غنیمت نام دارد از این جهت مستخرج از غوص فائده به دست آمده است آیه شریفه دلیل بر وجوب خمس در غوص می شود البته ما در آن بحث های قبل گفتیم که استظهار از آیه همان غنیمت جنگی است.

ج: روایات کثیره هم داریم؛

۱. صحیح حلی «مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْرِيَّارٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَادٍ عَنِ الْحَلْبِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَاعَبْدَ اللَّهِ (ع) عَنِ الْعُبَيْرِ وَغَوْصِ اللَّؤْلُؤِ - فَقَالَ عَلَيْهِ الْخُمْسُ الْحَدِيثُ.»

حلی می گوید از امام صادق (ع) در مورد حکم خمس عنبر که از جواهرات است و مرواریدی که از غوص بدست می آید پرسیدم امام فرمود: خمس دارد.

ملاحظه می فرمایید سند روایت صحیح و دلالتش روشن است.

۲. مرسله صدوق «مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ قَالَ: سُئِلَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَمَّا يُخْرَجُ مِنَ الْبَحْرِ - مِنَ اللَّؤْلُؤِ وَ الْيَاقُوتِ وَ الزَّبْزَبِ - وَ عَنْ مَعَادِنِ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ هَلْ فِيهَا زَكَاةٌ - فَقَالَ إِذَا بَلَغَ قِيمَتَهُ دِينَارًا فَفِيهِ الْخُمْسُ.»

١- تذكرة الفقهاء، علامه حلى، ج ٥، ص ٤١٩، آل البيت.

٢- انفال/سوره ٨ آيه ٤١.

از امام موسی بن جعفر (ع) در مورد زکات جواهراتی مثل لؤلؤ و یاقوت و زبرجد که از دریا به دست می آید و نیز در مورد زکات معدن طلا و نقره پرسیدند؛ آن حضرت فرمود اگر به حد مقدار یک دینار ارزش داشته باشد پرداختن خمس آن واجب است.

کیفیت استدلال:

در اینجا هم وجوب خمس بیان می شود و هم حد نصاب که بعد ذکر می کنیم و در حد نصاب اقوال مختلفی است.

نکته: مرحوم صدوق در نقل خبر اگر بفرماید «رَوَى» نشان می دهد که خیلی اعتبار برای روایت قائل نیست اما اگر نسبت بدهد و بگوید قال الصادق یا سئل عن الصادق این موارد را می گوئیم اعتبار دارد معلوم می شود که اعتماد دارد و به صدور روایت اطمینان کرده است و همان مرسلات ابن ابی عمیر حکم مسند را دارد.

۳. مرسله حماد «مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنِ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هِشَامٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنِ الْعَبْدِ الصَّالِحِ (ع) قَالَ: الْخُمْسُ مِنْ خَمْسَةِ أَشْيَاءَ مِنَ الْغَنَائِمِ وَالْغُوصِ - وَ مِنَ الْكُنُوزِ وَ مِنَ الْمَعَادِنِ وَ الْمَلَاكِهِ الْحَدِيثِ.»

حماد بن عیسی گوید که برخی از اصحاب نقل کرده اند که حضرت امام موسی بن جعفر (ع) فرمود: در پنج چیز خمس واجب است:

۱. غنائم

۲. غوص

۳. کنز

۴. معدن

۵. نمکزار

ملاحظه می فرمایید یکی از موارد پنجگانه دارای وجوب خمس، غوص است.

۴. «رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عُمَيْرٍ - عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ - أَنَّ الْخُمْسَ عَلَى خَمْسَةِ أَشْيَاءَ الْكُنُوزِ وَ الْمَعَادِنِ وَ الْغُوصِ وَ الْعَنِيمَةِ.» ابن ابی عمیر از جماعتی نقل کرده است که در پنج چیز خمس واجب است:

۱. کنز

ص: ۴۱۰

۲. معدن

۳. غوص

۴. غنیمت

کیفیت استدلال: گرچه مورد پنجم ذکر نشده است اما یکی از موارد خمس غوص است به علاوه آمده است عن غیر واحد چه اینکه ابن ابی عمیر اگر از یک نفر نقل کند قبول است چه رسد به نقل از چند نفر.

۵. «و بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنَا بَعْضُ أَصْحَابِنَا رَفَعَ الْحَدِيثَ قَالَ: الْخُمْسُ مِنْ خَمْسِهِ أَشْيَاءَ مِنَ الْكُنُوزِ وَالْمَعَادِنِ وَالْعُوصِ وَالْمَغْنَمِ الَّذِي يُقَاتَلُ عَلَيْهِ وَ لَمْ يَحْفَظِ الْخَامِسَ الْحَدِيثَ.»

احمد بن محمد گفت برخی از اصحاب گفته اند خمس در پنج چیز واجب است:

۱. کتیر

۲. معدن

۳. غوص

۴. غنیمتی که با جنگ به دست آید.

و البته راوی پنجمی را فراموش کرد که امام چه فرمود.

کیفیت استدلال: گرچه روایت مرفوعه است ولی به صراحت وجوب خمس در غوص را بیان می کند.

جمع بندی روایات:

این روایات که بعضی صحیح است و بعضی گرچه مرسله است اما مرسلات مورد اعتماد است و بعضی مرفوعه است اما در مجموع این اختلاف سندها مضر نیست زیرا آنکه صحت سند دارد که صحیح و ثابت است و آنکه ضعیف است منجر به عمل اصحاب است و در تأیید همین بررسی و جمع بندی کلام مرحوم صاحب جواهر (۱) را می آوریم که بعد از نقل برخی روایات می فرماید «الی غیر ذلک مما هو مستغن بصره سنده و وضوح دلالت و ما هو منجر بالاجماع المحکی» روایات فراوان دیگری نیز در باب وجوب خمس در غوص رسیده است که گروهی از آنها از جهت سند صحیح و از جهت دلالت واضح و روشن است و گروهی دیگر گرچه مشکل سندی (مرفوعه یا مرسله) دارند اما با عمل اصحاب جبران می شود و از نظر تعداد مواردی که خمس دارد موارد ذکر شده در برخی روایات مشترک و در برخی موارد روایات اختلاف دارند جمع بین همه آنها با حذف مکررات ۷ مورد می شود.



---

١- جواهر الكلام، شيخ محمد حسن نجفي جواهرى، ج ١٦، ص ٤٠، بيروت.

بیان یک تنافی و راه حل آن: گفته اند عناوینی که در روایات داشتیم مختلف است یک جا فرمود «الغوص» و در موارد دیگر فرمود «ما یخرج من البحر» و این دو عنوان نسبت بین آنها عموم و خصوص من وجه است یعنی یک صورت اجتماع و دو صورت افتراق دارد.

صورت اجتماع: با غوص در دریا جواهری به آورد.

صور افتراق:

۱. غوص باشد و در دریا نباشد مانند غوص در رودخانه و غیره و استخراج جواهر.

۲. استخراج از دریا باشد و غوص نباشد مانند به دست آوردن جواهرات از دریا از طریق وسائل جدید بدون غوص در دریا.

غوص هم شامل دریا می شود و هم شامل شط می شود و ما یخرج من البحر فقط شامل دریا می شود و گاهی با غوص است و گاهی بدون غوص است و شامل شط نمی شود بنابراین موضوع واحد نیست در چند روایت چهار یا پنج روایت غوص آمده و در یکی یا دو روایت «ما یخرج من البحر» آمده است.

راه حل اول: مرحوم آقای خوئی (۱) در بیان راه حل می گویند دو عنوان است و مستقل از هم و ربطی به هم ندارد.

مناقشه در راه حل مرحوم خوئی:

آقای خوئی بر خودشان اشکال کرده و می فرماید اگر دو عنوان باشد بنابراین لازم می آید که بگوییم موارد وجوب خمس ۸ مورد است. چون بر فرض هفتم غوص باشد هشتم «ما یخرج من البحر» است و بعد به خودشان جواب می دهند که بر فرض ۸ مورد شود ایرادی ندارد چون حصری که در روایات آمده است حصر حقیقی نیست.

ص: ۴۱۲

---

۱- موسوعه الامام الخوئی، سید ابوالقاسم خوئی، ج ۲۵، ص ۱۰۷، احیاء التراث.

راه حل دوم: گفته اند تقیید می زنیم اطلاق هر کدام را به صریح دیگر و نتیجه می شود ما یخرج من البحر بالغوص.  
لذا مرحوم محقق (۱) می فرماید «الرابع کلما یخرج من البحر بالغوص» آنچه که از دریا با غوص استخراج می شود.

مراد از ما یخرج جواهر است اتفاقاً عنوان سومی هم در روایت داشتیم که مصادیق را می پرسید

برای نمونه؛

۱- «سَأَلْتُ أَبَاعَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْعَنْبَرِ وَ غَوْصِ اللَّؤْلُؤِ - فَقَالَ عَلَيْهِ الْخُمْسُ الْحَدِيثَ.» (۲)

روایت صحیح است که روای می گوید از امام صادق (ع) در مورد خمس عنبر و نیز استخراج مروارید با غوص بدست آمد پرسیدم امام فرمود خمس دارد.

۲- «عَمَّا يُخْرَجُ مِنَ الْبَحْرِ مِنَ اللَّؤْلُؤِ وَ الْيَاقُوتِ وَ الزَّبَرْجَدِ وَ عَنِ مَعَادِنِ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ مَا فِيهِ قَالَ إِذَا بَلَغَ ثَمَنُهُ دِينَاراً فَفِيهِ الْخُمْسُ.»

(۳)

نتیجه: سه عنوان در روایت بود:

۱. الغوص

۲. ما یخرج من البحر

۳. عن العنبر و غوص اللؤلؤ

برای حل تنافی می گوئیم ما یخرج من البحر بالغوص من زبرجد و لؤلؤ و یاقوت و غیره من الجواهر و مما استخراج من البحر که اطلاق برخی روایات یا صریح دیگر روایات تقیید می شود اتفاقاً در عبارت امام در تحریر آمده است «الغوص فعل ما یخرج به (به سبب غوص) من الجواهر من اللؤلؤ و المرجان و غیرهما مما یتعارف اخراجه بالغوص» (۴)

آنچه که با غوص از دریا بیرون می آورند و آنچه که عادتاً از دریا بیرون می آورند خمس دارد.

ص: ۴۱۳

۱- شرایع الاسلام، محقق حلی، ج ۱، ص ۱۶۳، اسماعیلیان.

۲- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج ۹، ص ۴۹۸، کتاب الخمس، أبواب ما یجب فیہ الخمس، باب ۷، روایت ۱، آل البیت.

۳- الکافی، کلینی، ج ۱، ص ۵۴۷، اسلامیه.

۴- تحریر الوسیله، امام خمینی، ج ۱، ص ۳۵۵، دار العلم.

ممکن است بگوییم لازم نیست در هر موردی جمع بکنیم بین روایات بلکه باید ببینیم آیا باهم منافات دارند یا خیر؟ زیرا تقیید برای جایی است که تنافی وجود داشته باشد مثل (تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ) (۱) و (۲) و (تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِؤْمِنَةٍ) (۳) اما اگر تنافی ندارند چرا تقیید بزنیم.

و در این مورد غوص یا استخراج از دریا هیچ تنافی وجود ندارد. هر کدام در جای خودش قابل عمل است یعنی هم ما یخرج من البحر بالغوص و هم بالأله را شامل است. و هم ما یخرج من البحر و هم ما یخرج من الشط و غیره را شامل می شود.

فقط این نکته می ماند که نتیجه حکم چیست در این مورد هم می گوئیم از روایات استفاده شد که مراد از آنچه از آب در می آید جواهرات قیمتی است یعنی شامل ماهی و غیره نمی شود.

### کتاب الخمس (وجوب خمس در غوص؛ محدوده وجوب خمس در جواهرات) ۹۳/۱۱/۲۰

Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الخمس (وجوب خمس در غوص؛ محدوده وجوب خمس در جواهرات)

تذکر اخلاقی: استفاده از هر فرصت برای فقه پژوهی:

بحث فقهی: ادله وجوب خمس در غوص:

بحث در غوص بود؛ از این بحث خمس در غوص خاطره ای از این عبارت «الرابع مما يجب فيه الخمس الغوص» داریم که بیانش خالی از فایده نیست. یک سفر سالهای قبل از ۵۰ (بعد از اینکه در فقه و اصول فقه درس امام می رفتیم و امام تبعید شده بود و درس تعطیل شد فقه مرحوم داماد می رفتیم وقتی ایشان به رحمت خدا رفتند در اصول در درس آقای اراکی و در فقه درس آیه الله گلپایگانی شرکت کردیم. در همان ایام که در درس آقای گلپایگانی شرکت می کردیم) یک سفر مشهد رفتیم و مرحوم آیه الله میلانی شبها در ماه رمضان در یکی از شبستان های مسجد گوهرشاد درس داشتند و رسمشان این بود که هر شب از تحف العقول یک حدیث اخلاقی می خواندند و معنی می کردند. و بعد متن شرایع را درس می گفتند در آن مرحله بحث خمس را بیان می کردند رسیدند به مورد چهارم «الرابع مما يجب فيه الخمس الغوص» (۴) آنچه که از دریا خارج می شود از جواهرات باید خمس داده شود و فرمودند بحث باید در جهاتی شود به اینکه آیا غوص معتبر است و یا اگر کنار آب هم پیدا شد صدق می کند یا خود جواهر به لحاظی روی آب آمده است یا با ادوات هم صدق می کند. و یا اینکه آیا آن جواهرات مما یتکون فی البحر باشد. یا از بیرون هم ریخته باشد صدق می کند، و یا اینکه دریا بودن معتبر است یا نحر و شط هم صدق می کند؟ و بعد حکم هر کدام را جداگانه بیان کردند. بعد از برگشت خدمت آیت الله العظمی آقای گلپایگانی گزارشی دادیم که در مشهد در ایامی که به زیارت رفته بودیم الحمد لله زیارتی خالص نبود بلکه درس هم می رفتیم ایشان سوال کردند درس چه کسی؟ گفتم درس آیت الله میلانی. بعد ایشان فرمودند درس آقای میلانی را چگونه دیدی و در چه

سطحی بود؟ گفتم خیلی منظم و دسته بندی شده بود و این بحث غوص و شقوقی را که مطرح کرده بودند مثال زدیم. که دسته بندی شده بود و در ذهن باقی می ماند و گفتم این خصوصیت قابل تحسین است. مرحوم آیت الله گلپایگانی فرمودند این روش را آقایان از مرحوم نائینی دارند که اینگونه بود. حال به تناسب عرض می کنیم مرحوم امام در درسهاشان عنایت بالائی به نظرات مرحوم نائینی داشتند و بحث ایشان را می فرمودند.

ص: ۴۱۴

۱- مائده/سوره ۵، آیه ۸۹.

۲- مجادله/سوره ۵۸، آیه ۳.

۳- نساء/سوره ۴، آیه ۹۲.

۴- شرایع الاسلام، محقق حلی، ج ۱، ص ۱۶۳، اسماعیلیان.

بحث فقهی:

بحث دیروز این بود که از نظر فتوی تقریباً اتفاقی است که در آنچه مستخرج از دریا باشد از جواهرات خمس در آن واجب است. از نظر دلیل گفتیم روایات متعدد داریم که بعضی صحیح و برخی دیگر که ضعیف است منجر به عمل اصحاب است. منتهی گفتیم بیشتر دو عنوان در روایات ذکر شده یکی «الغوص» و دیگری «ما یخرج من البحر» و اکثر روایات هم تعبیر «الغوص» دارد و در دو روایت «ما یخرج من البحر» دارد، عنوان سوم هم در بیان مصادیق است که مصداق لؤلؤ و یا مرجان در روایت ذکر شده. به هر حال عمده بحث روی دو عنوان «الغوص» و «ما یخرج من البحر» است. گفتیم بعضی گفتند دو عنوان بینشان عام و خاص من وجه است یک ماده اجتماع دارند که همان استخراج از دریا با غوص است و از دو ماده افتراق یکی اینکه با یک ابزار و آلتی بدون غوص از دریا جواهرات استخراج شود که «ما یخرج من البحر» است اما غوص نیست و دیگری اینکه با غوص در شط، رودخانه و غیره جواهر استخراج شود که غوص است ولی «ما یخرج من البحر» نیست.

راه جمع اول بین روایات:

گفته اند جمع بین این دو عنوان این است که اطلاق هر کدام را با قید دیگری مقید نماییم و بگوییم اطلاق روایت «ما یخرج من البحر» را با روایت غوص قید بزنیم و بگوییم آن مستخرج من البحری خمس دارد که با غوص از دریا استخراج شده باشد و اطلاق روایت غوص را با روایت «ما یخرج من البحر» قید بزنیم و بگوییم آن غوصی خمس دارد که غوص در دریا باشد.

ص: ۴۱۵

در نتیجه مواردی که از دریا با غوص استخراج شود را شامل است یعنی «ما یخرج من البحر غوصا» خمس دارد.

مرحوم محقق (۱) اینگونه می فرماید «الرابع کل ما یخرج من البحر بالغوص كالجواهر والدرر» چهارم از موارد خمس هر چیزی که با غوص از دریا خارج شود مثل جواهر و در و یاقوت و زبرجد و امثال اینها است.

مثل همین مطلب را دیگران مثل حاج آقا رضا همدانی در مصباح الفقیه (۲) همین قول را قبول می کنند و خیلی هم روی آن تاکید دارند.

مناقشه در راه جمع اول بین روایات:

در جواب گفتیم جمع کردن بین روایات متوقف بر این است که تنافی بینشان باشد اما اگر تنافی نباشد وجه جمع ندارد و هر دو یک مطلب را می گویند زیرا عرف از «ما یخرج من البحر» استفاده می کند جواهراتی که از اعماق آب در می آید خمس دارد و عرف فرق نمی گذارد که از دریا در آورند و یا از شط در آورند. و عرف خصوصیتی برای بحر نمی بیند و القاء خصوصیت می کند و می گوید اگر در شط هم جواهراتی تکوین پیدا کند صدق می کند و میزان تکوین جواهرات است و نیز در عنوان دوم که بالغوص باشد میزان این است که از کف دریا دریاوریم خواه غوص باشد یا با ابزار و آلات دیگر باشد یعنی از غوص القاء خصوصیت می شود یعنی غوص چه با آلت و یا بدون آلت و مستقیم باشد غوص است.

راه جمع دوم بین روایات:

مرحوم آقای خوئی (۳) در مقابل این قول راه حل دیگری داشتند و فرمودند: دو عنوان در روایات داریم و هر کدام یک مفهومی دارد و این دو هیچ تنافی با یکدیگر ندارند ولی دو عنوانی هستند مستقل و دو حکم را بیان می کنند. لذا می گوئیم چه وجهی دارد که ما یکی را حمل بر دیگری کنیم؟ مرحوم آقای خوئی در ادامه بر خودشان ایراد گرفتند و فرمودند؛ اگر اینگونه باشد بر موارد وجوب خمس یکی اضافه می شود و موارد خمس باید هشتگانه شود و در جواب می فرماید این حصر و شمارش موارد وجوب خمس حصر حقیقی نیست و لذا اگر یک مورد هم اضافه شود اشکالی ندارد و روی این فرمایش هم اصرار دارند.

ص: ۴۱۶

۱- شرایع الاسلام، محقق حلی، ج ۱، ص ۱۶۳، اسماعیلیان.

۲- مصباح الفقیه، آقا رضا همدانی، ج ۱۴، ص ۸۳، مؤسسه احیاء التراث.

۳- موسوعه الامام الخوئی، سید ابوالقاسم خوئی، ج ۲۵، ص ۱۰۷، احیاء التراث.

مناقشه در راه حل مرحوم آقای خوئی:

شاید بشود در جواب آقای خوئی گفت؛

اولاً: این مسأله مورد اتفاق علماء است که از این روایات یک حکم می فهمیم. البته برخی مثل مرحوم محقق و دیگران می گویند باید بین روایات راه جمع پیدا کرد و جمع می کنند و برخی دیگر از جمله خودمان گفتیم نیاز به جمع نیست بلکه القاء خصوصیت می شود و یک حکم به دست می آید. و خلاف فهم جمیع علماء است اگر بگوییم دو حکم مستقل است.

ثانیاً: اگر مورد حکم غوص و حکم مستخرج از بحر را دو حکم مستقل بدانیم؛ لازمه اش این است که در مورد جواهر مستخرج از دریا بالغوص هر دو حکم جاری شود که در نتیجه باید دو وجوب در یک جا جمع شود یعنی در یک گوهر مستخرج از دریا پرداخت دوبار خمس واجب شود و خود آقای خوئی به این تالی فاسد ملتزم نمی شود.

نظر استاد:

پس این قول که بگوییم دو عنوان عام و خاص است و باید جمع کنیم، رد می شود و نیز این قول که بگوییم دو عنوان مستقل است هم رد می شود.

می ماند یک قول که بگوییم القاء خصوصیت از فی البحر و غوص می کنیم و می گوئیم آنچه که از دریا یا شط با غوص یا با ابزار استخراج شده باشد خمس دارد.

محدوده وجوب خمس در جواهرات:

در مسأله دو قول است:

قول اول: وجوب خمس در مطلق جواهرات مستخرج از دریا:

مرحوم امام در تحریر می فرماید «كلما يخرج من الجواهر مثل اللؤلؤ والمرجان وغيرهما مما يتعارف اخراجه بالغوص يجب فيه الخمس» در همه جواهرات نظیر لؤلؤ و مرجان و غیر اینها که عادتاً از دریا با غوص به دست می آیند پرداخت خمس واجب است. این عبارت نشان می دهد که مطلقاً هر نوع از جواهر که مستخرج از دریا باشد خمس دارد.

ص: ۴۱۷

مرحوم سید (۱) هم در عروه می فرماید «و هو اخراج الجواهر من البحر مثل اللؤلؤ و المرجان و غیرهما من المعدنیاً کان او نباتیاً» غوص عبارت است از به دست آوردن جواهراتی نظیر لؤلؤ و مرجان و غیر اینها از اشیاء قیمتی معدنی یا نباتی، از دریا مثلاً یسر از دریاست و نباتی است و یا مرجان یک نوع حیوان دریایی است که به صورت درخت رشد می کند.

اطلاق عبارت سید هم نشان می دهد مطلق جواهرات که از دریا به دست می آید خمس دارد.

دلیل مسأله:

روایات:

۱- در روایتی داشتیم «عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَيَأْتِيكَ عَمَّا يُخْرَجُ مِنَ الْبَحْرِ مِنَ اللَّوْلُؤِ وَ الْيَاقُوتِ وَ الزَّبَرْجِيدِ وَ عَنْ مَعَادِنِ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ هَلْ فِيهَا زَكَاةٌ فَقَالَ إِذَا بَلَغَ قِيَمَتُهُ دِينَاراً فَفِيهِ الْخُمْسُ.» (۲)

که اطلاق معادن گفتیم اختصاص به ذهب و فضه ندارد. در بحر هم می گوئیم اختصاص به جواهر خاصی ندارد.

۲- «رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عُمَيْرٍ أَنَّ الْخُمْسَ عَلَى خَمْسَةِ أَشْيَاءَ الْكُنُوزِ وَ الْمَعَادِنِ وَ الْعُوصِ وَ الْغَنِيمَةِ.» (۳)

ابن ابی عمیر نقل کرده است که در پنج چیز پرداخت خمس واجب است: کنز، معدن، غوص، غنیمت.

کیفیت استدلال:

ملاحظه می فرمایید معادن اطلاق دارد و اختصاص به معادن طلا و نقره ندارد و در بحر هم اطلاق دارد و هر جواهری باشد را شامل می شود.

ص: ۴۱۸

۱- العروه الوثقی، سید یزدی، ج ۴، ص ۲۵۲، جامعه مدرسین.

۲- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج ۹، ص ۴۹۳، کتاب الخمس، ابواب ما يجب فيه الخمس، باب ۳، ح ۵، آل البيت.

۳- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج ۹، ص ۴۸۶، کتاب الخمس، ابواب ما يجب فيه الخمس، باب ۲، روایت ۲، آل البيت.



قول دوم: وجوب خمس فقط در عنبر و مروارید مستخرج از دریا:

در مقابل صاحب مدارک (۱) می فرماید اختصاص دارد به دو قسم جواهر یک روایت صحیحه داریم صحیحه حلبی «مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَّارَ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلَبِيِّ قَالَ: سَيَأْتُ أَبَاعَئِدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْعُتْبَرِ وَ غَوْصِ اللُّؤْلُؤِ فَقَالَ عَلَيْهِ الْخُمْسُ الْحَدِيثُ.» (۲) مرحوم صاحب مدارک (۳) می فرماید روایتی که از نظر سند عالی باشد حجت است یعنی صحیحه اعلائی را قبول دارد و غیر آن را خبر واحد می داند و می فرماید حجت نیست و در بین روایاتی هم که خواندیم یک روایت اینگونه است که همین روایت حلبی است و این روایت را قبول دارد و می فرماید هیچ وجهی بر اینکه این روایت اطلاق داشته باشد و غیر این دو مورد را شامل شود وجود ندارد لذا می فرماید دلیلی برای وجوب خمس در سایر جواهرات نداریم مگر اینکه از باب ارباح مکاسب خمس به آن تعلق گیرد.

مناقشه در کلام صاحب مدارک:

مبنای ایشان که در اخبار آحاد فقط خبر صحیح اعلائی حجت است کلاً غلط می باشد و ما قبول نداریم که دیگر خبرهای واحد حجت نباشد بلکه اگر حتی سند هم ضعیف باشد عمل اصحاب آن را جبران می کند بنابراین در بقیه هم دلیل داریم پس اختصاص وجهی ندارد منتهی بعضی از این تعمیم می گویند شامل ماهی هم می شود چون «ما اخرج من البحر» در روایت دارد و ماهی هم از بحر خارج می شود پس خمس دارد.

ص: ۴۱۹

۱- مدارک الاحکام، عاملی، ج ۵، ص ۳۷۵، آل البیت.

۲- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج ۹، ص ۴۹۸، کتاب الخمس، أبواب ما يجب فيه الخمس، باب ۷، روایت ۱، آل البیت.

۳- مدارک الاحکام، عاملی، ج ۵، ص ۳۷۵، آل البیت.

## کتاب الخمس (حکم نصاب در غوص) ۹۳/۱۱/۲۱

Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الخمس (حکم نصاب در غوص)

گفتیم از روایات اطلاق استفاده می شود که هر نوع جواهری از دریا درآمد خمس در آن واجب است. در مقابل این قول مرحوم صاحب مدارک (۱) می فرماید همه انواع اینگونه نیست که خمس داشته باشد، فقط دو قسم، عنبر و لؤلؤ است چون در صحیح حلی آمده بود.

«مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزَبَانَ عَنْ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ حَمَادٍ عَنِ الْحَمِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْعَنْبَرِ وَاللُّؤْلُؤِ فَقَالَ عَلَيْهِ الْخُمْسُ الْحَدِيثَ.» (۲)

صاحب مدارک (۳) فرمود این صحیح دلالت بر وجوب خمس دارد لکن قاصر از تعمیم بود.

این را رد کردیم به اینکه ایشان معتقد بود که در خبر واحد فقط صحیح اعلائی حجت است و این صحیح حلی صحیح اعلائی است و الا ما روایات دیگر هم داشتیم که برخی صحیح و برخی ضعیف و منجبر به عمل اصحاب است.

در مقابل این قول؛ بعضی اطلاق را قبول کردند و گفتند شامل می شود آنچه که از دریا استخراج می شود و باید خمس داد هر چند ماهی باشد. محقق نراقی در مستند (۴) می فرماید «والظاهر جریان الحكم في كل ما يخرج من البحر بالغوص ولو كان حيوانا كما حكاه في البيان (۵) عن بعض من عاصره لاطلاق المرسلتين و روايه الخصال (۶)»

ص: ۴۲۰

۱- مدارک الاحکام، عاملی، ج ۵، ص ۳۷۵، آل البیت.

۲- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج ۹، ص ۴۹۸، کتاب الخمس، ابواب ما يجب فيه الخمس، باب ۷، روایت ۱، آل البیت.

۳- مدارک الاحکام، عاملی، ج ۵، ص ۳۷۵، آل البیت.

۴- مستند الشیعه، محقق نراقی، ج ۱۰، ص ۲۹، آل البیت.

۵- بیان، شهید اول، ص ۳۴۵، محقق.

۶- الخصال، ابن بابویه، ج ۱، ص ۲۹۱، ح ۵۳، جامعه مدرسین.

ظاهر این است که حکم همین است که وجوب خمس جریان دارد در هر چیزی که از دریا خارج شود گرچه حیوان باشد کما اینکه حکایت شده در کتاب بیان از بعض معاصرین نقل شده است و دلیل ایشان هم اطلاق دو مرسله ای بود که خواندیم یکی مرسله حماد (۱) بود که «الخمس من خمسه اشیاء من الغنائم و الغوص» و دیگری آنچه که در خصال (۲) از ابن ابی عمیر

روایت شد «ما یخرج من المعادن و البحر الخمس»

در جواب می گوئیم:

اولاً: درست است که اطلاق داریم ولی اطلاق انصراف به جواهرات دارد.

ثانیاً: علاوه بر این غوص یعنی فرو رفتن در آب و ماهیگیری غوص ندارد، بلکه از روی آب تور می اندازند و ماهی می گیرند. و عرف از غوص صید ماهی را نمی فهمد.

بنابراین نمی شود به این اطلاق که مرحوم نراقی (۳) تمسک می کند اعتنا نمود.

ثالثاً: مضافاً بر اینکه سیره مستمره داریم که تا زمان ائمه می رسد و صیادانی بودند و می رفتند دریا و ماهی می گرفتند و هیچکس به آنها نمی گفت خمس بدهند.

حکم نصاب در غوص:

انما الکلام در اینکه آیا مستخرج بالغوص نصاب هم دارد یا خیر؟ در معدن گفتیم نصاب دارد در گنج هم گفتیم نصاب دارد در اینجا تقریباً اتفاقی است بین همه علما که در غوص وجوب خمس مشروط به حد نصاب است. مرحوم امام فرمود «یجب فیه الخمس اذا بلغ قیمته دینارا فصاعدا» شرط وجوب خمس در مستخرج از دریا بالغوص این است که جواهری که از دریا در می آید به یک دینار برسد. و الا خمس ندارد.

ص: ۴۲۱

---

۱- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج ۹، ص ۴۹۸، کتاب الخمس، أبواب ما یجب فیه الخمس، باب ۷، روایت ۱، آل البیت.

۲- الخصال، ابن بابویه، ج ۱، ص ۲۹۱، ح ۵۳، جامعه مدرسین.

۳- مستند الشیعه، نراقی، ج ۱۰، ص ۲۹، آل البیت.

مرحوم سید (۱) می فرماید «فیجب فیہ الخمس بشرط ان یبلغ قیمته دینارا فصاعدا» در غوص خمس واجب است اما اصل وجوب مشروط به نصاب است.

مرحوم محقق در شرایع (۲) می فرماید «بشرط ان یبلغ قیمته دینارا فصاعدا» خمس در غوص واجب است به شرط اینکه قیمت مستخرج به یک دینار یا بیشتر برسد.

مرحوم صاحب جواهر (۳) بعد از کلام محقق (۴) می فرماید «کما هو المشهور نقلا و تحصیلا شهرتا کادت تکون اجماعا» می فرماید شهرت هم منقول است و محصل هم هست که نزدیک به اجماع است «بل فی التذکره (۵) و المنتهی (۶) نسبت به الی علمائنا» در ادامه می فرماید بلکه مرحوم علامه در تذکره و منتهی این قول را به علماء امامیه نسبت داده است.

در مقابل این قول که مشهور است. قولی است که نسبت به شیخ مفید (۷) می دهند در کتاب «الغریه» که می فرماید «و الخمس واجب فیما یتستفاد من غنائم الکفار و الكنوز و العنبر و الغوص فمن استفاد من هذه الاصناف بمقدار عشرين دینار او ما قیمته ذلک ان یرج منه الخمس»

آنچه که از کفار غنیمت گرفته می شود خمس در آن واجب است. و نیز در گنج ها. و نیز در عنبر، البته روایت خاصی در مورد عنبر داریم و ایشان هم تخصیص به ذکر دادند. و نیز آنچه را که با فرو رفتن در آب بدست آید خمس دارد. هر کسی از این چهار طریق در آمدی داشت که قیمتش به مقدار بیست دینار برسد یا اندازه اش بیست دینار باشد پرداخت خمس آن واجب است.

ص: ۴۲۲

۱- العروه الوثقی (المحشی)، سید یزدی، ج ۴، ص ۲۵۲، جامعه مدرسین.

۲- شرایع الاسلام، محقق حلی، ج ۱، ص ۱۶۳، اسماعیلیان.

۳- جواهر الکلام، شیخ محمدحسن نجفی جواهری، ج ۱۶، ص ۴۰، بیروت.

۴- شرایع الاسلام، محقق حلی، ج ۱، ص ۱۶۳، اسماعیلیان.

۵- تذکره الفقهاء، علامه حلی، ج ۵، ص ۴۱۹، آل البیت.

۶- منتهی المطلب، علامه حلی، ج ۸، ص ۵۳۵، مجمع البحوث الاسلامیه.

۷- مختلف الشیعه، علامه حلی، ج ۳، ص ۳۲۰، جامعه مدرسین.

پس ایشان حد نصاب را عشرين دينار می داند بر خلاف مشهور که یک دينار می دانند.

مرحوم صاحب جواهر (۱) بعد از قول شیخ مفید (۲) می فرماید «و هو ضعيف لا نعرف له ماخذاً معتداً به» این کلام ضعیف است و مستندی ندارد که حد نصاب غوص بیست دينار باشد. هر کدام حد نصاب خاصی دارد در غوص می گویند یک دينار و بعضی می گویند عشرين نمی توانیم بگوئیم چون در گنج بیست دينار است اینجا هم بیست دينار باشد. و آیه که همه را در یک سیاق آورده است با عبارت «مَا غَنِمْتُمْ» (۳) فقط حکم و جوب خمس را می رساند یعنی هر کدام دلیل و جوب خاص داشتند و روایت اصل و جوب را می رساند اما شرط و جوب را نمی رساند. و کلام شیخ مفید روایت نیست و لذا دلیل می خواهد.

دلیل قول به نصاب یک دينار در غوص:

مستند قول مشهور چند روایت است.

(۱) «مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ قَالَ: سُئِلَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَمَّا يُخْرَجُ مِنَ الْبَحْرِ مِنَ اللَّؤْلُؤِ وَالْيَاقُوتِ وَالزَّبْجَدِ وَ عَنِ مَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ هَلْ فِيهَا زَكَاةٌ فَقَالَ إِذَا بَلَغَ قِيَمَتُهُ دِينَاراً فَفِيهِ الْخُمْسُ.» (۴)

سوال کردم از امام از آنچه که از دریا درمی آید نظیر مروارید و یاقوت و زبرجد و نیز از آنچه از معادن طلا و نقره است آیا زکات دارد یا خیر امام می فرماید در آن خمس است اگر قیمت آن به یک دينار برسد.

ص: ۴۲۳

۱- جواهر الکلام، محمدحسن نجفی، ج ۱۶، ص ۴۰، بیروت.

۲- مختلف الشیعه، علامه حلی، ج ۳، ص ۳۲۰، جامعه مدرسین.

۳- انفال/سوره ۸، آیه ۴۱.

۴- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج ۹، ص ۵۰۰، کتاب الخمس، أبواب ما يجب فيه الخمس، باب ۸، ح ۲، آل البيت.

این روایت از نظر سند تقریباً معتبر است البته بعضی هم درباره راوی آن اشکالی در ثقه بودن او می کنند اما می گوئیم روایت منجبر به عمل اصحاب است در دلالت روایت هم سوال از «بحر» و «معادن» بود امام در جواب فرمودند «قیمته» مرجع ضمیر یا معادن است یا غوص است به معادن نمی تواند باشد زیرا ضمیر مفرد است لذا باید به بحر برگردد و سوال سائل هم اول از بحر بود سوال سائل از زکات بود امام از خمس جواب داد و یک قسمت سوال یعنی معادن را جواب دادند. بنابراین سند معتبر و دلالت آن هم معتبر است و غیر از این هم روایت دیگر نداریم. دو سؤال شد امام سوال اول را جواب دادند. اگر بخواهیم به هر دو برگردانیم یا به دومی برگردانیم روایت معرض عنها می شود و باید بگذاریم کنار اما اگر با دو قرینه یکی اینکه سوال اول بحر بود و دیگری اینکه ضمیر مجرد و مفرد آوردند ضمیر را به اولی برگردانیم شرط تحقق نصاب یک دینار می شود و اگر روایت را قبول نکرده می توانید بگویید اجماع داریم چون شهرت بود و قول سوم که هیچ نصابی نداشته باشد نداریم.

### کتاب الخمس (حکم نصاب در غوص) ۹۳/۱۱/۲۵

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الخمس (حکم نصاب در غوص)

گفتیم آنچه که به واسطه غوص و فرو رفتن در آب به دست آید خمس دارد و گفتیم شرط وجوب خمس در غوص رسیدن به حد نصاب است. و مشهور گفتند نصاب غوص یک دینار است. در مقابل مرحوم شیخ (۱) فرمود بیست دینار حد نصاب غوص است ولی صاحب جواهر (۲) و دیگران گفتند که این قول مدرکی ندارد.

ص: ۴۲۴

۱- مختلف الشیعه، علامه حلی، ج ۳، ص ۳۲۰، جامعه مدرسین.

۲- جواهر الکلام، محمدحسن نجفی، ج ۱۶، ص ۴۰، بیروت.

مستند قول مشهور:

یک روایت را به عنوان دلیل مشهور خواندیم که در مرجع ضمیر آن یک إن قلت شد.

اکنون به بررسی مجدد روایت می پردازیم.

«مَحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ قَالَ: سَأَلَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَمَّا يُخْرَجُ مِنَ الْبَحْرِ مِنَ اللَّؤْلُؤِ وَالْيَاقُوتِ وَالرَّبِّزَجِدِ وَ عَنِ مَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ هَلْ فِيهَا زَكَاةٌ فَقَالَ إِذَا بَلَغَ قِيَمَتُهُ دِينَاراً فَفِيهِ الْخُمْسُ.» (۱)

در روایت دو پرسش آمده است که راوی پرسید آیا زکات دارد امام رضا(ع) در جواب فرمودند اگر قیمتش به دینار برسد خمس دارد.

اشکالات وارده بر روایت: از دو جهت به این روایت اشکال شد.

جهت اول: ایراد سندی: مرحوم آقای خوئی (۲) از نظر سند روایت را رد می کند چون محمد بن علی بن ابی عبدالله مجهول است و توثیق و مدحی در رجال از او نشده است بنابراین به این روایت اعتمادی نیست و قولی هم که مرحوم شیخ (۳) داشت؛ گفتیم دلیل ندارد. بنابراین آقای خوئی قائل است که در غوص حد نصاب نیست و به هر مقدار کم باشد یا زیاد خمس دارد.

مناقشه در کلام مرحوم خوئی: ولی جواب داده شده؛

اولاً: گرچه راوی حدیث مدحی ندارد ولی یک قرینه موجود است که باعث اعتماد می شود چون احمد بن ابو نصر بزنطی که یکی از اصحاب نزدیک امام هشتم است از این محمد بن علی نقل روایت می کند و در رابطه بزنطی شیخ الطائفه قائل است که مثل ابی عمیر است و لا یروی الا عن ثقه.

ص: ۴۲۵

---

۱- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج ۹، ص ۴۹۹، کتاب الخمس، أبواب ما یجب فیه الخمس، باب ۷، ح ۲، آل البیت.

۲- موسوعه الامام الخوئی، سید ابوالقاسم خوئی، ج ۲۵، ص ۱۱۳، مؤسسه احیاء آثار.

۳- مختلف الشیعه، علامه حلی، ج ۳، ص ۳۲۰، جامعه مدرسین.

بنابراین وقتی بزنی از محمد بن علی نقل کرد پس قرینه است که بزنی او را ثقه می دانست.

ثانیا: مضافا بر اینکه روایت اگر ضعیف باشد منجر به عمل اصحاب است و آقای خویی هم که این مبنا را قبول ندارد. ولی مشهور طبق آن فتوی دادند و تنها مدرکشان هم فقط همین روایت است بلکه در مدارک (۱) می فرماید نه تنها شهرت بلکه اجماع وجود دارد.

جهت دوم: ایراد دلالتی:

از جهت دلالت به روایت اشکال شد و گفتند در روایت سوال از دو چیز بود یکی از غوص و دیگری از معدن که امام در جواب فرمود «قیمته» ضمیر مفرد مذکر ذکر کرده است.

این ایراد دو توجیه دارد که اولی قابل مناقشه و دومی صحیح است.

توجیه اول:

بعضی می گویند ضمیر بر می گردد به مجموع سوال یعنی اگر مجموع آنچه که تو پرسیدی به دینار برسد خمس دارد؛ که در این صورت شامل غوص و معدن هر دو می شود یعنی امام در جواب فرمود نصاب غوص و معدن یک دینار است.

مناقشه در توجیه اول:

می گوئیم این توجیه دچار اشکال است زیرا در معادن بعضی گفتند اصلا نصاب ندارد و آنهایی هم که گفتند نصاب دارد نصاب بیست دینار را قائل هستند و کسی قائل به دینار واحد نشده است. پس اشکال دلالتی در روایت همچنان باقی می ماند.

توجیه دوم:

در جواب می گوئیم ظاهر این است که ضمیر مفرد مذکر به «ما اخرج من البحر» بر می گردد و اشکالی هم ندارد. یعنی امام جواب پرسش اول را دادند و جواب سوال دوم را ندادند و مسکوت گذاشتند و موارد اینگونه هم وجود دارد به علاوه قرینه هم وجود دارد که امام پرسش اول را جواب ندادند چون همین روایت را مرحوم صدوق در المقنع ذکر کرده که پرسش دوم در آن نیامده است «سئل أبو الحسن الرضا علیه السلام عما يخرج من البحر من اللؤلؤ، و الياقوت و الزبرجد، فقال: إذا بلغ قيمته دینارا ففيه الخمس»

ص: ۴۲۶



ملاحظه می فرمایید و سوال دوم یعنی جمله «و عن المعادن» را ندارد پس معلوم می شود سوال دوم که امام هم جواب ندادند شاید در اصل در سوال نبوده و خیلی روشن است که قسمت دوم اضافه است.

بنابراین اشکال به این روایت از نظر سند و دلالت وارد نیست لذا در غوص نصاب لازم است و مقدار آن دینار واحد است.

مرحوم امام در تحریر (۱) و مرحوم سید در عروه (۲) و مرحوم محقق در شرایع (۳) فتوی دادند. بلکه مشهور طبق این فتوی دادند پس روایتی که مرحوم صدوق نقل می کند صحیح است و آنچه که ذکر نشده ضرری به آنچه که ذکر شده نمی رساند.

امام سه فرع ذیل همین مسأله وجوب خمس در «ما یخرج بالغوص» و نصاب آن را ذکر می کنند.

فرع اول: «لا فرق بین اتحاد النوع و عدمه.»

در مورد جواهراتی که از دریا بیرون می آید فرقی نیست که از یک جنس باشد مثلاً فقط مرجان استخراج کرد یا از چند نوع باشد مثلاً لؤلؤ و مرجان و زبرجد استخراج کرد بلکه همه آنها با همدیگر محاسبه می شوند و اگر مجموع آن به نصاب رسید خمس دارد.

مرحوم سید (۴) هم همین فتوی را دارند و محشین هم حاشیه ای زدند.

دلیل مسأله:

اطلاق روایات «ما یخرج» را ذکر می کند یعنی ما یستغتم از دریا خواه از یک نوع باشد یا از چند نوع باشد.

ص: ۴۲۷

---

۱- تحریر الوسیله، امام خمینی، ج ۱، ص ۳۵۵، دار العلم.

۲- العروه الوثقی (المحشی)، سید یزدی، ج ۴، ص ۲۵۲، جامعه مدرسین.

۳- شرایع الاسلام، محقق حلی، ج ۱، ص ۱۶۳، اسماعیلیان.

۴- العروه الوثقی (المحشی)، سید یزدی، ج ۴، ص ۲۵۲، جامعه مدرسین.

ثمره تمسک به اطلاق روایت:

ثمره عدم فرق این است که اگر منضم نشود ممکن است هر کدام جداگانه به نصاب نرسد اما اگر منضم شود به نصاب می رسد و خمس دارد.

فرع دوم: «لا فرق بین الدفعه و الدفعت».

در مورد آنچه که از دریا به دست می آید تفاوتی بین یک دفعه بودن یا در دفعات متعدد نیست بلکه همه دفعات با یکدیگر محاسبه می شود و خمس دارد. توضیح اینکه شخصی بار اول وارد دریا می شود و مقداری از جواهرات استخراج می کند و برای بار دوم غوص می کند و مقداری دیگر استخراج می کند و همچنین در دفعه سوم که همگی در یک مرحله از صید است امام می فرماید مجموع محاسبه می شود که اگر به حد نصاب رسید خمس دارد.

دلیل:

گفته اند جمود بر عبارت روایت ضرورت ندارد ولو ظاهر عبارت «ما اخرج» دفعات را جدا می کند ولی معنای ما اخرج یعنی آنچه که غنیمت بدست آورده و مجموع آن محاسبه می شود و همین اطلاق روایت دلیل مسأله است یعنی اگر کسی دو سه بار رفت و چیزی بدست آورده همه با هم محاسبه می شود البته در اینجا صدق وحدت باید باشد و بدیهی است صدق وحدت موضوع غوص در یک روز مضر به وحدت غوص نیست. اما اگر فاصله طولانی باشد غوص جدید و جدا می شود و ملاک عرف است که دفعاتی که یک مرحله از دریا رفتن باشد معتبر است.

فرع سوم: «لو اشترک اثنان او اکثر فی اخراج الجواهرات»

اگر چند نفر با اشتراک با یکدیگر غوص نمودند و جواهراتی بدست آوردند و تقسیم کردند در اینجا بحث است که مجموع سهم همه محاسبه می شود و خمس دارد یا سهم هر کدام جداگانه محاسبه می شود و اگر به نصاب رسید خمس دارد؟

ص: ۴۲۸

این مسأله اختلافی است.

قول اول: مرحوم امام می فرماید: «لو اشترک اثنان او اکثر فی اخراج الجواهرات من البحر فحکمه مثل ما اذا اشترک فی الاستخراج من المعدن» (۱).

اگر دو نفر یا جماعتی در استخراج جواهرات از دریا شراکت داشتند حکمش همانند حکم صورتی است که در استخراج معدن شراکت داشته باشند. امام در بحث معدن فرمودند «لو اشترک جماعه فی استخراجه فالاقوی اعتبار بلوغ نصیب کل واحد منهم النصاب» گفتیم اقوی این است که هر کدام سهمی که بدست می آورند جداگانه محاسبه شود «و إن کان الأحوط اخراجه اذا بلغ المجموع ذلک» اگرچه احتیاط مستحبی این است که مجموع آن قبل از تقسیم محاسبه شود و خمس آن داده شود. در غوص هم می گوئیم اقوی این است که بعد از تقسیم اگر سهم هر کدام نصاب بود خمس دارد ولی احتیاط این است که قبل از تقسیم مجموع اگر حد نصاب بود خمس دارد.

قول دوم:

مرحوم سید (۲) می فرماید اگر مجموع سهم همه قبل از تقسیم به نصاب برسد خمس دارد و ملاک قبل از تسهیم است و بعضی از محشین هم تبعیت از مرحوم سید کردند.

دلیل قول دوم:

جمود به عبارت روایت کردند که «ما اخرج» یعنی آنچه که خارج شد خمس دارد خواه یک نفر باشد خواه چند نفر باشد اطلاق دارد.

مناقشه در دلیل قول دوم:

ولی استدلالی که در مقابل می شود می گوئیم که «ما اخرج» جواهراتی است که خارج می شود ولی موضوع وجوب روی آن نیست بلکه روی غنیمتی است که بدست می آید و ملاک ما یستغنم من البحر است لذا خطاب به هر شخص خاص می شود و انحلال پیدا می کند به عدد افراد. لذا امام می فرماید اقوی این است که سهم هر کدام به نصاب باید برسد زیرا حکم متوجه مکلف است به اعتبار آنچه که غنیمت برده است.

ص: ۴۲۹

۱- تحریر الوسيله، امام خمینی، ج ۱، ص ۳۵۵، ذیل عنوان «الرابع الغوص».

۲- العروه الوثقی (المحشی)، سید یزدی، ج ۴، ص ۲۵۲، جامعه مدرسین.

بنابراین فتوی امام صحیح است اما احتیاط مستحبی کار خوبی است که مجموع را محاسبه کنند و خمس بدهند.  
وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین.

### کتاب الخمس (استخراج جواهرات از دریا بدون غوص) ۹۳/۱۱/۲۶

Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الخمس (استخراج جواهرات از دریا بدون غوص)

مسأله ۳: «لو اخرج الجواهر من البحر ببعض الآلات من دون غوص یكون بحکمه علی الأحوط.» (۱)

تحریر محل بحث:

محل بحث این است که اگر از طریق ابزار آلات بدون غوص در دریا جواهرات استخراج شود چنانچه در عصر حاضر همین گونه عمل می شود؛ حکمش چیست؟ آیا خمس دارد؟

در این مسأله سه فرع مطرح است:

فرع اول: استخراج از دریا با ابزار آلات و بدون غوص.

فرع دوم: افتادن جواهر کنار ساحل به وسیله موج دریا.

فرع سوم: شناور ماندن جواهرات روی آب.

فرع دوم و سوم هر یک دو قسم است یعنی یا شغل یابنده صیادی جواهرات است و یا به طور اتفاقی آن جواهرات را به دست می آورد.

فرع چهارم: فرع چهارم تحت مسأله ۴ در تحریر آمده است که عدم فرق بین غوص از دریا و یا رودخانه یا دجله را بیان می کند و فقط یک شرط دارد که جواهر به دست آمده باید تکوّن یافته در همان آب باشد.

در اول بحث غوص گفتیم از روایات باب دو عنوان استفاده می شود یکی «ما اخرج من البحر» و عنوان دیگر «ما اخرج بالغوص» بود. روایت عنوان اول روایت عمار بن مروان (۲) بود که قبلا خواندیم اما مجددا بررسی می کنیم.

۱- تحریر الوسیله، امام خمینی، ج ۱، ص ۳۵۵، دارالعلم.

۲- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج ۹، ص ۴۹۴، کتاب الخمس، ابواب ما يجب فيه الخمس، باب ۳، روایت ۶، آل البيت.

«مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ فِي الْخِصَالِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) يَقُولُ فِيمَا يُخْرَجُ مِنَ الْمَعَادِنِ وَالْبَحْرِ وَالْغَنِيمَةِ وَالْحَلَالِ الْمُخْتَلِطِ بِالْحَرَامِ إِذَا لَمْ يُعْرَفْ صَاحِبُهُ وَ الْكُنُوزِ الْخُمْسُ.» (۱)

عمار گوید از امام صادق (ع) شنیدم که فرمود آنچه که از معادن و دریا و .... خارج می شود» خمس دارد.

ملاحظه می فرمایید که «یخرج من البحر» مطرح است.

چیزی که از دریا بدست آید و از جواهرات باشد خمس دارد.

روایت عنوان دوم متعدد بود که یکی از آنها صحیح حلی است «مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ الْحَلْبِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْعَنْبَرِ وَ غَوْصِ اللَّوْلُؤِ فَقَالَ عَلَيْهِ الْخُمْسُ الْحَدِيثُ.» (۲)

از امام از عنبر و لؤلؤئی که بواسطه غوص بدست می آید پرسیدند امام فرمود خمس دارد.

بین این دو عنوان عام و خاص من وجه است. و گفتیم صورت اجتماع این است «ما اخرج من البحر بالغوص» که با غوص از دریا به دست آید و یک افتراق این است «ما اخرج من البحر لا بالغوص» که بدون غوص از دریا به دست آید. و افتراق دیگر آن است «ما اخرج بالغوص من غير البحر» که با غوص از دریا یعنی شط یا رودخانه بزرگ به دست آید.

ص: ۴۳۱

۱- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج ۹، ص ۴۹۴، کتاب الخمس، ابواب ما يجب فيه الخمس، باب ۳، روایت ۶، آل البيت.

۲- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج ۹، ص ۴۹۸، کتاب الخمس، ابواب ما يجب فيه الخمس، باب ۷، روایت ۱، آل البيت.

ماده اجتماع قدر متیقن است که حکمش معلوم است و بیان شد. اما در مسأله ۳ حضرت امام می خواهد حکم این دو ماده افتراق را بیان کند.

اکنون مرحوم امام در مورد یکی از موارد افتراق یعنی استخراج از دریا بدون غوص (ماده افتراق) می فرمایند «لو اخرج الجواهر من البحر ببعض الآلات من دون غوص یکون بحکمه علی الاحوط» اگر از طریق برخی ابزار و وسائل بدون رفتن زیر آب از دریا جواهرات به دست آورد حکم غوص را دارد علی الاحوط و فتوی نمی دهند و احتیاط لزومی می کنند.

در مسأله ۴ ماده افتراق غوص را بیان می کند و می فرماید «لا- فرق فیما یخرج بالغوص بین البحر و الانهار الکبیره کدجله و الفرات و النيل اذا فرص تکون الجواهر فیها کالبحر» (۱) اگر آنچه که استخراج کرده است جواهری باشد که در آب تکون یافته و به وجود آمده است فرقی نیست که از دریا باشد یا از رودخانه های بزرگ باشد با فرض اینکه این جواهرات در رودخانه مثل دریا تکوین یافته باشد و این در صورتی است که آب در آن قسمت از رودخانه یا شط یا تالاب راکد باشد که قهرا زمینه پیدایش جواهرات است و اگر در حال حرکت باشد جواهرات در آنها تکوین پیدا نمی کند.

در چنین صورتی آن جواهرات استخراج شده خمس دارد.

تنبیه: تحلیل عدم صدور فتوی در مسأله ۳ و صدور آن در مسأله ۴:

در این مسأله امام فتوی دادند و علی الاحوط نفرومودند.

فرق بین این دو مسأله چیست که امام در یکی یعنی مسأله ۳ فتوای صریح نمی دهند و در دیگری یعنی مسأله ۴ فتوا می دهند؟

ص: ۴۳۲

شاید برگشت این مسأله به مستند حکم باشد زیرا مدرک مسأله اول روایت عمار بن مروان بود که در آن «مايخرج من البحر» داشت منتهی این روایت از نظر سند مخدوش است چون عمار بن مروان که راوی است مشترک بین دو نفر است یکی عمار بن مروان یشکری داریم که ثقة است و کتابی دارد و مؤلف است و کتابش مورد اعتماد است. و دیگری عمار بن مروان کلبی داریم که مجهول است و نقلی از او نشده مرحوم مامقانی در کتابشان درباره این شخص می فرمایند «عمار بن مروان الکلبی لم اقف فيه الا على وقوعه في طريق الصدوق و ليس له ذكر في كتب الرجال»

در مورد عمار بن مروان کلبی تنها چیزی که وجود دارد این است که در یک مورد در طریق نقل صدوق قرار گرفته است که نشان می دهد مرحوم صدوق در یک مورد به او اعتماد کرده است و الا در کتاب های رجالی هیچ نامی از عمار بن مروان کلبی نیامده است.

پس این روایت که از عمار بن مروان نقل می شود در سند آن این خدشه وجود دارد و اعتمادی به این روایت نیست البته روایت دیگری هم ابن ابی عمیر نقل کرده است که آن هم از این جهت که در آن «عن جماعه» آمده است ضعف دارد. خلاصه چون این اطلاق مورد اعتماد نیست و دلیل محکمی ندارد.

شاید احتیاط امام در مسأله ۳ از این باب باشد. لکن فتوای مشهور طبق این روایت داریم لذا امام رد نکرده و فقط علی الاحوط فرموده است و لذا می توان گفت احتیاط امام به خاطر خود روایت نیست چون روایت ضعف دارد بلکه احتیاط امام به خاطر فتوای مشهور بر اساس این روایت است البته بعداً می گوئیم که مرحوم صاحب جواهر (۱) از برخی نقل می کند که غالب غوص است لذا نمی توان اطلاق گیری نمود ولی خودشان جواب می دهند که این انصراف منشاء آن کثرت وقوع خارجی است و انصراف در جایی معتبر است که کثرت استعمال باشد و این نمی تواند موجب انصراف باشد.

ص: ۴۳۳

مناقشه در مستند امام در عدم صدور فتوا در مسأله ۳:

قبلا این را جواب دادیم که؛

اولاً: گرچه عمار مشترک بین دو نفر است ولی آن فرد موثق مشهور و معروف است و یک فرد دیگر مجهول است و بدیهی است اگر در یک اسمی که مشترک بین دو نفر است یک نفر معروف بود و بنحو اطلاق ذکر شد و قید نیامد منصرف می شود به فرد معروف و الا باید قید بیاورند پس مراد از عمار بن مروان بدون قید در این روایت همان یشکری است و لذا مرحوم آقای خوئی (۱) با اینکه وسواس زیادی نسبت به روایات دارد از این روایت تعبیر به صحیحه می کند و می گوید بلاشبهه انصراف به فرد معروف دارد.

ثانیا: این روایت علی فرض که ضعف سند داشته باشد منجر به عمل و فتوای مشهور است منتهی چون چنین شبهه ای در سند بود امام علی الاحوط فتوا داده است.

مستند امام نسبت به فتوا در مسأله ۴: (ماده افتراق بالغوص که از غیر دریا غوص کنند)

در مسأله ۴ که بطور صریح فتوی دادند چون مستند آن خیلی روشن است و دلیل آن صحیحه حلبی (۲) است که مرحوم صاحب مدارک (۳) که عقیده اش این است که صحیح اعلائی را قبول می کند این روایت را قبول کرده و طبق آن فتوی می دهد و خمس را مختص به دو مورد مذکور در روایت (عنبر و لؤلؤ) می داند.

ص: ۴۳۴

۱- موسوعه الامام الخویی، سید ابوالقاسم خوئی، ج ۲۵، ص ۱۰۸، مؤسسه احیاء آثار.

۲- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج ۹، ص ۴۹۸، کتاب الخمس، أبواب ما یجب فیہ الخمس، باب ۷، روایت ۱، آل البیت.

۳- مدارک الاحکام، عاملی، ج ۵، ص ۳۷۵، آل البیت.



ما اخرج بالغوص چه اینکه از دریا غوص شود و یا از غیر دریا غوص شود حکم یکی است و لذا امام صریحا فتوا داده است.

بررسی دو فتوای امام در مسأله ۳ و ۴:

در بحث قبلی گفتیم این دو عنوان «ما یخرج من البحر» و «بالغوص» ولو دو عنوان در روایت است اما از دو عنوان یک چیز مفهوم است و عرف خصوصیتی برای غوص قائل نیست و فقط «اخرج من البحر» ملاک است خواه با غوص باشد خواه بدون غوص باشد و نیز برای «ما اخرج من البحر» خصوصیتی برای بحر قائل نیست و فقط ما اخرج ملاک است خواه از بحر باشد خواه از شط پس یک چیز مفهوم است و آن اینکه آنچه که از دریا یا غیر دریا بدست آید چه با غوص چه با ابزار و آلت باشد خمس دارد.

خلاصه اینکه جواهر به دست آمده از آب در صورتی که آن جواهر در آن آب تکون پیدا کرده باشد خمس دارد.

مرحوم سید در عروه (۱) مثل مرحوم امام فتوی می دهد در اولی احتیاط می کند و در دومی فتوی می دهد و می فرماید «و المخرج بالآلات من دون غوص فی حکمه علی الاحوط» شاید مستند مرحوم سید هم همان روایت که خدشه دار بود باشد. «و فیما یخرج من الانهار العظیمه حکمها حکم البحر» آن جواهراتی که با ابزار و بدون غوص از دریا به دست آید در حکم مستخرج از دریا بالغوص است و حکم جواهرات به دست آمده از رودخانه ها همانند حکم جواهرات به دست آمده از دریا است.

ص: ۴۳۵

---

۱- العروه الوثقی (المحشی)، سید یزدی، ج ۴، ص ۲۵۳، جامعه مدرسین.

ملاحظه می فرمایید که در این قسم دوم صریحا فتوا داده است.

نظر استاد:

گرچه امام و سید در بخش اول (مسأله ۳) علی الأحوط آورده اند اما ما گفتیم نیاز به احتیاط هم نیست و می توان صریحا فتوی داد.

منتهی در اینجا دو فرع دیگری است که اگر خود دریا جواهری را به ساحل انداخت آیا این هم خمس دارد؟ یا اینکه مثل عنبر که سبک است، خودبخود آمده روی آب آیا این هم خمس دارد یا خیر؟ انشاءاله برای فردا.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهیرین.

### کتاب الخمس (حکم نصاب در غوص) ۹۳/۱۱/۲۷

Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الخمس (حکم نصاب در غوص)

«نعم لو خرجت بنفسها علی الساحل أو علی وجه الماء فأخذها من غیر غوص ... ویجئ حکمه» (۱)

در بحث غوص و اینکه کسی از قعر دریا جواهراتی را که در دریا تکون پیدا می کند در بیاورد خمس آن واجب است و حد نصاب آن هم یک دینار بود. دو فرع اینجا باقی می ماند که امام در ذیل مسأله ۳ مطرح کرده اند

فرع اول: ما اخرجه الماء:

اگر جواهرات به جهتی خودبخود مثلا زلزله بستر دریا از آب بیرون بیاید و به ساحل بیفتد و کسی آن را پیدا کند آیا حکم غوص دارد یا خیر؟

فرع دوم: جواهر معلق روی آب:

اگر سبک بوده - مثل عنبر - و آمده روی آب گرچه در خشکی کنار آب نیفتاده باشد و کسی آن را بردارد آیا این فرض هم غوص است و حکم غوص را دارد یا خیر؟

در مسأله دو قول است:

قول اول: عدم وجوب خمس:

مرحوم امام حکم هر دو فرع را یکجا بیان می کند و می فرماید اگر یابنده شغلش استخراج باشد حکم غوص را ندارد بلکه در ارباح مکاسب داخل می شود و از باب ارباح مکاسب است و به عنوان مازاد بر مؤونه اگر باقی ماند خمس دارد و در ارباح مکاسب حد نصابی نیست بلکه مازاد هرچه بماند خمس دارد و اگر یابنده شغلش استخراج نباشد بلکه به طور اتفاقی آن جواهرات را به دست آورد جزء مطلق فائده است که حکمش بعداً می آید.

مرحوم سید هم در عروه (۱) می فرماید «نعم لو خرج بنفسه علی الساحل او علی وجه الماء فاخذه من غیر غوص لم یجب فیه من هذه الجهة بل یدخل فی ارباح المكاسب فیه مؤونه السنه و لا یعتبر فیه النصاب» اگر جواهرات به هر علت از دریا خارج و در ساحل یا کف آب بماند و کسی بدون غوص آن را به دست آورد داخل در خمس مستخرج از دریا نیست بلکه جزء ارباح مکاسب است که بعد از کسر مؤونه سنه خمس دارد و نصاب هم ندارد البته مرحوم سید مشتغل به استخراج بودن یا نبودن یابنده را تفکیک نکرده است.

محشین هم معمولاً اینجا حاشیه ندارند.

مرحوم محقق در شرایع (۲) می فرماید «ولو اخذ منه شیئ من غیر غوص لم یجب فیه خمس» اگر بدون غوص چیزی از جواهرات دریا را بدست بیاورد خمس واجب نیست.

مرحوم صاحب جواهر (۳) می فرماید «لم یجب فیه الخمس قطعاً»

ص: ۴۳۷

---

۱- العروه الوثقی (المحشی)، سید یزدی، ج ۴، ص ۲۵۳، جامعه مدرسین.

۲- شرایع الاسلام، محقق حلی، ج ۱، ص ۱۶۳، اسماعیلیان.

۳- جواهر الکلام، شیخ محمدحسن نجفی جواهری، ج ۱۶، ص ۴۱، بیروت.

دلیل عدم وجوب خمس در جواهرات افتاده بر ساحل یا غلطان در آب:

اصل: صاحب جواهر می فرماید شک می کنیم این جواهری که بدون غوص بدست آمده آیا خمس دارد یا خیر اصل عدم وجوب خمس است زیرا ادله وجوب خمس دو عنوان داشت که یکی «ما اخرج من البحر» و عنوان دوم هم «اخرج بالغوص» بود.

بنابراین می گوییم عناوین ذکر شده (جواهر افتاده بر خاک در ساحل و جواهر غلطان روی آب) تحت این دو عنوان داخل نیست پس اصل عدم وجوب خمس است.

قول دوم: وجوب خمس:

شهید اول در بیان می فرماید «لو اخذ منه شیء بغير غوص فالظاهر انه بحکمه ولو كان مما القاه الماء على الساحل» اگر از دریا جواهری بدون غوص به دست آید ظاهر این است که همان حکم غوص را دارد هرچند که آب آن را در ساحل بر خاک انداخته باشد.

دلیل قول دوم:

دلیل اول: تمسک به عنوان «ما اخرج من البحر»:

شاید نظر قائلین به قول دوم به ویژه مرحوم شهید روی غوص نباشد بلکه بگوییم به عنوان دوم روایت تمسک نموده است که «ما اخرج من البحر» باشد. به این تقریب که گرچه جواهر در ساحل افتاده است یا بر روی آب قرار دارد اما یکی از مصادیق خارج شده از بحر است زیرا خارج شده از دریا ممکن است به غوص باشد و ممکن است با ابزارهای دیگر غیر از غوص باشد که از بحر خارج شده باشد و یا بدون هیچ ابزاری خود به خود از دریا بیرون افتاده باشد.

مناقشه در دلیل اول قول دوم:

اولاً: ما طی ردیه در مورد تمسک به «ما اخرج من البحر» قبلاً گفتیم؛ ظاهر «اخرج من البحر» یعنی ما از دریا خارج نمایم نه اینکه خود بخود خارج شود یا از سطح آب و از فضای دریا به دست آوریم مراد از بحر فضای دریا نیست بلکه «ما اخرج من البحر» یعنی از آب به دست آورده است.

ثانیا: صاحب جواهر (۱) می فرماید این «ما اخرج» متن روایت عماربن مروان است که این عنوان را دارد و علماء می گویند روایت ضعف سند دارد و باید جبران به عمل اصحاب بشود و با انجبار این روایت را درست کردیم ولی در این مورد این انجبار وجود ندارد. صاحب جواهر در ادامه می فرماید «لعله للخبر السابق المحتاج الی جابر بل و لیس بل الموهن» شاید فتوای شهید براساس فتوای مشهور است بر اساس آن روایت که ضعیف است و عمل مشهور باعث جبران آن می شود اما فتوای مشهور نداریم بکله نه تنها جابر ندارد بلکه موهن است زیرا مراد از «ما اخرج من الماء» به معنای از آب درآمدن است و در این دو فرض از ساحل و از سطح آب است.

اگر مشهور اینجا را قبول داشتند می گفتیم جبران شد روایت منجر است منتهی شمول آن به این فرد منجر نیست چون مشهور فتوی ندادند. اگر مشهور این فرع را فتوی داده بودند می گفتیم مستندشان همین روایت است اما در این فرع مشهور فتوی ندادند.

لذا دلالت روایت بر این فرع محتاج جابر است و روایت فقط در محدوده آنچه که مشهور فتوی بدهند حجت است و در غیر این محدوده اعتبار ندارد.

نظر استاد:

پس در نتیجه فتوای مشهور صحیح است که فرمودند آنچه که از آب درمی آید شامل دو فرع (جواهر افتاده در ساحل و جواهر غلطان روی آب) نمی شود و خمس در آن واجب نیست.

دلیل دوم: الغاء خصوصیت:

آیت الله مکارم (۲) از این طریق تمسک به روایت کرده اند که غوص خصوصیتی ندارد و عرف از آن می فهمد که بلاشبهه مراد روایت وجوب خمس در هر چیزی است که از دریا آمده باشد و غوص وسیله است و خصوصیتی برای غوص نیست ایشان در کتاب انوار الفقاهه می فرمایند «فان العرف یری الغوص طریقا و وسیله الی الوصول الی الجواهرات الموجوده فی قعر البحر فان ظفر بها اتفاقا من طریق الامواج کان مشمولاً للحکم عند العرف و یری التفرقه بینها و بین غیرها من الجمود الباطل» عرف غوص را وسیله رسیدن به جواهرات می داند بنابراین اصل قضیه رسیدن به جواهرات است و اگر به طور مستقیم به وسیله امواج جواهر در اختیار شخص قرار گیرد همان حکم استخراج با غوص را دارد و از نظر عرف فرق گذاشتن بین صورت استخراج از دریا و به دست آوردن بدون استخراج را جمود باطل بر روایت می داند.

ص: ۴۳۹

۱- جواهر الکلام، محمد حسن نجفی، ج ۱۶، ص ۴۱، بیروت.

۲- أنوار الفقاهه (کتاب الخمس)، ناصر مکارم شیرازی، ص ۱۹۰، مدرسه علی بن ابیطالب علیه السلام.

مناقشه در دلیل دوم قول دوم:

ما گفتیم عمده چیزی که از روایت استفاده می شود این است که «ما اخذ من البحر» غیر از «ما اخذ من الساحل» است چون روایت گرچه به صورت «ما لم یسم فاعله» است اما ظاهرش این است که به وسیله فاعل اما نامشخص چه غوص یا ابزار انسانی از آب بیرون بیاید و مورد افتاده در ساحل یا غلطان بر سطح آب فاعل انسانی اخراج ندارد و لذا این موضوع روایت مباین با موضوع افتاده بر ساحل و یا غلطان بر آب است. پس الغاء خصوصیت نمی توان نمود. ظاهر روایت درست است که خصوصیت برای غوص قائل نیستیم که خودمان وارد دریا شویم اما اخراج از دریا باید باشد و اخذ از ساحل و یا از سطح دریا اخراج از دریا نیست.

چون تسری از حکم یک موضوعی به موضوع مباین می شود.

حتی اگر کاری در دریا انجام دهد که باعث شود آب جواهر را به ساحل بیاورد و یا جواهر بر سطح دریا بیاید حکم اخراج از دریا را دارد.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین.

### کتاب الخمس (خمس مال افتاده در دریا) ۹۳/۱۱/۲۸

Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الخمس (خمس مال افتاده در دریا)

نکته: گرچه مسأله سه و چهار هر دو بحث و بررسی شد اما نکته ای در ذیل مسأله ۳ وجود دارد که خوب است ابتدا به آن بپردازیم و سپس وارد مسأله ۵ شویم.

در مسأله قبل (۱) در مورد اینکه اگر چیزی از جواهرات دریا خود بخود به ساحل و یا روی آب بیاید و انسانی آن را بردارد گفتیم تقریباً بالاتفاق قائلند که خمس ندارد زیرا تحت هیچ یک از دو عنوان «ما اخراج من البحر» و «ما اخراج بالغوص» قرار ندارد. و قولی هم از مرحوم شهید (۲) نقل کردیم که جواب دادیم.

ص: ۴۴۰

۱- تحریر الوسيله، امام خمینی، ج ۱، ص ۳۵۵، جامعه مدرسین

۲- الروضه البهیه، شهید ثانی، ج ۲، ص ۶۶، دآوری.

مرحوم امام در ذیل همین مسأله ۳ بحث می کند که جزء ارباح مکاسب است و یک قید می زنند و می فرمایند: «تدخل فی ارباح المكاسب لا الغوص اذا كان شغله ذلك» (۱) اگر کسی است که شغلش این است مثل دوره گرد که در ساحل گشت

می زند و اشیائی پیدا می کند و می برد می فروشد. اما اگر کسی است که شغلش این نیست و بطور کاملاً اتفاقی این را پیدا می کند این کسب محسوب نمی شود بلکه یک فائده ای بدست آورده که در بحث های بعدی بررسی می شود. و با این قید این مطلب درست می شود و دیگران این قید را ندارند و به نظر می رسد مطلب دقیقی است و جای داشت که مطرح شود.

«مسأله ۵: لو غرق شیء فی البحر و أعرض عنه مالکة فأخرجه الغواص ملکة، و الأیحوط إجراء حکم الغوص علیه إن کان من الجواهر، و أما غیرها فالأقوی عدمه.» (۲)

مثلاً یک کشتی در آب می شکنند و غرق می شود یا کسی نشسته کنار کشتی و چیزی قیمتی از دست او می افتد و به دریا می رود و دیگر دسترسی به آن ندارد و از پیدا کردن آن منصرف شود و پیدا است که جریان مربوط به سال های دور است و بعداً غواص اینها را از آب درمی آورد آیا عنوان «ما اخرج من البحر» یا «اخرج بالغوص» اینجا صدق می کند یا خیر؟ اینجا مالک اعراض می کند از مالش با این اعراض ملکیت او از آن مال برداشته می شود پس اگر غواص رفت و آن مال را بیرون آورد اینجا یعنی در مورد مالکیت مال افتاده و غرق شده در دریا و اعراض مالک و استخراج شدن مال (بعد از یأس و اعراض مالک) توسط غواص دو بحث یکی در مورد ملکیت آن و دیگری در مورد خمس آن مطرح است.

ص: ۴۴۱

---

۱- تحریر الوسیله، امام خمینی، ج ۱، ص ۳۵۵، جامعه مدرسین

۲- تحریر الوسیله، امام خمینی، ج ۱، ص ۳۵۵، جامعه مدرسین.

بحث اول: مالکیت مال افتاده در دریا و ترک مالک و پیدا شدن به وسیله غواص:

مرحوم امام می فرماید «لو غرق شیء فی البحر و اعرض عنه مالکة فاخرج الغواص ملکه» (۱) اگر مالی به هر علت در دریا غرق شود و مالک آن از اخراج آن مأیوس شود و از آن اعراض کند اگر غواص آن را پیدا کند مالک می شود.

بحث دوم: حکم خمس مال افتاده در دریا و اعراض مالک و استخراج توسط غواص:

امام در بحث دوم تفصیل می دهد و می فرماید: اگر این شیء پیدا شده از دریا از سنخ جواهرات و شبیه آنهایی باشد که در دریا تکوین پیدا می کند احتیاط و جوبی آن است که خمس دارد ولی اگر شبیه جواهرات تکوین یافته در دریا نباشد بلکه از نوع جواهرات دیگر باشد خمس ندارد.

مرحوم سید در عروه (۲) می فرماید مالک می شود «و لا یلحقه حکم الغوص علی الاقوی و ان کان مثل اللولو و المرجان لکن الاحوط اجراء حکمه علیه» اگر غواص جواهراتی را که در دریا افتاد و مالکش مأیوس شد و اعراض کرد؛ پیدا نمود مالک می شود حتی اگر شبیه جواهراتی باشد که در دریا تکوین پیدا می کند خمس ندارد و بعد در ادامه می فرماید احتیاط آن است که در حکم غوص باشد و خمس آن واجب باشد. تقریباً فتوای سید در عروه عکس فتوای امام در تحریر است.

صاحب جواهر (۳) می فرماید: «و لا- یجب الخمس فیما یخرج بالغوص من الأموال الغارقة فی البحر و إن کانت لآلی و نحوها، للأصل و ظهور النصوص و الفتاوی فی غیرها، و إن استشکل فیہ فی الحدائق (۴)، بل هو لآخذه بعد إعراض صاحبه و انقطاع رجائه» اصل آن است که مطلقاً هر آنچه که از مال غرق شده در دریا بعد از نا امید شدن مالک و اعراض مالک به دست آید حتی اگر از جواهرات باشد خمس ندارد گرچه صاحب حدائق برای حکم اشکال کرده است اما هم اصل گواه این حکم است و هم روایات و فتاوی همین حکم را آورده اند.

ص: ۴۴۲

۱- تحریر الوسیله، امام خمینی، ج ۱، ص ۳۵۵، جامعه مدرسین.

۲- العروه الوثقی (المحشی)، سید یزدی، ج ۴، ص ۲۵۴، جامعه مدرسین.

۳- جواهر الکلام، شیخ محمدحسن نجفی جواهری، ج ۱۶، ص ۴۲، بیروت.

۴- الحدائق الناضره، محقق بحرانی، ج ۱۲، ص ۳۴۴ و ۳۴۵، اسلامیه.



در بحث اول و ملکیت آن همه قبول دارند و قیدی هم نزدند و قبول دارند که مالک می شود. اما در بحث وجوب خمس در مورد آنهایی که شبیه به «ما یتکون فی البحر» نیست همه می گویند خمس ندارد. اما در مورد اشباه «ما یتکون فی البحر» امام احتیاط لازم می کند که خمس دارد و مرحوم سید احتیاط مستحبی می کند که خمس دارد و صاحب جواهر به کلی می فرماید خمس ندارد.

دلیل حکم مالکیت در بحث اول: مقتضای قاعده:

۱- بحث اول هم مقتضای قاعده است به اینکه این مال قطعاً قبلاً مالک داشته و با اعراض مالک از ملکیت او خارج شده و مالی شده بدون مالک و اگر کسی حیازت کرد به قاعده حیازت «من حاز شیئاً مالک» مالک می شود. چون وقتی مایوس شد و رفت یعنی اعراض کرد و از ملکیت او بیرون رفت و عود الی ملکیت دلیل می خواهد مثلاً- اگر مالش در دریا غرق شد و تلاش کردند که به دست آورند اما نشد و مایوس شدند و گذشتند این اعراض است وقتی اعراض شد از ملکیت قبلی خارج می شود حال اگر کسی حیازت کرد مالک قبلی یا ورثه آن اگر بیایند ادعا کنند که مال ما بود عود این مال اعراض شده به ملک مالک قبلی دلیل می خواهد و در برابر دلیل «من حاز شیئاً مالک» مالک قبلی برای عود دلیل ندارد.

۲- روایات:

علاوه بر دلیل اول یعنی مقتضای قاعده دو روایت داریم.

روایت اول: کلینی (۱) نقل می کند «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: كَانَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (ع) يُضَمُّ الْقَصَارَ وَالصَّبَاغَ وَالصَّائِغَ احتیاطاً عَلَى أُمَّتِهِ النَّاسِ»

ص: ۴۴۳

حضرت امام صادق(ع) فرمود برنامه امیرالمؤمنین(ع) این بود که اگر جلا دهنده لباس و رنگرز و جواهر فروش مالی را تلف می کردند برای رعایت احترام اموال مردم حکم به ضمان آنها می کرد «وَكَأَنَّ لَأَيُّضًا مِّنْ عَلَيْهِ السَّلَامِ مِنَ الْغَرَقِ وَالْحَرَقِ وَالشَّيْءِ الْغَالِبِ وَإِذَا غَرِقَتِ السَّفِينَةُ وَمَا فِيهَا فَأَصَابَهُ النَّاسُ» اما در مورد اموالی که در دریا غرق می شد و یا در آتش قرار می گرفت و بعد از آن افرادی آن اموال را پیدا می کردند امام امیرالمؤمنین(ع) حکم به ضمان نمی داد «فَمَا قَدَفَ بِهِ الْبَحْرُ عَلَيَّ سِاحِلَهُ فَهُوَ لِأَهْلِهِ وَهُمْ أَحَقُّ بِهِ وَمَا غَاصَ عَلَيْهِ النَّاسُ وَتَرَكَهُ صَاحِبُهُ فَهُوَ لَهُمْ.» بنابراین آنچه که بعد از غرق کشتی و نظیر آن توسط دریا کنار بیاید مال صاحبان آنها است اما آنچه که بعد از حوادث در دریا ماندند و صاحبان آنها از پیدا کردن مایوس شدند اگر کسی غیر از مالک قبلی پیدا کند مالک می شود.

ملاحظه می فرمایید روایت دلالت بر این دارد که اگر مالی در آب غرق شد و مالک مایوس شد و غواص آن را بیرون آورده باشد به عنوان یابنده مالک است به ویژه با این قید که صاحبش آن را ترک کرد و اعراض کرد یابنده مالک است. و اگر خود دریا آن را بر ساحل انداخته باشد مال آن مردمی است که در ساحل زندگی می کنند یعنی معمولاً آنها می بینند و برمی دارند و الا اگر احیاناً یک کسی غیر از ساخل نشین ها زودتر ببیند و بردارد هم مالک می شود.

روایت دوم: شیخ در تهذیب (۱) نقل می کند (و صاحب وسائل (۲) هم نقل کرده است) رواه الشيخ «عَنِ الشَّعِيرِيِّ قَالَ: سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) عَنْ سَيْفِيْنِهِ أَنْكَسَرَتْ فِي الْبَحْرِ فَأُخْرِجَ بَعْضُهُ بِالْغَوْصِ وَأُخْرِجَ الْبَحْرُ بَعْضَ مَا غَرِقَ فِيهَا فَقَالَ أَمَّا مَا أُخْرِجَهُ الْبَحْرُ فَهُوَ لِأَهْلِهِ اللَّهُ أُخْرِجَهُ وَأَمَّا مَا أُخْرِجَ بِالْغَوْصِ فَهُوَ لَهُمْ وَهُمْ أَحَقُّ بِهِ.»

ص: ۴۴۴

۱- تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج ۶، ص ۲۹۵، اسلامیه.

۲- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج ۲۵، ص ۴۵۵، کتاب اللقطه، باب ۱۱، ح ۲، آل البیت.

شعیری گوید از امام صادق(ع) در مورد کشتی ای که در دریا شکست و غرق شد و برخی از اجزاء آن با غوص از دریا خارج شد و برخی دیگر را دریا به ساحل آورد پرسیدند امام(ع) فرمود آن را که دریا به ساحل بیاورد ملک ساحل نشینان است که خداوند برای آنها از دریا خارج کرده است و هر یک از ساحل نشینان پیدا کند مالک می شود اما آنچه که با غوص به دست آید مال کسی است که استخراج کرده است.

بررسی روایت شعیری:

ممکن است بگویند این دو روایت (یعنی روایت سکونی و روایت شعیری) یکی است و شعیری همان سکونی است منتهی یکی را از امام صادق(ع) از امیرالمومنین(ع) نقل نموده و یکی را مستقیم از امام صادق(ع) نقل می کند.

تفاوت دو روایت سکونی و شعیری:

اولاً: در سند روایت شعیری امیه بن عمرو وجود دارد که مورد وثوق نیست. پس ضعف سند دارد.

ثانیاً: در روایت شعیری قید «ترک صاحبه» نیامده است یعنی قید اعراض ندارد بلکه مالک قبلی اعراض نکند و به دنبالش هم باشد همین مقدار که موج دریا آن را بر ساحل بیندازد مال ساحل نشینان است. و این مخالف با مقتضای قاعده است و نمی توانیم از قواعدی نظیر «الناس مسلطون» و «لا یحل مال امرء الا بطیب نفسه» و غیره صرف نظر کنیم.

بنابراین نمی توان به این روایت اعتماد کرد. مگر اینکه بگوییم این دو روایت یکی است و در نقل از امام صادق(ع) راوی قید را نیاورده و چون روایت نقل از امیرالمؤمنین(ع) معتبر است این روایت نقل از امام صادق(ع) هم تابع آن است.

دلیل حکم خمس در مال پیدا شده از دریا بعد از اعراض صاحب آن:

ص: ۴۴۵

انما الکلام در بحث دوم که خمس دارد یا خیر؟

گفتیم امام تفصیل دادند که اگر شبیه به تکوین یافته های دریاست احتیاط لزومی این است که خمس دارد و گرنه ندارد.

مرحوم سید (۱) بر عکس کلام امام (ره) می فرماید اگر شبه تکوین یافته های دریاست احتیاط مستحبی این است که خمس دارد. و گرنه اقوی این است که خمس ندارد.

و صاحب جواهر (۲) هم به کلی می فرماید خمس ندارد.

نتیجه: آنچه که شبیه ما یتکون در دریا باشد محل اختلاف است که آیا خمس دارد یا خیر؟

در مورد دلیل کلام امام بر وجوب خمس مرحوم آیت الله فاضل در تفصیل الشریعه وجهی را بیان می کنند که به نظر می آید صحیح نباشد ایشان می فرماید شاید وجه کلام امام این باشد که مرواریدهایی که غواص درآورده قابل تشخیص نیست یعنی معلوم نیست این چیزی که استخراج کرده است آیا جزء مرواریدهایی است در دریا تکوین پیدا کرده یا از آنهایی است که غرق شده و چون قابل تشخیص نیست از این جهت امام احتیاط کرده اند و شاید بگوییم مرحوم سید هم که به احتیاط مستحب می گوید خمس دارد به خاطر همین شبهه است که قابل تشخیص نیست که مواردی که استخراج شد از متکون در دریا است و یا همان مرواریدی است که غرق شده است.

نظر استاد:

اقول: به نظر می رسد دلیل احتیاط امام این وجهی نیست که مرحوم آقای فاضل بیان کردند بلکه به نظر ما دلیل احتیاط امام اطلاق روایت است که توضیح آن برای فردا انشاءالله.

ص: ۴۴۶

---

۱- العروه الوثقی (المحشی)، سید یزدی، ج ۴، ص ۲۵۴، جامعه مدرسین.

۲- جواهر الکلام، شیخ محمدحسن نجفی جواهری، ج ۱۶، ص ۴۲، بیروت.

## کتاب الخمس (حکم اموال غرق شده در ساحل افتاده توسط موج یا معلق در آب و صید آن توسط یابنده) ۹۳/۱۱/۲۹

Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الخمس (حکم اموال غرق شده در ساحل افتاده توسط موج یا معلق در آب و صید آن توسط یابنده)

بحث اخلاقی: قضای حاجت مؤمن:

در بحث اخلاقی راجع به قضای حاجت مؤمن صحبت می کردیم و گفتیم یکی از موارد روش زندگی و سبک معاشرت اسلامی این است که اسلام دستور محبت و رعایت حال ممنوع خصوصاً مسلمان و برادر دینی را می دهد؛ تا جایی که اگر مشکلی دارد و انسان می تواند مشکلش را برطرف کند وظیفه است اقدام کند. و با آن همه پاداشی که برای آن قرار داده شده اگر همه مسلمانان به این وظیفه عمل کنند هیچ محتاج و درمانده و گرفتاری باقی نمی ماند.

در مورد پاداش قضای حاجت مؤمن روایات فراوانی داریم که برخی از آنها قرائت شد. ولی برخی از روایات مانده که در آن عنایت ویژه ای به قضای حاجت مؤمن شده است که دو مورد از آنها را قرائت می کنیم که یک مورد جهت اثباتی و یک مورد جهت اثر منفی دارد.

۱- «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) قَالَ إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَتَرِدُّ عَلَيْهِ الْحَاجَةُ إِخِيهِ فَلَمَّا تَكُونُ عِنْدَهُ فَيَهْتُمُ بِهَا قَلْبُهُ فَيَدْخِلُهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بِهِمَّهِ الْجَنَّةَ» (۱)

حضرت امام باقر (ع) فرمود: وقتی برادر دینی انسان حاجتی دارد و نزد او می رود ولی تمکن از اینکه این حاجت را روا نکند ندارد. اما اهتمام قلبی به آن حاجت پیدا می کند و یک مشغله ای برای او می شود و یک دل مشغولی برایش پیدا می شود برای همین اهمیتی که پیدا کرد خداوند او را داخل بهشت خواهد نمود.

ص: ۴۴۷

۱- مرآة العقول، علامه مجلسی، ج ۹، ص ۱۱۱، اسلامیة.

ملاحظه می فرمایید اثر اثباتی این روایت ورود به بهشت است.

۲- عن ابی عبد الله فی حدیث قال «یا ایسماعیل من أتاه أخوه فی حاجه یقدر علی قضاها فلم یقضها له سلط الله علیه شجاعاً ینهش إبهامه فی قبره إلی یوم القیامه مغفوراً له أو معدباً» (۱)

حضرت امام باقر (ع) خطاب به اسماعیل بن عمار صیرفی در روایت طولانی پرسش هایی را پاسخ دادند در ذیل روایت فرمود کسی که برادر دینی اش نزدش بیاید و حاجتی را مطرح کرده و آن شخص هم بتواند این حاجت را روا نماید ولی انجام ندهد

خداوند یک مار بزرگ صاحب زهر کشنده بر او مسلط می کند در قبر و همراه او می ماند و همواره انگشت دستش را نیش می زند تا روز قیامت همچنان این کار ادامه دارد یعنی یک عذاب مستمر و دائمی سخت است حتی اگر گناهان او آمرزیده شود و در قیامت در راحتی باشد و گرفتار عذاب نشود این مار از او جدا نمی شود و این مقدار آزار تا قیامت همراه او هست.

اهمیت سعی در برآوردن حاجت مؤمن:

بابی در وسائل داریم بنام «باب السعی فی حاجه المؤمن» (۲) (۳) یعنی کسی که بلند می شود و راه می افتد برای رفع حاجت مؤمن و این علاوه بر قضای حاجت است یعنی ولو اینکه نتواند حاجت مؤمن را برآورده نماید چون اهمیت می دهد برای قضای حاجت مؤمن لذا بی بهره از پاداش آخرتی نیست. در این مورد روایات متعددی وجود دارد که برخی از آنها قرائت می شود.

ص: ۴۴۸

- 
- ۱- مرآة العقول، علامه مجلسی، ج ۹، ص ۱۰۴، اسلامیه.
  - ۲- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۱۶، ص ۳۶۵، آل البیت.
  - ۳- مرآة العقول، علامه مجلسی، ج ۹، ص ۱۱۱، اسلامیه.

۱. «عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ الْحَدَّاءِ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ (ع) مَنْ مَشَى فِي حَاجِهِ أَخِيهِ الْمُسْلِمِ أَظَلَّهُ اللَّهُ بِخَمْسَةِ وَ سَبْعِينَ أَلْفَ مَلَكٍ وَ لَمْ يَرْفَعْ قَدَمًا إِلَّا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ حَسَنَةً وَ حِطَّ عَنْهُ بِهَا سَيِّئَةٌ وَ يَرْفَعُ لَهُ بِهَا دَرَجَةً فَإِذَا فَرَغَ مِنْ حَاجَتِهِ كَتَبَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ بِهَا أُجْرَ حَاجٍ وَ مُعْتَمِرٍ»

حضرت امام باقر(ع) فرمود: انسان وقتی بلند شد و راه افتاد برای قضای حاجت برادر مسلمانش خداوند هفتاد و پنج هزار فرشته را مامور می کند که همراه او باشند و هیچ قدمی بر نمی دارد مگر اینکه خداوند برایش یک ثواب می نویسد و یک گناه را می بخشد و یک درجه برایش ثبت می کند. به علاوه بعد از اینکه حاجت برادر مسلمانش را برآورده ساخت خداوند برایش ثواب یک حج گذار و یک عمره گذار را ثبت می کند.

ملاحظه می فرمائید روایت فقط سعی و فراغ از سعی را مطرح کرده است و روایت اعم است که سعیش به نتیجه برسد یا نرسد آن ثواب را دارد.

۲. «مَنْ سَعَى فِي حَاجِهِ أَخِيهِ الْمُسْلِمِ فَاجْتَهَدَ فِيهَا فَأَجْرِي اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ قَضَاءَهَا كَتَبَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ حَجَّهَ وَ عُمْرَهَ وَ اعْتِكَافَ شَهْرَيْنِ فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ صِيَامَهُمَا وَ إِنْ اجْتَهَدَ فِيهَا وَ لَمْ يُجِرِ اللَّهُ قَضَاءَهَا عَلَى يَدَيْهِ كَتَبَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ حَجَّهَ وَ عُمْرَهَ»

حضرت امام صادق(ع) فرمود کسی که برای برآورده شدن حاجت برادر مؤمنش کوشش کند و از تمام توانش استفاده کند و به خواست خدا با دستان او حاجت برادر مؤمنش برآورده شود خداوند در پرونده عملش یک حج و یک عمره و دو ماه اعتکاف در مسجد الحرام و دو ماه روزه همراه اعتکاف در مسجد الحرام را ثبت می کند و اگر از تمام توانش استفاده کند ولی موفق نشود و حاجت برادر مؤمنش به دست او انجام نگیرد خداوند برایش یک حج و یک عمره ثبت می کند.

امیدواریم خداوند توفیق عمل به این روایات در برآوردن حاجت مؤمن را به همه ما عنایت بفرماید.

بحث فقهی: حکم اموال غرق شده در ساحل افتاده توسط موج یا معلق در آب و صید آن توسط یابنده:

بحث در این بود که اگر کسی اموال غرق شده در دریا را استخراج کند و به دست آورد آیا خمس آن را بدهکار است یا خیر؟

گفتیم مشهور می گویند بعد از احراز اعراض مالک اگر کسی آن را یافت مالک می شود چون قرائن نشان می دهد اعراض شد و با اعراض از ملکیت مالک اصلی خارج می شود لذا بعد از پیدا شدن توسط یابنده غیر مالک اصلی دلیلی بر بازگشت به ملک مالک اصلی نداریم. لذا یابنده مالک می شود چون هم مطابق قاعده «من حاز شیئا» و دیگر قواعد است و هم دو روایت (۱) (۲) (۳) دلیل بر مالک شدن یابنده را خواندیم.

و در مورد خمس آن هم گفتیم مرحوم صاحب جواهر (۴) می گوید مطلقا خمس ندارد.

مرحوم سید در عروه (۵) فرمود اگر چیزی که از دریا استخراج شد شبیه جواهرات متکون در دریاست احتیاط مستحب است که خمس بدهد و اگر شبیه جواهرات متکون در دریا نیست بالکل خمس ندارد.

مرحوم امام فرمود اگر جواهرات مستخرجه شبیه جواهرات متکون در دریاست احتیاط لازم این است که حکم غوص را دارد و خمس دارد و اگر شبیه جواهرات متکون در دریا نیست اقوی این است که خمس ندارد.

ص: ۴۵۰

---

۱- الکافی، شیخ کلینی، ج ۵، ص ۲۴۲، اسلامیه.

۲- تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج ۶، ص ۲۹۵، اسلامیه.

۳- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج ۲۵، ص ۴۵۵، کتاب اللقطه، باب ۱۱، ح ۲، آل البیت.

۴- جواهر الکلام، محمد حسن نجفی، ج ۱۶، ص ۴۲، بیروت.

۵- العروه الوثقی (المحشی)، سید یزدی، ج ۴، ص ۲۵۴، جامعه مدرسین.



و در مورد وجه احتیاط امام گفتیم آقای فاضل یک وجهی ارائه کردند ولی توجیه آقای فاضل را قبول نکردیم و گفتیم عدم تمیز وجه احتیاط نمی شود بلکه اطلاق باعث احتیاط امام است.

اکنون در توضیح وجه احتیاط مورد احتمال ما؛ می گوئیم اگر جواهرات مغروق درآورد که عین جواهر متکون در دریاست. فعلا این دانه جواهر ملک هیچ کس نیست و غواص از دریا آورد اطلاق روایت استخراج جواهرات از دریا این مورد را شامل می شود که این شخص جواهر را از دریا به دست آورده است پس خمس دارد چه اینکه بار اول با غواصی استخراج کرده باشد و یا اینکه یک بار توسط غواص قبلی استخراج شده و به هر علت دوباره در دریا افتاد و صاحبش مأیوس شد و اعراض کرده باشد حتی اگر روی آن کار شده باشد تحت اطلاق روایت قرار می گیرد که یابنده مالک است و باید خمس آن را بپردازد. و چون یک تفاوتی دارند که از قبل روی آن کار شده است احتمال اینکه خمس نداشته باشد لذا امام احتیاط لازم کرده است.

«مسأله ۶: لو اخرج العنبر بالغوص جری علیه حکمه.» (۱)

عنبر یکی از جواهرات متکون در دریا است و عنوان خاص دارد و لذا متفق علماء است که چه از قعر دریا یا از روی آب و یا از ساحل به دست آید خمس دارد و یک روایت دارد که از عنبر نام برد و قبلا به یک مناسبت خواندیم.

صحیحہ حلبی: «قَالَ: سَأَلْتُ أَبَاعَبْدَ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْعُنْبَرِ وَ غَوْصِ اللَّؤْلُؤِ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَيْهِ الْخُمْسُ.» (۲)

ص: ۴۵۱

---

۱- تحریر الوسیله، امام خمینی، ج ۱، ص ۳۵۵، دارالعلم.

۲- وسائل الشیعه، حرعاملی، ج ۹، ص ۴۹۸، باب ۷، ح ۱، آل البیت.

حلبی گوید از حضرت امام صادق(ع) در مورد خمس عنبر و مروارید استخراج شده از دریا پرسیدم آن حضرت فرمود خمس دارد.

ملاحظه می فرمایید عنبر عنوان مستقل دارد و لذا جای اختلاف نیست.

فقط محل بحث در دو مورد است:

۱. مفهوم واژه «عنبر»: یعنی اینکه عنبر چیست؟

۲. شرطیت نصاب در وجوب خمس عنبر: یعنی اگر عنبر به دست آمد برای وجوب خمس نصاب خاصی دارد یا خیر؟ و اگر نصاب داشت نصاب غوص مطرح است یا نصاب معدن دارد؟ و برخی گفته اند به استناد روایت نصاب ندارد

برای فردا انشاءاله

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین.

### کتاب الخمس (حکم خمس در ارتفاع قیمت) ۹۴/۰۲/۰۱

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: کتاب الخمس (حکم خمس در ارتفاع قیمت)

«مسئله ۸ لو كان عنده من الأعيان التي لم يتعلق بها الخمس أو أدى خمسها و ارتفعت قيمتها السوقية لم يجب عليه خمس تلك الزيادة إن لم تكن الأعيان من مال التجاره و رأس مالها،»

گفتیم عینی که یا بالاصاله خمس ندارد مانند ارث و هدیه و غیره و یا چون مخمس شده است اکنون خمس ندارد اگر ارتفاع قیمت پیدا کند سه صورت متصور است.

صورت اول: زیادی متصل؛ مانند اینکه گوسفندی فربه شود.

صورت دوم: زیادی منفصل؛ مانند اینکه گوسفندی بچه می آورد.

صورت سوم: زیادی حکمی؛ مانند اینکه زمینی افزایش قیمت پیدا کند.

آیا این زیادی ها خمس دارد یا خیر؟

در مسئله دو قول معروف بود

قول اول: مرحوم سید و جمعی دیگر می گویند این زیادی خمس دارد و دلیل اینها هم مطلق فائده است و گفتند مطلق فائده

خمس دارد. البته در مورد زیادای عینی چه متصل و چه منفصل اتفاق نظر بود و در زیادای حکمی هم اختلاف داشتند بعضی می گفتند که اگر بفروشد خمس ثابت می شود. مثلا اگر دو میلیون فروخت و یک میلیون اضافه قیمت بود فقط یک میلیون اضافه خمس دارد. و بعضی هم گفتند همین مقدار که امکان بیع داشته باشد صدق عرفی سود و فائده می کند و صدق عرفی سود وجود دارد باید خمس پردازد اما اگر صرفا ترقی قیمت سوقی است اعتباری ندارد و خمس ندارد.

ص: ۴۵۲

مرحوم آقای خوئی و جمعی دیگر از بزرگان این قول را تایید می کنند و استدلال می آورد.

قول دوم: امام در تحریر تفصیل دادند و فرمودند اگر نگهداری عینی که در اختیار اوست و متعلق خمس نیست برای استفاده بردن است ولی اگر نگهداری آن از باب کسب سود است و قصد ربح دارد این صدق اکتساب می کند و باید خمس بدهد و در زیادای حکمی هم حضرت امام از کسانی هستند که می گوید یا بفروشد که زیادای قیمت عین شود در دستش. حتی اگر نفروشد و فقط امکان فروش داشته باشد هم صدق عرفی سود را داشته باشد خمس دارد.

جمعی دیگر نیز این قول را پذیرفتند محقق همدانی در مصباح الفقیه بیانی دارد که برای روشن تر شدن بحث متن ایشان را مرور می کنیم. ایشان می فرماید:

«و أمّا نماء الإرث و الهبه و نحوها: فالأشبه أنه كأصله لا يتعلّق به الخمس ما لم يقصد بإبقائه الاسترباح و التکسّب» (۱)

در نماء و ارتفاع قیمت مالی که به ارث رسیده و یا به هبه و غیره رسیده است شبهه آن است که خمس ندارد در صورتی که از نگهداری آن قصد کاسبی و سود کردن نداشته باشد.

«كما صرّح به بعض (۲)، خلافاً لآخرین (۳)»، (۴)

چنانچه برخی دیگر نیز چنین فرموده اند.

«فکلّ ما اتّخذهُ للاکتساب فظهر فيه ربح بنماء أو أثمار أو إنتاج تعلق به الخمس» (۵)

ص: ۴۵۳

۱- مصباح الفقیه، آقارضا همدانی، ج ۱۴، ص ۱۲۴، جعفریه قم.

۲- و هو الشیخ الأنصاری فی کتاب الخمس، ص ۸۱، کنگره.

۳- جواهر الکلام ۱۶: ۵۴.

۴- مصباح الفقیه، آقارضا همدانی، ج ۱۴، ص ۱۲۴، جعفریه قم.

۵- مصباح الفقیه، آقارضا همدانی، ج ۱۴، ص ۱۲۴، جعفریه قم.

بنابراین اگر چیزی را برای کاسبی نگه داشت و از طریق نماء متصل یا منفصل و یا میوه آن سود برد هم بر اصل و هم بر سود خمس تعلق می گیرد. مفهومی این است که در صورت قصد ربح خمس دارد و بیان می کند.

«و لو أراد الاکتساب و الاسترباح بفوائده لا بأصله، دخلت فوائده دون زیاده أعیانه، كما صرّح بهما کاشف الغطاء»، (۱)

اما اگر چیزی را نگه داشت نماء و میوه آن باعث سود شد و قصدی بر سود بردن از اضافه قیمت اصل آن نداشت چنانچه کاشف الغطاء نیز تصریح کرده است فقط ارتقاء قیمت میوه و نماء خمس دارد و ارتقاء قیمت اصل آن خمس ندارد.

«و لا عبره بزیاده القیمه السوقیه؛ لأنها أمر اعتباری لا یعدّ ربحاً بالفعل، و لذا یقال عرفاً: إنّه لو باعه بتلك القیمه کان یربح، فمتی باعه بأكثر من رأس ماله دخلت حینئذ فی الأرباح»، (۲)

البته قیمت بازاری که مثلاً- در این حد از قیمت رسیده است ملاک نیست چون این چیزها اموری اعتباری هستند و معمولاً عملی نیست و سود تلقی نمی شود بلکه بازار چنین می گوید که اگر بفروشد چنین سودی خواهد داشت که در آن صورت اگر فروخت سود حاصله خمس دارد

«فلو حصلت زیاده القیمه السوقیه فی السنه الماضیه و لم یبعه طلباً لزیاده الربح، و باعه فی هذه السنه عدت الزیاده من أرباح هذه السنه»، (۳)

ص: ۴۵۴

- ۱- مصباح الفقیه، آقارضا همدانی، ج ۱۴، ص ۱۲۴، جعفریه قم.
- ۲- مصباح الفقیه، آقارضا همدانی، ج ۱۴، ص ۱۲۴، جعفریه قم.
- ۳- مصباح الفقیه، آقارضا همدانی، ج ۱۴، ص ۱۲۴، جعفریه قم.

و اگر قیمت جنس ارتقاء پیدا کرد و در آن سال نفروخت و در سال بعد فروخت جزء سود همان سال بعد خواهد شد.

«و لو نقصت قيمته حال البيع، أو باعه بقيمه أقل لا يعنى بزيادته السابقة.» (۱)

و اگر در یک سال قیمت بالا رفت و نفروخت و در سال بعد به قیمت کمتر از آن ارتقاء یا مساوی فروخت آن ترقی سابق که بعدا سقوط کرد اعتباری ندارد.

«و لعل من جعل زياده القيمه السوقيه أيضا من الأرباح - كما فى عبائر غير واحد منهم - أراد ما لا ينافى فى ما ذكر، و إلا فيظهر ضعفه بمراجعته العرف.» (۲)

مرحوم سید در نهایت می فرماید شاید بزرگانی که برای زیاده سوقیه خمس قائل شدند همین گونه نظر داشته اند که ما بیان کرده ایم و گرنه اگر مراجعه به عرف شود زیاده سوقیه ای که بعدا تنزل کند معلوم است که سود تلقی نمی شود تا خمس داشته باشد.

خلاصه کلام سید در عروه:

مرحوم سید می فرماید اشبه این است که این نماء ارث و هبه و غیرها مانند حکم اصل عین اگر قصدش در نگهداری این مال استرباح نباشد خمس ندارد و اگر قصدش از نگهداری اکتساب بود سودش خمس دارد کما اینکه بعضی از علماء هم به این فتوی دادند.

و در ادامه می فرماید زیادی قیمت سوقیه اعتباری ندارد زیرا ربح بالفعل نیست و صدق سود بردن نمی کند بله اگر بفروشد خمس دارد پس تعبیر ایشان همان تفصیلی است که مرحوم امام هم فرمودند

پس فرمایش امام را دیگران هم گفتند و استدلالشان هم این است که فائده ای که از راه کسب و اکتساب باشد خمس دارد.

ص: ۴۵۵

۱- مصباح الفقيه، آقارضا همدانی، ج ۱۴، ص ۱۲۴، جعفریه قم.

۲- مصباح الفقيه، آقارضا همدانی، ج ۱۴، ص ۱۲۴، جعفریه قم.

«مسأله ۹ لو كان بعض الأموال التي يتجر بها و ارتفعت قيمتها موجودا عنده في آخر السنه و بعضها دينا على الناس فإن باع الموجود أو أمكن بيعه و أخذ قيمته يجب عليه خمس ربحه و زياده قيمته، و أما الذي على الناس فان كان يطمئن باستحصاله متى أراد ببيعته يكون كالموجود عنده يخمس المقدار الزائد على رأس ماله» (۱)

اگر اموالی که عین آن اموال به هر علت متعلق خمس نیست نگهداری کند منتهی برخی نزد خودش باشد و برخی دین نزد مردم باشد و قصدش از نگهداری هم اکتساب است و ترقی قیمت پیدا کند و چون قصدش استریاح است ترقی قیمت آن در طول سال خمس دارد و فرق این مسأله ۹ با مسأله قبلی این است که تمام این عین نزد خودش نیست آیا باید کل مازاد را محاسبه نمود و یا مازاد آنچه که نزد خودش هست را محاسبه نماید.

مرحوم امام می فرماید شکی نیست که خمس آن چه که موجود است را باید بدهد اما آنچه را که موجود نیست را اگر مطمئن است که طرف مقابل سر موعد قرض یا امانتش را ادا می کند واجب است خمس آن قسمت که موجود نیست را هم محاسبه نمود زیرا کالموجود است اما اگر چنین احتمالی نمی دهد صبر می کند و اگر وصول شد محاسبه می کند و اگر وصول نشد موضوع منتفی است و تکلیفی ندارد.

نکته: اکنون این بحث مطرح است که اگر قرض یا امانت در سال بعد ادا شود مازاد قیمت آن جزء درآمد سال دوم است یا جزء درآمد سال اول است؟

ص: ۴۵۶

---

۱- تحریر الوسیله، امام خمینی، ج ۱، ص ۳۵۷، دارالکتب الاسلامیه.

مرحوم امام می فرماید «و ما لا یطمئن باستحصاله یصبر إلی زمان تحصیله فمتی حصله تکون الزیاده من أرباح سنه التحصیل.»

(۱)

اگر مطمئن نیست که آن دین بدست بیاید صبر کند تا زمان تحصیل آن و وقتی زیادی قیمت به دستش رسید جزء سود و فائده سنه تحصیل محاسبه می شود. نه سالی که از بابت زیاده قیمت خمس بدهکار شده بود. و ثمره اش این است که مربوط به هر سال که شود هزینه مؤونه همان سال را می توان از آن کسر کرد.

قاعدتا هم باید همینطور باشد زیرا گفتیم ترقی قیمت عین نیست که ما بازائی در خارج داشته باشد لذا می فرماید باید جزء درآمد آنسال دریافت و بدست آوردن محاسبه نمود.

گرچه از جمله «متی اراد» ممکن است برداشت شود یعنی قرض داده شده موعده معین ندارد اما این گونه برداشت از عبارت جمود بر متن است و به نظر می رسد منظور این نیست که قرض داده است به گونه ای که هر وقت خواست عندالمطالبه دریافت کند بلکه ظاهرا مراد این است که قرض با مهلت مشخص داده است ولی می داند سر وعده می پردازد یعنی متی اراد قید برای اطمینان است که هر وقت خواستم می دهد.

بنابراین فرض امام فرض درستی است که اگر مطمئن هستی که می دهد کالموجود عندی است و باید خمس آن را بدهد و اگر مطمئن نیست باید صبر نماید تا وصول شود و علی الظاهر جزء درآمد سال آینده است چون در آن سال تحصیل شد.

این اطمینانی هم که می فرماید باید وجود داشته باشد اطمینان یعنی ظن متأخم به علم و احتمال نیست یعنی حکم علم عادی و عرفی دارد یعنی احتمال خلاف در آن داده می شود.

ص: ۴۵۷

مرحوم آقای فاضل یک فرض ملحق می کند که برای فردا انشاءاله.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهیرین

**حکم خمس مؤونه ای که با مصرف از بین می رود؛ ۹۴/۰۲/۳۰**

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: کتاب الخمس؛ بحث اخلاقی: الف: فضیلت ماه شعبان، ب: خیر رسانی؛ بحث فقهی (حکم خمس مؤونه ای که با مصرف از بین می رود؛)

بحث اخلاقی:

الف: فضیلت ماه شعبان: امروز اول ماه معظم شعبان یکی از ماه های با شرافت و با فضیلت است خود ماه ذاتا با فضیلت است و اعیادی که در این ماه واقع شده موجب مزید فضیلت آن است از جمله اینکه منتسب به رسول گرامی اسلام است که شیخ طوسی در مصباح المتهجد در اعمال این ماه نقل می کند

«وَرَوَى صَيْفُوَانُ بْنُ مَهْرَانَ الْجَمَّالُ قَالَ قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) حُثَّ مَنْ فِي نَاحِيَّتِكَ عَلَى صَوْمِ شَعْبَانَ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ تَرَى فِيهَا شَيْئًا قَالَ نَعَمْ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) كَانَ إِذَا رَأَى هِلَالَ شَعْبَانَ أَمَرَ مُنَادِيًا فَنَادَى فِي الْمَدِينَةِ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ إِنِّي رَسُولُ رَسُولِ اللَّهِ إِلَيْكُمْ أَلَا إِنَّ شَعْبَانَ شَهْرِي فَرَحِمَ اللَّهُ مَنْ أَعَانَنِي عَلَى شَهْرِي ثُمَّ قَالَ إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (ع) كَانَ يَقُولُ مَا فَاتَنِي صَوْمُ شَعْبَانَ مُنْذُ سَمِعْتُ مُنَادِي رَسُولِ اللَّهِ (ص) يُنَادِي فِي شَعْبَانَ فَلَنْ يَفُوتَنِي أَيَّامَ حَيَاتِي صَوْمُ شَعْبَانَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى ثُمَّ كَانَ (ع) يَقُولُ صَوْمُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَهُ مِنَ اللَّهِ»

صفوان بن مهران می گوید حضرت امام صادق (ع) به من فرمود: تشویق بکن افرادی که با تو ارتباط دارند را به روزه ماه شعبان گفتم فدایت شوم آیا در این ماه ویژگی خاصی وجود دارد که روزه در آن را توصیه می فرمایید؟ امام در جواب فرمودند آری؛ زمانی که هلال ماه شعبان پیدا می شد رسول الله (ص) دستور می دادند منادی در شهر مدینه فریاد بزند و بگوید: همانا ماه شعبان ماه من است و منسوب به من است خدا رحمت کند کسی را که در این ماه مرا کمک کند یعنی در عبادت با من همراه باشد.

ص: ۴۵۸

«ثُمَّ قَالَ إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (ع) كَانَ يَقُولُ مَا فَاتَنِي صَوْمُ شَعْبَانَ مُنْذُ سَمِعْتُ مُنَادِي رَسُولِ اللَّهِ (ص) يُنَادِي فِي شَعْبَانَ فَلَنْ يَفُوتَنِي أَيَّامَ حَيَاتِي صَوْمُ شَعْبَانَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى ثُمَّ كَانَ (ع) يَقُولُ صَوْمُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَهُ مِنَ اللَّهِ»

ملاحظه می فرمائید پیامبر می فرماید هر کسی که به من معتقد است مرا یاری کند چه بسا این پرسش مطرح است که این ندا را چه کسی پاسخ می دهد؟ بدیهی است هر کسی که اعتقاد بیشتری به پیامبر دارد. و مشخص است کسی که بیشتر اعتقاد پیامبر



دارد امیرالمومنین است. لذا حضرت امام صادق(ع) در ادامه همان روایت فرمود امیرالمومنین(ع) همواره می فرمود از وقتی که من صدای منادی پیامبر را شنیدم که می گفت شعبان ماه من است و خدا رحمت کند کسی که مرا کمک بکند روزه ماه شعبان از من فوت نشد و از این به بعد هم هرگز روزه ماه شعبان از من فوت نخواهد شد انشاءالله. و امیرالمومنین همواره می فرمود: روزه در دو ماه پشت سرهم باعث پذیرفته شدن توبه در درگاه خداوند است.

در صلواتی که روزهای ماه شعبان خوانده می شود آمده است شعبان الذی حففته بالرحمه و الرضوان که این ماه پیامبر است و این ماه محفوف شده رحمت و رضوان خداوند و ماهی است که یدأب فی قیامه و صیامه یعنی رسول الله خودش را به زحمت می انداخت در روزه و عبادت روزها و شبها و از امت خودش هم خواسته است که چنین باشند

امیدواریم این ماه بر همه ما مبارک و میمون باشد و توفیق عبادت و بندگی بیشتر به ما عنایت بفرماید.

ب: خیر رسانی: در سه جهت بود

جهت اول: اهتمام به امور مسلمین؛ من لم یهتم بامور المسلمین فلیس بمسلم توصیه شده به اهتمام به امور مسلمین.

جهت دوم: خیرخواهی؛ نصیح نسبت به مسلمین است که اگر کسی اینگونه باشد که برای همه دلسوزی کند و باند کسی باشد که نسبت به فرزندش دلسوزی دارد ملاقات نمی کند خداوند را با عملی افضل از این اعمال.

جهت سوم: نفع رساندن به مومنین است

در این جهت سوم روایات فراوانی وجود دارد که برخی از آنها را که قبلاً نیز خواندیم در ذیل تکرار می کنیم.

۱- «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) الْخَلْقُ عِيَالُ اللَّهِ فَأَحَبُّ الْخَلْقِ إِلَيَّ اللَّهُ مَنْ نَفَعَ عِيَالَ اللَّهِ وَ أَدْخَلَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِ سُرُورًا.» (۱) (۲)

سکونی از حضرت امام صادق (ع) نقل کرده است که فرمود رسول الله (ص) فرموده است مردم همانند خانواده برای خداوند هستند که باید به آنها رسیدگی شود سپس محبوب ترین شخص در نزد خداوند کسی است که سودی به خانواده خداوند برساند و اهل بیت خدا را مسرور و شاد کند و گفتیم نفع رساندن تنها به کمک مالی نیست بلکه هر نفعی ولو کوچک باشد که روایات آن را خواندیم که می فرمود کسی سوار اسبش بود در بیابان پیاده شد و میخی روی زمین کوبید تا افسار اسبش را ببندد بعد که خواست برود میخ را از روی زمین نکند و قصدش این بود که اگر کسی دیگر رسید از آن استفاده نماید. و بعد کسی دیگر آمد و دید در مسیر و در راه میخی وجود دارد با خودش گفت این شاید در شب مزاحم کسی باشد و آن را درآورد. به پیامبری از پیامبران آن زمان وحی شد که خداوند به واسطه نیت و عملشان هر دو نفر را آمرزید.

ص: ۴۶۰

۱- اصول کافی، شیخ کلینی، ج ۲، ص ۱۶۴، دارالکتب الاسلامیه.

۲- مرآةالعقول، علامه مجلسی، ج ۹، ص ۳، ح ۶، دارالکتب الاسلامیه.

۲- «عَدَّهُ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ سَيِّفِ بْنِ عَمِيرَةَ قَالَ حَدَّثَنِي مَنْ سَمِعَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) يَقُولُ سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) مَنْ أَحَبَّ النَّاسَ إِلَى اللَّهِ قَالَ أَنْفَعُ النَّاسِ لِلنَّاسِ.» (۱) (۲)

سیف بن عمیره گوید یک نفر گفت از امام صادق (ع) شنیدم که می فرمود از پیامبر (ص) پرسیدند محبوب ترین انسان در نزد خداوند کیست؟ فرمود: کسی که بیشتر از همه سودش به مردم برسد.

۳- «عَنْهُ عَنِ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ مِثْنَى بْنِ الْوَلِيدِ الْخَنَّاطِ عَنْ فِطْرِ بْنِ خَلِيفَةَ عَنْ عُمَرَ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ (ع) قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) مَنْ رَدَّ عَنْ قَوْمٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ عَادِيَهُ [مَاءٍ] أَوْ نَارٍ أَوْجِبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ.» (۳) (۴)

عمر یکی از فرزندان امام سجاد (ع) نقل کرده است که پدرش (امام سجاد) فرمود رسول الله (ص) فرموده است کسی که یک عادیه آب و آتش که ضرر زننده است مثلاً ناودان آب باز شده و در منزل کسی می ریزد جلوی آن را ببندد یا آتشی روشن شده که احتمال سرایت دارد آن را خاموش کند برای این شخص بهشت واجب می شود.

ملاحظه می فرمائید نفع رساندن به این نحو که جلوی ضرر را بگیرد بهشت را واجب می کند. و این مقتضی است یعنی اگر معصیت نداشته باشد و کار خیر دیگری غیر از این انجام ندهد همین مقدار موجب بهشتی شدن او خواهد شد بله اگر یک آدم غیر مسلمان این کار را بکند اینگونه نیست زیرا بهشت بر او حرام است.

ص: ۴۶۱

۱- اصول کافی، شیخ کلینی، ج ۲، ص ۱۶۴، دارالکتب الاسلامیه.

۲- مرآةالعقول، علامه مجلسی، ج ۹، ص ۴، ح ۷، دارالکتب الاسلامیه.

۳- اصول کافی، شیخ کلینی، ج ۲، ص ۱۶۴، دارالکتب الاسلامیه.

۴- مرآةالعقول، علامه مجلسی، ج ۹، ص ۴، ح ۸، دارالکتب الاسلامیه.

۴- «حَدَّثَنَا أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ يَحْيَى بْنِ الْمُبَارَكِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ قَالَ نَفَاعًا» (۱) (۲) (۳)

صحفی در مورد کلمه «مبارک» در آن آیه شریفه که فرمود وقتی حضرت مسیح به دنیا آمد و در گهواره بود گفت من بنده خدا هستم و خداوند کتاب آسمانی به من داده و مرا پیامبر و مبارک قرار داده هرجایی که باشم؛ پرسیدم؛ امام فرمود مراد از «جعلنی مبارک» یعنی «جعلنی نفاعا» یعنی خداوند مرا کسی قرار داده که نفع من به مردم زیاد می رسد.

بررسی روایت ذیل آیه از کتب عامه:

حتی در کتب عامه هم نقل شده که ابوهریره از پیامبر نقل می کند که به معنی نفع است

این قضیه حضرت مریم که وقتی حامله شد و دور شد از قومش و وضع حمل کرد و زیر یک نخل رفت تکیه داد و ناراحت بود و می گفت ای کاش فراموش شده می بودم و کسی اسمی از من نمی برد یک وقت بچه از درون شکم به سخن درآمد و تسلی داد مادرش را که «لاتحزنی» این یک قدرت نمایی است که خداوند بواسطه تو می کند همانطور که خداوند آدم را بدون پدر و مادر خلق کرده. و گرسنه و تشنه هستی «قد جعل ربك تحتك سريا» خداوند زیر پایت چشمه ای خلق کرده پایت را بزن و از آب چشمه بنوش و «حزى بجزع النخلة» دستی تکان بده «تساقط عليك رطبا جنيا» به نخله تا رطب تازه از درخت بریزد «فکلی واشربى» خرما را بخور و از آب جاری بنوش و «قرى عينا» چشمت روشن باشد «و اما ترین من البشر احدا» اگر احدی آمد «فقولى انى نذرت للرحمن صوما» بگو من حرف نمی زنم و از خود بچه پرسید «ات قومها» بعد از اینکه مردم خبردار شدند و آمدند که مریم دختر عابده و در بیت المقدس در مسجد حامله شده و دیدند بچه ای در آغوش دارد «قالوا یا مریم انى لك هذا» گفتند بچه را از کجا آوردی؟ «ماکان ابوک امرء سوء» پدرت که اینگونه نبود «ما کانت امک بغیا» مادرت که اینگونه نبود (مادرت که زناکار نبود تو چطور زناکار شدی؟) «فاشارت الیه» گفت از خودش پرسید «قالوا کیف نکلم من کان فی المهد صبیا» گفتند چگونه با بچه ای که در گهواره است صحبت کنیم «قال انى عبدالله آتانی الكتاب و جعلنى نبیا و جعلنى مبارکا» یک وقت بچه با زبان فصیح گفت من بنده خدا هستم برای اینکه توهم نکنند که فرزند خداست یا خود خداست خداوند به من کتاب عطا کرده و مرا پیامبر قرار داده و مرا مبارک قرار داده و این مبارک یعنی نفاع که یکی از ویژگی هایی است که حضرت عیسی به آن افتخار می کند و می گوید خداوند مرا مبارک و نفاع قرار داده است. و این اهمیت مطلب را می رساند که انسان نفاع باشد.

ص: ۴۶۲

۱- اصول کافی، شیخ کلینی، ج ۲، ص ۱۶۵، دارالکتب الاسلامیه.

۲- معانی الاخبار، شیخ صدوق، ص ۲۱۳، جامعه مدرسین.

۳- مرآةالعقول، علامه مجلسی، ج ۹، ص ۶، ح ۱۱، دارالکتب الاسلامیه.

بحث فقهی: حکم خمس مؤونه ای که با مصرف از بین می رود؛

بحث در مسئله ۱۵ این بود که اگر انسان لوازمی برای زندگی تهیه کند اگر از چیزهایی است که تمام می شود و از بین می رود مانند قند، چای، نفت، نمک و غیره که اگر سال تمام شد جزء مؤونه است و خمس ندارد ولی مازاد همین مؤونه مصرفی تمام شدنی خمس دارد. و اگر آن مازاد از مؤونه از چیزهایی است که تمام نمی شود و بعد از پایان سال هنوز باقی است مانند ماشین و خانه و غیر اینها؛ می فرمایند خمس ندارد.

فرق مؤونه مصرفی عینی و مؤونه مصرفی منفعتی: فرق این دو این است که در مورد اول معلوم می شود که مازاد جزء مؤونه نبوده بلکه از اول سال زیادی خریداری شده است لذا خمس دارد و در مورد بخش اول از قسم اول یعنی مؤونه مصرفی عینی معلوم است که جزء مؤونه بوده است و خمس ندارد.

دلیل مسئله: مرحوم آقای خویی می فرماید عامی داریم که هر ربیحه خمس دارد و مخصص آن را مقید کرد به بعد از مؤونه پس ربیحه که صرف مؤونه شود خمس ندارد اینهم در طول سال مؤونه بود و احتیاج داشتم که خریدم و بعد از پایان سال آیا خمس دارد یا خیر می گوئیم بهر حال استثنا شده و عام ما هم عام افرادی بود وقتی فرمود از غنائم خمس بدهید یعنی کل فائده حصلت له الخمس و یک فرد این فائده صرف در مؤونه شد و فرشی مثلا خریداری شد و وقتی استثنا شد یعنی خمس در آن واجب نیست خواه همان سال خواه سالهای بعد و در مقام شک هم استصحاب مخصص می شود نه رجوع به عام. یعنی در طول سال که جزء مؤونه بود خارج از خمس بود حال که از سال بیرون رفتیم نیز از خمس خارج است و همان عدم وجوب خمس استصحاب می شود.

ص: ۴۶۳

پس به این دلیل که عام، عام افرادی است و بعد از خروج از عام برگشت آن به عام دلیل می خواهد.

مرحوم حکیم در مستمسک دلیل دیگری بر عدم وجوب خمس آورده و می فرمایند برای اینکه تا پایان سال جزء مؤونه بود و از وجوب خمس استثنا شده بود سال که تمام شد این فرش از این که سال گذشته جزء مؤونه بود که خارج نشده و این در سال جدید اگر جزء فوائد امسال باشد خمس دارد و اگر نباشد خمس ندارد و این فرش جزء فائده سال گذشته است و فائده جدیدی نیست و هنوز جزء مؤونه سال گذشته است لذا خمس ندارد بنابراین وجهی برای وجوب خمس ندارد بلکه اگر استغناء پیدا کرد از آن مثلا موتوری داشت و رفت ماشین خرید و موتور بلا استفاده مانده است و یا ماشین دومی خریده و ماشین اول بدون نیاز باقی مانده است یا آن خانم زیورآلات خریده و استفاده کرده و الان سشش بالا رفته قبیح است برایش که از آنها استفاده کند و بلا- استفاده مانده است. مرحوم امام احتیاط واجب می کنند و می فرمایند «إلا إذا خرجت عن مورد الحاجة، فيجب الخمس فيها على الأحوط.»

مرحوم سید هم عین همین عبارت را دارند و احتیاط وجوبی می کنند

در مقابل آقای خویی و مرحوم حکیم می فرمایند حتی اگر از این به بعد مورد نیاز نباشد خمس واجب نیست و دیگر خمس ندارد.

دلیل قول به احتیاط وجوبی در تعلق خمس به مؤونه خارج از استفاده و نیاز: استناد امام و مرحوم سید به این است که قبول داریم که ربحی که در این مؤونه خرج شد استثنا شد و خمس در آن واجب نیست اما بالاخره از مجموع دلیل فهمیدیم ملاک مؤونه بودن است لذا استثنا شده حتی اگر در آن سال به عنوان مؤونه مصرف نکردید به محدوده تعلق خمس بر نمی گردد.

در مقابل آقای خوبی و حکیم می فرمایند ما عامی داشتیم که هر فائده ای خمس دارد مستثنی آمد که خمس بعد از مؤونه آیا در این استثنا قیدی آمده که باقی ماندن و استغنا را شرط نماید؟ قیدی نداریم و اطلاق داریم و حرف درستی هم هست بنابراین احتیاط را قبول داریم اما احتیاط لازم است. و وجوبی نیست مرحوم حکیم می فرماید آیا ربح جدید بدست آوردید اگر ربح جدید است خمس دارد ما غنتم یعنی هر ربحی پیدا کردید خمس دارد سابق که عنوان مؤونه داشت خارج شد اما الان که از مؤونه بودن خارج شد اگر ربح جدیدی باشد خمس دارد و الا خمس ندارد.

بنابراین اصل احتیاط خوب است و الزام و وجوب ندارد.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین

### کتاب الخمس؛ تعلق خمس به پس انداز برای تهیه مسکن) ۹۴/۰۳/۰۳

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الخمس؛ تعلق خمس به پس انداز برای تهیه مسکن)

تذکر اخلاقی: امروز مصادف با روز ولادت حضرت سیدالساجدین زین العابدین علی بن الحسین(ع) است. حضرت امام صادق(ع) فرمود

«کان علی بن الحسین(ع) شدید الاجتهاد فی العباده، نهاره صائم و ليله قائم»، [۱]

جدم حضرت سجاده(ع) شدید الاجتهاد در عبادت بود روزها روزه بود و شبها به عبادت مشغول بود.

حضرت امام زین العابدین(ع) کنیزی داشت که در منزل به آن حضرت خدمت می کرد بعد از شهادت حضرت امام سجاده(ع) برخی از اصحاب از آن کنیز که در منزل امام بود درخواست کردند شرح حالی از آن حضرت بگویند کنیز گفت مختصر بگویم یا مفصل؟ گفتند مختصر بگو کنیز گفت همین مقدار بگویم که در تمام مدتی که در خانه امام بودم در هیچ موقع در روز سفره طعام برای ایشان پهن نکردم و هیچ موقع در شب بستر خواب برای ایشان پهن نکردم.

ص: ۴۶۵

۱- مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۹۴، حیدریه نجف.

حضرت امام سجاده(ع) در موقع شهادت جدشان امیرالمومنین(ع) دوساله بودند ده سال در زمان امامت عمویشان امام مجتبی(ع) و ده سال هم در زمان امامت پدرشان زندگی کردند و در بیست و دو سالگی به امامت رسیدند و ۳۵ سال هم امامت خودشان طول کشید و ۵۷ سال عمر شریفشان بود که به شهادت رسیدند.

علامه مجلسی در بحارالانوار از طاووس یمانی نقل می کند که گفت:

«رَأَيْتَ رَجُلًا يَصَلِّي فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ تَحْتَ الْمِزَابِ يَدْعُو وَيُكَلِّمُ فِي دُعَائِهِ»، (۱) شب هنگام در مسجد الحرام در حجر اسماعیل تحت میزاب در تاریکی شب صدای شخصی را شنیدم که دعا و تضرع می کرد

«فَجِئْتُهُ حِينَ فَرَغَ مِنْ صَلَاتِهِ، فَإِذَا هُوَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ»، (۲) از نماز که فارغ شد جلو رفتم دیدم علی بن الحسین است

□  
«فَقُلْتُ لَهُ: يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ رَأَيْتَكَ عَلَى حَالِهِ كَذَا وَ لَكَ ثَلَاثَةٌ أَرْجُو أَنْ تُؤْمِنَكَ مِنَ الْخَوْفِ:» (۳) گفتم یا بن رسول الله یک حالت عجیبی از شما دیدم در دعا و بکا و تضرع در حالیکه سه امتیاز دارید که می تواند شما را امان از خوف بدارد

□  
«أَحَدُهَا أَنَّكَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ»، (۴) اول اینکه شما پسر پیامبر هستید پس نباید این قدر نگران باشید.

□  
«وَ الثَّانِي: شَفَاعَةُ جَدِّكَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ»، (۵) دوم اینکه جدتان شفاعت شما را می کند.

ص: ۴۶۶

- 
- ۱- بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۴۶، ص ۱۰۱، الوفاء بیروت.
  - ۲- بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۴۶، ص ۱۰۱، الوفاء بیروت.
  - ۳- بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۴۶، ص ۱۰۱، الوفاء بیروت.
  - ۴- بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۴۶، ص ۱۰۱، الوفاء بیروت.
  - ۵- بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۴۶، ص ۱۰۱، الوفاء بیروت.



«و الثالثه: رحمه الله تعالى.» (۱) سوم اینکه رحمت الهی شامل حال شما می شود. پس چرا این همه خوف و تضرع دارید؟

«فقال: یا طاوس! أمّا ائی ابن رسول الله صلی الله علیه و آله فلا- يؤمننی لأنّ الله تعالی یقول: (فَلَا أُتَّسَبَبُ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ)» (۲) امام فرمودند اما اینکه من پسر پیامبر هستم درست است اما این مرا در امان قرار نمی دهد زیرا قرآن می فرماید روز قیامت از نسب سوال نمی کنند

«و أمّا شفاعه جدی فلا تؤمننی لأنّ الله تعالی یقول: (وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى)» (۳) و اما در مورد شفاعت جدم هم باید بگویم شفاعت جدم شامل حال کسانی می شود که مورد رضای خداوند باشند و من چه می دانم که حتما مورد رضایت خدا هستم

«و أمّا رحمه الله فإنّ الله تعالی یقول: (إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ) و لا أعلم أنّی محسن.» (۴) [۱۰]

و در مورد رحمت خداوند هم در قرآن می فرماید رحمت خداوند شامل حال محسنین می شود و من از کجا بدانم که از محسنین هستم پس باید به گونه ای باشم که عمل خودم مرا در امان بدارد و نجات دهد پس باید همانند دیگر بندگان خدا در خوف و رجاء باشم.

ما هم امیدواریم مورد عنایت آن حضرت قرار بگیریم.

می گفتند شبها به صورت ناشناس و بدون اینکه او را بشناسند درب خانه فقرایی که می شناخت می رفت و نان و غذا و پول می گذاشت و برمی گشت. در عرب رسم بود گاهی بزرگان برای فقراء کمکهایی می کردند و حتی با چهره پوشانده با آنان مواجه می شدند و مورد شناسایی قرار نمی گرفتند یعنی حتی فقراء هم سعی نمی کردند شخص کمک کننده را بشناسند. در تاریخ آمده است حضرت امام سجاد(ع) عموزاده ای فقیر داشت که حضرت می رفت و پول و غذا در خانه اش می گذاشت و او می گرفت ولی نمی شناخت چه کسی است و به کمک کننده دعا می کرد و نسبت به حضرت امام سجاد(ع) که در حضور او به صورت ناشناس در حال کمک دادن بود گله و شکایت می کرد و می گفت پسر عم ما به ما توجهی ندارد و امام هم خود را معرفی نمی کرد تا اینکه امام شهید شدند و مراحم حضرت قطع شد و پسرعموی امام از آن پس فهمید که آن شخص ناشناس همان امام سجاد(ع) بودند و لذا از حرف هایی که زده بود خیلی ناراحت بود و می آمد نزد قبر امام و ناراحتی و گریه می کرد.

ص: ۴۶۷

- ۱- بحارالانوار، علامه مجلسی، ج ۴۶، ص ۱۰۱، الوفاء بیروت.
- ۲- بحارالانوار، علامه مجلسی، ج ۴۶، ص ۱۰۱، الوفاء بیروت.
- ۳- بحارالانوار، علامه مجلسی، ج ۴۶، ص ۱۰۱، الوفاء بیروت.
- ۴- بحارالانوار، علامه مجلسی، ج ۴۶، ص ۱۰۱، الوفاء بیروت.

امیدواریم حضرت آن عنایتی که به دوستانشان داشتند به ما هم در دنیا و آخرت داشته باشند.

بحث فقهی: تعلق خمس به پس انداز برای تهیه مسکن:

«مسأله ۱۷ إذا احتاج إلى دار لسكنه مثلا ولا يمكنه شراؤها إلا من أرباحه في سنين عديدة فالأقوى أنه من المئونه» (۱) [۱۱]

اگر کسی احتیاج به منزلی برای سکنی دارد و از سود و ربح یک سال نمی تواند خانه بخرد و باید ربح چند سال را روی هم بگذارد تا خانه بخرد مسأله سه صورت پیدا می کند.

صورت اول: از ربح هر سال مقداری از خانه را می خرد مثلا از ربح یک سال زمین را می خرد و از ربح سال بعد بعضی از مصالح را می خرد و از ربح سال بعد شروع به ساختن می کند و یا در همان سال تمام می کند و یا به سال چهارم هم می کشد در این صورت کل این هزینه ها جزء مئونه است و خمس ندارد زیرا در مسیر تهیه منزل است.

صورت دوم: از ربح امسال بخشی از زمین را می خرد و بقیه زمین را اقساطی می خرد در این صورت نیز هزینه کردها بلاشبهه جزء مئونه است و خمس ندارد چون محتاج این منزل است و امکان خرید از ربح یکسال هم ندارد لذا جزء مئونه است و خمس ندارد و این نظر امام است. حضرت امام عینا همین مسئله را در فرض دیگری نیز به صورت مثال می آورد و می فرماید اگر کسی دختری دارد و می داند که باید به زودی ازدواج کند و قطعا از درآمد یکسال نمی تواند جهیزیه او را تهیه کند اینجا هم تهیه جهیزیه جزء مئونه است چه یکجا بخرد و چه به تدریج بخرد جزء مئونه است.

ص: ۴۶۸

صورت سوم: اما ابقاء ثمن در سنین یعنی هر سال مقداری پول برای خرید منزل یا جهیزیه کنار بگذارد مرحوم امام (ره) گفته اند «لا ابقاء الاثمان للاشتراء» ابقاء و نگهداری پول نقد برای اینکه وقتی جمع شد یکجا جهیزیه یا خانه بخرد کافی نیست بلکه در هر سال هر پولی که اضافه آمد خمس دارد.

مناقشه در حکم صورت سوم: فرض مسأله در این است که راهی جز تقسیط ارباح سنه ندارد یعنی اگر بخواهد هر سال تبدیل به جنس کند تا خمس نداشته باشد دچار مشکلات می شود زیرا اولاً: ممکن است مصالحی که برای تهیه خانه می خرد و کنار می گذارد از بین برود یا سرقت شود ثانیاً: ممکن است مصالح یا جهیزیه ای که تهیه می شود در سال مورد مصرف از قابلیت مصرف بودن خارج شود و با توجه به پیشرفت علم انواع پیشرفته ای از اجناس به بازار بیاید که تهیه و مصرف آنها به صرفه تر است. ثالثاً: تفاوت گذاشتن بین نگهداری جنس و نگهداری پول معلوم نیست و دلیلی ندارد که بگوییم در یکی خمس واجب است و در دیگری خمس واجب نیست.

لذا به نظر می آید عرف هم همین باشد که یا شما برای تهیه منزل سالانه کم می خرید یا چند سال کم کم پول کنار می گذارید و در نهایت خانه می خرید و این حالت نزد عرف فرقی ندارد و در هر دو مورد صدق مئونه است و چون صدق مئونه است از پرداخت خمس استثنا شده است.

امام مثال دیگری هم دارند و می فرمایند

«كما أن جمع صوف غنمه من سنين عديده لفرشه اللازم أو لباسه إذا لم يمكنه بغير ذلك يعدّ من المئونه على الأقوى»، (۱)

[۱۲]

یعنی گوسفندانی دارد که پشم آن را می چیند و لباس می کند اما پشم های یک سال اینها کافی نیست بلکه پشم چند سال را باید جمع کند تا لباسی درست کند که این را می فرمایند اشکال ندارد و می تواند طی چند سال کنار بگذارد و خمس ندارد.

### کتاب الخمس (فوت انسان در اثناء سال مالی خمسی) ۹۴/۰۳/۰۴

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: کتاب الخمس (فوت انسان در اثناء سال مالی خمسی)

«مسأله ۱۸ لو مات فی اثناء حول الربح سقط اعتبار إخراج مئونه بقیه السنه علی فرض حیاته، و یخرج خمس ما فضل عن مئونه

الی زمان الموت.» (۲)

فوت انسان در اثناء سال مالی خمسی:

شخصی که کسب و درآمدی دارد اگر در وسط سال مالی فوت کند از این ربیحه که از ابتدای سال داشته هزینه هایی که تا الان داشته است کسر می شود اما سوال این است که آیا می شود بگوییم هزینه هایی که اگر تا پایان سال زنده بود هزینه داشت را از ربح کسر نمایند و مازاد را خمس بدهند یعنی علی فرض حیات تا پایان سال مؤونه را از ربح کسر نمایند و مازاد را خمس بدهند و یا اینکه بگوییم مؤونه فرضی را نمی شود جزء مؤونه دانست و از ربح کسر نمود در اینجا می فرمایند مؤونه ای که تا الان داشته بلاشک از ربح کسر می شود می ماند فرض اینکه اگر زنده بود باز مؤونه ای داشت این می شود مؤونه فرضی و گفتیم ظاهر از جمله «الخمس بعد المئونه» در کلام معصوم (ع) مراد مؤونه فعلی است.

ص: ۴۷۰

۱- تحریر الوسیله، امام خمینی، ج ۱، ص ۳۵۹، دارالکتب الاسلامیه.

۲- تحریر الوسیله، امام خمینی، ج ۱، ص ۳۶۰، دارالکتب الاسلامیه.

حتی این را گفتیم کسی که نیاز دارد به مؤونه و باید برای اموری صرف نماید ولی به خودش سخت می گیرد هم در مخارج و هم در صرف مؤونه در نتیجه هزینه ای را جمع کند آیا می تواند بگوید می توانستم هزینه کنم و نکردم پس از ربح بعنوان مؤونه کم نمایم گفتیم نمی تواند کسر نماید زیرا مؤونه فعلی ملاک بود و هزینه تقدیری سالبه به انتفاع موضوع است.

«مسأله ۱۹ لو كان عنده مال آخر لا يجب فيه الخمس فالأقوى جواز إخراج المئونه من الربح خاصه» (۱)

اگر شخصی است که در طول سال شغلی دارد و ربیحه دارد فرض امسال سودی برده است و علاوه بر سود امسال و از ارباح

مکاسب سال قبلی که خمس آن داده شده است نیز در اختیار دارد یا مالی در اختیار دارد مثل ارث و غیره متعلق خمس نیست و اکنون سال مالی رسیده و سه قسم مال در اختیار دارد ۱-ریح امسال؛ ۲-مال مخمس از ریح سال قبل؛ ۳-مال غیر متعلق خمس مثل ارث و غیره. پرسش این است که در محاسبه سال مالی هزینه امسال را از کدام یک از اموال سه گانه کسر کند؟ یعنی هزینه امسال را از کدام مال بردارد اگر از ریح امسال بردارد سود امسال هزینه می شود و چه بسا یا همه سود امسال هزینه می شود در نتیجه هیچ خمسی از سود امسال دریافت نمی شود و یا لاقبل برخی از سود امسال از دور خمس خارج می شود و خمس ندارد و اگر از مال سال گذشته بردارد مال امسال دست نخورده دستش باقی مانده لذا باید خمس آن را بردارد.

ص: ۴۷۱

---

۱- تحریر الوسیله، امام خمینی، ج ۱، ص ۳۶۰، دارالکتب الاسلامیه.

در مسئله سه قول است

قول اول: لزوم اخراج مؤونه از مال مخمس (درآمد سال قبل):

نسبت می دهند به مقدس اردبیلی (۱) و یا محقق قمی که واجب است اخراج هزینه از آن مالی که خمس داده شده است.

قول دوم: لزوم توزیع هزینه روی مال مخمس سال قبل و درآمد سال مالی حاضر:

نسبت می دهند به مرحوم شهید در مسالك (۲) و دروس (۳) که می فرماید لازم است بالنسبه توزیع کند به دلیل عدل و انصاف یعنی اگر سود در سال فعلی یک میلیون بود و سود در اختیار از سال قبل پانصد هزار تومان بود دو سوم هزینه از درآمد امسال و یک سوم از مال مخمس سال قبل برداشت شود.

قوم سوم: تخییر مکلف:

گفته اند الزام ندارد که فقط از یکی برداشت کند بلکه جایز است برای او که تمام هزینه را از ربح امسال بردارد مرحوم امام فتوی می دهند که برداشت از هر دو جایز است و اقوی برداشت از ربح جدید است و اگر چیزی از ربح جدید باقی ماند خمس دارد.

ادله قول اول:

دلیل اول؛ قاعده احتیاط: در مجمع الفائده می فرماید به دلیل قاعده احتیاط باید مؤونه سال را از مال مخمس بردارد نه ربح جدید زیرا دلیل داریم که خمس به درآمدها تعلق می گیرد و لذا احتیاط این است که هزینه را از جای دیگر برداریم و به این درآمد جدید دست نزنیم.

دلیل دوم: گفته اند درست است که مطلقاً تخصیص خورده و گفته اند الخمس بعدالمؤونه ولی ما دل علی التخصیص از نظر سند ضعیف است و برای استثناء هزینه از خمس به دلیل اجماع و لاضرر تمسک می کنیم. و بدیهی است که استثناء با اجماع می شود و این اجماع و لاضرر قدر متیقن دارد به اینکه جای دیگر مالی نداشته باشد و مجبور باشد از همین مال بردارد.

ص: ۴۷۲

۱- مجمع الفائده، محقق اردبیلی، ج ۴، ص ۳۱۸، جامعه مدرسین.

۲- مسالك الافهام، شهید ثانی، ج ۱، ص ۴۶۵، معارف اسلامی.

۳- دروس، شهید اول، ج ۱، ص ۲۵۸، جامعه مدرسین.

دلیل سوم: گفته اند لتبادر الاحتیاج من قوله «الخمس بعد المؤونه» علی فرض که اغماض بکنیم از ضعف سند تبادر دارد که عندالاحتیاج یعنی لازم باشد هزینه را از این مال بردارد و مال دیگری نداشته باشد.

دلیل چهارم: گفته اند اگر بگوییم کسی که مالی در اختیار دارد هزینه را از درآمد بردارد لازمه اش این است که اموال کثیری بدون خمس باقی بماند و از پرداخت خمس خارج شود مثل ارباح تجارات سلاطین و اکابر از تجار و زارعین یعنی اینها اموالی دارند و درآمدهای دیگری دارند که اگر بگوییم هزینه را از درآمدهای سالشان بردارند مالی که در سال جدید بدست آورده است قهرا بدون پرداخت خمس صرف هزینه می شود. و در نتیجه بسیاری از سودها از دور خمس دهی خارج می شود.

مرحوم محقق اردبیلی می فرماید:

«لأنه قد يؤل الی عدم الخمس فی أموال کثیره مع عدم الاحتیاج الی صرفها أصلاً مثل أرباح تجارات السلاطین و زراعاتهم و الأكابر من التجار و الزارع و هو مناف لحکمه شرع الخمس فی الجملة.» (۱)

محقق اردبیلی می فرماید: واجب است اخراج مؤونه از مال قبلی زیرا اگر از درآمد امسال مؤونه خارج شود تجار و سلاطین اموال کثیره دارند یعنی هم از سال های قبل اموال خمس داده شده باقی مانده و هم امسال سود زیادی بردند و درعین حال هزینه های آنان هم زیاد است که در این صورت اگر مؤونه را از سود امسال که هنوز خمس آن را نداده اند بردارند یا تمام سود صرف برداشت هزینه می شود و یا کمی از آن سود امسال باقی می ماند در نتیجه اموال و سودهای زیاد از گردونه دریافت خمس خارج می شود.

ص: ۴۷۳

---

۱- مجمع الفائدة، محقق اردبیلی، ج ۴، ص ۳۱۸، جامعه مدرسین.

ظاهر عبارت این است که اگر بگوییم هزینه ها را از امسال بردارد لازمه اش این است که درآمد امسال را خمس ندهد اما فرض این است که این درآمد جدائی دست نخورده داشته و احتیاج اینکه مخارج را از سود امسال بردارد ندارد.

خلاصه دلیل چهارمشان این است که اگر از ربح امسال تمام هزینه را برداریم لازمه اش این است که تمام ربح امسال یا بسیاری از ربح امسال را خمس ندهیم با اینکه احتیاج نداریم که هزینه امسال را از ربح امسال برداریم چون از درآمد سال گذشته از سود که خمس آن را دادیم یا ارث و غیره وجود دارد و می توانیم هزینه را از آن اموال برداریم تا سود امسال به تمامه متعلق خمس شود.

مناقشه در ادله قول اول:

جواب دلیل اول قول اول: مرحوم مقدس اردبیلی به قاعده احتیاط استناد کرده بودند در جواب می گوییم احتیاط کار خوبی است اما دلیلی بر وجوب احتیاط نداریم.

جواب دلیل دوم قول اول: مرحوم اردبیلی گفتند سند دلیل مخصص (الخمس بعد المؤمنه) ضعیف است و اجماع لاضرر هم در قدر متیقن کاربرد دارد.

مرحوم خوئی جواب می دهد به اینکه المناقشه فی السند فغیر واضحه فان دلیله صحیحه معتبره و لم نر ای خلل فی سندها

پس آقای خوئی ضعف سند را انکار می کند. بنابراین نیازی به تخصیص توسط اجماع یا قاعده لاضرر نیست بلکه خود روایت مخصص است

و ما نیز می گوییم اگر فرض کنیم سند خدشه ای داشته باشد منجر به عمل اصحاب است پس دلیل دوم مقدس اردبیلی هم معتبر نیست به علاوه در ادعای ضعف یا عدم ضعف سند روایت قول مرحوم خوئی مقدم است زیرا مرحوم خوئی در رجال متخصص است برخلاف مقدس اردبیلی.

ص: ۴۷۴



جواب دلیل سوم قول اول: دلیل سوم هم که متبادر عند الاحتیاج است می گوئیم چنین تبادری نیست و کسی هم چنین ادعایی نکرده است.

جواب دلیل چهارم قول اول: دلیل چهارم هم که فرمودند لازمه برداشت هزینه از ربح جدید این می شود که بسیاری از سودها خمس نداده مصرف شود. در جواب می گوئیم مهم نیست اموالی وجود داشته باشد که خمس به آن تعلق نگیرد گرچه سود سال مالی باشد. چون به اعتبار کسر هزینه استثناء شده و اساساً به آن مقدار از سودی که صرف هزینه شد خمس تعلق نگرفته است.

بنابراین این چهار دلیلی که مرحوم مقدس اردبیلی دارند کافی نیست.

قول دوم: لزوم توزیع هزینه روی مال باقی مانده از سال قبل (مخمس یا ارث و غیره) و سود سال مالی حاضر:

صاحب مسالک می فرماید:

«و لو كان له مال آخر لا - خمس فيه إما لكونه مخمساً أو لانتقاله إليه بسبب لا يوجب الخمس - كالميراث و الهبة و الهدية و المهر و عوض الخلع - فالمؤنه مأخوذه منه في وجهه و من الأرباح في آخر، و الأول أحوط، و الأعدل احتسابها منهما بالنسبه،» (1)

مرحوم شهید فرمود اگر مالی در اختیار دارد که یا خمس آن داده شده بود و یا به هر علت خمس ندارد احوط این است که مؤونه سال را از آن مال بردارد و از ربح سال حاضر بر ندارد اما اعدل این است که از هر دو می تواند بردارد و دلیل ایشان قاعده عدل و انصاف بود که انصاف اقتضاء دارد هزینه بین دو درآمد توزیع شود.

مناقشه در دلیل قول دوم:

ص: ۴۷۵

---

۱- مسالک الافهام، شهید ثانی، ج ۱، ص ۴۶۵، معارف اسلامی.

در جواب مرحوم شهید می گوئیم گرچه در موارد مثل ودعی و غیره از دلیل عدل و انصاف استفاده می شود اما دلیل معتبر فقهی نیست که بیفزائیم در تمام موارد به عنوان یک ضابطه از آن استفاده کنیم بنابراین این قول هم اعتبار ندارد.

قول سوم: تخییر مکلف بلکه اقوائت جواز برداشت از ربح سال جدید:

نظر حضرت امام این است که تمام هزینه را از ربح امسال بردارد و ربح سال گذشته را دست نزنند انشاءاله برای فردا.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین

### کتاب الخمس (پرداخت خمس از ربح سال قبل یا سال مالی حاضر) ۹۴/۰۳/۰۵

Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الخمس (پرداخت خمس از ربح سال قبل یا سال مالی حاضر)

مسئله ۱۹ گفتیم اگر کسی در کنار درآمد سالانه و سود کسب سال مال دیگری دارد که متعلق خمس نیست یا اینکه خمس آن را به عنوان ربح سال قبل داده است اکنون در سال مالی حاضر و کسر مؤونه در پرداخت خمس در بین فقهاء سه قول مطرح است.

قول اول: لزوم برداشت مؤونه از مال مخمس یا مال غیر متعلق خمس:

محقق اردبیلی (۱) و محقق قمی قائل شدند که واجب است مؤونه را از مال خمس داده شده یا مال غیر متعلق خمس بردارد و ارباح امسال را نگه دارد و استدلالشان هم احتیاط و جهات دیگر بود که از آنها جواب دادیم.

قول دوم: توزیع بالنسبه:

اینکه توزیع شود بالنسبه شود یعنی به تناسب ربح سال حاضر و مال های قبل مؤونه کسر شود که قول شهید در مسالک (۲) بود و گفتیم اعتباری ندارد.

ص: ۴۷۶

۱- مجمع الفائده، محقق اردبیلی، ج ۴، ص ۳۱۸، جامعه مدرسین.

۲- مسالک الافهام، شهید ثانی، ج ۱، ص ۴۶۵، معارف اسلامی.

قول سوم: برداشت تمام مؤونه سال از ربح سال حاضر:

گفته اند می تواند تمام مؤونه سال را از ربح امسال بردارد و مال قبلی را تصرف ننماید بلکه امام فرمود اقوی این است که تمام مؤونه را از ربح سال حاضر بردارد «فالأقوی جواز إخراج المئونه من الربح خاصه» (۱) به عین همین فتوی مرحوم سید می

فرماید:

«مسأله ۶۴ يجوز إخراج المئونه من الربح و إن كان عنده مال لا خمس فيه» (۲)

جایز است مؤونه را از ربح امسال بردارد اگرچه نزد او مالی وجود دارد که خمس در آن نیست یا خمس آن پرداخت شده است.

مرحوم حکیم از جمع دیگری از فقهاء همین قول را نقل می کند و می فرماید:

«كما قواه في الروضه. و حكي عن المحقق الثاني و المدارك و الكفايه و الذخيره و شارح المفاتيح، و استجوده في الحدائق، و جعله أصح الأقوال في كشف الغطاء، و قواه في الجواهر. و شيخنا الأعظم (ره)» (۳)

تمام فقهای که متعرض این مسئله شدند قول سوم را پذیرفته اند پس بنابراین مشهور بین علما این قول می شود

صاحب جواهر رساله ای دارد بنام نجاه العباد که رساله عملیه است و قبل از عروه و وسیله تدریس می شد و در آن رساله آورده است.

«المسأله الرابعه لو كان عنده مال اخر لا خمس فيه فالأقوى اخراج المئونه من الربح»

کسی که امسال ربحی دارد لکن مال دیگری دارد که خمس در آن نیست اقوی این است که تمام مؤونه را از ربح امسال بردارد و به آن مال خمس داده شده کاری نداشته باشد.

ص: ۴۷۷

---

۱- تحریرالوسیله، امام خمینی، ج ۱، ص ۳۶۰، دارالکتب الاسلامیه.

۲- عروها لوثقی، سیدزیدی، ج ۴، ص ۲۸۷، جامعه مدرسین.

۳- مستمسک عروها لوثقی، سیدمحسن حکیم، ج ۹، ص ۵۴۰، دارالتفسیر.

دلیل مسئله: اطلاق دلیل مخصص: گفته اند ما یک دلیل عام داشتیم که خمس را در مطلق فائده واجب می دانست و یک مخصص داشتیم که خمس را بعد از مؤونه واجب می دانست و این کسر مؤونه اطلاق دارد خواه مال دیگری داشته باشد خواه مال دیگری نداشته باشد و این اطلاق دلیل مخصص دلیل معتبر و مورد قبولی است علاوه بر این بعضی اضافه می کنند که ترک استفصال مؤید اطلاق است یعنی نمی پرسد آیا شما که می خواهی مؤونه را از ربح امسال برداری مال دیگری داری یا نداری؟ ضمن اینکه اطلاق مخصص قویتر از عموم عام است.

مرحوم امام در ادامه می فرماید:

«و إن كان الأحوط التوزيع» (۱)

این احتیاط همان احتیاطی است که قائلین قول اول (مرحوم مقدس اردبیلی (۲)) داشتند و احتیاط خوبی است و وجه احتیاط این است که بالاخره تکلیف خمس آمده و مخصص گفت بعد از کسر مؤونه، و مال دیگری نیز هست که اگر از آن برداری خمس بیشتری می دهی و اگر برداری خمس کمتری می دهی برای رعایت احتیاط هزینه ها را به نسبت از ربح امسال و ربح سال گذشته برمی داریم گرچه اگر تمام هزینه ها را هم از ربح امسال برداشتیم خلافی مرتکب نشدیم.

مرحوم سید نیز می فرماید «و إن كان الأحوط التوزيع» (۳)

احوط توزیع است البته مرحوم سید احتیاط بالاتری دارند و می فرماید «و أحوط منه إخراجها بتمامها من المال الذی لا خمس فیه» (۴)

ص: ۴۷۸

---

۱- تحریر الوسیله، امام خمینی، ج ۱، ص ۳۶۰، دارالکتب الاسلامیه.

۲- مجمع الفائده، محقق اردبیلی، ج ۴، ص ۳۱۸، جامعه مدرسین.

۳- عروها لوثقی، سیدزیدی، ج ۴، ص ۲۸۷، جامعه مدرسین.

۴- عروها لوثقی، سیدزیدی، ج ۴، ص ۲۸۷، جامعه مدرسین.

یعنی مقرون تر به احتیاط این است که همه مؤونه را از ربح سال گذشته بردارد وجه این احتیاط بیشتر از این است که تکلیف به وجوب خمس داریم و ربحتی که امسال بدست آمده خمس دارد منتهی بعد از مؤونه حالا برای اینکه کاری نکنیم که در کسر مؤونه احتیاط بیشتری بشود مؤونه را از آن مالی که خمس داده شده دست برمی داریم و ثمره این احتیاط بیشتر این است که اگر از مال قبلی بردارد ربح امسال را باید خمس بدهد و این به رفع اشتغال ذمه از باب وجوب خمس در ربح سال نزدیک تر است و البته برداشتن از ربح سال قبل فقط احتیاط مستحب است.

حکم خمس ربح سال در صورت پرداخت مؤونه توسط متبرع یا من علیه المؤونه:

مرحوم امام در ذیل فرع دیگری ذکر می کنند و می فرمایند:

«فلو قام بمؤونه غیره لوجب أو تبرع لم تحسب المؤونه، و وجب الخمس من جميع الربح.» (۱)

کسی که درآمدی دارد و می تواند هزینه سال را از درآمد خود کسر کند اگر شخصی پیدا شود و بگوید من تمام هزینه های سال شما را می پردازم یا این شخص دارای درآمد واجب النفقه شخصی دیگر باشد مثل زوجه که واجب النفقه شوهر است و شوهر نفقه اش را پردازد و ربح سال خودش دست نخورده باقی بماند آیا می تواند مقدار مؤونه ای که بنا بود مصرف کند ولی دیگری داده است را از ربح سال خودش کسر کند و مابقی از ربح سال خودش را خمس بدهد؟

اینجا می گویند جایز نیست زیرا این مؤونه ای که کسی تبرعا یا از باب وجوب پرداخت می کند جزء مؤونه سال خودش نیست تا از ربح سال خودش کسر کند و باقیمانده از ربح خودش را خمس بدهد زیرا گفتیم در بحث کسر مؤونه مؤونه فعلی ملاک است نه مؤونه تقدیری که بگوییم اگر او نمی داد من باید می دادم لکن حال که او داده است پس به همان مقدار از ربح سال کسر می کنم و خمس باقیمانده ربح را می پردازم.

ص: ۴۷۹

---

۱- تحریر الوسیله، امام خمینی، ج ۱، ص ۳۶۰، دارالکتب الاسلامیه.

حکم محاسبه هزینه های قبل از حصول ربح:

«مسأله ۲۰ لو استقرض فی ابتداء سنته لمثونته أو اشتری بعض ما یحتاج إلیه فی الذمه أو صرف بعض رأس المال فیها قبل حصول الربح یجوز له وضع مقداره من الربح.» (۱)

مقدمه: در مسأله شروع سال خمسی دو مبنا مطرح است.

مبنای اول: ابتدای شروع کسب؛ مبنای حضرت امام خمینی و برخی دیگر این است که از همان زمان که انسان کاسبی را راه انداخته است سال خمسی او شروع می شود گرچه هنوز سودی بدست نیاورده باشد.

مبنای دوم: زمان حصول اولین سود؛ مبنای مرحوم آقای خویی و دیگران این است که با رسیدن اولین سود از تجارت و کسب سال مالی خمسی شروع می شود گرچه مدتها قبل از آن کاسبی را آغاز کرده باشد.

اکنون با توجه به این دو مبنا می گوییم.

اگر کسی در ابتدای شروع به کاسبی که هنوز درآمدی حاصل نشد قرض کند و یا سرمایه را هزینه زندگی کند آیا بعد از بدست آوردن اولین ربح می تواند مورد هزینه کرد را از آن سود کسر بکند؟ در جواب این پرسش می گوییم بنابر مبنای اول که شروع سال خمسی ابتدای شروع کسب باشد که نظر امام خمینی بود و نظر ما نیز همین است می تواند هزینه کرد را از سود سال حاضر کسر کند اما بنابر مبنای دوم که مرحوم شهید در مسالک آن را مطرح کرده و مرحوم آقای خویی هم آن را تقویت نمودند و فرمودند حصول اول ربح که بدستش می رسد ابتدای سال خمسی اش می باشد هزینه کردهای از اول شروع کسب تا حصول اولین سود را نمی تواند از سود کسب حاضر کسر کند. مگر اینکه بگوییم از باب کسر دین باقی مانده کسر کند که بعد می رسیم.

ص: ۴۸۰

---

۱- تحریر الوسیله، امام خمینی، ج ۱، ص ۳۶۰، دارالکتب الاسلامیه.

اما از باب مؤونه سال نمی تواند کسر کند چون بنا بر مبنای آقای خوئی و دیگران آنچه تا حصول اولین ربح به صورت قرض کردن یا نسیه خریدن هزینه کرده است جزء سال کاسبی حاضر نیست بلکه جزء سال قبل است زیرا ابتدای سال خمسی از اولین حصول ربح است و هزینه های قبل از حصول ربح جزء هزینه های سال قبل محاسبه خواهد شد که اگر از سال قبل سودی داشته است هزینه از آن کسر می شود و گرنه از طریق کسر دین و قرض که بحث آن در مسأله بعد می آید می تواند از سود سال حاضر کسر کند.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهیرین.

## کتاب الخمس (پرداخت خمس از ربح سال قبل یا سال مالی حاضر) ۹۴/۰۳/۰۶

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: کتاب الخمس (پرداخت خمس از ربح سال قبل یا سال مالی حاضر)

بحث اخلاقی: اندوه زدائی از برادر دینی:

از جمله اموری که در روایات توصیه شده است که هر انسان مومنی نسبت به برادر دینی اش اعمال بکند این است که کاری بکند که غم و اندوه برادر دینی اش رفع بشود که در کتب روایی همان گونه که تحت عنوان ۱-قضای حاجت مومن؛ ۲-سعی در قضات حاجت مومن؛ ۳-ایجاد سرور در قلب مومن روایاتی آمده است بابتی هم تحت عنوان «تفریح کرب المومن» داریم؛ یعنی کاری بکند که فرجی برای مومن ایجاد بشود که غم و اندوهش برطرف شود. و در روایات پاداش بالایی هم برای تفریح کرب مومن ذکر کرده اند در ذیل چند روایت را قرائت می کنیم.

۱. «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حُسَيْنِ بْنِ نَعِيمٍ عَنْ مِسْمَعِ أَبِي سَيَّارٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) يَقُولُ مَنْ نَفَسَ عَنْ مُؤْمِنٍ كُرْبَةً نَفَسَ اللَّهُ عَنْهُ كُرْبَ الْمَآخِرَةِ وَ خَرَجَ مِنْ قَبْرِهِ وَ هُوَ نَائِجُ الْفُؤَادِ وَ مَنْ أَطْعَمَهُ مِنْ جُوعٍ أَطْعَمَهُ اللَّهُ مِنْ تِمَارِ الْجَنَّةِ وَ مَنْ سَقَاهُ شَرْبَةً سَقَاهُ اللَّهُ مِنَ الرَّحِيقِ الْمَخْتُومِ.»

ص: ۴۸۱

ابوسیار گوید از حضرت امام صادق (ع) شنیدم که می فرمود: الف: کسی که کاری بکند تا یک مشکل از مشکلات مومنی برطرف شود اولاً: خداوند مشکلات و ناراحتی های آخرت را از او برطرف می کند. (در آخرت یوم تشخیص فيه الابصار است و حالتی پیدا می شود که چشم ها از وحشت باز می ماند و پلک ها به هم نمی خورد) ثانیاً: از قبر خارج می شود به گونه ای که اعضای بدنش خنک است و عطش ندارد. (گفته اند به قدری صحرای محشر گرم است که خون در بدن انسان جوش می آید) ب: اگر سیر نماید مومنی را خداوند از میوه های بهشت به او می دهد ج: کسی که یک مومنی را سیراب نماید خداوند او را از رحیق یعنی خمر ناب مهر شده و مصون از مستی و فساد سیراب می نماید. که خداوند در قرآن می فرماید

(إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ (۲۲) عَلَى الْأَرَائِكِ يُنظَرُونَ (۲۳) تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ (۲۴) يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ (۲۵) خِتَامُهُ

مِسْكٍ وَ فِي ذَٰلِكَ فَلْيَتَنَفَّسِ الْمُتَنَفِّسُونَ (۲۶))

نیکوکاران در بهشت در نعمت هستند روی تخت ها نشسته اند و نگاه می کنند. وقتی به صورت های آنان نگاه شود شادی و شادابی در چهره هاشان پدیدار است و (حوریان بهشتی) سیراب می کنند آنان را از می ناب و شراب پاک که با مشک و عنبر مهر شده است که هم خنک و هم گوارا است. و خوشگذرانی اصلی خوشگذرانی آنجاست.

ملاحظه می فرمایید کسی که اندوهی از مومنی را برطرف کند این ثمرات بر کارش مترتب است.

۲. «الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ عَنِ الرَّضَا (ع) قَالَ: مَنْ فَرَّجَ عَنْ مُؤْمِنٍ فَرَّجَ اللَّهُ عَنْ قَلْبِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.»

حضرت امام رضا(ع) فرمود کسی که گشایشی برای مومنی ایجاد بکند خداوند گرفتاری های قیامت او را برطرف می کند.

ص: ۴۸۲



۳. قضیه ای در لئالی الاخبار نقل می کند که سلطان محمود سبکتکین از سلاطین مقتدر ایران بود و رفته بود شکار و دیروقت آمد شهر دید شخصی درب مغازه ای می رود و برمی گردد جلو رفت دید شخصی است کتابی در دست دارد پرسید چه می کنی گفت طلبه هستم پول ندارم برای روشنایی حجره از روشنایی مغازه استفاده می کنم زمانی که مشتری دارد کنار می روم که مزاحم مشتریان او نشوم و زمانی که مشتری ندارد جلو می روم تا از نور آن برای مطالعه استفاده نمایم سلطان مقداری پول برای او فرستاد. همان شب پیامبر را در خواب دید در حالیکه سلطان در ذهنش از قبل سه شبه و دغدغه داشت اول: اینکه مطالبی راجع به مادرش به او رسانده بودند که مادرش خوش عمل نبوده و می خواست بدانند که آیا واقعا پسر پدرش یعنی سبکتکین است یا خیر؟ دوم: اینکه در مورد قیامت شبه داشت که وقتی مریم و استخوان پوسید آیا معاد وجود دارد یا خیر؟ سوم: اینکه علما وارث انبیاء هستند آیا واقعا اینگونه است یا خیر؟ در این خواب پیامبر با یک جمله هر سه شبه او را رفع کرد و فرمود «یابن سبکتکین عززک الله فی الدارین کما اعززت ورثتی»

«ای پسر سبکتکین» با این خطاب شبه اول او رفع شد. و با خطاب دوم که خداوند تو را در دو دار (دنیا و آخرت) عزیز بدارد شبه دوم او رفع شد. و با خطاب سوم که فرمود همانگونه که طلبه ای که وارث من است را عزیز داشتی شبه سوم هم رفع شد.

ملاحظه می فرمایید سلطان محمود یک کار را انجام داد این همه نعمت خداوند در دنیا به او داد. و بدیهی است که با پیامبر در خواب دیدار کند و دیگر اینکه پیامبر برایش دعا کند. و صد البته اجر و پاداش او در آخرت هم سر جای خودش باقی است. و ما هم از این روایت که فرمود «کما اعززت ورثتی» این استفاده را می کنیم که لازم نیست مرجع تقلید باشد تا وارث انبیاء باشد بلکه هرکسی که در این راه وارد شود جزء وارث انبیاء هستند انشاء الله اعمالمان مورد قبول پیامبر و ائمه باشد. یعنی این روایت اطلاق دارد و تمام کسانی که در این سلک روحانیت وارد می شوند را شامل است.

خداوند ما را جزء گروه علمای وارث انبیاء قرار دهد و اعمال ما مورد قبول قرار گیرد و وقتی هفته ای دو دفعه چنانچه خود پیامبر فرمود اعمال ما به ایشان عرضه می شود برای ما دعا کند که فرمود من همان گونه که در حیاتم برایتان نعمت هستم بعد از مرگم هم برای شما رحمت هستم گفتند یا رسول الله رحمت بودتان در زمان حیات روشن است چون شما در بین ما هستید خداوند عذاب نازل نمی کند اما بعد از مرگ چگونه بر ما رحمت هستید؟ آن حضرت فرمود هفته ای دوبار نامه عمل شما را نزد من می آورند و از اعمالتان خبردار می شوم و اگر اعمال شما خوب باشد از شما خوشحال می شوم و برایتان دعا می کنم و اگر اعمالتان بد باشد برایتان طلب مغفرت می کنم. انشاءاله ما از مصادیق دعا و طلب مغفرت پیامبر باشیم.

بحث فقهی: مؤونه بودن دین؟

«مسأله ۲۱ الدین الحاصل قهراً مثل قيم المتلفات و أروش الجنایات و يلحق بها الذنور و الكفارات يكون أداؤه في كل سنة من مؤونه تلك السنة فيوضع من فوائدها و أرباحها كسائر المؤن، و كذا الحاصل بالاستقراض و النسيئه و غير ذلك إن كان لأجل مؤونه السنوات السابقه إذا أذاه في سنة الربح، فإنه من المؤونه على الأقوى خصوصاً إذا كانت تلك السنة وقت أدائه، و أما الدين الحاصل من الاستقراض عن ولي الأمر من مال الخمس المعبر عنه ب «دستگردان» فلا يعدّ من المؤونه حتى لو أذاه في سنة الربح، أو كان زمان أدائه في تلك السنة و أذاه، بل يجب تخميس الجميع ثم أداؤه من المخمس، أو أداؤه و احتسابه حين أداء الخمس و ردّ خمسّه.» (۱)

ص: ۴۸۴

---

۱- تحریر الوسیله، امام خمینی، ج ۱، ص ۳۶۰، دارالکتب الاسلامیه.

بحث این است که اگر کسی که مدیون باشد در موقع محاسبه سال خمسی آیا دین او از مؤونه کسر می شود

مرحوم امام در این مسئله سه صورت تصور می کنند

صورت اول: دین قهری؛ «الدین الحاصل قهرا مثل قيم المتلفات و اروش الجنایات و يلحق بها النذور و الكفارات» (۱)

۱. قيم متلفات: گاهی به طور ناخواسته بدهکار می شود یعنی به صورت غیر عمد مال کسی را تلف می کند که قهرا ضامن است.

۲. اروش الجنایات: ارش جنایت؛ اگر تصادفی کرد و پای کسی شکست ارش دارد یعنی مواردی از آسیب به بدن انسان که پرداخت قیمت ارش نام دارد.

۳. النذور و الکفارات: نذور و کفارات؛ اگر به هر علتی نذر کرده است و یا به هر علتی کفاره بدهکار شد اکنون بحث این است که این سه صورت از دین را می تواند به عنوان مؤونه سال حساب کند و از ربح کسر کند.

صورت دوم: استقراض؛ «و کذا الحاصل بالاستقراض و النسيئه» (۲)

اگر در طول سال پولی از کسی قرض کرد یا جنسی را نسیه خریده است آیا می تواند جزء مؤونه سال خمسی محاسبه کند؟

صورت سوم: بدهی هایی که با دستگردان سهمین پیدا می شود؛ «و أما الدين الحاصل من الاستقراض عن ولي الأمر من مال الخمس المعبر عنه ب «دستگردان» فلا يعدّ من المئونه حتى لو أداه في سنة الربح، أو كان زمان أدائه في تلك السنة و أداه، بل يجب تخميس الجميع ثم أداؤه من المئونه، أو أداؤه و احتسابه حين أداء الخمس و ردّ خمسه» (۳)

ص: ۴۸۵

۱- تحریر الوسیله، امام خمینی، ج ۱، ص ۳۶۰، دارالکتب الاسلامیه.

۲- تحریر الوسیله، امام خمینی، ج ۱، ص ۳۶۰، دارالکتب الاسلامیه.

۳- تحریر الوسیله، امام خمینی، ج ۱، ص ۳۶۰، دارالکتب الاسلامیه.

یعنی سهمین بدهکار می شود و ندارد بپردازد و دستگردان می کند و به عنوان قرض به ولی امر مقروض و مدیون می شود.  
آیا این دین را می توان از ربح سال کسر کرد؟

حکم صور سه گانه:

حکم صورت اول: دین قهری مثل خسارات متلفات چه مثلی چه قیمی باشد و یا کسی که ارش بدهکار شده و یا کسی نذری کرده و یا کفاره ای بدهکار است.

این بدهکاری ها به ذمه است و قهرا ثابت شده است بلاشبهه جزء مؤونه است بنابراین این دینی که بعهد آمده از دیون قهریه است و می تواند از ربح امسال کسر نماید. البته در حدوث این دین ها در صورت اول از سال جدید است قطعا از باب مؤونه امسال از ربح امسال کسر می شود و اگر مربوط به سال قبل است این جزء مؤونه سال قبل بود و اداء نکرد ولی امسال بر عهده اش دینی است که واجب است اداء کند و از ربح امسال کسر می شود اما اگر در سال دوم هم نخواست بدهد آیا می تواند مقدار دین پارسال را از مؤونه حساب کند و از ربح امسال کسر کند یا اینکه نمی خواهد امسال هم آن دین را بپردازد؟ جواب منفی است زیرا از باب من قتر علی نفسه می شود که اگر کسی بر خودش سخت گرفت و مثلا فرشی که نیاز داشت نخرید اکنون بابت آن فرشی که نیاز داشتم و نخریدم از ربح کسر کنم.

حکم صورت دوم: «و کذا الحاصل بالاستقراض و النسیئه و غیر ذلک إن کان لأجل مؤونه السنوات السابقه إذا أداه فی سنه الربح، فإنه من المئونه علی الأقوی خصوصا إذا کانت تلک السنه وقت أدائه» [\(۱\)](#)

ص: ۴۸۶

---

۱- تحریر الوسیله، امام خمینی، ج ۱، ص ۳۶۰، دارالکتب الاسلامیه.

دینی است که از طریق استقراض یا خرید نسیه بعهده اش آمده که خود صوری دارد یعنی گاهی است که برای همین امسال است و همین امسال هم قصد پرداخت آن را دارد که همه این ها دین امسال است و گاهی برای سال بعد به ذمه کالایی می خرد هر دو مورد صور فراوانی دارد که برای بعد انشاءاله.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهیرین.

## کتاب الخمس (مؤونه بودن دین) ۹۴/۰۳/۰۹

Your browser does not support the audio tag

موضوع: کتاب الخمس (مؤونه بودن دین)

در مسئله ۲۱ راجع به دین صحبت کردیم که آیا کسی که مدیون است وفای به دین جزء مؤونه است یا خیر؟ مرحوم امام در اینجا دین را به سه صورت تقسیم میکنند

صورت اول: دین قهری؛ ۱- مثل قیم متلفات یعنی مالی را تلف کرده که باید اعاده کند ۲- یا اروش جنایات که باید اارش جنایت را بدهد گفتیم اینها جزء مؤونه سال است ۳- و نیز نذورات و کفارات هم این گونه است. در مورد همه اقسام صورت اول گفتیم جزء مؤونه سال محاسبه می شود و گفتیم تفاوتی ندارد که این سه قسم از بابت سال مالی حاضر باشد یا از بابت سال مالی قبل باشد.

صورت دوم: استقراض و یا نسیه چیزی را خریده است که چند قسم دارد قسم اول: اینکه جزء مؤونه امسال خریده است این قسم هم بلاشبهه از مؤونه است. قسم دوم: اینکه دین برای امسال است ولی برای مؤونه امسال نیست مثلاً- فرشی می خرد که مایحتاج او نیست آیا این دین را می تواند از ربح امسال کسر کند؟ در این قسم اختلاف است

۱. صاحب جواهر می فرماید این وام و دین چون برای مؤونه سال نیست و محتاج به آن نبوده وفای این دین به حساب مؤونه نمی آید بنابراین ابتدا باید خمس ربح را بدهد سپس دین را ادا نماید و الان فرض این است که وامی گرفته و چیزی خریده که محتاج به آن نبوده

ص: ۴۸۷

۲. شیخ انصاری اشکال می کند به استاد که ابراء ذمه از چیزهایی است که مؤونه است و باید از ربح امسال کسر شود و کسی که وام به هر منظور گرفته ذمه اش مشغول و ابراء ذمه مما یحتاج الیه است پس باید از ربح سال ذمه خود را کسر کند و خمس بقیه ربح را بدهد.

۳. مرحوم سید در عروه هم تبعیت از شیخ می کند و در مسئله ۷۱ می فرماید:

«أداء الدین من المئونه إذا کان فی عام حصول الربح» (۱)

ملاحظه می فرمایید به طور مطلق ادای دین را جزء مؤونه دانسته است و هیچ قیدی ندارد که غرض و هدف دین چه باشد.

۴. مرحوم حکیم در ادامه می فرماید:

«و هو فی محله، بل لا ینبغی التأمل فیہ، فان صرف المال فی وفاء الدین لیس تضييعاً له، و لا صرفاً له فیما لا ینبغی، فکیف لا یکون من المؤونه؟» (۲)

کلام سید صحیح است بلکه باید بدون هیچ تأملی پذیرفته شود چون مصرف کردن مال در ادای دین از بین بردن مال و مصرف بی جا نیست پس چگونه می توانید بگویید ادای دین جزء مؤونه نیست. و هیچ قیدی هم مطرح نیست که سبب ایجاد دین چه چیز بوده است. بلکه اصل ادای دین تحسین می شود.

و این کلام مرحوم حکیم استدلال برای جواز است اما اگر دین را در غیر مؤونه صرف کرده و یا از آن باقی مانده است اینجا می توانیم بگوییم جزء مؤونه نیست اما دین را باید از ربح اداء کند و در مقابل آن چیزی که خرید جزء ربح است یعنی غیر مؤونه که باقی مانده است خمس همان را باید بدهد زیرا بعد از اینکه دین را ادا کردیم آن عین زاید بر مؤونه است و خمس آن باید داده شود چه اینکه قیمت آن کم شده باشد چه اینکه زیاد شده باشد. باید به روز قیمت شود چه کم یا زیاد باشد خمس آن داده می شود.

ص: ۴۸۸

---

۱- عروهاالوثقی، سیدیزدی، ج ۴، ص ۲۹۰، جامعه مدرسین.

۲- مستمسک العروهاالوثقی، سیدمحسن حکیم، ج ۹، ص ۵۴۷، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.

قسم سوم: اینکه دین سال گذشته به ذمه دارد آیا می تواند از ربح امسال بدهد یا خیر؟ صوری دارد ۱- آنچه که تهیه کرده برای مؤونه امسال خریده اینجا بلاشبهه جزء مؤونه امسال است. ۲- اینکه برای سال قبل خریده اما امسال هم از آن استفاده می کند اینجا هم جزء مؤونه است و باید از ربح امسال کسر کند. ۳- اینکه نه برای امسال خریده و نه امسال هم می شود از آن استفاده کرد اینجا دو قول است؛ قول اول: گفته اند برای مؤونه سال گذشته بوده پس جزء مؤونه امسال نیست و نباید از مؤونه امسال کسر نماید. جواب این قول همان جریان ابراء ذمه مما یحتاج الیه است. که ادامه برای فردا انشاءاله.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین.

### کتاب الخمس (مؤونه بودن دین) ۹۴/۰۳/۱۰

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: کتاب الخمس (مؤونه بودن دین)

در مسئله ۲۱ راجع به دین صحبت بود گفتیم اگر کسی مدیون است دینی که می خواهد اداء کند می تواند از ربح امسال کسر کند یا اینکه دین جزء مؤونه نیست

و گفتیم مرحوم امام دین را در این مسئله سه صورت تصور کردند

صورت اول: قهرا بعهدہ انسان می آید بلاشبهه در همان سالی که بعهدہ اش آمده از مؤونه سال است ولو برای سال قبل هم باشد.

صورت دوم: قرض یا خرید نسیه؛ انسان از جایی قرض می گیرد یا بصورت ذمه می خرد که فروضی داشت

قسم اول صورت دوم: یک وقت برای امرار معاش همین امسال گرفته که این قسم قطعا از مؤونه است

قسم دوم صورت دوم: برای امر زائدی گرفته است اینجا دو قول بود ۱- مرحوم صاحب جواهر می فرماید دینی جزء مؤونه است که محتاج به آن باشد و الا نمی تواند از درآمد کسر نماید ۲- مرحوم شیخ انصاری که مرحوم سید و حکیم از ایشان تبعیت کرده می فرمایند در پایان سال این شخص ذمه اش مدیون است و باید ذمه اش را بری نماید پس ابراء ذمه جزء مؤونه سالش می شود که ما نیز این قول را ترجیح دادیم.

ص: ۴۸۹

قسم سوم صورت دوم: یک وقت دین برای امسال نیست و برای سال گذشته است و در سال بعد مصرف شده که فروضی دارد.

فرض اول قسم سوم صورت دوم: اگر چیزی خریده که بدرد امسال می خورد مثلا سال گذشته به صورت نسیه برای امسالش

برنج خریده این صورت جزء مؤونه است.

فرض دوم قسم سوم صورت دوم: چیزی مثل فرش و ماشین خریده گرچه قرض برای پارسال است اما پارسال مصرف کرده و برای امسال هم مصرف دارد اینجا هم بلاشبهه جزء مؤونه امسال محسوب می شود.

فرض سوم قسم سوم صورت دوم: یک وقت دین برای سال گذشته است و امسال بدردش نمی خورد فقط دین آن به عهده اش مانده است در این فرض سه قول مطرح است

قول اول از فرض سوم: این دین مربوط به سال قبل است و نمی تواند از ربح امسال پرداخت نماید و برای پرداخت دین ابتدا باید خمس ربح امسال را محاسبه نماید سپس با مازاد دین را بپردازد خواه در سال گذشته تمکن از پرداخت داشته خواه تمکن نداشته است.

قول دوم از فرض سوم: مرحوم سید در عروه تفصیل می دهد و می گوید برای دینی که مربوط به سال گذشته است که اگر سال گذشته تمکن از اداء نداشت و اداء نکرد و امسال تمکن دارد پس جزء مؤونه امسال است اما اگر تمکن داشت و نداد جزء مؤونه نیست و باید خمس را بدهد البته عبارت مرحوم سید کمی ابهام دارد ولی ظاهرا مراد همین است که بیان کردیم و اکنون عبارت مرحوم سید را در ذیل قرائت می کنیم

«مسأله ۷۱ أداء الدین من المئونه ۱- إذا كان في عام حصول الربح ۲- أو كان سابقا و لكن لم يتمكن من أدائه إلى عام حصول الربح ۳- و إذا لم يؤد دينه حتى انقضى العام- فالأحوط إخراج الخمس أولا و أداء الدين مما بقي و كذا الكلام في النذور و الكفارات» (۱)

ص: ۴۹۰

---

۱- العروه الوثقی، سید یزدی، ج ۴، ص ۲۹۰، جامعه مدرسین.



اداء دين جزء مؤونه است اگر در سال حصول ربح باشد يا در سال گذشته باشد لكن تمكن از اداء آن نداشت اما اگر دينى كه براى گذشته است را اداء نكرد تا سال گذشت احوط اين است كه ابتدا خمس را بدهد و دين را از باقىمانده اداء نمايد.

قول سوم از فرض سوم: مرحوم امام مى فرمايد «و كذا الحاصل بالاستقراض و النسيئه و غير ذلك إن كان لأجل مؤونه السنوات السابقه إذا أَدَاهُ فى سنه الربح، فإنه من المئونه على الأقوى» (۱).

دينى گرفته و هزينه كرده اگر براى مؤونه سنوات سابق است و اداء نشده آيا مى تواند از ربح امسال بردارد اينجا على الاقوى از مؤونه است و تفصيل هم ندارد ولى قيد اضافه دارد «كان لأجل مؤونه السنوات السابقه» (۲) به اينكه اگر براى مؤونه سنوات سابق باشد. پس فرق كلام امام با مرحوم سيد در عروه اين است كه سيد مى گفت به شرط اينكه تمكن از اداء در همان سال نداشته باشد اما امام مى فرمايد به شرط اينكه براى مؤونه سال بوده باشد و در تمكن و عدم تمكن از اداء در آن سال اطلاق دارد.

بررسى اقوال سه گانه در فرض سوم:

اما قول اول قابل پذيرش نيست. زيرا اين شخص مديون است گرچه از سال قبل باشد اما الان ربح در اختيار دارد و بايد دين را پردازد و عرف ادائى دين را از اهم مايحتاج براى اداء مى دانند. و به فرمايش آقاى حكيم اين مالى كه براى ادائى دين پرداخت تضييع نيست.

ص: ۴۹۱

---

۱- تحرير الوسيله، امام خمينى، ج ۱، ص ۳۶۰، دارالكتب الاسلاميه.

۲- تحرير الوسيله، امام خمينى، ج ۱، ص ۳۶۰، دارالكتب الاسلاميه.

اما قول دوم یک اشکالی دارد به اینکه کسی که تمکن دارد از اینکه دین را اداء بکند و نکرد آیا دینی که دارد تمکن داشتن یا نداشتن آن را از مؤونه بودن خارج می کند؟ مثلاً- خانه اش نیاز به تعمیر داشت و اگر تعمیر می کرد جزء مؤونه بود اما به عللی تعمیر نکرد اما اگر امسال تعمیر کرد جزء مؤونه است پس کلام مرحوم صاحب عروه بلاوجه است.

نتیجه: اینکه ما کلام امام در تحریر را قبول داریم ضمن اینکه دخالت قید را نمی پذیریم.

نکته: مرحوم سید در عروه فرموده بود «ان لم يتمكن» اگر تمکن از اداء در سال گذشته نداشت امسال جزء مؤونه است.

اما در حواشی عروه مانند مرحوم امام که می فرماید مطلقاً و مرحوم حکیم و مرحوم آقای خوانساری و مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی و مرحوم آقای بروجردی و مرحوم آقای گلپایگانی همه اینها حاشیه دارند بر این قول که مرحوم سید فرمود «أو كان سابقاً و لكن لم يتمكن من أدائه» (۱) حاشیه زدند و اشکال کردند

و می فرمایند «بل و إن تمکن. (الإمام الخميني، الخوانساري، الأصفهاني، البروجردی، الگلپایگانی)». (۲)

و بعضی می گویند «و كذا إذا تمکن و فی الصورتين إذا كان له مقابل جرى عليه حكم ربح السنه اللاحقه. (الحکیم)». (۳)

و بعضی می فرمایند «بل مطلقاً علی الأحوط. (آل یاسین)». (۴)

این دین سال گذشته را باید امسال محاسبه کند.

اما قول سوم یعنی قول امام که می فرمود اداء دین گذشته جزء مؤونه امسال است منتهی به شرط اینکه این دین را برای مؤونه سال گذشته گرفته باشد نه برای امری اضافی.

ص: ۴۹۲

۱- العروه الوثقی، سید یزدی، ج ۴، ص ۲۹۰، جامعه مدرسین.

۲- العروه الوثقی، سید یزدی، ج ۴، ص ۲۹۱، جامعه مدرسین.

۳- العروه الوثقی، سید یزدی، ج ۴، ص ۲۹۱، جامعه مدرسین.

۴- العروه الوثقی، سید یزدی، ج ۴، ص ۲۹۱، جامعه مدرسین.

می‌گوییم قید اینجا دخالتی ندارد زیرا مدیون است و فرقی نمی‌کند که برای مؤونه باشد یا برای امری اضافی باشد زیرا بحث این است که شخصی که مدیون است باید دین خودش را بدهد و اگر دین را اداء کرد نمی‌گویند اسراف کرد و مال را تضييع کرد بلکه او را تحسین می‌کنند.

صورت سوم: قرض حاصل از دستگردان خمس: صورتی دیگر مانده بود که امام فرمود «و أما الدين الحاصل من الاستقراض عن ولي الأمر من مال الخمس المعبر عنه ب «دستگردان» فلا يعدّ من المئونه حتى لو أداه في سنة الربح» (۱)

که بنام دستگردان نامیده می‌شود آیا این دین را می‌تواند از ربح امسال کسر نماید این بلاشبهه از مؤونه امسال محاسبه نمی‌شود زیرا حقیقتاً و واقعاً دین نیست بلکه با این کار اجازه گرفته از حاکم شرع که یک سال دیگر بدهی را پردازد و در واقع اجازه در تاخیر اداء می‌باشد برای اینکه بتواند در مالش تصرف نماید و دین نیست

لذا امام دو راه بیان می‌کند و می‌فرماید «بل يجب تخميس الجميع ثم أداؤه من المخمس» (۲)

راه اول: ابتدا ربح امسال را تخمیس می‌کند و بعد بدهی را از آن ربح مخمس شده می‌پردازد.

«أو أداؤه و احتسابه حين أداء الخمس و ردّ خمسه» (۳)

راه دوم: از ربح غیر مخمس امسال دین را می‌پردازد اما بعد در موقع تخمیس ربح باقیمانده خمس آن مالی که بابت آن دین پیدا کرده بود را نیز محاسبه می‌کند.

ص: ۴۹۳

---

۱- تحریر الوسیله، امام خمینی، ج ۱، ص ۳۶۰، دارالکتب الاسلامیه.

۲- تحریر الوسیله، امام خمینی، ج ۱، ص ۳۶۰، دارالکتب الاسلامیه.

۳- تحریر الوسیله، امام خمینی، ج ۱، ص ۳۶۰، دارالکتب الاسلامیه.

نکته: بدیهی است هریک از دو راه ثمراتی دارد.

سه مسئله دیگر در امر پنجم که بحث زائد بر مؤونه بود باقیمانده است

یکی مسئله حج است که شقوقی دارد آیا پول حج جزء مؤونه حساب می شود یا خیر؟

از ابتدای مسئله ۲۲ اگر حیاتی باشد سال آینده انشاءاله شروع می کنیم.

توصیه اخلاقی پایان سال تحصیلی:

پیشنهاد کردند آخرین درس از سال درسی است تذکری اخلاقی مطرح شود. باید عرض کنم آن ایام که مدیر حوزه علمیه بودیم یک وقت رفتیم خدمت آیت الله وحید خراسانی و دیگر مراجع که بحث اخلاقی برای طلاب داشته باشند پیشنهاد دادیم که مراجع عظام هفته ای یک جلسه بحث عمومی اخلاق داشته باشند و به نوبت تمام شود و مجددا شروع شود آیت الله مکارم فرمودند اگر بقیه آقایان قبول کردند ما هم قبول می کنیم و خیلی هم استقبال کردند پیشنهاد کردیم که در مسجد اعظم و با دعوت عمومی از اساتید و طلاب این جلسه اخلاقی برگزار شود و در استان هایی هم که شورا داریم و مدیر داریم همین جلسه ضبط شده را بگذارند و طلاب استان ها هفته بعد این جلسه را گوش کنند.

خدمت آیت الله وحید که رفتیم ایشان بحث مفصلی کردند که من لایق اینکه نصیحت بکنم نیستم لیاقت ندارم قرآن می فرماید «لایریدون علوا فی الارض و لا فسادا» من کجا می توانم لایریدون باشم؟ بعد از همه این مطالب که فرمودند گفتم آقا همین مطالب را تشریف بیاورید و در بین طلاب و فضلاء بفرمایید من هم تحت تاثیر این فرمایشات شما قرار گرفتم بالاخره ایشان فرمودند قول می دهم که درسی شروع کنم و در ضمن آن بحث اخلاقی هم داشته باشم که بعد از این جریان تفسیر را شروع کردند. آیت الله صافی فرمودند به این صورت شاید خیلی مناسب نیست اما من قول می دهم به شما که در جلسات خصوصی که ملاقات های دسته جمعی می آیند بحث اخلاقی داشته باشم و نیز در درس هم گاهی بحث اخلاقی داشته باشم بالاخره آنچه که ما می خواستیم نشد ولی در عین حال آقایان قولی هم دادند حالا ما هم می خواهیم بگوییم انشاءاله خود شما با توجه به اشرافی که به روایات و احادیث و مباحث اخلاقی دارید احتیاجی به اینکه ما امروز توصیه اخلاقی داشته باشیم ندارید امیدواریم که انشاءاله همه موفق باشید و همان توصیه ای که خداوند می فرماید و نیز پیامبر و ائمه دارند که توصیه به تقوی می باشد این توصیه ای است که بدرد همه می خورد انشاءاله تقوی را در نظر داشته باشید و تا آنجایی که می توانید سعی کنید که در ارشاد و هدایت مردم کوشش داشته باشید زیرا الان زمانی است که احتیاج به ارشاد و هدایت خصوصا در بین جوانان که لقاء شبهه زیاد است و عرفان های کاذبی که وجود دارد این مطالب فراوان است و نیاز به یک تهاجم ارشادی داریم که برویم در جمعیت ها و وقتی مردم هم ببینند که شما به قصد خالص و با نیت خالص برایشان کار می کنید آمادگی لازم پیدا می کنند البته یک نهضت می خواهد برای مقابله با این تهاجمی که از ناحیه دشمنان شده است انشاءاله امیدواریم که موفق باشید و به ما هم دعا بفرمایید انشاءاله.

وصلی اللہ علی سیدنا محمد و آلہ الطاہرین.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com)

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می  
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه  
اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹







مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

